١٢٥ع
تفسیر شاهی

Tafsir-i-Shahi
by
Abul al Husainy

بسم الله الرحمن الرحیم

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ای بینا معبود یکتا و خداوند بیهمتا از شر وسوسه
و بو تیم کس از فرمان حضرت عزت باد و را از رحمت رانده شده از روضه جنت بیرون
باد انده کنند از طبقات اسما... کنند بجهت سینه تو کلام ملائکه بسایه
برو و برا ان میشوند و او را از ان منع میکنند بسم الله الرحمن الرحیم ... بنام خدایی که او وجود
وجود جامع جمیع صفات کمال مستحق پرستش بهست است امیکه خدای که بسیار
بخشنده بر خلقان و ونیا بد از وجود و نعمتهای او ذات و سایر نعمت تا بوسیله آن
احاصل کنند وبعبادت او مشغول شوند و نیک بختانی بر بندگان در آخرت بعفو
و رسانیدن ایشان را بروضه جنت یعنی او بخشنده جنت است بجمیع مومنان
وکافر و نیکوکار و بدکار با که خالق رزاق بهمه او رحیم است بمومنان بایمن وجه
ایشان در طاعت و امرزند و رسانند ایشان بروضه رضوان و زیاد در ایشان دنیا و ... ذره
وقت حشر و فزع یوم الاکبر و میزان اعمال و صراط چنانکه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
مروی است صلی الله علیه و آله که چون بنده مومن را در قبر در آرند و سر قبر را بپوشانند
دوستان و مصاحبان و اقوام و اقربا همه باز گردند و او را در کنج لحد تنگ و تاریک تنها
بگذارند حق سبحانه و تعالی از روی لطف و بنده نوازی خطاب کند با او که ای بنده من در کنج
لحد تنها مانده و آن دوستان و یاران که از برای ایشان در حق من عصیان میکردی و رضای
ایشان را بر رضای من اختیار میکردی ترا اینجا تنها بگذاشتند امروز ترا برحمت سازم
خود بنوازم چنانکه همه خلایق از ان تعجب نمایند پس بعفو بشکان خطاب
میفرماید که ای ملائکه من این بنده که عزیز بهشت و بیکس و بدیار از وطن خود

وپاو و پای وجد افتاده و او همچنان خود در رسیده اکنون در کنج لحد مهمان حق است
و لجو می‌کنند و دری از بهشت بر او کشایند و قبر او را وسیع و پر نور کنند و چندین
انواع ریاحین و ملایک نزد او حاضر کنند و بعد از آن او را ایمن کنند از دیدن بس
و همنشین او خواهد بود تا روز قیامت بسم الله الرحمن الرحیم افتتاح است باسم
حق یعنی اعتراف بالوهیت او و لذت یافتن بذکر فضل و رحمت او و آ[illegible]
مشغول شدن بحمد و شکر او [illegible] او سبحانه تعالی بعد از بسم الله طریق
کیفیت حمد العیم بندکان کرده و فرموده که الحمد لله یعنی ماهیت و حقیقت ثنا
ما هر ستایش جمیل و وصف جمیل که بوده و هست و خواهد بود ثابت است
[illegible] که موصوف است بهمه اسمای حسنی و صفات کمال رب العالمین چون
[illegible] وصفات کامله است از این جهت او مستحق است بعد از ذکر حمد
صفات [illegible] خود میفرماید باین که رب العالمین یعنی حقیقت حمد مر خدایرا
که آفریننده و پرورنده همه عالمیان است از فرشتگان و پریان و آدمیان
و سایر حیوانات و نباتات آرنده همه ایشان و بعد از آن بیان صفات دیگر
فرموده که الرحمن الرحیم یعنی خدای که بخشنده نعمت است بر خلقان و آمرزنده
[illegible] ذکر این دو صفت رحمت مبالغه است مالک یوم الدین یعنی
خدای که خداوند و پادشاه روز جزا دادن است و آن روز روز قیامت
که جمیع بندگان را در آن روز جزا کرده خود شاد رسانند باین تعبیر که متوفیان
ثواب دهد و عاصیان را عذاب نماید پادشاهی دوام اگرچه عام است
بدنیا و آخرت اما تخصیص آن با آخرت جهت آنست که در آن روز هیچکس نخواهد

ود

وقف صحيح

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

فاتحه فایحه کتاب فصاحت مآب و خطبه و افصح خطاب خطاب بلاغ
انتساب حمد و ثنای متکلمیست عز شانه که افهام فهام علمای علام در شرح آیات
احکام و احکام آیاتش مضطرب و متحیر است و زبان بیان فصحای عظیم الشان
از تبیان بمقدار اقصر سوره از آن عاجز و قاصر که قل لئن اجتمعت الانس
والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و شکر بی
منتها منهی است جل برهانه که هریک از آیات بینات قرآنی را در مجمع بیان
مفتاح کنوز عرفان و کشاف رموز ایمان گردانید و کلمات طیبات فرقانی
در کشف حقایق اشیا و جمیع جوامع دین و دنیا مرتب [illegible] لیا و در زبده قصوی بخشید که
ولکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیء و هدی و رحمة
لقوم یؤمنون و صلاة صلوة و سلام بر سید انام و سند ایلم مبین
قواعد حلال و حرام و مقنن قوانین شرایع اسلام که کلام معجز نظام
حجت معاندان و قطع معارضه ایشان نص قاطع است و بیان بی پر
در اثبات احکام اسلام برهان ساطع و لامع که و ان کنتم فی ریب مما
نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله و بر عترت طیبین و طاهرین

آنحضرت که اطاعت ایشان مبادی ی مطلب و مبانی نهایة المرام است و متابعت
ایشان اصول وصول باعلی علیین و دخول در دار السلام علیه و علیهم [redacted]
خصوصا امیر المؤمنین و امام المتقین و قدوة الاولین والآخرین که بید مؤید
مفتاح ابواب دین مبین است و دل عالم آن مرات حقایق اصول و فروع
یقین حلال المشکلات بالبیان المکشوف المنطوق کلامه دون کلام
الخالق و فوق کلام المخلوق صلی الله علیه و آله اجمعین ما دامت الارضون
تحت الافلاک والافلاک فوق الارضین اما بعد مخفی نیست
بر علماء عالم و فضلای بنی آدم که اشرف علوم و معارف دینی بعد از معرفت
اصول یقینی معرفت معانی الفاظ قرانی و تحقیق و تفسیر ایات بینات فرقانست
که مشتمل بر اصول و فروع شرعیه و محتوی است بر مطالب اصلیه و مسایل فرعیه
ممتاز است باعجاز از باقی کتب الهیه و منفرد است بافاده فواید غیر متناهیه
مصون است از امکان تحریف و تبدیل و محفوظ است از احتمال نسخ
تحویل و آیات قرانی بر چهار قسم است قسمی در مدایح پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم و ائمه معصومین و سایر مؤمنین صلواة الله و سلامه علیه و علیهم
اجمعین قسمی در قبایح کفار و منافقین و سایر مخالفین و قسمی در مسایل
احکام شرعیه و قسمی در قصص و امثال بدیعه لطیفه و مشهور آنست
که آیات احکام پانصد است و بعضی محققان گفته اند که سیصد و نیز آیات
که دلالت میکند بر پانصد حکم از احکام فقهیه و بر هر تقدیر این قسم نوعی
از اهم ادله سمعیه است که مستنبط شود از انها احکام شرعیه و این کتابیست

یعنی آیات احکام قرآنی و سنت یعنی احادیث پیغمبر و ائمه معصومین صلوات الله
علیه و علیهم اجمعین و اجماع یعنی اتفاق اهل حل و عقد بر حکمی از احکام شرعیه
بر وجهی که امام علیه السلم داخل باشد در ایشان و قیاس منصوص العلة و دلیل عقلی
مثل استصحاب و برات اصلیه از جهت جمعی از فقها متصدی جمع آیات مذکوره
شده اند و تحقیق و تفسیر الفاظ و معانی آنها نموده باحکامی که از ایشان مستنبط
کرده اشاره نموده اند و چون تالیف این مؤلفات بلغت عربی
هر کس از آن فهم مقصود نمی توانست نمود نواب کامیاب همیون سرت
اعنی شاه عالم پناه عدالت دستگاه شهنشاه فلک بارگاه انجم سپاه شهسوار
معرکه یجاهدون فی سبیل الله شاه بیت قصیده اللهم وال
من والاه مروج حدیث ترکت فیکم الثقلین مؤید احکام کتاب
الله و عترت سید الکونین مظهر آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی مظهر آیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا خلاصه خاندان مصطفوی سلاله
دودمان مرتضوی نور حدیقه دولت و اقبال نور حدیقه عظمت
آفتاب آسمان سلطنت و کامرانی همای سمائی خلافت
۱ سپهر معدلت و عالم آرایی بدر عالی قدر فلک کشورگشای
مسعادت دری فلک سخاوت و شجاعت انشی را و لا
اعتضاد احیا د ائمه معصومین المؤید من عند الله الملک
ابو المظفر شاه طهماسب الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان خلد

ظلال اقباله علی مفارق العالمین و ابد ظلال افضاله الی یوم الدین بحق
النبی و عترته الطیبین الطاهرین بنابر وفور عواطف عامه شامله وظهور
مراحم تامه کامله بنده حقیقی و دعاگوی صمیمی ابو الفتح الحسینی را مامور گردانیدند
که آیات احکام را بلغت فارسی تفسیر نماید و در تحقیق و تدقیق الفاظ و معانی
آیات مذکوره و توضیح و تنقیح وجه استنباط احکام از ایشان سعی بلیغ تقدیم
رساند تا همه کس از تفسیر این آیات نفع یابد و چون نه آفتاب جهانتاب نور
فیض او بر کس تابد پس بموجب فرمان لازم الاذعان شروع در تفسیر مذکور
نموده حسب المقدور بدین خدمت قیام نموده در ایجاز و اطناب حد وسط
مرعی داشت رجا واثق است که منظور نظر عنایت و ملحوظ عین عاطفت
گردد و اشعه لمعات التفات خورشید صفات بدو تابد و بیمن این عنایت
بی غایت اشتهار تمام یابد و نفع او بخواص و عوام واصل شود و ثواب آن
بروزگار فرخنده آثار نواب کامیاب همیون اعلی عاید گردد انه بالاجابة
جدیر و علی ما یشاء قدیر و هو نعم المولی و نعم النصیر
بدانکه مفسران آیات احکام آیات [illegible] [illegible] دات اصلیه را که اصول
خمسه عبارت از آن است ایراد نموده اند و متصدی [illegible] آنها نشده اند
تخصیص [illegible] نموده اند کلام را [illegible] تمام بآیات متعلقه [illegible] احکام فرعیه و ظاهر
[illegible] این تخصیص آنست که مطلوب در اصول خمسه تعین [illegible] و خلاف است
[illegible] ان علماء اصول در آنکه دلیل نقلی افاده یقین میکند یا نه یا اکثر [illegible] عقاید
اصلیه موقوف علیه ادله سمعیه است پس اگر [illegible] شود از آن دور لازم آید

...ت بنده داعی نیز متابعت ایشان نموده متعرض آیات اصول شرایع

و بآیات فروع اکتفا کرده بترتیب کتب فقهیه ایراد نمود و این کتاب را به تقرب

شاهی مسمی گردانید والله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق کتاب الطهارات

طهارة در لغت بمعنی نظافت و پاکیزگی از نجاست است و در شرع عبارة است از استعمال

طهور مشروط به نیت که مرتب میشود بران استباحت صلوة و او منقسم شود به سه قسم

وضو و غسل و تیمم و بسا که مستعمل شود در ازاله نجاست حقیقیه بر سبیل مجاز و اینجا

مراد از طهارة عام است از معنی حقیقی و معنی مجازی و درین کتاب مذکور است نه آیه

الآیة الاولی قوله تعالی فی سورة المائدة یا ایها الذین آمنوا

اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق

وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین وان کنتم جنبا

فاطهروا وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم

من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا

صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه ما یرید الله

لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم ولیتم

نعمته علیکم لعلکم تشکرون. یعنی ای گروه مومنان هرگاه

که قصد کنید و برخیزید بسوی نماز در حالتی که بی وضو باشید پس بشوئید

روهای خود را و دستهای خود را تا آرنجها و مسح کنید سرهای خود را و پاها

تا بلندیهای پشتهای پای و اگر باشید جنب پس غسل کنید و اگر باشید بیمار

یا بیاید یکی از شما از جایی که غایط است یعنی حدث غایط از شما واقع شود یا مباشرت

نیندبارنان پس نباپید درین صورتها آبی کهصلاحیت وضو یا غسل داشته باشد
پس قصد کنید روی زمین پاک را جهت تیمم پس مسح کنید بعضی رویهای خود را
و بعضی دستهای خود را ازان روی زمین پاک نمیخواهد خدای تعالی درامر شما
بطهارة دشواری تا بکرداند بر شما مشقتی و تنکی و لیکن میخواهد طهارة شمارا
ناپاک کرداند شمارا از نجاست حکمیه که حدث عبارة ازان است و تا تمام
کرداند نعمت خود را بر شما بطهارة و عبادة باسان در تیمم تا انکه شکر کنید منعم
حقیقی را که خدای تعالی است بدانکه کلمه یا از حروف ندا است و خلاف است
میان علما عربیت در موضوع له او بعضی کفته اند که عام است از ندای
قریب بعید و بعضی کفته اند که موضوع است از برای ندای بعید و استعمال او
در ندای قریب بر سبیل مجاز است و برین تقدیر استعمال او در ندای عبا دمر
خدای تعالی را و ندای خدای تعالی مرعبا د را از جهت بعد مرتبه خالقیت است
از مرتبه مخلوقیت اکرچه خدای تعالی اقربست به بنده از رک جان او باعتبار
احاطه علم و قدرت او با وچنانکه فرموده نحن أقرب إليه من حبل
الورید یا از جهت تعظیم مدعو است یا از جهت نفس داعی و کلمه ای اسمیست
که مذکور میشود جهت فصل میان حرف ندا و منادی ... معرف بلام
تا اجتماع آلتین تعریف ... لفظاً یا حکماً لازم نیاید ... نحات
... صفت بمنادای مذکور و بعضی برانند که موصول ... منادی
مذکور بحذف مقصد اصلی اوست یعنی یا أیها الذین آمنوا و هاء حرف تنبیه است
از جهت تنبیه بر زیادتی اهتمام بشان حکم مذکور بعد از ندا و امنوا اصله الذ

که موضوع است از برای غایب پس اختیار غیبت درین صله مقتضای اصل باشد
و التفات نباشد اگرچه اورا خطاب یا تکلم عارض شده باشد چنانکه محققان
عربیت تحقیق نموده اند بلکه اگر خطاب یا تکلم عارضی موصول را اعتبار کنند و جمله
را موافق آن ایراد نمایند التفات باشد چنانکه مروی است از امیر المؤمنین
علی علیه السلام که در بعضی رجزها فرمود أَنَا الَّذِي سَمَّتْنِي أُمِّي حَيْدَرَه و قول
او اِذَا قُمْتُم جمله شرطیه است و قول او وَاِنْ كُنْتُمْ عطف است
برین شرطیه یا بر شرطیه که جزای این شرطیه است چنانکه عنقریب معلوم
خواهد شد و برین قیاس است قال او وَاِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى و قول او
مَا يُرِيدُ اللّٰهُ استیناف است از برای بیان غرض از احکام مذکوره
از این جهت معطوف نشد برانها و همچنین قول او وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
بمنزله استینافست از برای بیان حکمت در غرضهای مذکور و تحقیق باقی
آیت بترتیب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و مخفی نماند که آیه دلالت
میکند بر وجوب اقسام طهارت حقیقیه که وضو و غسل و تیمم است اما وجه دلالت
او بر وجوب وضو آن است که اغسلوا و امسحوا صیغه امر اند یعنی لفظی که موضوع
باشد از برای طلب فعل بطریق استعلا مثل اجلس و اسلم و
امر مستعمل شده در کلام عرب در هفده معنی مثل وجوب و ندب و
تخییر و غیر آن و علماء اصول اختلاف کرده اند در انکه استعمال او در ادام
معنی بر سبیل حقیقت است و در کدام معنی بر سبیل مجاز اکثر اصولیین مثل
شیخ الطایفه و جمال الملة والدین مطهر حلی رحمه الله و غیر او از محققین

مانند که در وجوب حقیقت است و در باقی معانی مجاز پس آیه مذکوره دلالت

میکند بر انکه شستن روی و دستها تا آرنجها و مسح کردن سر و پاها تا بلندی

پشتهای پای واجب باشد و وضو عبارة است ازین غسلتین و مسحتین پس ثابت

شد که وضو واجب است اینست مجمل انچه متعلق است بایه وضو و تفصیل کلام درین مقام

محتاج است بایراد چند بحث یکی انکه نیت واجبست در وضو باتفاق علما امامیه

رضوان الله علیهم اجمعین و آیه مذکوره دلالت نمیکند بر وجوب نیت و برین

قیاس است کلام در ترتیب و موالات و غیران و جواب این است که نیت

و نظایر او شرایط صحت وضو اند نه اجزای او و مراد از آیه بیان وجوب

اجزای وضوست نه شرایط او و وجوب شرایط ثابت شود بادله دیگر من

روایت وضو بیانی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که وضو ساخت

و فرمود هذا وضوء لا یتقبل الله الصلوة الا به یعنی این

وضو که کردم وضوی است که قبول نکند خدای تعالی نماز را مگر بمثل او یا انکه

وجوب زاة وضو مستلزم وجوب نیت است بنا بر حدیث مشهور انما

الاعمال بالنیات و غیر آن دویم انکه آیه مذکوره دلالت میکند بر

اختصاص وجوب طهارت بمومنان زیرا که یا ایها الذین امنوا

خطاب است بمومنان و امر بطهارة بعد از ان مختص است بایشان

پس ازین مستفاد میشود که طهارة واجب باشد بر مومنان نه بر

غیر ایشان با انکه کفار نیز مامورند بشرایع و مکلف اند بفعل واجبات

و ترک محرمات چنانکه در علم اصول تحقیق یافته و ممکن است که جواب

گفته شود چند وجه یکی آنکه دلالت تخصیص خطاب بمؤمنان بر تخصیص وجوب
طهارت بایشان بحسب مفهوم مخالف است و اعتبار مفهوم مخالف مطلقا
مشروط است بآنکه قید مذکور اغلبی نباشد و ذکر او را وجه ظاهر فایده
نباشد غیر از مفهوم مخالف چنانکه در بعضی کتب اصول تحقیق یافته و اینجا
هر دو شرط مفقود است زیرا که اکثر و اغلب آن است که صلوة
و طهارت از مؤمنان واقع میشود و نیز تخصیص مؤمنین بذکر
وجه ظاهری دارد غیر از مفهوم مخالف و آن اهتمام است بشأن ایشان
از جهت تشرف ایشان بشرف ایمان و اقبال ایشان بامتثال اوامر
و نواهی قرآن دوم آنکه مفهوم مخالف وقتی معتبر تواند بود که صارفی و
معارضی نداشته باشد و شک نیست که ادله مامور بودن کفار بشرایع
چنانکه در اصول مقرر است صارف است آیه را از دلالت بر مفهوم مخالف
سیم آنکه مفهوم مخالف درین آیه اختصاص وجوب طهارت بمؤمنان است
بقصد قیام ایشان بسوی نماز و در حجت این مفهوم شکی نیست و
منافات ندارد با وجوب طهارت مطلقه بر کافران چنانکه مخفی نیست برد
عقل سلیم و طبع مستقیم و اما آنکه بعضی در جواب سؤال مذکور گفته اند
که مفهوم مخالف نزد ما حجت نیست محل بحث است زیرا که مفهوم مخالف
در آیه مذکوره مفهوم مخالف شرط است یعنی قوله اذا قمتم الی
الصلوة و مفهوم مخالف شرط حجت است نزد محققین علماء امامیه
مثل شیخ ابو القاسم و شیخ جمال الدین مطهر و شیخ شهید و غیر ایشان

عمهم الله اگرچه مفهوم مخالف لقب در يا ايها الذين امنوا حجت
نيست نزد محققين بحث سيم انكه قول او قمتم الى الصلوة دلالت ميكند
بحسب ظاهر بر انكه قيام بسوى نماز شرط وجوب وضو باشد و اين خلاف
واقع است زيرا كه وضو واجب است پيش از قيام بسوى نماز نه بعد از و اجماعا
و نيز بر كسى كه قادر نباشد بر قيام و نشسته نماز كند از و وضو واجبست
با انكه او را قيام بسوى نماز ممكن نيست پس لابد است از حمل قيام بسوى نماز
بر قصد و توجه بسوى نماز از قبيل اطلاق اسم مسبب بر سبب يا اسم
ملزوم بر لازم و ممكن است كه حمل قيام بسوى نماز بر قصد قيام بسوى نماز باشد
مثل قول خداى تعالى فاذا قرات القران فاستعذ بالله
يكى از علامتين مذكورتين يا بر قيام تهيؤ از براى نماز نه قيام و دخول
در نماز ليكن هيچكدام ازين دو توجيه رفع اشكال ثانى نميكند و اما حمل
قيام بسوى نماز بر قصد طهارة چنانكه بعضى گمان برده اند بعيد است
[illegible] بر تقدير مفهوم مخالف شرط مقتضى انست كه وضو واجب نباشد
بدون قيام بسوى نماز حال انكه واجب شود بعد از دخول وقت
[illegible] شرط مطلقا خواه نماز و خواه غير نماز و خواه [illegible] قصد و خواه
نه قصد ليكن مفهوم شرط اينجا معتبر نيست بنا بر وجوه [illegible] چنانكه
مذكور شد چهارم انكه ظاهر ايه دالست بحسب عرف شرع بر وجوب وضو
بر هر كس كه قصد نماز [illegible] محدث و خواه متطهر و اين خلاف [illegible]
بلكه وجوب وضو مختص است بمحدث بحدث اصغر كه قادر باشد بر وضو پس

اکثر مفسران توجیه نموده اند آیت را برین وجه که مراد آن است اِذَا
قُمْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ مُحْدِثِيْنَ یعنی هرگاه برخیزید بسوی نماز در حالتی که
بی وضو باشید و پوشیده نماند که لابد است از اعتبار دو قید دیگر یکی آنکه محدث
بحدث اصغر باشد نه بحدث اکبر که جنابت است دیگر آنکه قادر باشند بر
وضو بقرینه تقابل قول او وَاِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوْا
و قول او فَلَمْ تَجِدُوْا مَاءً فَتَيَمَّمُوْا پس تقدیر آیه چنین باشد که
اِذَا قُمْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ مُحْدِثِيْنَ بِغَيْرِ الْجَنَابَةِ قَادِرِيْنَ
عَلَى الْوُضُوْءِ و بعضی گفته اند که آیه بر ظاهر خود است لیکن منسوخ است
باحادیث داله بر عدم وجوب وضو بر متطهر مثل آنکه روایت کرده سلیمان
بن بریده از پدر خود بریده که گفت كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ يَتَوَضَّأُ لِكُلِّ صَلٰوةٍ فَلَمَّا كَانَ عَامُ الْفَتْحِ
صَلَّى الصَّلٰوةَ كُلَّهَا بِوُضُوْءٍ وَاحِدٍ فَقَالَ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ
يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ صَنَعْتَ شَيْئًا مَا كُنْتَ تَصْنَعُهُ قَالَ عَمْدًا
فَعَلْتُهُ يَا عُمَرُ یعنی بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در صدر
اسلام که وضو میساخت از برای هر نمازی پس چون فتح مکه واقع شد
در آن روز بجای آورد پنج نماز را بیک وضو پس گفت عمر که ای رسول
خدا امروز کاری کردی که هرگز نکرده بودی گفت رسول خدا صلی الله
علیه و آله که عمدا کردم ای عمر یعنی از برای بیان جواز و مخفی نماند
که قول ضعیف است از جهت اتفاق مفسرین بر آنکه در سوره مایده

ایت منسوخ نیست مگر قول خدای تعالی یا ایها الذین امنوا لا تحلوا
شعائر الله که نزد بعضی منسوخ است و مؤید اینست انکه روایت کرده اند
از رسول صلی الله علیه و آله که گفت المائدة اخر القرآن نزولا
فاحلوا حلالها و حرموا حرامها یعنی سوره مایده آخر
قران است از روی نزول پس حلال دانید حلال این سوره را و حرام
دانید حرام او را و شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله در مجمع البیان دو قول
دیگر در ایت مذکوره نقل کرده یکی انکه ایه بر ظاهر خود است و منسوخ نیست
و این قول بعضی مخالفین است مثل داود و پوشیده نیست که این قول
مخالف اجماع است و منافی روایت سلیمان بن بریده که مذکور شد
دوم انکه مراد از آیه عموم و مکرر نیست بلکه مراد همین است که وضو ساختن
از برای نماز فی الجمله واجب نیست از برای غیر نماز مطلقا بنا بر انکه
روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله که هر گاه نقض وضو میکرد
بعد از آن میفرمود از جمیع عبادات حتی که جواب سلام نمیداد تا انکه
وضو میساخت و جواب میداد تا انکه این ایت نازل شد و بعضی گفته اند
که صیغه ... یعنی ندب است نه وجوب بنا بر انکه در بعضی روایات
... شده که الوضوء علی الوضوء نور علی نور یعنی وضو بر
بالای وضو نور است بر بالای نور و این قول بغایت ضعیف است
زیرا که تحقیق آنست که ... موضوع است از برای وجوب و استعمال
او در ندب بطریق مجاز است و خلاف اصل با انکه برین تقدیر لابد است

از تبعید سکم بغیر محدثین و این بعید است جدا و اولی آنست که حمل کرده
شود صیغه امر بر قدر مشترک میان وجوب وندب و آن رجحان مطلق است
اعم از انکه با منع ترک باشد یا بی منع ترک چنانکه مختار بعضی اهل سنت
در موضوع له صیغه امر و برین تقدیر احتیاج نیست به تکلفات مذکوره
و اما انکه صاحب کشاف در رد این احتمال گفته که تناول یک کلمه
معنی مختلف را از قبیل الغاز و تعمیه است و مناسب مقام بیان احکام نیست
مردود است با انکه الغاز و تعمیه تناول کلمه واحده است معانی مختلفه را
بخصوصها بسبیل توزیع چنانکه مقتضای اشتراک لفظیست نه
[illegible] معانی [illegible] بر سبیل اجمال بر تقدیر اشتراک معنوی چنانکه
در استعمال الفاظ در معانی جنسیه مطلقه متعارف است مثل ایت
حیوانا و مانحن فیه از این قبیل است غایة ما فی الباب آنست که دلالت
کند بر مطلق و تقیید و تفصیل مستفاد گردد از حدیث پنجم انکه غسل عبارت
از جاری گردانیدن آب بر محل و مسح عبارت است از کشیدن [illegible] است
بر محل بی جریان چنانکه از کلام شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله [illegible]
البیان [illegible] مفهوم میگردد و وجه عضوی است که مواجه باشد
در حال [illegible] تحدید [illegible] اند او را فقها با انچه رستنگاه موی
و منتهای ذقن است نسبت بکسی که مستوی الخلقه باشد [illegible]
بحسب طول و انچه انگشت ابهام و وسطی [illegible] احاطه کند او را نسبت
بمستوی الخلقه تحقیقا یا تقدیرا بحسب عرض پس غسل ماورای این

محدود و واجب نیست در وضو مگر جزوی که در دور اوست از باب مقدمه
و مخفی نماند که صریح آیه دلالت میکند بر انکه واجب است در وضو انکه خود
مباشر شود تولیه یعنی انکه دیگری او را وضو دهد جایز نیست مگر در حالت
ضرورت که بنصوص صریحه مستثنی است ششم انکه مرافق جمع مرفق است
بکسر میم و فتح فا مثل منابر که جمع منبر است و بعکس مجالس که جمع مجلس است
و بهر تقدیر [illegible] عبارة است از مفصل ساعد و بازو یعنی سرهای این دو
استخوان که بهم پیوسته است و کلمه الی موضوعست از برای انتهای غایت
و غایت گاهی داخل باشد در معنی مثل سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ
بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى
گاهی خارج باشد از معنی مثل أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ از این جهت است
که فقها خلاف کرده اند در انکه وجوب غسل مرفقین بالاصالت است یا بتبعیت
بعضی بر انند که غایت داخل است در معنی پس وجوب غسل مرفقین بالاصالت
از [illegible] بنابر رعایت احوط و برین تقدیر واجب باشد غسل جزوی از بالای
مرفقین از باب مقدمه و بعضی بر انند که داخل نیست پس شستن زیر
مرفقین [illegible] ابت باصالت و شستن مرفقین است بتبعیت از باب
مقدمه بنابر اصالت براءة [illegible] ذمه و بعضی [illegible]ن گفته اند که اگر مابعد
الی منفصل است از ماقبل او در حس داخل نیست در معنی مثل آیت
صیام و اگر منفصل نیست داخل است مثل آیه سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ
و آیت مذکوره از قبیل دوم است پس مرفقین داخل باشد در حکم غسل و موید

اینست انکه روایت کرده اند از امام موسی کاظم صلواة الله علیه در حق
کسی که دست او را بریده باشند از میان مرفق که فرمود یغسل
ما بقی یعنی میشوید انچه مانده است از مرفق که سر استخوان عضد بوده باشد
هفتم انکه کلمهٔ با در قول او برءوسکم صله مسح نیست زیرا که مسح متعدی بنفس است
بلکه بمعنی الصاق است مثل مررت بزید یعنی الصاق کنید مسح را برءوس
خود یا زاید است مثل القی بیده چنانکه منقولست از ابن جنی نحوی
واما انکه نقل کرده اند از ابو علی فارسی و فخر الدین رازی که هرگاه
کلمهٔ با متعلق باشد بفعل متعدی بنفس بمعنی تبعیض باشد تا فرق شود
میان مسحت المندیل و مسحت بالمندیل ضعیف است زیرا که سیبویه که
استاد فن عربیت است انکار کرده است وقوع با بتبعیض را در کلام
عرب در هفده موضع از کتاب خود و ابن جنی گفته است که انکه بعضی گفته اند
که با بمعنی تبعیض میباشد سخنی است که هیچکس از اهل عربیت قایل نشده
بان و فرق میان مثالین مذکورین منحصر نیست در تبعیض و عدم تبعیض
بلکه ممکن است فرق بوجوه دیگر چنانکه مخفی نیست لیکن روایت صحیح زراره
از امام محمد باقر صلواة الله علیه که فرموده فعرفنا حین قال
برءوسکم ان المسح علی بعض الرأس لمکان الباء
چنانکه بطولها در کلینی مذکور است یعنی پس دانستیم در حینی که
خدای تعالی فرمود برءوسکم انکه مسح واجب ... بعضی سر است از جهت
کلمهٔ با دال است بر انکه کلمهٔ با در مثل این مقام بمعنی تبعیض است و بر تقدیر

یهٔ مذکوره دلالت میکند بر وجوب آنکه اسم مسح بر سر اطلاق توان
کرد چنانکه مختار محققین علمای امامیه است رضی الله عنهم و مسح مقدار
سه انگشت بهم ضم کرده باشد مستحب است نه واجب خلاف مر
ا رضی الله عنه در مسایل الخلاف و مر شیخ را رحمه الله در نهایت الاحکام
و نوید قول محققین است آنکه روایت کرده اند از امام محمد باقر صلوات
الله و سلامه علیه که **اذا مسحت بشیء من رأسك او بشیء من**
قدمیك ما بین كعبیك الى اطراف الاصابع فقد اجزاك
یعنی هرگاه مسح کنی چیزی را از سر خود یا چیزی را از پاهای خود از آنچه
میان کعبین است و سرهای انگشتان پس به تحقیق کافیست ترا
ه قول او ارجلکم را نافع و ابن عامر و کسای و حفص بنصب خوانده
و باقی قرا بجر و هر دو قراءت دلالت میکند آیه بر وجوب مسح پاها
چنانکه مذهب فقهای امامیه است اما قراءت جر ظاهر است زیرا که برین تقدیر
متعین است عطف ارجلکم بر رؤسکم که مدخول مسح است و اما قراءة
نصب از جهة آنکه برین تقدیر ظاهر آن است که ارجلکم معطوف باشد
بر محل رؤسکم که نصب است بر مفعولیت بواسطه حرف جر مثل مررت
بزید و عمرو و اولی بعید است عطف او بر وجوهکم بنابر آنکه عطف
شیء بر اقرب ظاهرتر است از عطف او بر ابعد با آنکه برین تقدیر
موافق میشود قراءة نصب با قراءة جر در معنی و شک نیست که

تو اهل قراتین مهما امکن اولی است و احسن نیز از دو وجه ظاهر آنست
که ارجلکم بنصب معطوف باشد برؤسکم باعتبار محل نه بر وجوهکم
باعتبار لفظ و موید این معنی است روایات مشهوره مثل آنکه روایت
کرده اند از رسول خدا و امیر المؤمنین صلی الله علیهما که وضو کردند
و مسح کشیدند بر پایهای خود و مثل آنکه روایت کرده اند از امام جعفر
صادق علیه الصلوة والسلم که فرمود یاتی علی الرجل الستون
او السبعون ما قبل الله منه صلوة قیل له وکیف
ذلک قال لانه یغسل ما امر الله بمسحه یعنی میکذرد
بر مرد شصت سال یا هفتاد سال حال آنکه قبول نکرده است خدای تعالی
از وی هیچ نمازی را در آن مدت گفتند مر امام را علیه السلم که چگونه است
اینکه میفرمایی گفت از جهة آنکه میشوید چیزی را که امر کرده است خدای
تعالی بمسح آن و مثل این روایات بسیار است بلکه اجماع اهل بیت
علیهم السلم و تبعیت بر آن و جمهور مخالفین مخالفت اهل بیت نموده
وجوب غسل پایها را اختیار نموده اند و استدلال کرده اند بقراءت
بنصب ارجلکم زیرا که برین تقدیر معطوف باشد بر وجوهکم که [illegible]
با غسلوا و او نیز در تحت اغسلوا داخل شود یا مفعول فعل مقدر
باشد یعنی و اغسلوا ارجلکم مثل علفتها تبنا و ماء باردا یعنی و سقیتها
ماء باردا و قراءت رفع ارجلکم را که بر [illegible] واقع شده بو

قراءت نصب شمرده اند و قراءت جرّ را توجیه نموده اند برین وجه که جرّ
جوار است مثل قول خدای تعالی عذابَ یومٍ الیمٍ بجرّ الیم و مثل
قول عرب جحرُ ضبٍّ خربٍ بجرّ خرب و نیز استدلال کرده اند
بانکه غسل رجلین قول اکثر امّت است پس اولی باشد و پوشیده نیست نزد
نزد عقلا که این مقدّمات بغایت ضعیف است امّا اوّل از جهت آنکه قطع
معطوف از اقرب با بعد بی ضرورت قبیح است و اینجا هیچ ضرورت نیست
زیرا که جایز است که معطوف باشد بر محلّ رؤوسکم بلکه این ظاهرتر است
لیکن اگر ظاهر شد با آنکه فصل اجنبی جمله بجمله اجنبیه مستهجن است و مناسب
کلام بلغا نیست چه جای کلام معجز نظام ملک علّام و امّا ثانی از جهت آنکه
ارتکاب حذف بی قرینه قبیح است و مناسب کلام بلغا نیست و ظاهر
که اینجا قرینه نیست که دلالت کند بر تقدیر اغسلوا بخلاف قول الشاعر
علفتها تبناً وماءً بارداً که قرینه تقدیر سقیتها واضح است و امّا ثالث از
جهت آنکه بر تقدیر رفع جایز است که تقدیر کلام و ارجلکم ممسوحة باشد
نه مغسوله بلکه تقدیر اوّل اظهر است زیرا که انسب است بفعل اقرب
و امّا رابع از جهت آنکه جرّ جوار بعید است جدّا و نادر الوقوع است
در کلام فصحا و بلغا بلکه محقّقان علمای عربیّت نفی کرده اند وقوع او را
در کلام عرب مطلقا و توجیه کرده اند مثل قول خدای تعالی عذابَ
یومٍ الیمٍ را [illegible] الیم عذاب است بحذف مضاف و منتو اند

که اسناد الیم بضمیر یوم مجاز عقلی باشد از قبیل اسناد فعل بزمان مثل حمام
... ره در بین قیاس است توجیه قول ایشان جحر ضب خرب واز رخلج
... ده اند که گفت جر جوار در قران واقع نشود زیرا که مناسب شأن
قران نیست ونیز گفته اند که جر جوار مشروط است بانکه موجب التباس
نشود چنانکه در مثالین مذکورین واقع است بخلاف این آیه زیرا که
جر جوار از اینجا موجب التباس است چه احتمال دارد که معطوف باشد
بر محل رؤسکم و اما انکه صاحب کشاف گفته است که اینجا نیز التباس نیست
از انکه تحدید بکعبین دال است بر انکه ارجل در تحت امسحوا داخل نیست
زیرا که مسح را حدی نیست در شرع با انکه ظاهر آیت مستدعی تحدید مسح
ارجل است بظاهر البطلان است و از اینجا معلوم شد فساد انکه صاحب
کشاف در توجیه قراءت جر گفته که ارجلکم بجر عطف است بر رؤسکم
لیکن مراد از مسح ارجل غسل ارجل است مجازا بقرینه تحدید زیرا که
تحدید مسح در شرع واقع نشده ودرین تعبیر تنبیه است بر منع اسراف
در غسل ارجل که مظنه اسراف است غالبا زیرا که دعوای عدم تحدید
مسح در شرع ظاهر الفساد است یا انکه برین تقدیر جمع میان حقیقت
ومجاز لازم می آید در لفظ مسح یا انچه در حکم انست وبالجمله شناعت
ورکاکت این نوع توجیه مخفی نیست نزد عقل سلیم وطبع مستقیم د ا
خامس از جهت انکه حجت قول اکثر امت با مخالفت اهل بیت ...

وطاهرین علا... هم ظاهر المنع است با آنکه کثیری از علماء مخالفین مسح
ارجل را از رسول خدا صلّی الله علیه وآله روایت کرده اند و حسن
بصری و ... جبای قایل شده اند بانکه مکلف مخیر است میان
مسح وغسل و داود و ناصر الحق از زیدیه قایل شده اند بوجوب
جمع میان مسح وغسل و از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت
کرده اند که چون ازو از حقیقت وضو پرسیدند گفت غسلتان و
مسحتان یعنی دو غسل است و دو مسح و دور نیست که گفته شود که اگر
مجرد قول اکثر امت بر غسل رجلین ... با وجود اجماع اهل بیت علیهم السلام
بر بطلان غسل دال است بر حقیقت غسل لازم آید که قول کفار که اکثرند از
مسلمین بکفر دال باشد بر حقیقت کفر نعوذ بالله من ذلک سیم آنکه کعب
در لغت استخوان بلندی است که در پشت پاست و بعضی از اهل لغت
گفته اند که کعب استخوانهای بلند است که در دو جانب مفصل ساق است
وجمهور مفسرین درین مقام معنی ثانی را اختیار نموده اند و فقهای
امامیه رضی الله عنهم معنی اول را چنانکه شیخ ابو علی طبرسی رحمة
الله در مجمع البیان تصریح کرده بآن فاما شیخ جمال الدین مطهر و شیخ
مقداد رحمهما الله معنی ثانی را اختیار کرده اند از جهت متابعت منکران
با آنکه جوهری در صحاح اللغت نقل کرده از اصمعی که او انکار کرده
معنی اول را ... قول علامه صاحب اللغت خالی از قوتی نیست ... ری

پر اختیار معنی ثانی در ینمقام وارد میشود که برین تقدیر اولی آن بود که الی
الکعبین گفته شود زیرا که در هر پایی دو کعب است باین معنی ممکن است
توجیه برین وجه که مراد از ارجلکم هر یک از رجلین است نه مجموع
رجلین و شک نیست که هر یک از رجلین را کعبین است نه کعاب
بخلاف ایدی و مرافق از جهت رعایت تفنن در کلام و دور نیست
که گفته شود که ذکر کعاب درینمقام مناسب نیست زیرا که مقابل جمع بجمع
بحسب ظاهر مقتضی انقسام احاد باحاد است چنانکه گویی رکب القوم
دوابهم و این معنی در ارجل و کعاب مستقیم نیست بخلاف ایدی و مرافق
و ... که در اختیار کعبین بر کعاب تنبیه باشد بر انکه مراد معنی ثانی است
نه معنی اول و ... مناسب ذکر کعاب بود در مقابل ارجل بر قیاس تقابل
ایدی و مرافق زیرا که برین تقدیر مقتضای تقابل جمع بجمع در ارجل
و کعاب نیز مرعی میتواند بود و پوشیده نماند که حکم کلمه الی اینجا بر آن قیاس است
که در الی المرافق مذکور شد و اما وجه دلالت آیه مذکوره بر وجوب غسل
آنست که قول خدای تعالی فاطهروا امر است مر جنب را بتطهیر تمام
بدن که غسل عبارت از ان است و سابقا مذکور شد که صیغه امر نزد
محققین علماء اصول موضوع است از برای وجوب پس ثابت شد از
... وجوب باین آیه که غسل جنابت واجبست و درینمقام نیز چند
فایده است یکی انکه جنب اسمیست جاری مجرای ... است

ومضاف راسما [illegible] ـند که مساوی است در ایشان واحد وتثنیه وجمع
ومذکر ومؤنث مثل عدل چنانکه گوی رجل جنب وعدل ورجلان
عدلان ورجال جنب عدل امراة جنب وعدل پس بنا برین جنباً
خبر گشتم واقع تواند شد واو لجنب لغة بمعنی جنابت وبعد است یعنی
دور شدن نیز بمعنی اجناب وابعاد یعنی دور گردانیدن [illegible] بلکه از کلام
بعضی مفسران مستفاد میگردد ودر شرع عبارت است از کسی که دور
شده باشد از طهارة بسبب جماع یا خروج منی در خواب یا بیداری
دویم انکه قراءت مشهور در فاطهروا است به تشدید طا واو در اصل
فتطهروا بوده است قلب کردند تا را بطا [illegible] قرب مخرج وادغام
کرده اند طا را در طا پس همزه وصل را زیاده کردند بنا بر تعذر
ابتدا بساکن وبعد از دخول فا همزه ساقط شده است در درج و
تطهر در لغت شستن تمام بدن است چنانکه از کتب لغت معلوم
میشود وبعضی محققان تصریح نموده اند بآن وبعضی قرا فاطهروا
خوانده اند بصیغه امر از اطهار یعنی پاک گردانیدن وبرین تقدیر
نیز مراد تطهیر تمام بدن است تا موافق شود بقراءت مشهوره
[illegible] معلوم شد که مراد امر بغسل است ومؤید اینست انکه در آیه دیگر
واقع [illegible] ولا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا
سیم انکه بعض [illegible] داشته اند در رفع جنابت تقدیم وضو را از غسل

و این قول باطلست باجماع فرقهٔ ناجیه چنانکه در مجلس مذکور شده پس مراد از حدث موجب وضو حدث اصغر باشد نه عام تر که شامل شود جنابت را و اما ... بعضی محققان استدلال کرده اند بر بطلان قول مذکور بانکه غسل جنابت قسیم وضو واقع شده پس جمع نشود با او و محل بحث است زیراکه قسیم شی جمع نشود با او در صدق لیکن جایز است که جمع شود با او در وجود و وجوب اگر گویی تخصیص غسل بذکر در مقام ... رفع جنابت دلالت میکند ... ظاهر ... انکه ... او جمع نشود ... وجوب وضو که قسیم اوست گوییم مراد ... است من حیث هی جنابة و آن ... در غسل و وجوب وضو تواند بود که من حیث هی حدث باشد و آن ازین حیثیت داخل است در حدث مطلق که موجب وضو است و در آیت وضو مندرج است چهارم انکه خلاف کرده اند فقها در انکه غسل جنابت واجبست لنفسه یا لغیره یعنی وجوب او بعد از جنابت مشروط نیست بوجوب عبادتی دیگر بلکه هرگاه جنابت طاری شود ممکلف ... را غسل جنابت واجب شود خواه واجب باشد ... عبادتی دیگر خواه واجب نباشد یا انکه وجوب او مشروط است بعبادتی دیگر و بعضی مثل شیخ جمال الدین مطهر رحمه الله برانند که مشروط نیست فاما در وضو و باقی غسلها ... اتفاق ... کرده اند فقهای امامیه رضی الله عنهم بر انکه وجوب ... بعبادت

مشروط بطهارت و اکثر فقها استدلالی کرده اند بآیهٔ مذکوره برین وجه که
جملهٔ غسل معطوفست بر جملهٔ وضو و جملهٔ تیمم معطوفست بر ایشان پس ظاهر آنست
که همه یک حکم داشته باشند و چون وضو و تیمم مشروطند بعبادت مشروط بطهاره
باتفاق پس غسل نیز چنین باشد و بعضی از متاخرین استدلال ایشان را
بآیهٔ مذکوره برین وجه نقل کرده اند که چون جملهٔ غسل معطوفست بر جملهٔ وضو پس
ظاهر آنست که همچنانکه وجوب وضو معلق است بر قصد صلوة وجوب غسل نیز
معلق باشد بران پس تقدیر آیه چنین باشد که اذا قمتم الی الصلوة
فان [illegible] و ان کنتم جنبا فاغتسلوا
وبرین تقدیر وجوب غسل نیز [illegible] شد بنماز و [illegible] استدلال کرده اند به بعضی
روایات صحیحه که دالست بر اشتراط مذکور و [illegible] استصحاب
و اصالت برائت نیز مؤید این قولند ولیکن هر دو تقریر استدلال
بآیه محل تامل است و روایات نیز صریح نیستند در مدعی بخلاف روایات
صحیحه دالّه بر قول ثانی که با وجود کثرت صریحند در دلالت بر انکه وجوب
غسل مشروطیت بعبادت دیگر و هیچیک از ادله بقول اول
معارضه نمی تواند کرد با آنها چنانکه تفصیل آن از کتب فقه [illegible]
معلوم میگردد و مناسب این کتاب نیست پس قول ثانی اقوی
شد والله اعلم و اما وجه دلالت آیه بر وجوب تیمم آنست که
قول [illegible] صعیدا طیبا امرست بتیمم بصیغهٔ دالّه

بالوجوه چنانکه معلوم شد پس تیمم واجب باشد ... ین مقام تسمیه
است یکی آنکه کلمه علی در علی سفر بمعنی حال است یعنی در حال سفر مثل
مو... زرت فلانا علی شربه یعنی زیارت کرد... فلان کس را
در حال آشامیدن او و تواند بود که صله اشتمال باشد یعنی مشتمل بر سفر
چنانکه گوئی حججت علی شقة و غایط در اصل لغت زمین مغاک را گویند
و در شرع عبارة است از فضله مخصوصه زیرا که عادت چنان است که
وضع آن فضله در زمین مغاک واقع میشود پس این تسمیه ...
باشد از قبیل تسمیه حال باسم محل و مفعول جاء مقدر است و من از برای
بیان اوست یعنی جاء احد منکم موضعا من الغایط
یعنی یا بیاید یکی از شما جایی را که زمین مغاکست و جایز است که من زایده
باشد بنا بر قول اخفش که تجویز نموده زیادتی من را در کلام مثبت
خلاف جمهور نحات را و برین تقدیر من الغایط مفعول جاء باشد
و بر هر تقدیر آمدن بغایط کنایه است از احداث آن فضله مخصوصه و آنچه
در حکم اوست از بول و ریح و حکم باقی احداث از نصوص دیگر
مستفاد شود دوم آنکه اکثر قرا او لامستم خوانده اند از ملامسه
و بعضی لمستم خوانده اند از لمس و ملامسه و لمس هر دو بمعنی سائیدن است
و اینجا مراد جماع است باجماع فرقه ناجیه و بنا بر روایت ... امیر المؤمنین
... امام محمد باقر صلوات الله علیهما که مراد از ملامسه درین آیت مواقعه است

در فرج و بنا بر تفسیر ابن عباس و عامه مفسرین خلاف مر جمهور فقها
مخالفین را و حکم باقی اسباب غسل از نصوص دیگر معلوم گردد پس حاصل
المعنی است که اگر واقع شود از شما حدث موجب وضو یا حدث موجب غسل
و قادر نباشید بر آب پس واجب باشد بر شما تیمم و پوشیده نماند که برین
تقدیر احتیاج بذکر مرض و سفر نبود زیرا که در سفر و مرض نیز مدار وجوب
تیمم [illegible] از احداث است با عدم وجدان آب از جهت بعضی از
فقها مفسرین در تیمم [illegible] که کلمه [illegible] در قول او او جاء
اَحَدٌ مِنكُم [illegible] و فَلَم تَجِدُوا مَاءً متعلق [illegible]
بمعطوف یا معطوف علیه پس معنی چنان شود که اگر مریض باشید
یا مسافر با وجود مرض یا سفر واقع شود از شما حدث موجب وضو یا غسل
و نیز قادر نباشید بر آب واجب باشد بر شما تیمم و تخصیص مرض و سفر بذکر
از جهت آن است که غالب عدم قدرت بر آب در مرض یا سفر است
نه از جهت آنکه وجوب تیمم مختص است بمریض و مسافر و وجه دیگر این توجیه
آنست که مفهوم مخالف شرط اگر چه حجت است [illegible] محققان [illegible]
اصول لیکن اینجا معتبر نیست زیرا که معارض است بمنصوص دیگر
نه آنکه مفهوم مخالف حجت نیست چنانکه بعضی گفته اند لیکن حمل او بر معنی
[illegible] دقتی که قبل از و بعد از و کلمه او مذکور [illegible]
باشد [illegible] است که گفته شود که قید محدثین [illegible] است

مرضی و مسافرین باجماع و ذکر ایشان تخصیص [illegible] تعمیم ازجهت
[illegible] آنکه عدم قدرت بر آب و احتیاج به تیمم بحسب غالب [illegible] درین دو
حالت است و برین تقدیر کلمه او بمعنی خود باشد در هر سه فقره و قول او
فلم تجدوا اما متعلق باشد بهر یک از صور اربع مذکوره و بر هر تقدیر
مراد از عدم وجدان آب عدم قدرة است بر استعمال خواه آب
موجود باشد [illegible] و خواه نه چنانکه از نصوص دیگر مستفاد میگردد و [illegible]
صعید در لغت روی زمین را گویند خواه خاک باشد [illegible] ه نه چنانکه
یکی از ارباب [illegible] تصریح نموده تا [illegible] زجاج منقول است که گفت
خلافی نمیدانم [illegible] ل لغت در آنکه صعید بمعنی روی زمین است و برین
تقدیر تیمم بر [illegible] سنگ خالص که بر و خاک نباشد صحیح باشد چنانکه مختار فقهای
امامیه است و کلمه من در قول او منه بمعنی ابتدا است نه تبعیض چنانکه بعضی
توهم کرده اند و دور نیست که من بمعنی تعلیل باشد و ضمیر مجرور راجع باشد
به تیمم یعنی از جهت تیمم و قصد صعید و مؤید این است روایت صحیحه زراره از امام
محمد باقر علیه السلم و تحقیق وضو و تیمم چنانکه سابقا بآن اشاره واقع شد
یا آنکه ضمیر مجرور راجع باشد بعدم وجدان آب یا حدث یعنی از جهت عدم
وجدان آب یا از جهت حدث و مراد از طیب پاک است یعنی نجس نباشد
و بعضی گفته اند که مراد حلال است یعنی مغصوب نباشد بعضی گفته اند که مراد
صالح رویدن است یعنی شوره نباشد و مراد از [illegible] تمام بعض اجزا

و آن جبهه است یعنی [illegible] رستنگاه موی سر تا طرف بالای بینی و مراد از پشت [illegible]
دست از سرهای انگشتان تا بند دست که مفصل ساعد است و کف بنا بر نص
وارده از اهل بیت علیهم السلام درین باب مؤید این معنی است کلمه با
وقتی که بمعنی تبعیض باشد چنانکه از روایت صحیح زراره مستفاد میگردد و
نزد اصحاب ما یک ضربه واجب است از برای مسح روی و دستها هر دو بدل
از وضو و در تیمم بدل از غسل دو ضربه واجب است یکی از برای مسح روی و
دیگری از برای مسح دستها بنا بر نصوص اهل بیت علیهم السلام و آما [illegible] او
ما یرید [illegible] حرج تا آخر این تنبیه است بر
حکمت در [illegible] قدرت و ایجاب تیمم در حالت عجز تخفیف
است بر عباد چنانکه شریعت پیغمبر [illegible] الله علیه و آله مبنی است بر آن و پیغمبر ما
مبعوث است از برای آن و کلمه من در من حرج از برای بیان مفعول لیجعل است
یعنی لیجعل شیئاً واجباً علیکم من حرج یعنی تا بگرداند چیزی را
واجب بر شما که آن چیز تنگی است و دور نیست که من زایده باشد بعد از نفی
و برین تقدیر من حرج مفعول لیجعل باشد یعنی تا بگرداند حرجی را بر شما و ظاهر
است که لامها از برای بیان غرض است و مفعول لکن یرید الله ایجاب
هذه الطهارة لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید
[illegible]کم ولیتم نعمته علیکم یعنی غرض خدای
[illegible] تیمم وضع حرج نیست بر شما بلکه تخفیف است

دنوب بر شما و تطهیر شماست از نجاست حکمیه که حدث است چنانکه مستفاد است
تطهیر شرعا و نیز غرض خدای تعالی از ایجاب طهارت آنچه مذکور شد تخفیف
هم اتمام نعمت است بر شما به تطهیر ابدان و قلوب شما و تکفیر ذنوب شما ...
سهولت و آسانی و کلمه لعل مودی است از [illegible] ترجی یعنی امید داشتن
و شک نیست که خدای تعالی منزه است ازین معنی پس [illegible] است حمل لعل
در کلام الله [illegible] مثل اراده و محبت یعنی حکمت الهی در تکالیف
شرعیه مشتمل بر الطاف ... بر اراده و محبت آن [illegible]
او را بجای آورید و [illegible] حق گزید نعمت گردید [illegible]

[illegible] ... ربوا
الصلوة [illegible] سکاری حتی تعلموا ما تقولون ولا جنبا
الا عابری سبیل حتی تغتسلوا وان کنتم مرضی او علی
سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء
فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا
بوجوهکم وایدیکم ان الله کان عفوا غفورا

یا [illegible] نزدیک مشوید و بجا میاورید نماز را در حالتی که
[illegible] باشید تا آن زمان که هشیار شوید و بدانید که چه میگوئید در نماز
و نه در حالتی که جنب باشید مگر در حالتی که عبور کننده گان راه باشید تا
که غسل جنابت بجای آورید و اگر باشید مریض یا در سفر یا آمده باشد یکی از

بیمار ایکی یا از احداث ... شید محدث بحدث اصغر مثل غایط و بول
... یح و غیران یا محدث بحدث اکبر که جنابت است پس قادر نباشید
بر آب درین صور تنها پس قصد کنید روی زمین پاک را برین وجه که مسح
کنید بعضی از رویهای خود را ... تا طرف بالای بینی و بعضی
از دستهای خود را ... از انگشتان است تا بند دست بدرستی که خدای
لی هست عفو کننده و آمرزنده گناهان بدانکه ... و انتم
سکاری حالست از فاعل لا تقربوا و در ... قرائت مشهوره
...سین است و فتح سین قرات دیگر ... مثل ... و سکری بضم
سین و فتح سین نیز قراءه کرده اند مثل ... جمع سکران اند
... سکری بضم سین که مونث ... است و قول ... لموا
به تقدیر حتی ان تعلموا جار و مجرور است متعلق بسکاری و قول
ولا جنبا عطف است بر انتم سکاری و لا زاید است جهت تاکید نفی
قول او الا عابری سبیل استثنا است از معذری یعنی ولا
جنبا متصفین بصفة الا عابری سبیل و قول او حتی تغتسلوا
جار و مجرور است متعلق به جنبا و تقدیم استثنا ...
تام است و قول او و ان کنتم مرضی تا آخر
... حتی تغتسلوا ان کنتم اصحاء قادرین
... کنتم مرضی و قول او ان الله

کان عفوًّا غفورًا استینافست ازبیان حکم تیمم واشعار
بوجه ایجاب وپوشیده نماند که این آیت دلالت میکند بر وجوب غسل
وتیمم از اقسام طهارة جهة نماز یا دخول مساجد و بر عدم صحت نماز در
حال مستی اما وجه دلالت آیت بر عدم صحت نماز در حال مستی آنست
که قول او لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری نهی
از نماز کذاردن در حال مستی ونهی در عبادات مقتضی فساد
است چنانکه در علم اصول تحقیق یافته لیکن مراد از سکر و مستی
اینجا نشاء و طرب است که [illegible] مستی حقیقة
که زوال عقل است [illegible] متوجه [illegible] است وتکلیف
غافل قبیح است چنانکه در اصول مقرر است وبعضی گفته اند مراد
بسکر فتوری است که بیشتر از خواب می باشد و از اعراب نعاس گویند و
عجم پینکی وضعف این قول ظاهر است وبعضی گفته اند که مراد نهی آیت
از مستی در حلل نماز کذاردن یعنی مست مشوید در حال نماز کذاردن
چنانکه گویند لا تتهجد وانت شبعان یعنی سیر مشو در حال
تهجد کردن و حق آنست که مراد از صلوة اینجا مکان صلوة است
بحذف مضاف یعنی مواضع الصلوة یا از قبیل ذکر حال وارادهٔ محل
یعنی مساجد زیرا که این تفسیر مروی است از حضرت [illegible]
علیه السلام ومؤید اینست قول او الا عابری [illegible]

سبیل گذشتن است از درون مساجد چنانکه مستفاد در است بجلاف
آنکه مراد از عبور سبیل بر آن تقدیر سفر صحیح تیمم است و این معنی
از فهم بعید است و اما وجه دلالت آیت بر وجوب غسل جنابت آنست که معنی اول بنابر
توجیه اول آنست که نزدیک نماز مشوید در حالی که جنب باشید تا آنزمان
که غسل کنید مگر در حالتی که مسافر باشید وقتی که نیابید آب یا در حکم مسافر
چنانکه لاحق آیه دال است بر آن و از اینجا لازم آید که غسل جنابت واجب
باشد بر جنب جهت نماز و در غیر صورت تیمم و این کلام دال است بر آنکه
در صورت تیمم ... ثابت نمیکند چنانکه مختار محققین است
و معنی آیت بنابر توجیه ثانی آنست که نزدیک مشوید مساجد در حالتی که جنب
باشید تا آنزمان که غسل کنید مگر وقتی که بگذرید از مساجد و مکث نکنید
آنجا و از اینجا لازم آید که غسل جنابت واجب باشد بر جنب جهت مکث
در مساجد و این مختار فقهاء امامیه است و مخفی نماند که استثنا از نفی عام
دلالت میکند بر عموم نفی حکم در ما عدا مستثنی و بر ثبوت حکم در مستثنی
فی الجمله نه بر سبیل عموم پس لازم نمی آید که جایز باشد دخول جنب در جمیع
مساجد بر سبیل عبور بی مکث بلکه همین لازم می آید که جایز باشد دخول
جنب در هیچ یک از مساجد بطریق مکث و جایز باشد دخول جنب در بعضی
لا تحج الملوك الا راكبين
برین تقدیر ثبوت حکم در مستثنی عام نیست تا احتیاج شود بتخصیص این

علاوه بر عدا مسجد الحرام و مسجد النبی چنانکه بعضی [illegible] تفسیر نموده اند

در بیمقام بنا بر انکه دخول جنب درین دو مسجد بطریق عبور نیز جایز نیست

نزد اصحاب ما و باید دانست که نکته در انکه سکر را الجمله حالیه ادا نموده

و جنابت را الجا مفرد و عطف کرده معنی را بر جمله توانند بود که

اشارت باشد باستمرار سکر میان مردم در زمان نزول این آیت

بخلاف جنابت [illegible] انکه متعلق نهی بحسب معنی سکر است پس مناسب

[illegible] بخلاف جنابت [illegible] بعضی توجیهات و اما وجه دلالت آیت

بر وجوب تیمم انست که در آیت [illegible] مذکور شد بعینه و قول او إِنَّ

اللّٰهَ [illegible] غَفُورًا اشارتست بانکه ایجاب تیمم مبنی

بر آنست که خدای تعالی در احکام شرعیه اراده تخفیف و تیسیر میکند

نه تشدید و تضییق بمنزله قول او در آیه سابقه که مَا يُرِيدُ اللّٰهُ عَلَيْكُم

مِنْ حَرَجٍ تا آخر زیرا که دوام عفو و مغفرت و مبالغه در آن

چنانکه از لفظ کان زائده و صیغه مبالغه عفو و غفور مفهوم می شود

مستلزم اراده تخفیف و تیسیر است در تکالیف شرعیه و نیز باید

که اکثر اصولیین از محققین و مبطلین بر انند که خطاب

مصدر بیا أَيُّهَا النَّاسُ و يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مختص است

حکم او بمکلفین موجودین در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله

نه باقی مکلفین را تا قیامت خلاف [illegible] بل را اند

صولتین و بر تقدیر یکدام ازین دو آیت دلالت میکند بر وجوب طهارت
جمیع مکلّفین مگر انکه گوییم که وجوب طهارت بر بعضی مکلّفین از آیت
مستفاد گردد و بر باقی مکلّفین از اجماع اگرچه وجوب طهارت بر جمیع
مکلّفین از اجماع مستفاد توان شد والله اعلم الایة الثالثة قوله تعالی
در سورة البینة وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ
لَهُ الدِّينَ یعنی و ما مامور شده اند اهل کتاب که یهود و نصاری اند
مگر از برای انکه عبادت کنند خدای تعالی را در حالتی که بجای آورنده
باشند عبادت را خالص از برای خدای تعالی بدانکه ضمیر امروا راجع است
باهل کتاب که مذکورند در سابق ایه و قول او الا لیعبدوا الله استثناست
از مقدری یعنی ما امروا بشیء الا لیعبدوا الله و دین در لغت
بمعنی جزاست و اینجا بمعنی عبادت است که جزا ثواب مترتب است و قول
قول او لیعبدوا الله و مخفی نماند که این ایت دلالت می کند بر وجوب
نیت در عبادات بمعنی قصد انها با اخلاص که اعتبار آن در نیت متفق
علیه است و از جمله عبادات اقسام ثلثه طهارت است و بهمین مناسبت
اینجا مذکور شده است و وجه دلالت او بر وجوب نیت ...
انست که حصر کرده است خدای تعالی مر اهل کتاب را بالعبادت در ...
... عبادت را بر وجه اخلاص پس آیه مذکوره دلالت
میکند بر وجوب ... در مطلق عبادات در شریعتهای سابق

و چون نسخ خلاف اصل است لازم آید که در [illegible] نیز واجب باشد

اخلاص عبادت [illegible] آن است که خالص کرده باشند او را از برای خدای تعالی

و غیر را دخل ندهند در وی و اینست مراد از قربت که در نیت مذکور می‌شود

لیکن خلاف است میان فقها در تفسیر اخلاص و قربت بعضی گفته اند که

اینست که بجای آورده شود عبادت از جهت بیم عذاب خدای تعالی

و امید [illegible] گفته اند که بجای آورده شود از جهت شکر آن

از [illegible] که [illegible] شود عمل بار اده خدای تعالی و بعضی گفته اند

اینست که بجای آورده شود از [illegible] بر وجهی که غیر

او چیزی بخاطر او خطور نکند و این [illegible] ظاهر است زیرا که [illegible] است یعنی

اخلاص از برای خدای تعالی که [illegible] از غیر او و تخصیص است باو

[illegible] است باینکه روایت کرده اند از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که

فرمود ما عبدتک خوفا من نارک و لا شوقا الی جنتک بل

وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی بار خدایا عبادت

نکردم ترا از جهت ترس دوزخ تو و نه از جهت اشتیاق بهشت تو بلکه

[illegible] مستحق عبادت پس از این جهت عبادت کردم ترا و نیز خلاف

کرده اند در نیت چه چیز معتبر است محققان بر آنند که واجب است در نیت که

قصد کنند جنس آن عبادت را که شروع می‌کنند [illegible]

و [illegible] نماز و رمضانیت در روزه و خصوص [illegible] از [illegible] وجوب در [illegible]

ب و مندوب [illegible] یا قضا از انچه اداو قضا شرعا جاری شود و در
و اشتراط قصد این امر [illegible] نیت از جهت تمیز عبادت مقصود است
از غیر تا اخلاص آن عبادت از برای خدای تعالی حاصل آید و ا
قصد اخلاص و قربت [illegible] ست و اجماع است در وجوب
او در نیت و بنا برین جایز نیست در نیت قصد ریا و نه قصد چیزی دیگر
[illegible] خنکی یا گرمی یا دور کردن چرک در وضو [illegible] اینها
[illegible] وجوب قصد اخلاص و قربت در نیت از آیه [illegible] مستفاد
نشود زیرا که آیه [illegible] وجوب اخلاص و وجوب
اخلاص [illegible] وجوب قصد اخلاص نیست بلکه وجوب قصد اخلاص از
اجماع مستفاد شود الایة [illegible] قوله تعالی فی سورة الواقعة انّه لقرآنٌ
کریمٌ فی کتابٍ مکنونٍ لا یمسّه الّا المطهّرون
یعنی بدرستی که قران هرآینه خوانده شده است کرامی یعنی نیکو و
پسندیده در کتابی محفوظ و مستور از نظر خلق که نمیساید او را
مگر انانکه پاک گردانیده شده اند از حدثها [illegible] اکثر ازین را ست
بقران و قران مصدر است بمعنی مقرو و کریم فعیل است از
بمعنی احمدی یا از کرم بمعنی سخاوت زیرا که قران کثیر النفع
از جهت [illegible] علمیه و عملیه معاش و معاد پس گویا بخشنده
آنهاست و قول او فی کتابٍ مکنونٍ صفت بعد از صفت قرآن است

یا خبر نعید از خبر آن و مراد از کتاب مصحف است که در دست مردم است و
اید از مکنون محفوظ و قوله و لا یمسّه الّا المطهّرون بیان
محفوظیت اوست یعنی محفوظست از مس غیر طاهر چنانکه مروی است
از امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه و کثیری از مفسران تفسیر
این آیه و برین تقدیر آیت مذکوره دلالت میکند بر وجوب طهارت
بر محدث جنب از برای مس مصحف و باین مناسبت اینجا مذکور شده
و وجه دلالت او بر آن است که ضمیر لا یمسّه راجع است بکتاب از جهة
قرب و مناسبت معنوی و نفی بمعنی نهی است و الّا کذب لازم آید و مراد
از مطهرون [illegible] شرعیه است [illegible] متبادر است پس معنی چنان شد
[illegible] مس نکنند آن کتاب را که مصحف است مگر آنانکه پاک باشند
[illegible] مطلقا و موید این معنی است آنکه روایت کرده اند از امام
صادق علیه السلام که گفت فرزند خود اسمعیل را اقرأ المصحف فقال انّی
علی وضوء فقال لا تمسّ الکتابه و مسّ الورق یعنی بخوان
مصحف را پس گفت اسمعیل وضو ندارم پس فرمود امام علیه السلام
[illegible] کتابت مصحف را و مس کن ورق نا نوشته مصحف
را پس ثابت شد که جایز نیست مس کتابت مصحف محدث و جنب را و
همچنین جایز نیست ایشان را قرائت آیتی از آیات سوره عزایم
اعلا بقصد آنکه از سوره عزایم است [illegible] سوره باقی آیات

قرات از جهت قول خدای تعالی فاقرءوا ما تیسر من القرآن
[illegible] بند آنچه میسر شود از قرآن پس جایز باشد ایشان را قراءة
همه آیات قرآنی مگر آیات سور عزائم که باجماع حرام است ایشان را
لیکن مکروه است قرات بیشتر از هفت آیه از سوره های دیگر و هر چند
قرات بیشتر کراهت بیشتر و مخفی نماند که دلالت آیه [illegible] بر مدعای
[illegible] محل تامل است بحسب قواعد اصول مگر آنکه [illegible] اصالت
عدم تحریم و آنکه روایت کرده اند که [illegible] صلی الله علیه و آله کتابت نوشت
بهرقل پادشاه روم [illegible] این آیت را نوشت که یا اهل
الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا [illegible] ان لا
نعبد الا الله ولا [illegible] به شیئا تا آخر این یعنی ای [illegible]
کتاب بیایید بسوی کلمه که برابر و مشترک است حکم آن کلمه میان ما
و شما و آن کلمه اینست که عبادت نکنیم مگر خدای تعالی را و شریک
نگردانیم با او چیزی را در معبودیت و شک نیست که مقصود از فرستادن
[illegible] ان بود که بخوانند و عمل کنند بآن با آنکه [illegible]
و جنب بودند پس بحسب ظاهر تجویز فرموده باشد رسول خدا صلی [illegible]
[illegible] اگر جنب قرات کند آیه قرآن را الآیة الخامسة قوله تعالی فی سورة
[illegible] رجال [illegible] ون ان یتطهروا والله یحب
المتطهرین المتطهرین [illegible] یعنی در مسجد قبا مردانند که دوست میدارند

انرا که پاک کرداند خود را باب از نجاست غایط بعد از ... که یعنی آب
با نجاستخدای تعالی دوست میدارد پاکانرا روایت کرده اند از امام
باقر و امام صادق علیهم السلام که فرمودند این آیت نازل شد در حق اهل
مسجد قبا که دوست ... داشتند از انکه استنجا کنند باب از غایط و در روایت
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون این آیه نازل شد گفت مر
اهل ... کار میکنید در طهارت خود که ... تعالی نیکو ثنایی
گفته است بر شما گفتند میشوییم ... را باب و در روایت دیگر
آمده است که گفتند بعد از وضع غایط ... جا میکنیم با حجار بعد از آن
میشوییم باب و این طریق افضل ... استنجاست چنانکه در شرع
... بدانکه محبت بنده مر خدای ... را عبارتست از اراده
طاعت و عبادت او و هر چیز دیگر را عبارتست از میل طبیعی او
و محبت خدای تعالی مر بنده را عبارتست از اراده ثواب او چنانکه
بعضی محققان تحقیق نموده اند و مخفی نماند که سبب نزول این آیت
... ایات مذکوره دالست بر انکه مراد از تطهر و ...
... فضل استنجاست که از قبیل ازاله خبث است و برین تقدیر
آیت مذکوره دلالت میکند بر انکه استنجا ... وجه مستحب است ... و وجه
دلالت دو چیز میتواند بود یکی انکه سوق آیت از برای مدح مسجد قبا
و اهل اوست و شک نیست که مدح خدای تعالی قومی را بتطهر دال

استحباب او زیرا که اقل مراتب مدح خدای تعالی فعلی را آن است
مستحب باشد و اصل عدم وجوب است با آنکه اجماع نیز دال است
عدم وجوب تطهر بر وجه مذکور دوم آنکه قول او و الله یحب المطهرین
دال است بر آن زیرا که محبت خدای تعالی پاکان را اراده ثواب ایشانست
و خشنودی از ایشان بسبب تطهر چنانکه مذکور شد و اقل مراتب
ثواب و خشنودی خدای تعالی بسبب فعل استحبا ن
تقدیر آیت مذکوره مبین حکم قسمی از اقسام
که ازاله خبث است و اپورادا تمام بدین سبب است و بعضی محققان
گفته اند که ظاهر آنست که مراد از تطهر طهارة حقیقیه باشد که وضوء
غسل و تیمم است و بودن بر آن حالت بقرینه صیغه تطهر و اطهر
دالند بر مبالغه و تکرر و دوام و برین تقدیر آیه دلالت کند بر استحباب
بودن بر طهارت که از قبیل مستحبات مهم است زیرا که ثنا و مدح بسبب
تاکید اراده است دالند بر استحباب مذکور و پوشیده نیست که این
احتمال مناسب سبب نزول آیه مذکوره نیست با آنکه تطهر و اطهار
بر معنی مذکور موافق عرف شرع نیست در بر یده و لفظ و محل
بر بیان الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة الفرقان وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً طَهُورًا یعنی فرو فرستادیم از جانب آسمان آب پاک کننده
را که باران است بدانکه طهور چند معنی مستعمل شود یکی مبالغه طاهر مثل

صبور که مبالغه صابر است و ضروب که مبالغه ضارب است [illegible] چیزی که طهارت
[illegible]ه شود با و مثل سحور بمعنی چیزی که تسحر کرده شود با و وقود بمعنی چیزی که آتش
برافروزانیده شود با و دیگر طهارت چنانکه در حدیث واقع شده لا صلوة
الا بطهور یعنی نماز نیست مگر بطهارت [illegible] اند که مراد از طهور در
آیت مذکوره معنی اول است و حق آنست که مراد معنی دوم است که
متضمن [illegible] طاهریت چنانکه مختار علماء اما[illegible] علیهم الرحمة والرضوان
دو دلیل بر این [illegible]ل است نقل و استعمال اما نقل از جهت آنکه [illegible]ول است
از بعضی محققان علماء لغت که [illegible] آنکه طهور بفتح اول از اسماء
متعدیه است بمعنی مطهر و اما استعمال از جهت آنکه شایع تر است
[illegible] و در این معنی چنانکه وارد [illegible] شده در حدیث نبوی صلی الله
[illegible] جعلت لی الارض مسجدا و ترابها طهورا یعنی
گردانیده شده است از برای من همه روی زمین محل نماز و مطهر
بخلاف ادیان سابقه که در همه جا نماز صحیح نبوده و زمین مطهر نبوده
شده اند بوده که مراد از طهور اینجا معنی طاهر باشد زیرا که در اد[illegible]
[illegible]ن طاهر بوده پس اراده آن در مقام بیان [illegible]
[illegible] [illegible]ید و چنانکه در حدیث دیگر واقع شده است که چون
پرسیدند از رسول صلی الله علیه و آله که وضو از آب دریا
صحیح است یا نه فرمود که هو الطهور ماؤه الحل میتته

یعنی دریا مطهر ... آب او و حلال است مرده او زیرا که اگر مراد
... طاهر باشد جواب مطابق سوال نباشد از جهت آنکه در عرف
آب را بطهور وصف میکنند ... طهور میگویند و غیر آب را بطهور
وصف نمی کنند و ثوب طهور مثلا نمیگویند و ظاهر آن است که وجه
آن تخصیص آنست که در معنی طهور مطهریت معتبر است پس معلوم شد
که استعمال ... این معنی حقیقت است و در ... مجاز والا
اشتراک لازم آید و آن خلاف اصل است نسبت بحقیقت و
مجاز پس حمل طهور بمعنی دوم ... باشد و برین تقدیر آیت مذکوره
دلالت کند برانکه آب باران مفید طهارت شرعیه است و طاهر است لحـ
ـقت الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة الانفال وَیُنَزِّلُ عَلَیْکُم
مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِیُطَهِّرَکُم بِهِ وَیُذْهِبَ عَنْکُمْ رِجْزَ
الشَّیْطَانِ یعنی فرو میفرستد خدای تعالی بر شما از طرف آسمان
آبی را تا پاک کرداند شما را ابدان آب و ببرد از شما نجاست شیطان را
روایت کرده اند که سبب نزول این آیت آن بود ... ز
مشرکین مکه جهت حمایت قافله شام از مکه بیرون آمده بر اهل اسلام
سبقت نموده بودند و در رسیدند که آبیست در حدود مکه که عادت عرب چنان
بود که هرسال یکروز بر سر آن آب جمع می شدند نزول کردند و لشکر
اسلام بر سر ریگ خشک ... آمدند که در آن ... اثر آب نبود و ...

در ریگ فرو میرفت و راه رفتن مشکل بود و چون در خواب شدند اکثر ایشان را
... سلام واقع شد پس شیطان بصورت مردی نزد ایشان آمد و گفت ...
اصحاب محمد کمان شما آن است که شما بر حقید و حال انکه نماز میکنید با جنابت
و تشنگی میکشید و اگر شما بر حق می بودید اهل مکه پیشتر از شما باب نمیرسیدند
... غلبه بر شما می آیند و اکثر شما را بقتل می آورند و باطل ...
... اسلام از این وسوسه بغایت غمگین شدند پس خدای
تعالی دران شب بارانی عظیم فرستاد بر ایشان چنانکه آب در رود خانه
روان شد و همه سیراب شدند و وضو ساختند و غسل کردند و ریگها محکم شد
چنانکه رفتن ایشان بر سر کفار آسان شد پس آیت مذکوره تا آخر نازل ...
... اشاره بوقوع این صورت و ... تطهیر ظاهر آن است
... مراد از جنابت است یا از مطلق حدث چنانکه مناسب سبب
و مقتضا در آنست از لفظ تطهیر شرعا یا از مطلق حدث و خبث چنانکه
متحملست بحسب لغت و مراد از رجز شیطان جنابت است چنانکه بعضی مفسران
... جنابت بسبب تخییل شیطان بود یا مراد وسوسه است
... بعضی دیگر از مفسران گفته اند لیکن معنی اول مناسب تر است
بمعنی رجز که نجاست است وصریح است دران پس ظاهر شد از این
مقدمات که آیت مذکوره دالست بر انکه آب مطلق مطهرست بخلاف
آب مضاف که مطهر نیست نه از حدث و نه از خبث چنانکه مقتضا درست

از آیت مذکوره بود که اصحاب ما بر آنند الآیة الثامنة قوله تعالی فی سورة البقرة
وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ
فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ
فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ
وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ یعنی و می پرسند از تو ای محمد از حکم حیض بگو
که خون حیض پلید است که ایذا میرساند کسی را که نزدیک او شود و از جهت
نفرت از دل پس اجتناب کنید از مجامعت زنان در زمان حیض ایشان
و نزدیکی مکنید با ایشان بجماع تا آنکه پاک شوند پس بیائید ایشان را بجماع
از آن حیثیت که خدای تعالی امر کرده است شما را که جماع کنید ایشان را
بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را از گناهها
~~میدارد توبه کنندگان را از گناهها~~ و دوست میدارد طهارت کنندگان را
از نجاستها روایت کرده اند که عادت اهل جاهلیت چنان بود که با زنان
خود در حال حیض ایشان همنشینی نمیکردند و در یک خانه ساکن نمی شدند
و یکجا چیزی نمیخوردند و نمی آشامیدند بطریق جهودان و آتش پرستان
این قاعده مستمر بود میان ایشان تا آنکه پرسید ابو دحداح
از اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله از حکم حیض پس این آیت
نازل شد و چون نازل شد اکثر مسلمانان او را بر ظاهر حمل کردند بقاعده
اهل جاهلیت و جهودان و آتش پرستان عمل میکردند تا آنکه جمعی

از اعراب آمدند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفتند که ای رسول خدا
سرما سخت است و جامهای ما کم است پس اگر جامها را بزنان حایض
میدهیم سایر اهل بیت ما هلاک میشوند از سرما و اگر از برای خود نگاه
میداریم زنان حایض هلاک میشوند پس گفت رسول خدا صلی الله علیه
و آله که خدای تعالی امر کرده است شما را با جتناب از مجامعت زنان
در حال ... امت ... را باخراج ایشان از خانهای خود
بطریق ... ان میکنند و بعضی گفته اند که نصاری اجتناب نمیکرده اند
از مجامعت زنان در حال حیض و ... باک نمیداشته اند از حیض و یهود
اجتناب می نموده اند از ملاقات و مشارکت با ایشان مطلقا پس امر
... پیغمبر ما صلی الله علیه و آله متوسط میان افراط یهود
و تفریط نصاری ... و برین قیاس سایر اوامر و نواهی شریعت مصطفوی
صلی الله علیه و آله واقع است بر حد اعتدال میان افراط و تفریط و لهذا
موصوف شده است این شریعت با عدل الادیان بد انکه قول او
و یسئلونک عن المحیض جمله خبریه و قل هو اذی تا آخر
... اع میان ایشان و آذی بمعنی آذیه
... است و اینجا مراد چیزی است که موجب ایذا و ضرر شود و آن
نجاست حیض است و قول او فاعتزلوا النساء فی المحیض
تفریع ... او هو اذی و اعتزال در لغت بمعنی کناره

رفتن است و قرب یعنی نزدیک شدن و مراد از اعتزال مأمور به و قرب
منهی عنه درین آیت اجتناب از جماع زنان است در حال حیض و
ننمودن است با ایشان بجماع چنانکه معنی عرفی قرب و مقاربت است
چنانکه روایت مذکوره و رجحب ترد و دلالت بران دمو ید این معنی است
قول خدای تعالی فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ و
محیض احتمال دارد که مصدر میمی باشد مثل مبیت و هم احتمال دارد
که اسم زمان یا اسم مکان باشد لیکن ظاهر آن است که مراد از محیض
اول حیض باشد یعنی خون مخصوص که اقل او سه شبانه روز است و اکثر او
ده شبانه روز است چنانکه در شرع مقرر است بقرینه آنکه وصف کرده
شده است باذی بنا بر مبالغه از محیض دوم معنی اسم زمان که ظاهر
یا معنی اسم مکان یعنی فرج بقرینه لفظ فی و لهذا بجای محیض دوم ضمیر
که راجع باشد بمحیض اول و در قول حتی یطهرن دو قرائت شد یطهرن
بتخفیف طا و بعضی یتطهرن نیز خوانده اند و چون ظاهر از طهارت و تطهیر اغتسال است
چنانکه گذشت و ظاهر از طهور در مقابل حیض انقطاع دم است دعمل
بر اوه و اجبست فقها خلاف کرده در آنکه غایت
مردان از مجامعت زنان در حیض و تحریم مجامعت ایشان
با انقطاع دم اکثر ایشان بر آنند که غایة وجوب اعتزال و تحریم مجامعت
انقطاع دم است و غایت استحباب اعتزال و کراهت مجامعت

اغتسال و بعضی اصحاب ما بر آنند که غایت وجوب اعتزال و تحریم مجامعت
اغتسال است و گمان برده اند که این قول اکثر است بسبب بیان قراآت زیرا
که اغتسال ابعد الاجلین است و این غایت مشتمل است بر غایت
انقطاع دم و قول او فَاِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مؤید اینست زیرا
که تطهر بمعنی اغتسال است و مفهوم شرط معتبر است و مخفی نماند که
... بت غسل ... ت و حمل قراءتین او بر اغتسال که گفته اند
... شد اینجا جاری است پس ظاهر آنست که اینجا نیز
مراد اغتسال باشد چنانکه مختار بعضی اصحاب ماست یا آنکه احوط است
و استصحاب نیز مؤید آنست و ممکن است تایید قول مشهور اصحاب
... اعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي ... ضِ دالست بر آنکه غایت
... ال انقطاع دم است نه اغتسال از دو وجه یکی آنکه تقیید
... زال بزمان حیض یا مکان حیض و این تقیید ظاهر
در آنست که وجوب اعتزال و تحریم جماع تا زمان انقطاع دم باشد
... م آنکه تعریض ... مر باعتزال را بر آنکه حیض اذی و پلید است
... معلوم شود که علت وجوب اعتزال و تحریم جماع خبث و پلیدی
و نفرت دم حیض است و انتفاء علت مستلزم انتفاء معلول است
چنانکه ظاهر است پس بعد از انقطاع دم وجوب اعتزال و تحریم
جماع نباشد ... یک از این دو وجه ... واضح است بر آنکه

مراد از تطهیر و اطهار نیز در ینمقام انقطاع دم است اگرچه متبادر از این اثبات
در حد ذات اغتسال است و چون احتمال اراده انقطاع دم رجحان
یافت ظاهر آنست که غایة وجوب اعتزال و تحریم جماع انقطاع دم
باشد و چون ظاهر از تطهر و اطهار اغتسال است و نیز شائبه
نفرت حیض باقیست تا زمان اغتسال رعایت احتیاط حسب
الامکان مقتضی آنست که اعتزال از جماع [illegible] شدید
ازان مکروه یا اگر گوییم بعد از ترجیح اراده انقطاع دم چنانکه
مذکور شد جمع میان قرائتین مقتضی آنست که قراءت [illegible]
تخفیف محمول شود بر تحریم جماع تا زمان انقطاع دم و قراءت
تشدید محمول شود بر کراهت [illegible] جماع تا زمان غسل
پس انقطاع دم غایت وجوب اعتزال و تحریم جماع باشد و اغتسال
غایت استحباب اعتزال و کراهت جماع و مخفی نماند که مراد از صیغه
امر در فأتوهن وجوب نیست زیرا که واجب نیست جماع زوج زوجه را
بعد از غسل حیض نیز مطلقا بلکه سنت است [illegible] ماه یکبار
واجب شود پس مراد از صیغه امر مذکور اعم باشد از [illegible]
و واجب و خلاف است در آنکه مراد از قول او من حیث امرکم
الله چیست از محمد بن حنفیه رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت
یعنی از طریق نکاح نه از طریق زنا و از ابن عباس رضی الله عنهما

مرویست یعنی از انجا که امر کرده است شمارا خدای تعالی باعتزال
زنان در زمان حیض و آن فرج است ذمراد ~~دهیلو~~ از توابین
زایل کنندگان نجاسات باطنه است یعنی گناهان و از متطهرین
زایل کنندگان نجاسات ظاهره و آن ظاهر است یا انکه مراد از
توابین توبه کنندگان است از جمیع گناهان و از متطهرین اجتناب
... ... حیض از قبیل تخصیص بعد از تعمیم است
جهت ... ... الآیه فاسخه قوله تعالی فی سورة التوبه إِنَّمَا
الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ
بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا یعنی اینست و جز این نیست که کافران
... ن اند پس باید که نزدیک نشوند مسجد الحرام را بعد از ین
... کلمه انما از ادوات قصر است و بمعنی ما و الا است و مقصور
علیه در وجز و آخر کلام بدخول اوست چنانکه در محلش تحقیق یافته پس معنی
إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ آنست که نیستند کافران مگر نجس الاعین
نه انکه نیست نجس العین از افراد انسان مگر کافران چنانکه بعضی
... در ینمقام تفسیر نموده اند و خلافست در انکه معنی مشرک
... مطلق کافر است یا کافر غیر کتابی که قایل نیست بتوحید و
و نجس بفتح جیم مصدر است و بمعنی صفت مشبهه نیز آمده است و بکسر
جیم صفت ... ... چنانکه نجس ینجس نجسا بفتح جیم فهو نجس و نجس نجس

بکسر چون نجس بفتح مصدر بود و در مصدر افراد و تثنیه و جمع برابرست
خبر از مشرکین واقع شده نه انجاس یا نجسون و قول فلا یقربوا المسجد
الحرام متفرع است بر نجاست ایشان و چون ظاهر آنست که نجس اینجا
بمعنی مصدر نباشد نه بمعنی صفتی آیهٔ مذکوره دلالت میکند بر انکه مشرکان
نجس العین اند و نیز چون نجاست مطلقه خبر مشرکین واقع شده و مشرک
مشتق است از اشراک و تعلیق حکم بمشتق دال است بر علیت معنی مشتق
منه چنانکه گویی اکرمت العلماء و اهنت الجهال یعنی اکرام کردم علما را
از جهت علم ایشان و اهانت کردم جاهلان را از جهت جهل ایشان یعنی اهانت
~~کردم جاهلان را از جهت جهل ایشان~~ پس اینجا نیز معنی چنین باشد که مشرکان
نجس اند از جهة اشراک پس ما دام که اشراک و کفر باقی باشد در ایشان
نجاست ایشان باقی باشد و همین است مراد از نجس العین بودن
ایشان پس اگر معنی مشرک مطلق کافر باشد ثابت بود بصریح آیهٔ
مذکوره نجاست عینیه جمیع کافران و اگر معنی مشرک غیر کافر ~~کتابی~~
کتابی باشد ثابت شود نجاست عینیه کافر غیر کتابی بصریح آیه و نجاست
عینیه کافر کتابی باجماع و روایات اهل بیت و اجماع [illegible] علیهم
السلم و انکه مروی است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفته
ان اعیانهم نجسة کالکلاب والخنازیر یعنی بدرستی که ذوات
کفار نجسند مثل سگان و خوکان و هر کاه نجاست عند [illegible] ثابت

شد پس ... ا ... هر چه برطوبت مباشرت کنند نجس باشد بلا شبهه و مراد
از قول او فلا یقربوا المسجد الحرام نهی ... ن است از دخول
مسجد الحرام بنا بر آنکه کفار مکلف اند بفروع نیز و خطاب ... درین حکم
بموٴمنان از جهت ... شان است درین حکم تا الزام حجت
برکفار نزد محاسبهٔ ایشان میسر گردد و یا از جهت آنکه موٴمنان احکام
الهی ... انند و بعضی گفته اند که مراد نهی موٴمنان است
از ... مسجد الحرام بقرینهٔ خطاب مذکوره و مخفی نماند که نزد
اصحاب باقی مساجد حکم مسجد الحرام دارد در عدم جواز دخول کفار
در ایشان از جهت نصوص اهل بیت علیهم السلم و در معنی قول او بعد
عامهم هذا خلاف است بعضی گفته اند که آن سال سال حجة الوداع
... انست که سال نهم بود ... هجرت که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله ابوبکر را با سوره برائت باهل مکه فرستاد و جبرئیل علیه السلم
نازل شد بران حضرت و گفت که خدای تعالی امر فرموده ترا با آنکه ابوبکر
باز گردانی و آنکه نخواند سوره برائت را بر اهل مکه مگر تو یا یکی از اهل
... پس فرستاد رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر الموٴمنین ع
... را اگر سوره برائت را از ابوبکر گرفته بر اهل مکه خواند و بعد
از آنکه آنحضرت سوره را بر اهل مکه خواند فرمود که لا یحجن بعد العام
مشرک یعنی باید که حج نکند البته بعد از امسال هیچ کافری ا...

العاشرة قوله تعالی فی سورة المائدة یا ایها الذین امنوا انما
الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من
عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون
یعنی ای گروه مؤمنان اینست وجز این نیست که شراب و قمار و بتان
وعمل نمودن بتیرهای که عادة اهل جاهلیت بود جهت قمار یا استخاره
پلیدیست ناشی از عمل شیطان پس اجتناب کنید [illegible] ید که
رستگاری یابید پوشیده نماند که علما متفق اند بر اینکه این آیت آخر
آیتی است که نازل شده است در شان خمر لیکن اصحاب ما رضی الله
عنهم برآنند که هیچ آیت نازل نشده است که دلالت کند بر تحلیل خمر بلکه
هر آیت که نازل شده دال است بر تحریم او وحرمت او متفق علیه
جمیع شرایع و ادیان است بنا بر آنکه مدار تکالیف شرعیه بر عقل است
وجمهور مخالفین برآنند که خمر در اول اسلام حلال بوده و در آخر
حرام شده باین آیت و گویند که چهار آیت نازل شده است در شان
خمر یکی قول خدای تعالی ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون
منه سکرا ورزقا حسنا یعنی و از جمله میوه های درختان خرما
و انگور فرا میگیرید از هر یک ازین میوه ها شراب که مزیل عقل است
و روزی نیکو و این آیت نازل شد در مکه و مردم بشرب خمر مشغول
بودند بحالی میتو[illegible]دند بعد از آن عمر و معاذ و جمعی از اصحاب رسول

خدا صلی الله علیه وآله گفتند ای رسول خدا فتوی ده ما را در باب خمر
از جهت آنکه دور کننده عقل است و بر اندازنده مال پس نازل
شد قول خدای تعالی یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ
فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ یعنی می پرسند از تو
ای محمد از حکم خمر و قمار بگو در ایشان گناه بزرگست و فایده هاست
برای [...] مردم پس بعد [از] نزول این آیه بعضی میخو[ردند] و بعضی نمیخوردند
بعد از آن عبد الرحمن عوف روزی ضیافت کرد جمعی را از اصحاب
پس خمر خوردند و مست شدند و پیش نمازی کرد یکی از ایشان و در
نماز سوره قل یا ایها الکافرون خواند و خواند که اعبد ما تعبدون پس
نازل [...] خدای تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا
الصلوة وانتم سکاری چنانکه گذشت بعد از نزول این آیه
شرب خمر کم اقدام مینمودند تا آنکه روزی ضیافت کرد عتبان بن
مالک سعد بن ابی وقاص را با جمعی از اصحاب پس خمر خوردند و
مست شدند و شعرها میخواندند و با یکدیگر تفاخر میکردند سعد شعری
[...] در هجو انصار بود پس شخصی از انصار که آنجا حاضر بود
زد سعد را با استخوان طرف دهان شتر و سر او را بشکست چنانچه
سفیدی استخوان سر او نمایان شد پس سعد شکایت کرد نزد
رسول [...] آله پس نازل شد این آیه انما
الخمر والمیسر

الی آخرها پس امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که اگر قطره از شراب
بجاهی افتد پس از آن چاه مناره بنا کنند اذان نگویم بر آن مناره
اگر قطره از شراب در دریا افتد پس خشک شود آن دریا از زمین
او گیاه روید نچرانم از آن گیاه هیچ حیوانی را و بعضی محققان گفته اند
که همه آیات مذکوره دلالت می‌کنند بر تحریم خمر چنانکه باندک تاملی
ظاهر میگردد و ازین مقدمات معلوم شد که مقصود از آیه
بیان حکم خمر است و ایراد باقی امور به تبعیت او ... پس ظاهر است
که رجس که بمعنی نجاست است خبر خمر باشد و خبر معطوفات مقدر باشد
و آن قبا... است از جهت تنبیه بر آن که مقصود بالذات الله بیان حکم
او ست تا پس بودن معطوفات مذکوره لازم نیاید و آنکه رجس را
بمعنی قبیح گوید خبر کل واحد باشد یعنی هر یک از شرب خمر و ... د
عبادت انصاب و استعمال ازلام قبیح است بقرینه آنکه امور مذکوره
همه نجس نمی‌باشد بلکه همه قبیح اند خلاف ظاهر است زیرا که برین تقدیر
هم حذف لازم می آید و هم تجوز در رجس و تثنیه مذکوره نیز فوت
شود و همچنین آنکه رجس بمعنی قبیح خبر باشد از مضاف حذف شده
امور اربعه مذکوره یعنی استعمال این امور یا شان این امور
... است بغایت بعید است چنانکه مخفی نیست پس معلوم شد که
احتمال اول اظهر احتمالات است و برین تقدیر ضمیر فاجتنبوه

راجح باشد بجهر که مقصود با الافاده است یا بر سبیل که محمولست بر د
چنانکه مقتضای ظاهر تفریع است و ارجاع او بعمل [illegible] خلاف
ظاهر است و باین تحقیق تمام میشود انکه اصحاب ما استدلال کرده اند
باین آیت بر نجاست خمر [illegible] انکه موصوف شده است خمر برجس
و او بمعنی نجاست است و دیگر انکه امر واقع شده است باجتناب از و
و احتراز [illegible] چیزی و این امر مستلزم نهی است
از [illegible] یعنی مستلزم نجاست است و نجاست
مستلزم حرمت است باجماع و مراد از خمر که حکم به نجاست و تحریم او
کرده اند مطلق مسکر مایع بالاصاله است و مندرجست [illegible] و عصیر و
فقاع و دو آن چنانکه نصوص اهل بیت [illegible] السلم شاهد است بان
[illegible] را ایراد آیت مذکوره در مقام بیان نجاست خمر است که
متقابل طهارت است و مباشرت او موجب تطهیر است و اما باقی
اشیاء مذکوره حرام است و نجس نیست و تحقیق کلام در این لفظ
و تفسیر باقی ایت مذکوره در کتاب مکاسب خواهد امد انشاء الله تعالی
[illegible] وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ وَالرُّجْزَ
[illegible] یعنی و جامهای خود را پاک گردان و از پلیدی اجتناب
کن اکثر مفسران بر انند که مراد از تطهیر ثیاب ازاله نجاست است از
جامها [illegible] و بعضی گفته اند که مراد کوتاه کردن جامها [illegible]

زیرا که جامه کوتاه ابعد است از نجاست و رُجز را بالضم و کسر را خوانده اند
و مراد از و بعضی از مفسران عذاب است و بمعنی نجاست نیز آمده است
و هجران بی جدا شدن است و ظاهر آنست که فاهای مذکوره فای جزای
اماهای شرط مقدر اند و تقدیر چنین است که اَمّا رَبَّكَ وَاَمّا ثِيابَكَ فَطَهِّر
وَاَمّا الرُّجزَ فَاهجُر و تا ماهای مذکوره بمعنی تاکید چنانکه در
اوایل خطبها متعارفست نه بمعنی تفصیل چنانکه ظاهر است و مخفی نماند
که اگر مراد از تطهیر ثیاب ازاله نجاست باشد از [illegible] چنانکه ظاهر است
صیغه امر دلالت کند بر وجوب آن چنانکه حقیقت صیغه امر است و برین
تقدیر از [illegible] کلام وجوب ازاله نجاست از جامها مطلق مستفاد گردد
و امر باجتناب از رجز [illegible] کند این معنی را اما بر تقدیری که مراد از
رجز نجاست باشد ظاهر است و اما بر تقدیری که مراد عذاب باشد
از جهت انکه معنی چنان شود که اجتناب کن از موجبات عذاب
و سیاق این کلام بعد از امر بتطهیر ثیاب دالست بر انکه ترک تطهیر
ثیاب موجب عذاب است و هر چه ترک او موجب عذاب است واجبست
پس تطهیر ثیاب واجبست و مراد از وجوب تطهیر ثیاب وجوب
ادست جهة نماز خصوصا بر تقدیری که مراد از قول خدای تعالی پیش ازین
کلام وَرَبَّكَ فَكَبِّر تکبیر افتتاح نماز باشد چنانکه بعضی مفسران
گفته اند یعنی و پروردگار خود را تکبیر گوی در نماز و [illegible] مراد از تطهیر ثیاب

معنی دیگر باشد صیغه امر بمعنی ندب خواهد بود نه بمعنی وجوب الایة الثانیة عشر

قوله تعالی فی سورة البقرة وَاِذِ ابْتَلٰی اِبْرٰهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمٰتٍ

فَاَتَمَّهُنَّ یعنی یاد کن ای محمد حادثه که واقع شد دران زمان که امتحان

کرد ابراهیم را پروردگار او بکلمه چند یعنی کلمه چند عباداتها فرمود او را تا امتثال

نماید و بمقتضای آن ثواب یابد پس قیام نمود ابراهیم علیه السلام بآن عباداتها

... امتحانست یعنی آزمودن و حقیقت او آن است

که کسی را ... مجهول او نزد تو معلوم گردد و شک نیست که

خدای تعالی منزه است از آن پس مراد از ابتلای خدای تعالی ابراهیم را معنی

مجازی باشد یعنی عمل کرد با ابراهیم مثل امتحان و مراد از کلمات خدای تعالی

امتحان نمود بآن کلمات ابراهیم علیه السلام ... او بر وجه کامل بجای آورد

... بقول بعضی مفسران اوامر و نواهی شرعیه است و بعضی مفسران گفته اند

که مراد از آن کلمات ده سنت است که از اسنن حنیفیه گویند و متعلق اند

بتمام بدن پنج از آنها متعلق است بسر و آن فرق است و مضمضه و استنشاق

و گرفتن موی شارب و مسواک کردن و پنج از آن متعلق است بباقی بدن

و آن ناخن گرفتن است و زایل کردن موی زیر بغل و استنجا بآب ...

کردن و زایل کردن موی زهار و بنا برین قول آیه دلالت می کند بر ...

سنن مذکوره که بعضی از انها از جمله سنتهای طهارة است و آن مضمضه

و استنشاق و استنجا بآب زیرا که دلالت میکند بصراحت بر استحباب این ...

شریعت ابراهیم و هر چه در شریعت ابراهیم ثابت است در شریعت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
ثابت است مگر آنچه منتفی شود بدلیل زیرا که نسخ خلاف اصل است و موید اینست
قول او وَاتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرَاهِیمَ حَنِیفًا یعنی متابعت کن ای محمد شریعت
ابراهیم را در حالتی که ابراهیم عدول کننده است از راه کج براه راست پس
استحباب سنن مذکوره در شریعت پیغمبر ما نیز ثابت باشد اما فرق یعنی جدا کردن
موی سر سنتست ... کسی را که موی سر ... باشد چنانکه در روایت
آمده است از امام صادق علیه السلام که مَنْ اتَّخَذَ شَعْراً فَلَمْ یُفَرِّقْ فَرَّقَهُ
اللهُ بِمِنْشَارٍ مِنْ نَارٍ یعنی کسی که موها سر بگذارد و جدا نکند موی سر
خود را جدا کند خدای تعالی موی سر او را باره از آتش و این محمولست
بر تاکید استحباب و اما مضمضه و استنشاق سنت موکده است در وضو و غسل
چنانکه در شرع مقرر است و اما گرفتن موی شارب هرگاه دراز شود سنت
موکده است در هر روز جمعه و اما مسواک کردن سنت موکده است بلکه
واجبست نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانکه احادیث صحیحه دال است
بر آن و استحباب او ثابت است در همه اوقات غیر وقت خلا کردن و بیشتر
... وضو و تلاوت قرآن و مثل آن آکد است و اما گرفتن ناخن
سنت موکده است هرگاه دراز شود خصوصاً روز جمعه یا پنجشنبه و اما
زایل کردن موی زیر بغل سنت موکده است لیکن ... آن ...
... است از کندن و اما استنجا با آب سنت ... طهارت

چنانکه سابقا تحقیق یافت و اما زایل کردن موی زهار سنت موکده است
بهتر تراشیدن یا نوره کردن بلکه نوره کردن تمام بدن سنت است در
هر پانزده روز تا چهل روز والله اعلم کتاب الصلوة بعد از کتاب طهارة
شروع کرده میشود در کتاب صلوة و صلوة در لغت بمعنی دعاست چنانکه
در قرآن مذکور است وصل علیهم یعنی دعا کن برایشان یا بمعنی
[illegible] و آن دو استخوان است که سرینها را
[illegible] کردن است و لهذا اسپی را که پیرو
اسب اول است در میدان اسب تاختن مصلی خوانند و در شرع
عبارة است از افعال شرعیه متعاقبه مفتتحه بتکبیر تحریم و مختتمه
بتسلیم [illegible] و مناسبت میان معنی شرعی و هر یک از
معانی لغویه ظاهر است و آیاتی که متعلق است به نماز هشت نوعست
نوع اول آنکه متعلق است بمطلق نماز و آن چهار آیتست الآیة الاولی
قوله تعالی فی سورة النساء اِنَّ الصَّلٰوةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِیْنَ
كِتٰبًا مَّوْقُوْتًا یعنی بدرستی که نماز هست بر همه مومنان
واجب محدود بوقت معین پوشیده نماند که کلمه کانت زایده است
یا بمعنی ماضی در ادیان سابقه یا در علم الله و اصل عدم نسخ است
و کتابا مصدری است در اصل لغت بمعنی نوشتن و [illegible]
گردانیدن مستعمل شود چنانچه در آیت [illegible] کتب

عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ يعني
واجب کردانیده شده است بر شما روزه همچنانکه واجب کردانیده شده است
بر مردمی که پیش از شما بوده اند و اینجا بمعنی کتب است یعنی واجب کردانیده
شده پس وجوب مطلق نماز بر مومنان باین آیت ثابت شود لیکن بشرط
انکه عاقل و بالغ باشند زیرا که بر دیوانه و بیهوش و کودک نماز واجب
نیست چنانکه نص [illegible] قطعی [illegible] الست بران و تخصیص مومنان بذکر دلالت نکند
برانکه نماز بر کافران واجب نیست همچنانکه بعضی توهم کرده اند زیرا که تخصیص
چیزی بذکر برین وجه که در مقام مذکور است نفی حکم از ماعدا نمی کند نزد محققین
بلکه تخصیص مومنان بذکر جهت شدة اهتمام است بشان ایشان و الا کافران
نیز مکلف اند بوجوب نماز و سایر احکام شرعیه چنانکه سابقا مذکور شده

الایة الثانیة قوله تعالی فی سورة البقرة حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ
الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا
أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ

یعنی محافظت کنید ای مومنان بر نمازها و بر نماز میانه و بایستید بنماز
[illegible] ی خدای تعالی در حالتی که دعا کننده باشید پس اگر بترسید از انکه
بقاعده مقرر نماز کنید پس نماز کنید در حالتی که پیاده راه میرفته باشید
[illegible] سواره میرانده باشید پس هرگاه در امن شوید و خوف شما زایل گردد
پس یاد کنید خدای تعالی را به نماز کردن یا شکر کردن چنانکه تعلیم کرده است

شما را [illegible] زیرا که شما بخود نمی دانستید از آنها از احکام نماز مخفی نماها دکه مراد از محافظت
بر نمازها اهتمام است بشان نمازها و ادای آنها و رعایت آداب آنها
مونث اوسط است از وسط بمعنی درمیان شدن یعنی نمازی که درمیا
واقع است و احتمال دارد که مونث اوسط باشد بمعنی اعدل و افضل و گویا
این معنی ماخوذ است از معنی اول بنا بر آنکه مقرر است که خیر الامور اوسطها
یعنی بهترین چیزها [illegible] به هر تقدیر ذکر صلوة وسطی بعد از صلوات
تخصیص [illegible] بجهت تنبیه بر افضلیت او و خلافست میان مفسرین
در آنکه صلوة وسطی کدام نماز است بعضی بر آنند که نماز پیشین است و این
قول مروی است از اهل بیت علیهم السلم و مختار شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله
و وجه [illegible] دن او آنست که درمیان روز واقع است پس وسطی باشد
بمعنی اول و چون درمیان روز هوا گرم ترست پس مشقت درین نماز بیشتر
و ازین جهت ثواب او بیشتر است بنا بر حدیث مشهور که افضل العباده احمزها
فاضلترین عبادتها دشوارترین آنهاست پس وسطی باشد بمعنی ثانی نیز [illegible]
تخصیص او بعد از تعمیم همین است با آنکه او اول نمازیست که خدای تعالی
فرض کردانیده با آنکه درین وقت درهای آسمان را میگشایند و نمی بندند تا
نماز پیشین کرده شود و دعا مستجابست درین وقت و همه اینها دالست بر فضیلت
نماز پیشین و بعضی بر آنند که نماز عصر است بنا بر آنکه روایت کرده اند
خدا [illegible] گفت در روز غزوه احزاب شغلونا عن الصلوة

الوسطی صلوة العصر یعنی مشغول کردانیدند ما را کافران از وسطی که
[illegible] است و مؤید این معنی است آنکه روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و
آله که گفت من فاتته صلوة العصر فکانما وتر اهله وماله و فی
روایة حبط عمله یعنی هر کس که فوت شود ازو نماز عصر پس گویا هلاک
گردانیده شده است اهل بیت او و مال او و در روایت دیگر آمده است که گویا
ضایع شده است عملهای خیر او بالتمام و این [illegible] است
رضی الله عنه و وجه وسطی بودن او آن است که در میان دو نماز روز و
دو نماز شب است پس [illegible] باشد بمعنی اول و چون این وقت اشتغال مردم
است بکسب [illegible] پس مشغولی بنماز درین وقت دشوارتر خواهد بود پس ثواب
او بیشتر خواهد بود پس وسطی باشد بمعنی ثانی نیز و بعضی گفته اند که نماز [illegible] است
از جهت آنکه در عدد رکعات میان دو رکعتی و چهار رکعتی است و بعضی
[illegible] اند که نماز خفتن است از جهت آنکه میان اول نمازهای شب و اول
[illegible] ای روز است یعنی نماز شام و نماز بامداد و بعضی گفته اند که نماز
بامداد است از جهت آنکه میان دو نماز شب و دو نماز روز است و
میان غایت تاریکی شب و غایت روشنی روز است از جهت آنکه درین
وقت [illegible] ملایکه شب و ملایکه روز جمع میشوند نزد نماز بامداد و هر دو فریق
[illegible] دیوان خود می نویسند و وجه آنکه صلوة وسطی مجمل مذکور شد
و بصریح تعیین نیافت آنست که مردم بر همه نمازها محافظت تمام نمایند

لهذا بالجزم بر نماز وسطی محافظت تمام نموده باشند همچنانکه شب قدر و اسم
اعظم خدای تعالی و ساعت اجابت دعا و اجل در ستر ... مذکور شده اند
و تعیین نیافته اند تا مردم در همه شبها بعبادة مشغول باشند و بهمه اسماء الله
مداومت نمایند و در همه ساعات بدعا اشتغال نمایند و همه وقت از موت خوف
داشته باشند و تحقیق کلام در قول او وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِينَ عنقریب در
... مناسب ... مذکور خواهد شد رجال جمع راجل است ... م که جمع قایم است
و رکبان جمع راکب است و مفعول خفتم مقدر است یعنی فَإِنْ خِفْتُمْ عَنِ الصَّلٰوةِ
عَلَى وَجْهِ الْاِسْتِقْرَارِ دو فَرِجَالًا اَوْ رُكْبَانًا احوال از فاعل فعل محذوف
یعنی فَصَلُّوا رِجَالًا اَوْ رُكْبَانًا یعنی اگر بترسید از نماز کردن بر وجه قرار
و توقف ... نماز کنید در حالی که پیاده رونده باشید یا سواره رانده باشید
از قول او فَاذْكُرُوا اللّٰهَ امر است بصلوة بقاعده که مقرر است
در حال امنیت یا بشکر خدای تعالی بر نعمت تعلیم نماز و احکام او و بر تقدیر ثانی
کاف از برای تشبیه است و ماء اوّل ... و دوم ما موصول یعنی شکر کنید خدای
تعالی را مثل تعلیم او شما را چیزهایی که شما خود نتوانستید دانید و آن احکام نماز است
و غیر آن یعنی شکر عظیم بجا آورید بر مثل این نعمت عظمی و بر تقدیر اوّل کاف
زاید است و ما اوّل ما موصوله و عاید او ضمیر محذوف و ما دوم مصدری
یا موصوله بدل از ما اوّل یعنی نماز کنید بعد از امنیت نمازی که تعلیم
کرده است خدای تعالی شما را آن نماز در حال امنیت ... رحالین ... دانستن

شما نبود آن نماز را یا آنکه چیزی است که نمی دانستید شما نبود آنرا و احتمال
دارد که کاف بمعنی مثل آن باشد و ما، اول مصدریه و ما، دویم موصوله
یا موصوفه و مخفی نماند که آیت مذکوره دلالت میکند بر وجوب همه نمازها
مگر نمازهای نافله که بنصوص قطعیه مستثنی اند و بر وجوب نماز خوف در حال
رفتن و سواری الآیة الثالثة قوله تعالی در سورة طه وَأْمُرْ أَهْلَكَ
بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ
نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ یعنی امر کن ای محمد اهل
بیت خود را بنماز گذاردن و صبر کن بر مشقت نماز یعنی تو نیز نماز گذار
و صبر کن بر مشقت ادا با وجود آنکه احتیاج بروزی و وجه معیشت خود و
اهل بیت خود داری خاطر متوجه آن مدار و طلب روزی مکن زیرا
که ما نمی طلبیم از تو طلب روزی را بلکه عبادت و هدایت میطلبیم و ما ترا
روزی میدهیم و متکفل وجه معاش تو و اهل بیت تو ایم و عاقبت نیکو مر
اهل پرهیزگار راست نه مر طالبان دنیا را بدانکه مراد از اهل فرزندان
و مخصوصان است و اصطبار بمعنی صبر کردن است و مراد از رزق طلب
رزق است بحذف مضاف و قول او نَحْنُ نَرْزُقُكَ استینافی است
از برای توجیه بیان عدم طلب از پیغمبر صلی الله علیه و آله طلب رزق را
و مراد از عاقبت عاقبت محموده است و از تقوی اهل تقوی بحذف
مضاف و پوشیده نیست که این آیت دلالت میکند بر مطلق وجوب نماز

دو وجه یکی آنکه صیغه امر با مر دال است بر وجوب امر رسول صلی الله علیه
وآله اهل بیت را بنماز و مقرر است که امر بواجب واجب شد و امر
سنت [illegible] امر بغیر واجب واجب نباشد پس نماز واجب باشد بر اهل بیت
رسول صلی الله و معلوم است که فرقی نیست میان اهل بیت و باقی مکلفین
در وجوب نماز بنا بر حدیث نبوی که فرمود حُکمی علی الواحد حُکمی
[illegible] یعنی حکم من بر یکی بمنزله حکم من [illegible] ات پس نماز بر
همه واجب [illegible] دوم آنکه امر رسول صلی الله علیه وآله بصبر بر نماز متضمن
امر آنحضرت است بنفس نماز یعنی صلوة [illegible] امر دال است
بر وجوب پس نماز واجب باشد بر رسول صلی الله علیه وآ[له] و هرچه بر رسول
وا[جب] [با]شد بر امت نیز واجب [illegible] بر آیات بر وجوب تاسی و
[اقت]دا بآنحضرت مگر آنکه ثابت شود که از خصایص آنحضرت است و نیز آیت
مذکوره دال است بر وجوب امر اهل بیت بنماز بر رسول صلی ا[لله] [illegible]
وسلم و از اینجا لازم آید که بر امت نیز واجب باشد امر اه[ل] [illegible]
خود بنماز بنا بر وجوب تاسی بلکه واجب است بر رسول صلی الله علیه وآله
و بر امت نیز امر همه کس بنماز از باب امر بمعروف و تخصیص [illegible]
امر با هل بیت بنا بر زیادتی لطف الهی است نسبت باهل بیت
رسول علیه السلام و اختصاص ایشان بمزید قرب و منزلت [illegible]
تعالی [illegible] از جهت تنبیه برین ا[خت]صاص و اعتبار چنانکه

مرویست از امام محمد باقر علیه السلم که چون این آیت نازل شد
رسول صلی الله علیه و آله در هر وقت نماز میرفت بدر خانه امیر المومنین
و سیدة النساء صلوات الله علیهما میگفت الصلوٰة رحمکما
الله اِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ
وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا یعنی وقت نماز است نماز کنید
رحمت کناد خدای تعالی بر شما اینست و خبر این آیت که میخواهد خدای
تعالی عصمت شما را تا ببرد از شما ای اهل بیت گناه را و پاک کرده اند
شما را پاک گردانیدنی و مخفی نیست که قول او لَا نَسْئَلُکَ رِزْقًا
نَحْنُ نَرْزُقُکَ دلالت میکند بر آنکه طلب روزی نه واجبست بر
رسول صلی الله علیه و آله ... لیکن این حکم در امت ... ی
نیست و قاعده تاسی اینجا مرعی نه زیرا که نص و اجماع شاهدند بر آنکه
امت را طلب روزی سنت است و گاهی واجب شود برایشان
پس حکم مذکور از خصایص رسول صلی الله علیه و آله باشد و وجه اختصاص
این حکم بآن حضرت تواند بود که طاعات آنحضرت افضل طاعات است
و کثرت نتایج و جلالت فواید مترتبه بران بمثابه ایست که لایق نیست آنحضرت
را که بچیز دیگر پردازد و بمطلوب دیگر نظر اندازد بخلاف امت الآیة
الرابعة قوله تعالی فی سورة المومنین قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ
الَّذِینَ هُمْ فِی صَلَوٰتِهِمْ خَاشِعُونَ یعنی بتحقیق رستگاری

یافته اند مؤمنانی که ایشان در نماز خود فروتنی کنند بدانکه فلاح
و افلاح رسیدن است بمراد و اصل فلاح شکافتن است و از اینجاست
که زراعت را فلاحت گویند و مزارع را فلاح زیرا که زراعت متضمن شکافتن
زمین است و ظاهر آنست که افلاح مذکور در روز قیامت خواهد بود و تعبیر
از و بفعل ماضی تنبیه است بر تحقیق وقوع او و کلمه قد که در فعل ماضی بمعنی تحقیق است
تاکید کند تحقق وقوع را و برای او شبهه نیست در آنکه آیه کریمه دالست بر بشارة
مؤمنان ... و بر حسن نماز و ترتیب ثواب جزیل بر ادای او
بر وجه لایق و بعضی محققان این آیت را دلیل وجوب نماز شمرده اند و دور
نیست که وجه دلالت آن باشد که متبادر از افلاح رسیدنست بمراد و
مراد بهشت است که مراد مؤمنان عالیترست [illegible] ثواب و استخلاص از عقاب
و تعلیق افلاح بخشوع در نماز دلالت میکند برانکه اگر نماز را ترک کنند
بمراد خود نخواهند رسید پس ثواب نخواهند برد و معاقب خواهند بود بنا برانکه
تعلیق حکم بمشتق مشعرست بعلیت ماخذ اشتقاق چنانکه مقرر است
و هرگاه ترک نماز موجب عدم ثواب و ترتب عقاب باشد نماز واجب
باشد لیکن بعضی مقدمات محل تامل است و اضافه صلوات بمؤمنان
از جهت آنست که ایشان فاعل صلواتند و ایشان منتفع اند بآن نه
غیر ایشان و مراد از خشوع در نماز ترس کاری دل است در نماز
آرام و سکون باقی اعضاست بر وجهی که در شرع مقرر است

اینست انکه روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وآله دید مردی را که در نماز
بریش خود بازی میکرد پس فرمود که اگر در دل خشوع می بود در اعضا
ظاهر او نیز خشوع می بود والله اعلم نوع دوم آیاتی که دلالت میکند
بر وجوب نمازهای پنجگانه وتعین اوقات ایشان وآن پنج آیت است
الآیة الاولی قوله تعالی فی سورة بنی اسرائیل أَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ
الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ
مَشْهُودًا وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ
يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا یعنی بپای دار ای محمد
نماز را در وقت زوال آفتاب تا شدت تاریکی شب ونماز بامداد را
بدرستی که نماز بامداد ... حاضر کردانیده شده ملائکه ودر بعضی
شب نماز تهجد کن درحالتی که آن نماز فرض زایدی باشد مر ترا بر پنج نماز
مذکور نزدیک باشد که برانگیزاند ترا پروردگار تو در جای ستوده تولات
یعنی بدانکه مراد از اقامت نماز می تواند بود که راست کردن نماز
باشد وحفظ او را از انکه در وخللی واقع شود از قول ایشان اقام
العود یعنی راست کردانیده چوب را وتواند بود که مراد مداومت باشد
بر نماز از قول ایشان اقامت السوق یعنی رایج کردانیدم بازار را
زیرا که مداومت بر چیزی بمنزله رایج کردانیدن بازار است وتواند بود
یعنی جد واهتمام باشد در ادای نماز از قول ایشان قام بالامر

اقامه یعنی جدّ و اهتمام در وجود و دلوک الشمس بمعنی زوال آفتاب است از دلک بمعنی مالیدن زیرا که مردم در وقت زوال چشمهای خود را می مالند بسبب شدّت شعاع آفتاب و بعضی ارباب لغت دلوک الشمس را بمعنی غروب آفتاب داشته اند لیکن معنی اول ظاهرتر است زیرا که مشهورتر است و متفق علیه است میان علماء لغت بخلاف معنی ثانی و نیز معنی اول مروی است از امام باقر و امام صادق علیهما السلم در این آیه و مؤید این معنی است آنکه از رسول صلی الله علیه [illegible] روایت کرده اند که گفت اتانی جبرئیل علیه السلام لدلوک الشمس حین الزوال فصلی بی الظهر یعنی آمد جبرئیل علیه السلام در وقت دلوک الشمس در حین زوال آفتاب پس گذارد با من نماز [illegible] را و لام لدلوک بمعنی وقت [illegible] یعنی در وقت دلوک و دور نیست که بمعنی تعلیل باشد چنانکه ظاهر است زیرا که وقت نماز سبب وجوب نماز است و مراد از غسق اللیل شدّت تاریکی شب است و آن در نصف شب است چنانکه مروی است از امام باقر و امام صادق علیهما السلم اگرچه بعضی از علماء غسق را بمعنی تاریکی اول شب نزد غایب شدن شفق داشته اند و از این مقدمات معلوم شد که قول او اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل دلالت میکند باستقلال بر وجوب مطلق نماز در این وقت و بانضمام [illegible] بیان وجوب چهار نماز نماز پیشین و نماز پسین و نماز شام و نماز خفتن که آخر وقتش نصف شب است و پوشیده نماند که از زوال تا نصف شب که نهایت زیاده از چهار

نماز مذکوره دارد پس از این آیه ثابت میشود که واجب همچنانکه مضیق میباشد و
آن واجبی است که وقت او منطبق است بر ادای او بی زیاده و نقصان از وی
مثل روزه ماه رمضان موسع نیز می باشد و آن واجبی است که وقت
زیاده آید از ادای او مثل صلاة یومیه خلاف مر کثیری از مخالفین را
که واجب موسع را تجویز نکرده اند و حصر کرده اند واجب را در مضیق و
در صلوات یومیه بعضی از ایشان گویند که وقت ادای آنها اول وقت است
و بعد از آن قضا شود و بعضی از ایشان گویند که وقت ادای آنها آخر
وقت است قبل از آن نیز مجزیست بر قیاس آنکه ادای زکوة مجزی است
پیش از وقت وجوب و فساد این اقوال ظاهر است و تحقیق این مسئله وظیفه
علم اصول [illegible] قراءة یعنی خواندن و در اینجا بجهت
کلام الله را قرآن خوانند که خوانده می شود و بجهت خواندن او در نماز
و فجر در لغت بمعنی شکافتن است و صبح صادق را نیز فجر گویند زیرا که باو شب
شکافته میشود و اینجا مراد معنی ثانی است و مراد از قرآن الفجر نماز بامداد است
از جهت اشتمال او بر قراءت قرآن و اضافه او بفجر اشاره است بآنکه اول
وقت او فجر است و قرآن الفجر عطف است بر الصلوة یعنی بپای دار نماز
بامداد را پس آیه مذکوره دلالت می کند بر وجوب نمازهای پنجگانه بر
پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر امت نیز بنا بر قاعده وجوب تاسی بقوله او
إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا تتمه است بر زیادتی

فضیلت فرشتگان بام داد یعنی ملائکه لیل و نهار نزد نماز بامداد جمع میشوند و هر دو

حریص او را در دیوان خود ثبت می نمایند جهت تعظیم و تفضیل او و تهجد

در لغت بمعنی خواب کردن در شب آمده و بمعنی بیخواب بودن در و

نیز آمده و نماز شب را نیز تهجد گویند و اینجا مراد معنی اخیر است و ضمیر به

راجع است بمن اللیل بمعنی بعض اللیل و با بمعنی فی است یعنی در بعضی

شب نماز متهجد بکند در و ارجاع ضمیر بقرآن بعید است از فهم و مراد

از بعض شب نصف آخر شب است بقرینه الی غسق اللیل چنانچه مخفی

نیست نزد عقل سلیم و طبع مستقیم و این کلام دالست بر وجوب

نماز تهجد در نصف آخر شب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و قول او نافلة

لک [illegible] فریضة نافلة لا [illegible] اکثر [illegible] صفت امر است یعنی در

حالی که نماز تهجد فرض زایدیست بر نمازهای پنجگانه مر ترا نه مر امت

ترا و السنت برانکه وجوب نماز تهجد از خصایص پیغمبر است صلی الله علیه

و آله و نسبت با امت سنت مؤکده است و عسی از افعال مقاربه است

و مراد از مقام محمود مرتبه شفاعت کامله است که روز قیامت بآن

حضرت خواهند داد و باین منزلت اختصاص و امتیاز خواهد یافت از

جمیع انبیا و خلایق اولین و آخرین یعنی در دنیا وجوب نماز شب

مخصوص تو کرده ایم تا در آخرة مقام محمود را مخصوص تو کردانیم

الایة الثانیة قوله تعالی فی سورة الهود وَأَقِمِ الصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ

وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ اِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذٰلِكَ
ذِكْرٰى لِلذَّاكِرِيْنَ یعنی وبپای دار ای محمد نماز را در دو
جانب روز و در ساعت نزدیک بروز از شب یعنی اول شب
بدرستی که این طاعتها که نماز هاست می برد گناهها را آنچه مذکور شد
از اوامر و نواهی وعظی و پندی است مر آنکسانرا که پند قبول میکنند
اگر زلف جمع زلفه است چنانکه قرب جمع قربت است یعنی ساعات
قریبه باخر روز و بعضی مفسران گفته اند که مراد از طرفین روز
وقت نماز بام داد و وقت نماز شام است و مراد از زلف وقت
نماز خفتن است و نماز پیشین و پسین درین آیت مذکور نیستند
و بعضی از مفسران گفته اند که مراد از طرفین روز ... بام
داد و وقت نماز عصر است از جهت آنکه یا بعد زوال را شبانگاه
میخوانند چنانکه اول روز را بام داد میخوانند و بر هر دو قول مراد
از زلف وقت نماز شام و خفتن است و مخفی نیست که قول اخیر
ظاهر تر است از ثانی و ثانی از اول و بعضی گفته اند که مراد از
نهار ما بین صبح صادقست و غایب شدن شفق مغربی
و مراد از طرفین او نصف اول او و نصف آخر اوست و نماز
بام داد در نصف اول است و چهار نماز دیگر در نصف آخر اوست
پس نماز های پنجگانه بالتمام داخلند در قول او ... اَلصَّلَوٰاتِ

طرفی النهار و در قول او وزلفاً من اللیل بمعنی ساعتی که تقرب جسته میشوند
بانها بسوی خدای تعالی در بعضی شب اشارتست بنماز شب و عطف است
بر الصلوة نه بر طرفی النهار و برین تقدیر این آیه مطابق گذشته است
در شمول نمازهای نوميه واجبه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله لیکن این توجیه
بسیار بعید است و بهتر آنست که نهار محمول شود بر نهار شرعی و آن
از صبح صادق است تا غروب آفتاب و مراد از طرفین او نصف اول
و نصف آخر او باشد پس شامل شود سه نماز را و مراد از زلفاً من اللیل
بعضی ساعات قریبه بنهار از شب نصف اول و نصف آخر شب باشد زیرا
که نصف اول شب نزدیک بروز گذشته و نصف آخر او بروز آینده و برین
تقدیر [illegible] از دیگر در زلفاً من اللیل [illegible] آیت مذکوره
دلالت کند بر وجوب شش نماز بر پیغمبر صلی الله علیه و آله یا بر وجوب بعضی
از آن بر آن حضرت با انضمام احادیث مبینه و نکته در آنکه طرفی النهار
نگفت و زلفاً من اللیل گفت [illegible] رعایت قافیه تواند بود که تنبیه باشد
بر آنکه افضل در نمازهای نصف اول آنست که اقرب باشد بنهار سابق
تا در وقت فضیلت واقع شوند و افضل در نمازهای آخر شب آنست
اقرب باشد بنهار لاحق چنانکه مقرر است در وقت فضیلت نوافل
شب و در قول [illegible] ان الحسنات یذهبن السیئات دو قول است
یکی آنکه واجب کردانیدن نمازها لطفیست از حق سبحانه و تعالی نسبت

بسیارها که نزدیک میکرداند ایشان را بطاعتها و دور میکرداند از معصیتها
و موید این معنی است قول خدای تعالی إنَّ الصَّلوٰةَ تَنْهیٰ عَنِ الفَحشاء
وَالمُنکَرِ وَالبَغْی یعنی بدرستی که نماز باز میدارد مردم را
از ارتکاب زنا و مطلق حرام و ظلم دوم آنکه نماز کفارت گناهان
میشود باین معنی که حق سبحانه ببرکت نمازی که بنده میکند تفضل می نماید
و گناهان او را می بخشد و موید این معنی است احادیث بسیار از آنجمله
جمله آنکه روایت کرده ابوحمزه ثمالی از امام محمد باقر یا امام جعفر
صادق علیهما السلم که روایت فرموده اند از امیر المومنین صلوات الله
و سلامه علیه که گفت شنیدم از دوست خود رسول خدا صلی الله علیه و آله
که میگفت امیدوار […] آیت در قرآن آیه و اقم الصلوة […] است
و سوگند بان کسی که فرستاده است مرا به پیغمبری براستی مژده دهنده
و بیم کننده خلق را که یکی از شما هر آینه بر می خیزد از امت برای وضو
ساختن پس ریزد و می افتد از اعضای او گناهان او پس وقتی که روی
خود را و دل خود را بسوی خدای تعالی می کند و در نماز نماند بر او از گناهان
او چیزی بلکه همه بخشیده میشود چنان می شود که از مادر متولد شده
باشد پس اگر درمیان دو نماز باز گناهی کند بخشیده میشود آن گناه در نماز
دوم تا آنکه شمرد نمازهای پنجگانه را بطریق مذکور بعد از آن گفت
ای علی نیست و جز این نیست که منزلت نمازهای پنجگانه مر امت مرا

مثل جوی آب روان است بر در خانهٔ یکی از شما چه گمان می برد
آن کس اگر باشد در بدن او چرکی پس غسل کند در آن جوی آب پنج
نوبت آیا می ماند در بدن او چرکی ظاهر است که نمی ماند سوگند بخدای
که این پنج غسل است نمازهای پنجگانه مر امت مرا در محو کردن گناهان

الآیة الثالثة قوله تعالی فی سورة الروم فَسُبْحَانَ اللهِ حِینَ
تُمْسُونَ وَحِینَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِی السَّمٰوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَعَشِیًّا وَحِینَ تُظْهِرُونَ یعنی بپاکی یاد کنید
خدا را به پاکی یاد کردنی در وقتی که شب می کنید و در وقتی که صبح
میکنید و ستایش کنید خدا را ستایش کردنی در آسمانها و در زمین
و [illegible] و در وقتی که در پس زوال آفتاب در می آیید مخفی نماند که مراد
از تسبیح و حمد میتواند بود که معنی ظاهر ایشان باشد و میتواند بود که مراد
نمازهای پنجگانه باشد و مؤید اینست آنکه نقل کردند که پرسیدند از ابن
عباس رضی الله عنهما که آیا می یابی نمازهای پنجگانه را در قرآن گفت
آری و این آیت را خواند و گفت تُمْسُونَ اشارتست بنماز شام و نماز
خفتن و تُصْبِحُونَ اشارتست بنماز بامداد و عَشِیًّا اشارتست بنماز
دیگر و تُظْهِرُونَ بنماز پیشین و برین تقدیر آیهٔ مذکوره دال است بر
وجوب نمازهای پنجگانه در اوقات معیّنه لیکن مشهور میان مفسّران
آنست که سُبْحَانَ اللهِ وله الحمد دو خبرند بمعنی امر یعنی سبّحوا الله واحمدوه

و این توجیه مستلزم ارتکاب دو خلاف دو اصل است یکی حذف
و دیگری تجوز و بهتر آنست که گفته شود که سبحان و الحمد دو مصدرند ساد
عامل مقدر چنانکه محققان علماء عربیت قرار داده اند و عامل ایشان
درین مقام فعل متکلم نیست چنانکه مشهور است یعنی نسبّح الله سبحانا
و احمده حمدا بلکه فعل مخاطب است بقرینه تمسون و تصبحون و تظهرون
و مناسب نیست که آن فعل مخاطب فعلی باشد که موضوع باشد از برای
اخبار مثل یسبّحون و یحمدون زیرا که اگر محمول شود بر معنی اخبار کذب
لازم آید چه بسیاری از مردم نماز پنجگانه بجا نمی آورند و اگر محمول
بر معنی امر تجوز لازم آید و آن خلاف اصل است پس ظاهر
آنست که عامل مقدر [illegible] سبّحوا الله سبحانا [illegible] حمدا
و صیغه امر دال است بر وجوب چنانکه مقرر است و وجه تعبیر از نماز به
تسبیح و حمد آنست که مقصود از نماز منزّه گردانیدن خدای تعالی است
از صفات نقصان که عدم استحقاق معبودیت لازمهٔ آنست و
ستایش او بصفات کمال که استحقاق معبودیت مترتب است بر آن
و برین تقدیر قول او وَفِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ اشارتست
بسبب ظاهر باینکه ملائکه و جن و انس همه درین خطاب داخلند و نکته
در اینکه تعبیر از نماز عصر و نماز ظهر بتحمید کرده و از باقی نمازها بتسبیح
آنست که در وقت این دو نماز آثار صفات کمال خدای تعالی

بیشتر ظاهر میشود بسبب تابش نور آفتاب و مشاهده مصنوعات
که موقوف است بر آن حمد و ثنا مناسب آنست و در وقت باقی نماندن نور
صفات نقصان خلایق و احتیاجات ایشان بسبب ظلمت بیشتر
ظاهر میگردد و تسبیح و تنزیه خدای تعالی از آن صفات مناسب
آنست و احتمال دارد که قول او عشیاً عطف باشد بر حین
تمسون وحین تصبحون و قول او وله الحمد
في السموات والارض جملهٔ معترضه باشد از برای بیان
استحقاق حق سبحانه و تعالی حمد و ثنا را بجمیع کمال بعد از بیان
استحقاق او تسبیح و تنزیه را از صفات نقصان و برین تقدیر
[illegible] باشد نه بمعنی [illegible] انکه در ذکر وقت عشی بتغیر
اسلوب اعاده لفظ فعل اختیار نکرد چنانکه در ذکر باقی اوقات
کرده آن جهت که فقرهٔ ثانیه بسیار درازتر نشود از فقرهٔ اولی
که آن مستحسن نیست در رعایت فاصله و سجع و انکه فعلی از اسم مذکور
بمعنی این وقت متعارف نیست در لغت چنانکه از کتب لغه مستفاد
میگردد الآية الرابعة قوله تعالى في سورة طه فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ
وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا
وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ
تَرْضَىٰ یعنی صبر کن ای محمد بر آنچه میگویند کافران در حق تو

که ساحر است یا شاعر و بپاکی یاد کن پروردگار خود را باستایش
پروردگار خود پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب و در
بعضی ساعتهای شب بپاکی یاد کن پروردگار خود را و در جانبهای
روز شاید که خشنود شوی از کمال رحمت پروردگار خود که نسبت
بتو واقع شود بسبب این عبادتها بدانکه باء بحمد ربک باء ملابست و
آناء جمع اناست بکسر همزه و قصر الف بمعنی ساعت و جمع انا بفتح همزه
و مد الف بهمین معنی و من در من آناء اللیل ظاهر آنست که اسم
بمعنی بعض یعنی در بعضی ساعات شب و تقدیم این ظرف بر
جهت تنبیه است بر زیادتی فضیلت نماز شب بنا بر آنکه از
ریا دورتر است یا بنا بر آنکه بسبب ... اس در و بیشتر است
تفرقهٔ خاطر بسبب معاش کمتر یا بنا بر آنکه مشقت در و بیشتر است
زیراکه محل استراحتست از ترددهای روز و مؤید اینست آنکه در
جای دیگر فرموده که إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً
وَأَقْوَمُ قِيلًا یعنی بدرستی که عبادت شب سخت تر است
از روی کلفت و قایم تر بود درست تر است از روی قرائت و در
ترضی دو قراءت است فتح تا بصیغهٔ معلوم از رضا بمعنی خشنود
شدن و ضم تا بصیغهٔ مجهول از ارضا بمعنی خشنود گردانیدن و
بیشتر مفسران بر آنند که مراد از تسبیح در اوقات مذکوره

نمازهای پنجگانه است و تسبیح پیش از طلوع آفتاب اشارة است بنماز

بامداد و تسبیح پیش از غروب آفتاب اشارة است بنماز پیشین و پسین

و تسبیح در ساعت شب اشارة است بنماز شام و خفتن و ابن عباس

رضی الله عنهما گفته است که نماز تهجد نیز داخل است در اناء اللیل و در

تفسیر قول او أَطْرَافَ النَّهَارِ بعضی گفته اند که اشارة است بنماز پیشین

بر سبیل تکرار از جهت تنبیه بر زیادتی فضیلت او چنانکه در آیت

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوٰةِ وَالصَّلَوٰاتِ الْوُسْطَىٰ

واقع شده و وجه بودن او در اطراف روز آنست که وقت

اول نصف آخر روز است و متصل است باخر نصف [illegible] و

[illegible] جمع مافوق واحد است مثل تُلُوبُكُمَا و معانی دیگر نیز

گفته اند لیکن هیچکدام خالی نیست از تکلفی و بهتر آنست که گفته

شود که اشارت است بنماز بامداد و نماز عصر بر سبیل تکرار از جهت

تنبیه بر زیادتی فضیلت ایشان [illegible] از بعضی حیثیات و بر هر

تقدیر آیت مذکوره نیز دلالت کند بر وجوب صلوة یومیه الآیة

الخامسة قوله تعالى فی سورة ق وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ

طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ

وَأَدْبَارَ السُّجُودِ یعنی و بپاکی یاد کن ای محمد پروردگار

خود را باستایش پروردگار خود پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب

آفتاب و در بعضی شب پس پاکی یاد کن پ[illegible]گار خود را و در عقبهای نماز
ظاهر آنست که مراد از تسبیح پیش از طلوع آفتاب نماز بامداد است و
مراد از تسبیح پیش از غروب نماز پیشین و پسین و مراد از تسبیح در بعضی
شب نماز شام و خفتن و تهجد چنانکه مفسران گفته اند بطریق آیت
سابقه و ادبار بفتح همزه جمع دبر است بمعنی عقب و آخر و بعضی قرا
بکسر همزه خوانده اند بمعنی مصدری یعنی تمام شدن و مراد از سجود
نماز است زیرا که تعبیر میکنند در عرف شرع از نماز برکوع و سجود
تعبیر از کل باسم جزو و مراد از تسبیح در عقبهای نماز یا در
تمام شدن نماز بحذف مضاف بعضی گفته اند که تعقیب و اوراد
نماز است چنانکه مرویست از ابن عباس رضی الله [illegible] روایت
کرده اند از امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که دو رکعت
نافله است بعد از نماز شام و شیخ ابوعلی طبرسی رحمه الله گفته که نافلها
نماز شام است مطلقا و روایت کرده اند از امام جعفر صادق علیه
السلام که نماز وتر است در آخر شب و مخفی نیست که این احتمال
ظاهرتر است زیرا که برین تقدیر صیغه امر بر معنی حقیقی که وجوبست
محمول تواند بود زیرا که ~~برین تقدیر صیغه امر بر معنی حقیقی که وجوبست~~
و از جمله نماز تهجد است که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] است و
ذکر او بعد از ذکر نماز شب که شامل است نماز تهجد را تمام تخصیص است

نعد [illegible] از جهت [illegible] فضیلت او چنانکه در روایات
واقع شده وبعضی گفته اند که نمازهای نافله است بعد از نمازهای
فریضه وبرین تقدیر نیز [illegible] امر محمول بر ظاهر نتواند شد وبر هر تقدیر
آیت مذکوره دلالت میکند بر وجوب بعضی صلوات یومیه وقریب است
بآیت مذکوره قول خدای تعالی در آخر سوره طور وَسَبِّحْ بِحَمْدِ
[illegible] حِينَ تَقُومُ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ
النُّجُومِ یعنی وبپاکی یاد کن ای محمد پروردگار خود را بستایش
پروردگار خود در وقتی که بر میخیزی ودر بعضی شب بپاکی یاد کن پروردگار
خود را ودر عقبهای ستارها ومراد از تسبیح در ادبار النجوم بعضی
[illegible] یعنی عقبهای [illegible] ها یا در وقت تمام
شدن ظهور ستارها بسبب نور آفتاب بعضی گفته اند که دو رکعت
فریضه بامداد است ودر روایت کرده اند از امام محمد باقر وامام جعفر
صادق علیهما السلم که دو رکعت نماز نافله بامداد است واین است
قول ابن عباس رضی الله عنهما ومراد از تسبیح در بعضی شب نماز
شب است یعنی نماز شام وخفتن وتهجد ومراد از تسبیح در وقت
برخواستن بعضی گفته اند که تسبیحی است که سنت است در وقت
خواستن از [illegible] وآن سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا إِلَهَ
إِلَّا أَنْتَ اغْفِرْ لِي وَتُبْ عَلَيَّ [illegible] چنانکه در روایت آمده

که گفتن این تسبیح در وقت برخواستن از مجلس کفارت گناهان مجلس است
و روایت کرده اند از امام المتقین یعنی امیر المؤمنین علی علیه السلام
که هر که دوست دارد که پیمانه کرده شود به پیمانه بهتر پس باید که باشد آخر
کلام او در مجلس این آیت سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا
يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ و بعضی گفته اند که مراد تسبیحی است که در وقت برخاستن
از خواب در شب سنت است چنانکه مروی است از امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام که بود رسول خدا صلی الله علیه و اله که بر
خاست در شب سه نوبت پس نظر میکرد در کنارهای آسمان و میخواند
پنج آیت را از سوره آل عمران از إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ است تا قول او إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ بعد از آن
شروع میکرد در نماز شب و بعضی گفته اند که مراد ذکر هاست که در
وقت برخواستن برای نماز فریضه پیش از شروع در نماز سنت است
و برین تقدیر صیغه امر اول بر حقیقت خود محمول نباشد و بعضی نمازهای
پنجگانه درین آیت مذکور نباشد و دور نیست که گفته شود که مراد از
حین تقوم روز است زیرا که روز محل قیام و حرکت است بخلاف شب و
مراد از تسبیح روز نمازهای روز است یعنی نماز ظهر و عصر و از ومن اللیل
پس و برین تقدیر نمازهای پنجگانه تمام مذکور باشند و صیغه امر اول

ست باشد در معنی تعیین خود که خوب است پس آیت مذکوره دال است
بر خوب بعضی نمازها و بر استحباب بعد خوب بعضی نمازهای دیگر یا بعضی
تسبیحات و پوشیده نیست که آیات پنجگانه مذکوره دلالت میکنند بحسب
ظاهر بر اشتراک وقت میان نماز پیشین و نماز پسین از اول تا آخر
و اشتراک وقت میان نماز شام و خفتن از اول تا آخر و این معنی
مختار ابن بابویه است رحمه الله و مشهور میان اصحاب آنست که مقدار
چهار رکعت نماز با شرایط غیر حاصله از اول وقت مخصوص نماز پیشین است
و مقدار چهار رکعت نماز با شرایط غیر فاصله از آخر وقت
نماز پسین و باقی وقت مشترکست میان ایشان و همچنین م
ز با شرایط غیر فاصله از اول وقت شام مخصوص نماز
شام است و مقدار چهار رکعت غیر فاصله از آخر وقت مخصوص نماز
خفتن و باقی وقت مشترکست میان ایشان و این قول خلاف
ظاهر آیات مذکوره است مگر آنکه گویند آیات مذکوره مطلق و مجمل اند
و مقید و مبین شده اند ببعض روایات مثل روایت داود بن
فرقد از بعضی اصحاب از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت اذا زالت
الشمس دخل وقت الظهر فاذا مضى قدر اربع ر
دخل وقت الظهر والعصر حتى يبقى من الشمس
قدر اربع فخرج وقت الظهر ويبقى وقت العصر

حَتّی تَغرُبَ الشَّمسُ یعنی هرگاه که آفتاب بگردد و در آید وقت نماز پیشین
پس هرگاه بگذرد مقدار چهار رکعت نماز با شرایط در آید وقت شریک
نماز پیشین و پسین تا آنکه بماند از آفتاب مقدار چهار رکعت نماز با شرایط
پس بیرون رود وقت نماز پیشین و بماند وقت مخصوص نماز
پسین تا آنکه فرو رود آفتاب و معلوم است که فرقی نیست درین
حکم میان نماز پیشین و پسین و نماز شام و خفتن نوع [illegible] آیاتیست
که متعلق است بقبله و آن هفت آیه است الآیة الاولی قوله تعالی فی
سوره البقره سَیَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلّٰهُم
عَن قِبلَتِهِمُ الَّتِی کَانُوا عَلَیهَا قُل لِلّٰهِ المَشرِقُ
وَالمَغرِبُ یَهدِی مَن یَشَاءُ اِلیٰ صِرَاطٍ مُستَقِیمٍ
یعنی زود باشد که بگویند آنانکه نادان و سبک عقلند از مردم که
چه چیز برگردانید محمد و اصحاب او را از قبله ایشان که بودند بدان
قبله یعنی بیت المقدس بگو ای محمد در جواب ایشان که مر خدا راست
هر جای که در جانب مشرقست و در جانب مغرب دلالت میکند خدای تعالی
آنکسی را که میخواهد بسوی راه راست بدانکه سفها جمع سفیه است از
سفه بمعنی خفت عقل و قبله در اصل مصدر نیست از برای نوع یعنی
نوعی رو کردن و توجه نمودن بچیزی مثل جلسه بمعنی نوع نشستن پس
نقل کرده اند او را بمعنی اسم مفعول یعنی چیزی که [illegible] او کنند چنانکه

گوید [illegible] قبلة [illegible] یعنی [illegible] کرده شده است

و من او را آگرده شده ام بعد از ان وضع کرده اند او را از برای

چیزی که رو را [illegible] در نماز و مشرق محل طلوع آفتابست و مغرب محل

غروب آفتاب و اینجا مراد مکانهایی است که در جانب مشرقست و مکانهایی

که در جانب مغربست بر سبیل مجاز بعلامت مجاورت و ترک عطف در قول

او قل [illegible] جهت کمال انقطاع است میان او و جمله سابقه که سیقول

السفهاء است و در قول او یهدی من یشاء از جهت آنست که استینافست

جهت بیان کیفیت معامله خدای تعالی با خلق در باب هدا[illegible]

و روایت کرده اند از امام جعفر صادق علیه السلام که کعبت کرد [illegible]

تعالی [illegible] از بیت المقدس [illegible] ی کعبه [illegible] از انکه نماز کرد [illegible] بر

او در مکه سیزده سال بسوی بیت المقدس و بعد از هجرت بمدینه نماز کرد بسوی

بیت المقدس هفت ماه و بعد از ان متوجه گردانید آنحضرت را خدای

تعالی بسوی کعبه و این تغییر قبله بسبب آن بود که جهودان سرزنش

[illegible] رسول خدا را صلی الله علیه و آله بانکه او تابع ایشان شده است

و بقبله ایشان نماز میکند پس بغایت غمگین شد رسول صلی الله علیه و

آله ازین سخن و بیرون رفت در میان شب و نگاه میکرد بسوی آسمان

و انتظار [illegible] خدای تعالی وحی را پس چون روز دیگر شد

در وقت نماز پیشین درآمد پیغمبر در مسجد بنی سلمه بود که کرده بود اندار ز

انصار و نماز پیشین میگزارد دو رکعت از نماز پیشین گزارده بود که
جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گرفت بازوهای آنحضرت را و بگردانید
روی آنحضرت را بسوی کعبه و خواند بر آنحضرت [illegible] این آیت را که
قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ تا آخر چنانکه عنقریب معنی او
مذکور خواهد شد و آنحضرت دو رکعت را از آن نماز پیشین بسوی
بیت المقدس گزارده دو رکعت را بسوی کعبه پس گو[illegible] ذان
که چه چیز گردانید پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب او را از قبله [illegible]
بنابر آنکه طایفه جهودان منکر بودند از آنکه میتواند بود که خدای تعالی
فرستد و حکم پیشتر را منسوخ گرداند و بعضی از مفسران گفته اند
که گوینده این سخن منافقان مدینه بودند یعنی عبد الله ابی سلول و
تابعان او بجهت آنکه حریص بودند بر طعن پیغمبر صلی الله علیه و آله
بعضی از مفسران گفته اند که مشرکان مکه بودند که گفتند آنحضرت
مشتاق شده است بوطن خود و قبله پدران خود و زود باشد
که بگردد بدین قوم خود پس این نازل شد جهت اعلام و [illegible]
و تلقین جواب از سوال مذکور یعنی بگوی در جواب سوال ایشان که
مر خدای راست و مملوک و مخلوق اوست مواضعی که در [illegible] مشرق و
مغربست هر جا که میخواهد مشرف میگرداند بقبله بودن هر وقت که
میخواهد بحسب حکمت و مصلحتی که او میداند زیرا که مطلق است پس کسی

را می او بهو [illegible] اض براو بیت [illegible] راست می نماید هر کس را که میخواهد
بمقتضای حکمت و مصلحت پس گاهی حکمت و مصلحت اقتضای آن می کند
که قبله بیت المقدس باشد در آن وقت بندهای خود را بتوجه بجانب
بیت المقدس راه می نماید و گاهی حکمت و مصلحت اقتضای آن میکند
که قبله کعبه باشد در آن وقت بندهای خود را بتوجه بجانب کعبه راه
مینماید پس آیت مذکوره دالست بر تغیر و تحویل از بیت المقدس بکعبه
و آنکه قبله کعبه حق **الآیة الثانیة** قوله تعالی فی سورة البقرة ایضاً

وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ
يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِ[يرَةً]
إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ [وَمَا] كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ
إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ

یعنی و نگردانیدیم قبله که بودی ای محمد بر آن قبله مگر برای آنکه ممتاز
کردانیم آنکسان را که پیروی می کنند رسول خدا را صلی الله علیه و آله
از آنکسان که بر می گردند بر پاشنهای پای خود یعنی مرتد میشوند و بدرستی که
هست این قبله بزرگ و گران بر همه کس مگر بر آنانکه راه راست نموده است
[illegible] تعالی ایشان را یعنی مومنان و نبوده است خدای ضایع کننده
ایمان شما [illegible] قبله پیشتر بدرستی که خدای تعالی بمردم هر آینه مهربان
و رحم کننده است بدانکه مفسران خلاف کرده اند در آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله

در مکه نماز به بیت المقدس میکرد یا بکعبه اکثر اصحاب ما بر آنند که قبله
آنحضرت در مکه بیت المقدس بود و بعد از هجرت بمدتی تحویل قبله
از بیت المقدس بکعبه واقع شد چنانچه روایتی که از امام جعفر
صادق علیه السلام سابقا مذکور شد دلالت میکند بران و مؤید
اینست انکه مرویست از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت هرگاه
که نماز میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه کعبه را میان خود و
بیت المقدس واسطه میگردانید و بعضی بر آنند که قبله آنحضرت
در مکه کعبه بود و بعد از هجرت بمدینه تحویل یافت به بیت المقدس
بجهت الفت یهود دیگر بعد از ان تحویل یافت باز بقبله اول که
کعبه بود پس بنا بر قول اول که مختار است می تواند که مراد از
جعل مذکور تحویل بیت المقدس باشد بکعبه یعنی تغییر ندادیم ما قبله
که تو بران بودی یعنی بیت المقدس بکعبه مگر از برای امتحان اهل
مدینه تا مخلصان تو از غیر مخلصان ممتاز گردند و می تواند بود که
مراد معنی حقیقی جعل باشد و التی صفت موصوف مقدر باشد نه
صفت قبله و القبله مفعول اول جعل باشد و التی مفعول ثانی یعنی
نگردانیدیم ما در اول قبله را جهتی که بودی تو بران جهت یعنی
بیت المقدس مگر از برای امتحان اهل مکه [illegible] و الا
سزاوار آن بود که قبله از اول کعبه باشد و می تواند بود که

مراد از قبله توجیه ثانی [illegible] باشد یعنی نگردانیدیم ما و آنرا آخر قبله را
جهتی که تو بر آن بودی که آن جهت قبله شود یا تو رو بآن نماز میکردی
بحسب ظاهر [illegible] از روایت ابن عباس رضی الله عنهما معلوم میشود
مگر از برای امتحان اهل مدینه و مآل همه احتمالات یکیست و بنا بر
قول ثانی میتواند بود که مراد از جعل مذکور تحویل اول باشد از برای
امتحان اهل مکه یا مدینه و میتواند بود که مراد تحویل ثانی باشد از برای
امتحان اهل مدینه و میتواند بود که مراد معنی حقیقی جعل باشد بتوجیهی که مذکور شد
و مراد از جعل اول باشد از برای امتحان یهود یا [illegible]
ثانی باشد از برای امتحان اهل مکه یا جعل ثالث باشد [illegible]
امتحان اهل مدینه لیکن مفسران [illegible] بعضی ازین احتمالات را ایراد
نموده اند و بعضی را ایراد ننموده اند و مراد از لنعلم من یتبع
الرسول می تواند بود که علم رسول و مومنان باشد یعنی تا بدانند
رسول خدا و مومنان اتقیا و مخلصان را از غیر مخلصان و الا علم
خدای تعالی بهمه اشیا حاصل است از ازل تا ابد و وجه آنکه علم پیغمبر
و مومنان را بخود اسناد کرد آنست که او سبب علم ایشان است
و ایشان خواص او اند و میتواند بود که مراد از علم تمیز باشد
یعنی تا متمیز گردانیم در عالمیان مخلصان را از غیر مخلصان و وجه
تعبیر از تمیز بعلم آنست که علم سبب تمیز است و موید این دو

توجیه است قراءت ... بصیغه مجهول یا معلوم شده می تواند بود که
مراد علم خدای باشد یا تمیز از موجود بالفعل میان مخلصان
و غیر منافقان که جزا و ثواب و عقاب مترتب بر این علم است و
که تعلّق علم خدای تعالی بحوادث برین وجه که موجودند بالفعل
بعد از وجود حوادث است اگرچه تعلق علم بحوادث فی الجمله از وجود
ایشان است و ازلیست و قول او مَن یَتَّبِعُ الرَّسُولَ التفات
از خطاب بغیبت از جهت تنبیه بر آنکه متابعت رسول خدا صلی الله
... و آله از آن جهت که رسول خداست واجبست و مراد از مَن
الرَّسُولَ مِمَّن یَنقَلِبُ عَلَی عَقِبَیهِ امتیاز تابعان رسول
خداست از غیر تابعان و انقلاب علی العقبین یعنی بازگشتن بر پاشنهای
پای کنایه است از مرتد شدن و برگشتن از دین پیغمبر صلی الله علیه و آله
و کلمه ان در اِن کانَت لَکَبِیرَة ان مُخففه از مثقله است
و لام از برای تاکید است و از برای فرق میان ان مخففه و
اِن نافیه و تقدیر چنان است که انّها کانت لکبیرة ضمیر
راجع است بقبله یا بجعله که ما جعلنا متضمن آنست و کبیرة صفت صورت
یا خصلت است یعنی بدرستی که این قبله و یا این گردانیدن صفت گران
یا صورت گران و شاق است بر همه کس مگر بر آنکسان که راه راست
نموده است ایشانرا خدای تعالی بسوی معرفت حکمتهای خود و آنکسان امیر

المؤمنین صلوات الله علیه وآله وخواص آنحضرت اند ولام در قول او
لیضیع لام جحود است واو لام تاکید نفی ماضی است که پس از و
مذکور باشد و فعل مضارع بعد از وی منصوب شود بأن مقدر یعنی
لِاَنْ یُضِیعَ و این فعل مضارع باآن بتاویل مصدر بمعنی اسم
فاعل باشد یعنی سزنده است خدای تعالی ضایع کننده ایمان شما
ومراد [illegible] ایمان ثبات ایمان است یا ایمان بتحویل قبله از نزد
خدای تعالی وحکمت آن یعنی ضایع نمیکرداند خدای تعالی باقی
ماندن ایمان شما را وتغیرنا یافتن ایمان شما را بسبب تحویل
قبله همچنانکه مرتدان ایمانشان تغیر یافت ومرتد شدند با
ایمان [illegible] بتحویل قبله وبعضی روایت کرده اند از ابن عباس
رضی الله عنهما که گفت چون تحویل قبله واقع شد مردم گفتند که آیا
چگونه باشد حال آنانکه مرده اند پیش از تحویل قبله از برادران ما
یعنی مؤمنان پس این آیه نازل شد وبرین تقدیر معنی چنان باشد
که ضایع نمیکرداند خدای تعالی نمازهای را که مؤمنان پیش از
تحویل قبله بسوی قبله سابق گذارده اند وبر آن نمازها نیز ثواب
[illegible] باشد زیرا که آ[illegible] بحکم خدای تعالی است بمقتضای حکمت
ومصلحت مخفی [illegible] که قول او ایمانکم خطاب است بآنکسان
هدایت کرده است خدای تعالی ایشان را پس در وی التفات باشد از غیبت

بخطاب از برای تعظیم ایشان و از جهت تنبیه بر استحقاق ایشان شرف
خطاب را ولام الناس از برای عهد است یعنی بدرستی که خدای تعالی
با آن مردم که هدایت کرده است ایشانرا مهربانست یا از برای استغراق
یعنی بهمه مردم مهربانست فراخور استعداد ایشان ورآفت در لغت
مبالغه رحمت است پس مناسب آن بود که رحیم تقدیم باید بر رءوف
تا ترقی باشد از ادنی باعلی لیکن تاخیر یافت جهة رعایت فواصل
آیتها که حرف میم است و از شرح معنی آیه مذکوره ظاهر شد که آیت مذکوره
دال است بر انکه قبله کعبه است الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة البقرة

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا
فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ
فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

یعنی گاهی می بینیم گردیدن روی ترا ای محمد در آسمان جهت انتظار
وحی در تحویل قبله پس هرآینه میگردانیم روی ترا بسوی قبله که بپسندی
آنرا پس بگردان روی خود را بجانب مسجد الحرام یعنی کعبه و هرجا که
باشید ای مومنان پس بگردانید رویهای خود را در نماز بجانب
مسجد الحرام وبدرستی که آنانکه داده شده اند کتاب یعنی یهود ونصاری
هرآینه میدانند که تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه ثابت است از نزد

پروردگار ایشان [illegible] خدای تعالی غافل [illegible] آنچه میکنند اهل کتاب
بدانکه قد بحسب اصل وضع در فعل ماضی بمعنی تحقیق است و در فعل مضارع
بمعنی تقلیل [illegible] و گاهی مستعمل شود در فعل مضارع بمعنی تکثیر مثل رب که در
اصل بمعنی تقلیل است و گاهی بمعنی تکثیر مستعمل شود چنانکه درین شعر واقع
شده قَد اَترُكُ القِرنَ مُصفَرًّا اَنامِلُهُ كَاَنَّ اَثوابَهُ مُجَّت
بفرصاد یعنی بسیار وا میگذارم خصم برابر خود را در جنگ در حالتی که
[illegible] شده است انگشتان او یعنی مرده است بروجهی که گویا جامهای او
انداخته شده است در آب شاه توت یعنی عرق خون است و مشهور میان
مفسران آنست که قد درین آیه نیز بمعنی تکثیر است چنانکه در شعر
مذکور [illegible] است زیرا که نص [illegible] پیوسته که پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار
توجه مینمود بسوی آسمان در انتظار نزول جبرئیل و انزال وحی میکشید
در تحویل قبله بکعبه از جهت فرط محبت با آنکه قبله کعبه باشد بسبب
آنکه قبله جد آنحضرت ابراهیم علیه السلام بود محل افتخار عرب و
طواف ایشان بوده و داخل بود در مسلمان شدن ایشان یا به
سبب آنکه یهود بر سبیل طعن گفتند که محمد مخالفت میکند با ما در دین
او و بقبله ما نماز میکند [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت بجبرئیل علیه السلام
میخواهم که خدای تعالی بگرداند قبله را از بیت المقدس بکعبه پس
جبرئیل گفت من نیز بنده‌ام مثل تو و تو از من گرامی تری نزد خدای

تعالی پس تو دعا کن تا خدای تعالی تحویل قبله کند بجهت قرب و
منزلتی که ترا نزد اوست یا بسبب آنکه خدای تعالی وعده فرموده
بود پیغمبر را صلی الله علیه و آله که تحویل قبله خواهد کرد از بیت المقدس
بکعبه و ازین جهت آنحضرت توجه تمام داشت بانکه قبله کعبه شود اگرچه
بقبله بیت المقدس نیز محبت داشت بنابر امتثال امر الهی
پس ظاهر آنست که قد بمعنی تکثیر باشد تا موافق و مناسب شود
بواقع و ازین تقریر ظاهر شد که آنچه بعضی محققان گفته اند که حق
آنست که قد در آیت مذکوره بمعنی تقلیل است چنانکه اقل است زیرا
که اگر مطلق رویت خدای تعالی کثیر الوقوع است رویت خدای
تعالی گردانیدن روی پیغمبر را صلی الله علیه و آله بسوی قبله قلیل
الوقوع است بجهت قلت وقوع متعلق این رویت که گردیدن روی
پیغمبر است بسوی آسمان و از قلت مقید قلت مطلق لازم نمی
آید و همچنین قد در شعر مذکور نیز بمعنی تقلیل است زیرا که اگرچه
ترک مطلق کثیر الوقوع است ترک متعلق بقرن بر وجه مذکور
قلیل الوقوع است تمام نیست مگر آنکه گویند که تقلب وجه پیغمبر
صلی الله علیه و آله بسوی آسمان بجهت تحویل قبله اگرچه در حد
ذات خود بسیار بود اما نسبت بعدم تقلب ... ... ار
تکثر این تقلب اگرچه ادخل است در تحصیل مقصود آنحضرت که

تحویل قبله است لیکن اعتبار تعلیل آنجا ادخل است در اظهار
تعظیم آنحضرت یا آنکه اصل در قید تعلیل است پس حمل قد در اینجا بر
تقلیل [illegible] باشد و اما در شعر اولی حمل او بر تکثیر زیرا که اعتبار
تعلیل مناسب مقام مدح نیست و ظاهر است که مقصود شاعر مدح خود است
با آنکه تزک مذکور از او بسیار واقع میشود پس حمل قد اینجا بر تکثیر ابلغ
باشد و ظاهر آنست که فی در قول او فی السماء بمعنی الی است زیرا
[illegible] ردف دار معنی یکدیگر می آیند و معنی الی اینجا مناسبت و برین تقدیر
احتیاج نیست بتقدیرات که بعضی محققان ارتکاب نموده اند و لام
در قول او فلنولینک لام جواب قسم مقدر است و معنی تولیه والی
گردانیدن [illegible] است یا روی بچیزی گردانیدن کسی یعنی پس سوگند بخدا
که هر آینه والی و قادر گردانیم ترا البته بر قبله که بپسندی از آنها
اگر هر آینه بگردانیم ترا البته روی بقبله که مرضی و پسندیده تو باشد
و تواند بود که مراد از تولیته گردانیدن باشد همچنانکه در قول او
فول وجهک شطر المسجد الحرام باین معنی تعبیر کرده اند
یعنی هر آینه بگردانیم روی ترا بسوی کعبه پس بگردان روی خود را
بجانب مسجد [illegible] کعبه و شطر بمعنی جانب است چنانکه مفسران
گفته اند و ارباب لغت تصریح بآن نموده اند و وصف مسجد
بحرام بنابر آنست که قتال در و حرام بوده است یا آنکه ممنوع است

از تعرض ظالمان و تو اند بود که بنا بر احترام او [illegible] د پوشیده نماند
که این آیت دلالت میکند بر نسخ قبله بیت المقدس و تعیین قبله مسجد
الحرام و روایت کرده اند از ابن عباس رضی الله عنهما که نسخ این
اول نسخی است که در قرآن واقع شده و گفته اند که این نسخ نسخ
سنت است بکتاب زیرا که بودن بیت المقدس پیش از کعبه به
سنت ثابت شده نه بکتاب و در روایت آمده که تحویل قبله واقع
شده باین آیه در ماه رجب پیش از جنگ بدر بدو ماه و پیغمبر صلی الله علیه
و آله نماز ظهر میگذارد و دو رکعت از فرض ظهر گذارده بود که
جبرئیل علیه السلام نازل شد و این آیت را بر آن حضرت خواند
و الحضرة روی بجانب کعبه گردانید و اصحاب متابعت نموده مردم
بجای زنان رفتند و زنان بجای مردان و دو رکعت باقی
را روی بکعبه گذاردند ازین جهت آن مسجد را مسجد القبلتین نام
کردند و مراد از مسجد الحرام درین مقام کعبه است بقرینه آنکه مطلوب و
محبوب پیغمبر صلی الله علیه و آله کعبه بود و تقلب وجه آن حضرت
بسوی آسمان جهت تحویل قبله از جهت بیت المقدس بکعبه
بود نه بمسجد الحرام بکعبه بود نه بمسجد الحرام و موید اینست روایت مذکوره
که دلالت میکند بر آنکه تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه واقع
شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله دو رکعت نماز پیشین را بجانب کعبه

که از ائمه درین معنی روایات بسیار است و دو وجه آنکه شطر الکعبه نگفت و شطر
المسجد الحرام گفت تنبیه بر آنکه قبله کسی که دور است از کعبه جهت کعبه است
نه عین [illegible] با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه بود و در التزام عین
کعبه بعید را حرج تمام است و ازین جهت محققان فقها تحقیق نموده اند
که قبله کسی که نزدیک باشد بکعبه برین وجه که دوری مانع مشاهده او
نباشد اگرچه مانع دیگر باشد مثل کوری و حایل و غیر آن عین کعبه است
باجماع علما و قبله کسی که دور است از کعبه و قادر نیست بر مشاهده او بر
سبب دوری جهت کعبه است و بعضی فقها بر آنند که قبله کسی که در مسجد الحرام است
عین کعبه است و قبله کسی که در حرم است مسجد الحرام و حرم قبله اهل دنیاست
و مخفی [illegible] آیه و روایات مذکوره دال است بر ضعف این قول و قول
او وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ تعمیم تحویل
قبله است جمیع مکلفان را بعد از تخصیص آن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله جهت
تعظیم آنحضرت و اجابت مسئول او و از جهت تصریح بعموم حکم وجوب متابعت
آنحضرت بر امت و تاکید حکم قبله و اهتمام بشان او یعنی هر جا که
باشید پس بگردانید رویهای خود را بجانب مسجد الحرام مگر وقتی که
نزدیک باشید [illegible] در آنصورت باید گردانید روی خود را [illegible]
و ضمیر [illegible] الحق راجع است بتحویل قبله یا بتوجه بسوی کعبه و در قول او
تعلمون دو قراءت است بیشتر قرا بیا خوانده اند و بعضی بتا خوانده اند

و نیز بتقدیر اول ضمیر راجع است باهل کتاب مضمون آیت تهدید و وعید است
ایشان را بعذاب الیم یعنی خدای تعالی غافل نیست از انچه می کنند کافران
پس ایشان را وفق کردار ایشان معذب خواهد گردانید و بتقدیر ثانی
ضمیر جمع خطاب است بمؤمنان و مضمون آیه بشارة و وعد است ایشان را
بثواب عظیم یعنی خدای تعالی غافل نیست از انچه میکنند ای مؤمنان پس
شما را مناسب عمل شما ثواب خواهند بخشید الآیة الرابعة قوله تعالی فی
سورة البقرة ایضا وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ
وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَ
هُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ
الظَّالِمِينَ یعنی و اگر بیاوری تو ای تو ای محمد اهل کتاب را که یهود
و نصاری اند هر برهان قاطع که دلالت کند بر حقیت قبله تو که کعبه است
و بطلان قبله ایشان که صخره است و مطلع آفتاب متابعه نکنند
قبله ترا بسبب عناد و مکابره و تو نیز متابعت نمیکنی هرگز قبله ایشان را
بسبب حقانیت و هیچکدام از یهود و نصاری تابع قبله دیگر نمی شوند
و اگر متابعت کنی طریقهای باطل ایشان را بعد [illegible] آمده است ترا علم
ببطلان طریقهای ایشان بدرستی که تو آن هنگام از جمله ستمکاران باشی
[illegible] ان که لام در لئن أتیت لام جواب قسم مقدر است یعنی و الله لئن

اَتَیْتَ یعنی سوگند [illegible] که هر آیت اگر بیاوری نقول او ما تَبِعُوا
قِبْلَتَكَ جواب قسم است بحسب لفظ و ازین جهت فا بجزا بر و داخل
نشد [illegible] بمعنی جزا شرط است چنانکه در علم نحو مقرر است و
باو رجل آیة احتمال دارد که بمعنی مصاحبت باشد یعنی اگر بیاوری اهل
کتاب را با هر آیتی و احتمال دارد که از برای تعدیه باشد چنانکه
در ترجمه مذکور شد و قبله یهود و نصاری اگرچه مختلف است فاما
چون هر دو باطلند حکم یک قبله دارند ازین جهت بصیغه مفرد مذکور
شدند نه بصیغه تثنیه با آنکه قبله اسم جنس است که صحیح است
اطلاق او بر قلیل و کثیر و قول او وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْوَاءَهُمْ
تا آخر جمله شرطیه است مرکب از دو محال بر سبیل فرض و تقدیر
و مراد ازین آیت مبالغه و تاکید است در حقیقت کعبه و بطلان قبله
اهل کتاب و قطع طمع پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنکه اهل کتاب
مسلمان شوند و قبله آنحضرت را قبول کنند و قطع طمع ایشان
از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله تابع ایشان شود در قبله زیرا که
ایشان امید داشتند که آنحضرت تابع قبله ایشان باشد و
میگفتند که اگر محمد ثابت می بود بر قبله ما هر آینه ما امید وار
می بودیم که او پیغمبر باشد و حاصل معنی آیت آنست که اهل کتاب
غایت اصرار دارند بر قبله خود بسبب مکابره و عناد و این موجب

شقاوة ایشان است و توکال اصراری که بر قبلهٔ خود دارند بسبب حقیت
قبله و این علامت سعادة تست زیرا که قبلهٔ تو حق است و ناسخ
و قبلهٔ ایشان باطل و منسوخ پس آیت مذکوره دلالت کند بر حقیت
قبله بودن کعبه و مبالغه در آن و نزدیکست بمعنی این آیه قول خدای تعالی
بعد ازین آیت وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا
الْخَيْرَاتِ یعنی هر قومی را از اهل ملتها جهتی است که رو با و
عبادت میکنند پس شما مسابقت کنید و اختیار نمائید جهاتی را
که بهتر باشد و آن جهاة کعبه است و احتمال دارد که مراد آن باشد
که هر قومی را از مسلمان اهل بلاد جهتی است از جهات کعبه که بآن توجه
میکنند در عبادت از شرقی و غربی و جنوبی و شمالی و از ارکان کعبه
چنانکه رکن حجر الاسود مر اهل عراق راست و رکن مقابل آن
اهل مغرب راست و رکن یمانی اهل یمن راست و رکن مقابل
آن اهل شام راست پس اختیار کنید شما جهاتی را که فاضلتر باشد
از جهات محاذی نفس کعبه و محاذی رکن حجر الاسود و باب و بر
هر تقدیر آیت مذکوره دالست بر آنکه قبله کعبه است با انضمام قراین
و بر اختلاف جهاة توجه بکعبه از دور و نزدیک و توجه بعضی بر بعضی
و در مولیها دو قراءت یکی فتح لام بصیغهٔ اسم مفعول از تولیه و این
قراءت ابن عامر است و دیگری کسر لام بصیغهٔ اسم فاعل از تولیهٔ و بنا

قرآءة باقی قرا است معنی اول آنست که هر کس را جهتی است که آنکس
رو کردانیده شده است بسوی آن جهت روی خود را یا خدای
تعالی کردانیده است و معنی آیت بر قرآءة ثانی هر کس را جهتی است
که آنکس کردانیده است بسوی آن جهت روی خود را یا خدای تعالی
کردانیده است بسوی آن جهت آنکس را پس ضمیر هو بر قرآءة اول
راجع است بکل و بر قرآءة دوم راجع است بکل یا بخدای تعالی الآیة الی تم
قوله تعالی فی سورة البقرة وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ
مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ وَمِنْ حَيْثُ
خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ
مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ
لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا
تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ یعنی و از هر جا بیرون روی ای محمد پس بکردان
روی خود را در نماز بجانب کعبه و بدرستی که این قبله بکعبه هر آینه راست
از پروردکار تو و نیست خدای تعالی غافل از انچه میکنید ای مومنان
و از هر جانب که بیرون روی پس بکردان روی خود را بجانب کعبه
در نماز و هر جا که باشید ای مومنان پس بکردانید روی خود را در نماز

بجانب کعبه تا نباشد منکران را بر شما حجتی مگر ستمگاران و معاندان را
از جمله منکران پس مترسید از معاندان در مخالفت قبله ایشان
زیرا که من حامی شما ام و بترسید از من در مخالفت امر من و تا تمام
کنم نعمت خود را بر شما و تا باختیار نمودن او راه راست پیش گیرید بدانکه
ضمیر وانه للحق راجع است بامر بتولیه یا بتحویل قبله جهت تاکید این
حکم و رد انکار منکران جمله اسمیه و ان و لام اختیار نموده تواند
بود که راجع باشد بمامور که توجه بسوی کعبه است و مقصود رفع احتمال
نسخ این قبله باشد یعنی بدرستی که توجه کعبه هر آینه ثابت و مستمر است
از نزد خدای تعالی و هرگز منسوخ نخواهد شد و در قول او تعلمون
و در قرائتست بتا یا بر قیاس آیه گذشته و معنی این آیت نیز بقرائت
تا وعده است مومنان و بقرائت یا وعید است کافران را و قول او لئلا
یکون متعلق بقول او وجوهکم یعنی بگردانید رویهای خود را بجانب
کعبه تا آنکه نباشد منکران مکه و مدینه را بر شما حجتی و اعتراضی مثل آنکه
کفار مکه گویند که محمد دعوی میکند که بر دین ابراهیم علیه السلم است
و حال آنکه قبله ابراهیم کعبه بود و قبله او بیت المقدس است
و یهود مدینه گویند که در تورات مذکور است که بعد بجانب کعبه نماز خواهد
کرد بعد از آنکه بجانب بیت المقدس نماز کند پس چرا امر او
کلام خدای تعالی عمل نمی کنند و قول او ولاتم نعمتی علیکم

عطف است لِئَلّا [illegible]ن یعنی فایده توجه شما بجانب کعبه و امر شما
بآن سه چیز است یکی دفع حجت منکران مکه و مدینه و دیگر اتمام نعمت
بر شما بتعیین قبله که بعضی [illegible]ت و دیگر اراده راه راست
یافتن شما در باب قبله و عبادت شما بسوی کعبه که مقتضای حکمت و
موافق مصلحت است و تواند بود که معطوف باشد بر مقدری یعنی
وَاخْشَوْ[illegible]نِي لِأَحْفَظَكُمْ عَنْهُمْ وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ
یعنی بترسید از من تا نگاه دارم شما را از شر کافران و تا تمام
گردانم نعمت خود را بر شما بآنکه غالب گردانم شما را بایشان و تا راه
راست یابید بعبادت مشتمل بر خشیت قلب و خشوع و خضوع و تواند بود
که متعلق [illegible] باشد بفعل مقدر یعنی وَإِنَّمَا أَمَرْتُكُمْ بِالتَّوَجُّهِ إِلَى
الْكَعْبَةِ لِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ و این جمله معطوف باشد
بر جمله سابق یعنی اینست و جز این نیست که امر کردم شما را بتوجه [illegible]ی
کعبه تا تمام گردانم نعمت خود را بر شما و تا راه راست یابید و در
بعضی احادیث نبویه وارد شده که تمام نعمت در آمدنست در بهشت
و بعضی روایت کرده اند از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمود
تمام نعمت مردن است بر ایمان و باید دانست که مفسران در
تکرار امر تولیه در این مقام چند وجه گفته اند یکی آنکه چون احکام شرعیه
احتمال نسخ دارند تاکید نمود و مبالغه فرمود در تعیین کعبه تا تغییر [illegible]

کند بر انکه وجوب توجه بکعبه دایم خواهد بود و منسوخ نخواهد شد دیگر
انکه علت تحویل قبله چنانکه در ضمن این آیات مذکور شده سه
چیز است تعظیم پیغمبر صلی الله علیه و آله و جاری شدن عادت الهی
بر انکه تعیین کند برای هر پیغمبر صاحب شریعت جدیده و ملت شریفه
قبله که بان ممتاز شود از غیر دیگر دفع حجت و اعتراض منکران
ازین جهت تعیین کعبه را مقارن هر یکی از علل مذکوره مذکور
گردانید همچنانکه مدعی را مقارن هر یک از ادله ذکر میکنند اول
مقارن تعظیم پیغمبر صلی الله علیه و آله ذکر شود بقول خود قَدْ نَرَىٰ
تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ تا آخر آیت بعد از آن مقارن
ذکر عادت الهی ایراد فرمود بقول خود وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ
مُوَلِّيهَا تا وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ بعد از ان
دفع حجت منکران ذکر کرد بقول خود وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ
وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ تا آخر آیه و این توجیه مبنی است
بر انکه تعمیم بعد از تخصیص را بان تخصیص در مرتبه اول و مرتبه سیم
... ده تا ذکر شود موافق سه علت و تواند بود که علل مذکوره در
آخر آیت اشاره بان سه علت باشد دیگر انکه نسخ احکام شرعیه
محل فتنه و اشتباه منکران است تخصیص نسخ قبله که از ارکان
اسلام است تخصیص نظر بهود که منکر نسخ اند چنانکه در علم

مبدل شد بتخصیص نسخ اوّل که در قرآن واقع شده چنانکه
از ابن عباس رضی الله عنهما سابقا روایت کرده شد از جهت
تحویل قبله را مکرر ذکر فرموده تکرار او نموده جهت ردّ انکار منکران
ورفع اشتباه والتباس نقصان و وجوه دیگر گفته اند که خالی از ضعفی
نیست الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة البقرة ایضا وَلِلَّهِ
الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ یعنی و مر خدایراست مواضعی که در جانب
مشرقست و مواضعی که در جانب مغربست پس هر جا که میگردانید رویهای
خود را بسوی کعبه پس آنجاست جهت و قبله پسندیده خدای تعالی
بدرستی که خدای تعالی گشاده و شامل است رحمت او عام و
کاملست علم او بدانکه مراد ائمه تولیة اینجا گردانیدن روست و
مفعول او مقدر است یعنی اینما تولوا وجوهکم نحو
قول او فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و مراد از
خدای تعالی جهت خدای تعالی است یعنی قبله که مرضی و مقبول
روایتست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که
این آیت نازل شده است در تحت نماز نافله سواره و بهر جانب
مرکب متوجه باشد و قول او فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ ا
لحرام نازل شده است در نماز فریضه که جایز نیست در

غیر از توجه بجانب کعبه پس این آیت مخصوص است بنماز نافله در
سفر و برین تقدیر چند قید در آیت مذکوره معتبر باشد یعنی در نماز
نافله سفر بر پشت مرکب بهر جانب که رو بگردانید که مقصد شما باشد
در آن سفر پس آنجاست قبله پسندیده خدای تعالی و صحیح است این
نماز نافله بدرستی که خدای تعالی شامل است رحمت او همه کس را
پس آسان میکرداند بر بندهای خود نماز نافله را در سفر و کامل است
علم او بمصلحتهای ایشان و بعضی گفته اند که این ایت نازل شده بجهت
جهت رد اعتراض یهود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله در توجه آنحضرت
بسوی کعبه و بعضی گفته اند نازل شده جهت تجویز گردانیدن پیغمبر
صلی الله علیه و آله در توجه بجانب صخره بیت المقدس و کعبه بود از آن
منسوخ شده بقول او فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
بعضی گفته اند که نازل شده در دعا و سایر اذکار غیر نماز که
به قبله شرطیت در ان لیکن حق و مختار علماء امامیه رحمهم الله
اولست و برین تقدیر دلالت میکند بر انکه توجه بقبله
نیز شرطیت الایه السابعه قوله تعالی فی سورة المائده
جَعَلَ اللهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ
الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ
مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ

یعنی گردانید خدای تعالی کعبه را که خانه محترم است سبب قیام مردم از
برای نظام مهمات دین و دنیای ایشان و گردانید ماه حرام را
که در اوی حج می‌کنند یعنی ذوالحجه و چهارپایانی که جهت کشتن
در حج تعیین می‌کنند و قلاده‌های آن چهارپایان را که نیز اسباب
قیام مردم است جهت مهمات دینیه و دنیویه این گردانیدن اشیاء
مذکور را اسباب قیام مردم از برای غرضهای دین و دنیا از جهت
آنست که بدانید آنکه خدای تعالی میداند هرچه در آسمانها و هرچه
در زمین است و آنکه خدای تعالی بهمه چیز از موجودات و معدومات
داناست بدانکه وجه تسمیه بیت الحرام بکعبه آنست که او مربع است
و کعبه ماخوذ است از کعب بمعنی استخوان بلند که در پشت پایست
از جهت آنکه کنجهای مربع بلند است و وصف بیت بحرام از جهت
احترام اوست یا بسبب آنکه قتال در وی حرام است بر قیاس
مسجد الحرام و همچنان است وصف شهر بحرام و مراد از شهر
حرام ماه ذی حجه است که یا جنس اشهر حرم که رجب و ذو القعده
و ذو الحجه و محرم است و هدی جمع هدیه [illegible]
که در حج تعیین میکنند جهت ذبح و قلائد جمع قلاده است و آن
چیزیست که در گردن هدی اویزند مثل کفشی که در وی نماز کرده
باشند و قول او بیت الحرام عطف بیان کعبه است و قیاما للناس

بحذف مضاف [illegible] سبب قیام مردم و مفعول در جعل و قول او وَالشَّهْرَ
الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ معطوف باشند بر کعبه که مفعول اول
جعل است یعنی گردانید برای تعظیم کعبه را و ماه ذی حجه را و چهار
پایانی را که میرانند تا در حج بکشند و قلاده‌های از اسباب قیام
مردم بامور دین و دنیا اما امور دین از جهت آنکه باین امور منتظم
میگردد و مناسک حج و به بعضی اینها که کعبه است انتظام می‌یابد بسیاری
از عبادات مثل نماز و حج و طواف عمره وغیر آن و اما امور دنیا از
جهت آنکه باشیاء مذکوره حاصل میشود جمعیت خلایق و خرید و فروخت
سایر انواع تجارات ایشان و این صورت وسیله حصول مقاصد
ایشان در وجه معاش و رزق ایشان میگردد و به بعض اینها که
کعبه است امن می‌شوند از خوف و تعرض ظالمان چنانکه فرموده است که
فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَٰذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَ
آمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ یعنی پس باید که عبادت کنند پروردگار این
خانه را که بطعام خلاص گردانیده است ایشان را از گرسنگی و
ایمن گردانیده است ایشان را از ترس ظالمان و قول او لتعلموا
حکایت ناس والتفات است از غیبت بخطاب و مراد از آنکه
خدای تعالی بهمه چیز داناست آنست که میداند مصالح دین و
دنیا و اسباب معاد و معاش همه کس را لهذا چنان می‌کند که صلاح

دران است و حکمت مقتضای آن و قول او ان الله بکل شیء
علیم بعد از قول او و یعلم ما فی السموات و ما فی الارض
تعمیمی است بعد از تخصیص مخفی نماند که این آیت دال است بر آنکه
توجه بکعبه موقوف علیه نماز دیگری از عبادات است نوع چهارم
آیاتی است که متعلق است بباقی مقدمات نماز مثل ستر عورت و
مکان و اذان و آن دوازده آیت است الآیة الاولی قوله تعالی فی
سورة الاعراف یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری
سوآتکم وریشا ولباس التقوی ذلک خیر ذلک
من آیات الله لعلهم یذکرون یعنی ای فرزندان
آدم بتحقیق فرو فرستادیم بر شما پوششی که بپوشاند عورتهای شما را
و جامه که بآن اظهار زیب کنید و جامه پرهیزکاری آن بهتر است
این فرستادن جامها بر شما علامتی است از علامتهای حکمت و
رحمت خدای تعالی در حق شما که شاید پند گیرید بدانکه بنی در اصل بنون
بوده که جمع ابن است بمعنی پسر و نون جمع بسبب اضافه افتاده
شده و ظاهر آنست که اینجا مراد مطلق فرزند است پس
مراد از فرو فرستادن جامها فرو فرستادن سبب حصول
منزل باران است بحذف مضاف یا ترتیب و تحصیل جامها است باعتبار
هیئت علویات و احوال و انظار فلکیات گویا فرو فرستادن

شده از جانب علویات با اعتبار تشبیه علو معنوی عالی بعلو حسی تا
بطریق استعاره ایراد کلمهٔ علی نیز بنابرین وجوه است و لباس
اسم چیزی است که پوشیده شود و مواریات پوشیدن و پنهان
کردن است و سوآت جمع سوءه است بمعنی بدی و عورة را سوءة
گویند بسبب آنکه مقتضای طبع انسانی است که بدی شمرد
برهنه شدن عورت را تا ممتاز شود از سایر حیوانات و ریش
در اصل اسمی است بمعنی پر مرغ بعد از آن مستعمل میشود بلباس
فاخر که بآن اظهار تجمل کنند و اینجا مراد این معنی است و ریش
بفتح را مصدر است بمعنی پر کردن تیر یا اصلاح کردن حال کسی
چنانکه از کتب لغت مستفاد میگردد و تقوی در شرع عبارتست
از امتثال اوامر الهی و اجتناب از نواهی پس لباس تقوی هم
باشد که پوشیدن آن تعهد طاعت و عبادة کنند و بعضی
ند که مراد از تقوی معنی لغوی اوست یعنی پرهیزکاری از
پس لباس تقوی عبارة است از مثل زره و جوشن که
بدان دفع ضرر دشمن کنند و آنچه بدان دفع گرما و سرما
کنند و نظایر آن لیکن این معنی خلاف ظاهر است بحسب عرف
شرع و خیر یا مخفف اخیر است که افعل تفضیل باشد بمعنی بهتر
مخفف خیر شد که صفت مشبهه باشد بمعنی نیکو و در لباس

و دو قراءة است یکی نصب واین قراءت ابن عامر و کسائی است و برین تقدیر عطف باشد بر لباسا دیگر رفع واین قراءت باقی [illegible] است برین تقدیر مبتدا است و ذلک مبتدای دوم [illegible] است یا دو خبر خبر مبتدای دوم و این جمله خبر مبتدای اول یعنی لباس تقوی این لباس تقوی بهتر است از لباسهای دیگر یا چیز نیکوئی است اگر تنوین از برای تعظیم باشد بهر تقدیر زیادتی مبالغه حاصل شود و در اشارت بلباس تقوی بلفظ ذلک نیز تعظیم لباس تقوی مستفاد گردد یا ذلک اشارتست بلباس ساتر عورت و صفت لباس التقوی است بتاویل مشار الیه و خیر خبر لباس التقوی است و تواند بود که ذلک اشارت بلباس ساتر عورت باشد و خبر لباس التقوی و خیر خبر بعد از خبر یعنی لباس تقوی آن لباس ساتر عورت است بهتر است از لباس تجمل و بعضی گفته اند که لباس التقوی خبر مبتدای محذوفست یعنی و هو لباس التقوی یعنی و لباس تجمل لباس تقوی است تجمل منافات ندارد به تقوی همچنانکه لباس ساتر عورت لباس تقوی است چنانکه ظاهر است لیکن توجیه اول ظاهرتر است زیرا که عطف دلالت می کند بحسب ظاهر بر مغایرت معطوف علیه لذات پس عطف ریشا بر لباسا دلالت میکند بر مغایرت بالذات میان ایشان و همچنین عطف لباس التقوی در قراءة

سب دلالست بر مغایرت [illegible] ات میان لباس التقوی و معطوف علیه
و توفیق میان [illegible] بهام [illegible] کن واجب است [illegible] ل موافق تر است
بقراءات نصب از توجیهات دیگر [illegible] بهتر باشد و نیز مغایرت [illegible] لذاته
میان لباسها داخل است در اظهار نعمت و وضع منت و ابلغ و انسب
است بمقام تعداد نعمتها و اراده پند گرفتن و شکر گفتن بندها اگر چه
مغایرت اعتباری میان ایشان ابلغ است در اظهار قدرت و
ضعیف مونت و در قول او لعلهم التفاتست از خطاب بغیبت و
یذکرون را اصل تتذکرون [illegible] چنانچه در [illegible] ف مقرر است و پوشیده
نیست که این آیت دلالت می کند بر استحباب و رجحان ستر عورت
مطلقا اعم از انکه واجب باشد یا مستحب زیرا که سه فایده از برای لباس
مذکور شده یکی ستر عورت دیگری تجمل و زینت دیگر تقوی و زهادت
[illegible] سه فایده مستحسن باشد شرعا اما وجوب و استحباب
اینها از نصوص دیگر مستفاد گردد چنانکه در کتب فقهیه مسطور است
ستر عورة واجبست مطلقا در نماز از همه کس حتی از خود نیز و در
نماز از هر ناظر ممیز نامحرم و مستحب است در غیر نماز در خلوت
[illegible] ب و ستر نیز [illegible] مستحب است در نماز لیکن عورت مرد
پیش و پس اوست و عورت زن تمام جسد او غیر از روی و سر و
دستها از بندها زیر ساعد و سر پایها از زیر ساقها و خنثی مشکل [illegible]

مسئله حکم زن دارد و اما تجمل بلباس میان مردم مستحب است
زیرا که خدای تعالی دوست میدارد آنکه آثار نعمتهای او بر بنده
ظاهر باشد و در روایت آمده امام زین العابدین علیه
السلم در تابستان دو جامه پوشید بپانصد درهم و امام حسین
علیه السلام در روزی که شهید می شد لباس خز پوشیده بود
و امام صادق علیه السلم نیز خز پوشیده و همچنین امام رضا علیه السلم
و اما تقوی و قصد تواضع و فروتنی در لباس سنت است چنانکه
صوف و پشمینه پوشند باین قصد و در روایت آمده که امام رضا
علیه السلم خز در ردمی پوشید و صوف در زیر الآیة الثانیة
قوله تعالی فی سورة الاعراف ایضا یا بنی آدم خذوا زینتکم
عند کل مسجد و کلوا واشربوا و لا تسرفوا انه
لا یحب المسرفین یعنی ای فرزندان آدم فرا گیرید جامه
خود را نزد هر مسجدی یعنی نماز و بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید
در خوردن و آشامیدن بدرستی که خدای تعالی دوست
[ندارد] اسراف کنندگان را روایت کرده است سعید بن جبیر از
[ابن عباس] رضی الله عنه که عادت عرب چنان بود که برهنه طواف میکردند
و می گفتند طواف نمیکنیم در جامههایی که نافرمانی کرده ایم خدای
تعالی را در آن جامهها پس طواف کردندی و زنی عورت خود را بکهنه

پاره پوشیده بود و آن زن میگفت که امروز نمایان خواهد شد
بعض او یا همه او پس این آیه نازل شد و اتفاق کرده اند
مفسران بر آنکه زینت نزد هر مسجد [illegible] در آیه
در نماز و مراد از مسجد نماز است از قبیل ذکر محل و اراده حال و
برین تقدیر صریح امر دلالت کند بر وجوب ستر عورة در نماز
پس اگر ساتر حاضر نباشد واجب باشد خریدن یا بوجه دیگر از
وجوه شرعیه که ممکن باشد بدست آوردن و اگر بهیچ وجه میسر
نشود واجب باشد که برهنه نماز کند پس اگر امن باشد از آنکه
[illegible] پیدا ایستاده نماز کند باشاره و اگر امن نباشد از آنکه
کسی ورا ببیند نشسته نماز کند باشارت و شرطست در ساتر که
جلد حیوان مردار شده نباشد و جلد حیوانی که گوشت او حلال
نباشد و موی او نباشد اگرچه ذبح شرعی شده باشد و نیز بافته
[illegible] مگر موی خز باجماع و جلد او بقول اصح و موی و جلد سنجاب
[illegible] ن با کراهت بقول اصح و نیز شرطست در ساتر مرد آنکه
[illegible] خالص نباشد مگر در حال ضرورت و حرب و آنچه در و تنها
[illegible] اند کرد و طلا و مطلا نباشد مطلقا و خنثی حکم مرد دارد
و از امام محمد باقر صلواة الله علیه روایت کرده اند که فرمود
از آیت مذکوره استحباب پوشیدن بهترین جامهاست

[روز]های جمعه و عید و برین تقدیر مراد از صیغه امر استحباب باشد و از
مسجد روز جمعه و عید که بسبب اجتماع مردم است [...] مسجد [...] ازینت
اشمعی است و در روایات اهل [بیت] علیهم [...] استحباب تجمل
بلباس بسیار است چنانکه بعضی از آن مذکور شد و در سبب نزول قول
او کلوا واشربوا تا آخر گفته اند که عادت بنی عامر از اهل مکه چنان
بود که در ایام حج چون طعام میخوردند مگر قوت لایموت و طعام چرب اصلا
نمیخوردند و این را بسبب تعظیم حج میشمردند پس گفتند مسلمانان که ما
سزاوارتریم باین فعل پس این [...] نازل شد و برین تقدیر
ظاهر آنست که مراد از اکل و شرب اکل و شربی باشد که بمرتبه مضرت
نرسد و از اسراف آنکه بمرتبه مضرت رسد و مراد از صیغه امر قدر مشترک
باشد میان وجوب و ندب و اباحه چنانکه مختار بعضی علماء اصول است
در حقیقت امر و مراد از صیغه نهی تحریم باشد و این معنی موید [وجه] دوم است
در قول او خذوا زینتکم زیرا که بنابرین وجه ظاهر آنست که مراد
ازین امر نیز عامتر باشد از وجوب و ندب و اباحه چه پوشیدن ل[باس]
بزینت گاه باشد که واجب شود و گاهی مباح باشد و مخفی نیست که خدای
تعالی جمع فرموده درین آیت خلاصه علم طب را چنانکه جمع نمود
رسول خدای صلی الله علیه و آله خلاصه آنرا در قول خود که المعدة
بیت الداء والحمیة راس کل دواء و اعط کل بدن

ماعودته یعنی معده آدمی خانه درد است و پرهیز سر همه دار
و بده هر بدنی را آنچه عادت داده او را آبا ان و مشهور آنست
بختیشوع نصرانی که طبیب هارون الرشید علیه اللعنه بود گفت
مر علی بن حسین بن واقد را که در کتاب شما یعنی قران از علم
طب چیزی مذکور نیست و حال آنکه علم دو است علم ابدان که علم طب است
و علم ادیان که علم شریعت است علی ابن الحسین گفت که خدای
تعالی تمام طب را در نصف یک آیه جمع کرده است و آن قول اوست
کلوا واشربوا ولا تسرفوا اما از ان بختیشوع گفت که
از پیغمبر شما چیزی در علم طب مروی نیست علی ابن الحسین گفت
پیغمبر ما جمع کرده است علم طب را در سه کلمه و آن قول اوست
المعدة بیت الداء والحمیة راس کل دواء واعط
کل بدن ماعودته پس بختیشوع گفت که کتاب شما و
پیغمبر شما از برای جالینوس طبی نگذاشته اند الآیة الثالثة
قوله تعالی فی سورة المائدة حرمت علیکم المیتة و
الدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به یعنی
حرام کرده شده است بر شما حیوان مردار شده و خون
و گوشت خوک و گوشت هر حیوانی که آواز بلند کرده شده باشد
برای نام غیر خدای تعالی در کشتن آن حیوان بدانکه حرمت

وجوب و سایر احکام خمسه اقسام افعال مکلفین اند پس اسناد
تحریم بذوات مذکوره [illegible] از فعل متعلق بآن دوار [illegible] طریق مجاز
[illegible] حذف مضاف چنانکه مشهور است [illegible] عقلی چنانکه
متحمل است و بر هر تقدیر افعال که تجویز تجوز باعتبار آن تواند
بود بسیار است مثل بیع و شری و اکل و غیر آن از جهت
علماء اصول اختلاف کرده اند در مثل این صورت که کلام
محمول است بر یکی ازان افعال زیرا که تجوز خلاف اصل است و
خلاف اصل هر چند کمتر [illegible] در کلام بهتر است و اینست مراد
از قول ایشان که عموم مقتضی نه [illegible] و بعضی گفته اند که حمل کلام
بعضی ازان افعال ترجیح بلا مرجح است پس باید که محمول شود بر جمیع
آن افعال و حق آنست که اگر یکی ازان افعال شامل جمیع منافع
افعال صالحه باشد اولی آنست که محمول شود بر آن [illegible] منافع در مقام
و برین تقدیر آیه دلالت میکند بر آنکه جمیع انتفاعات بمیته حرام
مگر آنچه دلیل اخراج کرده باشد و ازانجا لازم اید که میته نجس الـ
باشد و نماز در جلد او صحیح نباشد و برین قیاس است حکم جز
دیگر که معطوفست بر میته و در دو آیت گذشته شد که هر گاه
افعال متعینه آنست و اقرب باشد بآن در واقع حمل کلام بر آن
[illegible] باشد مثل اکل در آیت مذکوره و نکاح در آیت

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ اُمَّهَاتُكُمْ و مؤید قصد اکل است ...
مذکوره انکه سبب نزول آن گفته اند که ... اهل جاهلیت آن
بود که گوشت حیوانات ... را میخوردند و خون میخوردند و از جهة
آیه مذکوره نازل شد و مراد از میته حیوانیست که حیات او زایل
شده بی ذبح شرعی و از جهت استثنا کرده اند از میته چیزهایی
را که حیوة حلول نمی کند در و مثل پشم و موی و پر و سم و ناخن
و دندان و شاخ و استخوان و تخم مرغ که پوست بالای پیدا
کرده باشد و پنیر مایه ... نجس نمیشد چه در میته داخل
نیستند بحسب حقیقت اگرچه بحسب ظاهر توهم میشود که داخلست
و ازین جهت استثنا کرده اند و همچنین میته حیوانی که خون روان
نداشته باشد نجس نیست مثل مگس و ملخ و غیر آن و مراد از خون که در
آیت مذکوراست خونیست که بضرب یا بذبح بیرون آید از حیوانی
که خون روان داشته باشد زیرا که خونی که در گوشت میماند و خون
مثل مگس و ملخ و امثال آن نجس نباشد و تخصیص تحریم در آیه بگوشت
خوک با آنکه همه چیز خوک حرام و نجس است از جهة آنست که عادت
اهل جاهلیت خوردن گوشت او بوده است و اهلال در لغت آواز
بلند کردن و ظاهر آنست که لام لغیر الله لام غرض باشد و باز
بمعنی ظرفیت یا سببیت یعنی حیوانی که آواز بلند کرده باشد

از برای بودن نام غیر خدای تعالی در کشتن او [illegible] نه بسبب کشتن او یعنی
در ذبح او تسمیه باسم خدای تعالی واقع نشده باشد [illegible] تسمیه
باسم غیر [illegible] تعالی شده باشد [illegible] اهل جاهلیت بوده
که در کشتن حیوانات باسم اللات [illegible] باسم العزی میگفته اند و ذکر
حوک و حیوانات مذکوره بعد از میتة تخصیص بعد از تعمیم است زیرا که هر دو
در میتة داخلند و وجه این تخصیص زیادتی اهتمام است بتحریم ایشان
الآیة الرابعة قوله تعالی فی سورة النحل وَالأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ
فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ یعنی و خلق کرده است
خدای تعالی چهارپایان را مثل شتر و گاو و گوسفند مر شما را است
در چهارپایان چیزها که بآن گرم شوید و فایدهای دیگر و ازین چهار
پایان میخورید بدانکه دفء در اصل مصدر است بمعنی گرم شدن
بعد از آن موضوع شده است از برای چیزی [illegible] گرم
شوند و اینجا مراد این معنی است یعنی جامها که از پشم و موی
چهارپایان بافته شده است که گرمی آن بیشتر است و عطف
منافع بر دفء تعمیمی است بعد از تخصیص تا شامل [illegible]
چهارپایان را نیز مثل سوار شدن و بار بردن و شیر و نتاج
و غیر آن و ذکر اکل بعد از منافع تخصیص است بعد از تعمیم بعد از
[illegible] تنبیه بر زیادتی فایده ملبوس و ماکول و اهمیت

ایشان وقول او لکم میتواند بود که متعلق باشد بجلعها وقول او دفء
جمله استینافیه باشد مرکب از مبتدا و خبر مقدم بر وازبرای بیان
فایده خلق [illegible] ایشان [illegible] وقول او وَمِنْهَا
تَأْكُلُونَ جمله دیگر معطوف بران ومیتواند بود که لکم
خبر دفء باشد وفیها بعد از خبر بانک ظرف جزو دیگری متعلق باو
یا حال از فاعل او ومجموع جمله استینافیه باشد ازبرای بیان فایده
مذکوره وقول او وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ معطوف بران واحتمال دوم
در لکم اقربست و[illegible] تقدیم منها بر تاکلون
از جهت رعایت فواصل آیتهاست یا از جهت قصد تخصص ما مجرد
اهتمام زیراکه ماکول عرب بحسب عادت منحصر است در چهارپایان ایشان
چه اهم ماکولات ایشان از چارپایان ایشانست ومخفی نیست
که آیت [illegible] دلالت میکند بر انکه گوشت چارپایان مذکور حلال است
وجامه ساختن از پوست وموی ایشان جایز است بلکه نماز
در آن جامها صحیح است بحسب ظاهر وبمعونت نصوص داله
[illegible] صحیح است نماز در پوست وموی حیوان ماکول اللحم بشرط
انکه میته نباشد [illegible] الخامسه قوله تعالی فی سورة النحل ایضا
وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ
مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ

تِكُم وَمِنْ اَصْوافِها وَاَوْبارِها وَاَشْعارِها

اَثاثًا وَمَتاعًا اِلى حينٍ یعنی خدای تعالی کردانید [illegible] از برای

شما از خانهای شما محل آرام وقرار [illegible] انیده از برای شما از

پوست چارپایان خانها که [illegible] یمر ید آن خانها را در روز

انتقال خود از جائی بجائی ودر روز توقف خود در یکجا وکردانیده است

از برای شما از پشمهایان چارپایان وموهیهای آنها متاع خانه

ومتاع تجارت تا هنکام معین یعنی وقت کهنه شدن آن خانها

یا متاعها یا وقت مردن [illegible] سکناً بتحریک چنانکه در آیت

واقع شده در اصل بمعنی [illegible] بمعنی چیزی که باو سکون و

الفت حاصل شود از خانه وغیر آن واینجا مراد اینمعنی است

وسکن بسکون کاف بمعنی اهل خانه است ودر ظعن دو قراءة است

سکون عین وتحریک وهر دو بمعنی سیر وانتقالست [illegible] از هر دو نهر بسکون

ها وتحریک آن بمعنی جوی دم [illegible] اد از خانها که از پوست چارپایان

ساخته میشود خانهای عرب است که از چرم میازند واثاث

متاع خانه است ومتاع چیز فروختنی است وانچه باو تمتع یابند پس

میان اثاث ومتاع عموم وخصوص [illegible] س میتواند بود که یک

مفعول باشد بمعنی اوجد وسکنا مفعول او باشد وهر دو ظرف

متعلق باشد بجعل یا حال از سکنا یا اول متعلق بجعل و دوم

از گناهی تواند بود و مفعولی باشد بمعنی گم و من بیوتکم بمعنی بیوتکم مفعول اول [illegible] سکنا مفعول ثانی و برین قیاس است جعل ثانی با آنچه مدخول است وا[illegible] بر مدخول او و وجه تکرار یدم ظعنکم و یوم اقامتکم تنبیه است بر استقلال هر یک از سفر و اقامت در استخفاف بیوت همچنانکه تکرار جعل لکم از جهت تنبیه است بر آنکه خلق را هر یک ازین نعمتها انعامی تام است از خدای تعالی در حق بندها و مستقل است در استحقاق شکر و آیه مذکوره دالست بر آنکه جایز است خانه ساختن از پوست حیوانات مذکوره و [illegible] خانه و غیر آن ساختن از موی و پشم آن حیوانات و نماز کردن در آن بسبب طاهر و بمعونت قراین خارجه الآیة السادسة قوله تعالى فی سورة النحل ایضاً وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ [illegible] خدای تعالی گردانیده است از برای شما از آنچه خلق کرده است [illegible] درختها و خانها و سایها جهت دفع گرما و گردانیده است از برای شما از کوهها [illegible] غارها و خانهای سنگین و گردانیده است از برای شما پوششها که نگاه میدارد شما را از گرما و پوششها که نگاه میدارد شما را از سختی شما در جنگ همچنین تمام میگرداند خدای تعا[illegible]

[illegible] خود بر شما که شاید مسلمان شوید بدانکه اکنان جمع کن است بکسر
کاف بمعنی ستر است [illegible] و سرابیل جمع سربال است [illegible] رین بمعنی
[illegible] شده شود از جامه [illegible] بمعنی [illegible] ت و سختی
جنگ و ظاهر است که جبلهای [illegible] ره درین آیت بمعنی الجا دند و ظلالاً
واکنانا و سرابیل مفعولهای ایشان است نظر فیها متعلق اند بجعل یا
اجو البذا از مفعولها در دو فعل اول و ظرف اول متعلق بجعل و دو
ظرف اخیر حال از مفعولی و اعاده سرابیل تقیکم بر سرابیکم از جهت
تنبیه است بر انکه جامهای [illegible] وجامهای دیگر علیحده هیچنانکه
تکرار جعل لکم تنبیه است بر انکه خلق هریک از نعمتهای مذکوره انعام
از خدای تعالی نسبت به بندهای خود تام و مستقل در استحقاق شکر
و وجه عدم تعرض بدفع سرما آنست که سرما در عربستان کمتر است یا انکه
از دفع گرما دفع سرما معلوم میشود بمقایسه [illegible] او کذلک
یتم نعمته علیکم آن است که تنبیه بر نعمتهای مذکوره اتمام نعمت است
بر بندها و در قول او تسلمون قراءت مشهوره ضم تا و کسر لام است
از اسلام و ابن عباس بفتح تا و لام نیز خوانده از سلامت
سالم شوید از عذاب آخرت و تامل کرد [illegible] مسلمان شدن
یا از مضرت گرما و سرما و آفتهای جنگ بسبب جامهای مذکوره پوشیده
[illegible] که این آیه دلالت میکند بر انکه [illegible] نعمت پوشیدن جامهای

واقع گرما و جامهای جبکت و صحیح است نماز در آن بمعونت قراین
خارجه وظا[illegible]ست که مراد ازین جامها غیر[illegible] هاى مذكوره در آيت رخ
سابقه بلبس[illegible] ده بجشیست از اعاده و تاسیس بهتر است
از تاکید پس آیهٔ مذکوره دلالت میکند بر انکه جایز است پوشیدن
جامهای دیگر مثل کتان و پنبه و غیر آن و صحیح است نماز در آن
الآية الثانية قوله تعالى في سورة البقرة وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ
مَسَاجِدَ اللهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا
أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ یعنی
وکیست ستمکارتر از ان کسانی که باز داشتند مسجدهای خدای تعالی
را از انکه برده شود در آن مسجدها نام خدای تعالی وسعی کردند در
خرابی آنها انجماعت که مذکور شدند نبوده است ایشانرا تو انائی
انکه در ایند در آن مسجدها مگر ترسناک بدانکه من اول من استفهامیست
من ثانی موصوله یا موصوفه مراد از استفهام انکاری است یعنی
نیست هیچکس ظالمتر از ان کسان که منع کردند مسجد خدای تعالی را
و[illegible] در لغت بدو معنی مستعمل شود یکی باز داشتن از کاری و دیگری
نادادن چیزی [illegible] است یعنی دادن چیزی و بهر دو معنی
متعدی شود بدو مفعول لیکن بمعنی ثانی متعدی شود بهر دو مفعول
بنفس چنانکه گوی منعت زیداً درهماً و مثل اعطیت زیداً

اسمًا و بمعنی اول متعدی شود بمفعول اول [illegible] بمفعول ثانی بحرف
جر چنانکه گوی منعت [illegible] عن السفر و ظاهر آنست که مراد [illegible] اوّل باشد
در [illegible] ران یذکر بتقدیر عن [illegible] بنا بر آنکه حذف جر
از آن و ان قیاس است پیش [illegible] عارف آنست که منع باین معنی
متعلق شود بفاعل و تعلیق او بغیر فاعل محتاج است بنکته و تواند بود
که نکته در یمقام تنبیه باشد بر مبالغه الجماعت در منع مسلمانان از
ذکر خدای تعالی در مساجد بمرتبه که گویا مساجد را منع کرده اند از انکه
ذکر خدا در ایشان واقع شود [illegible] که بر تقدیر معنی ثانی ان
یذکر بتقدیر مضاف مفعول له باشد یعنی کراهت ان یذکر و مفعول
ثانی منع مقدر باشد مثل عن ان یذکر فیها اسمه بقرینه مفعول له
مذکور یا عن ان تعمر بقرینه قول او و سعی فی خرابها یا عن ان تدخل
بقرینه قول اذ ان [illegible] یدخلوها یعنی باز داشت [illegible] ای تعالی
را از انکه برده شود نام خدا در انها یا از انکه عمارت کرده شوند یا از
انکه در آمده شوند از جهت مکروه داشتن انکه برده شود نام خدای تعالی
در ان مساجد و دور نیست که مراد از منع معنی اول باشد و مساجد الله
مفعول ثانی او و ان یذکر بتقدیر مضاف مفعول له چنانکه مذکور شد
و مفعول اول او نیز مقدر باشد بمعنی منع المسلمین مساجد الله یعنی باز
داشتند مسلمانان را مساجد خدای تعالی [illegible] یا منع منزل باشد با [illegible]

مفعول اول در مرلظلارنم یعنی واقع شد از ایشان تا دادن مر
خدای نو [illegible] انکه کویند زید یعطی الدنانیر منع الدراهم چنانکه
در مجلس [illegible] قول او اُولٰئِكَ مَا كَانَ
لَهُمْ اَنْ يَدْخُلُوهَا اِلَّا [illegible] چند وجه گفته اند یکی انکه نبود
انجماعت را قدرت انکه در آیند در مساجد خدای تعالی مگر بوهم و ترس
از مهابت مساجد چه جای انکه قدرت خراب کردن مساجد داشته
باشند دوم انکه نبود ایشان را قدرت در آمدن در مساجد مگر ترسناکی
از مومنان و تعرض ایشان [illegible] انکه منع توانند کرد مومنانرا
از در آمدن مساجد چنانکه در سال فتح مکه [illegible] شد سیم انکه نبود
در علم خدای تعالی انکه آن جماعت در آیند در مساجد مگر ترسناک برین
تقدیر وعده باشد مومنان را بنصرت و غالبیت بر کافران و
[illegible] مساجد از ایشان چهارم انکه مراد نهی مومنان است
از انکه بگذارند کافران را که در آیند در مساجد و برین تقدیر قول او
اِلَّا خَائِفِينَ بر ظاهر خود نباشد و محتاج بتاویل باشد مثل انکه
محمول شود بر معنی اِلَّا مُسْلِمِينَ یعنی باید که در نیایند در مساجد مگر
از ان که مسلمان شوند و مخفی نماند که آیت مذکوره دلالت می کند
بر انکه حرام است منع مساجد از عبادت خدای تعالی و حرام است
خراب کردن مسجد و سعی کردن در خرابی آن بهر وجه که باشد

برای آنکه سنت است عبادت خدای تعالی در مساجد و سنت است بنای
مساجد و عمارت آنها و بر این دلالت میکند آنکه روایت کرده اند از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که فرموده من اتخذ مسجدا و لو کمفحص
قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة یعنی هر که بنا کند مسجدی و اگر چه
مثل خانه قطات باشد که آن مرغکیست در غایت حقارت بنا کند
از برای او خدای تعالی خانه در بهشت و روایت کرده اند از
زین العابدین علیه السلام که او روایت کرد از پدران بزرگوار خود
علیهم السلام که مراد از [illegible] مذکوره تمام روی زمینست
~~برای آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده من اتخذ مسجدا و لو~~
~~کمفحص قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة یعنی هر که بنا کند~~
~~مسجدی و اگر چه مثل خانه قطات باشد که آن مرغکیست در غایت~~
~~حقارت بنا کند از برای او خدای تعالی خانه در بهشت~~ پیغمبر
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که جعلت لی الارض مسجدا
و ترابها طهورا یعنی گردانیده است خدای تعالی از برای من
همه زمین را مسجد یعنی که صحیح است نماز در آن و خاک زمین
پاک کننده که بآن تیمم جایز است بخلاف پیغمبران سابق که
نبود ایشان را نماز مگر در موضع معین و خاک مطهر ایشان
نبود و قول او و سعی فی خرابها اگر چه بحسب ظاهر آبا می کند

تغییر زیرا که خراب مستعمل نشود در عرف مگر در بنا و همچنین قول او
أَنْ يَدْخُلُوهَا بظاهر ملائم این تغییر نیست زیرا که متبادر از
دخول در آمدن در بناست زیرا که روایت اهل بیت علیهم السلام
در تفسیر قرآن نص قاطع است بر مراد الله و عدم ملایمت ظاهر
کلام قدح نمیکند دران بلکه واجبست تاویل آن تا موافق شود
بروایت دیگر آنکه در آن روایت ضعفی نباشد متنا یا اسنادا یا
آنکه مقاومت نکند بظاهر قران و بر هر تقدیر حکم آیت عام است
و خصوصیت ندارد بمسجدی دون مسجدی زیرا که مساجد الله جمع مضاف
بمعرفت است و جمع مضاف بمعرفت دالست بر عام چنانکه در علم اصول
تحقیق یافته اگرچه سبب آیه مخصوص بمسجد الحرام است یا بیت المقدس
چنانکه مرویست از امام جعفر صادق علیه السلم که سبب نزول این آیه
قریش بودند که منع کردند پیغمبر را صلی الله علیه و آله از مسجد الحرام در
سال حدیبیه الآیة الثامنة قوله تعالی فی سورة التوبة إِنَّمَا
يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ
أَقَامَ الصَّلَوٰةَ وَآتَى الزَّكَوٰةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ
فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ
یعنی اینست و جز این نیست که عمارت می کنند مسجدهای خدای تعالی
را آنکسانی که ایمان آورده اند بخدای تعالی و بروز قیامت

باي ميدارند نماز او ميدهند زكوة را ... ي رسند مكر از خداي تعالي پس
نزديكند انجماعت كه با... شند از جمله راه راه يافتكان بدانكه مراد
از عمارت مساجد در جماعت مذكورين عمارت معتد به مساجد است
كه مشتمل باشد بر كمال اخلاص ومترتب شود بران ثواب كامل يعني عمارت
مقبوله كامله مساجد از كسي واقع ميشود كه جامع اين صفات كمال باشد
واز غير ... قبول ... ت يا كامل نيست وميتوانبد بود كه مراد از حصر اضافي
باشد نسبت بكفار يعني عمارت ... مساجد از كفار واقع نميشود زيرا
كه عبادات از كفار ... باطلست از ايشان وتخصيص
جماعت مذكورين بذكر از جهت اهتمام است بشان ايشان وتنبيه
بيان كه اكثر مومنان متصف اند باين صفات ومقتضاي ايمان
اتصافست باين صفات ووجه عدم ذكر ايمان برسول خدا صلي الله
عليه وآله وسائر اركان اصول وفروع آنست كه ... ن بخداي تعالي
بسبب حقيقت متضمن ايمان برسول خدا است همچنانكه ايمان
خدا متضمن ايمان بباقي اصولست واتصاف بعبادات مذ
مستدعي اتصاف بباقي عبادات بحسب عادات وبر هر تقدير سو
كلام دالست برانكه عمارة مساجد از جمله عبادات كامله است
مراد بعمارت مساجد عامتر است از بناي اصل مساجد ومرمت
الجر ... ايشان ويران شود وفرش انداختن وچراغ ر...

گردن در ایشان و جاروب کردن و پاک نگاه داشتن ایشان
و در آمدن در ایشان جهت ادای عبادت و درس علوم و نگاه داشتن
ایشان از سخن دنیا چنانکه در حدیث نبوی واقع شده که فرمود
یأتی فی آخر الزمان ناس من امتی یأتون المساجد
یقعدون فیها حلقا ذکرهم الدنیا وحب
الدنیا لا تجالسوهم فلیس الله بهم حاجة
یعنی خواهند آمد در اخر الزمان جمعی از امت من که در آیند در مساجد
و بنشینند انجا در حلقهای مجلسها ذکر ایشان سخن دنیا باشد و دوستی
دنیا همنشینی مکنید با ایشان زیرا که نیست خدای تعالی را با ایشان
نظر رحمتی و نیز مروی است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود من الف
المسجد الفه الله یعنی هر که الفت گیرد با مسجدی الفت گیرد خدای
تعالی با او و نیز فرمود اذا رأیتم الرجل یعتاد المساجد
فاشهدوا له بالایمان یعنی هرگاه ببینید کسی را که عادت می کند
و مداومت می نماید آمدن مساجد را پس گواهی دهید از برای او بایمان
و فرمود من اسرج فی مسجد سراجا لم یزل الملائکة
حملة العرش تستغفر له ما دام فی ذلک المسجد ضوءه
هر که روشن گرداند در مسجدی چراغی همیشه فرشتگان حاملان
عرش امرزش طلبند از برای او تا آن زمان که روشنی آن چراغ باقی

شد در آن مسجد و نیز فرمود که قال الله تعالی اِنَّ بیوتی
الارضِ المساجد و اِنَّ زوّاری فیها عمّارها فطوبی
لعبدٍ تطهّر فی بیته ثم زارنی فی بیتی فحقٌّ علی
المزور ان یکرم زائره یعنی گفت خدای تعالی که خانهای من
در زمین مسجدهاست و بدرستی که زیارت کنندگان من در زمین
عمارت کنندگان مسجدهااند پس خوشحالی باد مر بنده را که طهارت
کند در خانه خود بعد از آن زیارت کند مرا در خانه من که مسجد است پس
واجب باشد بر زیارت کرده شده آنکه گرامی دارد زیارت کننده
خود را و غیر از این روایت درین باب بسیار است و کلمه عسی در بیان
هدایت مومنان مذکور که دالست بر عدم تیقن تنبیه است بر آنکه
بقای ایمان و اعمال صالحه شرط است در هدایت و نجات از عذاب
آخرت تا مغرور نشوند بعبادات خود و همیشه التجا نمایند بلطف خدا
و ترسان باشند از خذلان و اشارتست باآنکه قطع طمع کفار
هدایت و نجات آخرت واجبست بطریق اولی
قوله تعالی فی سورة الاعراف وَاَقیموا وُجوهَکُم
عِندَ کُلِّ مَسجِدٍ وَادعوهُ مُخلِصینَ لَهُ الدّینَ
راست گردانید رویهای خود را بسوی قبله نماز کردن
مسجدی که اتفاق افتد و طلب کنید حاجتهای خود را

ازخدای تعالی الجاء در حالتی که خالص کرداننده باشید از برای او طاعت را
ظاهر از مسجد مکان نماز است اگرچه بعضی مفسرین بر زمان نماز نیز حمل
کرده اند و دعا در لغت بمعنی خواندن است و در عرف بمعنی طلب و سؤال
بطریق خضوع و اینجا معنی عرفیست و یعنی دعا کنید بعد از نماز در مسجد
بطریق اخلاص زیرا که دعا در مسجد بر یک وجه اقربست باجابت و میتواند
بود که مراد از دعا عبادت باشد چنانکه شیخ ابو علی طبرسی و اکثر مفسرین
تفسیر نموده اند بقرینه قول او مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ زیرا که دین طاعت
مثل قول او اِلَّا لِيَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ یعنی
عبادت کنید خدای تعالی را در مسجد از روی اخلاص و بر هر تقدیر
صیغهای امر بمعنی ندب باشد یعنی اولی و افضل در نماز و سایر عبادات
عبادات آنست که در مساجد واقع شود ولیکن تقیید باید کرد نماز و عبادت را
بما عدای نوافل زیرا که ادای نافله در خانه فاضلتر است چنانکه در کتب
فقهیه مبین شده و روایات اهل البیت علیهم السلام شاهد است
بین الآیة العاشره قوله تعالی فی سورة یونس وَأَوْحَيْنَا
إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَ
اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ
وحی فرستادیم بسوی موسی و برادر او هرون که قوم آن خانها را که
منزل گرفته اید محل نماز خود و بپای دارید نماز را در آن خانها و مژده

ای موسی مؤمنان قوم خود را بنصرت در دنیا و در آمدن بهشت
در آخرت بدانکه کلمه ان در ان تبوّا ان مفسره است و تفسیر میکند
مدخول [illegible] اوحینا را که مقدر است زیرا که اوحینا
معنی قول است چنانکه شرط ان مفسره است تقدیر چنانکه اوحینا
الی موسی و هرون بلفظ ان تبوّا یعنی فرستادیم وحی با ایشان
بلفظ که آن لفظ تبوءا لقومکما الی آخره است و تبوا بمعنی گرفتن
مباءة است بمعنی منزل از باء بمعنی رجع زیرا که رجوع هر کس بمنزلت
مثل توطن بمعنی گرفتن وطن و مراد از امر موسی و هرون بمنزل
گرفتن جهت قوم ایشان است با مر کردن قوم را بآن که
منزل گیرند چنانکه گویند بنی الامیر المدینه بطریق مجاز عقلی یعنی
امر کنید قوم خود را که منزل گیرند از خانهای مصر جهت شما و جهت
خود و مصر غیر منصرفست بسبب تانیث معنوی باعتبار بلده و علمیت
لیکن جایز المنصرف است مثل هند یا واسطه و مراد از قبله
مجاز است از قبیل اطلاق اسم ملزوم بلازم زیرا که مکان
مستلزم قبله است یعنی نماز کنید در خانهای خود تا قوم
مطلع نشوند بر حال شما و تعرض نرسانند بشما و مخفی
ظاهر این امر دلالت می کند بر آنکه نماز کردن در خانه جا
بلکه د[illegible]بت وقتی که خوف باشد از ظلم ظالمی اگر در غیر

کرده شود ودوجه انکه صیغه خطاب در اول مثنی واقع شده ودر مرتبه
دوم جمع ودر مرتبه سیم واحد آنست که مقصود از خطاب اول
ترفیه حال قوم است واین خطاب بمقتدمان قوم مناسب تر است
ومقتدمان قوم مذکور موسی وهرون اند علیهما السلم ومقصود از
خطاب دوم تکلیف ایشانست بعبادت واین خطاب مشترکست
میان همه وخصوصیت ندارد بمقدم ومقصود از خطاب سیم اعلام
خبر علی سترست که مستحسن نیست مگر از کسی که قرب ومنزلت او بخدای
تعالی بیشتر باشد ومرتبه او در [illegible] اسرار الهی بیشتر وآن کلیم الله
علیه السلام است الآیة الحادیة عشر قوله تعالی فی سورة التوبة
والذین اتخذوا مسجدا ضرارا وکفرا وتفریقا
بین المؤمنین وارصادا لمن حارب الله ورسوله
من قبل ان اردنا الا الحسنی والله یشهد انهم
لکاذبون لا تقم فیه ابدا لمسجد اسس علی التقوی
من اول یوم احق ان تقوم فیه یعنی وآنکسانی
که بنا کردند مسجدی را از جهت مضرت رسانیدن برسول خدا ومومنان
واز جهت تقویت کردن کفر واز جهت جدایی انداختن میان
مومنان واز جهت چشم داشتن درآمدن آنکسی را که جنگ کرد
با خدا ورسول او پیش از این [illegible] کند مسجد آنکه هر آینه سوگند خورند

ت که قصد نکرده ایم ما از ساختن این مسجد مگر خیر نیکو و خدا گواهی
دهد که ایشان دروغ گویانند درین سوگند که بخوردند نماز مکن
ای محمد درین مسجد هرگز هر آینه مسجدی که بنا کرده شده باشد
بطاعت و پرهیزکاری از روز اول که شروع کرده شده در
بنای او سزاوارتر است بآنکه نماز کنی درو بدانکه سبب نزول
این آیت آنست که ابو عامر یهودی که در ایام جاهلیت مذهب
یهود گرفته بود و بعد از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکه بمدینه
در مقام مخالفت و محاربه آنحضرت ... آمد و در اکثر غزوات با کفار
اتفاق نموده با آنحضرت محاربه کرد و بعد از فتح مکه گریخت و بطایف
رفت و چون اهل طایف مسلمان شدند بشام گریخت و در میان
ملحق گشت و نصرانی شد پیغمبر صلی الله علیه و آله او را فاسق نام
کرد یعنی فاسق کفار بعد از آن ابو عامر کس فرستاد بمنافقان
مدینه که آماده و مهیا شوید و مسجدی بنا کنید که من میروم بقیصر
روم و می آورم از نزد او لشکری و بیرون میکنم محمد را از
مدینه و چون متوجه شد بجانب قیصر در حدود شام بموضعی که
قنسرین گویند بجهنم پیوست و در آن اثنا پسران عمرو بن
مسجدی بنا کردند در موضعی که از قبا گویند در نواحی مد
و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله التماس نمودند که بمسجد ا

رفته آنجا نماز کند آنحضرت التماس ایشان را مبذول فرموده تشریف
برده از روز شنبه تا روز جمعه آنجا توقف نمود پسران عمرو بن عوف
که پسران عم ایشان بودند از روی حسد گفتند ما نیز مسجدی بنا
کنیم و از رسول خدا التماس کنیم که آنجا نماز کند و ابو عامر راهب
نیز آنجا نماز کند تا ما را نیز آن برکت حاصل شود باز یادتی پس بنا
کردند مسجدی در پهلوی مسجد قبا در وقتی که حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله یراق غزوهٔ تبوک می نمود بعرض رسانیدند که مسجدی
بنا کرده ایم از برای معلولان و محتاجان و از برای شب باران
و شب زمستان و میخواهیم که بیایی و آنجا نماز کنی و دعا کنی از برای ما
ببرکت آنحضرت فرمود که من حالا بر جناح سفرم اگر برگردم ان شاء الله
تعالی بیایم و نماز کنم پس چون قدم شریف ارزانی فرمود این
آیه نازل شد پس آنحضرت عاصم بن عوف عجلانی و مالک بن دخشم را
و بروایتی عمار یاسر و وحشی قاتل حمزه رضی الله عنه را فرستاد تا
آن مسجد را ویران کردند و سوختند و فرمود که جای او را محل
انداختن خاک روبها و مردارها گردانیدند و مخفی نماناد که حق
تعالی درین آیت مذمت فرموده آن مسجد را و بیان نموده
غرضهای فاسد ایشان را و آن مضرت رسانیدن است
برسول خدا و مؤمنان و تقویت کردن کفر و اعانت ابو عامر

ر[illegible] و پریشان کردن جمعیت مؤمنان [illegible] از مسجد قبا و
انتظار بردن کسی که با خدا و رسول خدا حرب کرده یعنی ابو عامر راهب بعد
از آن [illegible] که ایشان انکار خواهند کرد قصد این غرض‌ها را و سوگند خواهند
خورد که غیر از خیر و صلاح چیزی قصد نکرده اند و چون ایشان انکار خود را مؤکد
ساخته اند بحلف تا کید خدای تعالی نیز تکذیب ایشان را مؤکد گردانیده بمؤکدات
متعدده بعد از آن نهی [illegible] فرموده رسول خدا را از نماز کردن در آن مسجد مطلقا و
مبالغه نموده در [illegible] آنکه مسجدی که بنای او بر قصد تقوی و عبادت خدای تعالی واقع
شده اولی است باینکه پیغمبر نماز بکند [illegible] و خلافست میان مفسران که این
مسجد کدام است بعضی گفته اند [illegible] مسجد قباست و بعضی گفته اند که مسجد پیغمبر صلی الله
علیه و اله است [illegible] و قول اول اقرب و انسب است بسبب نزول آیه و اتق
[illegible] بعد این آیه که نازل است در مسجد قبا بروایت اهل بیت علیهم السلام
و آن قول اوست فِیهِ رِجَالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا الی آخره
چنانکه گذشت و کلمه من در مِنْ أَوَّلِ یَوْمٍ ابتدای است بنا بر مذهب محققان
و من ابتدای بر زمان نیز داخل شود چنانکه مذهب کوفیان است خلاف
مر بصریین را اگر گویند مخصوص غیر زمانست یعنی از روز اول که شروع
کرده اند در بنای او تا روز فراغ از آن قصد تقوی و عبادت
نموده اند و مقصود مبالغه است در حسن نیت و خلوص عقیدت بانیان
مسجد قبا در [illegible] آن و لفظ احق ظاهرا آن بود که بمعنی اسم تفضیل باشد

بتقدیر من یعنی سزاوارتر است از اکثر مساجد دیگر نه از مسجد ضرار
زیرا که سزاواری نماز کردن اصلا نیست در وی مگر بطریق فرض و
تقدیر چنانکه گویند زید اعلم است از حمار یا از آن حیثیت که تباین است
یا قطع نظر از حیثیت مسجدیت لیکن این هر دو توجیه بعید است از عبارت
و اعتبار میتواند بود که بمعنی صفتی باشد مجرد از معنی زیادتی بنا بر آنکه جایز است
تجرید افعل تفضیل از معنی زیادتی و استعمال او در معنی اسم فاعل
یا صیغه مشبهه وقتی که مستعمل نشده باشد با یکی از امور ثلثه که لام و اضافه
و من است مثل قول خدای تعالی وَهُوَ اَهْوَنُ عَلَيْهِ که بمعنی متین
علیه است یعنی آسان است بر وی چنانکه در محل خود مبین شده و برین تقدیر
معنی چنان شود که این مسجد سزاوار است بانکه ... نه مسجد
ضرار و قول او اِلَّا الْحُسْنٰى احتمال دارد که بمعنی اِلَّا الْفِعْلَةَ الْحُسْنٰى
باشد یعنی مگر کار نیکو را که عبادتست و احتمال دارد که اِلَّا الْاِرَادَةَ
الْحُسْنٰى یعنی مگر اراده نیکو و حسنی بر تقدیر اول صفت مفعول به
اراده باشد و بر تقدیر ثانی صفت مفعول مطلق او و قول او مِنْ قَبْلُ
میتواند بود که متعلق باشد بحارب یعنی آنکس که محاربه کرده با خدا از روی
او پیش از بنای مسجد مذکور و میتواند بود که متعلق باشد باتَّخَذُوا
یعنی بنا کردند مسجد مذکور را پیش از ظهور نفاق ایشان بسبب تخلف
نمودن از غزوه تبوك لیکن احتمال اول ظاهرتر است ... و معنی

و قول او وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا احتمال دارد که معطوف باشد بر مبتدای
که خبر او من اهل المدینه است مقدم برو در سابق کلام یعنی از اهل
مدینه اند آن منافقان که بنا کردند مسجدی بر وجه مذکور و احتمال دارد
که مبتدای باشد خبر او محذوف یعنی فیمن وصفنا الذین اتخذوا
یعنی در منافقان که مذکور شدند آن منافقان که بنا کردند مسجدی برین
وجه و احتمال دارد که منصوب باشد بتقدیر اعنی یعنی و میخواهم
و مخصوص میکردانم بذکر آن منافقان را که بنا کردند آنچنان مسجدی
و موید این معنی است قراءت نافع و ابن عامر الَّذِينَ اتَّخَذُوا
بی واو و بر هر تقدیر سوق این سوره دلالت بر آنکه عمارت مسجد از
جمله عبادات کامله است بشرط آنکه بقصد تقوی و عبادت باشد نه
بنا بر اغراض فاسده و نماز کردن در مسجدی که بنای او بر اخلاص
باشد فاضلتر است از نماز کردن در غیر او الآیة الثانیة عشر
قوله تعالی فی سورة المایده وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ
یعنی هرگاه که خوانید ای مومنان بسوی نماز یعنی اذان نماز بگویید
فرا گیرند آن کافران آن اذان را هزل و بازی این عمل شنیع
ایشان بسبب آنست که ایشان گروهی اند که ادراک نمی کنند
خیر را بدانکه مفسران اتفاق کرده اند بر آنکه مراد از ندا بسوی

نماز اینجا اذان است و اذان یا بمعنی ایذان است یعنی اعلام کردن از
اذان بفتح همزه بمعنی دانستن نه از اذن بکسره همزه بمعنی اجازت
دادن مثل امان بمعنی ایمان و عطا بمعنی اعطا یا بمعنی تأذین است
یعنی اذان نماز گفتن مثل سلام و کلام بمعنی تسلیم و تکلیم و خلافست
در آنکه سبب مشروعیت اذان چه بود عامه مخالفان بر آنند که سبب آن
بود که ابو محذوره در خواب دید که بر بالای دیوار مسجد ایستاده و الفاظ
مشهورهٔ اذان را تکرار می‌کند پس بیدار شد و این خواب را بعرض
رسول خدا رسانید آنحضرت فرمود که این خواب تو وحی است بخوان این
کلام را بر بلال از جهت آنکه او بلند آوازتر است از تو و علماء اهل
بیت علیهم السلام بر آنند که این قول بغایت ضعیف است و روایت
کرده اند از اهل بیت علیهم السلام که گفته‌اند اذان بطریق مشهور
وحی است از خدای تعالی بر زبان جبرئیل علیه السلام چنانکه
مروی است از منصور بن حازم که روایت کرد از امام صادق علیه
السلام که فرمود لما هبط جبرئیل علیه السلام علی رسول
الله صلی الله علیه و آله بالاذان کان رأسه فی حجر علی
علیه السلام فاذن جبرئیل علیه السلام و اقام
فلما انتبه رسول الله صلی الله علیه و آله قال یا علی سمعت
قال نعم قال حفظت قال نعم قال ادع بلالا [illegible]

نبی علیه السلام بلالا لا نفعلنّه و چون هنگام کرد فرود آمد جبرئیل
بر رسول خدا صلی الله علیه و آله با اذان و سر مبارک آنحضرت در کنار امیر
المؤمنین بود صلوات الله علیه پس اذان گفت جبرئیل علیه السلام و تکبیر
فرود آورد و چون بیدار شد رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت ای علی شنیدی
گفت آری گفت بخوان بلال را پس بیاموز او را اذان و اقامت که از
جبرئیل شنیدی پس امیر المؤمنین خواند بلال را و آموزانید او را و نیز
و نیز مروی است از فضل بن یسار که روایت کرد از امام باقر علیه السلام
که فرمود که لَمَّا أُسْرِیَ بِرَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَبَلَغَ الْبَیْتَ
الْمَعْمُورَ وَحَضَرَتِ الصَّلوٰةُ فَاَذَّنَ جَبْرَئِیلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَاَقَامَ
فَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللهِ وَصَفَّتِ الْمَلٰئِکَةُ وَالنَّبِیُّونَ خَلْفَ
رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یعنی آن هنگام که شب بردند رسول
خدا را به معراج و رسید به بیت المعمور وقت نماز در آمد پس اذان گفت جبرئیل
و تکبیر فرود آورد و پیش رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله جهت نماز و صف
کشیدند فرشتگان و پیغمبران در عقب رسول خدا تا اقتدا کنند بآنحضرت
بعد از آن بیان فرمود امام محمد باقر کیفیت اذان را بر وجهی که مشهور است
و از این دو حدیث معلوم میشود که مشروعیت اذان و اقامت باعلام
جبرئیل علیه السلام بوده رسول خدا را یکبار در آسمان و یکبار در زمین
و در بعضی روایات آمده که من صلی باذان و اقامة صلی خلفه

صفّان مِنَ الْمَلٰائِكَةِ فَاِنْ صَلّٰی بِاِقَامَةٍ لاغیر صلّی
خلفه صَفٌّ وَاحِدٌ یعنی هرکه نماز کند باذان و اقامت نماز
کنند درعقب او دو صف از فرشتگان پس اگر نماز کند باقامت
بی اذان نماز کنند درعقب او یک صف از فرشتگان وضمیر
اتخذوها راجع است بصلوة یا بمناداة که مصدر نادیتم است و ذلک
در قول او ذلک بانهم اشارت است باتخاذ مذکور ... گرفتن نماز
یا اذان هزل وبازی بسبب آنست که ایشان بی عقلانند که حسن نماز
و اذان را ادراک نمیکنند و قبح ... خود را نمی فهمند و اختیار آم
اشارت بعید باوجود قرب مشار الیه اشارت ... بعد او از عقل و تعظیم
او در قبح و تحقیر او در نظر عقلا و افراد حرف خطاب ... که مستنادیتم
ذلکم بود بصیغه جمع تنبیه است بر آنکه مقصود بالذات ... از خطاب جمع غیر
خطاب پیغمبر است صلّی الله علیه و آله و مخفی نماند که آیت مذکوره دلالت
میکند بر مشروعیت اذان و استحباب او بحسب ظاهر نوع پنجم
آیاتی که متعلق است بمقارنات نماز و آن هشت آیت است
الآیة الاولی قوله تعالی فی سورة البقرة وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِینَ
یعنی و برخیزید از برای خدای تعالی در حالتی که دعا کننده باشید
و آنکه قنوت بچند معنی آمده است دعا و اطاعت و خشوع و سکوت
و مداومت و معنی مشهور او نزد فقها دعاست در نماز ... ایام

و ظاهر آنست که مراد از قیام ایستادن باشد و ازین جهت استدلال
کرده اند فقها باین آیه بر وجوب قیام در نماز که از جمله مقارنات است
بنا بر آنکه صیغه امر حقیقت است در وجوب لیکن چون مدلول آیه بر حسب
ظاهر وجوب مطلق قیام است و قیام در نماز بعض مر است شده اند
بمقدمه دیگر و آن اینست که قیام در غیر نماز واجب نیست اصلا و بر این
تقدیر دلیل منتظم میشود از شکل ثالث برین وجه که بعضی از قیام
قیام واجبست و هیچ قیام واجب نیست در غیر نماز نتیجه میدهد که بعضی
از قیام واجب واجب نیست در غیر نماز و این سالبه جزئیه مستلزم
مطلوب است زیرا که بعضی قیام واجب واجب است البته پس هرگاه
در غیر نماز واجب نباشد در نماز واجب خواهد بود و ممکن است
تقریر دلیل بصورت شکل اول و بصورت قیاس استثنای اتصالی
و بصورت قیاس استثنای انفصالی نیز چنانکه باندک تاملی ظاهر
شود و بر هر تقدیر متوجه میشود که مقدمه کلیه مذکوره که مدار انتظام
دلیل است ممنوع است زیرا که طواف واجب غیر نماز است و قیام
واجبست در وجوب شامل بجزئی مطلقا و بوجوب عینی وقتی
که عاجز باشد از رکوب پس آنکه بعضی محققان فرموده اند که جواب
منع است از آنکه قیام در طواف واجب باشد مطلقا بلکه در
حالت پیادگی واجبست نه در حالت سواری محل نظر است با آنکه

ع در مقابل مشرع موافق قانون مناظره نیست و بعضی دیگر از
نا مستند شده اند باآنکه قول او قوموا لله عطف است بر
حافظوا علی الصلوة و رعایت تناسب میان معطوف و معطوف
علیه مقتضی آنست که مراد از قوموا قیام در نماز باشد و یا آنکه قانتین
حال است از فاعل قوموا و ظاهر از قنوت در عرف شرع دعاست
در نماز چنانکه مذکور شد پس قیام مقید بحال قنوت نیز در نماز باشد
و برین توجیه متوجه میشود که قنوت درین آیت بمعنی دعای مخصوص در
نماز نتواند بود زیرا که قیام در وقت دعای مذکور واجب نیست و نیز
لازم آید که قنوت در نماز واجب باشد باآنکه اکثر فقها برآنند که قنوت
سنت است نه واجب مگر آنکه صیغه امر بمعنی وجوب نباشد و این خلاف
اصل است با آنکه برین تقدیر وجوب قیام نیز ثابت نشود و ازین
جهت ابن بابویه رحمه الله علیه استدلال کرده باین آیه بر وجوب
قنوت در نماز و جواب گفته اند از استدلال وی برین وجه که مراد از
قنوت میتواند بود که معنی دیگر باشد با آنکه بسیاری از روایات صحیحه
دالست بر آنکه قنوت واجب نیست در نماز پس بعضی گفته اند مراد
از قنوت اطاعت است یعنی در حالتی که مطیع و فرمان بردار باشند
و بعضی گفته اند که مراد مطلق دعاست چنانکه مروی است از ابن
عباس و بعضی گفته اند که مراد خشوع است و بعضی گفته اند که مراد

سکوت است چنانکه مروی است از زید بن ارقم که گفت اول در نماز
سخن میکردیم پس این آیه نازل شد لیکن هیچیک ازین معانی ظاهر
نیست از لفظ آیه بلکه ظاهر از قنوت دعای مخصوص است در نماز چنانکه
مروی است از امام باقر و امام صادق علیهما السلام و حقیقت امر وجوب قنوت
پس آیت مذکوره همچنانکه دلالت میکند بر وجوب قیام در نماز دلالت
میکند بر وجوب قنوت نیز و اقرب توجیهات آنست که گفته شود که مراد
از قنوت مداومت است چنانکه بعضی گفته اند و مراد از قیام برای
خدا نماز است چنانکه در آیه دیگر تکرار واقع شده و موید اینست
قول خدای تعالی در موضع دیگر الَّذِينَ عَلَى صَلَوٰتِهِمْ دَائِمُونَ
و در آیت اول قول او الَّذِينَ عَلَى صَلَوٰتِهِمْ يُحَافِظُونَ زیرا که مناسب
آنست که اینجا نیز امر بمداومت بر نماز باشد در مقابل امر بمحافظت
بر نماز لیکن برین تقدیر وجوب قیام در نماز ازین آیت معلوم نگردد
و دور نیست که استدلال کرده شود باین آیه بر وجوب قیام در نماز
برین وجه که متبادر از امر بقیام وجوب قیام است بمعنی ایستادن و لازم
مطلق است و مقید نیست بحالی از احوال پس بحسب ظاهر شامل باشد
جمیع احوال را الا ما اخرجه الدلیل و عدم وجوب قیام در بعضی
احوال ثابت شده یا بدلیل دیگر و هیچ دلیل دلالت نکرده بر عدم وجوب
قیام در نماز پس قیام در نماز داخل باشد از اطلاق آیه الا آنکه

له تعالی في سورة بني اسرائيل وقل الحمد لله الذي لم يتخذ
ولدا ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن
له ولي من الذل وكبره تكبيرا يعني وبگوی ای محمد
که سپاس وستایش میکنم مر خدایراست انچنان خدایی که فرا نگرفته است
فرزند ونبوده است هرگز مر اورا شریکی در پادشاهی وتصرف در چیزها
ونبوده است هرگز مر اورا قایم مقامی در کارها از جهت خواری وعجز او
وبه بزرگی یاد کن خدای تعالی را به بزرگی یاد کردنی ونزدیکست این
آیه در معنی قول خدای تعالی در سورة المدثر وربك فكبر یعنی وپروردگار
خود را پس به بزرگی یاد کن ای محمد بدانکه حمد در لغت وصف
کردن شخصی است بصفت کمال بطریق تعظیم ... و ... عرف
فعلی است که دلالت کند بر تعظیم منعم بسبب ان... ش وآن شکر
لغوی است وظاهر آنست که اینجا مراد معنی عرفی باشد تا تنبیه
باشد بر قصد شکر واینکه شکر منعم واجبست با آنکه معنی عرفی ... است
نسبت بمعنی لغوی واما اینکه صفات مذکوره صفات کامله ذاتیه
خدای تعالی است نه صفات داله بر انعام او صریحا قدح نمی‌کند
در قصد شکر زیرا که نفی شریک مر خدای تعالی را در تصرفات دال است
همتا بر آنکه مبدا جمیع نعمتهای خدای تعالی است وقول او ولم
یتخذ ولدا ولم یکن له شریك في الملك ولم یکن

له وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ اشارتست ببعضی صفات سلبیه یعنی منزه است
خدای تعالی از فرزند و شریک در معبودیت و از احتیاج بقایم مقام
اما تنزیه اول از جهت آن است که فرزند عبارتست از حیوان
که متولد شود از نطفه حیوان دیگر از نوع او و حیوان جسم نامی
حساس است و جسم مرکب است و خدای تعالی [illegible] است و
الا محتاج باشد در وجود خود بجزء پس لازم آید که ممکن باشد و
حال آنکه دلیل قایم شده بر آنکه واجب بالذات است چنانکه در
علم کلام مبین شده و اما تنزیه او از شریک در پادشاهی
از جهت آنست که هر [illegible] غیر اوست ممکن است و هر ممکن محتاج
است با [illegible] قابلیت شرکت او ندارد و اما تنزیه او
از جهت احتیاج بقایم مقام از جهت آنست که احتیاج موجب
نقصان است و او منزه است از نقصان چنانکه در علم کلام
[illegible] قول او مِنَ الذُّلِّ تنبیه است بر آنکه تنزه خدای
تعالی از ولی بمعنی قایم مقام محتاج الیه است نه از ولی بمعنی سبب و
واسطه در ایجاد اشیا بحسب عادت زیرا که خدای تعالی مسبب
الاسباب است و تکبیر در لغت یاد کردن است به بزرگی و ظاهر
ر[illegible] در عرف شرع الله اکبر گفتن است و از این جهت اهل
آیت دلالت میکند بر وجوب تکبیر در نماز بنا بر آنکه صیغه امر حقیقت است

در وجوب وهرگاه تکبیری واجب باشد اجماعست بر انکه هیچ
تکبیر در غیر نماز واجب نیست پس در نماز واجب باشد یا بنا بر انکه
ایمیلی قایم نشده است بر انکه تکبیر در نماز واجب نیست بخلاف
تکبیر در سایر احوال پس وجوب تکبیر در نماز داخل باشد در طلاق آیت
چنانکه در آیت قیام گذشت وچون متبادر از تکبیر لفظ الله اکبر است
پس تغییر او در نماز بهیچ وجه جایز نباشد وموید اینست روایات
اهل البیت علیهم السلام الایة الثالثة قوله تعالی فی سورة المزمل
فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ یعنی پس بخوانید انچه میسر شود
از قرآن مثل این آیت است قول او در همین موضع فَاقْرَءُوا
مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ بمعنی مذکور ومخفی نماند که معنی قراءة قرآن
خواندن است پس هر دو آیت دلالت میکند بر وجوب قراءت قرآن
ومتبادر از وجوب وجوب عینی است واجماعست بر انکه قراءة قرآن
در غیر نماز واجب عینی نیست اگرچه واجب کفایی باشد از جهت حفظ
معجزه از انکه مندرس شود از صفحه روزگار پس ثابت شود که قراءت
قرآن در نماز واجب عینی باشد وممکن است اثبات وجوب قراءت
قرآن در نماز باطلاق آیت چنانکه مذکور شد وبر هر تقدیر قراءت
قرآن که آیت دلالت کرد بر وجوب او مجمل است ومبین شده در
احادیث پیغمبر صلی الله علیه وآله بانکه مراد قراءت سوره فاتحه است

زیرا که روایت کرده‌اند از آنحضرت که فرمود لا صلوة الا بفاتحة
الکتاب یعنی نیست صحت نماز مگر بقراءت سوره فاتحه و نیز فرمود
کل صلوة لم یقرء فیها بفاتحة الکتاب فهی خداج یعنی
هر نماز که خوانده نشده باشد در وی سوره فاتحه پس آن نماز ناقص است
و ثواب ندارد پس ثابت شد که قراءت فاتحه در نماز واجب است
لیکن در دو رکعت اول بوجوب حتمی و در باقی رکعات بوجوب
تخییری میان فاتحه و تسبیح چنانکه از روایات صحیحه اهل بیت علیهم السلام
مستفاد میگردد و چون قرآن عبارت است از الفاظ مخصوصه منقوله
بتواتر با نظم و ترتیب [illegible] واجب باشد بمقتضای آیه رعایت
لفظ و ترتیب [illegible] تبدیل آن در نماز بهیچ وجه جایز نباشد و
بعضی گفته‌اند مراد از امر بقراءت قرآن درین مقام وجوب قراءت
قرآن است در غیر نماز جهت محافظت معجزه اند و بعضی گفته‌اند
که مراد استحباب قراءة قرآن است در غیر نماز و بعضی از مفسران قراءت
قرآن را بر نماز حمل کرده‌اند از قبیل تسمیه کل باسم جزء و این معنی مناسب
[illegible] است بسابق و لاحق کلام الآیة الرابعة قوله تعالی فی سورة الحج
یا ایها الذین آمنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا
ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون یعنی ای گروه
مؤمنان [illegible] رکوع کنید و سجود کنید و عبادة کنید پروردگار خود را

وبکفنید کاریکه شاید رستگاری یابید بدانکه رکوع در لغت دوتا
شدنست ودر شرع دوتا شدن است بمرتبه که کفهای دست بر سر
زانوها برسد وسجود در لغت فروتنی کردن است ودر شرع نهادن
پیشانی است یا انچه قایم مقام او باشد بر زمین وچون ظاهر
متبادر از قران وحدیث معانی شرعیه است پس آیت مذکوره دلالت
کند بر وجوب رکوع وسجود شرعیین وآن در نماز باشد واحادیث
صحیحه دالست بر انکه در هر رکعت از نماز یومی یک رکوع واجبست با
تسبیح معتبر واطمینان بمقدار آن تسبیح ودر هر رکعت دو سجده
واجب باشد با تسبیح مقرر واطمینان بمقدار آن تسبیح وعبادت
غایت خواری وفروتنی نمودن است وازین جهت مستعمل نشود در
فروتنی نسبت بغیر خدای تعالی وقول او ربکم اشارتست بانکه موجب
عبادة خلق او را آنست که ترتیب وحصول کمالات صوری ومعنوی
ایشان ازوست وظاهر امر او از امر بعبادت واجبه است [illegible] ما
نه قبیل تعمیم بعد از تخصیص ومراد از قول او وافعلوا الخیر
امر بزکوة وخمس است وقول او بعد ازین ایة وجاهدوا فی الله [illegible]
از قبیل تخصیص بعد از تعمیم ودور نیست که قول او وارکعوا واسجدوا
اشارت باشد بوجوب نماز وقول او واعبدوا ربکم اشارت باشد
بوجوب صوم وحج وقول او وافعلوا الخیر وجاهدوا فی الله

بوجوب زکوة وخمس وجهاد ومروی است از ابن عباس رضه که مراد نماز
نفل خیره رقول او وافعلوا الخیر رعایت صله رحم وسایر مکارم اخلاقست
وبرین تقدیر این صیغه امر مستعمل باشد در ندب مندوبات مطلق
الآیة الی است قوله تعالی فی سورة الجن وَاَنَّ المَسَاجِدَ لِلّٰهِ
فَلَا تَدعُوا مَعَ اللّٰهِ اَحَدًا یعنی ووحی فرستاده شده است
بسوی من انکه عضوها که سجده بر آنها واقع میشود مر خدای تعالی راست
ومخلوق اوست پس مخوانید وشریک مگردانید با خدای تعالی کسی را
در سجود روایت کرده اند معتصم عباسی پرسید از امام محمد جواد
علیه السلام که مراد از مساجد درین آیت چیست پس آنحضرت فرمود که
هِيَ الاَعضَاءُ السَّبعَةُ الَّتِي يُسجَدُ عَلَيهَا یعنی مراد هفت
عضو است که سجده بر آن واقع میشود و آن پیشانی و دو کف
دست است و دو زانو و دو انگشت ابهام پایهاست و کثیری از مفسرین
نیز باین معنی تفسیر فرموده اند و برین تقدیر آیت دلالت میکند بر
انکه وضع اعضا سبعه بر زمین معتبر است در سجود نماز بطریق وجوب
یا سنت و بعضی از روایات صحیحه مبین است که بطریق وجوب معتبر
مثل انکه مروی است از پیغمبر صلی الله علیه که فرمود امرت ان
اَسجُدَ عَلَى سَبعَةِ آدَابٍ یعنی امر کرده است خدای تعالی
مرا بانکه سجده کنم بر هفت عضو و بنا بر تفسیر مذکور مساجد جمع مسجد است

بفتح میم و جیم باشد بمعنی مفعول یعنی سجده کرده شده برود و میتواند بود
که جمع مسجد بکسر میم و فتح جیم باشد که اسم آلت است یعنی آلت سجود
که اعضای سبعه است و بر هر تقدیر مراد از لا تدعوا مع الله
احدا آنست که شریک مگردانید کسی را با خدای تعالی در سجود
زیرا که اسباب را او داده است و کسی با او شریک نیست و بعضی
از مفسران مساجد را بر مواضع معینه که بدین مشهور است
حمل کرده اند یعنی مسجدها خانه عبادت خدای تعالی است پس مگذارید
اینجا کسی دیگر را بغیر عبادت او بچیزی اشتغال ننمایید و مساجد با
معنی جمع مسجد است بفتح میم و کسر جیم بمعنی اسم مکان یعنی مکان سجود
و بعضی مساجد را بهمین معنی بر مطلق روی زمین حمل کرده اند
بنا بر حدیث مشهور جُعِلَتْ لِیَ الْاَرْضُ مَسْجِدًا یعنی گردانیده
شده است از برای من همه زمین محل سجود و نماز و ذکر الله
و در قول او مَعَ اللهِ وضع مظهر است در موضع مضمر از برای زیادتی
تمکن و تقریر در ذهن سامع الایة ... قوله تعالی فی سورة ا
الواقعة فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ یعنی پس تسبیح کن ای
ای محمد بنام پروردگار خود که بزرگ است و مثل این آیه است در مضمون
قول او در سورة الاعلی سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلَى یعنی تسبیح
کوی بنام پروردگار خود که بلند مرتبه است از هرچه غیر او است بدانکه

با در آیت اول بمعنی استعانت است یا ملابسه و احتیاج بتقدیر ذکر
نیست چنانچه از کلام بعضی مفسران مفهوم میشود زیرا که بی تقدیر ذکر
تام است و معنی تسبیح پاکی یاد کردن است و منزه شمردن از آنچه مناسب
نباشد و ظاهر آنست که با در آیت دوم مقدر باشد یعنی باسم ربک
الاعلی و احتمال دارد که اسم ربک مفعول سبح باشد بنا بر قصد
مبالغه یعنی تسبیح کو نام پروردگار خود را چه جای ذات او و عظیم
در اول و اعلی در ثانی احتمال دارد که صفت رب باشد و احتمال دارد
که صفت اسم باشد پس حاصل معنی چنان شود که منزه شمار پروردگار
خود را از آنچه مناسب اسماء عظیم المکان او نباشد یا از آنچه لایق
بعظمت شان او نباشد و منزه شمار پروردگار خود را از آنچه
مناسب اسماء رفیع المکان او نباشد یا از آنچه لایق بعلو شان
او نباشد و بر هر تقدیر این دو آیت دلالت میکند بر وجوب تسبیح در
رکوع و سجود نماز بمعونت مقدماتی که مثل آن مکرر مذکور شده
روایت کرده اند که چون آیت اول نازل شد پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود که اجعلوها فی رکوعکم یعنی بگردانید سبحان
ربی العظیم را در رکوع خود و چون آیت ثانی نازل شد فرمود
که اجعلوها فی سجودکم یعنی بگردانید سبحان ربی
الاعلی را در سجود خود و نیز روایت کرده است هشام بن سالم

از امام صادق علیه السلام که فرمود تَقُولُ فِی الرُّکُوعِ سُبْحَانَ رَبِّیَ
الْعَظِیمِ وَفِی السُّجُودِ سُبْحَانَ رَبِّیَ الْأَعْلَى الْفَرِیضَةُ وَاحِدَةٌ
وَالسُّنَّةُ ثَلَاثَةٌ یعنی میگوئی در رکوع سبحان ربی العظیم و میگوئی
در سجود سبحان ربی الاعلی فرض یکبار است و سنت سه بار و مخفی نماناد
که ظاهر آیات و روایات مذکوره دالست بر آنکه خصوص تسبیحات مذکوره این
واجب باشد در رکوع و سجود چنانکه مختار بعض اصحاب ماست فاما
روایات صحیحه دیگر از امام صادق علیه السلام صریح است در آنکه خصوص
این دو تسبیح واجب نباشد بلکه مطلق ذکر کافیست پس جمع میان
آیات و روایات مقتضی آنست که آیات و روایات سابقه محمول شوند
بر وجوب تخییری و استحباب عینی و باقی روایات محمول شود بر نفی وجوب
عینی چنانکه مختار کثیری از محققان اصحاب ماست و نیز نزد اصح
داخل واجب تخییری و مستحب عینی است زیاده کردن و جمله سه دفعه
تسبیح بنا بر روایات معتبره از پیغمبر صلی الله علیه و آله و از امام جعفر
علیه السلام الآیة السابعة فی سورة بنی اسرائیل وَلَا تَجْهَرْ
بِصَلَاتِکَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَیْنَ ذَٰلِکَ سَبِیلًا
یعنی و بلند قرائت مکن در نمازهای خود و پست قرائت مکن در
نمازهای خود و طلب کن در میان آنچه مذکور شد راهی را بدانکه
جهر در شرع عبارت از آن است که آواز را چنان بلند کنند

که کسی که نزدیک باشد و شنوا باشد بشنود و اخفات آنکه خود بشنود
و پس ابتغاء در لغت طلب کردن است و ذلک اشارتست بجهر
مذکورین بتأویل مذکور و مرویست از ابن عباس که گفت نماز بر
پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه بر وجهی که آواز آورا در قراءت مشرکان
می‌شنیدند پس ناسزا می‌گفتند قرانرا و پیغمبر رانیز پس این آیت
نازل شد یعنی بسیار بلند قراءت مکن تا اصحاب تو نیز نشنوند بلکه اختیار
کن حد وسطی را و احتمال دارد که مقصود آن باشد که آشکارا مکن نماز
خود را که بر وجهی که موهم ریا شود و پنهان مکن نیز خود را بحیثیتی که
مردم گمان برند [illegible] نماز نمیکنی بلکه حد اعتدال رعایت کن که هیچ
کدام از این [illegible] احتمال دارد که مراد از صلواة دعا
دعا باشد و معنی چنان شود که بسیار بلند مکن آواز خود را در دعا و
بسیار پست نیز مکن [illegible] وسطی اختیار کن و مخفی نماند که هر یک
از این دو احتمال خلاف ظاهر آیتست بحسب لفظ و معنی و معنی اول
خلاف ظاهر است بحسب لفظ زیرا که جهر و اخفات بر حقیقت خود
[illegible] که مراد از اضافه صلواة بضمیر استغراق
یعنی بلند قراءت مکن در همه نمازهای خود و پست قراءت [illegible]
[illegible] خود بلکه اختیار کن حد وسطی را یعنی در بعضی
بلند قراءت کن و بعضی نمازها پست و این معنی اقربست بآیه بحسب

لفظاً معنی پس واجب باشد حمل آیت برین معنی و برین تقدیر آیت دالّت
مسکن زمه وجوب جهر در بعض نمازها و بر وجوب اخفات در بعضی بر سبیل
اجمال و روایات صحیحه دالّست بر بیان آن بر نوجه که در دو رکعت نماز
بام داد و در دو رکعت اوّل نماز شام و در دو رکعت اول نماز خفتن
جهر واجبست و در باقی اخفات و این در حق مرد است و در حق
زن واجب اخفات است در همه نمازها و خنثی مشکل حکم مرد دارد و اگر ایمن باشد
از آنکه نامحرم آواز او نشنود و حکم زن دارد و اگر ایمن نباشد از آن
و حکم مذکور مر در ادر غیر بسمله است و امّا در بسمله مستحب جهر است مطلقا
جهر است باجماع اصحاب و در اذکار غیر قرآن جهر و اخفات هیچ کدام
واجب نیست بلکه مستحب است امام را جهر و معتد [illegible] نمات و منفرد
مخیّر است میان جهر و اخفات و اگر نافله باشد در نافله روز اخفات
سنّت است و در نافله شب جهر الآیة [illegible] قوله تعالی فی سورة الاحزاب
إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی بدرستی
[illegible] شکان او تعظیم می کنند پیغمبر را صلی الله علیه وآله
[illegible] منان درود فرستید بر پیغمبر و سلام کنید او را
[illegible] بدانکه صلوة در لغت بمعنی مطلق دعا [illegible] و
آنست که مراد از صلواة خدای تعالی و ملایکه بر پیغمبر صلی الله علیه وآله

تعظیم اوست و رفع شان او تا حذف لازم نیاید و استعمال لفظ
مشترک یا مجاز در معنیین نیز لازم نیاید و ممکن مراد از صلوة مومنین
بر پیغمبر صلی الله علیه و آله دعای ایشان است آنحضرت را بصیغه صلوة
چنانکه متبادر است و ظاهر از تسلیم ایشان نیز بر آن حضرت
سلام کردن ایشان است بر او بلفظ سلام مثل السلام علیک
ایها النبی و حمل او بر معنی انقیاد چنانکه در بعضی [illegible] ت دیگر واقع
شده بعید است درین مقام از سوق کلام و ازین جهت بعضی
فقها استدلال کرده اند باین آیت بر وجوب صلوة بر پیغمبر صلی الله
علیه و آله در نماز و بر وجوب تسلیم نیز بر او در نماز بلکه در تشهد اخیر
و ممکن است استدلال باطلاق آیه مذکوره بر وجوب صلوت
بر پیغمبر صلی الله علیه و آله در [illegible] نماز در هر دو تشهد و در غیر نماز نیز
هر گاه نام آنحضرت مذکور [illegible] د چنانکه مختار بعضی فقهاست بر وجوب
تسلیم نیز بر آن حضرت در تشهد اخیر بتقریری که مذکور [illegible] شد
اگر خلاف اجماع نبوده باشد چنانکه از شیخ جمال الدین مطهر ره
منقول است که [illegible] اجماع کرده بر استحباب سلام بر پیغمبر در تشهد
اخیر و باید دانست که نزد اصحاب ما واجب است صلوة بر آل پیغمبر
نیز که امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و باقی ائمه معصومین اند
صلی الله علیه و [illegible] در نماز در هر دو تشهد بنا بر روایات صحیحه صریحه

درین باب و در غیر نماز صلوة بر ایشان سنّت مؤکّده است بلکه از
... عبادات است خواه به تبعیّت صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
خواه بر سبیل استقلال بنا بر صریح آیات و روایات خلافست مر جمهور
مخالفان راکه مخالفت کتاب و سنّت نموده اند صلوة را بر سبیل استقلال
مخصوص پیغمبران گردانیده اند و جایز نداشته اند صلوة را بر آل پیغمبر
بر سبیل استقلال باین دلیل که صلوة بر ایشان بطریق استقلال
شعار شیعه است و مخفی نیست که این از جملهٔ عنادهای صریح و تعصبات
قبیح ایشان است مثل آنکه گویند سنّت در قبور تسطیح است لیکن چون
شیعه بآن عمل میکنند ما آنرا گذاشتیم و تسنیم اختیار کردیم و نیز
گویند که سنّت تختم بیمین است لیکن چون شعار شیعه است ما تختم بیسار
اعتبار کردیم و غیر آن چنانچه از کتب ایشان منقولست و خلاصهٔ این
دلیل جاری است در جمیع احکام شرعیّه که شیعه بآن عمل می کنند
نماز و روزه و زکوة و غیر آن و ظاهرا از ینجهت همهٔ احکام شرعیّه
ثابته در کتاب و سنّت را گذاشته اند و احکام دیگر اختراع کرده اند
بلکه ایمان را گذاشته اند و کفر اختیار کرده اند و بهشت را گذاشته
دوزخ را اختیار کرده اند نعوذ بالله من شرور انفسهم و من
سیّئات اعمالهم من یهدی الله فلا مضلّ له و من یضلله فلا
هادی له نوع ششم آیاتی است که دلالت دارد بر ثبات نماز در آن

بخ آیت الآیة الاولی قوله تعالی فی سورة البقرة وَقُومُوا لِلّٰهِ
قَانِتِينَ این آیت سابقا تفسیرش مذکور شد غرض از ایراد
او اینجا آنست که بعضی فقها استدلال نموده اند باین آیت بر آنکه
قنوت در نماز سنت است بر این توجه که صیغهٔ امر مستعمل شده در ندب مثل
قول خدای تعالی وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ یعنی و گواه گیرید هر گاه
بیع و شری کنید چرا که هیچکس قایل بوجوب قنوت نشده و نیز اصل
برائت ذمه است از وجوب و اقرب معانی مجازیه بوجوب ندب است
و پوشیده نماند که این استدلال محل نظر است زیرا که صیغهٔ امر نزد
محققان حقیقت است در وجوب و استعمال او در ندب خلاف ظاهر
و خلاف اصل است چنانکه مکرر مذکور شد با آنکه معطوف علیه امر
که حافظوا علی الصلوات [illegible] است بمعنی وجوب است پس حمل قوموا بر ندب
[illegible] قرینهٔ صارفه جایز نباشد و دعوی عدم قایل بوجوب قنوت
مسموع نیست زیرا که بعضی فقها قایل شده اند بوجوب آن چنانکه
معلوم شد و نیز اصالة برائت ذمه مقاومت نمی‌کند [illegible] اند [illegible]
[illegible] قول او و اشهدوا نیز بمعنی امر است
[illegible] نه بمعنی ندب چنانکه در محلش مبین شده
[illegible] را در نماز با دلهٔ دیگر اثبات کنند از روایات
صحیحه چنانکه مختار محققان فقهاست خلاف مر ابن بابویه و ابن [illegible]

ابی عقیل را رحمهما الله که نزد ایشان قنوت در نماز واجبست بنابر
آیت مذکوره ونص روایات چنانکه سابقا اشارة کرده شد بآن
الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة الکوثر فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ
یعنی پس نماز کن ای محمد از برای پروردکار خود قربانی کن
اکثر مفسران کفته اند که مراد از صلوة نماز عید قربان است واز
نحر کشتن حیوانی که از واجبات حج است یا قربانی کردن که
سنت است وبعضی کفته اند که مراد از صلوة نماز بامداد در روز عید
قربانست واز نحر قربانی کردن زیرا که پیغمبر در روز عید قربان اول
قربانی میکرد وبعد از ان نماز بامداد میکند از دلیل درین آیه
امر کرد خدای تعالی آنحضرت را که اول نماز مذکور بجا آورد وبعد
از آن قربانی کن وبعضی کفته [illegible] صلوة نماز [illegible]
واز نحر رو بقبله کردن چنانکه عرب کوید منازلنا تتناحر ای هذا
بنحر هذا ای یستقبله یعنی منزلهای ما روبرو واقع میشوند پس نحر
بمعنی [illegible] کردن باشد چنانکه بمعنی [illegible] امده است [illegible]
[illegible] سلم دلالت میکند بر انکه مراد از صلوة [illegible] نماز
[illegible] دستها تا برابر روی در تکبیرات مثل انکه
روایت کرده مقاتل بن حیان از اصبغ بن نباته که او روایت
کرده از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمود چون سوره انا

اعطیناک نازل شد گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله که چیست این قربانی

کردن که امر کرده مرا پروردگار من بآن جبرئیل ع گفت که مراد

قربانی کردن نیست لیکن امر کرده است خدای تعالی ترا درین آیت

باآنکه هرگاه شروع کنی در نماز برداری دستهای خود را در وقت

تکبیر تحرمیه و در تکبیر پیش از رکوع و در تکبیرات سجدتین مطلقا از جهت

آنکه برداشتن دستها در تکبیرات نماز طریق نماز ماست و طریق نمازهای

فرشتگان در هفت آسمانی و بدرستی که هر چیزی را زینتی است

و زینت نماز برداشتن دستهاست در همه تکبیرات و گفت پیغمبر صلی الله

علیه [illegible] که برداشتن دستها در نماز از استکانت است گفت امیر المؤمنین

علیه السلام که کدام چیست استکانت یا رسول الله گفت آیا نخوانده این

آیه را که فما استکانوا لربهم و ما یتضرعون یعنی استکانت فرد

تنها است [illegible] این آیه بزرگ آن و بزرگ زاری مذمت کرده خدای تعالی

[illegible] ت و مثل آنکه روایت کرده جمیل بن دراج

[illegible] دق علیه السلام که چیست معنی نحر در قول [illegible]

[illegible] وانحر فرمود که آنکه او اشارت کرد بدستهای خود

[illegible] دستهای خود را جانب قبله که او برداشت [illegible]

[illegible] استن دستهاست برین وجه در تکبیر افتتاح نماز

و بمثل این روایت کرده حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام

وغیر آن از روایات و مخفی نماند که این روایات دلالت می‌کند
بر استحباب تکبیرات رکوع و سجود و بر استحباب برداشتن دستها بر
وجه مذکور در تکبیرات و آیهٔ مذکوره نیز بقرینهٔ روایات دلالت میکند
بر استحباب برداشتن دستها بر وجه مذکور در تکبیرات در این تقدیر
صیغهٔ امر در فصلّ بمعنی وجوب باشد یا اعم از وجوب و ندب و صیغهٔ
امر در وانحر بمعنی ندب بر قیاس تعبیرات سابقه الآیة الثالثة

قوله تعالی فی سورة المؤمنین قد افلح المؤمنون الذین
هم فی صلواتهم خاشعون تفسیر این آیت با بعضی احکام
او سابقا مذکور شد و غرض از ایراد او در این مقام آنست که بعضی
مفسران گفته اند که مراد از خشوع چشم پوشانیدن است و اظهار
خواری و فروتنی نمودن و بعضی گفته اند که [illegible] خشوع نظر کردن است
در هر حال از احوال نماز بموضع معین [illegible] روایات آمده که در
حال قیام در نماز نظر بموضع سجود باید کرد و در حال رکوع بمیان هر دو
پایها و در حال سجود بسر بینی و در حال تشهد بدامن و در حال [illegible]
بکفهای دست و بهر تقدیر آیت مذکوره چون متضمن مدح [illegible]
[illegible] خشوع دلالت میکند بر استحباب خشوع در نماز
بنا بر آنکه هیچکس قایل نشده بر وجوب آن و در قول [illegible] ای تعب
وعنت الوجوه للحی القیوم یعنی خواری ورزد و فروتنی نمود رویها

از برای خدای زنده همیشه ایستاده به نکهبانی خلق بعضی مفسران
کفته اند که مراد از عنت الوجوه نهادن پیشانی و بینی است بر
زمین در سجود نماز و برین تقدیر آیت دلالت میکند بر استحباب
نهادن بینی بر زمین در سجود نماز لیکن اینمعنی خلاف ظاهر است
و مناسب سابق و لاحق ایه مذکوره نیست پس اولی آنست که استحباب
نهادن بینی را بر زمین بدلیل دیکر اثبات کنند الآیة الواقعة
قوله تعالی فی سورة النحل فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله
من الشیطان الرجیم یعنی پس هر کاه بخوانی قران را پس طلب
پناه کن بخدای تعالی از دیو سنکسار کرده شده رانده شده از رحمت
خدای تعالی بدانکه استعاذه بمعنی طلب پناه است و اینجا مراد طلب امان است
از خدای تعالی از شر شیطان و مراد از شیطان کسی است که تمرد و سرکشی
نماید از طاعت خدای تعالی و مردم را بعملهای بد وسوسه کند خواه آدمی
باشد و خواه جنی و مشتق است از شطنت الدار بمعنی بعدت یعنی دور شد
... بمعنی ... مخالفت کرد با او زیرا که شیطان دور است
از رحمت خدای تعالی و مخالفت کننده است با او
... یعنی هلاک شد یا بمعنی احترق یعنی
... شد خون او زیرا که شیطان هلاک
... نده است باتش دوزخ و اکر کشته شود خون او

بعد خواهد بود بسبب انکه کافر مطلق است و بر تقدیر اول نون او اصلی
و وزن او فیعال است و منصرفست و بر تقدیر ثانی نون او زاید است
و وزن او فعلان است و غیر منصرفست بسبب الف و نون مزید تان
و علت دیگر چنانکه جوهری نقل نموده و رجیم فعیلی است بمعنی مفعول از رجم
بمعنی سنگسار کردن و اینجا مراد لعن و طرد است از رحمت خدای تعالی
و مراد از قراءت قرآن اراده قراءت قرآنست چنانکه در آیت
اِذَا قُمْتُمْ اِلَی الصَّلٰوةِ سابقا مذکور شد و مخفی نماند که ظاهر آیه
مذکوره دالست بر انکه استعاذه واجب است در قراءة نماز و غیر نماز
چنانکه از بعضی اصحاب ما منقولست اگرچه اکثر اصحاب بر انند که مستحب است
بنا بر اصالهٔ برائت ذمت و این محل نظر است و کیفیت استعاذه اعوذ
بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ است یعنی پناه میطلبم بخدای تعالی از
شر دیو وسوسه کننده رانده شده از رحمت خدای تعالی چنانکه
ظاهر آیت است و موید اینست روایت ابن مسعود که گفت قراءة
کردم بر رسول خدای و گفتم در استعاذه اَعُوذُ بِاللهِ السمیع العلیم من
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ که اینچنین خوانده است مرا جبرئیل
روایت کرده این را از قلم که فرشته ایست او
روایت کرده از لوح محفوظ که فرشته دیگریست و این روایت نیز
دلالت بر وجوب استعاذه چنانکه ظاهر آیت است بر کیفیت استعاذه

و باید دانست که استحباب استعاذه نزد اصحاب ما در رکعت اولی
است از نماز نه در باقی رکعات و از سنن قراءة است نه از سنن نماز
و آهسته خواندن استعاذه مستحب است در همه نماز باجماع علما

الآية الحادية عشر قوله تعالى في سورة المزمل يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ
اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا ۝ نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا ۝
أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا ۝ إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ
قَوْلًا ثَقِيلًا ۝ إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا
وَأَقْوَمُ قِيلًا ۝ إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا ۝
وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا ۝ یعنی

ای پیچیده بجامه برخیز جهت نماز در همه ساعات شب مگر اندکی از شب
که نصف باشد یا کم کن از نصف اندکی را که ثلث شب باشد
یا زیاده کن بر نصف اندکی را که ثلثان شب باشد و بتانی و تدبر
[illegible] قرآن [illegible] و تدبر بر قراءة کردنی بدرستی که ما زود
[illegible] کلام گرانی که قرآن است مشتمل بر تکلیفات
[illegible] نی که نماز و عبادتی که واقع شود در شب سخت
[illegible] و درست تر است قراءة او [illegible]
[illegible] بسیار است جهت تکفل ضروریات معاش
[illegible] کار خود را و منقطع شو از غیر او بسوی او

در عبادت منقطع شد لی مدانکه مزمل اسم فاعل است از تزمّل
در اصل تزمّل بود تا را قلب کردند بزا و زا را در زا ادغام کردند
و همزه وصل آوردند چنانکه در علم صرف مقرر است و ازین قبیل است
ادثر و اطهر و غیر ان و تزمّل بمعنی پیچیده شدن است بجامه انکه
مروی است که پیغمبر را بالاپوشی بود طولانی که در شبها نصف
ان را بر عایشه [illegible] پوشید و نصف ان را بر خود پیچیده نماز میکرد و تو
تواند بود که بمعنی بار برداشتن باشد یعنی ای بردارنده بار نبوة
و قول او الا قلیلا استثنا ست از لیلا و نصفه بدل است از
مستثنی یا بدل است از لیل الا قلیلا استثنا ست از [illegible] بر هر تقدیر
ضمیر منه و علیه راجع است بمستثنی یا با [illegible] ماند از مستثنی منه
منه و اختلاف کرده اند مفسران در [illegible] یل بعضی گفته اند
بمعنی ترتیل اشکارا کردانیدن [illegible] و تلفظ کردن [illegible]
[illegible] ح چنانکه باید و شاید و از ابن عباس رضه روایت کرده اند
که گفت مراد از ترتیل قراءة کردن است [illegible]
بگو [illegible] م سوره بقره را بتانی دوست داشته تر است بنده را من از انکه
[illegible] فر [illegible] اتمام پی تا تی و مؤید این تفسیر است انکه [illegible]
کرده اند از امیر المؤمنین علی علیه السلام که فرموده [illegible] بیان [illegible]
که بسیار تند مخوان قران را چنانکه اشعار را میخوانند و پراکنده مساز

نیز خوان لیکن چنان بخوان که دلهای سخت را نرم گردانی و نباید که
مقصود شما از قرآن تمام کردن سوره نباشد و بعضی گفته اند که مراد
از ترتیل قراءة است با آواز حزین و مؤید اینست روایت ابو بصیر از
امام صادق علیه السلام که فرمود معنی ترتیل آنست که تأنی کنی در خواندن
قرآن و نیکو گردانی آواز خود را در خواندن آن و مناسب تر آنست
که مراد از ترتیل تدبر و تفکر باشد در معانی قرآن و [illegible] کردن اوامر
و نواهی آن و در تعبیر ناشئة اللیل نیز خلاف است بعضی گفته اند که مراد
نفسی است که برخیزد از خوابگاه خود در شب جهة عبادة خدای تعالی چنانکه
گویند نشأ من مکانه یعنی برخاست از جای خود و بعضی گفته اند که مراد
برخاستن شب است [illegible] ناشئة مصدر نشأ است بمعنی برخاستن
و بعضی گفته اند که مراد عبادتی است که حادث شود در شب از نشأ بمعنی حدث
و بعضی گفته اند که مراد [illegible] شب است که حادث میشوند پی در پی یا ساعات
اول شب [illegible] ابتدا یعنی آغاز کرده [illegible] وطأ در قراءت بعضی
[illegible] خوانده اند [illegible] بمعنی مواطاة یعنی [illegible]
و مراد از [illegible] موافقت دل و زبانست یا موافقت
و خشوع و خضوع و اکثر مفسران وطأ خوانده اند بفتح
بمعنی [illegible] است قدم و معنی قول او اقوم قیلا آنست که
شب [illegible] او بسبب حضور قلب و فرو [illegible]

عبادت روز که غالب چنان است که با پریشانی خاطر میباشد بسبب تردد
معاش و شنیدن آوازهای مختلف و تبتل و تبتیل هر دو بمعنی انقطاع است
و اختیار تعزیمات در مفعول مطلق بجهت رعایت تفنن است و در بعضی
روایات از امام باقر و امام صادق علیهما السلم وارد شده که مراد از تبتیل
اینجا بر داشتن دستهاست در تکبیرات نماز و ظاهرا علاقه در ین تجوز لغت
آ بر داشتن [illegible] بسوی خدای تعالی علاقه انقطاع است بسوی او و مخفی
نماند که آیت مذکوره دالست بر وجوب قیام شب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر
کافه مومنان لیکن منسوخ شده [illegible] آن [illegible] آیات تخفیف
در آخر این سوره و منسوب شده قیام شب بر ایشان [illegible] شب مانده
بر پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانکه مختار محققان اصحابست و نیز ایات مذکوره
دالست بر استحباب ترتیل در قرائات و چون قراین خارجه دالست بر عدم
وجوب آن و بعضی فقها استدلال کرده اند بقول او وَاذْکُرِ اسْمَ
رَبِّکَ بر وجوب بسمله در اول فاتحه و سوره و بعضی گفته
مراد از ذکر اسم الله دعاست و برین تقدیر ایت
دعا در نماز مطلق در جمیع حالات از برای خود و ا
[illegible] او موید اینست قول الله تعالی وَلِلّٰهِ
فَادْعُوهُ بِهَا یعنی مر خدای تعالی راست نام
اورا بان نامها و قول او وَقَالَ رَبُّکُمُ ادْ

یعنی بعث پروردگار شما بخوانید مرا تا اجابت کنم دعای شما را و هر دو آیت دلالة

محل بطرات است نوع [illegible] آیاتیست که متعلق است به بعضی احکام متعلقه

بنماز و آن هشت آیت است الآیة الاولی قوله تعالی فی سورة النسا

وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا یعنی هرگاه تحیت نموده شوید

بنوع تحیتی پس تحیت نمائید آن کس را که تحیت نموده شما را به تحیت بهتر

از تحیت او یا برگردانید تحیت او [illegible] ی مثل تحیت او بجای آورید بدرستی

که خدای تعالی هست بر هر چیز از اعمال شما مثل تحیت و غیر آن مطلع

بطریق محاسبه و محافظت پس بقدر هر عمل را امیدانند و فراخور آن جزا

میدهند بدانکه تحیت [illegible] اصل تحییه بوده بر وزن تعذیه و تمیته که او زان

مصدر باب تفعیل است [illegible] دادند یا را در یا ادغام کردند و معنی او

در اصطلاح زنده کردا [illegible] ان مستعمل شده در عرف بمعنی دعا

کردن بزندگی بعد از آن مستعمل شده بمعنی دعای خیر مطلقا و غالب

[illegible] او [illegible] سلام [illegible] یع دعای خیر است و مراد اینجا عام تر است

از سلام و غیر [illegible] ع احسان بگویی چنانکه در بعضی رو

[illegible] وارد شده و مشهور آنست که تحیت احسن عبارت [illegible]

در جواب سلام [illegible] اده کنند چیزی بر لفظ سلام چنانکه اگر کسی

در جواب سلام او گوید سلام علیکم و رحمة الله [illegible] سلام علیکم [illegible]

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته و اگر گویند سلام علیکم و رحمت الله در جواب گویند
سلام علیکم و رحمت الله و برکاته و رد تحیت بمثل عبارت از آن است که
در جواب سلام چیزی زیاده نکنند بلکه همان لفظ که در اصل سلام واقع
شده اعاده کنند و در بعضی احادیث وارد شده که شخصی بر پیغمبر صلی الله
علیه و آله سلام کرد و گفت السلام علیک آنحضرت در جواب فرمود علیک السلام
و رحمت الله و برکاته دیگری گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته آنحضرت
فرمود و علیک آن شخص گفت یا رسول الله ... را جواب تحیت من بحسن فرمودی
گفت از جهت آنکه نگذاشتی از برای من زیادتی پس جواب تحیت تو
بمثل دادم و وجه آن اینست که سلام مذکور جامع جمیع مطالب
از دفع مضرتها و تحصیل منفعتها و ثبات آن و مروی ... ابن عباس رضی
که گفت مراد از قول او فحیوا باحسن ... منها آن است که جواب
تحیت مسلمانان بر وجه احسن گویند ... او اوردوها
آنست که جواب تحیت اهل کتاب بمثل آن گویند ... ر آنست که هر دو
صنف جواب مذکور جواب تحیت مسلمانان است اما جواب تحیت اهل کتاب
آنست که گویند علیکم از جهت آنکه ایشان بر این وجه تحیت میگویند السام
علیکم ... یعنی مرگ است چنانکه در بعضی احادیث وارد شده و مخفی
نماند که آیت مذکوره دالست بر وجوب جواب سلام بطریق احسن
یا طریق مساوی در جمیع احوال حتی در حالت نماز و خواندن غیر نماز بخلاف

تا لقاز او درحال نماز مطلقا و در غیر نماز و درحال خطبه خواندن
خواندن و درحال قضاء حاجت و در حمام و شک نیست که این
تخصیصات منافی اطلاق آیت مذکوره و روایات اهل بیت علیهم
السلام است و سلام سنّت است مطلقا مگر بر کسی که اشتغال داشته
باشد ... ی مثل نرد بازی و شطرنج بازی و غیر آن و مگر بر زن نامحرم
و اولی آنست که برخاسته بر نشسته سلام کند ... نده بر ایستاده
و سواره بر پیاده و اسب سوار بر خر سوار و صغیر بر کبیر و عکس نیز جایز است
چنانکه مرویست از حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله که سلام میفرمود
بر کودکان الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة الانعام قُلْ إِنَّ صَلَاتِي
وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ
لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ یعنی بگو ای محمد
که بدرستی که نماز من و عبادتهای من و زندگی من و مردگی من همه مر
خدا راست که پروردگار همه عالمیان است ... که شریکی باشد او را
... عبادت ... عبادت با این اخلاص مأمور شده ام حال آنکه
... امر من درین باب امر ایشان است
... بعضی گفته که مراد مطلق عبا...
... بعد از تخصیص و بعضی گفته اند که مراد قربانیهاست
... شود و بعضی گفته که مراد اعمال حج است

و در تفسیر محیای و مماتی نیز خلافست بعضی گفته اند که مراد از محیای کیفیت
که بجا می آورده میشود در حال حیوة و از مماتی اعمالی که بر آن اعمال مرده میشوند
مثل ایمان و اقرار باحکام دین و بعضی گفته اند که مراد از محیای اعمالیست
که در حال حیوة واقع می شود بر سبیل تعلیق بموت مثل وصیت و تدبیر
و بعضی گفته اند مراد از محیای و ممات نفس حیوة و موت است و بر هر تقدیر
متعلق است با خلاص یا ثبوت و خلوص یعنی امور مذکوره خالص کرده
شده اند یا ثابت و خالص اند مر خدای تعالی را و توصیف خدای تعالی
بآنکه پروردگار عالمیان است بی شریک اشارتست بوجه استحقاق
او عبادت را بطریق اخلاص و ذلک اشارة بقول مذکور که ... تعالی
یا بنفس اخلاص و قول او أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ دال ... بر آنکه عبادت
مذکوره و اخلاص در آن مخصوص نیست بر ... صلی الله علیه و آله بلکه مشترکست
میان آنحضرت و امت پس آیت دلالت میکند بر وجوب اخلاص در
عبادت مطلق چنانکه تفسیر آن سابقا در آیت نیت مذکور شد

... الثالثة قوله تعالی فی سورة المائدة ... و لیکم الله
و رسوله و الذین آمنوا الذ...
...ون الزکوة و هم راک...
...ن نیست که کفیل مهمات شما و اولی بتصرف ... امور دین ...
... خدای تعالی است و رسول او صلی الله علیه ... آن ...

[illegible] همچنان کسانی که بپای میدارند نماز را و میدهند زکوة را و [illegible]
حالی که [illegible] رکوع کننده در نمازند بدانکه مفسران اتفاق کرده اند بر آنکه این
آیه در شان امیر المومنین علی علیه السلام نازل شده و سبب نزول
این [illegible] وجهی است که در روایت صحیح ثابت شده و شیخ ابو علی [illegible]
رحمه الله اشاره بدان نموده آن بود که ابوذر غفاری رضی الله عنه
روایت کرده و گفته که شنیدم باین دو گوش خود [illegible] اگر دروغ گویم کر
شوند و دیدم باین دو چشم خود [illegible] اگر دروغ گویم کور شوند که میگفت پیغمبر
صلی الله علیه و آله علی [illegible] کشنده کافران است و پیشرو نیکان است پس
یاری داده شده خدای تعالی است هر کس یاری دهد او را فرو گذاشته
نشده خدای تعالی است هر کس فرو گذارد او را [illegible] آگاه باش که
من نماز پیشین کردم روزی [illegible] با رسول خدا صلی الله علیه و آله پس سایلی
سوال کرد در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و هیچکس او را چیزی نداد پس برداشت
دستهای خود را بسوی آسمان و گفت بار خدایا گواه باش که من در
مسجد پیغمبر سوال کردم و کسی چیزی بمن نداد و درین هنگام امیر المومنین
صلوات الله علیه در رکوع بود پس اشاره فرمود بانگشت [illegible]
که انگشتری در او بود پس سایل انگشتری را از انگشت [illegible] برد
[illegible] وقوع این صورت در حضور پیغمبر بود صلی الله علیه و آله پس چون آن
حضرت [illegible] فارغ شد روی بسوی آسمان کرد و گفت بار خدایا [illegible]

موسی دعا کرد و گفت ای پروردگار من روشن گردان برای
سینهٔ مرا و آسان گردان برای من کار مرا و بگشای بند زبان مرا
تا بفهمند مردم بیان سخن مرا و بگردان از برای من وصی قایم
مقام از اهل من هارون را که برادر منست و محکم گردان باو قوت
مرا و شریک گردان او را در پیغمبری من پس فرستادی باو قران
[illegible] که زود باشد [illegible] باشد که محکم گردانیم بازوی ترا ببرادر تو
بدهیم مر شما را قوتی که نتوانند رسید بشما فرعونیان بسبب معجزهای ما
بار خدایا و من محمدم پیغمبر تو [illegible] روشن
گردان از برای من سینه مرا و آسان [illegible] برای من کار مرا
بگردان از برای من وصی از اهل من علی را که برادر منست و محکم
گردان باو قوت مرا و شریک گردان او را در ولایت و رعایت
من گفت ابوذر رضی الله عنه هنوز تمام نکرده بود [illegible] که جبرئیل ع
نازل شد و آیت مذکوره را آورده بر آن حضرت [illegible] و غزالی
روایت کرده در کتاب سر العالمین که آن انگشتری که امیر المؤمنین
صلوات [illegible] علیه بسائل داد انگشتری سلیمان علیه السلام بود که به پیغمبر
آورده بودند و آن بحضرت امیر المؤمنین داده بود پس خدای
تعالی جبرئیل علیه السلام را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد
تا آنحضرت تهنیت رساند که مبارک باشد گروهی تو امیرا [illegible] مبارک

ی عمل شایسته بجای آورد و چون آنحضرت قصه تهنیت را با امیر المؤمنین علیه السلام
...د امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ما لعلی و نعیم یفنی و ملک لا یبقی
یعنی چکنند علی با نعیم ... فانی و نیازیادشاهی که بقا ندارد و شک نیست که این
آیت دلیل واضح است بر امامت امیر المؤمنین علی علیه السلام و علماء مخالفین
درین باب از روی مکابره و عناد کلمات واهیه گفته اند و من در شرح باب
حادی عشر که از امور مختام نامی نواب کامیاب همایون اشرف اعلی رونموده ام
تحقیق و تفصیل این آیت ... بوجه ... اقوال مخالفین را استقصا نموده ام
پس اگر کسی خواهد که بتفصیل مطلع گردد آن کتاب را مطالعه نماید و غرض از
ایراد آیت مذکوره درین مقام آن است که دلالت میکند بر آنکه فعل قلیل در
نماز مبطل نماز نیست ... اگر قول او و یؤتون الزکوة دالست
بر آنکه دادن زکوة در حال ... ... آنکه از امیر المؤمنین علیه السلام واقع شد
مستحسن است شده و آن عمل قلیل بوده و نیز دلالت میکند بر آنکه نیت فعل قلبی است
... ... در آن زیرا که صحت زکوة موقوف است بر نیت پس اگر
... ... بودی دادن زکوة در نماز صحیح نبودی چرا که لفظ نیت ...
... ... و بعضی فقها گفته اند که آیت مذکوره دلالت ... که
... ... و استمرار تا آخر نماز شرط نیست ... ...
... ... زمان بالذات محال است نه مطلقا بتخصیص از امر
... ... عجایب و مظهر الغرایب است صلوات الله علیه ... ...

[illegible] سوره طه اِنَّنِي اَنَا اللّهُ لا اِلهَ اِلّا اَنَا فَاعْبُدْنِي وَاَقِمِ
الصَّلوةَ لِذِكْرِي اِنَّ السّاعَةَ اٰتِيَةٌ اَكادُ اُخْفِيها لِتُجْزى
كُلُّ نَفْسٍ بِما تَسْعى يعنى بدرستى كه منم معبود برحق نيست معبود برحق
غير من پس عبادة كن مرا اى موسى و بپاى دار نماز را از براى
ياد كردن من بدرستى [illegible] قيامت آينده است نزديكم كه پنهان سازم اورا
[illegible]طا [illegible] كه جزا داده شود هر [illegible] با آنچه سعى ميكند از بدى و نيكى بدانكه
اين آيت حكايتى است از آنكه خداى تعالى [illegible] فرستاد بموسى عليه
السّلم مضمون مذكور او تفريع امر بعبادت و نماز [illegible] [illegible]ان توحيد
اشارتست بآنكه توحيد اصل است و عبادة فرع و صحت فرع
[illegible] موقوفست بر اصل و امر بنماز بعد از امر بعبادت [illegible]ست
بعد از تعميم و قول او لذكرى متعلق است بهر دو صيغه امر بر سبيل
تنازع يعنى عبادت كن مرا و بپاى دار نماز را [illegible] براى ياد كردن
[illegible]ن در عبادت [illegible] بعضى مفسران متعلق داشته اند او را
باقم الصّلوة و گفته اند كه مراد از صلوة نماز قضا است و [illegible]
ذكرى ياد كردن نماز است بعد از فراموشى انچنانكه در حديث
نبوى صلى الله عليه و آله واقع شده كه من نام عن صلوة او
نسيها فليصلّها اذا ذكرها يعنى هر كس كه در خواب
شود غافل از نماز يا فراموش كند نماز را پس بايد كه قضا كند [illegible]

وقتی که بجا آورد آن را و برین تقدیر آیت مذکوره دلالت ... بر وجوب
قضای نمازی که در وقتش فوت شده باشد و معنی لذکری لذکر صلوتی است
بحذف مضاف یا اضافه ذکر بضمیر متکلم از برای عهد است اشارت بذکر
خدای تعالی که بتوجب ذکر نماز غایت ... فوت شود نماز ... ذکر نماز
غایت متضمن ذکر خدای تعالی است و مخفی نماند در قول او ان الساعة
آتیة اظهار حال ساعت قیامت است بر سبیل اجمال پس ظاهر است
که مراد از قول او اکاد اخفیها آنست که نزدیک شد که گردانم نهان
ساعت قیامت را مطلق یعنی ظاهر نکردم اند او را بهیچ وجه نه بر سبیل
اجمال و نه بر سبیل تفصیل و بعضی از ارباب لغت همزهٔ اخفا را بمعنی ازاله
دا... مثل اشکا بمعنی ازالهٔ شکایه یعنی نزدیکست که زایل
گردانم خفای ساعت ... را مطلقا و ظاهر گردانند حال او را بر سبیل اجمال
و تفصیل او ... بجزی ... کل نفس بما تسعی متعلق است باخفاها
... بر سبیل ... ی ... نت و حکمت
... ب اخفای او آنست که هر کس بجزای عمل خود
... تحقاق و ازین جهت استدلال کرده‌اند فقها باین
... بینت نیابت در عبادات ... بدنیه در حالت
... مثل طهارت و صلوة و صوم و غیر آن زیرا که فعل
... واقع شود از سعی و عمل آنکس بنیت پس او را از آن عمل

...ی ثوابی نخواهد بود و همچنین است عبادات مندوبه بدنیه
مثل طهارة و صلوة و صوم و اما در عبادات واجبه بدنیه در حال عجز
تفصیل است بر این وجه که در طهارت نیابت جایز است بغیر نیت و در
نماز و روزه جایز نیست و در عبادات واجبه مرکبه از مالیه و بدنیه
مثل حج و جهاد و عمره نیابت جایز است و در عبادات واجبه مالیه
[illegible] ت و خمس و ادای دین و کفارت و غیر آن در حال حیوة
مطلقا نیابت جایز است و [illegible] در عبادات [illegible] مندوبه مالیه و مرکبه
از مالیه و بدنیه مثل حج مندوب چنانکه مروی از علی بن یقطین
ملازم موسی کاظم علیه السلام که یکسال پانصد و پنجاه کس را به نیابت
خود به حج فرستاد که اقل بذل اجاره ایشان هفتصد [illegible] بود
[illegible] ده هزار درم و همچنین جایز است نیابت در زیارة ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین و در عبادات واجبه [illegible] که بعد از
موت نیابت جایز است [illegible] بین [illegible]
خلاف مر فرقه مالکیه را چنانکه روایت کرده اند از [illegible]
علیه السلام که چون پرسیدند از آن حضرت که آیا نماز [illegible] نیابت
میت نفعی میرساند آن میت را یا نه فرمود که نعم حتی انه لیکون
فی [illegible] فیوسع علیه ذلك الضیق ثم یؤتی [illegible]
عند هذا الضیق بصلوة فلان لاخیه [illegible] لك

یعنی آری نفع میرسانند ما را که میت هر آینه می باشد در
پس کشاده کردانیده قبر و آن موضع شک را بعد از آن می
آن میت و میکویند او را اگر دفع کردند از تو این تنکی را بسبب
[illegible] فلان بود در تو ما رقبل بجای آ[illegible] و غیر این روایات
دیگر درین باب بسیار است [illegible] سالی که سوره
الفرقان وهو الذی جعل اللیل والنهار خلفة لمن
اراد ان یذکر او اراد شکورا یعنی خدای تعالی
آنچنان خدایی است که کردانیده است شب و روز را خلفه و قایم
مقام یکدیکر از برای کسی که خواهد متذکر شود و بداند که خدایی
هست [illegible] شب و روز را بقدرت کامله خود چنین خلق کرده یا خواهد
که شکر نعمت [illegible] بجای آورد و بدانکه خلفه صیغه نوع است مثل
رکبه و جلسه یعنی از نها [illegible] [illegible] سلن که آنچه در یکی فوت شود در دیکری تدارک
آن توان نمود بحذف مضاف یعنی [illegible] خلفه یعنی [illegible] این
نوع از پی در آمدن و از ینجهت استدلال کرده اند [illegible] باین
آیت [illegible] قضاء نماز روز در شب و قضاء نماز شب در روز
[illegible] اند که خلفه احتمال دارد که بمعنی نوع اختلاف باشد بر ین
[illegible] را روشن و محل کسب معاش کردانیده و دیکری [illegible]
[illegible] فسر له بحذف مضاف یا بمعنی مختلفی چنانکه جوهری ایراد

[illegible] اولی آنست که این مسئله را بدلیل دیگر اثبات کنند و بباید دانست
[illegible] قضا در عرف شرع عبارت از آن است که عبادتی که در وقت
معینش فوت شده باشد مثل او را در وقت دیگر بجای آورند و در
وجوب قضای [illegible] واجب که در وقتش فوت شده باشد نزاعی نیست
بنابر [illegible] صلی الله علیه و آله که فرمود مَن فاتته
فریضة فلیقضها [illegible] فاتته یعنی هر کس که فوت شده
باشد از و فرضی مثل نماز و روزه و غیر آن در وقتش پس باید که
قضا کند او را بعد از وقت همچنانکه فوت شده است از و لیکن خلافست
در آنکه رعایت ترتیب در نمازهای فائته [illegible]
[illegible] ترتیب مطلق واجبست و اگر ترتیب را فراموش کرده
باشد آنمقدار نماز قضا باید کرد که متیقن شود که ترتیب مودی
شده و بعضی گفته اند که درین صورت وجوب ترتیب ساقط است
و نیز اجماع [illegible] علما [illegible] نمازی که در حضر فوت شده باشد واجبست
اتمام در قضای آن لیکن خلافست در آنکه نمازی که در سفر فوت
شده باشد قضای آن بطریق اتمام واجبست یا [illegible] قصر اصحاب
برانند که بطریق قصر واجبست از جهت حدیث سابق و از جهت روایت
[illegible] از امام صادق علیه السلام که فرمود یقضیها کما فاتته ان
[illegible] صلوة سفر اداها فی الحضر مثلها یعنی قضا کند نماز فوت

شده نماز سفر باشد قضا کند مر او در حضر مانند آن یعنی بطریق نماز سفر
الآیة الثانیة و [illegible] قوله تعالی فی سورة التوبة فاذا انسلخ الاشهر
الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم
[illegible] رهم واقعدوا لهم کل مرصد فان تابوا
[illegible] موا الصلوة واتوا الزکوة فخلوا سبیلهم ان
الله کان غفور رحیم یعنی [illegible] تمام شود ماهها [illegible]
بکشید کافران را هر جا یابید ایشان [illegible] خواه در حل و خواه در حرم [illegible]
کنید ایشان را تا تصرف نتوانند کرد در شهرها یا در نتوانند آمد در مسجد الحرام
و بنشینید از برای کشتن ایشان یا منع ایشان از تصرف در شهرها یا در
[illegible] در مسجد الحرام در هر راهی در کمین گاهی پس اگر توبه کنند از کفر
و ایمان آورند [illegible] پای دارند نماز و بدهند زکوة مال خود را پس خالی
کنید و واگذارید راه ایشان را یعنی متعرض ایشان مشوید و بگذارید
که هر جا خواهند بروند بدرستی که خدای تعالی آمرزگار است کفر سابق ایشان را
بسبب ایمان ایشان مهربانست با ایشان برسانیدن ثواب ایمان
[illegible] مراد از اشهر حرم اینجا ماههای حرام معهود است
[illegible] مشرکین مکه ایشان را امان دادند که در آن ماهها
[illegible] چنانکه در آیت سابق مذکور است و آن چهار ماه است از
[illegible] تا دهم ربیع الاول بقول اصح چنانکه شیخ ابو علی

و بر سه رحمت الله علیه تصریح نموده بآن و مراد از اخذ اسیر کردنست و از
حصر بند بردن و هر مرصد بمعنی کمین گاه است از رصد و بمعنی نگاه داشتن
بعضی فقها استدلال کرده اند باین آیت بر آنکه کسی که ترک نماز
را حلال داند مرتد فطری و واجب القتل است برای آنکه معلق
گردانیده است خدای تعالی ترک قتل کافران را بر توبه و ادای
نماز و زکات و شک نیست که مراد از ادای نماز و زکوة از کافران
اعتقاد وجوب نماز و زکاة است از ایشان چه مقرر است که در منع
از قتل نفس ادای نماز و زکوة واجب نیست پس لازم می آید بحسب
مفهوم شرط که هرگاه یکی از امور مذکوره نبود دیگر ترک قتل
ایشان جایز نباشد پس ثابت شود که اعتقاد نا کردن وجوب
نماز و حلال دانستن ترک او موجب قتل است و مخفی نماند که این
استدلال موقوف است بر آنکه مراد از تخلیه سبیل کافران ترک
قتل ایشان باشد و این خلاف ظاهر است بلکه ظاهر آنست که مراد
از تخلیه سبیل واگذاشتن ایشان باشد و عدم تعرض بحال ایشان
و این اخص است از ترک قتل و نقیض اخص اعم است از نقیض
اعم پس قتل ایشان لازم نیاید و نیز نقیض وجوب ترک قتل عدم
وجوب ترک قتل است و آن اعم است از وجوب قتل پس وجوب
قتل مستحل ترک نماز لازم نیاید مگر بضم مقدمات و معونت روایات

پس اولی آنست که مسئله مذکوره را بدلیل دیگر اثبات کنند
که خلاصه استدلال مذکوره جاری است ودر مستحل ترک زکاة [illegible]
[illegible] قوله تعالی فی سورة البقره یا ایها الناس اعبدوا [illegible]
[illegible] کم والذین من قبلکم لعلکم تتقون
یعنی ای گروه مردمان عبادة کنید پروردگار [illegible] را آنچنان پروردگار
که آفریده است شمار او آنانرا که پیش از شما بوده اند که شاید پرهیزکار
شوید از معصیتها بدانکه الناس در [illegible] الاناس بوده [illegible]
کرده اند ولام تعریف عوض او گردانیده اند چنانکه در الله لغته اند لیکن
ناس بی همزه مستعمل شود در سعت کلام بمعنی اناس یعنی آدمیان
[illegible] لاه که مستعمل شود در سعت کلام ازین جهت [illegible] کلمه
میان الناس [illegible] و حرف ندا واجب است تا اجتماع دو حرف تعریف
لازم نیاید و میان او [illegible] حرف ندا واجب نیست واستدلال
کرده اند [illegible] باین آیت بر انکه کافران مکلف اند باحکام
فرعیه مثل نماز وروزه وزکوة وحج وغیران همچنانکه مکلف اند با
احکام اصلیه مثل ایمان بخدا ورسول وائمه معصومین علیهم
السلم وغیران زیرا که ناس اسم جمع است بمعنی مردم عام تر
[illegible] مسلمان باشند یا کافر وعبادت عامتر است از
[illegible] شد که کافران نیز مکلف اند بفروع [illegible]

[گفته] اند باحکام اصلیه مثل قول خدای تعالی ما سلککم فی
سقر قالوا لم نک من المصلین یعنی روز قیامت متقیان
از گناهکاران خواهند پرسید که چه چیز در آورد شما را در دوزخ گناه
کاران گویند اگر نبودیم از نماز گذاران و مراد از گناه ... ان کا
[فر] ان است بر ... وکنا نکذب بیوم الدین
یعنی و بودیم که انکار ... میکردیم روز قیامت را و این کلام اگرچه
حکایتی است از کفار لیکن حکایت از ایشان بعدم اشارة برد
آن دلالت بر تقدیر و تصدیق آن بحسب ظاهر نوع ... ایات آنست
که متعلق اند بنمازهای واجب غیر از نماز پنجگانه و باحکام
لاحقه ... مطلق نماز و آن یازده آیتست الآیة الاولی قوله تعالی [فی]
سورة الجمعة یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة
من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وذروا
البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون
یعنی ای گروه مؤمنان هرگاه که ندا کرده شود از برای نماز از روز
آدینه پس بروید بسوی ذکر خدای تعالی از نماز جمعه و خطبه و ترک
کنید فروختن چیزها را این سعی کردن بجانب ذکر خدای تعالی
و ترک بیع بهتر است مر شما را از بیع اگر باشد که میدانسته باشید نیک
و بدرا بدانکه کلمه اذا در اذا نودی للصلوة بمعنی ... ظرف ...

و متضمن است معنی ظرفیت را نیز و مراد از ندا اذان

اذان گفتن شود از برای نماز و مراد از صلوة نماز جمعه

جمعه من یوم الجمعه و مشهور نزد مفسران آنست که کلمه من از برای بیان

وقت [illegible] ست که دلالت بر آن کلمه اذا و تواند بود که بمعنی [illegible] باشد

و میتواند بود که بمعنی تبعیض باشد بمعنی وقت من یوم الجمعه یعنی [illegible]

بعضی از روز جمعه است و آن بعد از زوالست و روز جمعه [illegible]

قدیم یوم العروبه میگفته اند و عرو به [illegible] ل زنی را گویند که

دوست دارد و اول کسی که او را یوم الجمعه نام کرد کعب بن لوی بود

که از اجداد [illegible] علیه و آله و سلم بسبب اجتماع مردم بر او

درین روز و بعضی گفته اند که اهل مدینه جمع شدند پیش از هجرت و

پیش از نزول سوره جمعه و گفتند مر جهودان را روزی است که جمع

میشوند در آن روز و آن روز شنبه است و ترسایان را روزی است که جمع

میشوند در آن [illegible] روزی باشد

که اجتماع کنیم و ذکر خدا در آن پس اختیار کردند روز آدینه را و جمع

شدند [illegible] روز نزد سعد بن زراره و دو رکعت نماز کردند

نام کردند این روز را یوم الجمعه بسبب اجتماع که واقع [illegible]

[illegible] اول جمعه بود که منعقد شد در اسلام بعد از آن [illegible]

مهاجرت [illegible] از مکه بمدینه و در روز آدینه که از [illegible]

بما مذکور شد و در آن اثنا در وقت نماز جمعه را بجماعت
گذارد و این اول جمعه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بجا آورد
و مراد از سعی رفتن مطلق است نه رفتن بشتاب چنانکه متبادر است
بنابر آنکه ثابت شده است که مستحب آنست که بسکینه و وقار بجانب
مصلی [illegible] روند و بعضی گفته اند که مراد از سعی شتا[illegible]
[illegible] بجانب مصلی [illegible] گاه رفتن نه شتاب کردن بقدم مبادرت در
رفتن و بعضی گفته اند که اول [illegible] که در اسلام حادث شد بگاه
رفتن بود بمصلی جهت نماز جمعه و مراد از ذکر خدای تعالی نماز
جمعه است یا خطبه و ظاهر آنست که ذکر خدای تعالی عام است
از [illegible] و خطبه زیرا که هر دو مشتمل اند بر ذکر خدای تعالی و دو چیز
پس از ایشان بذکر الله تعبیر است برای آنکه مقصود از ایشان
ذکر خدای تعالی است و قول او و ذروا البیع دلالت بتصریح بر آنکه فروختن
چیزها در این وقت حرام است و خلاف [illegible] میان فقهاء که این
حکم مخصوص است به بیع یا جاری است در باقی عقود شرعیه
مثل اجاره و حواله و کفاله و غیر آن اکثر اصحاب بر آنند که مخصوص است
به بیع و بعضی از متاخرین گفته اند مشترک است میان همه عقود
[illegible]ند پس این حکم به بیع معقول المعنیست و تخصیص بیع بذکر از جهت
آنست که بیع اهم و اتم است در تحصیل وجه معاش [illegible] شیطنت

میان مردم مخفی نیست که این قول خالی از ضعفی نیست و بهر تقدیر
اصح آنست که اگر عقدی از عقود شرعیه درین وقت واقع شود درست
باشد زیرا که تحقیق آنست که نهی در معاملات دلالت نمیکند بر فساد
[illegible] اصول تصریح نموده اند بآن و اسم اشارت در ذلکم
اشارتست بسعی بسوی ذکر خدای تعالی یا بترک بیع یا بهر دو
و پوشیده نماند که این آیه دلالت می کند بر وجوب نماز
وجوب سعی بسوی ذکر [illegible] تعالی که [illegible] از نماز جمعه است
باجماع مستلزم وجوب نماز جمعه است باجماع لیکن شرط است در وجوب
او باد لهٔ دیگر آنکه بجماعت واقع شود با عشر ایط او و اکثر اهل الجماعت
شنید بقول اکثر اصحاب ما و هفت مرد باشند یا بیشتر بقول بعضی
اصحاب [illegible] جمعه واقع نشود در مسافت یکفرسنخ و خلافیست میان
فقها در آنکه در وجوب نماز جمعه حضور امام عادل یا نایب خاص او شرط است
در وجوب نماز جمعه مطلقا یا در وجوب او بخصوص زمان امام است علیه السلام و
در زمان غیبت مشروع نیست اصلا و بعضی مثل ابو الصلاح رحمت الله علیه
برانند که [illegible] از امور مذکوره شرط نیست بلکه واجبست در زمان
غیبت امام بحضور نایب خاص و عام مطلق اگر چه در زمان ظهور
امام علیه السلام حضور او یا نایب خاص او شرط است و لیکن [illegible]
نیست [illegible] مثل شیخ شهید رحمة الله علیه [illegible] اند که یکی از امور [illegible]

در بیان [illegible] حضور امام شرط است

شرط ... در وجوب نماز جمعه برین وجه که در حال ظهور امام حضور او یا نایب خاص او
شرطست و در حال غیبت حضور نایب خاص یا عام او که فقیه جامع الشرایط
فتوی است پس معلوم شد که اصحاب متفق اند در اینکه در زمان ظهور امام
حضور او یا نایب خاص او شرطست ولی آن واجب عینیست و خلافست
که در زمان غیبت ... عینیست یا واجبست مطلق یا بشرط حضور
نایب خاص یا فقیه جامع الشرایط فتوی و مختار شیخ علی علیه الرحمة والرضوان
قول اخیر است و مختار شیخ شهید ... شیخ زین الدین رضی الله عنه قول
ثانی و در تقویت این قول مبالغه نموده گفته است که این قول اجماعی است
یا قریب بآن و استدلال کرده برین قول بکتاب و سنت و چند وجه دیگر
اما کتاب آیه مذکوره و وجه استدلال آنکه امر بسعی بسوی نماز ... جمعه
که دالست بر وجوب نماز جمعه مطلق است و اصل عدم اعتبار شرطست
الا ما ثبت بالدلیل و باقی شرایط مذکوره ثابت شده بادلّه خاص
بخلاف حضور نایب خاص یا فقیه جامع الشرایط در حال غیبت که بر
اعتبار آن هیچ دلیل قایم نشده پس دلالت کند آیت مذکوره بر
وجوب نماز جمعه در حال غیبت خواه نایب خاص یا فقیه جامع الشرایط
حاضر باشد خواه نباشد و آنکه بعضی از فقها دعوی اجماع کرده اند
بر آنکه حضور امام یا نایب او شرطست در وجوب نماز جمعه و شیخ علی
علیه الرحمة تمسک نموده بآن اجماع ... اشارت ... [illegible]

خاص یا فقیه جامع الشرایط در حال غیبت نافع نیست

که مراد ایشان اشتراط حضور امام یا نایب خاص اوست در حال [illegible]

امام چنانکه متبادر است از کلام بعضی از ایشان مثل شیخ شهید رحمه الله

ناظر است در آن که این اجماع فایده نمی‌دهد در اثبات [illegible]

حضور نایب خاص یا فقیه جامع الشرایط در حال [illegible] با آنکه ظاهر کلام

ابو الصلاح بلکه صریح آن دلالت بر اختیار عدم اشتراط

گذشت و اما سنت احادیث معتبره است که درین باب [illegible]

مثل قول پیغمبر صلی الله علیه و آله الجمعة حق واجب علی کل

مسلم الا اربعة عبد مملوك او امراة او صبی او مریض

یعنی نماز جمعه حق واجبست بر هر مسلمانی مگر یکی از چهار کس بنده مملوک

یا زنی یا کودک یا بیمار و مثل روایت صحیحه زراره از امام باقر صلوات الله

علیه که فرمود فرض الله علی الناس من الجمعة الی الجمعة خمسا

و ثلثین صلوة منها صلوة واحدة فرضها الله فی جماعة

و هی الجمعة و وضعها عن تسعة عن الصغیر و الکبیر

و المجنون و المسافر و العبد و المراة و المریض و الاعمی

و من کان علی راس اکثر من فرسخین یعنی واجب گردانیده

خدای تعالی بر مردم از روز آدینه تا روز آدینه دیگر [illegible]

از آن [illegible] یک نمازی که واجب گردانیده است او را خدای تعالی

بجهت آن نماز جمعه است و ساقط گردانیده است او را خدای تعالی
از نه کس از پسر نابالغ و از مرد پیر که قوت نماز جمعه نداشته باشد و از دیوانه
و از مسافر و از بنده و از زن و از بیمار و از کور و از کسی که از آنجا که
او هست تا محل اقامت نماز جمعه دو فرسنگ از راه باشد مثل روایت
صحیحه ابو بصیر [illegible] از امام صادق علیه السلم که فرمود ان الله
فرض من کل سبعة ایام خمسا وثلثین صلوة منها صلوة
واجبة علی کل مسلم ان [illegible] دها الا خمسة المریض والمملوک
والمسافر والمرأة والصبی یعنی بدرستی که خدای تعالی واجب
گردانیده است در هر هفته سی و پنج نماز که از آن جمله است نمازی که
[illegible] ت بر هر مسلمان انکه حاضر شود و بجای آورد او را مگر پنج کس بیمار
و بنده مملوک و مسافر و زن و کودک و مثل روایت صحیحه منصور بن حازم
از امام صادق علیه السلم که گفت یجمع القوم یوم الجمعة اذا
کانوا خمسة فما زادوا وان کانوا اقل من خمسة فلا
جمعة لهم والجمعة واجبة علی کل احد لا یعذر
الناس فیها الا خمسة المرأة والمملوک والمسافر
والمریض والصبی یعنی باید که جمع شوند مردم روز جمعه وقتی که
باشند پنج کس از زیاده و اگر باشند کمتر از پنج کس پس نیست نماز جمعه مر
ایشان را و نماز جمعه واجبست بر هر فردی از افراد [illegible] معذور

نیست اند مردم در ترک آن مگر پنج کس زن و بنده
مریض و کودک و مثل روایت صحیح فضل بن عبدالملک که گفت شنیدم از
امام صادق علیه السلم که میگفت إذا کان قوم فی قریة
و الجمعة أربع رکعات فان کان لهم من یخطب
جمعوا اذا کانوا خمسة نفر و انما جعلت رکعتین
لمکان الخطبتین یعنی هرگاه باشند جمعی از مردان
باید که نماز کنند روز جمعه چهار رکعت نماز پیشین پس اگر باشد از ایشان
کسی که خطبه نماز جمعه تواند خواند باید که دو رکعت نماز جمعه بجماعت
بگذارند اگر باشند پنج کس یا بیشتر از پنج و جز این نیست که کرده اند
نماز جمعه دو رکعت بجای چهار رکعت نماز پیشین از جهت بودن
دو خطبه بجای دو رکعت دیگر و مثل روایت صحیح زراره که گفت
حثنا ابوعبدالله علیه السلم علی صلوة الجمعة حتی
ظننت انه یرید ان نأتیه فقلت نغدو علیک قال
انما عنیت عندکم یعنی ترغیب کرد ما را امام ابوعبدالله
جعفر الصادق علیه السلم بر نماز جمعه تا اگر گمان بردیم که مراد او آنست
باییم نزد او در جمعه آینده جهت نماز جمعه پس گفتیم بیاییم در نزد تو گفت
نه گفت مراد من آنست که نماز جمعه کنید نزد خود نه نزد من و
صحیحه ابی بصیر و محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلم که گفت من ترک

الجمعة ثلث جمع متوالیة طبع الله علی قلبه یعنی هر کس که ترک
کننده نماز جمعه را از جهت کاهلی مهر غفلت نهد خدای تعالی بر دل او
و مثل آنکه گفت من ترک ثلث جمع متعمدا من غیر علة
طبع الله علی قلبه بخاتم النفاق یعنی هر که ترک کننده نماز جمعه را
[illegible] مهر نهد خدای تعالی بانگشتری نفاق و مثل آنکه
[illegible] لینتهین اقوام عن ودعهم الجمعات او لیختمن
الله علی قلوبهم ثم لیکونن من الغافلین یعنی سوگند
بخدای که هر آینه باز ایستند مردم از ترک نمازهای جمعه یا هر
آینه مهر نهد خدای تعالی بر دلهای ایشان پس هر آینه باشند
از جمله غافلان از یاد خدای و غیر آن از روایات صحیحه که مذکور است
در کتب اصحاب و شک نیست که این روایات دلالت می کنند
بظاهر بر وجوب نماز جمعه مطلقا خواه امام ظاهر باشد و خواه
[illegible] خواه نایب خاص یا عام در حال غیبت حاضر باشد و خواه نه
[illegible] عدم اعتبار شرط است مگر بدلیل خارج چنانکه شرایط
[illegible] ثابت شده اما باقی وجوه استدلال استصحاب است و اجماع
[illegible] حقیقه یا حکما چنانکه در رساله مفرده که در نماز جمعه نوشته
[illegible] آن نموده و مخفی نماند که این وجوه استدلال ضعیف است
پس دعوی اجماع حقیقی یا حکمی همچنانکه دعوی اجماع بر اعتبار

شرط مذکور ضعیف است و این کتاب گنجایش تفصیل ندارد

از جمله فواید جلیله متعلق باین مقام آنست که اکثر علمای اصول بر آنند که احکامی که

صادر شده اند در قرآن و حدیث بصیغه خطاب مثل یا ایها الذین

آمنوا و یا ایها الناس مخصوصند بمکلفان زمان پیغمبر صلی الله علیه

و آله و سلم و باقی مکلفان بدلیل دیگر ثابت شود چنانکه در آیت وضو و غیر

آن واقع است و سابقا اشاره بآن واقع شد و برین تقدیر آیت

مذکوره دلالت میکند بر وجوب نماز جمعه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله

و در زمان ظهور ائمه معصومین صلی الله علیهم اجمعین ثابت شود باجماع

وجوب او در حال غیبت چنانکه آیت مذکوره دلالت نمیکند بر آن اصلا

و دلیلی دیگر نیست که صحیح باشد در دلالت بر آن پس اصل عدم وجوبست

و این بحث موید مذهب ابن ادریس است رحمه الله مگر آنکه گویند اطلاق

روایات صحیحه مذکوره دال است بر آن لیکن احوط آنست که چون مجتهدی که

ترجیح یکی از اقوال ... نباشد جمع کند میان اقوال مذکوره در

حال غیبت امام علیه السلام و عدم حضور مجتهد جمع کند میان نماز جمعه

و نماز پیشین والله اعلم ... قوله تعالی فی سورة الجمعة

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا

مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ

یعنی پس هرگاه بجای آورده شود نماز جمعه پس پراکنده شوید در زمین و طلب

کنید آنچه میخواهید از فضل خدای تعالی و یاد کنید خدای تعالی را
بسیار شاید رستگاری یابید بدانکه معنی منشا و قضا بجای آوردن
عبادتست که وقت معین داشته باشد بعد از خروج آن وقت به
سبب فوت [illegible] گاهی مستعمل شود بمعنی بجا آوردن عبادت مطلقا
واینجا مراد از قضا این معنی است و مراد از امر بانتشار در زمین مجرد
اباحت و جواز توجه است ببیع و شری و غیر آن نه وجوب آن
یعنی بعد از بجا آوردن نماز جمعه حرام نیست بیع و شری و غیر آن و توجه
آن و سعی در تحصیل ایشان زیرا که انتشار واجب نیست باتفاق و
موید اینست آنکه بعضی اصولیین اختیار کرده اند که امری که واجب
شود بعد از نهی بمعنی وجوب نیست بلکه بمعنی اباحت و رفع تحریم است
و مراد از ابتغاء از فضل خدای تعالی طلب روزی است چنانکه متبادر است
و بعضی گفته اند مراد طلب علم است و در بعضی روایات آمده که مراد طلب
ثواب عبادات دیگر مثل عیادت مریض و متابعت جنازه و زیارت
برادران دینی و غیر آن و مروی است از امام صادق علیه السلام که فرمود
الصلوة یوم الجمعة والانتشار یوم السبت یعنی نماز جمعه در
روز جمعه است و انتشار که امر با آن واقع شده در آیت در روز شنبه است
و مراد [illegible] ذکر خدای تعالی کثیرا شکر بسیار است بر احسان خدای تعالی
و توفیق او بنماز جمعه و بعضی گفته اند مراد ذکر است در ذات خدا

وصفات وافعال او و اشارت بمثل این فکر است حدیث نبوی صلی الله
علیه وآله که فکر ساعة خیر من عبادة سنة یعنی فکر کردن در امور
دینیه یکساعت بهتر است از عبادة کردن یکساله و بعضی گفته اند مراد
یاد [illegible] خدای تعالی است در اثنای معاملات و بعضی گفته اند مراد
رعایت احکام الهی است که واقع شده در باب معاملات تا موافق
شرع باشد یا مراد اذکار و ادعیه است که مستحب است و رحمی
مثل شهادتین و غیر آن [illegible] قوله تعالی فی سورة المذکور
وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا
قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ
خَيْرُ الرَّازِقِينَ یعنی هرگاه ببینند اصحاب تو ای محمد سوداگری یا
بازی متفرق شوند و متوجه گردند بسوی آن سوداگری یا بازی و بگذارند
ایستاده بگوی آنچه نزد خدای تعالی است و آن ثوابی است که مرتب
میشود بر نماز و باقی عبادات بهتر است از بازی و سوداگری و حق
تعالی بهترین روزی دهندگان است سبب نزول این آیت آن
بود که روایت کرده اند که دحیه کلبی تاجر شام بود و هرگاه از
شام آمدی همه چیز از مایحتاج مردم آوردی و هیچکس نماندی
مگر آنکه نزد او آمدی جهت خریدن مایحتاج خود پس چون آمدی
مدینه بموضعی که از احجار الزیت گفتندی بعد از آن طبل زدی مردم

دحیه و [illegible] بعد از آمدن او شتافتند بسوی او جهت خریدن آنچه
خواهند یکنوبت از شام آمد پیش از آنکه مسلمان شود و اتفاقا روز جمعه
بود در حالتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منبر خطبه میخواند پس جمعی که آنجا حاضر بودند
آنحضرت را گذاشته بیرون رفتند از مسجد بجانب دحیه کلبی و نماندند در
مسجد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر دوازده کس و در روایتی مگر هشت کس و
در روایتی مگر یازده کس پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که اگر
این جماعت نمی‌ماندند هر آینه سنگ می‌بارید بر شما از آسمان پس این
آیه نازل شد و برین تقدیر مراد از لهو آن طبل است که دحیه کلبی جهت
اعلام مردم میزد و از تجارت سوداگری که مقصود او بود از زدن طبل
و تقدیم تجارت اینجا و اکتفا بضمیر مونث که راجع است باو از جهت آنست
که مقصود ایشان از رفتن بسوی دحیه تجارت بود نه طبل و [illegible] اند که قول
اذوا الیه مقدر باشد بعد از الیها از جهت اعتماد بر فهم او از قول والیها
[illegible] جهت تقدیم لهو در آخر آیت بعد از رعایت [illegible] در مطلق لف و نشر
غیر مرتب جاریست رعایت طریقه ترقی است در مدح ما عند الله یعنی ما
عند الله بهتر است از لهو بلکه از تجارت نیز زیرا که لهو حرام است
[illegible] مدینی است و تجارت حرام نیست و منتفع به است پس خیریت
[illegible] اره اقوی است از خیریت از لهو زیرا که تجارت [illegible] تقدیم میکرد
و دیگر لهو کیست میبود بحسب ظاهر زیرا که لازم می آید بطریق اولی از خیریت

از تجارت خیریت از لهو و ظاهر آن است که مراد از قول [illegible] وترکوک
قائما ترک آنحضرتست ایستاده در حال خطبه چنانکه از روایت سبب نزول
مستفاد میگردد و برین تقدیر آیت مذکوره اشارتست باشتراط قیام در
خطبه چنانکه مستفاد میگردد از روایات مثل آنکه روایت کرده است معویه
بن وهب از امام صادق علیه السلام که فرمود انّ اوّل من خطب و هو
جالس معویة استأذن الناس فی ذلك من وجع كان بركبتیه
بعد از ان فرمود الخطبة و هو قائم خطبتان یجلس بینهما
جلسة و لا یتکلم فیها قدر ما یکون فصل ما بین الخطبتین
یعنی بدرستی که اوّل کسی که خطبه خواند در حالتی که نشسته بود معاویه ملعون
بود طلب اذن کرد از مردم در نشستن در حال خطبه از جهت دردی
که بود در زانوهای او و خطبه صحیح دو خطبه ایستاده است که در میان ایشان
نشستنی واقع شود بی آنکه سخن کنند در آن نشستن آنقدر که جدا گرداند
دو خطبه را از یکدیگر بحسب عرف و بعضی گفته اند مراد از قائما قیام در نماز
جمعه است لیکن ما نمی‌دانیم سبب نزول آیت [illegible] قوله تعالی
فی سورة الکوثر فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ و تفسیر این آیت گذشت
و نیز مذکور شد که اکثر مفسران صلوة را بر نماز عید حمل کرده اند
نحر را بر قربانی کردن یا کشتن حیوانی که از مناسک حج است و
بنابرین تقدیر ظاهر آیت مذکوره دلالت بر وجوب عینی نماز عید میکند

باجماع ... است لیکن شرطیست نزد اصحاب در وجوب نماز
عید انچه شرط است در وجوب نماز جمعه و فرق نیست میان ایشان مگر
در چند چیز یکی انکه نماز عید با اجتماع شرایط و وجوب مستحب است بخلاف
نماز جمعه که با اجتماع شرایط وجوب مستحب است بخلاف نماز جمعه که
با اجتماع شرایط وجوب مشروع نیست دوم انکه نماز عید اگر ترک شود
بدل ندارد بخلاف نماز جمعه که بدل او ظهر است در وقتش و قضای او
بعد از وقت نیست سیم انکه در نماز عید مستحب است خطبه و در نماز جمعه واجب
و استماع خطبه در نماز عید مستحب است باتفاق و در نماز جمعه مختلف فیه است
چهارم انکه خطبه در نماز عید بعد از نماز است و در نماز جمعه پیش از نماز
پنجم انکه در نماز عید نه تکبیر زاید واجبست بعد از قراءة و پیش از تکبیر
رکوع پنج تکبیر در رکعت اول و چهار تکبیر در رکعت دویم بخلاف نماز
جمعه که تکبیر زاید بر تکبیرات صلوة یومیه واجب نیست در دو مستند ما
درین احکام روایات صحیح اهل بیت است علیهم السلم
قوله تعالی فی سورة التوبة وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ
أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ یعنی و نماز جنازه مکن ای محمد بر
هیچ یک از منافقان که مرده باشند هرگز و بایست بر قبر هیچ یک
از ایشان جهت دعا بدرستی که ایشان کافر شده اند بخدای

تعالی و برسول او کفر ورزیدند و مرده اند در حالتی که کافر بودند بدانکه جمله
صفت احد است و مات صفت بعد از صفت و اختیار صیغه ماضی در مات
بنا بر تقدیم موت است بر نماز جنازه و ذکر ابدا مبالغه است در نهی جهت قطع
طمع کفار در وقوع نماز جنازه بر اموات ایشان یا قطع احتمال نسخ در نهی
نهی ایشان رفعت بر آنکه مراد نهی پیغمبر است صلی الله علیه و آله و امت نیز
از نماز جنازه بر کافران و برین تقدیر تابید مناسب است و کفر
پوشیدن است مطلق و بضم کاف در لغت پوشیدن نعمت است و در عرف
عدم ایمان و فسق در لغت بیرون رفتن است از راه راست و در عرف
بیرون رفتن از طاعت خدای تعالی و شک نیست که اقوای مراتب آن
بیرون رفتن است از ایمان پس کفر فرد کامل فسق باشد و انجام مراد
از فسق کفر است بقرینه قول او کفروا و سبب نزول این آیت آن بود
که روایت کرده اند که عادت پیغمبر صلی الله علیه و آله چنان بود که بر
منافقان نماز میکرد و بر قبر ایشان می ایستاد و دعا میکرد از برای
ایشان از جهت ترغیب ایشان باسلام پس چون مریض شد عبدالله
بن ابی بن سلول شخصی را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد و التماس عیادت
نمود پس چون آنحضرت نزد او در آمد فرمود که اهلکک حب الیهود
یعنی هلاک گردانید و گمراه ساخت ترا دوستی جهودان عبدالله گفت
ای رسول خدا طلب کرده ام ترا از برای آنکه طلب مغفرت کنی

برای من نیز برای آنکه ملامت کنی مرا و التماس نمود از آنحضرت که
چون بمیرد پیراهن مبارک خود را کفن او گرداند و نماز کند برو
و آنحضرت قبول فرمود بعد از آن عبدالله مرد و پسر او حباب التماس
نمود از پیغمبر صلی الله علیه و آله که بجنازهٔ او حاضر شود پس پرسید آنحضرت
که نام تو چیست گفت نام من حباب است آنحضرت فرمود حباب نام
شیطانست من ترا عبدالله نام کردم پس چون خواست رسول
خدا که متوجه جنازهٔ او شود جبرئیل نازل شد و این آیه را برد و خواند
و کشید او را از نزد جنازهٔ او و در روایت دیگر آمده که پیغمبر صلی الله
علیه و آله پیراهن خود را نیز داد که کفن او کنند و چون بعضی اصحاب
گفتند که چرا پیراهن خود را با چنین کافر میدهی فرمود که پیراهن
من رفع عذاب الهی از و نمی کند و من امید میدارم از خدای تعالی
که بوسیله این احسان من با ایشان بسیاری از کافران بشرف اسلام
…ت کردند و روایت کرده اند که باین سبب در همان روز هزار مرد
از قبیله خزرج که در مدینه بودند مسلمان گشتند و بعضی گفته اند که
این احسان پیغمبر صلی الله علیه و آله بعبدالله بجهت اکرام پسر او بود
که مسلمان شده بود و التماس پیراهن آنحضرت کرده و بعضی گفته اند
که بجهت مکافات بعضی نیکوئیها بود که از عبدالله واقع شده بود
مثل آنکه در روز صلح حدیبیه مشرکان مکه گفتند که ما محمد را نمیگذاریم

کرد که مرا آیه اما عبد الله بن ابی سلول را میکند ...

منع نیز جهت اقتدا برسول صلی الله علیه و آله در نمی ایم و مثل آنکه چون

در روز بدر عباس را رضی الله عنه اسیر کردند پیراهن هیچکس بقد او راست

نبود بسبب طول قامت او عبد الله پیراهن خود را داد که در او پوشانیدند

زیرا که او نیز طویل القامت بود و در بعضی روایات آمده که عمر علیه اللعنة

گفت مر رسول خدا را که آیا نماز میکنی بر عبد الله که دشمن خدا است

پس آنحضرت فرمود که چه میدانی که در نماز او چه میگویم میگویم

اللهم احش قبره نارا و سلط علیه الحیات و العقارب

یعنی بار خدایا پر گردان قبر او را از آتش و مسلط کن بر و مار او کژدمها

و مخفی نماند که صریح آیت مذکوره دال است بر آنکه جایز نیست نماز جنازه

بر کفار ... از جهت آنکه معلل گردانیده نهی را بآنکه بر کفر مرده اند

و در ضمن تعلیل اشارتست با آنکه واجبست نماز جنازه بر جمیع مسلمانان

مگر آنکه بدلیلی دیگر بیرون رود مثل طفلی که شش ساله نشده باشد و

کیفیت نماز جنازه و احکام آن در کتب فقهیه و تفصیل آن مذکور است

و قول او لا تقم علی قبره با تعلیل او بکفر اشارتست بآنکه جایز است

بلکه مستحب است ایستادن بر قبر مؤمنان و دعا کردن برای ایشان

و زیارت ایشان و ثابت شده بروایات صحیحه که درین باب اجر جزیل است

چنانکه روایت کرده اند از امام رضا علیه السلام که فرمود ...

... المؤمن وقرا عنده انا انزلناه في ليلة القدر
سبع مرات ودعا له امن من الفزع الاكبر يعني
هرکه زیارت کند برادر مومن خود را وبخواند نزد او سوره انا انزلناه
را هفت بار ودعا کند از برای او امن شود از فزع روز قیامت
نفس وآن میت نیز ودر بعضی روایات آمده که زیارت قبور
حرام بود در اول اسلام بعد از آن منسوخ شد الاية الثالثة ...
قوله تعالى في سورة النساء وإذا ضربتم في الأرض فليس
عليكم جناح أن تقصروا من الصلوة إن
خفتم أن يفتنكم الذين كفروا إن الكافرين
كانوا لكم عدوا مبينا يعني وهرگاه سیر کنید در زمین
ومسافر شوید پس نیست بر شما گناهی وحرجی در اینکه کم کنید از نماز
چیزی را اگر بترسید از آنکه مضرت رسانند شما را کافران بدرستی که
کافران هستند مر شما را دشمن هویدا اما آنکه معنی ضرب در زمین سیر است در زمین
یعنی سفر وجناح بمعنی گناه است وقصر صلوة بمعنی کوتاه کردن وکم کردن
نماز است بحسب کمیت یا کیفیت وبعضی گفته اند که مراد از قصر کشته شدن است
وظاهر آنست که عامتر باشد از کشتن ورسانیدن سایر مکروهات ووجه
آنکه در ... كانوا عدوا گفت واعدا نگفت آنست که لام تعریف
در الکافرین ابطال جمعیت کرده والکافرین بمعنی کل کافر است چنانکه

علماء تفسیر و عربیت تصریح نموده اند بآن پس بحسب معنی مفرد است
واگرچه بحسب لفظ جمع است از جهت دیگر کانوا رعایت جانب لفظ
نموده و در عدواً رعایت جانب معنی یا آنکه چون سبب عداوهٔ کفار امر
واحد است و آن کفر است ازین حیثیت ایشانرا بمنزلت فرد
واحد شمرده از اعدا که اگرچه بحسب نفس الامر افرادند و مخفی نماند که آیت
مذکوره دلالت می کند بر وجوب قصر نماز در سفر خواه واجب باشد و خواه
غیر واجب لیکن اجماع فرقهٔ ناجیه منعقد شده برآنکه واجبست و
روایات صحیحه از طریق اهل البیت علیهم السلم دالست بران و بعضی
روایات از طریق مخالفان نیز موید آنست چنانکه روایت کرده اند
از یعلی بن امیه که گفت پرسیدم از عمر علیه اللعنه که چیست حال ما که قصر میکنیم
نماز را در سفر در حال امن و عدم خوف گفت من نیز تعجب کردم
از ... تو تعجب کردی پس پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
آنحضرت فرمود تِلْكَ صَدَقَةٌ تَصَدَّقَ اللهُ بِهَا عَلَيْكُمْ
فَاقْبَلُوا صَدَقَتَهُ یعنی قصر نماز در سفر صدقه ایست که تصدق کرده
خدای تعالی او را بر شما پس قبول کنند صدقهٔ خدای تعالی را و ازینجا
اینجا معلوم میشود که وجوب قصر نماز در سفر عزیمت است یعنی حکمیست
نه اصل واقع شده مثل اتمام چنانکه مختار اصحاب ما است نه
یعنی خلاف اصل چنانکه مذهب بعضی مخالفان است و شیخ ابو علی ط

گفته کرمکلف [illegible] کرده اند طایفه ناجیه بر انکه قصری واقع نشده در نماز
بلکه فرض کرده ابتدا شده است نماز چهار رکعتی در سفر دو رکعت و در حضر
چهار رکعت لیکن شرط است در وجوب قصر نماز در سفر انکه نماز فرض
پیشین یا پسین یا خفتن باشد و مسافت سفر هشت فرسنگ
باشد و سفر معصیت نباشد و غیر آن از شروط که در کتب اصحاب
مذکور است و مستند آن شروط روایات صحیحه است که دلالت می کند
بر آن [illegible] خوف شرط نیست در وجوب قصر نماز در سفر چنانکه ظاهر آیه
مذکوره دال است بر آن بلکه ذکر خوف در آیت از جهت آن است
که سفر محل خوفست بحسب اکثر و اغلب نه از برای تقیید و تخصیص حکم
بنابر اجماع فرقه ناجیه بر انکه در سببیت سفر قصر را خوف شرط
نیست و بنابر بعضی روایات مذکوره و از جهت انکه زرارة [illegible] روایت کرده
از امام باقر علیه السلام که چون پرسیدیم از آن حضرت که آیا قصر
می باید کرد نماز سفر و نماز خوف را هر دو فرمود که نعم و صلوة
الخوف احق ان تقصر من صلوة السفر الذی لیس فیه
خوف یعنی [illegible] آری قصر می باید کرد نماز سفر و نماز خوف
نیز و نماز خوف سزاوارتر است بانکه قصر کرده شود از نماز سفری
که در و خوف نباشد تنها و از اینجا معلوم میگردد که هر یک از
سفر و خوف سبب مستقل است از برای وجوب قصر هر کدام در سببیت

قصر مشروط بنیت سه یکی وقصر نماز سفر بحسب کمیت است و بس
باسقاط دو رکعت از نماز چهار رکعتی و برین درجه است قصر نماز خوف
اگر بمرتبه کمال شده نرسیده باشد و اگر بمرتبه کمال شده رسید
باشد واجب باشد قصر نماز خوف بحسب کمیت و کیفیت مثل قصر
نماز سفر و اما بحسب کیفیت بدانچه ممکن باشد مثل نماز کردن در
حال رفتن با اشارت و یک تسبیح گفتن بجای هر رکعت الآیة الثانیة
قوله تعالی فی سورة النساء ایضا وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ
لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِّنْهُم مَّعَكَ وَلْيَأْخُذُوا
أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِن وَرَائِكُمْ
وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ
وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ
عَلَيْكُم مَّيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطَرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْضَىٰ
أَن تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ
إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا یعنی وهرگاه باشی
محمد در میان مومنان پس خواهی که بپای داری از برای
نماز فریضه را در حال خوف شریعه بین باید که بایستند بعضی از ایشان

در نماز و باید که فرا گیرند این بعضی اسباب جنگ خود را پس هرگاه سجده
کنند این بعض پس باید که باشند در عقب شما و باید که بیایند بعضی دیگر
از مومنان که نماز نکرده اند پس باید که نماز کنند با تو و باید که فرا
گیرند احتراز و احتیاط خود را و اسباب جنگ خود را بجهت آنکه
دوست داشتند کافران و تمنا کردند اگر غافل شوید از اسباب
جنگ خود و متاعهای خود پس حمله کنند بر شما یک حمله و گناهی نیست
بر شما اگر باشد شما را مضرتی از جهت باران مثلا یا باشید بیمار
در آنکه بنهید اسباب جنگ خود را و فرا گیرید احتیاط خود را بدرستی
که خدای تعالی مهیا کرده است از برای کافران عذاب خوار
کننده بدانکه طائفه در لغت بمعنی پاره است از چیزی خواه یکی باشد
و خواه بیشتر و اسلحه جمع سلاح است و آن چیزها است که دفع کنند
بآن آدمی مضرت را از خود در حرب مثل سپر و زره و تیر و شمشیر
و ... حذر عبارتست از کمال حذر کردن و احتراز نمودن
از دشمن و لامهای امر مذکور در این آیت ساکن اند باتفاق
قرا اگرچه لام ... مکسور است و کلمه لو در لو تغفلون احتمال
دارد که لو تمنی باشد بمعنی لیت از برای بیان کیفیت دوستی
کفار و احتمال دارد که حرف مصدر باشد بمعنی أن و با مدخول مفعول
باشد چنانکه مفسران و ارباب عربیت در مثل این آیت

گفته اند و قول او وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بیان علت امر با
خذوا اسلحه است و جمله جزئیه است بعد از جمله انشائیه از آن جهت
پی عطف مذکور شد و در قول او تغفلون بصیغه خطاب التفات است
از غیبت بخطاب و قول او اَنْ تَضَعُوا تقدیر فی ان تضعوا
متعلق است بحصل یا حاصل مقدر که جز لا جناح باشد
و قول او وَخُذُوا حِذْرَكُمْ بظاهر عطف جمله انشائیه است
به جزئیه پی انکه محلی از اعراب داشته باشد و این عطف جایز نیست
نزد ارباب عربیت مگر انکه مقصود عطف قصه بر قصه باشد و قول
او اِنَّ اللهَ اَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا از برای
تقویت دلهای مومنان است بانکه خدای تعالی میخواهد که عذاب
و اهانت کند کافران را در دنیا و اخرت نه نصرت و رحمت و پوشیده
نماند که این آیت دلالت می کند بر وجوب نماز خوف یکی از وجوه
معتبره در شرع و آن چهار وجه است یکی صلوة شدة الخوف و
آنچنان است که بالاسقاط دو رکعت از نماز چهار رکعتی بغیر د
هیئت نماز را نیز بد انچه ممکن باشد از سجود و اشارة و
تسبیح بجای رکعت و این در حالتی است که شدة خوف بمر
باشد که قادر نباشد بر هیئات نماز کامل مثل انکه مشغول
بمقاتله و مطارده و این را صلوة المطارده نیز خوانند دوم

صلوة بطن النخل و آن نمازیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله در بطن النخل که موضعیست
بجای آورد و آن چنان است که اسقاط دو رکعت کنند از نمازهای چهار
رکعتی برین وجه که امام قوم را دو فرقه کرده اند و یک فرقه را حراست
فرستد و با فرقه دیگر دو رکعت نماز فرض بجای آورد و با ایشان
سلام دهد پس این فرقه بحراست روند و فرقه حارسه اول بیایند
و امام با ایشان دو رکعت نماز نافله کند از قبیل اقتداء مفترض
بمتنفل چنانکه در غیر صورت خوف نیز جایزاست و این نماز در
حالتی است که شدت خوف نباشد و دشمن در جانب قبله باشد
سیم صلوة عسفان و آن نمازی است که رسول الله صلی الله علیه و آله
در موضعی که از اعسفان گویند بجای آورد و آن چنان است که با اسقاط
دو رکعت از نماز چهار رکعتی امام قوم را دو صف کرده اند و با هر دو
صف شروع کنند در نماز و قیام کنند و رکوع کنند باتفاق
و لیکن با صف اول سجود کنند و صف دویم حراست نمایند چون
امام برکعت دوم برخیزد صف دوم سجود کنند بعد از آن صف
اول بجای صف دوم ... و صف دوم بجای صف اول و قیام
و رکوع را همه باتفاق بجای آورند و سجود کند امام با صف
اول که دوم بود در رکعت اول و صف دوم که اول بود حراست
نمایند بعد از آن امام بنشیند با همه و سلام دهد با همه و این نماز

در حالتی است که شدة خوف نباشد و دشمن در جانب قبله باشد
چهارم صلوة ذات الرقاع است و آن نمازی است که رسول صلی الله
علیه و آله در موضعی که آنرا ذات الرقاع گویند بجای آورد و آنچنانست
که با اسقاط دو رکعت از نماز چهار رکعتی امام قوم را دو فرقه
گردانید و با یک فرقه شروع کند در نماز در موضعی که تیر دشمن بایشان
نرسد و یک نماز بجای آورد و فرقه دیگر حراست نمایند و چون امام
برکعت دوم برخیزد آن فرقه که یک رکعت را بجماعت گذارده اند
رکعت دوم را بقصد انفراد بگذارند و سلام داده بحراست روند
و امام قراءة این رکعت را دراز کند تا فرقه حارسه بیایند و با
امام درین رکعت اقتدا کنند و با امام این رکعت را بجای آورد
و چون امام از برای تشهد بنشیند ایشان برخیزند و امام تشهد
را دراز کند تا ایشان رکعت دیگر را بجای آورده ملحق شوند با او
و بعد از آن باتفاق سلام دهند و اگر نماز شام باشد مخیرست امام
در آنکه با فرقه اول دو رکعت نماز بجای آورد و با فرقه دوم یک
رکعت یا برعکس و در صحت این نماز چند شرط معتبر است یکی آنکه
دشمن در غیر جانب قبله باشد یا در جانب قبله باشد لیکن میان
ایشان و مسلمانان حایلی باشد که اگر هجوم کنند مسلمانان
ایشان را نبینند و دیگر آنکه قوت دشمن بمرتبه باشد که مسلمانان را خوف

آن باشد که در اثنای نماز هجوم کنند بر ایشان دیگر آنکه کثرت مسلمانان
بمرتبه باشد که گردانیدن ایشان دو فرقه که هر یک از آن دو فرقه
مقاومت تواند کرد با دشمن و احتیاج نباشد با آنکه بیشتر از دو
فرقه گردانند ایشان را و باقی احکام این نماز ها در کتب اصحاب
مذکور است و مخفی نماند که اصحاب ما آیت مذکوره را بر بیان صلوة
ذات الرقاع حمل کرده اند چنانکه متبادر است لیکن مراد از قول
او فاذا سجدوا فاذا صلوا است بقرینه قول او ولم یصلوا
فلیصلوا و بعضی مخالفان بر بیان صلوة بطن النخل حمل کرده اند لیکن
قول او فلیکونوا من ورائکم ابعد است و آبی است از آن زیرا
که عدو اینجا در جانب قبله است پس بودن طایفه حارسه در عقب مصلیه مناسب
نیست بلکه انسب است بخلاف ذات الرقاع و همچنین آنرا بر بیان صلوة
عسفان حمل نکرده است زیرا که بسیار بعید است از نظم آیت
مذکوره و بر هر تقدیر دلالت آیة مذکوره بر وجوب نماز خوف و بر
وجوب برداشتن سلاح در نماز مذکور اگرچه نجس باشد نزد ضرورت
الآیة الثامنة قوله تعالی فی سورة النساء ایضا فاذا قضیتم الصلوة
فاذکروا الله قیاما و قعودا و علی جنوبکم فاذا
اطمأننتم فاقیموا الصلوة ان الصلوة کانت علی
المؤمنین کتابا موقوتا یعنی پس هر گاه بجا آورید نماز خوف را

پس یاد کنید خدای تعالی را در جمیع احوال ایستاده و خواه نشسته و
خواه بر پهلوهای خود خسپیده پس چون گاه قرار گیرید و امن شوید از خوف
پس بپای دارید نماز را مستقیم الاحوال بدرستی که نماز هست بر
مؤمنان فرض معین کرده شده بوقت معین ... که ظاهر سوق آیت
مذکوره آنست که مراد از صلوة در قضیتم الصلوة نماز خوف باشد
زیرا که این آیت در نظم قرآن در حیز آیه سابق که در بیان نماز خوفست
واقع شده و قول او فاذا اطمأننتم در بیان حکم امن ا...
بعد از خوف و مراد از قضا بجا آوردن است و معنا چنانکه یکی از
معانی قضاست و مراد از قول او فاذکروا الله آنست
که بیاد خدای تعالی مشغول باشید بعد از نماز نیز در جمیع احوال بطریق
دعا و طلب نصرت تا خدای تعالی شما را نصرت دهد بر دشمنان
چنانکه بعضی مفسران گفته اند و بعضی از محققان فرموده اند
که مراد از قضیتم الصلوة اراده بجای آوردن نماز خوفست
و از فاذکروا الله آنست که نماز خوف را در جمیع احوال
بجای آورید بحسب مقتضای حال خواه ایستاده باشید و بشمشیر حرکت
میکرده باشید و خواه نشسته باشید و بتیر حرکت میکرده باشید و خواه
خسپیده باشید از جهت زخمی که خورده باشید برین تقدیر صیغه امر
مذکور بمعنی وجوب باشد چنانکه حقیقت است مثل امر دوم که قول ا...

فأقيموا الصلوة است بخلاف احتمال اول و بعضی گفته اند که مراد
از صلوة نماز مقصور است بقرینه آنکه آیات سابقه متضمن بیان
قصر نماز اند و مراد از ذکر الله تسبیح سبحان الله و الحمد لله و
لا اله الا الله و الله اکبر است که گفتن آن مستحب است
بعد از نماز مقصور جهت جبران قصر نماز است چنانکه در کتب اصحاب مبین است
و برین تقدیر صیغه امر مذکور بمعنی ندب باشد مثل احتمال اول و بعضی
صلوة [illegible] مطلق نماز حمل کرده اند و ذکر الله بر یاد کردن خدای تعالی
بدانکه یاد کردن خدای تعالی در جمیع احوال مستحسن است یا بر
تعقیب نماز که آن نیز مستحب است لیکن [illegible] بعید اند از
سوق کلام پس آیت مذکوره بنابر بعضی احتمالات دالست بر وجوب نماز
غیر یومی که نماز خوفست در جمیع احوال خوف و بنابر بعضی دالست بر حکم
متعلق بنماز و آن استحباب تسبیح است بعد از نماز مقصور یا
استحباب تعقیب بعد از مطلق نماز الآیة الثامنة قوله تعالی فی
سورة البقرة وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وَارْكَعُوا
مَعَ الرَّاكِعِينَ یعنی بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را و رکوع
کنید در نماز با رکوع کنندگان ظاهر آنست که مراد از صلوة
مطلق نماز است و از زکوة مطلق زکوة و صیغهای امر دالند بر

از هر رکوع رکوع نماز است و تخصیص این جزو نماز بذکر با آنکه در ضمن نماز مندرج است

بوجهت بوده نماز یهود است که رکوع نیست در و بعضی مفسران رکوع را بنماز

حمل کرده اند از قبیل تعبیر کل باسم جزو چنانکه تعبیر میکنند از نماز بسجود

و مراد آنست که نماز کنید با نماز کنندگان یعنی بجماعت و موید این

احتمال آنست که برین تقدیر قول او وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ تاسیس

بهتر است از تاکید چنانکه در محلش مقرر شده و برین تقدیر آیت مذکوره

دلالت می کند بر راجحیت نماز بجماعت عامتر از آنکه واجب باشد یا

مندوب بمعونت روایات معتبره و اکثر آن چنانکه مو[...] رد شده در حدیث

نبوی صلی الله علیه و آله که صَلٰوةُ الْجَمَاعَةِ تَفْضُلُ صَلٰوةَ الْفَرْدِ بِخَمْسٍ

وَعِشْرِينَ صَلٰوةً یعنی ثواب نماز بجماعت زیاده است از ثواب

نماز منفرد بمقدار ثواب بیست و پنج نماز منفرد و ثابت شده بادله خارجه

که جماعت در نماز جمعه و عیدین واجب است و در باقی نمازهای واجبه مستحب

و در نمازهای نافله جماعت حرام است باجماع اصحاب ما مگر در نافله که در

اصل واجب بوده باشد مثل نماز عید نافله و نماز اعاده و مگر در نماز غدیر

[illegible] قوله تعالی في [illegible] وَإِذَا

قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

یعنی هرگاه خوانده شود قرآن پس گوش فرا دارید مر او را و خاموش

بشوید شاید که رحمت کرده شوید بدانکه استماع در لغت گوش کردن [illegible]

بقصد شنیدن و سماع شنیدن است عامتر از انکه بقصد باشد یا نه
چنانکه مشهور است و در عرف فقها و انصات بمعنی خاموش شدن است
و سبب نزول این آیت آنست که روایت کرده اند از ابن عباس رض
که گفت مردم در اول اسلام سخن میکردند در اثنای نماز چنانکه
از کسی که نماز می کرد می پرسیدند که چند رکعت نماز کرده آنکس در اثنای
نماز جواب میداد و می گفت اینقدر پس این آیت نازل شد و بعضی
گفته اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله قراءة قران میکرد معارضه
میکرد با او در قراءة جوانی از انصار در قراءة میکرد و باید و پس آیة
مذکوره نازل شد و بعضی گفته اند که [illegible] قراءة قران میکرد
اصحاب با او قراءة قران میکردند و در غلط می انداختند او را
پس آیت نازل شد و بعضی گفته اند نازل شد در حق خاموشی در
حال خطبه خواندن امام روز جمعه و مروی است از امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت مراد از صیغه امر مذکور استحباب گوش فرا داشتن است
بقراءة قران در نماز و غیر نماز مطلقا و بنابرین روایت آیة
مذکوره [illegible] بر آنکه شنیدن قران بقصد [illegible]
هر گاه که کسی قران خواند سنت است مطلقا چنانکه مختار اکثر اصحاب
است ولیکن در نماز جهری که آواز امام شنیده نشود در قراءة
مختار اکثر اصحاب استحباب قراءة فاتحه است و بعضی گفته اند

که مستحب است در این صورت ذکر در نفس بطریق تسبیح یا تهلیل یا تکبیر
و مؤید این قول است روایت زراره از امام باقر یا امام صادق
علیهما السلم که گفت اذا کنت خلف امام تأتم به فانصت
وسبح فی نفسک یعنی هرگاه باشید نماز گذارنده در عقب امامی که اقتدا
کرده باشید باو پس خاموش شوید تسبیح گوئی در نفس خود و گویا اشاره
باینست قول خدای تعالی بعد از آیت مذکوره واذکر ربک فی نفسک
تضرعا و خیفة یعنی و یاد کن پروردگار خود را در نفس خود بطریق
فروتنی و ترسناکی و از اینجاست که گفته اند اولی در وقت قرائت قرآن
واستماع آن آنست که متوجه تعقل معانی آن باشند و تدبر اوامر و نواهی
او بقصد تدبر امتثال او سخن کنند و اظهار خضوع و خشوع نمایند و تصور
کنند عظمت و بزرگی خدای تعالی را و رعایت کنند کمال ادب را
مثل کسی که حاضر باشد نزد پادشاه آگاه قهار عظیم الشان الآیة
الحادیة عشر قوله تعالی فی سورة الم سجده انما یؤمن بآیاتنا
الذین اذا ذکروا بها خروا سجدا و سبحوا بحمد
ربهم وهم لا یستکبرون یعنی اینست و جز این نیست که ایمان
کامل می آورند بآیتهای که ما فرستادیم در قرآن آنکسان که هرگاه پند
داده شوند بآن آیتها بیفتند در حالی که سجده کنند کامل باشند
و بپاکی یاد کنند پروردگار خود را از صفات نقصان در حالتی که

باسپاس و ستایش پروردگار خود باشند و حال آنکه ایشان گردن کشی
نمیکنند از طاعت پروردگار خود بدانکه این آیت یکی از چهار آیتی [illegible]
که بر خواننده و شنونده آنها سجده تلاوة واجبست و سه آیه دیگر از آن
چهار آیت لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ
است و آن در سوره حم سجده و آیة فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا
در آخر سوره نجم و آیة وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ در آخر سوره اقرء
و این چهار سوره را در شرع سور عزایم خوانند از عزایم بمعنی افسونها
[illegible] آیتها بمنزله افسونهایند که دلهای متکبر ازان نرم می کنند و
سجود را که در و خضوع و خشوع تمام است [illegible] همین آیت
که انجام کور است دلالت می کند بر وجوب سجده تلاوت نزد خواندن و
شنیدن هریک ازین چهار آیت [illegible] که دلالت می کند بر حصر ایمان
کامل در کسی که نزد پند دادن او بمطلق آیات قرانی سجده کند و شک
نیست که فعلی منحصر باشد ایمان کامل در وی فی الجمله از عبادات خواهد بود
پس سجده نزد شنیدن آیاة قرانی مطلقا بطریق تذکیر و وعظ عبادت
باشد [illegible] امر جعه الدلیل و همین آیت [illegible] آیت [illegible]
از جمله آیات قرانی اند پس سجده نزد شنیدن آنها بطریق وعظ عبادت
باشد عامتر از انکه واجب باشد یا مندوب لیکن اجماع فرقه ناجیه است
[illegible] که واجبست و دیگر انکه وجوب آن مخصوص نیست بشنونده آنها بلکه بر

خواننده آنها نیز واجبست و نیز مخصوص نیست بشنونده آنها بطریق تذکیر
و وعظ بلکه بر مطلق شنونده آنها واجبست خواه بطریق تذکیر و وعظ
خوانده باشند و خواه بطریق دیگر پس آیت مذکوره دلالت کند بر وجوب
سجده تلاوت بر خواننده و شنونده هر یک از آیات مذکوره مطلقا بعوث
اجماع است ما که روایت کرده اند از امیر المؤمنین علی علیه السلام که فرمود
عزائم السجود اربع یعنی سورهای عزائم که واجبست سجده تلاوة
در بعضی آیات آنها چهار است و اکثر روایت کرده اند از امام صادق
که گفت اذا قرئ شیء من العزائم الاربع فسمعتها فاسجد
ان کنت علی غیر وضوء وان کنت جنبا وان کانت
المرأة لا تصلی وسائر القرآن انت فیه بالخیار
یعنی هرگاه خوانده شود بعضی از سورهای عزائم چهارگانه و آن بعضی آیات
مذکوره است پس بشنوی تو آن بعضی را پس سجده کن اگرچه باشی بی وضو
و اگرچه باشی جنب و اگرچه باشد زنی که نماز نمیکرده باشد بسبب حیض
نفاس و باقی آیات سجده که در قرآن است تو در سجده کردن نزد خواندن
و شنیدن آنها اختیار داری یعنی واجب نیست سجده کردن نزد خواندن
و شنیدن آنها بلکه مستحب است و از اینجا معلوم شد که سجده تلاوت نزد خواندن
و شنیدن غیر آیات سجده سورهای عزائم واجب نیست بلکه مندوبست و آن
یازده آیتست در ده سوره سوره اعراف و سوره رعد و سوره نحل و سوره

ماه رمضان در حال مرض و سفر بلکه واجبست بر مریض و مسافر در ماه
رمضان انکه افطار کنند و قضا کنند روزه را در وقت دیکر که مریض
و مسافر نباشند چنانکه مختار اصحاب ماست مثل نماز در سفر و موید
اینست انکه در بعضی احادیث وارد شده که الصِّیَامُ فِی السَّفَرِ
کَالْفِطرِ فِی الْحَضَرِ یعنی کسی که روزه دارد در سفر مثل کسی است
که افطار کند در حضر در کناه و مخفی نماند که ایام اگر چه جمع مذکر است لیکن
جمع مذکر غیر عاقل است و جایز است در ضمیری که راجع باشد بجمع مذکر غیر
عاقل انکه ضمیر [illegible] مؤنث باشد یا ضمیر جمع مؤنث مثل ایام مضت
[illegible] بخلاف جمع مذکر عاقل بواو و نون که ضمیر راجع باو ضمیر جمع است
مثل المسلمون جاؤا و ابخلاف جمع مذکر عاقل بغیر واو و نون که ضمیر راجع باو
ضمیر واحده مؤنث است یا ضمیر جمع بواو مثل الرجال جاءت و جاؤا
چنانکه در علم نحو مقرر است از این جهت صفت ایام درین مقام معدودات
واقع شده و اخر هر دو جمع مؤنث اند و ظاهر آنست که مراد از قول
یطیقونه آن باشد که طاقت روزه دارند و عذری که سبب افطار
شود ندارند و برین تقدیر این آیه منسوخ باشد بقول او فمن
شهد منکم الشهر فلیصمه چنانکه تفسیر او بیاید و این قول جمهور
مفسرانست چنانکه کفته اند که این بود حکم روزه ماه رمضان در
اول اسلام بنابر انکه روزه ماه رمضان بر مردم صعب بود بجهت انکه

عادت ایشان شود پس مخیر شدند میان صوم و افطار بعد از آن
تخییر منسوخ شد و می تواند بود که مراد آن باشد که طاقت صوم داشته
باشند بعد از آن عارض شود ایشان را [illegible] سبب آن طاقت صوم
نماند ایشان را غیر مرض و سفر مثل کبر سن و عطاش و غیر آن و این تفسیر
اگرچه مستدعی تقدیر جمله است معطوفست بر یطیقونه مثل ثم یصیبهم
ما یمنع طاقتهم له لیکن برین تقدیر آیت منسوخ نباشد و اصل
عدم نسخ است پس این احتمال اولی است و مؤید اینست آنکه روایت
کرده اند از امام صادق علیه السلم که فرمود [illegible] علی الذین کانوا
یطیقون الصوم ثم اصابهم کبر او عطاش او شبه
ذلک فدیة لکل یوم مد من الطعام یعنی معنی آیت مذکوره
آنست که واجب است بر آنکسان که بودند که طاقت روزه داشتند و ایشان
رسید [illegible] ن را کبر سن یا مرض یا عطاش که عبارة از استمرار تشنگی
یا مانند این دو حالت اگر افطار کنند عوض هر روزی که افطار کنند
مدی از طعام بدهند و بعضی گفته اند که کلمه لا مقدر است لا یطیقونه و بهتر
آنست که گفته شود و مراد آنست که [illegible] غایت طاقت ایشان
باشد که بمشقت تام روزه دارند مثل صاحب عطاش و کبر سن [illegible] و نتیجه
آن و این مؤید این توجیه است آنکه ابن عباس رضی الله عنهما یطیقونه
خوانده یطوقونه و مانند آن بمعنی یتکلفونه یعنی بتکلف تمام

ایشان است در اصل وقوع وفایدهٔ تشبیه مذکور تاکید حکم است و ترغیب
مردم بروزه و تطییب و تسهیل بر ایشان از جهت مشارکت جمیع امتها
در روزه چنانکه گفته اند که البلیة اذا عمت طابت و می تواند بود که مراد از
تشبیه مذکور مشارکت در خصوص ایام روزه باشد چنانکه بعضی گفته اند
که بر نصاری نیز روزهٔ ماه رمضان فرض شده بود ولیکن بسبب
آنکه مرگی در مواشی ایشان افتاد زیاده کرده اند بر ماه رمضان ده
[illegible] روز بعد از و پس ایام روزهٔ ایشان پنجاه شد
و بعضی گفته اند که روزهٔ ایشان واقع شد در فصل [illegible] شده
سرما و صعب بود بر ایشان روزه داشتن در آن وقت پس تغییر
دادند روزه را از این دو فصل بفصل بهار و بیست روز و از برای کفارت
این تغییر بیست روز افزودند بر ماه رمضان و فایدهٔ تشبیه بعد از این تقدیر
امور مذکوره است یا تنبیه بر فرضیت روزهٔ ماه رمضان در جمیع امتها
و مروی است از امام محمد باقر علیه السلم که ماه رمضان فرض بود بر
هر پیغمبری از پیغمبران [illegible] نه بر امتهای ایشان فرض بود و اینست
جز این که فرض گردانیده شد بر امت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله از
برای بزرگی که داشت خدای تعالی با ایشان و مراد از قول او لعلکم
تتقون آنست که تا داخل شوید ببرکت روزه در زمرهٔ متقیان
از معاصی مطلق یا اینکه تا پرهیزکاری کنید بسبب روزه از معاصی

متعلق بشهوة چنانکه مروی است از پیغمبر صلی الله علیه وآله که فرمود

مَن لم یستطع الباءة فلیصم فانّ الصوم له وجاء یعنی هرکه

قادر نباشد بر مؤنت زن خواستن پس باید که روزه دارد پس

بدرستی که روزه مر او را بمنزلهٔ کوفتن خصیتین است مثل خصی کردن

و برین تقدیر اشارتست بانکه صوم از جملهٔ الطاف خدای تعالی است

نسبت بمکلفان زیرا که مقرب است بطاعات دیگر و مبعد است از

معاصی چنانکه فرموده در حق نماز که انّ الصلوة تنهی عن الفحشاء

والمنکر والبغی یعنی بدرستی که نماز باز میدارد مردم را

از زنا و از هر گناه و ستم و مخفی نیست که آیت مذکوره بصریح دلالت

میکند بر وجوب عینی روزه داشتن مطلق با مبالغت و تاکید در آن

الآیة الثانیة قوله تعالی عقیب الآیة السابقة ایّاماً معدودات

فمن کان منکم مریضاً او علی سفر فعدة من ایام

اخر وعلی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین

فمن تطوع خیراً فهو خیر له وان تصوموا خیر

لکم ان کنتم تعلمون یعنی روزه دارید چند روز

شمرده پس کسی که باشد از شما بیمار یا مسافر پس احتیاج بر روزه

چند روز دیگر که بدل آن روزها که مریض بوده یا مسافر از ایام معینه

روزه دو جهت بر آنکسان که طاقت ایشان وفا کند بروزه داشتن

وعذری ندارند که سبب افطار شود مثل مرض و سفر اگر افطار کنند
عوض از برای هر روزی که افطار نموده اند مقدار خوردنی یک مسکین
و آن نیم صاع است یعنی دو مد و بعضی گفته اند یک مد پس کسی که زیاده
کند در عوض آن افطار برین مقدار پس آن بهتر است مر او را
از روی ثواب و اگر بی عذر روزه دارید بهتر است مر شما را از
روی ثواب اگر افطار کنید و عوض بدهید اگر باشید که می دانسته
باشید فضیلت روزه و کثرت ثواب او را بدانکه قول او أَيَّامًا منصوبست
بعامل مقدر که زیادات ... می کند بر قول او كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ
و تقدیر آنست که صوموا ایاما یعنی روزه دارید چند روز و اگر صاحب
کشاف گفته که منصوبست بلفظ صیام مذکور یعنی فرض کردانیده شده است
بر شما روزه داشتن در چند روز چنانکه گویی نویت الخروج
يوم الجمعة یعنی قصد کردم بیرون آمدن را در روز جمعه ضعیفست
از دو وجه یکی اینکه لازم می آید فاصله با جنبی بسیار میان عامل و معمول
و آن جایز نیست مطلقا تخصیص در مصدر که ضعیف است در عمل دوم
اینکه عمل مصدر متعدی ... بر قلیل الوقوع است در کلام فصحا نزد جمهور نحات
و نزد بعضی جایز نیست اصلا مگر اینکه گویند که آنچه مذکور شد در غیر معمول
ظرفست و در ظرف توسع است که در غیر آن نیست بنابر اینکه در اشیاء
ادنی رایحه از فعل کافیست و بهذا تقدیم معمول مصدر بر و جایز نیست

اگر معمول غیر ظرف باشد و جایز است اگر ظرف باشد چنانکه بعضی محققان
تحقیق نموده اند و گویا در مثالی که صاحب کشاف ذکر کرده اشارتست
باین توجیه قول او معدودات می تواند بود که بمعنی محدودات باشد
یعنی تعیین کرده شده تا بعدد معین و میتواند بود که بمعنی قلیلات باشد
یعنی اندک زیرا که در عرف چیزهای کم را می شمرند و چیزهای بسیار
پیمانه می کنند و مراد از ایام معدودات ماه رمضان است چنانکه مروی
است از ابن عباس رض و برین تقدیر قول او شهر رمضان
الذی انزل فیه القرآن مبین است
که مراد روز عاشوراست و ایام بیض از هر ماهی لیکن منسوخ شد
وجوب آن بوجوب روزه ماه رمضان و مراد از مرض مبیح افطار
آنست که روزه در وی صاحب مرض را ضرر رساند یا باین وجه که خوف زیاد
شدن مرض شود چنانکه مختار اصحاب ماست و مراد از سفر نوعیست
بسر بیطی که موجب قصر نماز شود و قول او فعدة من ایام اخر
خبر مبتدا محذوفست یعنی ففرضه صیام عدة من ایام اخر
بتقدیر مضاف یا فوقت صیامه عدة من ایام اخر بی تقدیر مضاف
در جانب خبر یا فاعل فعل محذوفست یعنی فکتبت علیه صیام
عدة من ایام اخر بتقدیر مضاف چنانکه متبادرست از
سوق کلام و بر هر تقدیر کلام دلالت می کند بر عدم جواز روزه

نبی اسرائیل و سوره مریم و سوره حج در دو موضع و سوره فرقان
و سوره نمل و سوره ص و سوره اذا السماء انشقت پس آیات سجده نزد
اصحاب ما پانزده آیت و چهارده سوره و باید دانست که مختار محققین
فقها آنست که واجبست در سجده تلاوت نهادن پیشانی و اعضای سبعه
بر زمین چنانکه در سجده نماز معتبر است و واجب نیست در وی طهارت
و استقبال قبله و نه ذکر و نه تشهد و سلام لیکن مستحب است در وی خواندن
این ذکر لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا
[illegible] لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا سجدت لک
یا رب تعبدا و رقا لا مستنکفا و لا مستکبرا
چنانچه از بعضی روایات مستفاد میگردد

کتاب الصوم

بدانکه صوم در لغت نزد بعضی علماء لغت بر خواستن است بی آنکه
کاری کرده شود بعد از آن و نزد بعضی نگاه داشتن مطلق و هر یک
[illegible] دو معنی مناسب است بمعنی شرعی او و آن نگاه داشتن
خود است بر وجه شرعی در روز از آنچه در شرع از مفطر خوانند
با نیت و [illegible] صوم [illegible] بسیار است چنانکه از [illegible]
مستفاد میگردد که کل عمل ابن آدم له الا الصوم فانه
لی و انا اجزی به یعنی هر عبادتی که فرزند آدم میکند از برای
خود میکند مگر روزه که بنا بر کمال محبت که من با او دارم گویا که او

از برای من میکند و من تنها جزا میدهم بسبب روزه پس بدخلت عزّه
ظاهرا بنابر زیادتی فضیلت روزه است دربیمقام که کتاب صوم تقدیم
یافته بر کتاب زکوة با انکه مشهور در کتب فقهیه اصحاب تقدیم کتاب
زکوة است بر کتاب صوم بر وفق آن که در کثیری از آیات قرآنی
بعد از ذکر صلوة زکوة مذکور شده و درین کتاب پنج آیت است
الآية الاولى قوله تعالى في سورة البقرة يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ
عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ یعنی ای گروه مومنان [illegible]
شده است بر شما روزه داشتن همچنانکه فرض گردانیده شده است
بر آنکسان که بوده اند پیش از شما از زمان آدم علیه السلم تا این زمان
که شاید تقوی و پرهیزکاری را اختیار کنید بدانکه کتاب در لغت بمعنی
نوشتن است و بمعنی فرض گردانیدن و اینجا مراد معنی اخیر است و
ظاهر است که مراد از الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ جمیع مکلفان از ازمنه
سابقه است از پیغمبران و امتهای ایشان و کلمه ما در کما کتب ما مصدری
است یعنی مثل فرض گردانیدن روزه بر آنکسان که در ازمنه سابقه
بوده اند و کلمه من در من قبلکم بمعنی ابتدا است یا زایده بمذهب اخفش و مراد
از تشبیه فرض گردانیدن روزه بر مکلفان زمان حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله بفرض گردانیدن روزه بر مکلفان ازمنه سابقه مشارکت

روزه دارند یا بتکلیف تمام روزه دارند و بر هر تقدیر آیت مذکوره دلالت
می کند بر وجوب افطار کسی که مریض یا مسافر باشد در ماه رمضان و
قضای آن در وقت دیگر و بر وجوب افطار کسی که عاجز باشد از روزه
داشتن بجهته عارضه مثل کبرسن و عطاش و بر وجوب فدیه دادن
یک مد یا دو مد از طعام از برای هر روزی که افطار کرده چنانکه محققان
محققان اصحابست الایة الثالثة قوله تعالی بعد الآیة السابقة شَهْرُ
رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَ
بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ
الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى
سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ
وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا
اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
یعنی ماه رمضان آنچنان ماهی است که فرود آمده در او قرآن در
حالتی که راه راست نماینده است مردم را و در حالتی که علامات
روشن است از جمله چیزهای که راه راست می نمایند و فرق می
میان حق و باطل پس هر که حاضر شود ماه رمضان را پس باید
که روزه دارد این ماه را و هر که باشد بیمار یا مسافر پس واجبست
بر او افطار و روزه داشتن چند روز دیگر بعد از ماه رمضان

که بیمار و مسافر نباشد بعد از آنچه از ماه رمضان بیمار یا مسافر بوده خواهند
خدای تعالی بشما آسانی را و نمیخواهد با شما دشواری را و نیز امر کرده
می کند خدای تعالی شما را از برای آنست که کامل گردانید عدد ایام
افطار را از ماه رمضان بسبب مرض یا سفر در وقت قضا آن
و از برای آنکه به بزرگی یاد کنید خدای تعالی را بنا بر آنکه
راه راست نموده است شما را و از برای آنکه شاید شکر نعمتهای او
بجای آورید بدانکه شهر مشتق است از شهرة و تسمیه ماه بشهر از
جهت شهرة اوست میان عامه [illegible] و رمضان در اصل
مصدر رمض است بمعنی سوختن و از جهت [illegible] سوزان را از [illegible]
گویند بعد از آن گردانیدند رمضان را علم ماه رمضان پس
غیر منصرف باشد بسبب علمیت و الف و نون مزیدتان و بر این
تقدیر اضافه شهر با و اضافه عام است بخاص مثل یوم الاحد و
محققان بر آنند که مجموع مضاف و مضاف الیه علم ماه رمضان است
و مؤید اینست آنکه بعضی اصحاب ما روایت کرده اند از اهل البیت
علیهم السلام که گفته اند لا تقولوا رمضان بل قولوا شهر رمضان
فانکم لا تدرون ما رمضان یعنی مگوئید رمضان بلکه بگوئید شهر
رمضان زیرا که شما نمیدانید حقیقت رمضان چیست و در بعضی روایات
آمده که رمضان نام خدای تعالی است و اما آنکه [illegible] بعضی احادیث

واقع شده یعنی لفظ شهر مثل قول پیغمبر صلی الله علیه وآله من صام
رمضان ایماناً واحتساباً غفر له ما تقدم من ذنبه
یعنی هر که روزه دارد ماه رمضان را از روی اعتقاد و اخلاص
آمرزیده شود گناهان گذشته او مبنی بر آنست که جایز است
تصرف در اعلام اگر موجب التباس نشود و برین تقدیر غیر
منصرف است یا باعتبار علمیت مجموع و الف و نون مزیدتان در
مضاف مثل ابن دایه که علم کلاغ است و غیر منصرف است بسبب علمیت
و تانیث و بر هر تقدیر وجه تسمیه مذکور آنست که تعیین
نامها ماهها در وقتی واقع شده است که در ماه رمضان شدت
گرما بوده چنانکه گویا مردم از شدت گرما می سوخته اند یا آنکه مردم
بجهت حرارت گرسنگی میسوزند یا آنکه روزه ماه رمضان میسوزاند
گناهان را و مراد از انزال قرآن در ماه رمضان ابتدا انزال
قرآن است در روز بر پیغمبر صلی الله علیه وآله زیرا که مقرر است که انزال
جمیع قرآن بر آن حضرت در ماه رمضان نبود یا مراد آنست
که نازل شده است در ماه رمضان مجموع قرآن از لوح
محفوظ تا آسمان دنیا بعد از آن نازل شده است بر پیغمبر صلی الله
علیه وآله آیه آیه بحسب مصالح بندگان یا مراد آنست که نازل
شده قرآن در شان ماه رمضان و آن آیت سابقه که یا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ الآية وتواند بود
که مراد آن باشد که آخر انزال قرآن در روز خواهد بود پس گویا که
انزال همه قرآن درو است و در بعضی احادیث نبویه وارد شده که نازل شده
صحیفهای ابراهیم علیه السلام در شب اول ماه رمضان و توراة در ششم
ماه رمضان و انجیل در سیزدهم و قرآن در بیست چهارم و اصح آنست
که انزال قرآن در شب بیست سیم بود که شب قدر است و ظاهر آنست
که قول او الشهر مفعول فیه شهد است زیرا که شهود بمعنی حضور است و لازم
متعدی است و ضمیر فلیصمه که راجع است بهمه مفعول فیه فلیصم است
زیرا که صوم لازم است لیکن این حکم مخصص است بانچه قبل ازو و
بعد ازو مذکور شده از حکم روزه مریض و مسافر و غیر آن از حکم صغیر
و مجنون و حائض و نفسا و مثل آن پس اینکه صاحب کشاف شهود را
بمعنی اقامت تفسیر کرده از برای اخراج مسافر و الشهر را از
مفعول فیه داشته نه مفعول به مناسب نیست و اعراب رفع در شهر
رمضان یا بسبب آنست که مبتدا است و خبر او وَالَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ
الْقُرْآنُ است یا فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ
یا بسبب آن است که خبر مبتدای محذوفست و آن هی یعنی آن ایام
معدودات ماه رمضان است یا بسبب آنست که بدل آنها یا عطف بیان
الصیام است بتقدیر مضاف یعنی صیام شهر رمضان بغیر مریض

گردانیده نشده است بر شما روزه داشتن که روزه داشتن با دو صفت
و قول او مَن کانَ مَرِیضًا أو عَلی سَفَرٍ تکرار کلام سابق است
و وجه تکرار مبالغه است در وجوب افطار مریض و مسافر در ماه رمضان
و اشارتست بآنکه افطار ایشان عزیمت است چنانکه مختار اصحاب
ماست نه رخصت و مؤید قول اول است حدیث مشهور نبوی صلی الله
علیه و آله که فرمود لَیسَ مِنَ البِرِّ الصِّیامُ فِی السَّفَرِ یعنی نیست از
کارهای نیک روزه داشتن در سفر و مراد از آن اکمال عدت قضای
جمیع ایامی است که مریض و مسافر در ماه رمضان افطار نموده اند چنانکه
متبادر است نه روزه داشتن جمیع ایام ماه رمضان چنانکه بعضی
گفته اند و مراد از قول او یُرِیدُ اللهُ بِکُمُ الیُسرَ آن است که
خدای تعالی میخواهد که آسان کرده اند بر شما احکام شرعیه را نه آنکه
دشوار کرده اند از این جهت است که امر میکند شما را بافطار در حال مرض
و سفر و قول او وَلِتُکمِلُوا العِدَّةَ تا آخر متعلق است بعامل مقدری
که دلالت می کند بر او کلام سابق و آن یأمُرُکم بذلک است
یعنی امر میکند خدای تعالی شما را بآنچه مذکور شد از برای تمام
گردانید عدد ایام افطار را در قضا کردن و از برای آنکه تکبیر
و تعظیم او بجای آورید بر آنچه هدایت کرده است شما را و از برای
آنکه شکر نعمتهای او بجا آورید و میتواند بود که معطوف باشد

بر مفعول مقدر یرید الله و ان لیسهل علیکم است مثل قول او
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا یعنی میخواهد خدای تعالی با شما آسانی را و از برای آنکه
آسان کرداند بر شما احکام شرعیه را و از برای آنکه شما تمام
کردانید عدد ایام افطار را از قضا تا آخر و دور نیست که معطوف
باشد بر الیسر که بمعنی لتیسر علیکم است و مراد از تکبیر مطلق تعظیم است
یا تکبیرات مسنونه است بعد از چهار نماز در شب عید بعد از نماز شام و نماز
خفتن و در روز عید بعد از نماز بام و اداء نماز عید چنانکه مختار اصحاب
است و بعضی گفته اند که مراد تکبیری است که مقرر است در وقت قربانی
کردن و دور نیست که مراد تکبیرات نماز عید باشد و کلمه ما در ما هدیکم
محتمل است که ما مصدریه باشد و محتمل است که موصوله باشد یا موصوفه
الآیة الرابعة قوله تعالی بعد الآیة السابقة وَاِذَا سَاَلَكَ عِبَادِی
عَنِّی فَاِنِّی قَرِیبٌ اُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ
فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَلْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ یعنی
هرگاه پرسند تو را بندهای من از حال من که نزدیکم یا دورم از ایشان
پس جواب ایشان اینست که بدرستی که من نزدیکم با ایشان از قبیل
منکم دعای دعاکنندگان را وقتی که از من چیزی طلب کنند بر سبیل
خضوع پس باید که اجابت کنند ایشان نیز مرا هرگاه که بخوانم ایشان را از طاعت

خود و باید که ایمان آورند بمن با متید آنکه راه رست یابند بدانکه این آیه
را دلالتی بر صوم نیست و ایراد او درین مقام ازین جهت است که دلالت
بر اجابت دعا و از جمله دعاها که قریب است باجابت دعای صایم است
چنانکه در حدیث وارد شده که دعوة الصایم لاترد یعنی دعای روزه دار
رد کرده نمیشود پس دعا و اجابت او را تعلق تمام است بصوم و در سبب
نزول آیت مذکوره مفسران را اختلافست بعضی گفته اند که اعرابی پرسید
از رسول الله صلی الله علیه و آله که آیا نزدیکست بما پروردگار ما پس راز
گوییم با او یا دورست از ما پس با آواز بلند بخوانیم او را پس این آیت
نازل شد و بعضی گفته اند جهودان مدینه گفتند که ای محمد چگونه بشنود
پروردگار ما دعای ما را و حال آنکه تو میگویی که میان ما و آسمان مسافت
پانصد ساله راهست و سطبری هر آسمانی نیز این مقدار است پس این
آیت نازل شد و بر هر تقدیر ذکر این آیت در نظم قرآن بعد از
آیات سابقه یا باعتبار مناسبت مذکوره است یا بجهت آن است که چون
آیت سابقه مشتمل است بر امر خدای تعالی بندها را بروزه ماه رمضان
بی عذر و بقضای آن در روزهای دیگر با عذر و بمحافظت عدد آن
روزها و بوظایف تکبیر و شکر خدای تعالی مناسب است بعد از ورود
ذکر این آیت که مشتملست بر تنبیه بر کمال قرب خدای تعالی و اطلاع او
بر کماهی حالات بندها از آنچه در آیت سابقه امر بآن واقع شده

ونیز آن و شک نیست که قرب خدای تعالی بازتر است از کمال اطلاع
او بر احوال بندها مثل کسی که قرب مکانی داشته باشد بکسی چنانچه فرموده است
نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيْدِ یعنی ما نزدیکتریم بآدمی از
رگ جان او و در معنی دعوت و اجابت نیز خلافست بعضی گفته اند
که مراد از دعوت طاعت است و از اجابت اثابت یعنی ثواب میدهم
طاعت کسی را که اطاعت من کند و بعضی گفته اند که مراد معنی حقیقی دعا
و اجابت است و بر این قیاس کلام در آیت اُدْعُوْنِیْ اَسْتَجِبْ
لَكُمْ بر تفسیر ثانی متوجه میشود که ظاهر هر دو آیت که مذکور شد
دلالت می کند بر استلزام دعای بندها اجابت خدای تعالی را و
آن خلاف واقع است مگر آنکه گویند که استلزام مراد نیست و بر
تقدیری که مراد باشد مقید است بلزوم شرایط معتبره در دعا چنانکه
در محلش مقرر است و مبین پس اگر آن شرایط متحقق شود و اگر
بواحدی دعا بآن شرایط متحقق نشود یا گویند که مراد از اجابت
حقیقی لازم اوست و آن شنیدن دعاست و شک نیست که هر گاه
کسی دعا می کند خدای تعالی میشنود ولیکن تاخیر می کند بذل مطلوب
او را بسبب آنکه دوست میدارد آنکه بنده او مکرر دعا کند
و الحاح نماید بعد از آن اگر خواهد بدهد یا گویند که تعلیق اجابت
بمشیت معتبر است در نظم آیت یعنی اجابت می کنم اگر میخواهم

الآية الخامسة قوله … أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ
الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ … عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ
تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ
وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ
الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى
اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ
فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

حلال گردانیده شده است برای شما در شب روزه ماه رمضان مجامعت
کردن شما با زنان شما زیرا که زنان شما بمنزله جامه اند مر شما را در آنکه خسپیده
اند شما و شما بمنزله جامه اید مر ایشان را در آنکه خسپیده اید بدیشان
دانست خدای تعالی آنکه شما بودید که خیانت میکردید با نفسهای
خود با آنکه ثواب روزه خود را کم میکردید بسبب رعایت ناکردن
پس قبول کرد خدای تعالی توبه شما را و رحمت کرد بر شما و در گذشت از
گناهان شما پس این زمان مجامعت کنید با زنان خود و طلب کنید
بمجامعت آن چیز را که مقدر گردانیده است خدای تعالی از برای شما از فرزند
و بخورید و بیاشامید تا آن زمان که متمیز شود مر شما را رشته سفید از رشته
سیاه که آن رشته سفید روشنی صبح است بعد از آن تمام کنید روزه را
و مباشرت مکنید با زنان خود در حالتی که باعتکاف نشسته باشید در مسجدها

جماع آنکه مذکور شد حدها و منعهای خدای تعالی است پس نزدیک مشوید آنها را
همچنین که مبین گشت بیان میکند خدای تعالی آیتهای خود را از برای مردم
که شاید پرهیزکاری نمایند بدانکه سبب نزول این آیه آن بود که
روایت کرده اند از امام صادق علیه السلام که در اول اسلام
خوردن و آشامیدن حرام بود در شب ماه رمضان بعد از خواب
کردن و جماع حرام بود در شب ماه رمضان و روز ماه رمضان مطلق
و مردی بود از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله که او را مطعم بن جبیر میگفتند
و پیر و ضعیف بود پس روزه گرفت در ماه رمضان و چون
شب شد زن او طعام را دیر حاضر کرد پس مطعم در خواب شد
و چون بیدار شد گفت اهل خود را که بتحقیق حرام شد امشب بر من طعام
خوردن پس چون صباح شد حاضر شد بکندن خندق جهت غزوه
خندق با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از ضعف گرسنگی بیهوش شد
و پیغمبر صلی الله علیه و آله بر او گریه آمد و بودند جماعتی از جوانان که جماع میکردند
در شبهای ماه رمضان پنهانی پس نازل شد آیه مذکوره و حلال
گشت جماع در شب ماه رمضان و خوردن و آشامیدن بعد از خواب کردن
در شب ماه رمضان و در بعضی روایات مخالفان آمده که در اول
اسلام حرام بود اکل و شرب و جماع در شب ماه رمضان بعد از خواب و بعد
از ادای نماز خفتن نیز پس عمر علیه اللعنه در شبی از شبهای ماه رمضان مجامعت

رو بار گشت و بعد از نماز ... رفت نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و عذر
خواهی نمود و جمعی دیگر نیز از ... ن بر خواب ... شده و اعتراف نمودند
بمثل عمر پس آیه نازل شد و بر هر تقدیر آیت مذکوره دلالت میکند
بر آنکه جایز است نسخ سنت بکتاب چنانکه مختار اکثر علما اصول است زیرا که تحریم اکل
و شرب و جماع در شب ماه رمضان ... بتقاریر سنت ثابت شده بود نه
بکتاب و نیز دلالت میکند بر جواز نسخ شیء بی بدل چنانکه بیشتر برآنند و
احل بقراءت مشهوره ماضی مجهول است از احلال بمعنی حلال گردانیدن
و مفعول مالم یسم فاعله رفث است و وجه عدم ذکر فاعل که خدای تعالی
است آنکه این فعل غیر از خدای تعالی متصور نیست و مراد از لیلة الصیام شبی
... او روزه ماه رمضان باشد مطلقا بقرینه قول او ثم اتموا الصیا[م]
... رفث سخن شنیع را گویند مثل سخن جماع و اینجا مراد جماع است
... بالی باعتبار تضمین معنی وصول است زیرا که جماع ... مستلزم وصول است و
... جمع امراة است بغیر لفظ او و همچنین است نسوة و حمل لباس بر شوهران
بر زنان مبنی است بر تشبیه زنان بجامه در کمال لصوق و شمول و بر این قیاس
حمل لباس بر ضمیر خطاب به شوهران و آن را علماء بیان تشبیه
... دانند مثل زید اسد نه استعاره چنانکه گفته اند و قول او هن
لباس لکم ... بعد ... استیناف است از برای وجه حلال گردانیدن جماع
شب ماه رمضان و از اینجهت معطوف نشده بر ما قبلش و حاصل وجه

مذکور دفع حرج است با بر کمال مخالطه ... مردان با زنان و
صعوبت تحمل ایشان بی تمتع از ایشان و ترک عطف در قول
او علم الله از جهت آنست که او استیناف است از استیناف و از
برای بیان ... ت وجه مذکور امر حلال مذکور را و حاصل این وجه
آنست که کمال ملابست مردان با زنان علت احلال مذکور شده
از جهت آنکه خدای تعالی دانست که شما خیانت میکردید با نفس
... بسبب کمال ملابسه مذکوره و ثواب روزه خود را ناقص میکردید
بارتکاب جماع حرام مشتمل خیانت در حق غیر و حقیقت خیانت که کردن
حق غیرست بی اذن او و اختیا[ر] ... و خیانت است مثل اکل ...
و معنی قول او فتاب علیکم و عفی عنکم آنست که همچنانکه خدای تعالی ... وجه
مذکور تخفیف نمود که تمام اکل و شرب و جماع را در ... ن توبه منزلت
حکم ... رسول فرموده و گناه ایشان را عفو کرده و قول او الان
باشروهن تفریع است بر احل و مراد از الآن وقت احلال
یعنی این زمان که حلال شد جماع مباشرت کنید با زنان خود در شبها
ماه رمضان و می تواند بود که مراد از الآن شبهای ماه رمضان
باشد و مباشرت در اصل لغت رسانیدن بشره است به بشره یعنی
یعنی ظاهر جلد بدن و اینجا مراد فرد کامل آنست یعنی جماع و مراد از صیغه امر
اباحت است نه وجوب و مراد از ما کتب الله لکم فرزندست یعنی اولی آنست

که مقصود تمام از مباشرت در بد باشد نه قضاء شهوت و بعضی گفته اند
که مراد اباحت اکل و شرب و جماع است در شب ماه رمضان بعد از خواب
بعد از تحریم آن و بعضی گفته اند مراد ترک عزل است از زوجه منکوحه بنکاح دائم
و بعضی گفته اند مراد فرج زنان است یعنی مباشرت کنید با زنان از فرج ایشان
که موضع معتاد است نه از دبر ایشان که مکروه است و مراد از رشته
سفید طولانی صبح صادق است چنانکه قول او من الفجر مبین آنست
و مراد از رشته سیاه تاریکی طولانی است که احاطه کرد
صبح را لیکن بطریق [illegible] مبالغه نه بطریق استعاره و تحقیق این سخن
[illegible] بسطی است در کلام که لایق [illegible] باین مقام و کلمه من در من الفجر
[illegible] بیان است یا تبعیض و بر هر تقدیر بیان میکند مراد از رشته سفید
[illegible] صبح و مراد از رشته سیاه بمقابله و اکتفا نموده شده و مبین نشد
[illegible] صبح مراد از رشته سیاه و آنکه روایت کرده اند از سهل
ساعدی که گفت آیه مذکوره نازل شد اول لیکن قول او من
تا آنکه جمعی از مردم چون میخواستند که روزه دارند در شب رشتهای
سفید و رشتهای سیاه بر پایهای خود می بستند و میخوردند و می
آشامیدند تا آن زمان که متمیز می شدند از هم بعد از آن ترک
خوردن و آشامیدن میکردند بعد از آن نازل شد قول او من الفجر
[illegible] ان شد که مراد صبح صادق است و تاریکی محیط با او نه حقیقت رشته سفید

و سیاق صحت آن معلوم نیست و بر تقدیر ... دلالت میکند بر
جواز تاخیر بیان از وقت خطاب و آن مختار اکثری از علماء اصول
است و دلالت نمیکند بر جواز تاخیر بیان از وقت حاجت که ممنوع است
باتفاق علماء اصول زیرا که میتواند بود که نزول من الفجر پیش از ماه
رمضان باشد که وقت حاجت است بمعرفت حکم مذکور و ظاهر آنست
که قول او حتی یتبین متعلق باشد بکلوا و اشربوا و بیان غایت اکل
و شرب باشد در شب ماه رمضان چنانکه مختار محققان اصحاب ماست
نه بقول او باشروهن و ابتغوا نیز چنانکه بعضی بر آنند و الا لازم
آید که جایز باشد جماع نیز تا طلوع فجر و طهارت از جنابت شرط نباشد
در صحت صوم و این خلاف اجماع اصحاب ماست پس لابد است که
مذکوره غایت اکل و شرب باشد نه مباشرت و غایت مباشرت از
آیه مذکوره مستفاد نگردد بلکه از روایات صحیحه مستفاد گردد
قریب بصبح صادق است بر وجهی که پیش از صبح غسل صحیح یا تیمم
بجای توان آورد و قول او الی اللیل متعلق است باتموا و بیان غایت
صیام است لیکن واجب است ادخال جزوی از لیل در صیام از باب مقدمه
همچنانکه واجب است ترک اکل و شرب پیش از طلوع فجر از باب مقدمه نیز
از لیل که غایت صوم است غایب شدن سرخی جانب مشرق است نزد
اکثر فقهای ما همچنانکه مراد از فجر که غایت اکل و شرب است در شب صبح صادق است

باتفاق وباقي مسايل [illegible] بعضي اصحاب بايد طلبيد وقول او
لا تباشروهن وانتم عاكفون في المساجد اشارتست بحكم اعتكاف
بعد از بيان حكم صوم از جهت كمال مناسبت ميان ايشان زيرا كه
در اعتكاف صوم شرطست وسنت موكدست در عشر آخر ماه رمضان
عاكف مشتقست از عكف يا از عكوف وعكف در لغت باز داشتن
[illegible] ومقيم شدن در جاي وبر هر تقدير اينجا مراد اعتكاف شرعيست
دان باز داشتن خودست در مسجد از براي عبادت بر وجه شرعي يا
در مسجد بر قصد عبادت بر وجهي كه معتبرست شرعا ومراد از
اينجا نيز جماعست چنانكه متبادرست يعني حرامست در اعتكاف مقدمات
جماع نيز از لمس وتقبيل وغير آن بنا بر روايات معتبره ومتبادر از
مساجد مطلق مساجدست چنانكه مختار بعضي اصحاب ماست وبعضي اصحاب
برانند كه مراد مساجد جامعه است بنا بر روايات صحيحه داله بر آن
وبعضي اصحاب برانند كه مراد مساجد اربعه است يعني مسجد الحرام ومسجد پيغمبر
ومسجد جامع كوفه ومسجد جامع بصره يا مداين واين قول احوطست
اگرچه قول ثاني اصحست واقل مدت اعتكاف سه شبانروز است
بنا بر [illegible] بنا بر روايات صحيحه اهل بيت عليهم السلام وباقي مسايل اعتكاف
مذكورست در كتب اصحاب وقول او تلك اشارتست باحكام مذكوره
صوم واعتكاف ومراد از حدود الله منهياي خداي تعالي يعني محارم و

مناهی خدای تعالی از حد یعنی منع چنانکه متبادر است و قول او فلا تقربوها مبالغه
در نهی از ارتکاب محارم یعنی نزدیک مشوید بآنها چه جای آنکه
ارتکاب کنید و مؤید این تفسیر است آنکه روایت کرده اند از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که فرمود اِنّ لکلّ مَلِکٍ حِمیً و اِنّ حِمَی الله محارمُه فمن
رتع حول الحمی یوشک ان یوقع فیه یعنی بدرستی که هر پادشاهی را
قرقی است و بدرستی که قرق خدای تعالی مناهی اوست پس هر که گرد قر
ق نزدیک است که بیفتد در قرق و ظاهر آنست که مراد از قول او یتقون
کناره گیری ایشان باشد از محارم و مناهی خدای تعالی و دوری [illegible]
دخول ایشان باشد در سلک متقیان بسبب امتثال اوامر
و مخفی نماند که آیت مذکوره دلالت میکند بر جواز جماع در شب
و بالجمله بر جواز اکل و شرب در شبها تا صبح صادق و بر
روز ماه رمضان تا در آمدن شب و بر وجوب یا ندب اعتکاف
بر تحریم جماع بر او مطلقا خواه در شب و خواه در روز و بر فساد
بسبب جماع بنا بر آنکه نهی در عبادات دلالت میکند بر فساد آنها بسبب ارتکاب
آنچه نهی از او واقع شده چنانکه مختار محققان علماء اصول است
زکوة در لغت بمعنی پاک شدن است و بمعنی زیاده شدن مثل قول خدای
اَقَتَلْتَ نَفْساً زَکِیَّةً یعنی آیا کشتی نفسی پاکی را و مثل قول
او ذلکم ازکی لکم و اطهر یعنی آنچه مذکور شد زیاده [illegible]

ازبراي نماء و پاکيزگي و در شرع عبارت است از صدقه مقدره ثابته با اصل

شرع ابتداء و وجه نقل از معنى لغوى بمعنى شرعى آنست كه زكوة شرعى سبب

پاک شدن مال است از حرام و پاک شدن نفس از رذالت بخل يا آنكه

سبب زياده شدن مال است بحسب خاصيت و ثواب در آخرت و در اين

كتاب سه مبحث است مبحث اول در وجوب زكوة و محل آن

و در وى چهار آيت است الآية الاولى قوله تعالى در سوره البقره ليس

الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ

آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ

وَآتَى الْمَالَ عَلٰى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰى وَالْمَسَاكِينَ وَ

ابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَآتَى

الزَّكٰوةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ

فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ اُولٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَاُولٰئِكَ

هُمُ الْمُتَّقُونَ. يعني نيست كار نيك اينكه بگردانيد روهاى خود را بجانب مشرق

و مغرب وليكن كار نيك معتد به كار نيك كسى است كه ايمان آورد

براى خدا و روز قيامت و فرشتگان و كتابهاى آسمانى و به پيغمبران

و بدهد مال خود را در حالى كه مشتمل باشد بر دوستى مال بخويشان

محتاج خود و مسكينان كه هيچ چيز ندارند و به مسافر محتاج در غربت

و گدايان و به بندهاى درمانده از براى خلاص ايشان از بندگى و

کارنیک آنکس است که برپای دارد نماز را [illegible] زکوة را و کارنیک آن
کسانند که وفا کنند به عهد وعهد خود هرگاه که نذر یا عهد کنند و کارنیک
آن کسانی اند که صبر کنند در شدت مالی مثل فقر و در شدت بدنی مثل
مرض و در وقت مقاتله با کفار در جهاد این جماعت که مذکور شدند آن کسانند
اما آنکه راست میگویند هرچه میگویند و این جماعت ایشانند پرهیزکاران
کامل در تقوی و پرهیزکاری بدانکه خطاب درین آیت با اهل کتاب است
[illegible] و نصاری زیرا که یهود بجانب مغرب نماز میکردند بسوی بیت
المقدس و نصاری بجانب مشرق و هر [illegible] مبالغه و اهتمام تمام
میکردند در توجه بقبلهای خود در [illegible] چون قبله بسوی کعبه برگردانید خدای تعالی
رد ایشان نموده گفت که توجه بجانب قبلهای شما کارنیک نیست
[illegible] انکه منسوخ شده اند بلکه کارنیک توجه بجانب کعبه است با سایر اعمال
و بعضی مفسران گفته اند که مسلمانان نیز بعد از تحویل قبله مبالغه می
نموده اند در بحث قبله و اهتمام میکرده اند در رد قبله اهل کتاب همچنانکه
اهل کتاب مبالغه میکردند در اثبات قبله خود پس خدای تعالی فرمود که کارنیک
منحصر به بحث قبله نیست بلکه این اعمال است که مذکور میشود و در لیس البر دو
قراءت است رفع بر آنکه فاعل لیس باشد و ان تولوا خبر و نصب بر
ان تولوا اسم لیس باشد و بر خبر او مقدم بر اسم و چون ان مصدریه
با ما بعد بمعنی مصدر است ضعفی نیست در سمیت او چنانکه بعضی گفته اند و بر [illegible]

کار پسندیده را گویند و من آمن خبر است بحذف مضاف یعنی برّ من آمن
یا ذا البرّ یعنی کار نیک کار کسی است که ایمان آورد بخدای تعا یا صاحب
کار نیک کسی است که ایمان آورد و یا برّ بمعنی بارّ است یعنی کار نیک کننده
کسی است که ایمان آورد ولیکن توجیه اول ظاهرتر است و اوفق است به سیاق
کلام و در لکن البرّ دو قراءت است تشدید لکن و نصب برّ و تخفیف لکن
و رفع برّ و لکن بتقدیر تخفیف مخففه از مثقله است نه عاطفه چنانکه بعضی گفته‌اند زیرا
که واو عاطفه داخل نشود بر لکن عاطفه چنانکه از کلام بعضی محققان م
مستفاد میگردد و مراد از کتاب قرآن است یا مطلقا کتاب آسمانی
تمام و الف لام برای معنی استغراق است یعنی هر کتابی آسمانی و همچنین لام الملئکة و
النبیین بمعنی استغراق مفرد است یعنی هر فرشته و هر پیغمبر زیرا که لام داخل بر
جمع برای ابطال جمعیت او میکند چنانکه علماء عربیت و تفسیر تصریح نموده اند
پس اختیار صیغه جمع در ملائکه و نبیین و صیغه مفرد در کتاب برای
تفنن عبارت است یا اشارت بکثرت ملائکه و پیغمبران و قلت کتب سماویه
نسبت با ایشان و ضمیر علی حبه ظاهر آنست که راجع باشد بمال بسبب قرب او
یعنی با دوستی مال و بخیلی و دور نیست که راجع نیست باشد بخدای تع یعنی بدوستی
خدای تع و از روی اخلاص یا با ایتاء مال یعنی با دوستی دادن مال
و طیب خاطر و مؤید تفسیر اول است آنکه در بعضی روایات آمده که گفت
رسول خدا صلعم و آله که افضل صدقه آنست که تصدق کنی در حالی که تن درست

بهشتی و تحمل باشی و امید زندگانی داشته باشی و هر شیئی از احتیاج و
تا چیز نکنی تا آن زمان که جان بحلق رسد پس بگوی که این چیز از فلان است
و مراد از ذوی القربی صاحبان قرابت انحضرت است یا صاحبان قرابت
پیغمبر صلعم و اله بر وفق قول خدای تعالی قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا
الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى چنانکه مرویست از امام باقر و امام صادق علیهما السلام
[illegible] یتیم است و یتیم صغیری را گویند که پدر ندارد و مراد از سایل طالبست
[illegible] مطلقا یا گدایان طالب طعام و در بعضی احادیث وارد شده
[illegible] است و لو جاء علی فرس یعنی مر طالب صدقه را حق است
چه باید هر چه از برب و تحقیق معنی مساکین و ابن السبیل و فی الرقاب [illegible]
دیگر مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و اتفاق کرده اند مفسران [illegible]
مراد در ایتاء زکوة واجب است و اما ایتاء مال احتمال دارد [illegible]
از [illegible] تر باشد از صدقات واجبه و مندوبه و احتمال دارد که [illegible]
از [illegible] ة واجبه یا حقوق واجبه مثل نفقه بر واجب النفقه و نذر و کفارات
و احتمال دارد که حقوق واجبه غیر زکوة باشد چنانکه از شعبی نقل کرده
و احتمال دارد که مراد از غیر زکوة واجبه باشد و مقصود در مرتبه اول
بیان مصارف او باشد و در مرتبه ثانی بیان نفس او و ترغیب باداء
تا تکرار لازم نیاید لیکن ابا میکند از این احتمال انکه مصارف زکوة در آنجا
مذکور نشده با انکه ذوی القربی و یتامی و مساکین [illegible] مصارف [illegible]

اگر تقرب کنند ایشان بزائد ... دان خلاف ظاهر است و انسب آنست که مراد از ایتاء
مال تصدقات مندوبه باشد و برین تقدیر ذکر مصارف مذکوره بنابر
افضلیت تصدق است بایشان و قول او والموفون عطف است بر من آمن
ولکن و مراد از عهد عام تر است از عهد و نذر بلکه یمین نیز و قول او والصابرین
منصوب است بر مدح بتقدیر اعنی الصابرین یعنی میخواهم از بعض دیگر که کار نیک
ایشان معتد به است صابران را از جهت تنبیه بر کمال فضیلت صبر و آن
بیش تعب نیست بر مکروه از برای امتثال امر خدای تعالی چنانکه م
از بعض ... که الایمان ... شطران شطر صبر و شطر شکر یعنی ایمان دو
... است قسمی صبر است و قسمی ... شکر است و دور نیست که موفون ...
معطوف بر محل تعیین آمن که مضاف الیه بر است چنانکه مذکور شد یا منصوب
باشد و معطوف بر ... لکن بتاویل ذوی البر عطف مفرد بر مفرد یعنی صابران
و اقسام مذکورین اند و برین تقدیر قول او اولئک ... الذین صدقوا
جمله مستانفه است متعلق بجمیع اقسام مذکورین یا عطف جمله ... یعنی صابران
ایشانند صادقان و ایشانند متقیان و مراد از باساء شدت ... الملی است
مثل تلف مال و فقر و غیر آن و از ضراء شدتهای بدنی مثل جراحتها و مرضها
و غیر آن و از باس شدت موت و سختی ... الآیة الثانیة قوله تعالی
سورة حم سجده وویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوة و هم
بالآخرة هم کافرون یعنی عذاب عظیم مر کافران راست الجنان کافران

که نمیدهند زکوة را و حال آنکه ایشان ... ایمان ندارند بدانکه ویل
بمعنی عذاب است و بعضی گفته که ویل اسم چاهی است در جهنم و اشتراک
در شرع مستعمل شود بمعنی کفر مطلق یا کفری که بسبب عدم ... باشد و ظاهر
آنست که اینجا مراد معنی اول است و بهر تقدیر آیت مذکوره دلالت میکند
بر وجوب زکوة بلکه بر سایر احکام فرعیه بر کافران و قول او وهم
بالآخرة هم کافرون جمله اسمیه است حالیه و مشتمل است بر تکریر اسناد
لفظ و تقویه بر آنکه سبب ندادن ایشان زکوة را انکار ایشانست
او عذابی که خدای تعالی در قیامت از برای کافران
... زکوة نمیدهند معد و مهیا گردانیده
قوله تعالی فی سورة التوبة والذین یکنزون الذهب و
ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب
یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم
وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون
یعنی آنانکه جمع میکنند طلا و نقره را و نفقه نمیکنند آنها را در راه خدای تعالی
پس مژده کن ایشان را بعذاب دردناک در روزی که افروخته شود
آتش بر آن طلاها و نقرهای جمع کرده شده جهت گرم کردن آنها در میان آتش
دوزخ پس داغ کرده شود بآنها پیشانیهای ایشان و پهلوهای ایشان
و پشتهای ایشان و گفته شود مر ایشانرا که این طلاها و نقرهای

آن گنجی که جمع کرده بودید برای خود پس بچشید وبال آنچه را که جمع کرده بودید
از برای خود بدانکه کنز در لغت پنهان کردن مال است در زیر زمین لیک
اینجا مراد جمع کردن مال است از برای نگاه داشتن خواه در زیر زمین
خواه در روی زمین بقرینه بعضی روایات وارده درین باب
چنانکه عنقریب مذکور گردد و ضمیر ینفقونها راجع است بطلاها و نقرها
...ن ذهب و فضه شامل است آن را یا راجع است بفضه و قو... و لا ینفقونه
...است بعد از ذهب و تقدیر آنست که یکنزون الذهب و لا...
پس و لا ینفقونه محذوف شده بقرینه و لا ینفقونها
...بما عندنا و انت بما عندک راض والرای مختلف یعنی نحن بما عند
...تبشیر در لغت بمعنی خبر خوش بکسی رسانیدن است و اینجا
...ه در خبر بد رسانیدن بر سبیل تهکم یا از جهت ... برآنکه خبر عذاب الیم
...نسبت بآنچه ایشان مستوجب آنند خبر خوشی است که موجب خوشحالی ایشان
و قول او یوم ظرف عذاب است یا ظرف الیم و احما در لغت تف... گردانیدن
چیزی است و اینجا مراد افروختن آتش است که سبب تفسان گردانیدن است
از قبیل ذکر مسبب و سبب اراده ... قال او علیها یعنی افروخته شود
آتش بر بالای آنها جهت تفسان گردانیدن آنها و الا حق عبارت
آن بود که گفتی یحمی ... فی نار جهنم و وجه تجوز مذکور مبالغه است در گرم گردانیدن
...لا ... های مذکور ... که آتش از بالا و نشیب محیط خواهد بود بآنها دیگر در لغت

بمعنی داغ کردن است و وجه تخصیص داغ با عضوهای ثلثه مذکوره که پیشانی و

پهلو و پشت است آنست که مضرت داغ کردن این سه عضو بیشتر است از

جهت انکه مشتمل اند بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگر است یا انکه اهل

مال جمع میکنند و نمید هند بفقرا و اعراض میکنند از ایشان باین عضو

و قول او هذا ما کنزتم بتقدیر قول است یعنی مقولا لهم هذا ما کنزتم و هذا

اشارت است بکنوز مذکوره و تذکیر آن باعتبار خبر است که ما کنزتم است و

شارت باشد یعنی بنا بر حذف مضاف در جانب خبر یعنی هذا نتیجه ما کنزتم

یعنی این داغ کردن نتیجه آن مالهاست که جمع کرده بودید و همچنین قول او فذوقوا

ما کنتم تکنزون بتقدیر مضاف است یعنی نتیجه ما کنتم تکنزون یعنی ... بچشید

آن مالها که بوده بید که جمع میکرده بید و مراد از ذوق دریافتن است یا ادراک

کردن که مقصود از چشیدن می باشد بطریق مجاز مرسل و بهتر آنست که

... تم مقصود ... باشد از چیزهای مزه دار و ذوق ...

... است و بر هر تقدیر اشارت است بانکه داغ کردن مذکور تو ... است از

... تعذیب ایشان و اندکیست نسبت بعذابی که معد ...

و مخفی نماند که آیه مذکوره دال است بر وجوب زکوة از ...

از انفاق در راه خدا که مذکور شد زکوة دادن است

کرده اند از نبی صلعم و آله که فرموده ما ادی زکوته فلیس

بکنز و ما بلغ ان یزکی ولم یزک فهو کنز و ان کان ظاهرا ...

زکوة او پس نیست داخل در کنزی که در آیه مذکور است و اگرچه آن پنهان
در زیر زمین باشد بلکه خارج است از قول او و لا ینفقونها ... هر مالی که به
نصاب رسیده باشد و زکوة آن را بداده باشند داخل است
در کنزی که مذکور است در آیه و اگرچه در دست ایشان ظاهر باشد و سنت
که این روایت دلالت میکند بر بیان معنی کنز و انفاق که مذکورند در آیه
مذکوره و چون در آیه مذکوره تهدید و توعید شدید واقع شده
مذکور با عدم انفاق دلالت میکند آیه مذکوره بر آنکه جمع کردن
... ادن ازان حرام است پس بعد از جمع کردن طلا و
واجب باشد لیکن شرط است در وجوب زکوة از ایشان چند
... روایات صحیحه از اهل البیت علیهم السلام کمی نصاب و نصاب
... از مال را گویند که زکوة ازو واجب باشد و نصاب اول
در طلا بیست مثقال است و مثقال بمقدار شصت و هشت جو است و
... جوی که عرض او بمقدار هفت موی اسب یابو باشد که پهلوی ...
... ة آن نیم مثقال طلا است و نصاب دوم است و چهار مثقال طلا
... نیم مثقال است و عشر مثقال از طلا بعد از آن در هر چهار مثقال طلا
... و دیگر نصاب عشر مثقال طلا زیاده میشود بر زکوة نصاب اول
... دویست درهم است و درهم آنست که ده ازو هفت مثقال باشد
... پنج درهم است بعد از آن بهر چهل درهم که زیاده شود بر نصاب مذکور

یکدرهم زیاده شود بر زکوة مذکوره شرط دیگر انست که طلا و نقره
مسکوک باشند بسکه معامله و شرط دیگر انکه سال تمام بر وی گذشته باشد
و باقی تفاصیل احکام زکوة در کتب فقهیه مذکور است
قوله تعالی فی سورة الذاریات وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ
لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ یعنی متقیان در مالهای ایشان حق معین
برای آن کس که طلب صدقه میکند و از برای کسی که طلب
میکند پس محروم می ماند بدانکه این آیه درین سوره در صفت متقیان
واقع شده و این مضمون در سوره معارج در وصف جماعتی واقع شده
که مستثنی اند از ایشان مذموم و اوصاف سابقه و لاحقه ایشان از قبیل
واجبات است مثل مداومت بر نماز و تصدیق بروز جزا و جمع صفات
بمعرف... و اموالهم دالست بر عموم و متبادر از حقی که متعین شده
شرع زکوة و خمس است پس آیه مذکوره دلالت میکند بحسب ظاهر
بر وجوب زکوة یا خمس و انکه بعضی استدلال کرده اند باین آیه بر وجوب
زکوة از مال تجارت محل نظر است از جهت انکه حق عام است از زکوة
و خمس نه از جهت انکه ... بر وجوب زیرا که سوق آیه مذکوره در
سوره معارج دالست بر وجوب چنانکه دانستی و حق بمعنی ثابت است
یا سزاوار خواه واجب باشد و خواه مندوب سائل بمعنی طالب صدقه است
و محروم کسی است که طلب صدقه نمیکند با وجود احتیاج پس مرده او را

توانگر می پندارند و صدقه نمیدهند باوجود این محروم می مانند و بعضی گفته اند
محروم کسی است که کسی ندارد ... درگرفتن زکوة
... ... وشش آیه است ... قوله تعالی
در التوبه خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ
بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ یعنی بگیر ای محمد از جملهٔ مالهای ایشان زکوتی که پاک
و زیاده کرداین مال ایشان را بسبب آن زکوة و ترحم کن برایشان
در حق ایشان بدرستی که ترحم تو برایشان و دعای تو
ایشان سبب آرام دل است مر ایشان را و خدای تعالی
دعای تورا داناست بآرام دلهای ایشان بسبب دعای تو
... کرده اند که سبب نزول این آیه آن بود که چون پیغمبر
... نمود جمعی تخلف نمودند و با آن حضرت در ان ... موافقت
... محافظت و ترتیب مالهای خود بعد از آن که آن حضرت ...
... ن رفت بعضی از ایشان پشیمان شدند و در مقام اعتذار
... در آمدند و سه کس از آن جمله بسبب غایت ندامت و شدت
... از عقوبت الهی خود را بر ستونهای مسجد پیغمبر صلی الله علیه واله بستند
... خوردن ... نمیخوردند تا آنکه بگشاید ایشان را پیغمبر
... چون آن حضرت مراجعت فرموده بمدینه درآمد بمسجد فرود آمد

و نماز تحیت مسجد بتقدیم رسانید چنانکه عادت آنحضرت بود هرگاه که از
سفری مراجعت میفرمود پس نظر مبارکش بران کسان افتاد که خود را
بر ستونها بسته بودند پس پرسید که اینها چه کسانند کیفیت حال
ایشان را بعرض رسانیدند آن حضرت فرمود که من نمیگشایم ایشان را
تا آنکه خدای تعالی درین باب بمن امر رسد پس چون آیه که متضمن قبول
توبه ایشان بود نازل شد رسول خدا صلعم ایشان را گشاده عذر
ایشان را قبول نمود پس گفتند که ای رسول خدا اموالهای ما سبب
تخلف ما شد ازین غزوه پس بگیر اموالهای ما را و پاک گردان از گنه
را آن حضرت فرمود که خدای تعالی امر نکرده مرا که از مال شما چیزی بگیرم پس این
آیت نازل شد و آن حضرت از مال ایشان زکوة شرعی گرفت و کلمه من در
من اموالهم از برای تبعیض است و تطهرهم صفت صدقة است و تزکیهم بها عطف
و ظاهر آنست که هر دو صیغه خطابند و احتمال دارد که اول صیغه غیبت باشد
و دوم صیغه خطاب و بر هر تقدیر فایده وصف صدقه بتطهیر و تزکیه تنبیه است
بر آنکه مامور باخذ صدقه ایست که ایشان را فایده دهد و آن صدقه ایست
که از روی طیب خاطر و خلوص اعتقاد باشد و مراد از صل علیهم دعای
تست ایشان را بقرینه مقام و در صلوتک دو قراءتست صیغه افراد
بالف و تاء مفتوحه بمعنی دعا و صیغه جمع بواو و الف و تاء مکسوره بمعنی دعاها
و سکن عبارتست از چیزی که تسلی خاطر و آرام دل او باشد و معنی آ

که آیه مذکوره دلالت میکند بر وجوب زکوة بقرینه سبب نزول و عمل پیغمبر
و آله بعد از نزول آن و نیز دلالت میکند بر وجوب اخذ زکوة بر پیغمبر صلعم
و آله بتصریح بر وجوب اخذ آن بر امام و ساعی زکوة که نایب خاص است
فقیه جامع شرایط فتوی که نایب عام است و نیز دلالت میکند بر وجوب دعای پیغمبر
صلعم و آله یا کسی که قایم مقام آن حضرت باشد در حق کسی که اخذ زکوة
از وی مینماید چنانکه منتبادر است از صیغه امر و مختار بعضی اصحابست ما
استحباب دعای مذکور بقرینه خارجه چنانکه مختار اکثر اصحاب است
آن دعا بلفظ صلوة باشد چنانکه بعضی روایت کرده اند از رسول خدا
ن زکوة از ابی اوفی گرفت دعا کرد در حق او و گفت اللهم صل
علی ابی اوفی و علی آل ابی اوفی یعنی بار خدایا رحمت کن برای ابی اوفی
فرزندان ابی اوفی و خواه بلفظ دیگر چنانکه بعضی تعیین نموده اند
ید بارک الله فیما اعطیت و اجرک فیما اعطیت و در لفظ آیه اشارت ا
از دعا بلفظ صلوات در حق غیر پیغمبران علیهم السلم چنانکه مختار اصحاب ماست
ف مر مخالفان را و مؤید قول اصحاب است حدیث ابی اوفی چه مخالفان
صحاح خود روایت کرده اند و ظاهر ... دال است بر آنکه
ب زکوة متعلق بعین مال است چنانکه مختار اصحاب ماست نه بذمه مالک
نکه مختار بعضی مخالفان است و فایده خلاف آنست که اگر بر یکنصاب
سال یا بیشتر بگذرد و اخراج زکوة ننمایند در آخر زکوة یکسال باید داد

بقول اصحاب ما و از برای هر سالی زکوة علیحده باید داد بقول من لا

الآیة الثامنة قوله تعالی بعد الآیة السابقة ألم یعلموا أن

الله هو یقبل التوبة عن عباده ویأخذ الصدقات

وأن الله هو التواب الرحیم آیا ندانسته‌اند جماعتی که پشیمان شده‌اند
از تخلف کردن از غزوه تبوک و توبه کردند آنکه خدای تعالی همین او
و بس قبول میکند توبه را از بنده‌های خود و ثواب میدهد صدقها را از
زکوة و غیر آن که واقع میشود از ایشان و آنکه خدای تعالی همین او و بس
بسیار [illegible] کننده توبه است و بسیار بخشنده [illegible] بدانکه این آیه از تتمه آیات سابقه
است و متصل است باو و در واو آن و ضمیر ألم یعلموا راجع است بآن [illegible] که
که خود را بر ستونهای مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله بستند یعنی که ضمیرهای جمع آن آیه
راجع است بایشان و چون ایشان نمیدانستند که قبول توبه و صدقه
از [illegible] خدای تعالی است بلکه اعتقاد ایشان آن بود که از پیش پیغمبر است
صلی الله علیه و آله و لهذا التماس کردند از آن حضرت که مالهای ایشان را
بگیرد و توبه ایشان را قبول کند و آن حضرت فرمود که تا امر خدای تعالی نشود
از مال شما چیزی نمیگیرم [illegible] پس خدای تعالی اعتقاد ایشان را باطل کرد و استفهام
انکاری یعنی آیا ندانسته‌اند که قبول توبه و صدقه از پیش خدای تعالی
نه از پیش پیغمبر او یعنی سزاوار نیست ندانستن ایشان [illegible] و شک نیست
که انکار نفی مستلزم تقریر اثبات است یعنی سزاوار آن بود که بدانند این را

پس آنکه بعضی گفته اند که استفهام مذکور احتمال دارد که از برای انکار باشد
مناسب نیست مگر آنکه فرق کنند میان ایشان باعتبار قصد بالذات و ظاهر
آنست که لفظ هو صیغه فصل باشد بمعنی حصر مسند در مسند الیه بر طبق قول او
ان الله هو التواب الرحیم بنابر آنکه بعضی محققان نحات حصر کرده اند صیغه
فصل را در ما قبل خبر معرفه و افعل من کذا چنانکه مشهور است و تجویز کرده اند
دخول او را بر خبر جمله که فعل او مضارع باشد مثل قول خدای تعالی و مکر
اولئک هو یبور و احتمال دارد که ضمیر باشد و فایده ذکر او تکریر اسناد
باشد و تاکید و تقوی حکم و مراد از اخذ صدقه قبول او ست [illegible]
داو [illegible] ی او و تواب و [illegible] هر دو صیغه مبالغه اند و قول او ان الله
هو التواب [illegible] بمعنی تاکید ان الله یقبل التوبة عن عباده و یاخذ
الصدقات است و مخفی نماند که آیت مذکوره دلالت میکند بر وجوب یا استحباب
صدقها عامتر از آنکه زکوة باشد یا غیر آن. الآیة الثالثة [illegible] قوله تعالی
فی سورة البقرة یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم
و مما اخرجنا لکم من الارض و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون
و لستم باخذیه الا ان تغمضوا فیه و اعلموا ان الله غنی
حمید یعنی ای گروه مومنان نفقه دهید از نیکوهای آنچه کسب کرده اید و از
نیکوهای آنچه بیرون آورده ایم از زمین از برای شما و قصد مکنید نفقه
و دادن مال بد را [illegible] که از آن مال بد نفقه دهید و حال آنکه

بپسندید گیرنده آن از مردم و در عوض حقهای بود که خود ایشان
داشته باشید مگر آنکه مسامحه کنید در گرفتن آن و بدانید که
خدای تعالی بی نیاز است از نفقهای شما و مستحق شکر و حمد است پس
که بشما داده است که از آن نفقه میدهید و سبب ثوابی که بشما خواهد
در قیامت در برابر نفقه شما بدانکه متبادر از رسوق آیه آنست
از طیب مال نفیس باشد و از خبیث در مقابل آن زبون و ناپسندیده
از قول او و لستم باخذیه الا ان تغمضوا فیه ظاهرست در آن
و مؤید اینست قول او لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و اکثر
کرده اند از امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و ابن عباس رضی
الله عنهما که این آیه نازل شد در حق جماعتی که تصدق میکردند از خرمای
پس خدای تعالی منع کرد ایشان را از آن لکن بر تقدیر صیغه
... ندب و احتمال دارد که مراد از طیب حلال باشد و از خبیث حرام
یعنی نفقه دهید از مال حلال خود و قصد مال حرام مکنید و مؤید اینست
آنکه روایت کرده از امام صادق علیه الصلوة و السلام
این آیه نازل شد در حق جماعتی که ایشان را مالی بود از ربا که
ایام جاهلیت گرفته بودند و تصدق میکردند از آن پس
نهی کرد ایشان را از آن و امر کرد باینکه تصدق میکردند کنند از
مالهای حلال چنانکه در حدیث وارد شده که ان الله طیب و لا یقبل

ان الله طیب [illegible] بدرستی که خدای تعالی نیکوست و قبول نمیکند مگر نیکو را و بر
تقدیر مراد از انفاق مال طیب تصدقات واجبه است چنانکه مقتضای صیغه
امر است و میتواند بود که مراد مطلق تصدقات باشد عامتر از آنکه واجب
باشد یا مندوب و برین تقدیر صیغه امر بمعنی قدر مشترک میان وجوب
و ندب باشد پس آیت مذکوره دلالت کند بر وجوب بعضی تصدقات
از مال حلال یا بر وجوب یا بر ندب مطلق تصدق از مال نفیس یا مال
حلال و بهر تقدیر آیت مذکوره دال است بر معنیی که مبین آنست احادیث
وارد شده درین باب و مخفی نماند که متبادر از [illegible] است
[illegible] وجوب پس آیت مذکوره بحسب ظاهر دال است بر وجوب زکوة
از مال تجارت چنانکه مختار بعضی اصحاب است لیکن بعضی روایات صحیحه دال است
بر آنکه زکوة از مال تجارت واجب نیست بلکه سنت است چنانکه مختار معظم
اصحاب است پس لاجرم آیه مذکوره مصروف شود از [illegible]
روایت و قول او و مما اخرجنا لکم من الارض اشارت است بوجوب زکوة
زرعیات وجوب یا ندب تصدق از غلات و ثمار [illegible] که از روایات
صحیحه مستفاد میگردد و در [illegible] مذکور است و داخل کردن
معادن در مما اخرجنا لکم من الارض چنانکه بعضی گمان برده اند و
استدلال کرده اند باین آیه بر وجوب زکوة در معادن بعید است
و همچنین بعید است [illegible] کردانیدن خمس ادون در انفاق چنانکه

یعنی ارتکاب نموده اند و استدلال کرده اند باین آیه بر وجوب آن
و قول او منه احتمال دارد که متعلق باشد بخبیث یعنی قصد مکنید خبیث را
از مال و برین تقدیر مفعول تنفقون مقدر باشد یعنی تنفقون منه یعنی در حالتی
که نفقه میدهید از خبیث و نمیگیرید او را اگر کسی در عوض حق خود دهد و احتمال
دارد که متعلق باشد به تنفقون و تقدیم او جهت اختصاص باشد یا اهتمام
یعنی قصد مکنید خبیث را در حالتی که از و نفقه میدهید و نمیگیرید او را و بر تقدیر
تنفقون حال مقدره است از فاعل لا تیمموا و قول او و لستم باخذیه معطوف است
بر او یا حال است از فاعل او و مراد از قول او الا ان تغمضوا اغماض عین است
یعنی پوشیدن چشم و این کنایه است از مساهله و عدم اهتمام
قوله تعالی در سورة الروم و ما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله فاولئک
هم المضعفون یعنی آنچه بدهید از جمله زکوة مال خود در حالتی که اراده میکرده
باشید در آن دادن زکوة رضای خدای تعالی را پس شما زیاده
کنندگانید ثواب را بسبب آن زکوة دادن باخلاص بدانکه کلمه ما در
ما آتیتم موصوله است یا موصوفه و بر تقدیرین مبتدا است متضمن معنی شرط
و قول او تریدون حال است از فاعل آتیتم و وجه الله بمعنی توجه و اقبال خدای
تعالی است یعنی رضای او و قول او فاولئک هم المضعفون جمله اسمیه
خبر مبتدا او فا بمعنی خبر است بجهت تضمن مبتدا معنی شرط را و قول او
فاولئک التفات است از خطاب بغیبت و گفته اند که این آیه دال است

برانکه اداء زکوة از روي اخلاص موجب مضاعف شدن ثواب بعو
حسنات است وآن چندان است چنانکه آیه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
یعني کسي که نیکویي بجا آورد پس مر اوراست از خداي تعالی بر سبیل تفضل
ده برابر ثواب عدل آن بیان آنست وازاینجا لازم مي آید که زکوة از روي
اخلاص از افضل عبادات باشد وبمعونت روایات صحیحه معلوم میشود که
واجب است قوله تعالی في سورة التوبة انما الصدقات الآیة الی حکیم
للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفي الرقاب
والغارمین وفي سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله والله علیم
حکیم یعني اینست وجز این نیست که صدقهاي واجبه مر فقیران راست
مر مسکینان را ومر سعي کنندکان را در اخذ صدقات ومر جمع مخصوص
را از کافران بجهت الفت دادن دلهاي ایشان ومر قرض داران
ومر بندگان را بجهت خلاص کردن ایشان از بندگي بر وجهي که مذکور
شود ومر مصالح مسلمانان را ومر محتاجان را در غیر شهر خود گرچه در شهر خود
توانگر باشند درحالتي که صرف صدقات بجماعت مذکورین فریضه است
بر مکلفان از نزد خداي تعالی وخداي تعالی داناست باستحقاق این جماعت
وهمه کار او بمقتضاي حکمت است بدانکه سبب نزول این آیه آن بود که
چون بعضي منافقان عیب کردند رسول خدا صلی الله علیه وآله در قسمت صدقات
وگفتند که هر کس را که دوست میدارد صدقه میدهد در حق ایشان

نازل شد آیه سابق برین آیه وان قول اوست وَمِنْهُمْ مَنْ یلمزک فی الصدق
یعنی و از جمله منافقان است آنکس که عیب میکنند ترا بطریق پنهانی در قسمت
صدقات بعد از ان این آیت را فرستاد خدای تعالی جهت تاکید رد
ایشان و قطع طمع ایشان یعنی مصرف صدقات این جماعت
و بعض صور آنکه قسمت صدقات بمصارف نموده و ظاهر قول او انما الصدقات
عامتر است از صدقات واجبه و مندوبه لیکن برین تقدیر لازم می آید که
مصرف صدقات مندوبه نیز منحصر باشد در جماعت مذکورین بنابر
آنکه انما دلالت میکند بر حصر مصرف صدقات در ایشان و حال آنکه جایز است
صرف صدقات مندوبه بغیر ایشان باتفاق پس لابد است از تخصیص
صدقات بصدقات واجبه یا حمل مصارف محصوره بر مصارف فاضله
کامله و مخفی نماناد که قول او فریضة من الله قرینه واضحه است بر آنکه مراد
صدقات واجبه است و لام للفقراء لام ملک است و لام ملک گاهی مستعمل شود
بمعنی حقیقت چنانکه گویی المال لزید یعنی مال ملک حقیقی زید است و گاهی مستعمل شود
بمعنی ملکیت حکمیه چنانکه گویی الجل للفرس یعنی جل بمنزله ملک اسب است و باین معنی
که جایز است انتفاع اسب از و و از اینجا خلاف کرده اند فقها در آنکه
لام در انما بمعنی ملکیت حقیقی است یا بمعنی ملکیت حکمی بعضی بر آنند که بمعنی
ملکیت حقیقی است چنانکه متبادر است پس واجب است قسمت زکوة بر همه اصناف
مذکوره در آیه باین وجه که از هر صنفی لااقل سه کس را از آن محظوظ

کرده‌اند و بعضی برآنند که بمعنی ملکیت حکمی است و برین تقدیر واجب باشد رسانیدن
زکوة بهمه اصناف مذکوره و مختار اصحاب ما قول ثانیست پس جایز است
تخصیص زکوة بیک صنف بلکه بیک شخص لیکن افضل آنست که بهمه اصناف
برسانند چنانکه مروی است از ابن عباس رضی الله و حذیفه و غیر ایشان
از اصحاب پیغمبر صلعم و آله زیرا که حمل لام درین مقام بر ملکیت حقیقی معقول نیست
از جهت آنکه مستحق پیش از گرفتن زکات مالک آن نمیگردد و خلاف است
در آنکه فقرا و مساکین یک جماعت اند و جمع میان ایشان جهت تاکید است یا هر
کدام علیحده اند و قول ثانی راجح است زیرا که تاسیس بهتر است از تاکید
و بنابر تقدیر خلاف کرده‌اند در وجه فرق میان ایشان بعضی گفته‌اند
فرق میان ایشان باعتبار سوال و عدم سوال است پس بعضی گفته‌اند
فقیر محتاجی است که سوال نمیکند و مسکین آنکه سوال میکند و بعضی گفته‌اند که
فرق میان ایشان باعتبار صحت و مرض است و فقیر محتاج زمین گیر است و مسکین
محتاج تندرست و اکثر فقها برآنند که فقیر و مسکین شریک اند در آنکه مالک
قوت سال خود و عیال واجب النفقه خود نمی‌باشد و فرق میان ایشان
باعتبار کثرت و قلت احتیاج است پس بعضی گفته‌اند که فقیر بدحال‌تر است یعنی
محتاجیست که نه مال دارد و نه کسبی و مسکین آنکه کسبی یا مالی دارد لیکن کافی
نیست او را و مؤید این قول است تقدیم فقرا در آیه و اشتقاق فقیر از
فقار که عبارت است از استخوان پشت بجهت آنکه گویا شدت احتیاج استخوان

ترست او را شکسته است و قول خدای تعالی اما السفینة فکانت لمساکین یعنی کشتی
بود پس مسکینان خواه مالک آن بوده باشند و خواه اجیران و آنکه
پیغمبر صلعم و آله پناه برد از فقر بخدای تعالی و سوال نمود مسکنت را چنانکه در روایت
آمده که گفت اللهم انی اعوذ بک من الفقر و اسئلک المسکنة یعنی بار خدایا
پناه می آرم بتو از فقیری و می طلبم از تو مسکینی را و بعضی گفته اند که مسکین بدحال
تر است و عکس تفسیر مذکور کرده اند و موید اینست اشتقاق مسکین از
سکون جهت آنکه گویا بشدت احتیاج قوت حرکت در وی نگذاشته و قول حق تعالی
او مسکینا ذا متربة یعنی محتاجی را که از شدت احتیاج بر خاک خسپیده و روایت
ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت الفقیر هو الذی لا یسئل
والمسکین اجهد منه والبائس اجهد هم یعنی فقیر آن محتاجیست که سوال
بنظر نیست که گدایی کند و مسکین حاجتمندتر است از وی و بایس حاجتمندترین
و نقل ارباب لغت چنانکه از ابن السکیت منقول است که گفت فقیر کسیست که اندکی
از وجه معیشت دارد و مسکین کسیست که هیچ ندارد و از یونس منقول
است که گفت پرسیدند از اعرابی که آیا فقیری تو گفت نه والله بلکه مسکینم
و مراد از عاملین بر صدقات جمعیست که سعی میکنند در اخذ زکوة از
اغنیا جهت مستحقان بشرایطی که معتبر است در ایشان و مراد از مولفة قلوب
جمعیست از اشراف کفار که امید آن باشد که بسبب زکوة دادن بایشان
دلهای ایشان الفت پیدا کند باسلام و مسلمان شوند یا مدد رسانند

در جهاد با سایر کفار یا جمعی از اشراف مسلمانان که بسبب زکوة دادن بایشان
[illegible] انی که نسبتی دارند بایشان میل کنند باسلام یا بسبب زکوة دادن
بایشان اعیان ایشان قوت یابد و مدد رسانند در جهاد با کفار یا جمعی
از مسلمانان که در سرحدها باشند و به سبب زکوة دادن بایشان
قوت یابند و کفار را نگذارند که در دار اسلام داخل شوند یا جمعی از مسلمانان
که به سبب زکوة دادن بایشان مدد رسانند در اخذ زکوة [illegible]
در زکوة دادن و مراد از رقاب جمعی است از بندها که مکاتب شده باشند
تا بکسب خود قیمت خود را ادا کنند و آزاد شوند چنانکه مقررست
از زکوة بایشان میدهند جهت خلاص کردن رقبهای ایشان از بندگی
[illegible] بت یا جمعی از بندهای مؤمن که سختی خدمت خود میکرده باشند
پس از زکوة ایشان را میخرند و آزاد میکنند جهت خلاصی رقبه ایشان
~~رقبه ایشان~~ از بندگی و سختی و بعضی فقها بنده را که در سختی نباشند
[illegible] دادن داشته اند در رقاب و فی که مستحق دیگر نباشند و [illegible] نموده اند
که از زکوة ایشان را بخرند و آزاد کردانند و مراد از غارمین
[illegible] انند که جهت معصیت قرض نکرده باشند و [illegible] ادا نداشته باشند
[illegible] ادای قرضهای خود کنند و مراد از فی سبیل الله مصلحتهای مسلمانان است
[illegible] مثل زاد و راحله حاجیان و سلاح اهل جهاد و بنای پلها و رباطها و غیر
آن و شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله تخصیص نموده آن را باهل جهاد و مخفی نماند که

یعنی سبیل الله راه خداست و آن عامّ است از مصالح اهل جهاد و نیز
تخصیص آن بآن خلاف ظاهر است و مراد از ابن سبیل مسافری است
که از مال خود دور افتاده باشد و در غربت محتاج باشد خواه سفر
صنف
وخواه مباح خلاف ابن الجنید را در سفر مباح و نکته در آنکه چهار
صنف اول را بلام ایراد نموده و چهار صنف آخر را بفی دو چیز منظور بوده
یکی تنبیه بر زیادتی استحقاق اصناف اخیره بحیثیتی که گویا مکان
و مقر صدقات ایشانند و از جهت تنبیه بر زیادتی استحقاق دو
صنف آخر نسبت بدو صنف اول ازین چهار صنف اعاده نموده فی را
در ایشان و گفت فی سبیل الله و ابن السبیل و اکتفا نکرد بکلمه
فی در معطوف علیه چنانکه در غارمین اکتفا نموده دوم تنبیه بر
صرف زکوة بجهه صنف اول جهت آنست که بهر چه خواهند آن را صرف نمایند
بخلاف اصناف اخیره که صرف زکوة بآن جهت نیست که در جهات معینه
صرف کنند چنانکه کلمه فی دال است بر آن و قول او فریضة
حال است از ضمیر مستتر در ظرفهای سابقه یعنی صدقها ثابت است مر اصناف
اربعه اول را و در اصناف اربعه باقیه در حالتی که فریضه است این صدقها از
نزد خدای تعالی و آنکه بعضی مفسران او را مفعول مطلق از برای
تاکید دانسته اند مر فعلی را که کلام دلالت میکند بر آن یعنی فرض الله الصدقات
لهم فریضة یعنی واجب گردانیده است خدای تعالی صدقات را از برای اصناف

[illegible] دین واجب گردانیدنی ضعیف است زیرا که فریضه جمله است یعنی مفعول عمل و
[illegible] معنی مصدری بعید است والله اعلم [illegible] قوله تعالی در سوره
بقره إن تبدوا الصدقات فنعما هي وإن تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو
خير لكم ويكفر عنكم من سيئاتكم والله بما تعملون خبير یعنی اگر آشکارا
گردانید دادن صدقه را پس خوشا این آشکارا گردانیدن صدقها
و اگر پنهان کنید دادن صدقها را و بدهید به پنهانی صدقها را به فقرا
مستحقان پس این پنهان کردن دادن صدقها بهتر است مر شما را
و محو میکند از شما بعضی گناهان شما را بسبب دادن صدقها و خدا
به [illegible] میکنید از آشکارا و پنهان خبردار است بدانکه نعم فعل مدح است و در
[illegible] فعلی که ثلاثی باشد بفتح فا و کسر عین و عین او حرف حلق
مثل فخذ و لعب و شهد و لحق چهار لغت است فتح فا و کسر عین چنانکه اصل است
و فتح فا و سکون عین و کسر فا و سکون عین و کسر فا و کسر عین و اکثر
این فعل هرگاه بمعنی انشاء مدح مستعمل شود وجه سیم است و فاعل او معرف
باشد یا مضاف بمعرف بلام یا ضمیر مبهم که رفع ابهام او بنکره منصوبه
باشد یا بکلمه ما که بمعنی نکره است مثل نعم الرجل زید و نعم [illegible] الرجل زید و نعم
رجلا زید و نعما زید و قول او فنعما هي از این قبیل است یعنی
[illegible] یعنی خوشا [illegible] این صدقات و این قول بعضی نحات است و بعضی
گفته‌اند که ما در نعما مطلق موصوله است [illegible] فاعل نعم زیرا که در حکم معرف بلام است

وصل او مغفرت یعنی نعم الذی تفعلونه هی وبعضی گفته اند که ما تامه است
بمعنی الشیء و فاعل نعم است یعنی نعم الشیء هی و بر هر تقدیر هی مخصوص است
بمدح بحذف مضاف یعنی ابداؤها یعنی ظاهر گردانیدن دادن صدقات
و ظاهر آنست که مراد از فقرا مطلق مستحقان است از قبیل ذکر خاص
و اراده عام و فایده قول او و تؤتوها الفقراء تاکید است و تنبیه
بر انکه [illegible] اخفا صدقه موقوف است بر انکه بمعرف رسانند و در نکفر
پنج قراات است سه مشهور و دو شاذ اما مشهور نون است و رفع
بنا بر انکه معطوف باشد بر لفظ جزا یا کلام مستانف باشد و نون و جزم بنا بر
انکه معطوف باشد بر محل جزا که مضارع مجزوم است و یا و رفع بنا بر عطف
بر لفظ جزا یا استیناف و ارجاع ضمیر غایب مذکر بجعل یا اخفا [illegible] است
و اما شاذ تا است و رفع و تا و جزم بتوجیهین مذکورین و ارجاع ضمیر غایب
مؤنث بصدقات و در قول او ونکفر عنکم تا آخر بنا بر بعضی قراات دو
التفات است و بنا بر بعضی یک التفات و کلمه من در من سیئاتکم از برای
تبعیض است و احتمال دارد که زایده باشد بنا بر مذهب اخفش و مخفی نماند
که ظاهر آیه مذکوره دال است بر انکه اخفا دادن صدقات مطلقا احسن است
از اظهار آن خواه صدقه واجبه و خواه مندوبه زیرا که جمع معرف بلام
[illegible] است دلالت میکند بر عموم و موید انست آنکه در روایت وارد
شده که صدقه پنهانی فرو می نشاند غضب پروردگار را همچنانکه فرو می

... را دو نوع عقاب دفع میکند و گناهان را محو میکند بر او پس است

... مروی است از رسول صلعم و آله که گفت هفت کس اند که در می آورد

... ن را خدای تعالی در زیر سایه رحمت خود در روزی که هیچ سایه نباشد

... به رحمت او یکی پادشاه عادل دیگر جوانی که نشو و نما یافته باشد در عبادت

... ی تعالی دیگر مردی که هرگاه از مسجد بیرون رود اما دل او معلق باشد

به مسجد تا آن زمان که برگردد به سوی مسجد و دو مرد که دوستی کنند

با هم در راه خدای تعالی جمع شوند باهم بر آن دوستی و ... از هم

... بر آن دوستی دیگر مردی که بخواند او را زن صاحب جمال که زنا کند با او

... بگوید آن مرد که بدرستی که من میترسم از خدای تعالی و زنا نکند

... مردی که تصدق کند بصدقه و پنهان کند آن را چنانکه نداند دست راست

... دست چپ او را دیگر مردی که یاد کند خدای تعالی را در خلوت پس روان

... اشک از چشمان او لیکن روایت کرده است علی بن ابراهیم در تفسیر خود

... امام صادق صلوات الله علیه که افضلیت اخفاء صدقه مخصوص است

بصدقه سنت و بود اما صدقه واجبه پس اظهار او افضل است و نیز مروی است

... از ابن عباس رضی که گفت صدقه پنهان در سنت فاضلتر است از صدقه آشکار

به هفتاد مرتبه و صدقه آشکار در واجب فاضلتر است از صدقه پنهان

به بیست و پنج مرتبه پس ظاهر آنست که آیه مذکوره مخصوص است به سنت

و جهه آنکه اخفاء صدقه سنت ... افضل است آنست که اخفاء آن از ریا ابعد است

با اخلاص اولی و وجه آنکه اخفاء صدقه میکند و با افضل احوال [illegible] واجبه
افضل است آنست که تا در تهمت نیفتند که زکوة واجب نمیدهند تا مردم
موافقت نموده باو در زکوة دادن تا آنکه در واجب ریا نیز [illegible]
آیه مذکوره دلالت میکند بر آنکه جایز است بلکه افضل آنست که مالک زکوة
مال خود را بمستحق رساند اگرچه باذن امام یا نایب او بوده باشد

بحث ششم در احکام متعلق باخراج زکوة و در بیان شش آیات

الآیة الاولی قوله تعالی در سورة البقرة وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ
فَلِأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا
مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ یعنی آنچه احسان کنید
بمردم از مال حلال پس ثواب آن مر نفسهای شما راست [illegible] احسان
نمیکنید مگر از جهت طلب رضای خدای تعالی و آنچه احسان کنید از
مال حلال رسانیده شود بشما ثواب آن تمام و حال آنکه شما ستم کرده
نمیشوید در ثواب آن بنا آنکه ظاهر آنست که مراد از خیر مال حلال است
مطلق مال زیرا که دادن مال حرام بکسی ثواب ندارد بلکه گناه
[illegible] و در اول و ثالث [illegible] و لهذا اما بعد خود را محروم کر
[illegible] نافیه است و مراد از وجه خدای تعالی رضا و خوشنودی
اوست زیرا که اثر خشنودی مردم در روی ایشان ظاهر میگردد
[illegible] دادن و رسانیدن تمام است و مفعول ما لم یسم فاعله توفی [illegible]

ضمیریست مستتر در او راجع بما ینفقوا بالحذف یعنی ثواب آنچه
و واو اول از برای عطف است و مراد از این آیه تحریص و ترغیب مردم است
بر انفاق یعنی که انفاقی که میکنید ثواب آن به شما عاید میگردد پس باید
که اهتمام نمایید در آن و کاری نکنید که خللی بدان راه یابد مثل منت
نهادن و ایذا رسانیدن در انفاق و واو دوم احتمال دارد که
از برای عطف باشد باین معنی که انفاقی که میکنید از برای خدای تعالی
میکنید پس باید که تقصیر ننمایید در آن و احتمال دارد که واو حالیه باشد
باین وجه که قول او وما تنفقون الا ابتغاء وجه الله حالیه باشد از ضمیر
مستتر در فلانفسکم که خبر محذوف است یعنی ثواب انفاق شما ثابت است
از برای نفسهای شما در حالتی که نفقه نمیکنید مگر از برای طلب رضای
خدای تعالی و بعضی نفی انفاق را در قول او وما تنفقون بمعنی نهی از انفاق
گذاشته اند یعنی انفاق مکنید مگر از جهت طلب رضای خدای [illegible]
و این توجیه محل نظر است زیرا که برین تقدیر عطف انشا بر اخبار لازم
می آید در جملهای که محلی از اعراب ندارند یا حالیت انشا و این هیچکدام
نزد محققین علما عبارت [illegible] جایز نیست مگر آنکه گویند مراد عطف
قصه است بر قصه و عطف انشا بر اخبار و عکس [illegible] جایز است
نزد ایشان و واو سیم بحسب ظاهر از برای عطف است واو چهارم
نیز احتمال دارد که عاطفه باشد و احتمال دارد که حالیه باشد

والله اعلم **الآية الثامنة** قوله تعالى في سورة البقرة للفقراء
الذين احصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضربا في الارض
يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم لا يسئلون الناس
الحافا وما تنفقوا من خير فان الله به عليم يعني صدقهاي شما براي
محتاجان است كه بند كرده اند خود را در راه خداي تعالى از براي
عبادت خداي تعالى وجهاد با كفار چنانكه گويا قدرت ندارند كه سفر
كنند در زمين از براي تحصيل وجه معاش بجهت كمال توجه ورغبت
به عبادت وجهادي پندارند ايشان را كسي كه نميداند ايشانرا
توانگران از جهت اجتناب كردن ايشان بتكلف از سؤال
بنا بر علو همت ايشان وفرط رغبت ايشان در عبادت ميشناسي
ايشان را بعلامتي كه در ايشانست از لاغري وزردي روي
وغير آن طلب صدقه نميكنند از مردم از روي الحاح وابرام
وآنچه انفاق ميكنيد از مال حلال پس بدرستي كه خداي تعالى بآن
انفاق شما داناست وثواب ميدهد شما را فراخور آن انفاق
بدانكه قول او للفقراء متعلق است بمحذوفي كه مفهوم ميشود از آيات
سابق يعني بگردانيد صدقهاي خود را از براي فقيران مذكور يا خبر مبتدا
محذوفست يعني صدقاتكم للفقراء يعني صدقهاي شما فقيران مذكورند
والانسب آنست كه جواب سوال مقدري باشد كه ناشي شده

... سابقه زیرا که چون در آیت سابقه بیان ...
باید از مال حلال باشد و جهت طلب رضای خدای
یا کسی سوال کرد که این انفاق مرچه کسان راست پس
جواب داد که لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ یعنی هذا الانفاق
للفقراء یعنی این انفاق مر فقیران مذکور راست و قول او وَمَا
تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ دال است بر آنکه این آیه متعلق است بآیه سابقه
... ره د تاکید اوست و قول او لَا يَسْتَطِيعُونَ حال است از ضمیر احصروا
... حصر و حبس کرده اند خود را در راه خدای تعالی در جای ... یا ...
کردن نگذارند بجهت کمال تقید ایشان بعبادت و جهاد و قول او
يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ حال دیگر است از ضمیر احصروا یا حالست از ضمیر لا یستطیعون
... التَّعَفُّفِ اجتناب کردن است بتکلف از کار بد و قول او تَعْرِفُهُمْ
بِسِيمَاهُمْ حال دیگر است مثل ما قبلش یا جمله مستانفه است که جواب
سوال مقدر باشد گویا سائلی سوال کرده که بما تعرفهم یعنی بچه چیز
... شناسی ایشان را پس جواب داد که تعرفهم بسیماهم یعنی می شناسی
ایشان را بعلامت نیکوئی که دارند و سیما در لغت بمعنی علامت است
... قول او لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا نیز حال دیگر است یا استیناف
... جواب سوال مقدر گویا سائلی سوال کرده که کیف یصنعون ...
... یعنی چگونه میکنند در باب معاش خود پس جواب داد که لا ...

والحافا یعنی طلب نمیکنند از مردم بطریق الحاح و ابرام و الحاف
در لغت الحاح و ابرام است در سوال یعنی اگر سوال میکنند بملایمت سوال
میکنند نه با ابرام و بعضی گفته اند که مراد نفی سوال است و ابرام
هر دو بقرینه مقام مدح چنانکه در بعضی اشعار وارد شده و قوله
الحافا مفعول است یا تمیز یا حال یعنی ملحفین بعضی مفسران گفته اند
که مراد ازین فقراء مذکورین اصحاب صفه است و ایشان جمعی بودند
که قریب چهارصد نفر مرد از مهاجران قریش که در مدینه نه خانه داشتند
و نه مالی و نه خویشی و در صفه مسجد پیغمبر صلعم و آله که بالای آن
پوشیده بود ساکن بودند شبها بعبادت و تعلیم قرآن مشغول بودند
و در روز دانه خرما میچیدند و با آن معاش میکردند و هر بار که پیغمبر
صلعم و آله بجای میرفت با ایشان همراه میرفتند و از ابن
[illegible] مروی است که یکروز [illegible] شد پیغمبر صلعم و آله بر حال ایشان و درویشی
[illegible] ایشان را و خلوص عقیدت ایشان را در عبادت دید پس
گفت بشارت باد ای اصحاب صفه پس اگر آنکه بمانند از امت من
با این صفت که شما دارید راضی بآنچه داشته باشند پس بدرستی که
ایشان رفیقان من خواهند بود در بهشت و ظاهرا این اشارت
باشد [illegible] بمومنان مخلص آخر الزمان است و طلبه علم ایشان
و مخفی نماند که این آیه دلالت میکند بر زیادتی ثواب صاحب [illegible]

... که موصوف باشند بمزید علم و ورع ...

... الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة البقرة یسألونک ما

ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالدین والاقربین

والیتامی والمساکین وابن السبیل وما تفعلوا من خیر فان

الله به علیم یعنی می پرسند از تو ای محمد که چه خیر احسان کنند بگو آنچه

احسان کنید از مال حلال پس مر مادر و پدر راست و مر خویشان را

و مر یتیمان را و مسکینان را و ابن سبیل را و آنچه کنید از کار

نیک پس بدرستی که خدای تعالی بآن کار نیک داناست و ثواب آن را

از جزا آن میدهد بدانکه مرویست از ابن عباس رضی الله عنه که عمرو

بن الجموح مردی بود پیر و ضعیف و مال بسیار داشت پس نزد پیغمبر آمد و

گفت یا رسول الله کدام مال خود را انفاق کنم و بر که تصدق کنم

پس این آیه نازل شد و چون در آیه سؤال از مالی که نفقه کنند ... شده

و جواب به بیان مصارف فرموده بعضی گفته اند که اختیار این طریق در

جواب با آنکه بظاهر مطابق سؤال نیست از جهت تنبیه است بر آنکه سؤال از

مصارف اهم است زیرا که انفاق بغیر مصرف هیچ فایده ندارد و در این

... نظر است زیرا که اهمیت سؤال از مصرف ... الا به

نفقه کنند ممنوع است با آنکه مناسبت به سبب نزول ...

در حکایات سؤال در آیه اختصار واقع شده و تقدیر ...

[illegible] ینفقون و علی من ینفقون یعنی می‌پرسند از تو که چه چیز نفقه کنند
و بر هر که نفقه کنند بقرینه سبب نزول و مدار جهت دلالت جواب بر آن
و برین تقدیر جواب مطابق سوال است زیرا که قول او من خیر جواب است
از سوال اول زیرا که متبادر از خیر اینجا مال حلال است یعنی مال حلال خود را
نفقه کنید و قول او فللوالدین تا آخر جواب است از سوال دوم و اکثر
بعضی گفته که سؤال اول نیز راجع است به سوال از انفاق نافع در آخرت
و انفاق نافع انفاق بر مصارف مذکوره است از این جهت جواب
در بیان مصارف مذکوره بعید است از فهم جداد قول او ماذا
ینفقون بتقدیر قول حال است از فاعل یسئلونک یعنی قائلین ماذا
ننفق یعنی می‌پرسند از تو در حالتی که گویندهٔ این قولند که ماذا
ننفق و برین تقدیر مراد آن بود که گفتی ماذا ننفق به صیغه متکلم بنابر
رعایت [illegible] حاکی بصیغه [illegible] حکایت نمود چنانکه در قول خدای تعالی
[illegible] و الوالدین و الاقربین گفته‌اند بنا بر بعض وجوه و اطلاق والدین
بر مادر و پدر بنابر تغلیب پدر است بر مادر در صفت ولادت و تغلیب
بر مادر در تذکیر و اقربین جمع اقرب است بمعنی صاحب قرابت یعنی خویشان
بسبب رحم و معنی یتامی و مساکین و ابن السبیل سابقا مذکور شده و تخصیص
تخصیص این مصارف بذکر درین مقام بظاهر منافی آیه مصارف زکوة است
و لهذا بعضی مفسران گفته‌اند که این آیه منسوخ است بآیت زکوة لیکن اولی

... د که مراد از انفاق درین آیه عامترست از زکوة ...

... و مراد از ذکر مصارف مذکورین حصر نیست یا آنکه مراد از انفاق

... واجبست و از والدین و الدین و اقربین مثل یتامی با عدم اراده حصر

برین تقدیر احتیاج به نسخ نیست با آنکه نسخ ابعدست از هر خلاف اصل چنانکه در

علم اصول مبین شده و هرگاه منسوخ نباشد دلالت کند بر جواز صرف زکات

واجب با مطلق صدقات بجماعت مذکورین بلکه بر زیادتی فضیلت ایشان

نسبت بمصارف دیگر بنابر تخصیص ایشان بذکر بحسب ظاهر و الله اعلم

الآیة الخامسة

قوله تعالی در سورة البقره ایضا یسئلونک ماذا ینفقون قل

العفو یعنی پرسند از تو ای محمد که چه چیز احسان کنند بگو بعد وسط

از مال خود احسان کنید روایت کرده اند که سبب نزول این آیه

سوال عمرو بن الجموع بود از پیغمبر صلی الله علیه و آله که چه چیز تصدق کنم و ظاهر مراد او

از سوال اول سوال از کیفیت مال منفق بود و از سوال ثانی سوال از کمیت آن

از ینجهت جواب فرموده که حد وسط را در انفاق مال مرعی باید داشت چنانکه مروی

است از امام صادق علیه السلام در تفسیر عفو درین مقام و مناسب معنی لغوی است

زیرا که عفو در لغت آسانیست در مقابل جهد یعنی دشواری یعنی انفاق کنید

آسان را یعنی آن مقدار از مال که دادن آن آسان بوده باشد دشوار

... حاصل آن اینست که حد وسط را مرعی دارید و از امام باقر علیه السلام

مرویست که مراد از عفو زاید بر قوت سالست لیکن فرموده که این آیه

زنست بابه زکوه وازابن عباس رض روایت کرده اند که مراد از
عفو آنست که زیاده آید از قوت اهل و عیال و بعضی گفته اند که مراد از
عفو بهترین و فاضلترین مال است و پوشیده نماند که آیه بر تفسیر اول دلالت
میکند بر وجوب رعایت حد وسط در انفاق مال تا نه افراط باشد
ونه تفریط و بر تفسیر ثانی دلالت میکند اگر منسوخ نباشد بر استحباب
تصدق بانچه زیاده باشد از قوت سال چنانکه در اخبار کثیره
وارد شده واز اهل بیت علیهم السلام مکرر واقع گشته و بر تفسیر
ثالث دلالت میکند بر افضلیت تصدق بر اهل و عیال و کراهت تصدق
بر غیر ایشان با وجود احتیاج ایشان و بر تفسیر رابع دلالت میکند
بر استحباب تصدق آنچه لذیذتر و مرغوب تر باشد چنانکه از امام ح
علیه السلام مروی است که تصدق میکرد از شکر و چون وجه آن را
پرسیدند فرمود که من دوست میدارم شکر را و خدای تعالی
فرموده لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی نخواهید یافت
ثواب کامل را تا آنکه تصدق کنید از آنچه دوست میدارید و در
قول او العفو دو قراءت است یکی رفع بنا بر آنکه خبر مبتدا محذوف باشد
یعنی ما ینفقونه العفو یعنی آنچه نفقه میکنید عفو است یعنی میباید که عفو باشد و
دیگری نصب بنا بر آنکه مفعول فعل مقدر باشد یعنی انفقوا العفو
معنی را و قراءت اول مبنی بر آنست که ماذا ینفقون نیز از جمله اسمیه باشد

و قراءت دوم مبنی بر آنکه جمله فعلیه باشد تا بر هر تقدیر جواب مطابق سؤال
باشد چنانکه در جواب ما ذا صنعت مقرّرست و در علم معانی مبیّن
الآیة الی هنا قوله تعالی فی سورة البقرة ایضا یا ایّها الّذین آمنوا
لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ والاذی کالّذی ینفق ماله
رئاء النّاس ولا یؤمن بالله والیوم الآخر فمثله کمثل
صفوان علیه تراب فاصابه وابل فترکه صلدا لا یقدرون
علی شیء ممّا کسبوا والله لا یهدی القوم الکافرین ای گروه
مؤمنان باطل مگردانید صدقهای خود را بمنّت نهادن بر آنکس که صدقه
میدهید او را و بآزار رسانیدن باو مثل کسی که نفقه میدهد مال خود را
بطریق ریا و ایمان نمی آورد بخدای تعالی و روز قیامت مثل حال سنگ
همواریست که بر روی او خاکی نشسته باشد پس رسد آن سنگ را
باران بزرگ پس بشوید روی او را از آن خاک و بگذارد او را
پاک و بی خاک همچنین‌اند آن منافقان که تصدق میکنند مال خود
بریا بر تحصیل ثوابی از جهت آن تصدقات که بریا و عدم ایمان کرده اند
بروز قیامت ثوابی نخواهند یافت از برای آن و خدای تعالی راه راست
نمی نماید بطریق ایجاب جماعت کافران را بدانکه قول او کالّذی حال است
از واو لا تبطلوا یا مفعول مطلق فعل مذکورست بمعنی ابطالا مثل ابطال
الّذی مثل باطل گردانیدن فریق مذکور و بر هر تقدیر کاف اسمی میتواند بود

وصفیه میز اند بود و قول او ماله احتمال دارد که مرکب با

موصول یا موصوفه وصله یا صفت تقدیرا حاصل در محل بدوهم

برآیست یعنی خودنمایی کردن در کاری در ریاء بیاء و همزه خوانده

مصدر راءای برای ست که قلب اول ست و هر دو یک معنی است لیکن

قراءت بلفظ اول است و قول او وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

احتمال دارد که قید مشبه به اول باشد از جهت مبالغه در بطلان

انفاق و یا مشبه به بنا بر تعدد اسباب که ریاست و عدم ایمان بخدا

و بروز قیامت ماز ز بجای مبالغه در بطلان انفاق مشبه لازم آید

احتمال دارد که واو بمعنی او باشد و اشارت باشد مشبه به دیگر یعنی

کسی که انفاق میکند مال خود را از برای ریا یا کسی که ایمان نمی آورد

بخدای تعالی و بروز قیامت در انکه همچنانکه انفاق کسی که بریا انفاق میکند

و جمیع اعمال کسی که ایمان نمی آورد باطل است انفاق کسی که منت مینهد یا

آزار میرساند باطل است و بر هر تقدیر قول او وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

تهدید عظیم است مر اصحاب ریا را و تنبیه است بر انکه ریا حکم شرک دارد الا آنکه شرک

خفی است چنانکه روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت انّ اخوف

ما اخاف علیکم الشرک الاصغر قیل و ما الشرک الاصغر قال الریاء

ترسیده ترین آنچه میترسم من بر شما بسبب آن شرک کوچک است

یا رسول الله چیست شرک کوچک گفت ریاست و قول او فمثله کمثل صفوان

آخره تشبیه است منفق منافق مرائی را بسنگ مذکور و اسناد تشبیه انفاق او بخاک مذکور و تشبیه ریا و عدم ایمان او باران مذکور و تشبیه بطلان انفاق او بسبب ریا و عدم ایمان او بشستن باران آن خاک را و احتمال دارد که مقصود تشبیه باشد بهیات حاصله از آن مجموع و آن را علمای بیان تمثیل گویند و آن ادق و ابلغ است و مخفی نماند که آیه مذکوره بصریح دلالت میکند بر تحریم منت نهادن و آزار رسانیدن در انفاق و بر بطلان انفاق بسبب هر یک از این دو ظاهرا و وجه عقلی آن اینست که منت نهادن و آزار رسانیدن در انفاق علامت عدم اخلاص و قربت است و شک نیست که عدم قربت موجب بطلان عمل و ثواب اوست الآیة السادسة و قوله تعالی در سورة الاعلی قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى یعنی بتحقیق رستگاری یافت آنکسی که ادا کرد زکوة فطره را و یاد کرد نام پروردگار خود را پس نماز عید کرد بدانکه میان مفسران در معنی این آیه خلافست بعضی گفته که مراد آنست که کسی پاک شد از کفر و نام خدای تعالی بزبان آورد پس نمازهای پنجگانه ادا نمود و بعضی گفته اند که مراد آنست که کسی که صدقه طهارت کرد و یاد کرد نام خدای تعالی را پس نماز کرد و بعضی گفته اند که مراد آنست که کسی که صدقه فطر داد و یاد کرد نام خدای تعالی را پس نماز عید بجای آورد و این قول اصح

آنست بنا بر آنکه مرویست از اهل بیت علیهم السلام
بود که مراد از ذکر اسم خدای تعالی تکبیر تحریمه باشد و
بود که مراد تکبیرات در عید باشد و بعضی گفته اند که مراد ذکر خدای
در راه مصلی و نماز عید است بعد از آن و مخفی نیست که آیه مذکوره
قول اصح دلالت میکند بر وجوب صدقه فطر و نماز عید و شک نیست
چیزی که رستگاری از عذاب آخرت موقوف باشد بر او واجب است
پس صدقه فطر و نماز عید هر دو واجب باشد لیکن شرایط وجوب ایشان
و تفصیل احکام ایشان بر وجهی است که از سایر روایات و کتب شرعیه معلوم
میگردد والله اعلم

کتاب الخمس

بدانکه خمس در شرع عبارتست
از حقی که واجب است در مال از برای بنی هاشم و مراد و شرایط و
که تفصیل آن در کتب اصحاب مسطور است و درین کتاب سه آیت است

الآیة الاولی

قوله تعالی فی سورة الانفال واعلموا
انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی
والیتامی والمساکین وابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله
وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان
والله علی کل شیء قدیر یعنی بدانید که آنچه غنیمت
بجنگ از هر چیزی پس حق است آنکه مر خدای تعالی راست پنج یک
او را و مر صاحب قرابت رسول او را که امام است و مر یتیمان

و ابن السبیل را از بنی هاشم اگر باشید که ایمان آورده‌اید
بخدای تعالی و آنچه فرو فرستادیم از آیات فتح و نصرت و ملایکه جهت معاونت
با کفار بر بندهٔ خود که محمد است در روز فرق میان حق و باطل روزی
که رسیدند بهم گروه مسلمانان و گروه کافران و آن روز بدر است
و خدای تعالی بر همه چیز تواناست بدانکه بعضی مفسران گفته‌اند که این آیه
نازل شد در غزوهٔ بدر و آن بروایتی از امام صادق علیه السلم در
روز نوزدهم ماه رمضان و بقول اشهر اصحاب هفدهم ماه رمضان
و بعضی مفسران گفته‌اند که این آیه نازل شد در غزوهٔ بنی قینقاع و آن در
پانزدهم شوال بود بعد از یکماه و سه روز از غزوهٔ بدر و نوزدهم ماه
از هجرت و بهر تقدیر مراد از یوم الفرقان و یوم التقی الجمعان در آیه
مذکوره روز بدر است که در روز فرق میان حق و باطل واقع شده و لشکر
مسلمانان و کافران بهم رسیدند و غنیمت در اصل لغت فایده را گویند
که بسببی شرعی کسی حاصل شود و در شرع عبارت است از آنچه اهل اسلام
از کافران بگیرند بطریق قتال و جنگ و آنچه از ایشان بگیرند بی جنگ
آن را فی گویند و این اصطلاح مذهب اصحاب ماست و مروی است از امام باقر
و امام صادق علیهما السلم و [illegible] نزد اصحاب ما خاصه بغنیمت ... و آله است
حکم غنیمت چنان است که خمس آن از خدا و رسول و امام و سادات است
که از آیه مذکوره مستفاد میگردد و باقی بعد از اخراج مؤنتها از لشکر

ام است لیکن اصحاب ما غنیمت را در باب خمس تعمیم کرده‌اند و الحاق
کرده‌اند بدان چند چیز دیگر را مثل فایدهٔ تجارت و زراعت و صنعتهای
که زاید باشد بر مؤنتهای سال و غیر آن بنا بر روایات صحیحه از اهل بیت
علیهم السلام و قول او ان لله خمسه بفتح همزه چنانکه قراءت مشهوره است
مبتداء خبر محذوف است و یا خبر مبتدأ محذوف است و یا فاعل فعل یعنی حق
ان لله خمسه بفتح همزه همچنانکه قراءت یا حکمه ان لله خمسه گویند و
مراد از ذی القربی صاحب قرابت پیغمبر است صلی الله علیه و آله که وصی و قائم مقام
آن حضرت باشد و آن امام است نه مطلق صاحب قرابت آن حضرت
و تکریر لام در ذی القربی و عطف یتامی و مساکین و ابن السبیل از صاحب
قرابت آن حضرت بر ذی القربی و مؤید این است روایات اهل بیت علیهم السلام
یعنی بتحقیق که غنیمت منقسم میشود به شش قسم سه قسم حق خدا و امام هدی است که
در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله متعلق بود بآن حضرت و بعد از وفات
آن حضرت متعلق است بائمه معصومین علیهم السلام به ترتیب و سه قسم دیگر حق ایتام
و مساکین و ابن السبیل است بشرط آنکه منسوب باشند بعبد المطلب بن هاشم
بن عبد مناف از جانب پدر بنا بر روایات صحیحه از اهل بیت علیهم السلام
اینست تحقیق مصارف خمس بمذهب اصحاب ما و اما مخالفان مخالفت این
آیه و روایت کرده حق رسول خدا و امام را نیز اسقاط کرده‌اند بعد از
وفات آن حضرت و این از جمله غصبهای صریحه است که کرده‌اند و ظلمهای بیشمار

اند
رسول
ص

که از ایشان بر اهل بیت پیغمبر صلعم و آله صادر گشته چنانچه از سیرت دا
اهل بیت علیهم السلام تفحص نمایان ظلم ایشان واقع شده پوشیده نیست
گفته‌اند بر آیه بصیغه اعلموا و کلمه انّ و تکرار آن دالّند بر کمال تاکید و مبالغه در
قضیه خمس و قول او ان کنتم آمنتم بالله دالّ است بر تعلیق معرفت خمس بر
ایمان و آنکه معرفت خمس از لوازم و توابع ایمان است اگرچه مخصوص
باهل ایمان بود این غایت مبالغه و نهایت اهتمام است در باب خمس و
تصریح بنام در سه مصرف اول و ترک تصریح بآن در ما بقی تنبیه است
بر علوّ شان و امتیاز ایشان از دیگران و مع هذا مخالفان کمال
تساهل و تهاون درین امر عظیم الشان ورزیده خمس را براند
وآل محمد را از خمس محروم ساختند اللهم انصر من نصر الدین واخذل
من خذل الدین الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة بنی اسرائیل
وآت ذا القربی حقه والمسکین وابن السبیل یعنی
بصاحب قرابت خود حق او را و مسکین و ابن السبیل نیز حق
ایشان را بده اکثر مراد از ذی القربی درین آیه و نظیر آن قول
او ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی یعنی بدرستی
که خدای تعالی می فرماید بندهای خود را بعدالت ورزیدن و نیکوئی
کردن با مردم و دادن حق صاحب قرابت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
ایشان که اقربای پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه روایات صحیحه مطلقا

از آن جمله آنکه روایت کرده اند از امام کاظم علیه
که چون او آمد نزد هارون الرشید علیه اللعنه در حالی که رد
یعنی حقوقی که از مردم بظلم و ستم گرفته شده بود و الیس
بایشان گفت یا حال مظلمتنا لاترد یعنی چیست حال مظلمه ما که واپس
داده نمیشود بما و چرا حق ما راکه از ما بظلم گرفته اید بما نمیدهید هرون گفت
که چیست حق شما که بظلم از شما گرفته اند ای ابو الحسن آنحضرت فرمود که در آن
وقت که خدای تعالی فتح کرد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فدک و سایر
مواضع خیبر را فرو فرستاد بر آن حضرت این آیه را که وات ذا القربی
حقه پس جبرئیل علیه السلام برگشت به سوی آسمان و پرسید از خدای
تعالی معنی ذی القربی را پس وحی آمد از خدای تعالی به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم که بده فدک را بفاطمه علیها السلام پس رسول صلی الله علیه و آله طلب نمود
سیدة النسا را و گفت که خدای تعالی امر کرده است مرا که فدک را
ببو دهم سیدة النسا گفت یا رسول الله قبول کردم از خدا و از
تو بعد از آن امام موسی کاظم علیه السلام قصه مجادله و مکابره ابوبکر
و عمر را با سیدة النسا در بیان فدک بیان فرمود پس گفت
آن حضرت راکه حد کن فدک را و بگیر پس حد کرد امام علیه السلام فدک را
پس گفت هرون که این فدک که حد کردی نشانه است از
معلوم میگردد که مراد از ذی القربی درین آیه مطلق اقربای نیست

معطوف ذی القربی در آیه سابق و برین تقدیر آیات مذکوره
بیان که صاحب قرابت پیغمبر اند صلعم و آله حق است بر مردم
از آن خمس است و واجب است بر ایشان ادای آن حق و
قول او و المسکین و ابن السبیل اشارت است به بعضی مصارف
زکات پس آیه مذکوره دال است بر وجوب زکوة نیز یا بعض مصارف
خمس بهمان معنی که در آیه سابق مذکور شده اند بطریق تخصیص بعد
از تعمیم الآیة الثالثة و العشرون در سوره الانفال یسألونک
عن الانفال قل الانفال لله و الرسول فاتقوا الله و اصلحوا
ذات بینکم و اطیعوا الله و رسوله ان کنتم مؤمنین
یعنی می پرسند ترا ای محمد از حکم انفال که حق کیست بگو که انفال
خدای راست و مر رسول او را که محمد است صلعم و آله پس پرهیزید از
عذاب خدای تعالی و اصلاح کنید حالهای را که میان شماست و
فرمان برداری کنید خدای تعالی و رسول او را اگر هستید متصف
بصفت ایمان بعضی مفسران گفته اند که این آیه در شان غنیمتهای
غزوه بدر نازل شد و بعضی گفته اند که اصحاب پیغمبر صلعم و آله طلب
کردند از آنحضرت غنیمتهای بدر را پس این آیه نازل شد جهت اعلام
بر آن که غنیمتهای بدر حق خدا و رسول خداست و نیست اصحاب را
در آن حقی و مروی است از ابن عباس رض که گفت رسول خدا صلعم

و آله و سلم که هر که درین جنگ کارزار نیک کند بدهیم او را
زیادتی از غنیمت پس براه گنجیدند جوانان و ماندند پیران در زیر علمها
پس چون غنیمت جمع شد آمدند جوانان و طلب نمودند زیادتی
خود را پیران گفتند که ما تیار و زیادتی مجویید بر ما زیرا که ما پشت مددکار
شما بودیم پس این نازل شد و قسمت نمود رسول خدا صلعم و آله
غنیمت را میان لشکریان علی السویه و خلاف است در آنکه مراد از
انفال چیست بعضی گفته اند که مراد غنایم بدر است و بعضی گفته اند مراد
آن چیزی است که از مشرکان گرفته شود از دار حرب غلام و کنیز بی جنگ
و بعضی گفته اند که مراد خمس است و حق آنست که مراد از انفال اینجا اموالی
است که پیغمبر و اوصیای او علیه و علیهم السلام مستحق آنند مثل زمینی که گرفته
شود از دار حرب بی جنگ و زمینهای موات و سرهای کوهها و
بنهای درهها و درون رودخانهها و غیر آن و اموال مخصوصه ملوک
کفره و آنچه برگزیده باشد از جمله غنایم و غنیمتهایی که گرفته شود از کفار
مقاتله بی اذن پیغمبر صلعم و آله و سلم و وصی او علیه السلام و میراث کسی
غیر پیغمبر و وصی او علیهما السلام وارثی نداشته باشند زیرا که این تفسیر
مروی است از امام محمد باقر و امام صادق علیهما السلام و غنایم بدر از انفال
بود ولیکن پیغمبر صلعم و آله قسمت نمود آن را بر اصحاب
انعام چنانکه مروی است از صادق علیه السلام و مؤید تفسیر مذکور است

...ع نفل است بصحت معنی زاید یعنی زیاده بر غنایم که مخصوص بپیغمبر
علیهم السلام ممتاز بودند بآن از باقی اهل اسلام و آن اشیاء
مذکوره است همچنانکه سنت را نافله میخوانند بسبب آنکه زاید است بر فرض
و نبیره را نافله میخوانند بسبب آنکه زاید است بر فرزند و برین تقدیر آیه
مذکوره دال است بر آنکه اشیاء مذکوره حق پیغمبر است صلی الله علیه و آله در حیوة
او و حق ائمه معصومین است علیهم السلام به ترتیب بعد از وفات آنحضرت
بمعونت روایات صحیحه صریحه از اهل بیت علیهم السلام و در قول او یسألونک
عن الانفال قراءت دیگر است که مخصوص اهل بیت است علیهم السلام و
آن یسألونک الانفال است بنصب انفال و برین تقدیر معنی چنین است
که میطلبند از تو انفال را و این معنی مناسبتر است از آنچه در سبب نزول
مذکور شد پس اولی آنست که قراءت مشهوره را بر سؤال از جهت طلب
انفال حمل کنند تا موافق شود بقراءت اهل بیت علیهم السلام و ظاهر
که مقصود از اخبار یسألونک عن الانفال نه فایده خبر است و نه لازم
فایده خبر بلکه محض تمهید تلقی جواب است و دور نیست که مقصود فایده خبر باشد
بنا بر تنزیل مخاطب عالم بمنزله جاهل از جهت عدم جری او بموجب علم
و آن جواب دادن است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله متوقف بود در جواب و
... است کلام در نظایر این آیه و ذکر مسند الیه در قول او قل الانفال
لله والرسول و وضع مظهر در موضع مضمر از جهت اهتمام است بشان انفال و

تحقیق معنی اصلاح ذات بین که مشهور است در عرف فقهاء آنست که مراد از ذات حالست از قبیل ذکر محل و اراده حال یعنی صلاح و نیکو گردانید

حالی که میان مردم است برفع نزاع میان ایشان پس معنی آیه

چنان باشد که نیکو گردانید احوالی را که میان شماست بدین وجه که رفع

کنید منازعت و مخالفت را و تبدیل کنید آن را بمصادقت

و موافقت و قول او ان کنتم مؤمنین احتمال دارد که متعلق باشد

بقول او اطیعوا الله و رسوله و احتمال دارد که متعلق باشد باتقوا

و اصلحوا ذات نیز و بر هر تقدیر وجه تعلیق بالوصف در امر تقوی و اصلاح

آنست که گویا موقوف علیه ایمانند یا آنکه مراد از ایمان ایمان کامل است

و آنکه متعلق است باطیعوا و مراد از اطاعت خدا و رسول اطاعت ایشان است

فی الجملة والله اعلم

کتاب الحج

بدانکه حج در لغت قصد است

و در شرع قصد خوانه بیت الله است باعبادات مخصوصه ...

و بعضی گفته اند مجموع عبادات مخصوصه در مشاعر مخصوصه است

بر تقدیر ظاهر آنست که لفظ حج منقول است از قصد مطلق بقصد خاص بمعابد

مخصوصه بتخصیص شرعی بنابر تعریف اول و منقول شرعی بنابر تعریف ثانی

چنانکه بعضی گمان برده اند زیرا که متبادر از حج در عرف شرع ...

بخصوص محلی آنکه معنی عام بخاطر خطور کند و این تبادر از اوایل ...

شرعیه است چنانکه مختار محققان علماء اصول است اگرچه تخصیص ...

و مخفی نیست که حج از جمله ارکان اسلام است و افضل اعما
ل است مشتمل است بر عبادات بدنیه و مالیه و تجرد از شهوات
نفسانیه و توجه به سوی خدای تعالی و وجوب او از ضروریات دین است
و مباحث او سه نوع است **نوع اول** در وجوب اوست و در او دو
آیت است **الآیة الاولی** قوله تعالی در سوره آل عمران ان اول بیت وضع للناس
للذی ببکة مبارکا و هدی للعالمین فیه آیات بینات
مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا و لله علی الناس
حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله
غنی عن العالمین یعنی بدرستی که اول خانه که بنا کرده است
از برای مردم هر آینه آن خانه است که در مکه است یعنی خانه کعبه در حالتی که برکت
داده شده است و راه راست نماینده است مر اهل عالم را درین خانه آیات
علامتهای روشن داله بر حقیقت او مثل مقام ابراهیم و کسی که در آید درین
خانه ایمن میشود از مکروهات و مر خدای تعالی راست یعنی واجب است بر ذمت مردم از
طواف آن خانه یعنی بر ذمت کسی که توانائی رفتن داشته باشد به سوی
او و کسی که کفر ورزد و حق واجب او بجای نیاورد بغضب و سخط
الهی گرفتار گردد زیرا که خدای تعالی بی نیاز است از اهل عالم بدانکه
مفسرین گفته اند که سبب نزول این آیه آن بود که بعد از تحویل قبله
بمقام مسجد الحرام یهود تعرض مینمودند و تفضیل میکردند بیت

نمودند بر مسجد الحرام پس خداي تعالی این آیه را جهت ردّ ایشان
فرستاد و وجوه ترجیح مسجد الحرام را بر بیت المقدس بیان فرمود
و قول او وُضِعَ لِلنّاسِ صفت بیت است و لَلَّذِي بِبَكَّةَ خبر ان و لام
لام تاکید است و مراد از وضع بیت از برای مردم تعیین اوست
جهت عبادت در وی و بکّه و مکّه دو لفظ مترادفند یعنی شهر معلوم و بعضی گفته اند
که مکّه نام شهر است و بکّه نام موضع مسجد الحرام و مراد از لَلَّذِي
بِبَكَّةَ خانه کعبه است و تعبیر از و باین اسم جهت تعظیم اوست و تنبیه
بر تعیین او باین حکم و مراد از اولیّت او اولیّت زمانیه است
چنانکه متبادر است و مؤید این است آنکه روایت کرده اند از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که چون پرسیدند از آنحضرت که اوّل مسجدی
که بنا شد کدام است فرمود که مسجد الحرام است بعد از ان
بیت المقدس و روایت کرده اند که پرسیدند از امیر المؤمنین
علیه السلام آیا مسجد الحرام اول خانه است که بنا شد گفت نه پیش از و
خانه بسیار بود ولیکن او اول خانه است که ساخته شده جهت عبادت
مردم و بانی اول او ابراهیم بود علیه السلام و بعد از ان ویران شد
و بنا کردند او را جمعی از عرب از قبیله جرهم بعد از ان خراب شد
پس بنا کردند عمالقه بعد از ان خراب شد و بنا کردند او را قریش
و مرویست از امام صادق علیه السلام که گفت خدای تعالی فرستاد

...را از بهشت و بود از یاقوت سفید بعد از آن بالا برد او را خدای تعالی
به آسمان و ماند اصل او و آن در نهاده شده است در آسمان
برابر این خانه که حالا هست در می آیند در این خانه هر روز هفتاد هزار
فرشته و هرگز مکرر در نمی آیند پس امر فرمود خدای تعالی ابراهیم و اسمعیل را
علیهما السلام به بنا کردن این خانه بر ستونها که دارد و می تواند
بود که مراد از اولیت اولیت بحسب شرف باشد یعنی شریفترین خانها
خانه کعبه است و قول او مبارکا حال است از فاعل فعل محذوف که متعلق
متعلق است بان و آن استقر است و بودن او حال از فاعل وضع نیز
صحیح است و مراد از برکت او کثرت خیر است که حاصل میشود جهت ... را
ساکنان را در دو یا باعتبار ثواب و فواید آخرت یا باعتبار مال و ...
بحسب عادت و قوله تعالی فیه آیات بینات جمله ... نفست گویا سائلی سوال کرد
...ین خانه سبب هدایت عالمیان است پس در جواب فرمود که از جهت آنکه
در ... دلیلهای روشن است بر حقیقت او مثل هلاک اصحاب فیل و جمع شدن
آهو با سگ در وی آنکه سگ تعرض نکند با آهو و آهو نترسد از سگ
و الفت و موانست کبوتر حرم با مردم و آنکه مرغان بر بام آن نمی نشینند
...ل او و مقام ابراهیم بدل یا عطف بیان آیات بینات است بنا بر مبالغه
تعظیم مقام ابراهیم که اگرچه یک آیه است لیکن به منزله چند آیت است
مثل قول خدای تعالی ان ابراهیم کان امة قانتا لله یعنی بدرستی که ابراهیم

علیه السلام بود که گروهی از مسلمانان یا غیر ایشان انکار آن کنند
آیه بینه مثل فرو رفتن قدمهای ابراهیم علیه السلام در او و ظهور
قدمهای ابراهیم علیه السلام در او و تاثیر قدمهای او در بعضی از اجزای
آن سنگ نه در بعض دیگر و در بعضی سنگها نه در بعض دیگر و غیر آن
و بر هر تقدیر مجازی باشد یا قرینه و اضحه و در صحت و حسن آن
سخنی نیست بلکه ابلغ است از حقیقت و میتواند بود که قول او و
مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا معطوف باشد بحسب معنی بر قول او مقام
ابراهیم و اشارت باشد بآیت بینه دیگر و مراد از آیات ما فوق
واحد باشد و میتواند بود که بیان آیات دیگر متروک شده باشد
از جهت اعتماد بر شهرت و ظهور آن لیکن این دو احتمال
ضعیف است و دور نیست که مقام ابراهیم عطف بیان یا بدل الذی
ببکه باشد و مراد از آن مجموع مسجد الحرام باشد چنانکه حدیث سابق
موید آنست و مراد از مقام ابراهیم نیز مجموع مسجد الحرام باشد
زیرا که مقام بودن جزء مستلزم مقام بودن کل است و بنا بر این احتمال که
قول او و مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا عطف است بر قول او اِنَّ اَوَّلَ
تا آخر نه بر قول او هُدًى لِلْعَالَمِينَ و نه بر قول او فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ
و اخبار باشد از اجابت دعای ابراهیم علیه السلام که گفت رَبِّ
اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا یعنی ای پروردگار من بگردان این شهر را

ن چنانکه جای دیگر فرموده اولم یروا انا جعلنا حرما آمنا
آیا نه دیدند آنکه ما گردانیدیم حرم مکه را جای امن خدای تعالی
مهابت این مکان شریف را چنان در دلهای مردم جا داده بود
که هرچند از کسی جرایم و جنایات صادر شده باشد چون ملتجی شود باو
هیچکس متعرض او نمیگردد و احتمال دارد که مراد از معنی امر بوده باشد
یعنی کسی که در آید در و باید که ایمن باشد و هیچکس متعرض او نشود
چنانکه مرویست از اهل بیت علیهم السلم و از جماعت که اصحاب ما
حکم کرده اند باینکه جایز نیست اجرای حدود و تعزیرات کسی که ملتجی
شود بحرم بشرط آنکه در خارج حرم مستحق آن شده باشد لیکن خوردن
و آشامیدن را تنگ می باید گردانید برو تا بیرون آید بعد از آن
اجرای حد یا تعزیر می باید کرد برو بنا بر روایات اهل بیت
علیهم السلم و احتمال دارد که مراد اخبار باشد از آنکه کسی که
در آید در و در حالتی که شناسا باشد بانچه واجب گردانیده
خدای تعالی برو امن گردد و در آخرت از عذاب و موید این است
احادیث دیگر که بدین مضمون واقع شده و قوله و لله على الناس
حج البیت من استطاع الیه سبیلا نص است بر وجوب حج و در حج
دو لغت است فتح حا و کسر او و هر دو یک معنی است و آن طواف کعبه است
با شرایط و لام البیت از برای عهد است و اشارت است بکعبه با غلبه استعمال

است و در روضه مثل نجم در ثریا و کتاب در کتاب سیبویه و وجوب حج اسلام
فوری است بقول اصحاب ما چنانکه ظاهر حدیث نبوی صلعم و آله است من
وجب علیه حج فلم یحج فلیمت یهودیا او نصرانیا یعنی کسی که واجب شود
بر وی حج و بی تعلل حج بجای نیاورد پس باید که بمیرد جهود یا ترسا
دال است بر آن و قول او الناس جمع محلی بلام است و دلالت میکند
بر عموم ذکور و اناث و خناثی لیکن مخصص است بمخصص منفصل بمکلفان
آزاد و قول او من استطاع الیه سبیلا بدل البعض است از ان و مخصص متصل است
که دلالت میکند بر تخصیص وجوب حج بر مکلفانی که استطاعت آن دارند
و استطاعت استطاعت مالی و بدنی است باین معنی که قادر
باشد بر زاد و راحله و نفقه رفتن و آمدن خود زیاده بر ما یحتاج
اصلی و نفقه عیال واجب النفقه خود تا زمان برگشتن و وقت
کن[illegible] بیش آن د[illegible] باشد که حج دریابد و سالم باشد از مرض
مانع سفر و از خوف مضرت مال و بدن در راه بنا بر روایات ائمه اهل بیت
علیهم السلام و آنکه در بعضی احادیث نبویه واقع شده که تفسیر نموده
استطاعت را بزاد و راحله بر تقدیر صحت مادل است با آنکه جایز است
تخصیص کتاب بسنت چنانکه در اصول مقرر است و استطاعت در لغت
بمعنی توانائی است و اینجا مراد توانائی خاص است بقرینه مقام و سبیلا
مفعول اوست بمعنی راه یا زیرا که رفتن در راه می باشد و الیه متعلق

... و تقدیم او بر متعلق جهت اهتمام و شرف اوست و سیاق
... دال است بر آنکه مراد از قول او و من کفر من ترک الحج است یعنی کسی که
حج واجب را بجا نیاورد و وجه تعبیر از ادا ناکردن حج بکفر آنست که کافران
حج را بجا نمی‌آورند و درین تعبیر تنبیه است بر آنکه تارک حج حکم کافر دارد از جهت
مبالغه در وجوب حج و نیز مقتضای سوق آن بود که گفتی فان الله غنی
عنه یعنی پس بدرستی که خدای تعالی بی‌نیاز است از تارک حج لیکن قول
او عن العالمین دال است بر استغنای خدای تعالی و بر غضب و سخط او
بر تارک حج و این نیز از جمله مؤکدات وجوب حج است همچنانکه در قول
او ولله علی الناس حج البیت وجوه تاکید وجوب حج مخفی نیست
مثل اسمیت جمله و تصریح بلفظ الله که دال است بر اتصاف او بصفات
الوهیه و قهریه که موجب ادای حقوق اوست و تصریح بلفظ علی که دال است
بر آنکه حج حق واجبی است مر خدای تعالی را در ذمت مردم و ایراد لفظ
الناس که دال است بر وجوب حج بر همه کس و تصریح بذکر بیت با آنکه مفهوم
حج معتبر است و تقدیر این حکم بذکر مداح بیت و غیر آن و پوشیده نیست
که قول او فان الله غنی عن العالمین دلیل جزاست که بجای جزا نهاده شده
و تقدیر آنست که من کفر غضب الله علیه فان الله غنی عن العالمین
چنانکه در ... اشارت شده بآن [illegible] قوله تعالی
در سوره الحج واذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا و علی

كل ضامر يأتين من كل فج عميق ليشهدوا منافع لهم
ويذكروا اسم الله في ايام معلومات على ما رزقهم
من بهيمة الانعام فكلوا منها واطعموا البائس
الفقير ثم ليقضوا تفثهم وليوفوا نذورهم وليطوفوا
بالبيت العتيق يعني ندا كن در ميان مردم بحج كردن تا بيايند ترا
پياده و سواره بر هر شتر لاغر شونده بسبب سفر دور كه مى آيد
آن شتران از هر راه دور تا حاضر شوند آن مردم منفعتهاى بسيار
را از براى خود و ياد كنند نام خداى تعالى در روزهاى معين بر آنچه
روزى كرده است خداى تعالى ايشان را از چاروايى كه شتر و گاو
و گوسفند باشد پس بخوريد از گوشت آن چاروايان و بخورانيد با
شدت را بعد از آن بايد كه ازاله كنند چرك بدن خود را
بناخن گرفتن و سر تراشيدن و غير آن و بايد كه وفا كنند بنذرهاى
خود و بايد كه طواف كنند خانه قديم را كه كعبه است بعضى مفسران
گفته اند كه قول او اذن خطاب است مر ابراهيم را عليه السلم چنانكه
مرويست از ابن عباس رض كه بعد ازين خطاب ايستاد ابراهيم
عليه السلم بر بالاى سنگى كه مقام ابراهيم عليه السلم عبارتست
يا بر بالاى كوه ابو قبيس و نهاد انگشتهاى خود در گوشهاى خود
گفت اى مردم اجابت كنيد پروردگار خود را در امر حج پس شنوا

خدای تعالی قول او را بهر کس که علم او متعلق [illegible] بود باداء
حج خواهد کرد از موجودین بالفعل و بالقوه در اصلاب پدران
پس همه ایشان اجابت کردند بتلبیه و بعضی گفته اند که خطاب است
به پیغمبر ما صلعم و آله و مؤید این قول [illegible] روایت کرده اند
از امام صادق علیه السلام که پیغمبر صلعم اقامت کرد در مدینه ده سال
و حج نکرد پس چون این آیه نازل شد امر کرد رسول خدا منادی خود را
که ندا کنند و امر کنند مردم را بحج پس جمع شدند در مدینه خلق بسیار
از اعراب و غیر ایشان و بیرون رفت پیغمبر صلعم و آله در بیست و ششم
ذی القعده و چون بمسجد شجره رسید وقت [illegible] غسل کرد و نماز
و [illegible] را ادا نموده احرام بست بحج و آن تا آخر حدیث و مخفی نماند
که بر تقدیر اول قول وَاَذِّنْ معطوف [illegible] بر قول او لا تشرک
و طهّر در آیه سابق وَاِذْ بَوَّأْنَا [illegible] م مکان البیت
ان لا تشرک بی شیئا و طهر بیتی الآیه و بر تقدیر دوم معطوفست
بر اذکر مقدر که متعلق اذ بوانا است و این خلاف ظاهر است از دو وجه
[illegible] مراد از تأذین امر است بحج کردن و یأتوک مجزوم است جواب
امر مذکور که اذّن است و رجالا جمع راجل است و رجالا حال است از
فاعل یأتوک [illegible] کل ضامر تقدیره و رکبانا علی کل ضامر عطف است
بر او و ضامر شتری را گویند که بجهت مشقت سفر دور لاغر شده باشد

ویا آن صفت ضامر است باعتبار معنی و فج بمعنی راه
بعید دور و در تقدیم رجال بر رکبان اشارتست با
پیاده چنانکه قول اصح اصحابست بنا بر بعض روایات
مثل آنکه مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود کسی را که سواره
بحج رود بهر گامی مرکب او هفتاد حسنه است و کسی را که پیاده بحج
حج رود بهر گامی او هفتصد حسنه است از حسنات حرم پرسیدند
که چیست حسنات حرم گفت یک حسنه حرم برابر صد هزار حسنه از جای
دیگرست و مؤید اینست حدیث مشهور افضل الاعمال احمزها و آنکه
روایت کرده اند که امام حسن علیه السلام بیست و پنج بار حج کرد
و هر بار پیاده میرفت و حال آنکه محملها پیش پیش آن حضرت
میکشیدند و مراد از منافع فواید تجارتست یا فواید
ویا هر دو و در نسبت که بتکثیر منافع اشارتست بکثرت آن
احتمال اخیرست و مراد از ایام معلومات نزد بعض مفسران روز
اول ذی الحجه است و نزد بعضی دیگر روز نحر و سه روز بعد از آن است
که ایام تشریق عبارت از آنست و این قول مرویست از امام محمد
باقر علیه السلام و مراد از ذکر نام خدای تعالی نزد بعضی ا
ذبح است و مرویست از امام صادق علیه السلام که مراد
مسنونست در عقب پانزده نماز که اول آنها نماز پیشین

چنانکه در کتب ذبح مذکور است و بهیمه مطلق چارپا را گویند [illegible] یعنی
عدم احتیاج است مقصود بسبب بی‌زبانی او و مراد از انعام در
عرف شتر و گاو و گوسفند است پس اضافه بهیمه بانعام اضافه
عام است بخاص و بائس مشتق است [illegible] یعنی صاحب
شدت و قید فقیر تتمیه است برانکه مراد شدت فقر است و امر به اکل
از برای اباحت است و امر باطعام از برای ندب اگر مراد از بهیمة
الانعام غیر هدی و اضحیه باشد و هر دو امر از برای وجوب است
اگر مراد هدی باشد و از برای ندب است اگر مراد اضحیه باشد
بقرینه روایات و تفث در لغت بمعنی چرک است و مراد از قضای
تفث قضای از اله چرکهایی است که در ایام احرام در بدن حاصل
شده باشد مثل ناخن و موی سر و سایر اعضا یعنی بجا آوردن ازاله
آنها بحذف مضاف از ابن عباس منقول است که مراد از تفث
مناسک حج است پس معنی قضای تفث ادای مناسک حج باشد
لیکن برین تقدیر کلمه ثم بظاهر خود نیست مگر آنکه تخصیص کنند تفث را
بمناسکی که بعد از ذبح است و عطف طواف بیت عتیق برین تقدیر
عطف خاص باشد بر عام جهت اهتمام بشان او و مثل عطف جبرئیل
بر ملائکه خواهد بود و نماند که از عبارت صحاح اللغه چنان مستفاد میگردد
که تفث عبارت است از از [illegible] اوساخ احرام نه از نفس آن اوساخ

و ظاهر آنست که مراد از ابن عباس رض نیز
مخصوصه مذکوره است و بر این تقدیر اشکالی
عباس نیز بلکه مآل هر دو تعبیر یکیست و تفسیر این بیت …
موافق لغت سلامت از غرق و مراد از بیت عتیق کعبه است
و وجه تسمیه او به عتیق آنست که عتیق بمعنی قدیم است و بنای این بیت قدیم
است زیرا که آدم علیه السلام بنا کرده و بعد از ان ابراهیم علیه السلام
یا آنست که عتیق بمعنی کریم است چنانکه اسبان نیک را عتاق گویند
و کرامت این بیت ظاهر است یا آنست که عتیق بمعنی آزاد کرده شده است
در غرق در طوفان نوح و قول او و لیطوفوا التفات است از غیبت بخطاب
و قول او ثم لیقضوا التفات است از خطاب بغیبت و قول
بالبیت العتیق دالست بر وجوب حج اسلام با شرائط معتبره
و اهل بیت علیه و علیهم السلام و قول او و لیوفوا نذورهم
بر وجوب وفا کردن بنذرها که از حاجیان واقع
حج و غیر آن را از عبادات مطلق نوع دوم
و اقسام او و در بعضی احکام او و در او ده آیه
الاولی قوله تعالی فی سورة البقرة و اتموا ال[حج و العمرة]
لله فان احصرتم فما استیسر من الهدی
و لا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی

كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا اَوْ بِهِ اَذًى مِنْ رَاْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ
صِيَامٍ اَوْ صَدَقَةٍ اَوْ نُسُكٍ فَاِذَا اَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِا
لْعُمْرَةِ اِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلٰثَةِ
اَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ اِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَا
مِلَةٌ ذٰلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ اَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَا
مِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ یعنی تمام کنید
حج و عمره را از برای رضای خدای تعالی پس اگر ممنوع شوید از حج و
عمره بسبب مرض که بجا نتوانید آورد حج و عمره را پس واجب است که
تقرب تید آنچه میسر شود از قربانی واجب خود همراه قربانی
خود و مترا شید سرهای خود را و حلال مشوید تا آن زمان که برسد
قربانی واجب شما بمحل ذبح آن پس هرکس که باشد از شما مریض
یا باشد او را ازیتی از جهت سرش مثل که شپش در سرش افتاده
باشد چنانکه محتاج شود به سر تراشیدن پیش از وقت مقرر آن به سبب آن
مرض یا زحمت سرش پس واجب است بر او اگر سر تراشید پیش از وقتش
عوضی جبر نقصان آن کند و آن عوض روزه داشتن سه روز است
یا تصدق کردن طعام است بمساکین یا ذبح کردن گوسفندی و دادن
گوشت آن بفقرا پس هرگاه امن شوید از مرض و دشمن پس هرکس
متمتع شود و منتفع گردد بعمره بسوی حج یعنی نیت حج تمتع کند پس

واجب است بر ذبح آنچه میسر شود او را از قربانی و ... گوسفند پس کسی که نیابد قربانی واجب خود را در بنا شد ... ان
پس واجب است بر و روزه ... روز در ایام ...
داشتن هفت روز دیگر ... گردید از حج بجانب منزل این ایام مذکوره
ده روز تمام است این حج تمتع جایز است هر کسی را که نباشد اهل ...
او حاضران مسجد الحرام و پرهیز کنید از عذاب خدای تعالی و بدانید که
خدای تعالی سخت عذاب است بدانکه بعضی مفسران گفته اند که مراد
از اتمام حج و عمره آنست که احرام بندد بایشان از منزل اصلی خود
و بعضی گفته اند که مراد آنست که مخصوص گرداند هر یک از ا...
بسفر علیحده و بعضی گفته اند که بنفقه حلال بجا آورد ایشان
اند که مراد آنست که بجا آورد ایشان را از برای محض
خدای تعالی باشد ... بعض دیگر از تجارت و غیر آن و بر
او و ... تاکید باشد نه تاسیس و ظاهر آنست که مراد ...
و عمره ادای ایشانست با جمیع اجزا و کیفیات معتبره
شرعا و از اینجاست که اصحاب ما گفته اند که کسی که فاسد ...
حج خود را واجب است بر او اتمام آن حج فاسده و قضا
سال دیگر مثل صوم از جهت قول خدای تعالی اتموا الصیام ...
بخلاف صلوة و اما آنکه بعضی ... استدلال کرده اند بآن ...

[...] مندوب و بر وجوب عمره نیز مجمل نصّ است و ظاهر آنست که چون
حکم [...] بر او حج مندوب بدلیل دیگر اثبات کنند و مراد از [احصار] شرعی
[...] باب [...] منع [...] عمره و مراد از حد شرعی منع دشمن است
و مانند آن از آن و مؤید تخصیص احصار است بمرض قول او فمن کان منکم
[مریضا] [...] بعض [...] که مخفی نیست [...] طبع [...] تخصیص مذکور است اگرچه
بعض علماء لغه گفته اند که احصار مخصوص مرض است و حصر حد مخصوص و حکم احصار آنست
که هدی را باید فرستاد با رفقا و با ایشان قرار باید کرد که در فلان روز
ذبح نمایند پس در آن روز حلال شود از همه چیز مگر از زنان تا آنکه
خود حج کند در سال آینده اگر حج او واجب باشد یا بنیابت او
طواف نسا کند اگر حج [...] او سنت باشد و حکم حد آنست که در همان
موضع ذبح هدی نماید و حلال شود از همه چیز و استیسر بمعنی تیسر است یعنی
[...] شود از شتر و گاو و گوسفند و هدی جمع [هدیه] است و آن چارپایی
که واجب است ذبح او و حج از شتر و گاو و گوسفند بخود از هدایای بمعنی
فرستادن و قول او فما استیسر من الهدی خبر است شرطا بتقدیر [...]
ما استیسر یا فعلیکم ما استیسر و قول او حتی یبلغ الهدی محله مؤید تقدیر اول است
[...] او ففدیة من صیام مؤید تقدیر ثانی و برین قیاس است فما استیسر
[...] و قول او و لا تحلقوا رؤسکم کنایه است از حلال نا شدن از قبیل ذکر
ملزوم و اراده لازم یعنی و حلال [نشوید] تا آنکه برسد هدی که فرستاده اید

موضع که [illegible] است ذبح آن آنجا در روزی که وارد آنجا شده باشند و این
موضع مکه است اگر احصار در احرام حج باشد و بر هر تقدیر قضای
آنچه در او احصار واقع شده و [illegible] است اگر آن واجب است
و اگر سنت باشد قضای او واجب نیست و محل بکسر حا اسم مکان است
یا از حل یحل بکسر حا حلا بمعنی [illegible] حلال شدن یعنی مکانی که ذبح
آن هدی آنجا حلال باشد و اما محل بفتح حا اسم مکان است از حل
یحل بضم حا حلولا بمعنی مکان نزول کردن چنانکه مقتضای قاعده علم
تصریف است و مراد از مرض و اذی در قول او فمن کان منکم مریضا
او به اذی من راسه بیماری است که محتاج باشد بتراشیدن سر
یا [illegible] شود بروجهی که تراشیدن سر ضرورت شود و
تقدیر فعلیه فدیه جزاء شرط مقدر است بمعنی اذا حلق
واجب است بر آنکه [illegible] اگر بتراشد سر خود را او
صیام بیان فدیه است یعنی آن فدیه روزه داشتن سه روز
یا طعام دادن شش مسکین هر مسکین را دو مد یا طعام دادن ده مسکین
هر مسکین را یک مد یا ذبح گوسفندی و تصدق گوشت او بفقرا
روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت به کعب بن عجره
در حالتی که شپش در سر او افتاده بود در ایام حج آیا
هوامک یعنی [illegible] ایذا میرسانند ترا جانورهای سر تو گفت

ف... [illegible] را اسکک ثلثة ایام او اطعم ستة مساکین ... اند ...

یا مربه تراشیدن سر خود در اثر روزه دار سه روز یا طعام ده شش مسکین

حج ... [illegible] ... بعد این آیه در شان من نازل شد و نسک

مصدر است بمعنی عبادت و اینجا مراد عبادت مخصوصه است یا جمع نسیکه است

... و اینجا مضاف مقدر است یعنی ذبح ... باعتبار مواد است

وقول او فاذا امنتم بیان حج است در حال امن مطلق یا بعد از احصار یعنی

پس هرگاه در امن باشید یا در امن شوید از احصار پس آنکس متمتع شود

از شما و متوسل گردد بعمره بسوی حج پس واجب است بر او ذبح آنچه

میسر شود از شتر و گاو و گوسفند و تخصیص تمتع بذکر اشاره است

بفضیلت حج تمتع از سایر اقسام حج و آن حج افراد و حج قران است

چنانکه مختار اصحاب ماست و فرق میان حج افراد و حج قران آنست که

در حج افراد عقد کند احرام را بگفتن لبیک اللهم تا آخر که ذکر محرم است و در

حج قران اگر خواهد عقد احرام بذکر مذکور کند و اگر خواهد مقارن گرداند

احرام خود را براندن هدی و عقد احرام باشعار کند یا تقلید و اشعار

آنست که کوهان شتر هدی را مجروح گردانند از جانب راست و خون

از و مالند و تقلید آنست که بیاویزد از گردن گاو هدی یا گوسفند نعلی

که در و نماز کرده باشند و فرق میان حج تمتع و هر یک از آن دو قسم

بچند وجه است یکی آنکه در تمتع عمره مقدم است بر حج اسلام و در آن دو قسم

غرض است دیگر آنکه در حج تمتع هدی واجب است چنانکه آیه مذکوره دال است
بر ... و در ... آن دو قسم مستحب دیگر آنکه در عمره تمتع طواف النسا واجب نیست
بخلاف عمره افراد و قران و غیر آن از ... که در بعضی کتب فقه
مذکور است و جایز نیست عدول از قسمی ازین اقسام بقسم دیگر بی ضرورت
لیکن کسی که در مکه در آید با احرام حج ... را افضل مر او را آنست که عدول نماید
از حج افراد بعمره تمتع را و صحت ... یا حج تمتع مخصوص مذهب اصحاب ماست
و جمهور مخالفان را قول اینست یکی از دو متعه که عمر علیه اللعنه منع کرده از آن و گفته
متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و انا احرمهما و اعاقب علیهما
یعنی دو متعه بودند در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و من حرام
آن دو متعه را و سیاست میکنم کسی را که مرتکب یکی از آن شود
متعه حج است یعنی حج تمتع مذکور و متعه نکاح و ظاهر او جه تحریم او متعه
که رسول خدا صلی الله علیه و آله ... حجه الوداع گفت مر او را که العمره کرا
باین متعه حج بعد از آنکه از او انکار آن ظاهر شده بود و چنانکه
از امام صادق علیه السلام و وجه انکار او متعه نکاح را آن بود
صلوات الله و سلامه علیه خواهر عمر را کسی متعه کرده بود
و مراد از صیام ثلثه ایام روزه داشتن هفتم و هشتم
و مراد از سبعه اذا رجعتم روزه داشتن هفت روز ... بعد از رسیدن
بمنزل اصلی و قول او تلک عشره کامله تاکید است ... وجوب صوم ده روز

مذکور را و ... در قول او ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام

است ... حج تمتع چنانکه متبادرست از وبنا بر وضع او ... مشار الیه

بعید نه بهدی ... بعضی از مخالفان توهم کرده اند و مراد

از حضور مسجد الحرام آنست که میان ... او کمتر از چهل و هشت میل

... از هر جانب مکه پس اگر مسافت میان منزل او و ... بیشتر از آن است

که مذکور شد واجب است بروکه حج تمتع بجای آورد و اگر کمتر است از آن

واجب است که حج افراد یا حج قران بجا آورد و مخفی نماند که آیه مذکوره دلالت

بر چند حکم از احکام حج ... بیان ... و آله و قول او واتقوا الله

... تاکید احکام مذکوره است و تهدید بر مخالفت آن

قوله تعالی فی سورة البقرة ایضا الحج اشهر معلومات فمن

فرض فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی

الحج وما تفعلوا من خیر یعلمه الله وتزودوا فان

خیر الزاد التقوی واتقون یا اولی الالباب

یعنی وقت حج کردن چند ماه معلومست و آن شوال و ذو القعده و

ذی الحجه است پس هر کس که نیت کند واجب کرداند بر خود به نیت و احرام

در ین ... حج ... پس باید که جماع نکند و دروغ نگوید و لا والله و بلی

والله نگوید ... حاج و آنچه میکنید شما ای مؤمنان از کار خیر میداند

آن را خدای تعالی ... بردارید از کارهای خیر پس بدرستی

زین زاد ... سفر آخرت پرهیزکاری است و بپرهیزید ... از عذاب
من ای صاحبان عقلها بدانکه مراد از الحج اشهر معلومات ...
ماههاست که افعال حج در آنها واقع تواند شد اگرچه در بعضی ساعات
آن ماهها باشد و ... مذکورست چنانکه متبادرست و مختار
محققان اصحاب است و بعضی گفته اند که مراد از اشهر حج شوال
ذوالقعده و ده روز اول ذی الحجه است و بعضی گفته اند که شوال و ذوالقعده
و ماه ذی الحجه است و این دو قول مبنی است بر اراده خلاف
متبادر از صیغه جمع بی ضرورت مگر آنکه نزاع لفظی باشد چنانکه بعضی تحقیق
نموده اند و فرض در اصل لغت بمعنی تقدیر است و در شرع بمعنی واجب گردانیدن
است و اینجا مراد واجب گردانیدن حج است بر خود به نیت کردن و احرام
بستن و شروع در آن و مراد از رفث جماع است و از فسوق کذب
و از جدال گفتن لا والله و بلی والله چنانکه مختار اصحاب ماست و قراء
مشهور در هر سه اسم لا فتح است و برین تقدیر کلام جمله خبریه است
بمعنی انشا یعنی باید که جماع و کذب و جدال واقع نشود در حج یا
از رفث و فسوق و جدال مشروع است تا کذب لازم نیاید
مذکوره مشروع نیست در حج اگرچه گاهی واقع شود بر خلاف شرع
مبنی است بر تنزیل امور مذکوره که واقع شود بر خلاف شرع ... منزله عدم
چنانکه در قول خدای تعالی لا ریب فیه گفته اند و بعضی قرا رفث و فسوق ...

در حج جواز ... وجدال را نفی و برین تقدیر نفی جدال بمعنی ... است
که در قراءات مشهوره مذکور شده و نفی رفث و فسوق بمعنی انشا
بتقدیر لا رفث ولا ... اند بود که نفی رفث و فسوق برین تقدیر
نیز بهمان معنی باشد که در قراءات مشهوره مذکور شد و تغییر لفظ مجرد
... یا شبه باشد بر آنکه جزاء من فرض لا رفث ولا فسوق است
بتقدیر لا رفث ولا فسوق له و لا جدال فی الحج عطف است بر مجموع شرط
و جزا چه آنکه منشا درست از لفظ فی الحج بلکه در قراءات مشهوره نیز ظاهر
آنست که قول او و لا جدال فی الحج عطف باشد بر مجموع شرط و جزا نه
... مؤید اینست حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که فرموده است من حج فلم یرفث
ولم یفسق خرج کهیئته یوم ولدته امه یعنی کسی که حج بجا آورد و جماع نکند و دروغ
نگوید در اثنای حج بیرون آید از حج مثل آنکه در روز ولادت ... او از شکم
مادر بیرون آمده یعنی همه گناهان او آمرزیده شود و بیگناه شود چنانکه
در آن روز بیگناه بود و اگرچه بر هر تقدیر احتمال دارد که قول او و لا جدال
فی الحج عطف باشد بر جزا و مراد از قول او و ما تفعلوا من خیر یعلمه الله
ترغیب و تحریص است بر اعمال خیر در حج بعد از نهی از اعمال شر و از جهت
... خیر را ذکر کرد و الا علم خدای تعالی شامل است خیر و شر را و مخفی
نیست ... از تزودوا اختیار عمل صالح است بطریق استعاره تبعیه چنانکه
مشهور است ... احتمال دارد که مراد معنی حقیقی تزود

که او بر داشتن است و موید است انکه بعضی مفسران

[illegible] این آیه گفته اند که جمعی از اهل یمن هرگاه حج می آمدند زاد

[illegible] و میگفتند ما توکل میکنیم بر خدای تعالی [illegible] به زیارت خانهٔ او میرویم

البته ما را طعام خواهد داد [illegible] از جهت مؤنت معیشت ایشان سرب [illegible]

واقع می شد [illegible] این آیت [illegible] بر این تقدیر مراد از والا وجه

التقوی آنست که بهتر [illegible] او یا پرهیزکاری است از گدایی و زحمت دادن

مردم و بر هر تقدیر قول او و اتقون یا اولی الالباب تاکید احکام

سابقه است و تهدید بر مخالفت آنها و اشارت است با آنکه مقتضای عقل پرهیز

کاری است از مخالفت احکام الهی و مخفی نماند که آیه مذکوره دال است

بر وجوب ادای حج در سه ماه مذکور و بر حرمت جماع و گذر [illegible]

بمعنی مذکور در حج الآیة الثالثة قوله تعالی فی سورة البقرة

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا

أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ

وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ

یعنی نیست بر شما هیچ گناهی در آنکه طلب کنید روزی و بخشش

خود بطریق تجارت یا صنعت یا غیر آن پس هرگاه برگردید یا کوچ کنید از

عرفات پس یاد کنید خدای تعالی را نزدیک مشعر الحرام [illegible] و شما را [illegible]

و بدرستی که بودید شما پیشتر از [illegible] نمودن او هر آینه از جملهٔ گمراهان

وجه بطلان بدانکه مشهور در سبب نزول این آیه آنست که بعضی عرب
اجتناب میکردند ... در ایام حج و بازار نمیرفتند و میگفتند
اینانکه با تجارت حج میکنند داج اند نه حاج یعنی کار خسیس میکنند یا حاجیان
... جمالی و نوکری میکنند پس این آیه نازل شد ... اینکه تجارت
و سایر کسبها در حج ضرر نمیرساند بحج و اسقاط نمیکند ثواب او را و مرویست
از امام باقر علیه السلام که مراد از ابتغاء فضل از پروردگار طلب روزی
است از خدای تعالی و افاضه در لغت بمعنی برگشتن با کثرت مردم آمده
همچنانکه بمعنی بسیار ریختن آب آمده و از اینجا مراد معنی اول است چنانکه
علماء لغت تصریح نموده اند بآن و برین تقدیر احتیاج نیست بتقدیر
عدول از افاضه یعنی افضتم انفسکم و اعتبار استعاره از معنی ثانی چنانکه
مشهور است میان مفسران و عرفات اسم موضع معین است
از حدود حرم مثل اذرعات که اسم موضع معین است از شام و حد
عرفات از اراک است تا ذوالمجاز از یکجانب و تا ثویه از جانب دیگر و
دیگر وجه تسمیه او بعرفات آنست که ابراهیم علیه السلام ساخت آن
موضع را بعد از آنکه وصف کردند او را از برای او یا آنکه آدم
و حوا علیهما السلام آنجا بهم ملاقات کردند بعد از مفارقت و یکدیگر را
شناختند و بوجوه دیگر نیز گفته اند و ظاهر آنست که عرفات منصرفست
زیرا که تا او از برای تانیث نیست بلکه علامت جمع است با الف

... نوی معتبر نیست در نوح ... در بعضی اسما
بنابر آنکه اصل در اسما صرف است ... جمع باشد
تاء تانیث همچنانکه تا عوض از همزه در بنت مانع است
تاء تانیث چنانکه صاحب کشاف گفته و احتمال د
منصرف باشد بسبب علمیت و تانیث و تنوین ا
... باشد نه تنکیر تمکن و دخول کسره جهت آن باشد
قایم مقام تنوین تمکن است پس قایم مقام و مشعر
... میان عرفات و منی و حد او از ما زمین است
راه تا حیاض از یک جانب و تا وادی محسر از جانب
تسمیه او آنست که شعر در لغت بمعنی علامت است
محترم و این موضع ... علامت عبادت است و محترم
را مزدلفه نیز گویند از ازدلاف بمعنی نزدیک شدن
مردم آنجا با هم نزدیک واقع میشوند و جمع نیز گویند
آدم با حوا آنجا یا از جهت جمع کردن نماز شام با خفتن
جهت جمع شدن مردم با هم در روز او را ما هدیکم مصدر
یا موصول یا موصوفه بحذف عاید یعنی الیه و کاف بمعنی
یا قول یعنی یاد کنید خدای تعالی ... یاد کردن نیکو
کرده است شما را هدایت نیکو یا یاد کنید او ... اتفا

است شماراً بی تعلیم کرد طریق ذکر خود را و ظاهر آنست که ضمیر من
قبله راجع بهدی باشد که مصدر هدایت است و کلمه ان مخففه از مثقله است و لام
در لمن الضالین جهت فرق است میان ان مخففه از مثقله و ان نافیه
مخفی نماند که آیه مذکوره دلالت میکند بر وجوب حج و بر وجوب
وقوف بمشعر الحرام بعد از وقوف بعرفات و وقت وقوف بعرفات
از زوال آفتاب است تا غروب او در روز نهم ذی الحجه در حالت
اختیار و تا طلوع صبح صادق در روز دهم در حالت اضطرار و وقت
وقوف بمشعر از طلوع صبح صادق است تا طلوع آفتاب در روز دهم
ذی الحجه در حالت اختیار و تا زوال آفتاب در همین روز در حالت اضطرار
و این هر دو وقوف از ارکان حج اند و بترک هر دو حج باطل شود
بترک یکی سهواً چنانکه روایات اهل بیت علیهم السلم مبین آنست
قوله تعالی فی سورة البقرة ثُمَّ أَفِيضُوا
مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی بعد از ان برگردید با کثرت مردم از آنجا که بر
میگردند مردم با کثرت و طلب آمرزش کنید از خدای تعالی بدرستی
که خدای تعالی آمرزنده و مهربان است بدانکه مفسران خلاف کرده اند
انکه مراد از افاضه درین آیه افاضه از عرفات است یا افاضه از مشعر
... بعضی بر آنند که ... عرفات است بنا بر انکه روایت

...د از امام باقر علیه السلام و ابن عباس رضی الله عنه و بعضی دیگر
که مراد افاضه از عرفات است و امر قریش [illegible]
ایشان را که کنانه و خزاعه بودند و جموع ایشان را حمس
جمع احمس اند یعنی شجاعت زیرا که ایشان مخالفت میکردند
عرب و در مزدلفه وقوف میکردند نه در عرفات و میگفتند
اهل حرم خدائیم پس بیرون نمیرویم از حرم بعرفات از اینجا
خدای تعالی ایشان را بانکه موافقت کنند با سایر عرب
بعرفات و افاضه از انجا کنند و برین تقدیر مراد از
[illegible] باشد و بعضی گفته اند مراد از ابراهیم است علیه السلام تنها
امت شمرده اند او را در آیه دیگر یا ابراهیم با اولاد
حوا علیهما السلام و برین تقدیر تکرار ذکر افاضه از عرفات
و وجه تکرار اهتمام است بشان او و آنکه در اول با فا
[illegible] اشتند و نیز برین تقدیر کلمه ثم مستعمل باشد بمجاز در
بحسب رتبه چنانکه شایع است استعمال او دران و وجه تراخی
اینجا زیادتی مرتبه معطوف است بر معطوف علیه زیرا
معطوف بر اذکروا الله و افاضه واجب است [illegible]
و ذکر خدای تعالی سنت و آنکه بعضی تراخی در رتبه میان افاضتین
اعتبار نموده اند و وجه تراخی در رتبه صواب بودن یکی و خطا

بودن دیگری یا اطلاق [illegible] تقیید دیگری را شمرده اند و به
ظاهر [illegible] نزدیکتر است [illegible] و از افاضه درین آیه افاضه از
مشعر است بمعنی چنانکه متبادر است از ثم و مؤید اینست انکه روایت
کرده اند از امام [illegible] علیه السلم که مراد ازین افاضه افاضه
از مشعر است و انکه تاسیس بهتر است از تاکید و برین تقدیر مراد از
ناس جنس است چنانکه مذکور شد یا ابراهیم تنها یا اولاد یا ادم
و حوا علیهم السلم و بر هر تقدیر آیه مذکوره دلالت میکند بر تاکید وجوب
افاضه از عرفات و وقوف در وی و بر تاکید وجوب افاضه از
مشعر الحرام و وقوف در وی الآیة الحادیة قوله تعالی در سوره
البقرة الخ فَاِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ
كَذِكْرِكُمْ اٰبَاءَكُمْ اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ
رَبَّنَا اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً
وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ اُولٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَ
اللّٰهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ یعنی پس هرگاه بجای آورید عبادات
حج خود را پس یاد کنید خدای تعالی را مثل یاد کردن شما پدران
خود را [illegible] یا [illegible] کردن قومی که سخت و بیشتر باشد یا دکردن ایشان
پدران [illegible] از شما پس بعضی از مردم کسی است که میگوید ای پروردگار ما بده
ما را در دنیا جزای [illegible] در اخرت هیچ نصیبی و بعضی مردم کسی است
که [illegible] در آخرت

که میگو[illegible] ای پروردگار ما بده [illegible] در دنیا جزای نیکو و در آخرت
جزای نیکو و نگاه دار ما را از عذاب آتش [illegible] این مردم
که مذکور شدند مر ایشان راست حصه از آنچه کسب کرده اند
و خدای تعالی [illegible]ب است مر اعمال بندگان خود در ابدا[illegible]
از قضا درین آیه اداست [illegible] مطلق بجا آوردن عامتر از قضا و [illegible]
و مناسک جمع منسک است مصدر میمی است یعنی عبادات یا اسم مکان
جای عبادت بحذف مضاف یعنی عبادات مناسک خود را و مراد
[illegible] ی تعالی مطلق ذکر است عامتر از ذکر لسانی و قلبی و صیغه امر
دال است بر فضیلت ذکر خدای تعالی بعد از فارغ [illegible]
از مناسک حج و تعلیق این حکم بشرط قضای مناسک از جهت
که عادت عرب آن بود که چون از مناسک فارغ میشدند
خود را یاد میکردند و بمدایح پدران تفاخر می نمودند چنانکه قو[illegible]
[illegible] باءکم مشعر است بآن پس خدای تعالی امر فرمود که بعد
مناسک یاد خدای تعالی کنید بد آنچه میسر گردد و در هیچ
ذکر او غافل مباشید نه از جهت تخصیص فضیلت ذکر خدای
ادای مناسک زیرا که مفهوم مخالف شرط اگرچه معتبر است
علماء اصول لیکن شرط اگر تعلیق حکم را بشرط فایده
غیر از مفهوم مخالف و نیز مفهوم مخالف معارض نداشته با[illegible]

هر دو مشبه [illegible] جهت [illegible] اول چنانکه معلوم شد واما [illegible] از
جهت آنکه فضیلت ذکر خدای [illegible] وصیت ندارد و بودن ذوقی
[illegible] اهل اسلام [illegible] ذکر خدای تعالی در اثنای مناسک فضیلت
[illegible] دارد چنانکه ظاهرست و قول او او اشد ذکرا عطف است
[illegible] الیه ذکر در ذکرکم با بر [illegible] کوفیین یعنی او کذکر اشد منکم ذکرا
[illegible] یعنی یاد کنید خدای تعالی را مثل یاد کردن شما پدران یا مثل
[illegible] دن قومی که بیشتر باشد یاد کردن ایشان را از یاد کردن
[illegible] ران خود را یا عطف است بر آبائکم و برین تقدیر ذکرا مصدر
للمفعول همچنانکه بر تقدیر اول مصدر مبنی للفاعل است
[illegible] شما قومی را که بیشتر باشد مذکور بودن ایشان مر شما را از
[illegible] ن شما و بر هر تقدیر مقصود از تشبیه ذکر خدای تعالی بذکر پدران
[illegible] نه با نقص بکامل نیست تا لازم آید که مشبه به اقوی باشد بلکه مقصود
[illegible] ر حال مشبه است و درین تشبیه شرط آنست که مشبه به اظهر باشد
[illegible] ی و در اظهریت حال ذکر پدران از حال ذکر خدای تعالی تردی
[illegible] نیست یا مقصود از تشبیه تسویه است میان مشبه و مشبه به نه اظهار
[illegible] م مشبه منه الحاق حال مشبه بمشبه به و قول او فمن الناس من
[illegible] ل اشاره است به تقسیم حاجیان یا ذاکران یعنی بعضی از مردم که حج
[illegible] کنند یا ذکر خدای [illegible] آورند طلب میکنند از خدای تعالی

... یا ذکر را وسیلهٔ دنیا میکرده اند وایشان را در آخرت
نصیبی نیست وبعضی طلب دنیا وآخرت هر دو میکنند وایشانرا
نصیبیست از آنچه طلب نموده اند در دنیا وآخرت واحتمال دارد
که قول او اولئک لهم نصیب مما کسبوا اشارت باشد بهر دو قسم
یعنی هر دو قسم حاجیان ... ایشان در حج که مذکور شد ایشانرا از دنیا
نصیبیست از آنچه طلب کرده اند خواه مجرد دنیا وخواه دنیا وآخرت
ودر بعضی قسم اول را خدای تعالی دنیا میدهد وقسم ثانی را دنیا
وآخرت هر دو ومؤید اینست آنکه روایت کرده اند از امام باقر علیه السلام
که فرمود ما یقف احد علی هذه الجبال بر ولا فاجر الا استجاب الله له اما البر
فیستجاب له فی آخرته ودنیاه واما الفاجر فیستجاب له فی دنیاه یعنی نمی
ایستد هیچکس برین کوهها جهت ادای مناسک حج وذکر خدای تعالی
دران نه صالح ونه فاسق مگر آنکه مستجاب میگرداند خدای تعالی دعای او
اما صالح پس مستجاب میگرداند دعای او را در حق آخرت او ودر حق
دنیای او واما فاسق پس مستجاب میگرداند دعای او را در حق
دنیای او ودر قول او آتنا فی الدنیا وما له فی الآخرة من خلاق
آتنا مقدر است بقرینه آخر کلام یعنی آتنا فی الدنیا حسنة واحتمال دارد
در اول منزل باشد در منزله لازم مثل زید یعطی ویمنع ... را از شر
حساب نسبت بخدای تعالی کمال قدرت اوست ... بسبب اعمال بنده

و حجارات او در نور ان [illegible] الآية السادسة قوله تعالى [illegible]

[illegible] و اذ جعلنا البيت [illegible] ة للناس و امنا و اتخذوا من

مقام ابراهيم مصلى و عهدنا الى ابراهيم و اسمعيل

ان طهرا بيتي [illegible] ائفين و العاكفين و الركع السجود

يعني ياد كن اي محمد آن زمان را كه گردانيديم ما خانهٔ كعبه را محل بازگشت

مردم و جاي امن و گفتيم كه فرا گيريد از مقام ابراهيم محل نماز گزاردن

وحي فرستاديم به سوي ابراهيم و اسمعيل آنكه پاك گردانيد خانهٔ مرا

كه كعبه است از براي طواف كنندگان و اعتكاف نشينندگان و ركوع كنندگان

و سجود كنندگان بدانكه اذ ظرف زمان ماضي است [illegible] عامل او در

مثل اين مقام اذكر مقدر است باين معني كه ياد كن آنچه حادث شد در زمان

كه گردانيديم و مثابه مصدر ميمي است بمعني بازگشتن و نسبت او به بيت

مجاز عقليست يا مبني است بر اعتبار تجوز يا حذف مضاف در وي بر تقدير

تقرير [illegible] پس قول او امنا و در قول او اتخذوا دو قراءت

اكثر قرا بصيغه امر خوانده اند بتقدير قول معطوف بر جعلنا يعني و قلنا اتخذوا

و بعضي [illegible] بصيغه ماضي خوانده اند معطوف بر جعلنا و مراد از مقام ابراهيم

موضعي [illegible] سنگي كه اثر قدمهاي ابراهيم عليه السلام در وي ظاهر شده

آنجا [illegible] تا در از مصلى [illegible] نماز است از اينجهت اين آيه دلالت ميكند

بر وجوب نماز طواف در آن موضع چنانكه تفصيل آن از روايات صحيحه و اجماع

بمعنا دیگر بود و مراد از عهد وحی است تقویة تعدیه ... کلمه
در ان طهرا ان مفسره است یعنی وحی فرستادیم بسوی ابراهیم و اسمعیل
چنین که طهرا بیتی است و حمل او بر ان مصدریه بتقدیر بان قلنا ...
قلنا طهرا بعید است و ظاهر انست که مراد از تطهیر پاک کردن
از نجاسات و برین تقدیر آیه دلالت میکند بر وجوب ازاله نجاسات
از برای طایفان و معتکفان و مصلیان و اما وجوب ازاله
از ... م و سایر مساجد از جهت تعظیم مساجد یا از جهت ...
شرط عبادت در ایشان ثابت شود بادله دیگر پس حمل لا
...ین برلام عاقبت مثل قول امیر المؤمنین صلوات الله علیه
للموت و ابنوا للخراب با انکه بعید است و محتاج است بتقدیر مضاف
لعبادة الطائفین والعاکفین والرکع السجود محتاج الیه نیست
طوف طواف کعبه است بر وجهی که در شرع مقرر است و از عا...
اعتکاف شرعی و از رکوع و سجود نماز چنانکه متبادر است و ...
راکع است و سجود جمع ساجد الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة
إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْ
أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَ
تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ یعنی بدرستی که صفا
از جمله علامتهای عبادت خدای تعالی است پس کسی که طواف کند

جهت حج اسلام یا عمره پس گناهی نیست بر وی در آنکه طواف کند صفا و مروه
و سعی ... میان ایشان و هر که ... سنتی را بجای آورد و عمل خیری را یعنی
سعی یا عمره سنتی ... پس بدرستی که خدای تعالی جزا دهنده
است آن ... داناست بقدر جزای آن ... بعضی مفسران گفته اند
سبب نزول این آیه آن بود که روایت کرده اند که اساف و نائله
مردی و زنی بودند و در کعبه با هم زنا کردند خدای تعالی ایشان را
دو سنگ گردانید پس مردم اساف را بر بالای صفا نهادند و نائله را
بالای مروه تا همه کس از ایشان عبرت گیرد و بعد از آن که مدتی
بگذشت اهل جاهلیت ایشان را بت ساختند و پرستیدند و در سعی میان صفا
و مروه ایشان را زیارت میکردند پس چون زمان اسلام شد و بتها
شکسته شدند مسلمانان مکروه داشتند سعی را میان صفا و مروه بعلت
صحبت آن دو بت و کراهت عمل جاهلیت پس این آیه نازل شد جهت
رفع کراهیت اهل اسلام را میان صفا و مروه و از جهت آنکه
صفا و مروه از جمله علامتهای عبادت خدای تعالی است نفی کرد گناه را
بطواف ایشان و صفا در اول لغت سنگ بزرگ هموار را گویند و مرو
سنگ ... و مروه واحد اوست بعد از آن صفا و مروه را علم دو کوه
مشهور در مکه گردانیدند و شعائر جمع شعیره است و آن بمعنی علامتی است و مراد
از حج بیت طواف کعبه است بنیت حج اسلام و از اعتمار طواف ... چنانکه

در روایات مبین شده و جناح بمعنی گناه است از شیخ ... [illegible]
و یطوف در اصل یتطوف بوده چنانکه یطهر در اصل یتطهر بوده و
سابقا معلوم شده و در قول او تطوع دو قراءت است یکی صیغه ماضی با
تفعیل و دیگر صیغه مضارع مجزوم این باب بعد از قلب تا بطا و ادغام طا
در طا مثل یطوف و یطهر و بر هر تقدیر مصدر این باب در لغت [illegible]
و در شرع بمعنی تنفل است یعنی سنت بجای آوردن و مراد [illegible]
یا [illegible] یا ایستادن در بالای صفا مقدار خواندن سوره بقره
با ترتیل و در بعضی روایات وارد شده که این توقف مورث توانگری [illegible]
[illegible] سنتی و مخفی نماند که این آیه دلالت میکند بر آنکه سعی میان
صفا و مروه از جمله عبادات معتبره است در حج و عمره بعد از طواف و بر وجوب
آن بقرینه بیان پیغمبر و ائمه معصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و
باقی احکام سعی نیز از روایات صحیحه مستفاد میگردد الآیة الثامنة
[illegible] فی سورة الحج وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِ
رِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا
وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ
كَذَٰلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ لَنْ يَنَالَ اللَّهَ
لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَٰكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ
كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ

... یعنی و ... شتران ... گردانیدیم مر شما را از جملهٔ علامتهای عبادت
خدای تعالی مر شما را است در ... شتران فایده بسیار پس یاد کنید
نام خدای تعالی را بر ... این شتران در حالتی که این شتران ایستاده
باشند صف زده پس هرگاه که بیفتند پهلوهای ایشان یعنی نحر کرده شوند
... بخورید از گوشت آنها و بخورانید کسی را که راضی باشد بانچه داده اند
... کند و کسی را که گدایی کند همچنان گردانیدیم این شتران را
از برای شما از علامتهای عبادت خدای تعالی مسخر و مغلوب گردانیدیم
آن را از برای شما تا شاید شما شکر گویید خدای تعالی را ...
این ... نخواهد رسید هرگز برضای خدای تعالی ... پرهیزکاری ... از شما
همچنانکه مذکور شد مسخر و مغلوب گردانید خدای تعالی این شتران را
از برای شما تا بزرگی یاد کنید خدای تعالی را بر آنچه هدایت کرد شما را
... و مژده گانی ده نیکوکاران را بدانکه بعضی مفسران گفته اند که
سبب نزول این آیه آن بود که اهل جاهلیت هرگاه ... نحر کردند
از برای خدای تعالی خون آن را بر کعبه می مالیدند مسلمانان نیز خواستند
که چنین کنند پس این آیه نازل شد جهت نهی ایشان از این فعل و بدن
جمع بدنه ... یعنی شتر ناقه و اصل او بدن است بفتحتین چنانکه در بعضی
قراءتها واقع ... مثل خشب که جمع خشبه است و نصب بدن بعامل مضمر
علی شریطة التفسیر است ... و البدن جعلناها لکم ولکم مفعول ثانی

ـامت ومن شعاير الله حال از بدن ... لكم فيها خير

استيناف است يا حال ديگر است از بدن ... جمله همان

دو احتمال دارند كه لكم من شعاير الله داشته در جمله اول و مراد

از خير فوايد و منافع دنيويه است كه ... مثل شير و گوشت

و سواري ... آن يا فوايد دينيه و اخرويه است كه مترتب ... بالي

دن او در حج ... فاذكروا اسم الله از براي تعريف است ... ذكر

... تعالى بر سر آن شتران قرباني آنست كه در وقت نحر

ايشان بگويند بسم الله و الله اكبر اللهم منك ولك و صواف

حال است از ضمير عليها يعني در حالتي كه ايستاده اند ...

صف زده چنانكه در نحر شتر مقرر است و بعضي قرا صوافي خوانده

يعني در حالتي كه آن شتران صافيه خالص باشند از براي خدا

و بعضي صوافن خوانده اند از صفون اسبان يعني يك سم ...

... چنانكه در نحر شتر واقع ميشود ... وجوب در لغة

است و مراد از افتادن شتران مفارقت روح ايشان

بعد از نحر و مراد از قانع كسيست كه راضي باشد بانچه باو دا

گدايي نكند از قناعت يعني رضا دادن بانچه ... داده اند

زيادتي و از معتر كسيست كه متعرض گدايي شود از اعتراء بمعني ...

... صيغه امر وجوب اكل و اطعام است از گوشت شتران كه در ...

کرده باشند [illegible] تمتع است بقول اصح چنانکه بعضی و ایات

صحیحه نیز [illegible] قربانی حج قران و قربانی غیر حج که اضحیه

گویند اکل و اطعام از گوشت آن سنت است و اولی آنست که مراد

از بدن شتران قربانی حج تمتع باشد بقرینه سوق کلام که در بیان

حج است و تفصیل اقسام حج حج تمتع است و مراد از کلوا منها وجوب اکل باشد

[illegible] آن و از اطعموا القانع و المعتر وجوب هدیه کردن ثلث دیگران

و وجوب تصدق ثلث دیگران چنانکه عنوان قانع و معتر [illegible]

[illegible] آیه دلالت بر وجوب تثلیث هدی تمتع بر وجه مذکور چنانکه

[illegible] محققان اصحاب است همچنانکه دلالت میکند بر وجوب [illegible] در

نحر و احتمال دارد که مراد از بدن مطلق شتران قربانی باشد

عامتر از آنکه هدی حج تمتع باشد یا هدی حج قران یا اضحیه و برین تقدیر

کلوا و اطعموا محمول باشند بر قدر مشترک میان وجوب و ندب و [illegible]

اشارت در قول او کذلک اشارت است بمصدر جعلنا ما لکم تعبیر همچنانکه گردانیدیم

[illegible] شتران قربانی را از برای شما از جمله علامتهای عبادت و تهای حج مسخر

گردانیدیم آنها را از برای شما چنانکه هر چه خواهید بر ایشان میتوانید کرد

و با وجود قوت بدن که دارند سرکشی نمیکنند و این نیز از جمله نعمتهای

عظیم است که شکر بران واجب است و کلمه لن در لن ینال الله بمعنی تاکید و

تابید است و مراد آنست که بمجرد بخشیدن گوشت قربانی در ریختن خون

...ان رضای خدای تعالی حاصل باشد در مرتبه موقوف است
رضای الهی بر تقوی و پرهیزگاری از مخالفت اوامر و نواهی و اخلاص
در امتثال آن و چون تسخیر حیوانات عظیمه مشتمل بر خیر کثیر از جمله
نعمتهای بزرگ خدای سبحانه و تعالی است تکرار فرمود آن را جهت مبالغه
در وجوب شکر بران چنانکه قول او لتکبروا الله علی ما هدیکم اشارت
بان بود ما در ما هدیکم احتمال دارد که مصدریه باشد و احتمال
موصوله باشد یا موصوفه بحذف عاید و قول او وبشر المحسنین
عطف است بر مضمون امر مذکور و تخصیص خطاب اینجا برسول خدا
... بشیر و نذیر بحسب حقیقت اوست و برین تقدیر قول او لن ینال الله
با آنچه متعلق اوست با و قول او کذلک سخرها با آنچه متعلق است با و
جملهای معترضه اند میان معطوف و معطوف علیه و ظاهر آنست که مراد
محسنان اینجا متقیان است چنانکه جمله معترضه اول دلالت میکند بر
... است چنانکه معترضه ثانی دال است بران الآیة الرابعة عشر
قوله تعالی فی سورة الفتح لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا
بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ
رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ
مِنْ دُونِ ذٰلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا یعنی هر آینه بحقیقت راست گوی کرد رسول
خدای تعالی فرستاده خود را که محمد است صلی الله ... که دید ...

هر آینه در خواهید آمد در مسجد الحرام اگر خواهد خدای تعالی در آمدن
در مسجد الحرام در حالتی که ایمن باشید تراشیده موهای خود را در حالتی که
نترسید از کسی پس دانست خدای تعالی چیزی را که ندانستید شما
پس ساخت مقرر پیش از این که مذکور شد فتحی نزدیک بعضی مفسران
گفته اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله در مدینه پیش از رفتن بجانب حدیبیه در خواب
دید که مسلمانان در آمدند در مسجد الحرام با امن و سر تراشیدند
و موی کوتاه کرده اند و چون حکایت فرمود خواب مذکور را
اصحاب همه خوشحال و شادمان شدند و گمان بردند که در همان
سال در خواهند آمد بمسجد الحرام پس چون بحدیبیه رسیدند و اهل
مکه منع کردند ایشان را از در آمدن در مکه منافقان گفتند نه سر
را تراشیدیم و نه موی کوتاه کردیم و نه در آمدیم در مسجد الحرام تا آنکه
عمر لعنه الله گفت شک نکردم در صدق و حقیت پیغمبر صلی الله علیه وآله از آن
روزی که مسلمان شدم نزد او مگر در روز حدیبیه پس نازل شد سوره
فتح بتمام بعد از مراجعت از حدیبیه پس عمر گفت آیا فتح است این فرمود
رسول خدا صلی الله علیه وآله که جان من در دست قدرت اوست که این
فتح است پس بیان فرمود خدای تعالی که خواب پیغمبر راست است و دخول
در مسجد الحرام با امن و حلق و تقصیر واقع خواهد شد و در سال آینده
واقع شد و لام لقد صدق الله لام ابتدا است نزد بصریین یعنی البته

راست گویی گردانید خدای [illegible]
جواب قسم مقدر است لیکن [illegible]
گردانید خدای تعالی رسول خود را در خوابی که دیده است یعنی خواب
او را راست خواهد گردانید چنانکه قول او لَتَدخُلُنَّ المسجد الحرام مبین
آنست و صدق اینجا بمعنی تصدیق است و الرؤیا به تقدیر فی الرؤیا یا مست
یا بدل اشتمال است از رسول و قول او بالحق حال است از
[illegible] خواب رسول صلی الله علیه و آله ملابس است براستی [illegible]
از رسوله یا متعلق است بصدق یعنی تصدیق کرد براستی و حکمت والهام
[illegible] الهام پیغمبر صلی الله علیه و آله و رد منافقان و ظاهر آنست که قول ان شاء الله
متعلق است بقول لَتَدخُلُنَّ المَسجِدَ الحَرامَ جهت تعلیم خلق تا احکام استقبالیه
خود را مقید سازند بان شاء الله یا جهت تنبیه برآنکه بعضی از مخاطبین
پیش از دخول مسجد الحرام خواهید مرد و قول او آمِنینَ حال است از
فاعل لتدخلن و قول او مُحَلِّقینَ و مُقَصِّرینَ حال از واو یا فاعل آمنین
و قول او لا تَخافونَ حال است از یکی ازین دو فاعل یا از فاعل محلقین
و مقصرین و بر تقدیر ذکر او از برای تاکید است و فاء فَعَلِمَ بمعنی تفریعیت
یا فصیحه است و فاء فَجَعَلَ فاء سببیه است یا تعقیبیه یعنی پس دانسته است
خدای تعالی آنچه ندانسته اید شما در حکمت تاخیر فتح مکه و عدم دخول
در مسجد الحرام تا سال دیگر پس ازینجهت تاخیر نمود [illegible] دام الدین سال پس پیش

گردانید به سبب ... تا خرج فتح مکه فتح دیگر نزد دیگر ازان بیشتر ازان
در همین سال ... یا صلح حدیبیه که بمنزله فتح عظیم بود و
پوشیده نماند که آیت مذکوره دال است بر آنکه حلق یا تقصیر معتبر است در حج
و بعد ازان دخول مسجد الحرام نیز معتبر است و آن در روز دهم ذی حجه
است بعد از فارغ شدن از رمی جمار در منی و خصوصیات این مسایل از
ایات صحیحه مستفاد میگردد و متبادر از قول او محلقین رءوسکم
و مقصرین ... حلق و تقصیر لکن جمع کردن هر شخص میان حلق و تقصیر
خلاف اجماع است پس محمول شود بر جمع صنف حاجیان بمعنی که بعضی حلق کنند
و بعضی تقصیر از جهت بعضی محققان اصحاب گفته اند که حلق متعین ... ی را
که پیش ازان حج نکرده و کسی را که موی سر خود عسل و صمغ مالیده و
تقصیر متعین است زنان را و باقی مخیر اند میان حلق و تقصیر لکن حلق افضل است
از جهت تقدیم حلق بر تقصیر متعین در آیه و اکثر اصحاب برآنند که مردان مطلق
مخیر اند میان حلق و تقصیر با افضلیت حلق و تقصیر متعین است زنان را و استدلال
کرده اند بهمین آیه و آن ضعیف است چنانکه ظاهر شد و باقی مسائل حلق و تقصیر
از روایات مستفاد گردد و تفصیل آن در کتب اصحاب مذکور است

الآیة العاشرة قوله تعالی فی سورة البقرة وَاذْکُرُوا اللهَ فِی
اَیّامٍ مَعْدُوداتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلا اِثْمَ عَلَیْهِ
وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلا اِثْمَ عَلَیْهِ لِمَنِ اتَّقی وَاتَّقُوا اللهَ وَاعْلَمُوا

الیه تحشرون یعنی یاد کنید خدای تعالی را در روزهای شمرده شده
در منی بعد از عید قربان پس کسی که تعجیل کند در رفتن بجانب مکه پس نیست
هیچ گناهی بر وی و کسی که تاخیر کند رفتن را از منی بمکه تا روز سیزدهم
ذی الحجه پس نیست هیچ گناهی بر وی این تخییر میان تعجیل و تاخیر مر کسی راست
که اجتناب کرده باشند در اثنای احرام و از منهیات متعلقه احرام و
زنان و پرهیز کنید از عذاب خدای تعالی و بدانید که شما بسوی او
گرد آورده خواهید شد روز قیامت بدانکه مراد از ایام معدودات تعیین
روزهای معینه یا روزهای اندک چنانکه وجه آن در تفسیر بعض آیات سابقه
مذکور شد ایام تشریق است چنانکه مفسران تصریح نموده اند باین و آن روز
یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است و وجه تسمیه باین ایام تشریق
آنست که گوشتهای قربانیها را درین روزها در آفتاب قاق می کنند
از تشریق یعنی گوشت قاق کردن و وجوه دیگر نیز گفته اند و مراد از ذکر
خدای تعالی تکبیرات مقرره است در عقب پانزده نماز که اول آنها نماز پیشین
روز عید قربان است کسی را که در منی باشد و در عقب ده نماز که اول
آنها نیز نماز پیشین است کسی را که در جای دیگر باشد و کیفیت تکبیر آنست
که بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی
ما هدانا و [illegible] ما رزقنا من بهیمة الانعام چنانکه از بعضی روایات معلوم میشود
و ظاهر صیغه امر دال است بر وجوب ذکر مذکور لیکن [illegible] اجماع محققان اصحاب

است بحساب آنست ... روز بعد از عید نفر اول است یعنی رفتن
از منی بمکه در روز دوازدهم ذی الحجه بعد از زوال و مراد از تاخر توقف است
در منی تا روز سیزدهم و نفر دوم یعنی رفتن بمکه درین روز مطلقا چنانکه از
روایات مستفاد میگردد و معنی قول او فلا اثم علیه در متعجل و متاخر
تخییر است میان نفر اول و توقف تا نفر ثانی اگرچه توقف افضل است و اشارت
است برد قاعده اهل جاهلیت که بعضی از ایشان تعجیل را موجب اثم و گناه
میدانسته اند و تاخیر می نموده اند و بعضی از ایشان تاخیر را موجب اثم
میدانسته اند و تعجیل میکرده اند و قول او لمن اتقی خبر مبتدا محذوف
است یعنی هذا التخییر لمن اتقی و مراد از اتقی اجتناب است از قتل صید و جماع
با زنان یا از منهیات متعلقه بصید و زنان مطلقا یا از منهیات احرام
مطلقا بر اختلاف اقوال فقها و قول ثانی ظاهرتر است از روایات و قول
ثالث قول او و اتقوا الله تا آخر آیه تاکید حکم سابق است و تهدید است بر ترک
آن ... در بعض احکام حج است و توابع آن در روایت نیز ذکر آنها شده
است الآیة الاولی قوله تعالی فی سورة المائدة یا ایها الذین
آمنوا لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم و رماحکم
لیعلم الله من یخافه بالغیب فمن اعتدی بعد
ذلک فله عذاب الیم یعنی ای گروه مومنان هر آینه امتحان و
آزمایش میکند الله شما را خدای تعالی بچیزی از صید و گرفتن و کشتن آن

در حال احرام در حالتی که میرسد بآن دستهای شما و نیزهای شما
تا بداند خدای تعالی آنکسی را که می ترسد از عذاب او در غیبت
پس کسی که درگذرد از احکام خدای تعالی و مخالفت حکم او کند بعد ازین امتحان
پس مر او راست عذاب دردناک بدانکه مفسران گفته اند که این آیه
نازل شد در سال حدیبیه در وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله با لشکر اسلام نزول
نمودند در حدیبیه و محرم بودند و در ان حال وحوش بسیار
در ... چنانکه می توانستند مردم که بگیرند ایشان را بدست یا بزنند
بنیزه و آن ابتلای آن بود از خدای تعالی ایشان را در باب صید مثل
تحریم ماهی در روز شنبه قوم موسی را و لام لیبلونکم لام جواب
قسم مقدر است یعنی سوگند بخدا که هر آینه امتحان میکند شما را خدای تعالی
و مخفی نماند که حقیقت ابتلا و امتحان تحصیل علم است بحال کسی بجهله و خدای
منزه است ازان بجهت شمول علم او همه اشیا را پس جایز نباشد
نسبت ابتلا باو مگر بر سبیل تاویل و تاویل ابتلای خدای تعالی بدو وجه
ممکن است یکی آنکه مراد از ابتلاء اظهار و کشف حال باشد بنا بر آنکه ابتلا
متضمن کشف است و برین تقدیر ابتلا مجاز مرسل باشد دوم آنکه مراد
عملی باشد شبیه بعمل کسی که امتحان کند کسی را و برین تقدیر استعاره
باشد و قول او لیعلم الله که بیان غرض است از ابتلا محتاج است به
تاویل نیز و تاویل او بچند وجه ممکن است یکی آنکه ... علم خدای تعالی

علم خواص او باشد بحذف مضاف و خواص خدای تعالی پیغمبر صلعم و آله و مؤمنان اند
یعنی تا بدانند مؤمنان که کیست که می‌ترسد از عذاب خدای تعالی کدام است
و کسی که نمی‌ترسد کدام دوم آنکه مراد تمیز خدای تعالی باشد اشرار را
در نفس الامر نزد عالمیان زیرا که علم مستلزم تمیز است یعنی تا جدا گرداند
خدای تعالی کسانی را که می‌ترسند از عذاب او از کسانی که نمی‌ترسند
سیم آنکه مراد علم مقارن وقوع معلوم باشد زیرا که ثواب و عقاب مترتب
برین علم است یعنی تا مقارن شود علم خدای تعالی به ترسیدن بعضی از عذاب او
و ناترسیدن بعضی از عذاب او و بر هر تقدیر مراد از غیب روز قیامت
است که غایب است و با بمعنی فی است یعنی کسی که می‌ترسد از عذاب او در
روز قیامت چنانکه در قول او یؤمنون بالغیب مراد روز قیامت است
و اعاده اسم الله در لیعلم الله وضع مظهر است در موضع مضمر جهت زیادتی
اهتمام بآن و اما قول او بشیء من الصید ظاهر آنست که کلمه من اینجا بمعنی
تبعیض باشد یعنی بچیزی اندک از جمله صید و آن صید بر است که حرام است
در احرام نه صید بحر بلکه بعضی افراد صید بر که در حدیبیه موجود بودند
و مؤید اینست قول خدای تعالی و لیبلونکم بشیء من الخوف و احتمال
دارد که کلمه من بمعنی تبیین باشد یعنی بچیزی که صید است و بهر تقدیر میتواند بود
که مراد از صید حیوان مصید باشد چنانکه متبادر است یا بحذف مضاف
یعنی لمخالطة الصید یعنی بمخلط گردانیدن صید با شما و میتواند بود که مراد معنی

مصدر یعنی صید باشد یعنی تسهیل الصید یعنی آسان کردن شکار کردن بر شما
و بر هر تقدیر قول او تناله ایدیکم در محل حال [illegible] از ضمیر مخاطب در لیبلونکم
یا از صید و دلالت میکند بر مضاف مقدر بر احد وجهین لیکن بر تقدیر
ثانی ضمیر تناله راجع است بصید بمعنی مصید بطریق استخدام پوشیده نیست
که آیه مذکوره دال است بر تحریم صید بر در حالت احرام الآیة الثالثة
قوله تعالی فی سورة المائدة یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا
الصید و انتم حرم و من قتله منکم متعمدا فجزاء
مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم هدیا
بالغ الکعبة او کفارة طعام مساکین او عدل ذلک
صیاما لیذوق وبال امره عفا الله عما سلف و من عاد
فینتقم الله منه و الله عزیز ذو انتقام یعنی ای گروه مؤمنان
مکشید حیوانی وحشی را که شکار کرده شود در حالتی که شما محرم باشید
بحج یا عمره و کسی که بکشد حیوان وحشی را که شکار کرده شود از شما مؤمنان
در حالتی که محرم باشد بر سبیل عمد پس واجب است بر وی عوض آن حیوان
که کشته باشد آنچه کشته در جثه از جمله چهارپایان که شتر و گاو و گوسفند است
در حالتی که حکم کنند که مانند اوست دو مرد عادل از شما در حالتی که آن
جزا فرستاده شده باشد به سوی کعبه و رسیده [illegible] یا عوض آن
حیوان طعام چند مسکین برابر آن طعام [illegible] آن قاتل صید

جزای عمل خود را در میکند [illegible] خدای تعالی از قتل صیدی که واقع شود در اثنای
احرام دفعه اول و [illegible] و بسوی قتل صید در حال احرام نهی مکرر
کرده اند آن را پس انتقام میکشد خدای تعالی ازو و خدای تعالی غالبست
نه عاجز صاحب انتقام است نه اهمال در آن روایت کرده اند که سبب نزول
این آیه آن بود که عمره حدیبیه پیدا شد نزدیک اصحاب گورخری پس حمله
کرد [illegible] و ابو الیسر و نیزه زد برو و کشت او را ~~پس گفتند~~ پس گفتند او را
که کشتی صیدی را در حالتی که محرم بودی پس این آیت نازل شد مراد
از صید درین آیه حیوان بری وحشی است که از شان او باشد شکار کنند او را
خواه ماکول اللحم باشد مثل آهو و شتر مرغ و غیر آن و خواه غیر ماکول اللحم باشد
مثل شیر و شغال و خرگوش و سوسمار و موش دشتی و سنگ پشت و غیر آن
[illegible] روایات داله بر آن و حرم جمیع حرام است و مراد از و انجا محرم است
بطریق مجاز و قول او متعمدا حال است از فاعل قتله و تقیید با [illegible] جهت
موافقت سبب نزول است چنانکه مذکور شد نه از برای تخصیص حکم به قتل
صید عمدا زیرا که وجوب جزاء و کفارت مذکوره عام است جمیع اقسام قتل
صید را خواه عمد باشد و خواه خطا و خواه نسیان چنانکه اصحاب
ما اختیار کرده اند بنا بر روایات اهل بیت علیهم السلام و در قول او
فجزاء مثل ما قتل دو قراءت است یکی رفع جزاء و مثل بنا بر توصیف جزاء بمثل
و دیگر رفع جزاء و جر مثل بنا بر اضافه جزاء بمثل از قبیل اضافه

مثل خاتم فضه و برین تقدیر فاء فجزاء جزائیه است و جزاء فاعل فعل محذوف
یعنی فیجب علیه جزاء یا مبتدا خبر محذوف یعنی فعلیه جزاء یا خبر مبتدا
محذوف یعنی فالواجب علیه جزاء و مراد از نعم شتر و گاو و گوسفند است
و قول او من النعم متعلق است بمثل یعنی مانند آن صید مقتول که آن مانند
از جنس چارپایان مذکور باشد و مراد از مماثلت نزد اصحاب ما
مماثلت در خلقت و هیأت است لیکن مخصوص است این حکم بصیدی که مماثلی
نعم داشته باشد مثل شترمرغ و گورخر پس جزاء شترمرغ باشد
و جزاء گورخر گاو و جزاء آهو گوسفند و اگر آن صید را مماثلی با این نباشد
پس اگر در شرع جزاء دیگر از برای او تعیین یافته باشد مثل گوسفند در بعضی
مرغان و بره و در بعضی دیگر همان جزا واجب باشد و اگر جزاء دیگر از
برای او تعیین نیافته باشد قیمت او واجب شود چنانکه در کتب اصحاب
مذکور است و قول او یحکم به ذوا عدل حال است از جزاء یا ضمیر او در
او یا صفت بعد از صفت او یا صفت او و قول او هدیا حال است
حال است یا حال است و قول او بالغ الکعبه صفت هدیا است یا حال
بعد از حال و مراد از صاحب عدالت مرد صالح فقیه است که عارف باشد
باحوال صید و مثل او و قیمت او و امام باقر و امام صادق علیهما السلام
ذو عدل خوانده اند بصیغه مفرد و برین تقدیر مراد امام است یا نایب
خاص یا عام او و مراد از قول او هدیا بالغ الکعبه است که آن جزاء

کشته شود در حرم در جایی به موضعی که آن را حزوره گویند و همانجا
تصدق باید کرد و بعضی این حکم مخصوص است بآنکه قتل در احرام عمره باشد
~~و اگر در احرام عمره باشد~~ و اگر در احرام حج باشد باید که در منی
کشته شود و همانجا تصدق کرده شود چنانکه در بعضی روایات وارد گشته
در قول او کفاره طعام مساکین نیز دو قراءت است یکی رفع کفاره و طعام
بنابر آنکه طعام صفت کفاره باشد یا عطف بیان او و یا بدل از و و
دوم رفع اول و جر ثانی باضافه بیانیه مثل خاتم فضه و عدل بفتح عین
برابر چیزی را گویند در حکم خواه از جنس او باشد و خواه نه و خواه
برابر او باشد در مقدار یا نه و ذلک اشارت است بطعام مساکین و
صیام یا غیر است از عدل و ظاهر کلمه او در کفارت ثانی و ثالث دال
بر آنکه وجوب یکی از کفارات ثلث تخییری باشد چنانکه مروی است
از ابن عباس رضی الله عنه و بعضی مفسران و مختار شیخ مفید است و ابن ادریس
رحمهما الله و مختار شیخ ابوجعفر طوسی و ابن بابویه رحمهما الله برآنند که
وجوب آن ترتیبی است و این قول احوط است و برین تقدیر واجب اول
در مثل شتر مرغ شتری باشد اگر قادر باشد بران و اگر عاجز باشد
واجب باشد بر وی که تحقیق کند قیمت شتر را و بثمن آن گندم بخرد و قسمت
کند بر شصت مسکین بهر مسکینی نیم صاع و اگر از آن نیز عاجز باشد واجب شود
بر وی که دو ماه روزه دارد بجای اطعام هر مسکینی یک روز و واجب اول

در مثل گورخر گاوی باشد و اگر عاجز باشد از ان واجب شود بر و
که تحقیق قیمت گاو کند و بثمن آن گندم خرد و گندم بر سی مسکین
هر مسکینی را نیم صاع و اگر از ان نیز عاجز باشد واجب شود که سی
روز روزه دارد و واجب اول در مثل آهو گوسفندی باشد
و اگر از ان عاجز باشد تحقیق قیمت او نماید و بثمن ان گندم خرید
بر ده مسکین قسمت کند هر مسکینی را نیم صاع و اگر از ان نیز عاجز باشد
ده روز روزه دارد و معتبر در قیمت حیوانات مذکوره قیمت
منی است اگر قتل آن صید در احرام حج واقع شده باشد و قیمت مکه است
اگر در احرام عمره واقع شده باشد و اگر صید مقتول غیر اقسام
مذکوره باشد پس اگر جزا معین وارد در شرع و عادل است
از ان واجب است بر قیمت آن جزا در روز اخراج و اگر
معین ندارد واجب است قیمت آن صید مقتول در روز قتل
و قول او لیذوق متعلق است بقول او فجزا یا حد تقدیرست مذکور
و معنی وبال ضرر عاقبت است از وبل بمعنی شدید و ثقیل که در آخر
مضرت آن ظاهر شود و مراد از امر فعل است و قول او لیذوق
دال است بر آنکه جزاء مذکور نسبت بآنچه عاقبت بمحرم قاتل صید خواهد رسید
اندک است و بمنزله چشیدن طعام است و ظاهر این کلام دال
بر آنکه جزاء مذکور عقوبت باشد نه مکفر که ... بدین تقدیر ...

عفا الله عما سلف آنست باشد که عفو کرده است خدای تعالی قتل صیدی را
که پیش از نزول آیه یا پیش از اسلام واقع شده باشد نه آنکه
عفو میکند خدای تعالی در دفعه اول که محرم قتل صید کند از باقی عقوبات
که مستحق آن شده بسبب این عقوبت که یکی از جزاهای مذکوره است
چنانکه بعضی مفسران تفسیر نموده اند اگرچه این معنی هم مترتب بقول او
ومن عاد فینتقم الله منه و این قول دو احتمال دارد یکی آنکه اگر محرم
دفعه دیگر قتل صید کند واجب بر و یکی از جزاهای مذکورات نیست بلکه
میکشد در قیامت و از باقی عقوبات عفو میکند و این احتمال مختار
بعضی اصحاب ماست و احتمال دیگر آنست که اگر محرم دفعه دیگر قتل صید
کند منحصر است عقوبت او در انتقام اخروی و واجب نیست بر و جزاء
دنیوی که یکی از امور مذکوره است و این احتمال مختار شیخ ابو علی
طبرسی و اکثر اصحاب است و مروی است از ابن عباس رضی الله عنه
لیکن قول اول اقوی است از جهت عموم قول او و من قتله منکم متعمدا
و بنا بر بعضی روایات صحیحه و حسنه از امام صادق علیه السلم و وجه قول ثانی آنست
او و من عاد فینتقم الله منه است بقول او و عفا الله عما سلف بتقدیری
و بما قبل او بتقدیری زیرا که تفصیل قاطع شرکت است پس باید که
همچنانکه در اول انتقام نیست در ثانی جزا نباشد و ضعف این وجه
ظاهر است زیرا که در مقابل همین مقدار کافیست که در اول انتقام

نباشد وده ثانی باشد اگرچه جزا [illegible] ـد با آنکه خلاف مذکور
در صورتیست که قتل صید در هر دو دفعه [illegible] رام باشد ودر دفعه
ثانی بر سبیل عمد باشد خواه قتل صید در دفعه اول بر سبیل عمد باشد
یا خطا یا سهو واما اگر قتل صید در هر دو دفعه در دو احرام باشد خواه
در یکسال وخواه در دو سال یا قتل صید در دفعه ثانی بر سبیل خطا
شد یا سهو خواه قتل صید در دفعه اول بر سبیل خطا باشد یا سهو
یا عمد [illegible] خلافی نیست در آنکه واجبست جزاء مذکور یا انتقام واین
مؤید قول اولست آری اگر تقویت قول ثانی بآن کند که قول او لیذوق
وبال امره ظاهر در آنست که جزاء مذکور مکفر نباشد چنانکه معلوم شد ودر این
تقدیر در قتل صید ابتداء جزا وانتقام هر دو لازم باشد پس اگر دفعه
ثانی هر دو لازم باشد تفصیل قاطع شرکت نباشد والله
اعلم [illegible] قوله تعالی فی سورة المائدة ایضا احل لکم
صید البحر وطعامه متاعا لکم وللسیارة وحرم
علیکم صید البر ما دمتم حرما واتقوا الله الذی
الیه تحشرون یعنی حلال گردانیده شده است مر شما را صید
وحشی دریا وطعام او از جهت تمتع دادن مر شما را ومر مسافران را
از آن وحرام گردانیده شده است بر شما صید وحشی صحرا مادام
که باشید محرم وپرهیزکاری کنید از خدا [illegible] آنچنان خدائی

که بسوی او جمع کرده خواهید شد بدانکه مراد از صید بحر یعنی حیوانات
که زنده گانی نتواند کرد مگر در درون آب نزد اصحاب ما ماهی است
که فلس داشته باشد و مراد از طعام او نمک زده و قاق
کرده است چنانکه مروی است از اهل بیت علیهم السلام و منقول است از
ابن عباس رض پس مراد از صید بحر بقرینه مقابل ماهی تازه باشد
و وجه تسمیه قاق کرده و نمک زده بطعام آنست که حکم طعام دارد
مثل گندم و جو در صلاحیت ذخیره کردن و قول او متاعاً مفعول له است
و متاع بمعنی تمتع است مثل سلام بمعنی تسلیم یعنی حلال گردانیده شده است
برای شما از جهت متمتع و منتفع گردانیدن مر مقیمان شما را و مر
مسافران شما را از آن و مراد از صید بر حیوانیست که توالد و تناسل در
بیرون آب کنند اگرچه مر معیشت او در آب باشد و مراد از تحریم
صید بر تحریم جمیع تصرفات است در و از گرفتن و کشتن و خوردن
و اشارت کردن بدیگری و دلالت کردن دیگری را بسوی او و بستن
در خانه او و خریدن او و فروختن او و مالک شدن او و نگاه
داشتن او و تیز گردانیدن حیوان دیگر بر وی از جهت استدلال
کرده اند بعضی فقها باین آیه بر تحریم همه تصرفات مذکوره محرم در صید
بر لیکن این استدلال محل نظر است زیرا که تمامی آن مبنی بر عموم
مقتضی است و [illegible] خلاف فیه است میان علماء اصول و تفصیل آن بر ...

وجه است که هرگاه صحت کلام مقتضی تقدیر لفظی [illegible] شد والفاظ صالحه
تقدیر متعدد باشد آیا دلالت میکند آن کلام بر تقدیر و اراده معانی
جمیع آن الفاظ یا نی مثل قول خدای تعالی حرمت علیکم المیتة زیرا که تحریم متعلق
بافعال شود نه باعیان پس صحت این کلام موقوف [illegible] بر
اکل میته یا بیع یا شرای او یا مثل آن و آیت مذکوره نیز ازین قبیل است
بعضی علماء اصول برانند که کلام مذکوره دال است بر تقدیر و اراده
همه معانی صالحه و آن را مقتضی گویند و الا ترجیح بلا مرجح لازم آید پس
مراد از آیه تحریم میته تحریم جمیع انتفاعات باشد از و و از آیه
تحریم صید بر تحریم جمیع تصرفات در و و بعضی برانند که کلام مذکوره
دلالت نمیکند بر تقدیر و اراده همه معانی صالحه زیرا که تقدیر خلاف
اصل است و در صحت معنی کلام تقدیر بعضی از ان معانی کافیست پس
تقدیر همه ارتکاب زیادتی خلاف اصل باشد بی ضرورت با آنکه
متبادر از تحریم میته تحریم اکل اوست و از تحریم صید تحریم قتل او یا
اخذ او چنانکه گذشت و برین تقدیر معنی آیتین مذکورتین تحریم بعضی انتفاعات
میته و بعضی تصرفات صید بر است پس اولی آنست که تحریم عموم تصرفات
مذکوره محرم را در صید بر بدلیل دیگر اثبات کنند چنانکه سایر
احکام صید مستفاد است از روایات معتبره که مذکور است
در کتب اصحاب الآیة [illegible] قوله تعالی فی سورة المائدة [illegible]

الكعبة البيت الحرام قياما للناس والشهر الحرام والهدی
والقلائد ذلك لتعلموا ان الله يعلم ما في السموات
وما في الارض وان الله بكل شيء عليم تفسير اين آيه
با بعضي احكام او سابقا در كتاب صلوة مذكور شد وغرض از ايراد
او درين مقام بيان حكم شهر حرام وهدي وقلايد است وچون ثابت
معلوم شد كه مراد از شهر حرام شهر حرام معهود است يعني ذي الحجه
بقرينه آنكه حج وهدي وقلايد درو واقع شود يا مراد جنس شهر حرام است
وآن چهار ماه است رجب وذي القعده وذي الحجه ومحرم ومراد از هدي حيوانات است
كه در حج برانند بسوي كعبه يا مني جهت ذبح او ونحر او وتصدق او ومراد
از قلايد چيزهاييست كه در گردن آن حيوانات بندند مثل كفشي كه درو
نماز كرده باشند ومعطوفات مذكوره معطوفاتند بر مفعول اول جعل الله
باين معني كه گردانيد خداي تعالی شهر حرام را وهدي را وقلايد را
اسباب قيام مردم وفوايد دنيوي واخروي ايشان پس آيت
مذكوره دلالت ميكند بر اعتبار شهر حرام در حج وفضيلت آن وبر
مشروعيت هدي وقلايد وفضيلت آنها وتفصيل اين احكام مستفاد
ميگردد از روايات معتبره چنانكه در كتب اصحاب مذكور است ودر بعضي روايات
اهل بيت عليهم السلام وارد گشته كه مراد قيام ناس سبب بقاي مردم است
يعني گردانيده است خداي تعالی كعبه را سبب بقاي مردم پس تا دام

کعبه موجود است و مردم حج می‌کنند بوده ایشان باقی است
و هرگاه که کعبه ویران شود و مردم حج نکنند هلاک شوند الآیة
قوله تعالی فی سورة المائدة ایضا یا ایها الذین آمنوا
لا تحلوا شعائر الله و لا الشهر الحرام و لا الهدی و لا
القلائد و لا آمین البیت الحرام یبتغون فضلا من ربهم
و رضوانا و اذا حللتم فاصطادوا و لا یجرمنکم
شنآن قوم ان صدوکم عن المسجد الحرام ان تعتدوا
یعنی ای گروه مؤمنان ضایع و بی اعتبار مگردانید علامتهای پروردگار
خود را در حج و نه ماه حرام را و نه حیواناتی که میرانند جهت ذبح در حج
و نه چیزهایی را که بر گردن آن حیوانات می‌بندند و نه جماعتی را که قصد کنند
خانه محترم یعنی کعبه که میطلبند زیادتی روزی را از پروردگار خود
و خوشنودی او را و هرگاه که بیرون آیند از احرام پس شکار
کنید و باید که نکند از شما را شدت دشمنی گروهی از جهت آنکه
منع کردند شما را از در آمدن مسجد الحرام در حدیبیه و آن اهل
مکه بودند در این گناه که ظلم کنید بر ایشان بعضی مفسران گفته اند
که سبب نزول این آیت آن بود که حطیم بن هند بکری با جمعی بمدینه
آمد و مردم خود را در بیرون مدینه گذاشت نزد رسول صلی الله علیه
و آله و سلم رفت و گفت که چه چیز میخوانی مردم را آن حضرت فرمود که

میخواهند مردم را بآنکه گواهی دهند که خدا یکیست و بآنکه نماز
بگذارند و زکات مال بدهند حطم گفت این نیکوست مهلت ده مرا
تا با مردم خود مشورت کنم شاید که مسلمان شوم و پیغمبر صلی الله علیه و آله
گفته بود اصحاب را که امروز کسی خواهد آمد که سخن کند بزبان شیطان
پس چون حطم بیرون رفت از نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آن حضرت فرمود
که بکفر در آمد و با روی کافر بیرون رفت بعزیمت بیوفائی پس بگذشت
بچهارپایان مدینه که در چرا مشغول بودند و راند آنها را و برد و در سال دیگر
بحج آمد و همان چارپایان را هدی و تقلید کرده بود پس خواست رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم که جهت گرفتن چارپایان مدینه کسی نزد حطم فرستد
پس این آیه نازل شد و مراد از احلال یعنی حلال اشیاء مذکوره
هتک حرمت ایشان است و ضایع گردانیدن حقوق ایشان یا مراد از احلال
یعنی حلال گردانیدن زیرا که حلال گردانیدن چیزی مستلزم ترک تعرض
است در او و باک نداشتن از او و برین تقدیر احلال مجاز مرسل
باشد و تواند بود که مراد از او حلال گردانیدن تضییع اشیاء مذکوره
و منع حقوق ایشان باشد بطریق حذف مضاف و ظاهر آنست که مراد
از شعائر علامتهای عبادتست یعنی مواضع مخصوصه در حج و حمل او بر
حاجیان که [illegible] مناسک حج باشد بعیدست و مناسب نیست بلفظ شهر
حرام و هدی و قلائد زیرا که اینها علامتهای اعمال حج اند نه نفس اعمال

حج و مراد از آمین بیت حرام قصد کنندگان طواف کعبه است
از أمّ بمعنی قصد و قول او یبتغون حال [illegible] از فاعل آمین یا صفت
آمین یا صفت موصوف او یعنی ولا قوما آمین و مراد از فضل فایده
تجارت است یا ثواب آخرت پس اگر مراد مطلق قصد کنندگان
کعبه باشند عامتر از آنکه مسلمان باشند یا کافر چنانکه متبادر است از لفظ
آمین در سیاق نهی و مناسب سبب نزول مذکور است و برین تقدیر
مراد از فضل پروردگار فایده تجارت است و از رضوان خشنودی
خدای تعالی بمقتضای دین مسلمانان یا کافران این آیه منسوخ باشد
بآیه انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا چنانکه
مرویست از ابن عباس رض و بآیه اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم
چنانکه بعضی مفسران گفته اند و اگر مراد از آمین مسلمانان باشند
که قصد حج کنند چنانکه متبادر است از وصف ایشان بطلب فضل پروردگار
خود و خشنودی او این آیه منسوخ نباشد و مخفی نماند که [illegible] اولی
راجح است زیرا که نسخ خلاف اصل است و تخصیص بهتر است ازو با آنکه اکثر
مفسران بر آنند که در سوره مائده اصلا منسوخ نیست و موید این است
آنکه روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود سوره مائده
آخر سوره ایست که نازل شد حلال دانید حلال او را و حرام دانید
حرام او را و مراد از امر فاصطادوا اباحت [illegible] در حال احلال بعد از

تحریم او در حال احرام و قول او لا یجرمنکم نهی است از جرم یعنی بر گناه داشتن
کسی را و آن دو مفعول است مفعول اول او ضمیر جمع مخاطب است و مفعول
دوم آن تعتدوا از اعتدا بمعنی عدوان و ظلم و احتمال دارد که از اعتدا
بمعنی گذشتن باشد یعنی ندارد شما را شدت دشمنی اهل مکه در گناه
و ظلم و ستم بر ایشان و انتقام از ایشان بعد از اسلام آوردن ایشان یا در گناه
گذشتن از حدود خدای تعالی و انتقام از ایشان و شنان بفتح نون اول
و ختم او بهر دو قراءت واقع شده بمعنی شدت دشمنی و فاعل لا یجرمنکم
است و ان صدوکم بتقدیر لان صدوکم بمعنی تعلیل متعلق است بشنان
و بر هر تقدیر آیه مذکوره دلالت میکند بر وجوب رعایت مناسک حج و وجوب
رعایت حقوق شهر حرام و هدی و قلاید در حج و بر اباحه صید بعد از احلال
[illegible]ن الآیة السادسة قوله تعالی در سوره الحج ذلک و من
یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه و احلت
لکم الانعام الا ما یتلی علیکم فاجتنبوا الرجس من
الاوثان واجتنبوا قول الزور یعنی حکم خدا آنست که مذکور شد
و کسی که تعظیم کند احکام خدای تعالی را پس آن تعظیم بهتر است مرد را از
روی ثواب نزد پروردگار او و حلال گردانیده شده است از برای شما
چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند است مگر آنچه خوانده شود بر شما تحریم آن
پس اجتناب کنید [illegible] که بتهاست و اجتناب کنید از گفتن دروغ

بدانکه قول او ذلک اشارت است بانچه مذکور شد از آیه سابق

که قول او واذ بوأنا لابراهیم مکان البیت است تا قول او و

لیطوفوا بالبیت العتیق از احکام حج که سابقا بتفصیل معلوم شد

وظاهر آنست که خبر مبتدای محذوف باشد یعنی الامر والشان ذلک

واحتمال دارد که مفعول فعل محذوف باشد یعنی خذ ذلک و بر تقدیر

از قبیل فصل خطاب باشد میان دو کلام مثل قول خدای تعالی هذا و

ان للطاغین لشر مآب یعنی حال اینست و بدرستی که طاغیان را است

هر اینه بدتر بازگشتی واین نوع فصل خطاب در کلام مصنفان شایع است

واحتمال دارد که عطف بیان باشد یا بدل باشد از بیت عتیق جهت

تعظیم او و تمیز او بر وجه اکمل چنانکه از اسم اشارت بعید مستفاد گردد

مثل قول او ذلک الکتاب لیکن وقف مطلق بر قول او بالبیت العتیق

آیه [illegible] لذان و حرمات جمع حرمه است و حرمت خدای تعالی آنچیزی را

که محترم و معظم باشد نزد او و جایز نباشد شکست او و [illegible] و بود

و تکالیف شرعیه ازین قبیل است پس احتمال دارد که مراد مطلق

تکالیف شرعیه باشد و احتمال دارد که مراد تکالیف متعلق بحج باشد

بقرینه مقام لکن اول ظاهرتر است زیرا که جمع مضاف معرفه مفید

عموم است و مراد از تعظیم آنها اعتقاد حقیقت آنها [illegible] و عدم جواز

مخالفت آنها و بعضی گفته اند که حرمات خدای تعالی [illegible] است [illegible] حرام و مسجد الحرام

و بلد حرام و شهر حرام و محرم و غیر در قول او خیر له میتواند بود که صفت
مشبهه باشد بمعنی نیکو و می تواند بود که اسم تفضیل باشد بمعنی نیکوتر
بتقدیر من و اول نیکوتر است لفظاً و معنی و مراد از انعام چهارپایان ماکول
اللحم است مثل شتر و گاو و گوسفند و مراد از ما یتلی علیکم آنست که حرام کرده شده
شده از چارپایان مذکور در آیه سوره مایده که حرمت علیکم المیتة است
تا آخر آیه و آن چارپای خود مرده است و خون جهنده چنانکه سابقا مبین شده
و مقصود رد اهل جاهلیت است که بعضی حیوانات حلال را بر خود حرام
گردانیده بودند مثل بحیره و سائبه و وصیله و حامی چنانکه در آیه دیگر از سوره
مایده اشارت شده بآن و بعضی فاء تفریع در قول او فاجتنبوا الرجس من
الاوثان که چون خدای تعالی حلال گردانیده برشما چارپایان مذکور را
پس باید که شکر نعمت او بجای آرید و از شرک اجتناب کنید و از
آن چارپایان حلال و از دروغ نیز اجتناب کنید و برین تقدیر ظاهر
که مراد از قول زور قول اهل جاهلیت باشد که بعضی حیوانات حلال را
حرام میدانسته اند و میگفتند که خدای تعالی حرام گردانیده است آنها را و
بعضی گفته اند که مراد از قول زور افترا است بر خدای تعالی و آن قسمی است
از مطلق کذب و بعضی گفته اند مراد مطلق دروغ است که از گناهان کبیره است
و بعضی گفته اند که مراد تلبیه اهل جاهلیت است که میگفته اند در مقام تلبیه حج لبیک
لا شریک لک الا شریکا هو لک تملکه و ما ملک و بر هر تقدیر با اجتناب از قول زور

بعد از امر باجتناب از شرکت مبالغه است درین امر و اشارت است که با نه
قول زور را حکم شرکت داده و زور مشتق است از زور بفتحتین بمعنی میل
و انحراف زیرا که دروغ منحرف است از حق و پوشیده نیست که آیات
مذکوره دلالت میکند بر فضیلت تعظیم مناسک حج و اعتقاد حقیت آن
و بر جواز اکل از گوشت هدی مطلق الآیة [illegible] فی سوره
حج ایضا ان الذین کفروا و یصدون عن سبیل الله والمسجد
الحرام الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیه والباد
و من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم
یعنی بدرستی آنانکه کافر شده اند و منع میکنند همیشه مسلمانان را
از راه خدای تعالی و مسجد حرام الخ آن مسجد حرامی که گردانیده ایم اورا
از برای همه مردم که برابر است در وی کسی که مقیم است در وی و کسی
[illegible] کسی که خواهد که در وی کار بد کند بسبب میل از راه راست به
ستم بچشانیم اورا از عذاب دردناک بدانکه مراد از قول او یصدون همیشه منع
بر سبیل دوام و استمرار است چنانکه صیغه مضارع دلالت میکند بر آن مثل
آنکه گویند زید یطرب و یشرب یعنی زید همیشه طرب میکند و همیشه شرب میکند از
صیغه مضارع معطوف باشد بر صیغه ماضی یعنی آنانکه کافر شده اند همیشه
مسلمانان را منع میکنند و مراد از سبیل الله مطلق [illegible] است که بآن رجوع
جویند بخدای تعالی و مراد از مسجد الحرام در آمدن بمسجد حرام از قبیل عطف

بر عام جهت اهتمام شان خاص یا مراد از سبیل الله دخول در مسجد حرام است
و قول او المسجد الحرام بحذف مضاف عطف تفسیری است و بر تقدیر
اول میتوان بود که و المسجد الحرام عطف باشد بر اسم الله که مضاف الیه
سبیل است و قول او سواء مصدری است بمعنی اسم فاعل یعنی مستویا
و در وی دو قراءت است رفع و نصب اما بر تقدیر رفع خبر مقدم بود
جمله محلا منصوب مفعول ثانی جعلناست و قول للناس ظرف لغو است یا حال است
از مفعول اول جعلنا یا آنکه جمله مذکوره حال است از مفعول اول جعلنا اگرچه
ضعیف باشد و قول او للناس مفعول ثانی بود اما بر تقدیر نصب مفعول
ثانی جعلناست یا حال از مفعول اول و العاکف فاعل اوست و الباد معطوف
بر وی و حکم قول او للناس برین تقدیر چنان است که بر تقدیر اول مذکور
شد و عاکف بمعنی مقیم است و باد بتقدیر بادی بمعنی ظاهر است یعنی ساکن و
غریب ان محذوف است و آن معذبون است یا نذقهم من عذاب الیم
بقرینه کلام لاحق یعنی کافران مذکور عذاب کرده خواهند یا خواهیم چشانید
ایشان را از عذاب دردناک و مفعول محذوف است یعنی فعلا قبیحا
و در بیان ترتب عذاب الیم بر مجرد اراده فعل قبیح در مسجد الحرام
مبالغه است در نهی از ارتکاب فعل قبیح در وی بطریق اولی و قول او
نذقه زیادتی مبالغه است در نهی مذکور و قول او بالحاد [illegible] است تقول
او یرده و قول او بظلم متعلق است بالحاد و بعضی فقها استدلال کرده اند

باین آیه بر عدم جواز بیع خانهای مکه بنابر آنکه مسجد الحرام را اعتبار
داشته اند چنانکه در قول او سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد
الحرام عبارتست از مکه و مخفی نماند که ضعف این استدلال ظاهرست
پس ظاهر آنست که جایز باشد بیع خانهای مکه چنانکه مختار محققان اصحابست

الآیة الرابعة قوله تعالی فی سورة البقرة اِذْ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ
هٰذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ
مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا
ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ یعنی یاد کن ای محمد
زمانی را که گفت ابراهیم علیه السلام ای پروردگار من بگردان این شهر مکه را
شهری با امنیت و روزی ده اهل این شهر را از میوها کسی را که ایمان آورده
باشد از ایشان بخدای تعالی و بروز قیامت گفت خدای تعالی در جواب ابراهیم
که روزی میدهم کسی را که ایمان آورده باشد و کسی که کافر شده باشد
پس نفع میرسانم او را نفع رسانیدن اندک بعد از آن مضطر میکنم او را
در بازگشتن بسوی عذاب آتش دوزخ و بد محل بازگشتیست عذاب
آتش دوزخ بدانکه کلمه اذ موضوعست از برای ظرف زمان متعلق بفعل
ماضی و برین تقدیر تقدیر اذکر چنانکه مشهورست در مثل این مقام کافی نیست بلکه
ناچارست از تقدیر فعل دیگر که ماضی باشد تا متعلق او تواند بود یعنی [illegible] حادثه
[illegible] وقت اذ قال ابراهیم یعنی یاد کن حادثه را که [illegible] که گفت ابراهیم

وقول او آمنا یعنی متصف بامن است چنانکه ظاهر است و برین تقدیر اسناد
بشهر مجاز عقلی باشد از قبیل اسناد فعل بمکان مثل نهر جار یعنی جوی
روان و تواند بود که بمعنی صاحب امن باشد و برین تقدیر حقیقت عقلی
باشد و مراد از امنیت او است از کشتن و گرفتن و رخت او را
شکستن و ساکنان او از قهر و غضب خدای تعالی چنانکه مرویست از امام صادق
علیه السلام یا امنیت اوست از قحط و تنگی یا آنکه وادی غیر ذی زرع است و مراد
از ثمرات میوه‌هاست چنانکه متبادر است و مرویست از امام باقر علیه السلام یا محبت
دلهای مردم چنانکه مرویست از امام صادق علیه السلام پس بر تقدیر اول
دعای مذکور دعائیست بر رفاهیت و کثرت معیشت اهل مکه و بر تقدیر
ثانی دعاست بر کثرت شوق و شدت اخلاص مردم بمکه و بر هر تقدیر مستجاب
شده بر وجه اکمل چنانکه مشاهد است و قول او و من کفر عطف است بر آن و قول او
مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بدل بعض است از اهل و تخصیص دعا بمؤمنین جهت محبت
ایشان است و بغض کافران و قول او قال استیناف است جهت جواب
سؤال از کیفیت اجابت خدای تعالی دعای ابراهیم را و قول او و من
مبتدا ایست متضمن معنی شرط و قول او فامتعه خبر اوست و دخول فا
بر خبر جهت تضمن مبتدا است معنی شرط را و این جمله معطوف است بر جمله دیگر که
مقدر است بقرینه سوال مقدر و دعای مذکور یعنی من آمن فارزقه و من کفر
فامتعه قلیلا یعنی کسی که ایمان آورده باشد پس روزی میدهم او را

روزی بسیار از ثمرات و غیر آن و کسی که کافر شده باشد پس متمتع
میگردانم او را اندکی و احتمال دارد که قول تعالی و من کفر عطف باشد
بر مفعول فعل مقدر یعنی ارزق من آمن و من کفر یعنی روزی میدهم کسی را
که ایمان آورده و کسی را که کافر شده و قول او فامتعه جمله فعلیه است
معطوف بر مجموع آن جمله فعلیه مقدره بفاء عاطفه بمعنی تفصیل و تفسیر جهت بیان
فرق میان روزی مومنان و کافران و قول او قلیلا صفت مفعول مطلق
محذوف است یعنی متاعا قلیلا و قول او ثم اضطره عطف است بر فامتعه و ثم دال
بر تراخی و مهلت تا دلالت کند بر آنکه تمتع کافران هر چند اگر چه قلیل است نسبت
بمومنان هم که لیکن ممتد است جهت الزام حجت بر ایشان و مراد از اضطرار
میرانیدن ایشان است بر کفر زیرا که قدرت بر تحصیل سبب نجات از عذاب
آخرت و دخول در جنت در ایام حیوة است و مردن موجب اضطرار است
در [illegible] الی جنت یا جهنم و قول او الی عذاب النار متعلق است باضطرار
باعتبار معنی رجوع و صیرورت و بئس فعل ذم است و مخصوص [illegible] مقدر است
یعنی بئس المصیر هو یعنی بد محل بازگشتی است آتش دوزخ و مخفی نماند که آیه
مذکوره دلالت میکند بر فضیلت و شرف مکه و مع هذا مجاورت در او
مکروه است بسبب آنکه مجاورت در او موجب تعظیم حرمت او و قلت شوق
بسوی [illegible] است و بسبب آنکه گناهان در او موجب زیاد [illegible]
الآیة الثانیة [illegible] قوله تعالی فی سورة البقرة [illegible] و اذ یرفع

ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل ربنا تقبل منا

انک انت السمیع العلیم یعنی یاد کن ای محمد حادثه را که واقع شد
در زمانی که بلند میکردانید ابراهیم علیه السلام دیوارهای کعبه را و اسماعیل مدد
میداد او را در حالتی که میگفتند ای پروردگار ما قبول کن سعی ما را در تعمیر
خانه تو بدرستی که تو همین شنوائی دعای ما را دانائی باخلاص و خلوص عقیدت
ما بدانکه مراد از قول او یرفع معنی ماضی است و تعبیر ازو بفعل مضارع از جهت حکایت
حال است از برای تفخیم و تعظیم او و زیادتی اهتمام بشان او و قواعد جمع قاعدة است
و او اصل و بیخ بناست از قعود بمعنی ثبات و مراد از رفع بنای است که بر بالای
او واقع شود یعنی وضع آن بنا که مستلزم ارتفاع است و ظاهر آنست که کلمه من
در من البیت بمعنی تبعیض است نه تبیین لیکن بمنزله بیان بعد از ابهام است
بدین جهت گفت قواعد البیت و اسماعیل معطوفست بر ابراهیم یعنی
اسماعیل نیز رفع میکرد قواعد بیت را لیکن بمعنی مدخلیت مجازا
زیرا که ظاهر آنست که اسماعیل مددکار ابراهیم است که سنگ و گل بدست
وی میداده و او بکار می برده و احتمال دارد که اسماعیل شریک
بوده باشد با ابراهیم و رفع قواعد بر سبیل حقیقت دو که هر دو از طرفی
کاری میکرده باشند و حمل اسماعیل بر ابتدا و تقدیر خبر او یعنی
یناوله یعنی و اسماعیل میداد با ابراهیم سنگ و گل تا بکار برد
خلاف ظاهر است و قول او ربنا مفعول قول مقدر است یعنی یقولان

ربنا چنانکه در بعضی قراءت شاذه مذکور شده و بنابر این حال است از ابراهیم و اسمعیل علیهما السلم و در تمنای تقبل و ثواب را از خدای تعالی سؤال است برای آنکه بیت جهت عبادت بوده نه جهت سکنی و بعضی مفسران گفته اند که بانی اول کعبه ابراهیم بود علیه السلم و اول کسی که حج بجای آورد ابراهیم بود و در بعضی روایات وارد شده که خدای تعالی فرو فرستاد کعبه را از یاقوتی از یاقوتهای بهشت و او را دو در بود یکی بجانب مشرق و دیگری بجانب مغرب و وحی فرمود بآدم علیه السلم که فرو فرستادم از برای تو خانه که طواف کنید او را همچنانکه طواف کرده میشود گرد عرش من پس آدم علیه السلام از هند متوجه شد و پیاده بمکه رفت پس در راه ملائکه پیش آمدند او را و گفتند حج کن این خانه را زیرا که بتحقیق حج کرده ایم ما این خانه را پیش از تو بدو هزار سال و مؤید این روایت است آنکه اصحاب ما از امام باقر علیه السلم روایت کرده اند که آدم علیه السلم پیاده هزار نوبت هفتصد نوبت جهت حج و سیصد نوبت جهت عمره و می آمد از جانب شام و حج میکرد سواره بر گاو نر و بعضی روایت کرده اند که آدم از هند چهل نوبت پیاده بحج آمد و در بعضی روایات آمده که در طوفان نوح علیه السلم کعبه را بآسمان چهارم بردند و بیت المعمور عبارت از آن است

بعد از آن امر کرد خدای تعالی ابراهیم را علیه السلم که بنا کند خانه کعبه را
بجای آن خانه و جبرئیل علیه السلم تعیین نمود جای او را و بعضی
روایت کرده اند که خدای تع ابری فرستاد که بر جای آن خانه
سایه انداز و وحی آمد با براهیم علیه السلم که بنا کن خانه کعبه را بر بالای
این سایه و زیاده مکن و کم مکن و در بعضی روایات آمده که بنا کرد
ابراهیم علیه السلم کعبه را از سنگ پنج کوه طور سینا و طور زیتا و کوه
لبنان و کوه جودی و کوه حرا که بنیاد او را از و کرد بعد از آن
جبرئیل علیه السلم حجر الاسود را از آسمان آورد و بعضی گفته اند که کوه
ابو قبیس جنبید پس جدا شد از و حجر الاسود و در ایام طوفان
نوح در کوه ابو قبیس پنهان بود و اول یاقوت سفید بود بعد از آن
بسبب آنکه زنان حایض در زمان جاهلیت بدست خود می سودند
او را سیاه شد الآية العاشرة قوله تعالی فی سورة البقرة
ربنا واجعلنا مسلمین لك و من ذریتنا امة
مسلمة لك و ارنا مناسکنا و تب علینا انك انت التواب
الرحیم یعنی ای پروردگار ما بگردان ما را تابع و منقاد مر ترا و
احکام ترا و بگردان از فرزندان ما گروهی که منقاد باشند ترا و بنما
ما را احکام حج ما او بپذیر توبه ما را از ترک اولی بدرستی که تو
همین تو توبه پذیرنده و مهربانی بدانکه قول او و اجعلنا عطف است

بر بعض منا در آیهٔ سابق و مراد از اسلام انقیاد و جمع احکام است ا
و زیادتی اخلاص در ان یا ثبات بر حقیقت اسلام و بر تقدیر
طلب ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام اورا از خدای تعالی جهت
شکست نفس و فروتنی است و کلمه من در قول او و من ذریتنا بمعنی
تبعیض است یا تبیین و ذریت بمعنی فرزندان است و تخصیص
دعا بفرزندان جهت مزید شفقت است در بارهٔ ایشان و زیادتی
اهتمام بشان ایشان و بعضی گفته اند که مراد از امه امت محمد است
صلی الله علیه و آله و مرویست از امام صادق علیه السلام که مراد از
ذریت و امت بنی هاشم است و مراد از ارنا مناسک شناسا
گردانیدن عبادات حج است یا مواضع آن و بر هر تقدیر دعای مذکور
مستجاب شد چنانکه مرویست که خدای تعالی جبرئیل علیه السلام را
فرستاد جهت تعلیم مناسک ایشان او تعلیم کرد ایشان را از
اول مناسک تا آخر و چون بعرفات رسید گفت ای ابراهیم
شناختی گفت آری از این جهت این موضع را عرفات نام کردند
و آن روز را عرفه و مراد از توبه خدای تعالی قبول توبه است و علینا
متعلق است باو باعتبار تضمین رحمت و مراد از قبول توبه ابراهیم
و اسمعیل علیهما السلام قبول توبه و انابت ایشانست از
اولی و انبیا و اوصیای ایشان معصومند از همه گناهان کبیره

یا مراد قبول توبهٔ ذریت ایشان است یا امت محمد صلی الله علیه و آله

و مخفی نماند که تعلق آیات اخیره که مذکور شد باحکام حج ظاهر

نیست و تعلق آنها بحج باحتمال اشتمال آنهاست بر ذکر بعضی احوال

حج و مواضع آن

کتاب الجهاد

بدانکه جهاد در لغت مصدر ثانی

است بمعنی مجاهده یعنی کارزار کردن در راه خدای تعالی از جهد

بفتح جیم و ضم او بمعنی طاقت و در شرع بذل النفس و مال است

جهت تقویت احکام اسلام و تمشیت ارکان ایمان و او از

اعظم احکام اسلام است چنانکه مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله

که گفت فوق کل بر بر حتی یقتل الرجل فی سبیل الله فلیس فوقه بر

یعنی بالای هر نیکوکاری نیکوکاری است تا آنکه کشته شود مرد در راه خدای

تبارک و تعالی پس نیست بالای کشته شدن او در راه خدای تعالی

هیچ نیکوکاری و مرویست از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که

الجهاد باب من ابواب الجنة یعنی جهاد دریست از درهای

بهشت که گشاده است او را خدای تعالی جهت دوستان خود و درین

کتاب سه مبحث است مبحث اول در وجوب جهاد است و در آن ده

آیت است الآیة الاولی قوله تعالی فی سورة البقرة كُتِبَ عَلَيْكُمُ

الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ

خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ

يعلم و انتم لا تعلمون يعني فرض كرده شده است بر شما
كارزار كردن با كافران و حال آنكه ناخوش است آن كارزار كردن مر
مر شما را و نزديك است آنكه مكروه داريد چيزي را و حال آنكه آن چيز
نيكو باشد مر شما را و نزديك است آنكه دوست داريد چيزي را
و حال آنكه آن چيز بد باشد مر شما را و خداي تعالی ميداند نيكي و بدي
هر چيزي را و شما نميدانيد آنكه كره بضم كاف و فتح او در اصل مصدري
است بمعني كراهت يعني مكروه داشتن و اينجا بمعني مكروه است يا مضاف
محذوف است يعني ذو كره يا اسناد او بقتال مجاز عقلي است مثل رجل
عدل و توجيه اخير اوجه است و اين جمله حال است از قتال همچنانكه قول او
و هو خير لكم و قول او و هو شر لكم حال اند از شيئا و عسى از افعال
مقاربه است بمعني قرب يعني نزديك است و ظاهر آنست كه چنين باشد
در قول او و عسى ان تكرهوا شيئا و هو خير لكم اشارت است بواجبات
و مندوبات و قول او و عسى ان تحبوا شيئا و هو شر لكم اشارت است
بمحرمات و وجه ذكر عسى با آنكه مضمون جملتين بدخول عسى واقع است
يقينا آنست كه خطاب بجميع مؤمنان است و وقوع مضمون جملتين نسبت
بجميع مؤمنان متيقن نيست بلكه ظني و ظاهر است اگرچه نسبت به بعضي
ايشان متيقن باشد يا آنكه مراد از تكرهوا و تحبوا [illegible] استمرار است
چنانكه متبادر [illegible] از صيغه مضارع و استمرار مضمون جملتين نسبت بمؤمنان

متحقق نیست زیرا که ممکن نیست تخلف آن بحسب عادت بلکه ظاهر این است
یا آنکه مراد از شیء اول هر چیز باشد از عبادات و از شیء ثانی
هر چیز از محرمات بنا بر آنکه نکره در اثبات گاهی افاده عموم میکند به حسب
قرائن و مضمون جملتین با این معنی متحقق نیست بلکه ظاهر این است و مخفی نماند
که آیه مذکوره دلالت میکند بر وجوب جهاد و نیز آنکه کتب یعنی فرض است
و قتال یعنی جهاد لیکن وجوب جهاد کفایی است بنا بر ادله خارجیه و گاهی
عینی میشود به سبب تعیین پیغمبر یا امام علیهما السلام یا به سبب آنکه جهاد موقوف
است در بعضی صور بر شخص معین الآیة الثانیة قوله تعالی در سوره حج
وَجَاهِدُوا فِي اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ
عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ یعنی جهاد و کارزار کنید ای مؤمنان
در راه خدای تعالی جهاد کردن سزاوار از جهت آنکه خدای تعالی برگزیده
شما را و نکرد و نهاده است بر شما در دین شما هیچ خلل و دشواری
و تنگی بدانکه ظاهر از جهاد جهاد شرعیست چنانکه معلوم شد پس آیه
مذکوره دلالت کند بر وجوب جهاد شرعی و آنکه بعضی محققان حمل کرده
اند جهاد را در این آیه بر جهاد اکبر و آن جهاد در نفس اماره است چنانکه مروی
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در وقت مراجعت از بعضی غزوات که فرموده
رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر یعنی برگشتیم از جهاد خورد و ترک کار
زار کردن با کافران به سوی جهاد بزرگتر که کارزار کردن است

فائده یا بر مرتبهٔ احسان چنانکه مروی است از پیغمبر صلی الله علیه و آله
که گفت الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه
یراک یعنی احسان و نیکویی در عبادت خدای تعالی آنست که عبادت کنی
او را بر وجهی که می‌بینی او را پس تو اگر نمی‌بینی او را او می‌بیند ترا
یعنی بر وجه کمال اخلاص و خضوع و خشوع بعبودیت بحسب عرف شرع و عقد
نمیکند در استدلال بر وجوب جهاد شرعی و کلمهٔ فی در فی الله ظرفیه است
یا تعلیلیه و بهر تقدیر مضاف مقدر است یعنی در راه خدای تعالی یا از
جهت حکم او و رضای او و ظاهر آنست که ضمیر جهاده راجع است
بخدای تعالی و اضافهٔ جهاد با و از جهت ادنی ملابسه است و حق جهاده
مفعول مطلق نوعیست از جاهدوا یعنی جهاد کردنی که سزاوار باشد
در میان جهادهای منسوب بخدای تعالی و قول هو اجتبیکم اشارت است
بعلت وجوب جهاد در راه خدای تعالی یعنی خدای تعالی برگزیده است شما را
از میان مخلوقات بانواع نعمتهای عظمی مثل خلافت در زمین و عقل
و فهم و تکلیف و در دین شما بر شما حرجی و دشواری ننهاده است
و مدار دین شما را بر آسانی نهاده چنانکه جهاد یک مسلمان را با دو
کافر واجب گردانید نه با زیاده از دو کافر پس واجب است بر شما
جهاد با کافران جهت شکر نعمتهای او و تقدیم مسند الیه بر مسند در
او هو اجتبیکم از برای تخصیص است یا از برای محض تقوی حکم چنانکه محقق

بر تعارف علم معنی الآیة الثالثة قوله تعالی فی سورة البقرة وقاتلوا
فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ولا تعتدوا ان الله
لا یحب المعتدین یعنی کارزار و کشش کنید با آنانکه کشش میکنند
باشما و از حد شرعی درمگذرید زیرا که خدای تعالی دوست نمیدارد
از حد درگذرندگان را بعضی مفسران گفته اند که این آیه اول
آیتیست که نازل شد در امر قتال و جهاد با کافران و مراد از تقیید قتال
بالذین یقاتلونکم تخصیص است یعنی اگر کافران درصدد مقاتله شوند با شما
با ایشان مقاتله کنید و اگر ایشان مقاتله نکنند شما نیز مقاتله مکنید
و آنحضرت رسول خدا صلعم و آله بعد از هجرت از مکه بمدینه در اوایل مقاتله
میکرد با کسی که مقاتله میکرد با او از کافران و برین تقدیر این آیه منسوخ است
بآیة اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم یعنی بکشید کافران را هر جا یابید ایشان را
و معنی قول او ولا تعتدوا برین تقدیر آنست که پیش از مقاتله کافران با
شما مقاتله مکنید با ایشان و بعضی گفته اند که مراد از الذین یقاتلونکم
قادر است از کافران یعنی آنانکه صلاحیت قتال دارند و ایشان مردان
بخلاف پیران و کودکان و زنان و معنی قول او ولا تعتدوا آنست که مقاتله
مکنید با کسی که اهلیت قتال ندارد مثل زنان و کودکان و برین تقدیر آیه
مذکوره منسوخ نباشد و این احتمال اولیست زیرا که نسخ خلاف اصل است
و پوشیده نماند که بر تقدیر معنی اول نیز نسخ لازم نیست زیرا که تقیید مقاتله

بدین تقاتلونکم دلالت میکند مگر باعتبار مفهوم مخالف و مفهوم مخالف
در مثل اینمقام و آن را مفهوم لقب گویند معتبر نیست نزد محققین علماء
اصول و انکه پیغمبر صلعم و آله مقاتله میکردند [illegible] اوایل با کسی که مقاتله نمیکرد
بالله محل منع است بلکه آن مقاتله نمیکرد که شرایط آن حاصل شده بود
و بر هر تقدیر آیه مذکوره دلالت میکند بر وجوب جهاد با کفار و بر تحریم تجاوز
الآیة الرابعة کردن از حد شرعی انچنانکه متبین شده در روایات
قوله تعالی سورة البقرة ایضا الشهر الحرام بالشهر الحرام و
الحرمات قصاص فمن اعتدی علیکم فاعتدوا بمثل
ما اعتدی علیکم واتقوا الله واعلموا ان الله مع المتقین
یعنی ماه حرام مقابل است بماه حرام و همه حرمتها محل قصاص است پس هر که
ظلم کند بر شما بوجهی از وجوه پس مکافات کنید ظلم او را بمثل ظلمی که کرده است
بر شما و پرهیز کنید از عذاب خدای تعالی و بدانید که خدای تعالی با پرهیز
کاران است و مطلع بر احوال ایشان آورده اند که سبب نزول این
آیه آن بود که چون رسول خدا صلعم و آله جهت ادای حج و عمره متوجه
و در حدیبیه نزول فرمود کفار مکه با آن حضرت در مقام مقاتله درآمدند و
نگذاشتند که داخل مکه درآید چنانچه سابقا مذکور شد و این صورت در ماه
ذی القعده بود که از ماههای حرام و آن حضرت در [illegible] سال
حدیبیه خوانند ممنوع شده مراجعت فرمود و در سال [illegible] در همان ماه بمکه

اف خدای تعالی اجازت فرمود آن حضرت را که در ماه ذی القعده
که ماه حرام است مقاتله نماید با کفار مکه همچنانکه ایشان در ذی القعده سال
گذشته مقاتله کردند با آنحضرت پس از این جهت آیه مذکوره نازل شد
یعنی همچنانکه ایشان هتک حرمت ماه حرام کردند و با شما مقاتله نمودند در ماه
حرام شما نیز هتک حرمت ماه حرام کنید و با ایشان مقاتله نمایید در ماه حرام
زیرا که قصاص و مکافات شرعی مخصوص نیست بنفس آدمی و اعضای او بلکه
جاری است در همه حرمتهای و هتک آنها مثل هتک حرمت ماه حرام بمقاتله
در آن و غیر آن از اقسام ظلم و تعدی و قول او فمن اعتدی تفریع است
یا تفسیر جهت تصریح بتعمیم قصاص در همه انواع ظلم و مراد از اعتدا اول ظلم است
و از اعتدای ثانی جزاء ظلم و تعبیر از جزاء ظلم باعتدا با آنکه اعتدا بمعنی ظلم و
و تعدی است و جزاء ظلم ظلم نیست از جهت رعایت مشاکله است و مراد
از اتقا پرهیزکاری است از زیادتی جزاء ظلم بر مثل و غیر آن و مخفی نیست
که آیه مذکوره دلالت میکند بر جواز مقاتله با کفار در ماههای حرام اگر
ایشان حرمت ماههای حرام را رعایت نکنند و نیز دلالت میکند بر جواز
انتقام و مکافات مکلف جمیع اقسام ظلم و تعدی را که واقع شود بر او مثل
مدافعه محارب و هجوم کفار جهت شکست بیضه اسلام و غیر آن
قوله تعالی فی سورة النساء وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ
وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ

يقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها

واجعل لنا من لدنك وليا واجعل لنا من لدنك نصيرا و

چه حالست مر شما را اي مؤمنان كه مقاتله نميكنيد با كافران

در راه خداي تعالى و در حق جمعي ضعيف يافته شدگان از مردان و

زنان و كودكان آنانكه ميگويند در دعاي خود كه اي پروردگار ما بيرون

كن ما را ازين ديه كه ظالمند اهل او يعني مكه و معين گردان از براي ما از

نزد خود دوستي و وكيلي و معين گردان از براي ما از نزد خود ياري

دهنده سبب نزول اين آيه آن بود كه چون رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم

هجرت نمود از مكه بمدينه جمعي از مسلمانان ماندند در مكه كه قادر نبودند

بر آنكه مهاجرت كنند و خود را بملازمت آنحضرت رسانند و كافران

ايشانرا ايذا ميكردند و تهديد و وعيد ميدادند تا ايشانرا از

دين اسلام برگردانند و ايشان از ضعف استغاثه ميكردند

از خداي تعالى و دعا ميكردند تا خداي تعالى ايشانرا نصرت نموده از

... ايشان نجات دهد پس اين آيه نازل شد جهت ترغيب و تحريص

پيغمبر صلى الله عليه و آله و مؤمنان بر مقاتله كافران و تخليص برادران مؤمن

خود از ايذاء ايشان و مراد از مالكم استفهام انكاريست يعني مقاتله

كنيد در راه خداي تعالى و ظاهر آنست كه قول او و المستضعفين عطف

بر الله يعني و في سبيل المستضعفين يعني مقاتله كنيد در راه خداي ... در راه

جمعی ضعفا ان که گرفتار بودند در مکه وعطف او بر سبیل الله بتقدیر مضاف
یعنی سبیل المستضعفین بعید است وابعد است از ان عطف او بر
مجموع فی سبیل الله باعتبار آنکه محلا منصوب است بلکه وجه آن ظاهر
نیست و مراد از قریه که اهل آن ظالمند مکه است که انجماعت انجا در دست
کفار گرفتار بودند و پوشیده نیست که آیه مذکوره دلالت میکند بر وجوب
اعانت برادران مؤمن و دفع ظلم از ایشان و بر حسن اجابت دعای
مظلوم و آنکه خدای تعالی اجابت کرده دعای مظلومان مکه را و ازین
جهت امر فرموده پیغمبر خود را صلعم و آله مقاتله نماید با کفار مکه و پیغمبر
صلی الله علیه و آله بمکه توجه نموده فتح فرمود و جهت نصرت آن ضعیفان
عتاب ابن اسید را والی مکه گردانید الآیة السادسة والتسعون قوله تعالی فی سورة
النساء ایضا یا ایها الذین امنوا خذوا حذرکم فا
نفروا ثبات او انفروا جمیعا یعنی ای گروه مؤمنان فرا گیرید
سلاح جنگ خود را پس بروید بر سر کافران گروه گروه
یا بروید همه با هم یکبار بر سر ایشان بدانکه حذر و حذر هر دو مصدرند
بمعنی اجتناب کردن و احتیاط کردن و اینجا مراد از حذر سلاح است
زیرا که سلاح آلت احتیاط و اجتناب است و این تفسیر مروی است
از امام باقر علیه السلم چنانکه شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله تحقیق نموده
و مؤید این معنی است لفظ اخذ با واحتمال دارد که مراد از حذر معنی مصدری

باشد یعنی فراگیرید احتیاط خود را وطریق آن یا آلات احتیاط خود را
بحذف مضاف ومؤید این معنی است قوله تعالی حذرهم واسلحتهم بعضی آیات
سابقه وثبات جمع ثبه است وثبه بمعنی گروه است ومراد از نفر ثبات
رفتن است برسم گروه گروه چنانکه سرایها میفرستاد پیغمبر صلعم
وآن با لشکر اسلام یکبار متوجه غزات میشد ومخفی نماند که آیه
مذکوره دال است بر وجوب جهاد وتهیه اسباب وآلات وبر جواز
اخراج سرایا از برای جهاد وجواز اخراج لشکر واحد الآیة السابعة
قوله تعالی فی سورة النساء ایضا فلیقاتل فی سبیل الله الذین
یشرون الحیوة الدنیا بالآخرة ومن یقاتل فی سبیل الله
فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما یعنی پس باید
که کارزار کنند در راه خدای تعالی آنانکه فروخته اند زندگانی دنیا
را بزندگانی آخرت وکسی که کارزار کند در راه خدای تعالی پس کشته
گردد یا غالب شود بر خصم خود واو را بکشند پس زود باشد که بدهیم
او را مزد بزرگ در آخرت بدانکه لفظ شرا مشترک است میان خریدن
وفروختن واینجا مراد هیچکدام نیست بلکه مراد مطلق تبدیل است
که لازم خریدن وفروختن حقیقی است بر سبیل مجاز مرسل تا مراد
تبدیل غیر مال متقوم است بغیر مال متقوم به مثل خریدن وفروختن
تبدیل غیر متقوم است بمال متقوم به بر سبیل ... لیکن بر این تقدیر

وانفروا جمیعا رفتن است یکبار چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وآله

درین کلام موقوف است براعتبار تجرید در معنی شراء و قول او فیقتلون
او یقتلون عطف است بر تقابل و همه مجزوم‌اند بمعنی شرطی و تخصیص امر بر
قتال با آنکه دنیا را گذاشته‌اند و آخرت را اختیار کرده‌اند از جهت
تنبیه است بر زیادتی فضیلت جهاد ایشان بسبب کمال اخلاص ایشان
و قول او فسوف نؤتیه جزاء شرط است و مقصود ازین کلام ترغیب
و تحریص مؤمنان است بر قتال و جهاد با کافران با آنکه کسی که جهاد کند با کافران
خواه کشته شود در دست ایشان و خواه بکشد ایشان را مستحق اجر
عظیم و ثواب جسیم گردد در آخرت الآية الثانية منه قوله تعالی في سورة التوبة
ما کان لاهل المدينة ومن حولهم من الاعراب ان يتخلفوا
عن رسول الله ولا يرغبوا بانفسهم عن نفسه ذلك
بانهم لا يصيبهم ظماء ولا نصب ولا مخمصة في سبيل الله
ولا يطئون موطئا يغيظ الكفار ولا ينالون من عدو
نيلا الا كتب لهم به عمل صالح ان الله لا يضيع اجر
المحسنين ولا ينفقون نفقة صغيرة ولا يقطعون
واديا الا كتب لهم ليجزيهم الله احسن ما كانوا يعملون
یعنی جایز نبود مر اهل مدینه را از مهاجرین و انصار و کسانی را که ساکن
در حوالی مدینه‌اند از عربان صحرانشین آنکه وا پس بمانند از لشکر خدا
و ازآنکه بی‌میل شوند بسبب نفسهای خود از نفس رسول خدا این عدم جواز

خلف ایشان از رسول خدا و رفتن بجهاد همراه بسبب آنست که نمی رسد
ایشانرا تشنگی و نه رنجی و نه گرسنگی در راه خدای تعالی و نمی نهند هیچ
مکانی را که بخشم آورد کافرانرا گذشتن آن مکان و نمی یابند از
هیچ دشمن غنیمتی مگر در حالتی که نوشته شده باشد از برای ایشان
بسبب آنچه مذکور شد از مکروهات که بایشان میرسد در رفتن بغزوات
همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله ثواب عمل نیکو بدرستی که ضایع نمیکرداند خدای تعالی
مزد نیکوکاران را و نیز نمی بخشد مستحقان نفقه اندک و نه نفقه بسیار
و طی نمیکنند هیچ رود خانه را در راه غزات مگر در حالتی که نوشته شده
باشد از برای ایشان ثواب آن تا جزا دهد ایشانرا خدای تعالی بهترین
جزای آنچه بودند که عمل میکردند سبب نزول این آیه آن بود که چون تخلف
نمودند جمعی از پیغمبر صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک پی از رفتن آنحضرت و خدا آیه
نازل شد در مذمت و ملامت ایشان درین باب مثل قول
فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله و غیر آن بعضی از آن
جماعت در مقام اعتذار در آمده گفتند که درین غزات قتالی و حربی
نبود پس از رفتن ما هیچ فایده حاصل نمی شد از جهت تخلف
نمودیم پس این آیه نازل شد جهت رد عذر ایشان با آنکه اگر چه در ین
غزات محاربه و مقاتله نبود فاما بسیاری از اعمال خیر صادر می شد
از ایشان که موجب ثواب جمیل و اجر جزیل بود و ... از اهل مدینه

ساکنان مدینه است از مهاجرین و انصار و از اعراب ساکنان بادیه که
در [illegible] مدینه اند زیرا که عرب اسم جنس است مر طایفه را که مقابل عجم
اند و واحد عربی است و هذا اعراب جمعی اند از ایشان که ساکنان بادیه اند
و واحد او اعرابی است و تخلف دانست و اپس ایستادن است و متعدی شود
بعن و ظاهر آنست که مراد از جمله منفیه مذکوره نهی است از تخلف کردن از رفتن
بغزات بهمراه پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی لا یتخلف اهل المدینة و من حولهم من الاعراب
عن رسول الله یعنی باید که تخلف نکنند اینجماعت از همراهی رسول خدا صلی الله علیه و
آله و قول او و لا یرغبوا عطف است بر یتخلفوا و لا زاید است از برای تاکید نفی
سابق و رغبت در لغت بمعنی میل کردن است و متعدی شود بفی و بمعنی بی میل
شدن و بی میل گردانیدن و متعدی شود بعن و اینجا مراد معنی ثانی است
و باء بانفسهم بمعنی سببیت است یعنی بسبب موافقت نفسهای خود و ذلک
اشارت است به نهی مذکور و مراد از موطی معنی مصدری است یا معنی اسم مکان
و مؤید اول است قول او و لا ینالون من عدو نیلا زیرا که نیل مصدری است
بمعنی یافتن و احتمال دارد که اینجا مراد معنی اسم مفعولی باشد یعنی یافته
شده و تبرهه تقدیر مراد یافتن کرده است و قول او کتب لهم جمله حالیه است
بتقدیر قد و ضمایر راجعه بجماعت متخلفان در جملهای سابقه بر سبیل تنازع
و ذو الحال مقدر است یعنی قد اتصفوا الصفة الا قد کتب لهم یعنی افعال مذکوره
واقع نشود در حالتی که متصف باشند بصفتی مگر در حالتی که نوشته شده باشد

... ی انفاق و مراد از نفقهٔ صغیره قلیله است و از کبیره کثیره زیرا که صغر وکبر
در مقادیر مستعمل شود و قلت وکثرت در اعداد و آنچه مناسب معنی وادی
است و علاقه مجاز میان اعداد و مقادیر ... است و وادی در اصل
... بمعنی رود خانه است و در زمین ... که محل جریان سیل باشد
از ودی بمعنی سیلان از قبیل تسمیه محل باسم حال وگاهی مستعمل
شود بمعنی مطلق مکان و اینجا هر دو معنی مناسب است و تحقیق قول او الا
کتب لهم اینجا بر آن قیاس است که مذکور شد و مخفی نماند که آیه مذکوره
دال است بر تحریم تخلف از پیغمبر صلعم واله در جهاد و همچنین از ائمه معصومین
علیهم السلام زیرا که قایم مقام پیغمبر شد در جمیع احکام اسلام و بعضی استدلال
کرده اند باین آیه بر آنکه جهاد واجب عینی است و این استدلال حق است
نظر بصدر اسلام لیکن منسوخ شده وجوب عینی او بوجوب کفایی چنانکه
مستفاد میشود از بعضی آیات دیگر و نیز دلالت میکند بر آنکه مشقت و تعب
که در راه خدای تعالی مثل حج و زیارت پیغمبر صلعم واله و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم و طلب علم و غیر آن از طاعات بکسی رسد ثواب عظیم
مترتب شود بر آن الآیة الثامنة قوله تعالی فی سورة النساء لا
یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون
فی سبیل الله باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة
وکلا وعد الله الحسنی وفضل الله المجاهدین علی القاعدین

اجرا عظيما درجات منه ومغفرة ورحمة وكان ا

یعنی برابر نیستند تخلف کنندگان از جهاد از جمله مؤمنان که نصرت و عذری نداشته باشند در تخلف نمودن از جهاد و جهاد کنندگان در راه خدای تعالی بمالهای خود و جانهای خو[د]. بر تخلف کنندگان یک مرتبه بر تر از ایشان را وعده داده است خدای تعالی جزای نیکو و زیادتی نهاده است خدای تعالی جهاد کنندگان را بر تخلف از جهاد بثواب بزرگ که آن بخشش مرتبهای عالیست از خدای تعالی و آمرزش گناهان و بخششهای دیگر از جانب او و هست خدای تعالی آمرزنده مهربان بدانکه در قول او غیر اولی الضرر سه قراءت است رفع غیر و نصب او و جر او اما رفع او بنابر آنست که صفت قاعدون است یا عطف بیان او یا بدل او و اما نصب او بنابران است که حال است از قاعدون یا نصب مستثنی است که مشتغل شده از مدخول او و اما جر او بنابر آنست که صفت مؤمنین یا عطف بیان او یا بدل او و مراد از ضرر مضرتی است که مانع جهاد باشد مثل کوری و لنگی و بیماری و درویشی و غیر آن و مراد آنست که برابر نیستند با جهاد کنندگان در فضیلت و ثواب تخلف کنندگان از جهاد بی مانعی اگر چه باذن حضرت و آن تخلف کرده باشند از جهت آنکه احتیاج نبوده بایشان بلکه جهاد کنندگان با فضل اند نزد خدای تعالی از ایشان و تخصیص عدم مساوات ما بین مجاهدان بمتخلفان بی مانع از جهت آنست که مقصود ازین کلام توبیخ و ملامت متخلفان

... بلکه بسبب عذری ومانعی تخلف نموده اند مستحق ملامت نمیشوند
اگرچه ثواب ایشان نیز کمترست ومؤید اینست آنچه روایت کرده اند
از زید بن ثابت که گفت نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله که ناگاه اثر وحی
بر آن حضرت ظاهر شد و چون ... شد فرمود مرا که بنویس من
آیه مذکوره را نوشتم بر شانه از شانهای گوسفند بی قید اولی الضرر
پس ناگاه ابن ام مکتوم که کور بود آمد ومسکین است وگفت ای رسول
خدا چگونه است حال کسی که قدرت نداشته باشد بر جهاد بسبب علتی
مثل کوری پس در همان مجلس باز اثر وحی بر آنحضرت ظاهر شد وچون
منکشف گشت گفت مرا بخوان آنچه نوشتی من خواندم آیه مذکوره را
بی قید اولی الضرر فرمود که بنویس لا یستوی القاعدون من
المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون تا آخر آیه پس من الحاق کردم
این لفظ را ... گفت بخدا که گویا مشاهده میکنم حالا موضع الحاق آنرا
نزد جای اظهار کردن در آن شانه که آیه مذکوره را نوشته بودم
وظاهر آنست که مراد از قاعدین در مرتبه دوم وسیوم نیز قاعدین غیر
اولی الضرر باشد وقول او وفضل الله تا پایان جمله اول از جهت معطوف
نشد برو ونصب درجة بنا بر مفعول مطلقست یا تمیزی یا نزع خافض
یعنی بدرجة وکلا مفعول اول وعدست که مقدم شده برو بسبب اهتمام
شان او وتنوین او بعوض از مضاف الیه است یعنی کل واحد من المجاهدین

والقاعدين غير اولي الضرر والحسنى مفعول ثاني وعدت بتقدير
المثوبات الحسنى يا مفعول مطلق او بتقدير الوعدة الحسنى و قول
او وفضل الله عطف است بر فضل الله اول و نصب اجرا عظيما
مثل نصب درجه است و قول او درجات عطف بيان اجرست يا بدل
ازو و احتمال دارد كه درجات بمنزله درجه باشد و قول او
اجرا عظيما حال ازو و بر هر تقدير قول او و مغفرة و رحمة عطف است
بر درجات و مراد از درجه جنس درجه است و قول او اجرا عظيما
درجات تا آخر تفصيل آن مجمل است و وجه بيان تفضيل مجاهدين
بر قاعدين مذكورين بطريق اجمال و تفصيل مبالغه است در فضيلت جهاد
و ترغيب بان و در توبيخ و ملامت قاعدين بسبب ترك جهاد في
و بعضي گفته اند كه مراد از درجه مرتبه ايشانست نزد خداي تعالى و از
درجات منازل ايشان در بهشت و بعضي گفته اند كه مراد از درجه ثناي
عاجل است و از درجات فوايد آجل و بعضي گفته اند كه مراد از قاعدين
مذكورين ثانيا متخلفان با عذر است و از قاعدين مذكورين ثالثا متخلفان
بي عذر را ازينجهت تفضيل مجاهدين بر ان قاعدين بيك درجه شد و تفضيل
ايشان برين قاعدين بدرجات زيرا كه تفاوت ميان اين دو
فرقه قاعدين ظاهر است و مؤيد اينست انكه روايت كرده اند از رسول
خدا صلى الله عليه و آله كه گفت در يكي از غزوات كه بتحقيق كه گذاشته ايد در مدينه

جمعی را که قطع نمیکنند وادی را و نمی [illegible] بیفد راهی اگر آنکه
ایشان همراه شما اند و ایشان آنانند که نیتهای ایشان
صحیح است و دلهای ایشان مایل است بسوی جهاد و بسبب مانعی
نتوانستند و بعضی گفته اند مراد از مجاهدین ثانی مجاهدان
با کافران است و از قاعدین مقابل آن چنانکه علیه صلوة و السلام
اشارت فرموده بآن بقول خود لقد رجعنا من الجهاد الاصغر
الی الجهاد الاکبر و سابقا مذکور شد و برین تقدیر نیز وجه فرق
ظاهر است و برین تقدیر مناسب آنست که مراد از مجاهدین و قاعدین
در اول آیه مجاهدان بمعنی اعم و قاعدان بمعنی اعم باشد و چون
ظاهر آیه مذکوره آنست که مراد از قاعدین مذکورین ثانیا نیز
قاعدین غیر اولی الضرر باشد پس لاجرم آیه مذکوره دلالت
کند بر آنکه جهاد فرض عینی نیست بلکه فرض کفایه است و الا متخلفان
از جهاد بی عذر و مانعی مستحق وعده حسنی نمی بودند و اما دلالت
او بر آنکه مطلق وجوب جهاد ساقط است از کسیکه مانعی و عذری
داشته باشند چنانکه بعضی دعوی نموده اند محل بحث است
الآیة العاشرة قوله تعالی فی سورة التوبة لَیْسَ عَلَی الضُّعَفَاءِ
وَلَا عَلَی الْمَرْضَی وَلَا عَلَی الَّذِینَ لَا یَجِدُونَ مَا
یُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَی

المحسنين من سبيل والله غفور رحيم يعني نيست بر ضعيفان
عاجز چون پيران عاجز و شلان زمين گير و نه بيماران عاجز و نه بر آنانكه
نمي يابند چيزي كه صرف كنند در ضروريات جهاد گناهي در ترك جهاد وقتي
كه ايمان آورده باشند بخدا و رسول او كه محمد است صلى الله عليه و آله نيست برين
نيكوكاران راه عتابي و خطابي اصلا و خداي تعالى آمرزنده مهربان است
مخفي نيست كه آيه مذكوره دلالت ميكند بصريح بر آنكه واجب نيست جهاد بر كساني
كه مانعي و عذري دارند كه بجهاد قيام نمي توانند نمود مثل عجز پيري و بيماري
و فقري و از اينجا لازم آيد كه بر عاجز توانگر واجب باشد كه نايب گيرد
و بجهاد فرستد چنانكه مختار اكثر اصحاب است خلاف بعضي و او نيز واجب
نباشد بر بنده زيرا كه او را مالي نمي باشد كه صرف كند در جهاد و قول او
نصحوا لله و رسوله كنايه است از ايمان خالص زيرا كه نصيحت كردن مردم را
در براي خدا و رسول لازم ايمان خالص است و قوله ما على المحسنين
من سبيل تاكيد كلام سابق است و مراد آنست كه نيست بر معذوران مذكور
حرجي و راه مواخذه و معاتبه بسبب ترك جهاد و ذكر المحسنين از قبيل وضع
مظهر است در موضع مضمر از جهت تنبيه بر آنكه ايشان نيكوكارند از جهت حرجي
نيست بر ايشان ... در كيفيت قتال است و وقت او و بعضي
احكام او و در و پانزده آيت است الآية الاولى ... قوله تعالى في سورة البقرة
يسألونك عن الشهر الحرام قتال فيه قل قتال فيه كبير و

عن سبيل الله وكفر به والمسجد الحرام واخراج اهله
منه اكبر عند الله والفتنة اكبر من القتل ولا [illegible]ون
يقاتلونكم حتى يردوكم عن دينكم ان استطاعوا
[illegible]ن يرتدد منكم عن دينه فيمت وهو كافر فاولئك
حبطت اعمالهم في الدنيا والآخرة واولئك اصحاب النار هم
فيها خالدون يعني مي پرسند ترا اي محمد از ماه حرام كه حكم مقاتله كردن
در وي چيست بگو كه مقاتله كردن در وي گناه كبيره است ومنع كردن پيغمبر صلى الله عليه
وآله ومؤمنان از اطاعت خداي تعالى وكافر شدن بخداي تعالى
ومسجد حرام وبيرون كردن اهل مسجد حرام كه پيغمبر ومؤمنان اند از
مسجد حرام گناه بزرگتر است نزد خداي تعالى وجلا كردن از وطن بدتر است
از كشتن وهميشه مقاتله مي كنند با شما تا برگردانند شما را از دين شما
اگر توانند كه برگردانند وآن كسان كه برگردند از جمله شما از دين خود
پس بميرند وحال آنكه ايشان كافر باشند پس آن جماعت ضايع شود
عملهاي ايشان در دنيا وآخرت وآن جماعت اهل آتش دوزخ اند
ايشان در آن آتش جاويد بمانند سبب نزول اين آيه آن بود كه پيغمبر
صلى الله عليه وآله سريه فرستاد از مدينه بجانب مكه بر سر راه قافله
اهل مكه كه از طايف بمكه مي رفت تا كمين كنند ايشان از او قتل وغارت نمايند
وسريه عبد الله بن جحش را امير گردانيد بر ايشان ودران قافله

ابن عبد الله حضرمی بود با سه کس دیگر از کافران مکه و این قضیه در جمادی
الآخر واقع شد پیش از غزوه بدر دو ماه و چون ایشان بقافله رسیدند
اول ماه رجب بود و ایشان گمان بردند که آخر ماه جمادی است از این
جهت با ایشان مقاتله کردند و ابن عبد الله را کشتند و دو کافر دیگر را
اسیر کردند و یکی از ایشان گریخت و قافله را راندند و بمدینه آوردند
پس قریش گفتند که محمد شهر حرام را حلال گردانید و در ماه رجب
مقاتله کرد لشکر اسلام ازین ملول شدند و گفتند که ما از جای خود نمی
جنبیم تا آیه قبول توبه ما نازل شود و پیغمبر صلی الله علیه و آله قافله را با اسیران رد کرد
پس این آیه نازل شد مروی است از ابن عباس که بعد از نزول این آیه
پیغمبر صلی الله علیه و آله غنیمت آن قافله را تصرف نمود و بعد از اخراج خمس قسمت فرمود
و آن اول خمس غنیمتی بود که قسمت یافت در اسلام و ظاهر آنست که سوال
از قتال مذکور از مسلمانان واقع شده باشد و احتمال دارد که از کافران
اسیر واقع شده باشد یا از کافران مکه بطریق استهزاء و حکایه و قول او
قتال فیه بدل اشتمال است از الشهر الحرام یعنی می پرسند از تو مقاتله کردن
در شهر حرام و صحت وقف دادن قول او قتال فیه در جواب نکره مخصصه است
که مبتدا واقع شده و کبیر یعنی ذنب کبیر خبر اوست و در تنکیر قتال فیه
اشارت است بآنکه قتال در ماه حرام مطلقا حرام نیست بلکه بشرط آنست
که آن مقاتله بابتدائی باشد که حرمت ماه حرام نگاه میداشته باشند

بهم ابتدا نکنند بمقاتله فاما اگر حرمت ماه حرام نگاه نمیدارند شبهه باشند
بایشان ابتدا کنند بمقاتله حرام نیست مقاتله با ایشان در ماه حرام
چنانکه مختار اصحاب ماست و دور نیست که علم بانکه ماه حرام است نیز شرط
باشد بنابر حدیث مشهور رفع عن امتی الخطاء والنسیان یعنی برداشته
شده است از امت من گناه عملی که بر سبیل سهو یا فراموشی واقع شود
از ایشان پس مقاتله در ماه حرام بگمان آنکه ماه حرام نیست چنانکه از سریه
پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شد حرام نباشد و اکثر مخالفان برانند که مقاتله در ماه
حرام مطلقا حرام بوده و منسوخ شد و بعضی گفته اند که مطلقا حرام است و منسوخ
نیست لیکن ظاهر آیه مذکوره دال است بر آنکه مطلقا حرام نیست چنانکه مذکور
شد و مراد از سبیل الله مطلق طاعت خدای تعالی است که طریق تقرب است
باو و میتواند که مراد مسجد حرام باشد و قول او والمسجد الحرام عطف تفسیر
او باشد و از تقدیم کرد عطف کفر به را بر صد عن سبیل الله بر عطف
مسجد حرام بر سبیل الله تا آنکه جایز نیست تقدیم عطف بر عامل بر عطف بر معمول
در غیر این صورت چنانکه بعضی از مفسران توجیه نموده اند و میتواند بود
که قول او والمسجد الحرام نیز بتقدیر حذف و ابقاء مضاف الیه بر اعراب
جر مثل قول خدای تعالی والله یرید الآخرة بر قراءة جر الآخرة عطف باشد
بر صد عن سبیل الله چنانکه بعضی دیگر از مفسران توجیه نموده و دور نیست
که گفته شود که قول او والمسجد الحرام عطف است بر ضمیر مجرور در کفر به بی اعاده

جایز بمذهب کوفیان زیرا که نزد ایشان عطف بر ضمیر مجرور بی اعادهٔ
جار قبحی ندارد خلاف بصریان را و قول او اکبر عند الله خبر است از صدّ
عن سبیل الله با معطوفات مذکوره یعنی اگر چه مقاتله در ماه حرام در بعضی صور تنها
گناه بزرگ است لیکن هر یک از کبایری که از قریش واقع شد مثل
منع کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان از طاعت خدای تعالی در مسجد حرام و کافر
شدن بخدای تعالی و مسجد حرام و بیرون کردن اهل مسجد حرام از آنجا بزرگ
تر است نزد خدای تعالی از مقاتله کردن در ماه حرام بظن آنکه ماه حرام نیست
و مراد از فتنه اخراج پیغمبر است صلی الله علیه و آله و مؤمنان از مکه از آنکه وطن
ایشان بود یا کفر و شرک یعنی این گناه کبیره که از قریش صادر شد بزرگ
تر است از قتل مؤمنان ابن عبد الله حضرمی را بر سبیل خطا و غلط و آنست که قول
او و لا یزالون یقاتلونکم عطف است بر قول او یسئلونک و مناسب این عطف
آنست که ضمیر یسئلونک نیز راجع باشد بکافران یعنی کافران سوال میکنند از مقاتله
در ماه حرام و خود همیشه مقاتله می کنند با شما و قول او یردوکم منصوب است
بان مقدر بعد از حتی بمعنی سببیت یعنی آنکه برگردانند شما را از دین شما اگر چه
این غرض ایشان هرگز حاصل نشود و قول او و ان استطاعوا اشارت است
بعدم حصول غرض مذکور و مبالغه در آن و قول او فیمت عطف است بر یرتدد
و هر دو مجزوم اند بمن شرطی و وجه ایراد اولئک و تکرار او در مقام مثل
آنست که وجه ایراد اولئک و تکرار او در قول او اولئک علی هدی من ربهم

و اولئك هم المفلحون مشهور و معروف است میان علماء تفسیر و عربیت و قول
او هم فیها خالدون خبر بعد از خبر است از اولئک دوم و مخفی نیست که آیهٔ
مذکوره دال است بحسب ظاهر بر آنکه مرتد وقتی اعمال او باطل میشود که بر ارتداد
بمیرد و توبه نکند چنانکه محققان امامیه اعتبار آن میکنند الا آنکه الخ قوله تعالی فی سورة
البقرة ایضا و اقتلوهم حیث ثقفتموهم من حیث اخرجوکم والفتنة اشد من القتل و لا تقاتلوهم عند
المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه فان قاتلوکم فاقتلوهم
کذلک جزاء الکافرین یعنی بکشید ای مؤمنان کافران را هر جا که
بیابید ایشان را و قادر باشید بر کشتن ایشان و بیرون کنید ایشان را
یعنی کافران را هر جا که بیرون کردند شما را از آنجا و بیرون کردن از وطن
بدتر است ایشان را از کشتن و مقاتله مکنید با کافران نزد مسجد حرام
تا آن زمان که ایشان کنند با شما در مسجد حرام پس اگر مقاتله کنند کافران
با شما در مسجد حرام یعنی بکشید ایشان را در مسجد حرام اینچنین است که مذکور شد
جزاء کافران در دنیا سبب نزول این آیه آن بود که چون صلح حدیبیه واقع شد
مسلمانان ترسیدند که مبادا در سال آینده که مراجعت نمایند کافران
وفا نکنند بعهد خود و در مقام مقاتله در آیند پس ضرورت شود که با ایشان
مقاتله باید کرد پس آخر این آیه نازل شد که و لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام
تا آخر پس این حکم منسوخ است بآیات دالّه بر وجوب مقاتله کافران در حل و حرم

متعلق ... و مراد از ثقف یافتن است وحیث دلالت میکند بر عموم مکانها یعنی
هر جا که بیابید کافران را خواه در حل وخواه در حرم بکشید ایشان را
و مراد از اخراج بیرون کردن از مکه است چنانکه از کافران نسبت
به پیغمبر صلی الله علیه وآله واقع شد وآنحضرت نیز چنان کرد با کافران از فتح مکه
و مراد از فتنه بیرون کردن کافران است از وطن ایشان که مکه است
و قول او حتی یقاتلوکم غایة نهی است نه غایت منهی ... و قول او فان
قاتلوکم فاقتلوهم تفسیر و بیان معنی مذکور است الایة الثالثة قوله تعالی
فی سورة التوبة یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من
الکفار ولیجدوا فیکم غلظة واعلموا ان الله مع
المتقین یعنی ای گروه مؤمنان مقاتله کنید با آنانکه نزدیکند به شما
از جمله کافران و باید که بیابند کافران از شما درشتی و غضب نسبت
به کافران و بدانید آنکه خدای تعالی با پرهیزکاران است ... یلونکم
مشتق است از ولی بمعنی نزدیک شدن یعنی در مقاتله کافران ابتدا
کنید بمقاتله جماعتی که نزدیکتر باشند بعد از آن بجماعتی که نزدیکتر باشند
و برین قیاس پس آیه مذکوره دلالت میکند بر وجوب ابتدا
بمقاتله اقرب از کافران زیرا که ابتدا با قرب باحتیاط اقرب است
مگر آنکه بر ... صحی ... او علیه السلام چیزی ظاهر شود که رای او اقتضای
تقدیم ... ابعد کند واز اینجهت پیغمبر صلی الله علیه وآله ابتدا بمقاتله اقرب میکرد

چنانکه مشهورست و قول او ولیجدوا فیکم غلظة امر است ... ایشان را
به غلظت کردن با کافران یعنی واغلظوا علیهم چنانکه یعنی درشتی کنید و
غضب نمایید بر کافران ... او جاهد الکفار والمنافقین واغلظ
علیهم چنانکه عنقریب مبین خواهد شد و قول او واعلموا ان الله
مع المتقین دال است بر آنکه مقاتله با کافران بروجه مذکور از ...
تقوی است و خدای تعالی محب و حافظ مقاتلان بروجه مذکور خواهد بود

الآیة الرابعة قوله تعالی فی سورة الانفال یا ایها الذین امنوا
اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار
ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا
الی فئة فقد باء بغضب من الله ومأواه جهنم
وبئس المصیر یعنی ای گروه مؤمنان هرگاه ملاقات کنید با کافران
در حالتی که آن کافران لشکر بسیار باشند پس برگردانید به سوی ایشان
عقبهای خود را وکسی که برگرداند به سوی کافران در روزی که ملاقات
کند با ایشان عقب خود را پس به تحقیق سزاوار گردد به غضبی عظیم از
خدای تعالی و جای آرام او در دوزخ باشد مگر در حالتی که پس گرده
باشد آنکس بطرفی از جهت مصلحتی ... که ... به قصد کر نمودن
یا در حالتی که توجه نموده باشد بجانبی جهت استمداد و نمودن از ایشان
و بد جای بازگشتی است دوزخ به آنکه زحف در اصل لغت رفتن کودک است

بر زمین بنشسته‌اند گاه خود و اینجا مراد لشکر عظیم است که از کثرت
و انبوهی چنان می‌نماید که رفتار ایشان مثل رفتار کودک است
و قول زحفا حال است از مفعول لقیتم یا از فاعل او یا از هر دو و اول
ظاهرتر است لفظا و یومئذ در اصل یوم اذ کان کذا بوده و تنوین
او عوض است از مضاف الیه محذوف که جمله کان کذا است
و تحرف بمعنی برگشتن است و رفتن بطرف دیگر از حرف بمعنی طرف
و تحیز بمعنی جا گرفتن است از حیز بمعنی جای و فئة بمعنی گروه است و الی
متعلق است بمتحیز باعتبار تضمین معنی میل و توجه و قول او او متحیزا
الی فئة عطف است بر متحرفا یعنی متحرفا او متحیزا الی فئة لقتال و ظاهر آنست
که قول او لقتال متعلق است بهر یک از معطوف علیه و معطوف بمعنی تعلیل
یعنی بشرط آنکه آن تحرف و تحیز از برای مصلحت قتال باشد نه از برای
گریختن مثل آنکه تحرف جهت دفع جوع یا عطش باشد یا اصلاح سلاح
بر خود یا مثل آن و تحیز بسوی گروه مردم و جهت طلب کردن مدد یا
از ایشان یا مثل آن و ظاهر آنست که متحرفا و متحیزا مستثنی مفرغ‌اند از
معمول باء و منصوب‌اند بر حالیت یعنی باء بغضب من الله فی جمیع الاحوال
الا متحرفا او متحیزا ای مستحق غضب الهی شود در جمیع احوال مگر در حالت
تحرف یا تحیز بسوی گروه دیگر جهت مصلحت قتال و احتمال دارد که مستثنی
منصوب باشند از ضمیر باء که راجع است بهر کس که در روز مقاتله پشت

کرداند بسوی کافران ونصب ایشان در کلام موجب واحتمال دارد
که مستثنی باشند از من یولّهم ونصب ایشان بسبب وقوع ایشان باشد
در کلام موجب وقول او وباء [illegible] نحو ذهبت از قول عرب باء فلان بفلان
یعنی سزاوار شد که کشته شود [illegible] او پس معنی چنان شود که سزاوار
شوند ایشان که پشت کرداند بکافران در مقاتله با آنکه گرفتار شوند
به غضب خدای تعالی وهلاک کردند با آتش ومخفی نیست که آیه مذکوره دلالت
میکند بر آنکه گریختن از کافران در مقاتله حرام است بلکه گناه کبیره است
از جهت وقوع تهدید ووعید بر وی به غضب الهی وآتش دوزخ لیکن
نه مطلق بلکه بشرط آنکه کافران زیاده از دو برابر مسلمانان نباشند
چنانکه از آیه آینده مستفاد گردد واگر چه محقق باشد که مسلمانان
مغلوب وهلاک خواهند شد بنا بر ظاهر آیه مذکوره چنانکه مختار محققان
اصحاب [illegible] قوله تعالی فی سورة الانفال یا ایها
النبی حرض المؤمنین علی القتال ان یکن منکم عشرون
صابرون یغلبوا مائتین وان یکن منکم مائة یغلبوا
الفا من الذین کفروا بانهم قوم لا یفقهون الآن خفف الله
عنکم وعلم ان فیکم ضعفا فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا
مائتین وان یکن منکم الف یغلبوا الفین باذن الله والله مع
الصابرین یعنی ای پیغمبر تحریض وترغیب کن مؤمنان را بر مقاتله کردن

با کافران اگر باشد از شما بیست نفر که صبر کننده باشند بر مشقت مقاتله
غالب شوند بر دویست نفر از کافران و اگر باشد از شما صد نفر
غالب شوند بر هزار نفر از کافران به سبب آنکه کافران جماعتی اند که
نمی فهمند حقیقت حال را الآن سبک و آسان گردانید خدای
جهاد را بر شما و برداشت جهاد کردن دشوار را از شما و دانست آنکه
در شماست ضعفی که با آن بیست کس شما مقاومت نمیتوانند کرد بدویست
کس از کافران و صد کس شما بهزار کس از ایشان پس اگر باشند از شما
صد کس غالب شوند بر دویست کس از کافران و اگر باشند از شما
هزار کس غالب شوند بر دو هزار کس از ایشان بفرمان خدای تعالی
و خدای تعالی با صابران است و دوست و نگهدار ایشان است بدانکه
نبی فعیل است بمعنی فاعل از نبا بمعنی خبر یعنی آن نبی که خبر دهد از خدای تعالی
بحق بی واسطه انسان دیگر و تحریض بمعنی مبالغه است در ترغیب و تکلیف
از حرض بمعنی ضعیف گردانیدن بر حرض کسی را که بجدی که مشرف شود
بر مردن یعنی ای محمد مبالغه کن در تکلیف مؤمنان بجهاد کردن با کافران
و وعده ده ایشان را بفتح و نصرت بر کافران اگرچه عدد کافران بیشتر
باشد یا آنکه مسلمان غالب شود بر ده کافر و از سوق این کلام مفهوم گردد
که در مثل این صورت که کافران ده برابر مسلمانان باشند یا کمتر مقاتله
واجب باشد با ایشان و اگر بیشتر باشند واجب نباشد و تواند بود

که قول او ان یکن منکم عشرون صابرون تا آخر خبری باشد بمعنی امر
و بر هر تقدیر کلام دلالت میکند بر وجوب جهاد در مثل صورت مذکوره
در مبدا اسلام بعد از ان منسوخ شد باینکه اگر کافران دو برابر مسلمانان
[illegible]ند یا کمتر جهاد با ایشان و[illegible] باشد و اگر بیشتر باشد واجب
نباشد چنانکه قول او الان خفف الله عنکم تا آخر دال است بران و وجه
غالبیت مسلمانان بر کافران آنست که مسلمانان دوستان خدایند و
کافران دشمنان خدا و معلوم است که خدای تعالی نصرت دوستان خود
میکند بدانچه ممکن است بحسب عادت یا انکه مسلمانان اعتقاد دارند به
آخرت و سعادت اخرویه مترتبه بر جهاد و عقوبات اخرویه مترتبه بر ترک
بر ترک جهاد و ازینجهت حقیرست در نظر ایشان دنیا و دلیرند در مقابله
با کافران و چون کافران اعتقاد بآخرت ندارند و زندگانی منحصرست
نزد ایشان [illegible] زندگانی عزیزست در نظر ایشان دنیا و ترسانند
و در [illegible] قول او بانهم قوم لا یفقهون اشارت هست باین دو وجه
یعنی کافران نمیدانند که ایشان دشمنان خدایند و مسلمانان
دوستان خدا و البته دشمنان خدا مغلوب دوستان اویند
بحسب عادت و مسلمانان میدانند این مضمون را یا انکه کافران
نمیدانند و اعتقاد ندارند بآخرت که میوه تا حقیقت بعد از نفاد
حیات عالی دنیا و مسلمانان اعتقاد دارند بآن و [illegible] عادات

و عقوبات اخرویه و در قول او لا یفقهون اشارتست بآنکه کافران
بمنزله بهایم اند از آن حیثیت که نمیدانند آنچه فایده میدهد ایشان را
در دنیا و آخرت بخلاف مسلمانان و قول او الآن ظرف زمان خفف است
که مقدم شده بر وجه اهتمام [illegible] آن او در آن بمعنی زمان و وقت است و ا
لام بمعنی عهد است یعنی این زمان که ظاهر شد گرانی وجوب جهاد و قتال
یکی از شما با ده کس از کافران سبک گردانید خدای تعالی بر شما
جهاد را چنانکه روایت کرده اند که سبب این نسخ آن بود که فرستاد
رسول خدا صلی الله علیه و آله حمزه را علیه السلام با سی سوار بجانب کافران پس دوچار
شدند با بوجهل با سیصد سوار و این صورت شاق آمد بر مسلمانان
پس بنالیدند نزد خدای تعالی پس این آیه نازل شد و دور نیست که مراد
از الآن آن باشد که این زمان که اهل اسلام بسیار شدند بنا بر که
بعضی گفته اند که سبب نسخ مذکور آن بود که در اول اسلام که مسلمانان
کم بودند ضرورت بود که اندک از مسلمانان با بسیاری از کافران
مقاومت کنند اگر چه دشوار باشد بر ایشان و بعد از آنکه مسلمانان
بسیار شدند و آن ضرورت مرتفع شد رحمت الهی اقتضای آن
کرد که آن مشقت را از مسلمانان بردارد بر هر تقدیر قول او و علم ان
فیکم ضعفاً اشارتست بحکمت نسخ زیرا که علت نسخ مذکور ضعف
مسلمانانست با ظهور مشقت تام از ایشان در مقاومت یکی از ایشان با ده

کسی از کافران یا با کثرت مسلمانان و عدم حاجت به تحمل آن مشقت
بجهت حصول قوت اسلام چنانکه مذکور شده و در ضعف دو لغت است
فتح ضاد و ضم او و اینجا هر دو قراءت واقع شده و قول او فان
یکن منکم مائة صابرة تا آخر اشار[illegible] است بحکم ناسخ که بر سبیل تخفیف
واقع شده و وجه آنکه در هر یک از حکم سابق و لاحق دو مثال ایراد کرد
جهت تصویر عدد مسلمانان و عدد کافران که جهاد واجب شود در آن عدد
تنبیه است بر آنکه حکم مذکور تغییر نیابد خواه قلیل باشند مسلمانان و کافران
و خواه کثیر بشرط تفاوت مذکور زیرا که غالبیت مسلمانان بر کافران
محقق است خواه قلیل باشند و خواه کثیر و ظاهر آیه مذکوره دال است بر آنکه
هرگاه عدد کافران زیاده نباشد از دو برابر مسلمانان واجب است
بر مسلمانان مقاتله ایشان اگرچه مسلمانان ضعیف باشند و کافران
قوی که بیشتر [illegible] بظاهر حال عدم مقاومت مسلمانان باشد و بر آنکه
[illegible] ان زیاده باشد از دو برابر مسلمانان جهاد واجب
نباشد اگرچه مسلمانان غالب باشند بر کافران و بعضی فقها بر آنند
که تقارب در قوت و ضعف بحسب صفات نیز شرط است در وجوب جهاد
وجوب آن در صورتین مذکورتین لکن اگر عدد کافران زیاده باشد
از دو برابر مسلمانان و ظن سلامت باشد مسلمانان را مستحب باشد
جهاد و اگر ظن مغلوبیت باشد واجب باشد گریختن از [illegible] قول خدای تعالی

ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة يعني مينداز يد خود را در محل ظن هلاك الا بعد

السابع قوله تعالى في سورة التحريم يا ايها النبي جاهد الكفار

والمنافقين واغلظ عليهم وماويهم جهنم

وبئس المصير يعني اي پيغمبر جهاد كن با كافراني كه كفر خود را اظهار كرده‌اند

وبا كافران كه كفر خود را پوشيده دارند و درشتي كن با ايشان

و آرامگاه كافران مطلقا دوزخست و بد جاي بازگشتي است

دوزخ بدانكه مراد از جهاد با كافران بمعني حقيقي جهادست يعني مقاتله

و مراد از جهاد با منافقان اقامت حجت است بر ايشان و نصيحت كردن

ايشان را چنانكه مرويست از ابن عباس رض كه گفت جهاد با كافران

بشمشيرست و جهاد با منافقان بزبان و بعضي مفسران گفته‌اند كه

جهاد منافقان اقامت حدود شرعيه است بر ايشان و بر هر تقدير

جهاد منافقان بمعني مجازست نه بمعني حقيقي ... اما الكافر را

و لفظ جاهد محمول است بر عموم مجاز و از ينجا لازم مي آيد كه اقامت

حدود بر فاسقان نيز مسمى بجهاد باشد با آنكه محذوري نيست

در آنكه مسمى بجهاد باشد مجازا و دور نيست كه قول او واغلظ عليهم

عطف تفسيري جهاد منافقان باشد و ضمير عليهم راجع باشد بمنافقان

نه بكافران و منافقان بتمام و بر هر تقدير معني چنان است كه درشتي

كن با ايشان بلفظ و جنان دارگان و شيخ ابو علي طبرسي رحمه الله

روایت کرده از امام صادق علیه السلام و آن است فرمود جاهد
الکفار بالمنافقین و گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله هرگز جهاد نکرد با کافران بلکه
الفت می‌نمود با ایشان و مخفی نماند که کافران دو قسم اند اهل
کتاب و غیر ایشان و مراد از امر جهاد با کافران کتابی وجوب جهاد است
با ایشان تا آن زمان که مسلمان شوند یا قبول کنند شرایط جزیه
ذمیه را یا کشته شوند و از امر جهاد کافران حربی وجوب [illegible] است با
ایشان تا آن زمان که مسلمان شوند یا کشته شوند چنانکه این
از آیات مستفاد گردد و همچنانکه واجب است جهاد با منافقان بمعنی
که مذکور شد واجب است جهاد بهمان معنی با مبتدعان و اصحاب
مذاهب باطله نیز مثل سنیان از جهت آنکه مروی است از پیغمبر صلی الله علیه
و آله که گفت اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه و من لم یفعل
فعلیه لعنة الله یعنی چون ظاهر شود بدعتها در امت من پس باید که عالم
علم خود را یعنی اقامت حجت کند بر مبتدعان و نصیحت
کند ایشان را یا اقامت حدود شرعیه کند بر ایشان و همچنانکه
واجب است غلظت و اهانت بر کافران و منافقان واجب است
غلظت و اهانت بر کافران و معاندان مبتدعان و اهل مذاهب باطله
نیز مگر در صورت تقیه چنانکه مقرر است [illegible] قوله تعالی در سوره التوبه
قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا

يحرمون ما حرم الله ورسوله ولا يدينون دين الحق من الذين اوتوا الكتاب
حتى يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون يعني مقاتله كنيد اي مؤمنان با انكه
ايمان نمي آرند بخدا و نه بروز قيامت و حرام نميدانند آنچه را كه حرام كردانيده
است خداي تعالى و رسول او و عمل نميكنند بدين حق است كه اسلام است
آنانكه مذكور شدند اهل كتابند يعني يهود و نصاري و مجوس تا آنزمان
كه بدهند جزيه را بشما از روي دست و حال آنكه ايشان خوار شوندگان
باشند روايت كرده اند از ابن عباس رضي الله عنه كه گفت وسوسه كرد شيطان
مؤمنان را و گفت كه حدود مدينه را كافران گرفته اند پس وجه معاش
شما از كجا خواهد آمد و شما چه خواهيد خورد پس خداي تعالى اين آيت را
فرستاد و امر فرمود مؤمنان را بمقاتله كردن با اهل كتاب و جزيه
گرفتن از ايشان و وصف كرد ايشان را بچهار صفت كه هر يك ازينها
سبب مقاتله است با ايشان اول آنكه ايمان نمي آورند بخداي تعالى چنانكه
شرط ايمان است زيرا كه يهود ميگويند كه عزير پسر خداست و نصاري
ميگويند كه عيسي پسر خداست و اين كفر است زيرا كه مستلزم جسميت و امكانست
دوم آنكه ايمان نمي آورند بقيامت چنانكه شرط است زيرا كه مي گويند
كه آتش دوزخ نخواهد سوخت ما را مگر روزي چند سيوم آنكه حرام نميدانند
آنچه خداي تعالى حرام گردانيده آنرا مثل شرب خمر و نكاح محرمات
و خوردن گوشت خوك و غير آن و مراد از تحريم رسول آن تبليغ اوست

وجمع کردن او با خدای تعالی در صفت تحریم جهت تعظیم اوست و تاکید
تحریم چهارم آنکه در دین اسلام در نمی آیند و برگزیده اند از رسم او شعار دین ورزند
و دین ورا [illegible] نت بعض فرات و واجب اطاعت او و قول او و من الذین
[illegible] الکتاب [illegible] ن الذین [illegible] بیانست با معطوفات او و مراد
از الذین اوتوا الکتاب آنانند که خدای تعالی بایشان کتاب فرستاده
از آسمان بحسب حقیقت و آن یهود و نصاری اند که توریة و انجیل بایشان
نازل شده یا بحسب شبهه و زعم ایشان و آن مجوس است که ایشان را
پیغمبری بود و کتابی داشت ایشان پیغمبر خود را بکشتند و کتاب او را
سوختند و کتاب او را از هم نمودند که کتاب الله است چنانکه در بعضی
روایات آمده و مروی از پیغمبر صلعم که گفت سنوا بهم سنة اهل الکتاب
یعنی عمل کنید با ایشان عملی که با اهل کتاب میکنید و از جهت اهل کتاب در
شرع عبار[illegible]ت از مجموع فرق ثلثه و جزیه در اصل لغه صیغه نوع است
از [illegible] از جلوس یعنی نوع جزا دادن و در شرع عبارت است
از آنچه اخذ میکنند مسلمانان از اهل کتاب [illegible] شرایط ذمت
معتبرست و اکتفا نمود در بیان غایت قتال با اهل کتاب باعطاء جزیه
یا آنکه غایت قتال با ایشان اسلامست با التزام شرایط ذمه چنانکه
مذکور شد از جهت اهتمام ایشان بعطاء جزیه چنانکه از سبب نزول
مذکور معلوم میکرد و با آنکه صدر آیه دالست بر آنکه [illegible] م نیز غایت

قتال است با ایشان زیرا که قول او لا یؤمنون و باقی صیغ مضارع معنی
دلالت میکند بر آنکه عدم قبول ایشان اسلام را شرط است در مقاتله
با ایشان و مراد از ید دست دهنده است یا دست گیرنده و بر تقدیر
اول مراد دادن ایشان است جزیه را از روی دست یعنی نقد نه نسیه
یا مراد دادن ایشان است جزیه را بدست خود نه بفرستادن
از دست دیگری و بر تقدیر ثانی مراد قهر و قدرت اهل اسلام است
یا نعمت و احسان بطریق مجاز مرسل یعنی بدهند جزیه را از جهت قهر
و قدرت مسلمانان بر ایشان یا از جهت انعام مسلمانان بر ایشان
در نا کشتن ایشان و بر تقدیر اول کلمه عن متعلق است بمجاوزت
مقدر یعنی حال کون الجزیة مجاوزة عن ید یعنی در حالتی که در گذرنده باشد
جزیه از دست ایشان فی الحال یا از دست ایشان بدست مسلمانان
بی واسطه چنانکه متبادر است و بر تقدیر ثانی متعلق است بناشیا مقدر
یعنی ناشیة عن ید و قوله و هم صاغرون جمله حالیه است از فاعل یعطوا
وصف بمعنی ذلت و خواری است یعنی بدهند جزیه را در حالتی که خوار و ذلیل
باشند و مراد از دادن ایشان جزیه را بر سبیل خواری نزد بعضی
معتبران دادن ایشان است جزیه را مقارن قهر و غلبه اهل اسلام
ایشان را در گرفتن جزیه و نزد بعضی آنست که خود جزیه خود را بردارند
و پیاده بیایند و تسلیم کنند باهل اسلام ایشان ایستاده اهل اسلام

نشسته و در محل گرفتن که زنند سیلی بزنند بر پس سر و منداد گو
بده جزیه خود را خوار و لیکن اعتبار و نزد اکثر اصحاب ما مراد التزام
ایشان است احکام اسلام را و اجرای آن بر ایشان و آنکه
تعیین نکنند اهل اسلام جزیه را بر ایشان تا خاطر جمع نکنند بداد
مقدار معین و بعضی اصحاب گفته اند که مراد مواخذه ایشان است
طاقت نداشته باشند تا مسلمان شوند چنانکه مرویست از امام صادق
علیه السلم که فرمود که خدای تعالی گفته است حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون
چه مراد آنست که مر امام راست که مواخذه کند ایشان را در جزیه
بآنچه طاقت ایشان وفا نکند بدادن آن تا مسلمان شوند و الا چگونه
خوار باشند در جزیه دادن و حال آنکه باک نمیدارند بآنچه میگیرند
از ایشان و مخفی نیست که آیه مذکوره دلالت میکند بر وجوب ترک
قتال اهل کتاب بعد از قبول جزیه و اخذ جزیه از ایشان بر وجه خواری
و خوار بودن [illegible] قال الله تعالی فی سورة محمد صلی الله علیه وآله

فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب حتی اذا اثخنتموهم
فشدوا الوثاق فاما منا بعد و اما فداء حتی تضع الحرب
اوزارها ذلک ولو یشاء الله لانتصر منهم ولکن
لیبلو بعضکم ببعض والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل
اعمالهم سیهدیهم ویصلح بالهم ویدخلهم الجنة عرفها

لهم یعنی پس هرگاه محاربه کنید ای مؤمنان با کافران پس بزنید
گردنهای ایشان را [illegible] تا وقتی که بسیار بکشید ایشان را پس اسیر
کنید ایشان را و محکم کنید بندهای ایشان را یا منت نهید بر ایشان
آزاد کنید ایشان را بی عوض بعد از محکم کردن [illegible] ایشان یا آزاد
کنید ایشان را با عوض تا آن زمان که جنگ تسکین یابد اینست امر خدای تعالی
و اگر میخواست خدای تعالی هر آینه انتقام میکشید از ایشان بی مقاتله و محاربه شما
با ایشان ولیکن امر فرمود شما را بمحاربه ایشان تا امتحان کند بعضی از شما را با بعضی
که چه طریق سلوک میکنید با هم و آنانکه کشته شوند در راه خدای تعالی پس هرگز
ضایع نخواهد گردانید خدای تعالی عملهای ایشان را زود باشد که راه راست
نماید خدای تعالی ایشان را به بهشت و نیکو گرداند حال ایشان را در آخرت
و در آورد ایشان را به بهشت در حالی که به تحقیق تعریف کرده است بهشت را
از برای ایشان در دنیا تا مشتاق آن شده اند بدانکه لقا در لغت بمعنی
دیدن و وارسیدن و کارزار کردن آمده و اینجا بمعنی آخر است
واحتمال دارد که [illegible] ی از دو معنی اول باشد و قید در مقام محاربه
[illegible] مراد باشد بقرینه مقام یعنی هرگاه کارزار کنید با کافران یا ببینید
ایشان را در مقام محاربه یا برسید بکافران در مقام محاربه و قول او
فضرب الرقاب منصوب متعلق فعل محذوف است یعنی فاضربوا ارقابهم ضربا
فعل را حذف کردند و مصدر را قایم مقام او گردانیدند و اضافه کردند

بمفعول به و تعبیر از قتل بگردن زدن که یکی از صورتهای قتل است جهت شیوع
این صورت است و ظاهر آنست که اذا در قول او اذا اثخنتموهم [illegible]
شرطیه و [illegible] فشدوا الوثاق فاء تعقیب است نه فاء جزا و اثخان
[illegible] بسیار کردن [illegible] یعنی پری و سطبری یعنی بکشید کافران
را تا وقتی که بسیار کشته باشید ایشان را بعد از آن محکم کردانید
ایشان را و وثاق بمعنی بفتح واو و کسر او بند است و محکم گردانیدن
بند ایشان را کنایه است از اسیر کردن ایشان و مراد از منّ رها
کردن اسیر است بی عوض و مراد از فدا رها کردن اسیر است با عوض که
مال باشد یا مسلمانی که اسیر کافران شده باشد و منّا و فداء [مفعول]
مطلق فعل محذوف اند یعنی تمنون منا و تفدون فداء و حذف آنها
واجب است چنانکه مشهور است و بعد از ظرف متعلق [illegible] از اضافه ابت[دا]
و مضاف الیه [illegible] مقدر است یعنی بعد شد الوثاق از این جهت معنی [illegible]
یا رها میکنید ایشان را بی عوض بی غرض رها کردنی بعد از اسیر کردن
ایشان یا رها میکنید ایشان را با عوض یا عوض [illegible] رها کردنی
و ظاهر آنست که تمنون و تفدون دو خبرند بمعنی امر و برین تقدیر اگر چه
صیغهای امر تقدیر کند ظاهرتر باشد یعنی فامنوا منّا و امّا فدوا فداء
و فاء فاما نیز فاء تعقیب است و ما بعد او [illegible] بر شد الوثاق
و [illegible] جمع مضارعیست منصوب بان مقدر بعد از حتی و فاعل او حرب است

که مؤنث سماعی است و اوزار جمع وزر است بکسر واو و واو بمعنی بار و گناه
و سلاح آمده و انحطاط در معنی آخر شده است یعنی تا آنکه بنهند جنگ سلاحهای خود را
از قبیل مجاز عقلی و آن کنایه است از تسکین یافتن جنگ و آخر شدن آن
و مخفی نماند که ظاهر این آیه دال است بر آنکه واجب باشد زدن گردن اسیران
کافران و جایز نباشد کشتن ایشان و بند گردانیدن ایشان اصلا
پیش از آخر شدن جنگ و این خلاف اجماع اهل بیت است علیهم السلام
زیرا که منقول از ایشان علیهم السلام آنست که هرگاه مسلمانان در روز حرب
اسیری از کافران بگیرند پس اگر پیش از آخر شدن جنگ باشد واجب باشد
قتل او اگر مسلمان نشود و مخیر است امام علیه السلام میان آنکه اختیار کند
گردن زدن او را یا بریدن دستها و پاهای او را و انداختن او
تا آنکه او خود بمیرد و اگر بعد از آخر شدن جنگ باشد مخیر باشد امام علیه السلام
میان من و فدا و بنده گرفتن خواه مسلمان شود و خواه نه و قتل جایز نباشد
و این قول منقول از حسن بصری است خلاف مر باقی مخالفان را و از [illegible] محققان
گفته اند که [illegible] آیه محمول است بر تقدیم و تاخیر یعنی فضرب الرقاب حتی
[illegible] اوزارها حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق تا آخر و جواز اسیر گرفتن
یعنی بنده گرفتن و اسیر بعد از آخر شدن معلوم شود از روایت و پوشیده
نماند که حمل آیه مذکوره بر تقدیم و تاخیر بغایت بعید است و مستلزم تعقید
لفظی است [illegible] آن مخل است بفصاحت و بلاغت قرآن با آنکه برین تقدیر

ربط اذا اثخنتموهم ظاهر نیست پس اولی آنست که گفته شود که حتی تضع
الحرب اوزارها بتقدیر زمان مضاف یا ان مقدر یا فعل مضارع بدل آن
از حتی اذا اثخنتموهم بنا بر آنکه کلمه اذا ظرفیه است نه شرطیه چنانکه گذشت
و مبدل منه ... هم حتمیست پس تقدیر آیه چنان شود که فضرب الرقاب حتی
تضع الحرب اوزارها فشدوا الوثاق تا آخر و این توجیه وجیه که خالیست از
تکلفات بعیده و تصرفات دیگر که از جمله فواید جلیله و فواید جمیله که بیمن توجه
و التفات جناب کامیاب همایون اعلی اعلی الله تعالی شانه این کتاب
مستطاب مزین گشته بآن و لله الحمد علی الآیة و النعمایه و قول او و ذلک
از قبیل فصل الخطاب است چنانکه سابقا معلوم شد و تقدیر چنان است
که الامر ذلک یا ذلک امر الله یا خذوا ذلک یا افعلوا ذلک و قول او و لو یشاء
بمعنی بخواست است چنانکه مقتضای کلمه لو است و تعبیر از ماضی بمضارع جهت قصد
استمرار است چنانکه قول او لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم گفته اند و انتصار
... هم است و مراد از امتحان خدای تعالی بعضی را ببعضی امتحان مؤمنان است
که چگونه صبر میکنند در مقاتله با کافران تا ثواب عظیم می یابند و به نعیم
مقیم می‌باشند و امتحان کافرانست که چگونه با اهل اسلام عناد می
ورزند و بر کفر کشته میشوند تا آنکه بجهنم میروند و بعذاب ابد گرفتار
میگردند و در قول او و الذین قتلوا دو قراءتست یکی ماضی مجهول
... از قتل یعنی آنانکه کشته شده اند دیگر ماضی معلوم از باب مفاعله یعنی

انانکه کارزار کردند و قول او سیهدیهم بیان قول او لن یضل اعمالهم
است یا جمله مستانفه است و قول او و یصلح بالهم عطف است بر یهدیهم و
بر سیهدیهم و قول او عرّفها لهم حال است بتقدیر قد از فاعل یا احد مفعولی
او ظلم و مراد از تعریف جنت مدح اوست تا مشتاق او شوند و حصول
عد از اشتیاق الذ و اعز باشد یا بیان او و کشف او بوجهی که هر کس
جای خود را در بهشت بشناسد و مخفی نیست که آیه مذکوره دال است بر حکم
اسیران کافران که بدست مسلمانان چنانکه تفصیل آن معلوم شد و بر ترغیب
و تحریض مسلمانان در جهاد با کافران الآیة الثانیة عشر قوله تعالی فی
سورة الانفال ماكان لنبيّ ان يكون له اسرى حتّى
يثخن في الارض تريدون عرض الدنيا والله يريد
الآخرة والله عزيز حكيم لولا كتاب من الله سبق
لمسّكم فيما اخذتم عذاب عظيم فكلوا ممّا غنمتم
حلالا طيّبا واتّقوا الله انّ الله غفور رحيم يا ايّها
النبيّ قل لمن في ايديكم من الاسرى ان يعلم الله
في قلوبكم خيرا يؤتكم خيرا ممّا اخذ منكم ويغفر لكم
والله غفور رحيم وان يريدوا خيانتك فقد خانوا
الله من قبل فامكن منهم والله عليم حكيم نفی نموده است
مناسب ... هیچ پیغمبری را الا آنکه باشد او را اسیران و کافران در آن زمان

که بسیار بکشند کافران را در زمین و اسلام قوت گیرد می‌خواهید شما ای
مؤمنان متاع دنیا را و خدای تعالی می‌خواهد متاع آخرت را و خدای تعالی غالب است
و هر چه کند [illegible] وجه حکمت کند اگر نبودی حکمی مکتوب در لوح محفوظ از خدای تعالی
که گذشته است [illegible] هیچکس را عذاب نکند بجهت عملی پیش از نهی او از آن عمل
هر آینه می‌رسید به شما بسبب گرفتن شما فدیه را از اسیران غزوه بدر
کردن ایشان عذاب بزرگ پس بخورید از آنچه غنیمت گرفتید از کافران
حلال پاک و پرهیز کنید از عذاب خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی آمرزنده
مهربان است ای پیغمبر بگو نیست آن کسان را که در دست شما گرفتارند از
اسیران بدر اگر بداند خدای تعالی در دلهای شما نیت خیری بدهد شما را
بهتر از آنچه گرفته شد از شما و بیامرزد مر شما را و خدای تعالی آمرزنده
مهربان است و اگر خواهند اسیران مذکور که خیانت و ناراستی کنند با تو
ای پیغمبر پس غم مخور زیرا که بتحقیق خیانت کردند با خدای تعالی پیش ازین
[illegible] شرک نمودند پس قادر شد بر ایشان و خدای تعالی
داناست بر وجه صواب سبب نزول این [illegible] چون پیغمبر صلی
علیه و آله در غزوه بدر نصرت یافت اهل اسلام هفتاد کس از کافران را
اسیر کردند و از آنجمله عباس عم پیغمبر بود و عقیل پسر عم او ابوطالب پس
پیغمبر صلی الله علیه و آله مشاورت فرمود با اصحاب [illegible] ن چه سلوک کند بعضی گفتند
که [illegible] زیادی تواند کس ایشان را شاید مسلمان شوند [illegible] فدیه [illegible]

اهل اسلام قوت یابند بآن و بعضی گفتند بکشن ایشان را زیرا که تکذیب تو
کردند و اخراج نمودند ترا از مکه پس امر کن که هر کس از اهل اسلام که اسیری
از قوم باشد بکشد او را رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که خدای تعالی نرم
میکرداند دلهای بعضی مردمان را تا آنکه نرم تر میشود از شیر و سخت میکرداند
دلهای بعضی را تا آنکه سخت تر میشود از سنگ شما میدانید اگر میخواهید
بکشید اسیران را و اگر میخواهید رها کنید و فدیه بگیرید و شهید خواهید
شد بعدد ایشان گفتند بلکه فدیه میگیریم و رها میکنیم ایشان را
مروی است که شهید شد از ایشان بعدد اسیران بدر در جنگ احد چنانکه
پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته بود و در بعضی روایات آمده که در اول که عباس را اسیر
کردند بیست اوقیه طلا گرفتند از و که هر اوقیه چهل مثقال باشد بعد از آن
گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که این غنیمت است فدیه خود و فدیه دو برادر زاده
خود نوفل و عقیل را بده گفت ای محمد دیگر چیزی نمانده [illegible] از مرا گدایی کنم از
مردم [illegible] از من می طلبی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که کجا [illegible] آن زر که
دادی بزن خود ام الفضل در وقت بیرون آمدن از مکه و گفتی که او
بدان نمیدانم چه خواهد رسید بمن درین سفر پس اگر حادثه واقع شود بر من
این زر مر تراست و مر عبد الله و عبید الله و فضل و قثم را که پسران
تواند عباس گفت [illegible] دانا گردانید ترا باین قضیه گفت پیغمبر که خبر داد
مرا پروردگار من باین عباس گفت که گواهی میدهم که نیست [illegible] بر حق

مگر خدای تعالی و تو بنده او و پیغمبر او پس سوگند بخدا که مطلع نشده هیچ [illegible]
را مگر خدای تعالی دادم او را بام الفضل و تا دیگری شد پس چون [illegible]
از اسیران آیه مذکوره نازل شد و ظاهر آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله که پیغمبر
مخیر بود میان کشتن اسیران و فدیه گرفتن از ایشان لیکن کشتن اولی بود
و مؤید اینست قول خدای تعالی یا ایها النبی قل لمن فی ایدیکم
من الاسری زیرا که دالست بر تسلی اسیران در اخذ فدیه از ایشان و
و این مشعرست بانکه ایشان واجب القتل نبودند با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله کاره
بود فدیه گرفتن را از ایشان چنانکه مرویست از سعد بن معاذ که چون کراهت
آن حضرت را در گرفتن فدیه فهمید گفت ای رسول خدا این اول جنگ
با کافران مناسب چنان بود که بسیار ایشان را بکشیم
و … پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت من نیز مکروه میداشتم فدیه
را از ایشان چنانکه تو مکروه داشتی لیکن اتفاق قوم بر فدیه گرفتن سبب
آن شد که منع نکردم و آن را اذن دادم پس معلوم شد که اعتراض خدای
در صدر آیه مذکوره بجهت ترک اولی است [illegible] و آله و سلم
اذن داد اصحاب را که فدیه گیرند از اسیران [illegible]
کان لنبی ان یکون له اسری آن باشد که مناسب نبود [illegible]
آنکه باشد نزد او اسیران از کافران تا آن زمان که بکشد بسیار کافران
را و وجه اولویت قبل از فدیه گرفتن آنست که مطلوب از جهاد در صدر

اهل اسلام اعزاز دین و نصرت رسول و مسلمین بودند و ذلت و خوار
کفار و مشرکین [illegible] آسانی حاصل نمی‌شد مگر باجراء کمال سیاست
و قتل عام بر ایشان [illegible] چنانکه مروی است از ابن عباس رضی الله عنه که منع
فدیه گرفتن در آیه مذکوره بسبب قلت مسلمانان بود و چون مسلمانان
بسیار شدند اذن شد در گرفتن فدیه باین آیه فاما منا بعد و اما فداء
و مراد از قول او لولا کتاب من الله تا آخر آنست که اگر حکم سابق
خدای تعالی واقع نمی‌شد باینکه هیچکس را عذاب نکند بر عملی مگر بعد از
[illegible] آیه عذاب میکرد اصحاب پیغمبر را صلی الله علیه و آله بسبب اخذ
فدیه از اسیران یا آنکه اگر حکم سابق خدای تعالی نمی‌بود که عذاب نکند امت
پیغمبر را صلی الله علیه و آله در دنیا بسبب گناه اصلا هر آینه عذاب میکرد اصحاب
آن حضرت را بسبب اخذ فدیه یا آنکه اگر حکم سابق خدای تعالی نمی‌بود که
عذاب نکند کسی را که بسبب خطا در اجتهاد هر آینه عذاب میکرد اصحاب
آن حضرت [illegible] بسبب خطا در اجتهاد در آنکه فدیه می‌باید گرفت [illegible]
و بر هر تقدیر [illegible] نمی‌آید که از پیغمبر صلی الله علیه و آله در باب اخذ فدیه از
اسیران چیزی از ترک اولی امری واقع شده باشد و آن نیز بسبب
اتفاق اکثر اصحاب بود بر اخذ فدیه بلکه ظاهر آنست که ترک اولی واقع نشده
بود عدم منع آن حضرت اصحاب را از اخذ فدیه بجهت [illegible] بود و اعتراض
آیه بر اصحاب آنحضرت است چنانکه ظاهر قول او تریدون عرض الدنیا ناظر است

در ان لیس اکثر بعضی مخالفان گفته اند که پیغمبر صلعم و آله عصیان نمود
و درین قضیه باجماع لیکن معین نیست که آن عصیان کدام است و خطا آن است
که در ترک [illegible] ش بسیار است که فراین را منحنی است مبنی بر کمال ضلالت
و جهالت چنانچه عادت ایشان است لعن الله علیهم اجمعین و اسری جمع اسیر است
مثل جرحی و قتیل که جمع جریح و قتیل اند و بعضی قرا اساری خوانده اند
و او هم نیز جمع اسیر است مراد از عرض دنیا متاع دنیاست از عروض بمعنی
حدوث و عدم ثبات و مراد از اراده آخرت اراده ثواب آخرت است
بحذف مضاف و اقامت مضاف الیه در مقا[illegible] و مراد از ما غنمتم
فدیه اسیران است چنانکه متبادر است درین مقام یا عام است از غنیمت و طلقا
صفت کاشفه یا موکده حلال است و احتمال دارد که حلالا ات رق باشد
بحسب شرع و [illegible] بحسب طبع و قول او یا ایها النبی قل لمن فی ایدیکم
تا آخر [illegible] است به بشارت اصحاب پیغمبر صلعم و آله و تسلیه ایشان
در اخذ فدیه از ایشان با آنکه اگر نیت [illegible] ایشان صحیح باشد و از روی
اخلاص اختیار اسلام کنند خدای تعالی زیاده بر آنچه [illegible] اند عوض خواهد داد
ایشان را چنانکه روایت کرده اند از ابن عباس رض که گفت
مرا خدای تعالی بهتر از آنچه گرفتند [illegible] را که مالکم این زمان بیست
نفر بنده را که ادنای ایشان تجارت میکنند به بیست هزار دینار و جهت
[illegible] و نیز بشارت زمزم بمن داد و اگر جمیع اموال که [illegible] مند

این منصب راضی نمیشوم بآن و نیز استظهار آمرزش خدای تعالی می برم.
و قول او و ان [illegible] و ان یریدوا خیانتک تا آخر اشارت است بترسانیدن
ایشان بانکه اگر خیانت و نا راستی کنند با پیغمبر صلعم و اراده مخالفت نمایند
و از امر و نواهی آنحضرت را باز مغلوب خواهند گشت [illegible] و زود است در دنیا
اسیر گرفتار خواهند گردید همچنانکه در اول کافر بودند و مغلوب اهل اسلام شدند
چنانکه این صورت واقع شد از بعضی ایشان و ظاهر آنست که فی اول صفت
مشبهه است و خبر ثانی اسم تفضیل و مراد از خیانت مخالفت و نا راستی
است و امکان و تمکین بمعنی قدرت است و متعدی شوند بمن و مخفی نماند
که آیه مذکوره دلالت میکند بر مبالغه در امر جهاد و بر حلیت غنیمتها و آنکه
اخلاص در اختیار اسلام موجب حصول خیر دنیا و آخرت است در وقت
و مخالفت اسلام موجب خسران دنیا و آخرت الآیة الثانیة قوله تعالی
فی سورة الانفال فاما تثقفنهم فی الحرب فشرد بهم من خلفهم لعلهم یذکرون
و اما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء ان الله لا یحب الخائنین
یعنی پس اگر [illegible] بیابی کافران را که شکسته عهدی را که با تو بسته بودند
[illegible] ان یهود بنی قریظه اند در جنگ پس بران و پریشان گردان
بستن و مستاصل گردانیدن ایشان آنان را که بعد از ایشان خواهند
که نقض عهد کنند [illegible] پند گیرند و نقض عهد نکنند از ترس و اگر البته
بترسی از جمعی از کافران که خیانت کنند و خواهند که نقض عهد کنند

پس بینداز عهد ایشان را به سوی ایشان بر وجه راستی بدرستی که
خدای تعالی دوست نمیدارد خیانت کنندگان را سبب نزول
این آیه آن بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله عهد گرفت از یهود بنی قریظه که یاری
ومدد کاری ننمایند با مشرکان مکه در محاربه با آن حضرت و ایشان نقض
آن عهد کردند و در روز خندق با احزاب و مشرکان مکه در محاربه
وایشان نقض آن عهد کردند اتفاق کردند پس این آیه نازل شده
سابق و آن قول اوست که ان شر الدواب عند الله الذین کفروا
فهم لا یؤمنون الذین عاهدت منهم ثم ینقضون عهدهم فی کل مرة وهم
لا یتقون یعنی بدرستی که بدترین چهارپایان در ضلالت و جهالت نزد
خدای تعالی آنانند که کافر شدند پس ازان ایشان هرگز ایمان نمی آورند
آنانکه عهد گرفتی ای محمد ازیشان بعد ازان شکستند عهد خود را در هر بار
که محاربه دا[illegible]ند وایشان پرهیز نمیکنند از مض[illegible] در دنیا
و آخرت [illegible] ضمیر ینقضهم راجع است بالذین عاهدت منهم ثقف بمعنی
یافتن است و اما مرکب است ازان ش[illegible] مثل نون
تاکید در تثقفنهم یعنی اگر البته بیابی کافران مذکور را و [illegible] یابی ایشان را
در حرب [illegible] و [illegible] فشرد بهم جزاء شرط است و تشرید راندن و ترسا
و پریشان [illegible] گردانیدن است و مراد از من خلفهم آنانند که بعد از ناقضان
مذکور [illegible] مانند که نقض عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله کنند [illegible] آن حضرت مخالفت

و محاربت کنند پس این ناقضان عهد را جزا و سزا برسان و به بدترین
عقوبتی ایشان را بکش تا دیگران پند گیرند و از ترس سیاست نقض
عهد ترک کنند یا ترک مخالفت و محاربت نمایند و قوله و اما تخافن
عطف جمله شرطیه است بجمله شرطیه و قوله من قوم متعلق است
بحذف و خیانة تمیز است از نسبت خوف به قوم یا خیانت مفعول
خوف است و من قوم حال است از خیانت مقدم بر وی و سبب تکرار او
و نبذ انداختن است و قوله علی سواء حال است از فاعل انبذ یا
از [illegible] از عهد ایشان را به سوی ایشان بر نهج راستی
و بر نهج اخبار کنند که عهدی که است میان شما و ایشان بر نهج
مساوات و برابری با ایشان نه بر نهج غلبه بر ایشان یا ابتدا بمحاربه
با ایشان زند و حاصل شرطیه ثانیه است که هرگاه ترا امکان نقض عهد نمود
از بعضی کافران بنا بر ظهور علامات نقض عهد از ایشان پس ما
ایشان [illegible] کن با اظهار بطلان عهد میان شما
و ایشان [illegible] عهد از کافران محقق و متعین شود تو خواه
[illegible] سو و چنانکه از یهود بنی قریظه واقع شد و خواه نه چنانکه از مشرکان
مکه واقع شد که [illegible] نقض [illegible] و مقاتله با ایشان [illegible] و قوله
ان الله لا یحب الخائنین اشارت است بوجه فانبذ الیهم یعنی نبذ از
عهد این [illegible] بحسب ظاهر را بسوی ایشان و رعایت عهد ایشان [illegible]

عهد از ایشان کن زیراکه خدای تع دوست [illegible] ره خاینان را
اصلا یا اشارتست بوجه علی الیقین می باید که تو [illegible] سیح کیتی با الشان
سلوک کنی [illegible] هیچ خیانت زیراکه خدای تعالی دوست نمیدارد خاینان را
و مخفی نماند که آیه مذکوره دلالت میکند بر صحت مصالحه و معاهده با کافران
و بر وجوب محاربه و مقاتله با ایشان بعد از تحقیق نقض عهد از ایشان

الآیة الحادیة [illegible] قوله تعالی در سورة النساء یا ایها الذین آمنوا اذا
ضربتم فی سبیل الله فتبینوا ولا تقولوا لمن القی الیکم
السلام لست مؤمنا تبتغون عرض الحیوة الدنیا فعند
الله مغانم کثیرة کذلک کنتم من قبل فمن الله [illegible]
ان الله کان بما تعملون خبیرا ای گروه مؤمنان هرگاه
که سیر کنید [illegible] جهاد در راه خدای تع پس [illegible] ظهور
حال زاد [illegible] حال کسی ظاهر نشود و محقق نگردد نزد شما متعرض او
مشوید و مگوئید مر کسی را که انداخت بسوی [illegible] سلام بشما ندرا که
که نیستی ایمان آورنده بحسب حقیقت در حالتی که می طلبید متاع زندگانی
دنیا [illegible] بسبب آنکه نزد خدای تعالی هست غنیمتهای بسیار پس [illegible]
برای [illegible] دنیا بر خلاف رضای خدا [illegible] مکشید مثل آنکس که
[illegible] نزد شما بود پس منت نهاد خدای تع بر شما باینکه
[illegible] ابرو [illegible] شمار الیس طلب ظهور حال مردم کنید [illegible] را از ظهور

حال بمقتضای [illegible] عمل کنید بدرستی که خدای تعالی است بآنچه می کنید
واقف و دانا و میداند عملهای پنهانی شما را و فراخور آن جزا میدهد شما را
روایت کرده اند که سبب نزول این آیه آن بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله سریه
فرستاد بر سر اهل خیبر چون بفدک رسیدند مردم آنجا همه کافر
بودند غیر مرداس بن نهیک که مسلمان شده بود کافران گریختند و مرداس
اعتماد بر اسلام خود کرده نگریخت و گوسفندان خود در ادر پناه کوه در آورد
و خود بالای کوه رفت چون سریه در فدک جمع شدند و تکبیر گفتند مرداس
نیز تکبیر [illegible] بزیر آمد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله السلام
علیکم اسامة بن زید که از اهل سریه بود مرداس را کشت و گوسفندان
او را ببردند چون خبر برسول خدا رسید بغایت اندوهگین شد و گفت
کشتید او را بقصد گوسفندان او پس این آیه نازل شد و تبینوا در لغت
بمعنی طلب بیان و ظهور چیزی است و بعضی قراء فتثبتوا خوانده اند از
تثبت بمعنی طلب [illegible] تحقیق چیزی و مآل هر دو قراءت یکی است و مراد
از اسلام [illegible] و ازلقی او بسوی ایشان سلام کردن بر
ایشان و گفتن السلام علیکم و بعضی قراء السلم خوانده اند
بی الف بمعنی انقیاد و یا اسلام و مراد از القاء آن گفتن کلمه شهادت
است و بعضی قراء مؤمنا بصیغه اسم مفعول خوانده اند یعنی امان داده شده
و قول [illegible] تبتغون حال است از فاعل تقولوا و ظاهر نشد فائده آیه

فاء تعليليست واشارت بعلت نهي مذکور و ذلک اشارتست
الی الکلم السلم وقبل ازظرف معطوعه از اضافتست و منافی
مقدرست قبل ظهور اسلامکم یعنی پیش از ظاهر شدن و محقق گشتن
اسلام شما در ریاست شما در ان اظهار اسلام کردید و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
قبول کرد اسلام شمار او نگشت شمارا تا انکه اسلام شما محقق شد
... رتبه رسیده پس شما نیز تحقیق و تفحص حال مردم نموده متعرض
حال ایشان نشوید و پوشیده نماند که آیه مذکوره دلالت میکند بر انکه
کسي که کلمه اسلام گوید نفس و مال او محفوظ کرده بحسب شرع و نزد همکس را
که متعرض نفس یا مال او شود و برانکه تامل و تدبر در جمیع امور مستحسنست
و تعجیل مستقبح جهت احتراز از مضرت عاقبت و مروی
رضی الله عنه چون این آیه ... ل شد اسامه بن زید سوگند
لا اله الا الله ... را نکشد و چون امیر المؤمنین صلوات
... عد ا ازو طلب موافقت فرمود و باین عذر نا...
اعتذار نمود و همچنانکه در اول ترک واجب ...
کردن ... که اطاعت آنحضرت در محاربه اهل بغی واجب
نبوي ... حربک حربي و سلمک سلمی یعنی محاربه کردن
کردن ... و موافقت کردن با تو ای علی موافقت کردن ... بامن
... فی سورة الانفال و ا ... احد ...

ايتطائفتين انها لكم وتودون ان غير ذات الشوكة تكون
لكم ويريد الله ان يحق الحق بكلماته ويقطع دابر الكافرين
يعني ياد كن اي محمد حادثه را كه واقع شد در ان زمان كه وعده داد شما را
خداي تعالى يكي از دو طايفه را كه رئيسان مكه بودند كه قافله ايشان كه
از شام مي آمد برين وجه كه يكي ازين دو طايفه مر شما را خواهد بود
و [illegible] خواهد شد شما را و دوست ميداشتيد شما كه آن طايفه
كه صاحب شوكت و دولت نباشند و آن قافله است باشند مر شما را
و [illegible] ميخواهد خداي تعالى اينكه ثابت كرداند دين خود را بآثار
قدرت خود و ببرد بيخ دولت كافران را سبب نزول اين آية اشارت
بود
و [illegible] بفتح و نصرت پيغمبر صلى الله عليه و آله در غزوه بدر و قصه آنكه آنجا
كه جبرئيل عليه السلام خبر داد رسول خدا را صلى الله عليه و آله كه قافله قريش
از [illegible] مراجعت نموده متوجه مكه است و در ان قافله پانصد شتر است
كه بار كرده [illegible] است از متاع شام و چهل سوار [illegible] و از انجمله
ابو سفيان [illegible] و عاص و عمرو بن هشام و پيغمبر صلى الله عليه و آله خبر داد
مسلمانان را ازين مضمون و امر فرمود ايشان را كه متوجه شوند
بسوي آن قافله بعضي از [illegible] ايشان بقبول تلقي نمودند و بعضي [illegible] و تكاهل
ورزيدند پس بيرون رفتند از مدينه بقصد [illegible] خبر توجه پيغمبر
صلى الله عليه و آله با بوسفيان رسيد مردي را ضمضم نام باجاره [illegible]

بده دینار و فرستاد بمکه تا اهل مکه را خبر دار کردانند و
تاریخ عاتکه دختر عبد المطلب در خواب دیده بود که مردی بالای
ابو قبیس با فرشته فرود آمد از آسمان برکوه ابو قبیس و بر ...
... انداخت او را بر بالای مکه پس هیچ خانه نماند که در وی
از آن سنگ نیفتاد پس از مهابت آن خواب بیدار شد و عباس را
خبر داد و چون ابو جهل شنید گفت که مردان عبد المطلب دعوی پیغمبری
کردند پس نبود که این زمان زنان ایشان دعوی پیغمبری می کنند
پس چون از خواب مذکور دو روز گذشت ضمضم نام رسید و به
آواز بلند فریاد زد که ای آل غالب دریابید قافله خود را که محمد و
اصحاب قصد او دارند پس ابو جهل بیرون آمد و فریاد ...
زود دریابید و بر اسبان خود سوار شوید و قافله را
دریابید که اگر محمد و اصحاب او برسند بقافله شما هرگز ...
نخواهند ... پس همه اکابر قریش سلاح و مکمل بیرون رفتند
و همراه خود جمعی از جوانان را بردند که ... و چون بیرون
رفتند از مکه خبر بایشان رسید که قافله بکنار دریا رسید و از میان خطر
گذشت و خلاص شد و بعضی گفتند که برگردیم بمکه ابو جهل گفت
والله که برنمیگردیم تا آنکه شترها بکشیم و شراب بخوریم و عرب بشنوند
که محمد بقافله ما ... رسید پس رفتند بجانب بدر و بدر آبی بود که در میان ...

... ب ... ان آب جمع می شدند و باز از میکرفتند جبرئیل علیه السلام
آمد ... پیغمبر را ... و آله از کیفیت حال و انکه خدای تعالی وعده
داد آنحضرت را که یکی از آن دو طایفه را که قافله مذکوره و آن جماعت
اهل مکه اند مسخر او گرداند آنحضرت با اصحاب [illegible] مشورت فرمود
که کدام ازین دو بهتر است تا متوجه آن شویم اکثر اصحاب گفتند که قافله
بهتر است روی مبارک آنحضرت متغیر شده فرمود که قافله گذشت و این
ابوجهل با اهل مکه رسیدند باز گفتند قافله را اختیار کن غضب پیغمبر
[illegible] آله [illegible] شد پس ابوبکر و عمر لعنهما الله برخاستند و گفتند این
قریش [illegible] و تکبر ایشان معلوم است هرگز ایمان نیاورده اند از آن زمان
که [illegible] رسیده اند و خوار نشده اند از آن زمان که عزت یافته اند پیغمبر صلعم
علیه و آله گفت ایشان را که بنشینید ایشان نشستند و مقداد
رحمه الله برخواست و گفت ما میدانیم که آنچه تو آورده حق است سوگند
بخدا که اگر [illegible] ما را که در آتش در آئید هر آینه داخل شویم در آتش
ما نمیگوییم [illegible] آنچه بنی اسرائیل بموسی گفتند که برو تو و پروردگار تو
و مقاتله کنند با کافران بلکه ما میگوییم که برو تو با پروردگار خود
بدرستی که نیز ما همراه تو ایم و مقاتله میکنیم با تو دشمنان [illegible] و پیغمبر صلعم و آله
از این سخن خوشحال شد بعد از آن گفت که انصار چه میگویید گفتند ما
بتو [illegible] بیزاریم از تو تا آنکه بازرسی به مدینه است برسی و چون شهر ما بجای

باز حق معاونت و محافظت تو در ذمه ما خواهد بود بعد از آن سعد
بن معاذ برخاست و گفت که ما بتو ایمان آورده ایم و تصدیق تو
کرده ایم و دانسته ایم که آنچه تو آورده حق است و با تو عهد بسته ایم
سوگند به اله اگر بحرهائی را که در آییم درین دریا همراه تو در آییم با
تو و امید داریم که خدای تعالی صورتی نماید که بآن چشم تو روشن شود
میرویم بس راحل که با خیر و برکت خدای تعالی پیغمبر صلعم و آله شادمان شد
و گفت بروید با خیر و برکت خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی وعده داده است
مرا به سخن یکی ازین دو طایفه را که بهتر باشد مرا [illegible] که گویا
من می بینم جای کشته شدن ابوجهل و عتبه و فلان و فلان را و بعد از آن
امر کرد که کوچ کنید با بدر در آن اثنا غلامان اهل مکه بطلب آب
آمده بودند [illegible] اصحاب پیغمبر ایشان را گرفته پرسیدند که قافله
کجاست گفتند که ما از قافله خبر نداریم و چون ایشان [illegible]
گفت شما چه کسانید گفتند ما غلامان قریشیم گفت [illegible]
گفت هر روز چند شتر می کشند گفتند که نه شتر و ده [illegible] والله
گفت که نهصد کس اند یا هزار کس و امر فرمود که ایشان را [illegible]
و چون ایشان از گرفتار شدن غلامان خبر یافتند مضطرب شدند و
از آمدن خود پشیمان گشتند و ابوسفیان کس فرستاد بقریش که
[illegible] قافله شما را پس برگردید و محمد و اصحابش را بگذارید

عتبه خواست که برگردد ابوجهل نگذاشت پس پیغمبر صلی الله علیه و آله در مقابل ایشان
رسید و چون اصحاب آنحضرت کثرت لشکر کافران را دیدند تضرع و
استغاثه کردند نزد خدای تعالی و پیغمبر صلی الله علیه و آله روی بقبله کرد و گفت
بارخدایا ثابت گردان از برای من آنچه وعده کرده بمن بارخدایا
اگر این جماعت مسلمانان هلاک شوند کسی نماند در روی زمین که ترا
بوحدانیت پرستد و دو دست برداشته دعا میکرد تا آنکه ردای
مبارکش افتاد و چون شب شد لشکر اسلام در ریگستانی فرود
آمده بودند که پاهای ایشان بریگ فرو میرفت و آب نداشتند
خدا بارانی فرستاد از برای ایشان که سیراب شدند
و ریگ محکم شد و ترسی در دلهای کافران افتاد و با آنکه در لشکر اسلام
دو اسب بود یکی از زبیر عوام و دیگری از مقداد و هفتاد شتر بود
که بنوبت سوار میشدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه و مرثد ابن ابی مرثد یک شتر را بنوبت سوار میشدند
و آن هفتاد شتر از مرثد بود و در لشکر قریش چهارصد اسب بود و چون
ابوجهل قلت مسلمانان را مشاهده نمود گفت که [illegible] نیستند مگر معدودی
که اگر غلامان خود را بفرستیم ایشان را دستگیر میکنند [illegible] عتبه گفت که
احتمال دارد که ایشان را کمینی یا مددی باشد پس عمرو بن وهب را
فرستادند و او با اسب خود جولان نمود گرد مسلمانان و برگشت

وگفت کمین ندارند لیکن شتران ایشان … بردارند چه ما
وگویا که همه ایشان لال‌اند که سخن نمیکنند … ی خود
همچنانکه مار … افعی می‌لیسند نیست ایشان را پناهی غیر از شمشیر ایشان
و چنان می‌نمایند که پشت نمیگردانند تا آنکه کشته شوند و کشته نمی‌شوند
تا آنکه بکشند از ما بعدد خود پس تغیر دهید رای خود را با ایشان
جنگ مکنید ابوجهل گفت که دروغ میگویی و ترسیده پس پیغمبر صلی
علیه و آله پیغام فرستاد بقریش که ای گروه قریش بدرستی که
ن مکروه میدارم آن را که ابتدا کنم بحرب شما بگذارید مرا با اصحاب
من و برگردید پس عتبه سوار شد بر شتر سرخی که داشت و جولان
نمود در میان دو لشکر و گفت امروز اطاعت کنید مرا و دیگر
مخالفت کنید … راستی که محمد پسر عم شماست بگذارید او را
با مردمان … ابوجهل گفت ترسیده عتبه او را دشنام داد و
… تو دیا باشد که قریش بدانند که کدام از ما ترسنده … ام از
ما مفسد قوم خود است و زره خود در او پوشید … برادر خود شیبه
و با پسر خود ولید پیش رفت و گفت ای محمد بیرون فرست
هم مرتبه‌های ما را … که کس از انصار نزد ایشان رفتند و ایشان
گفتند شما … دید که ما هم مرتبه‌های خود را طلبیم پس رسول خدا
رو کرد به عبیده بن الحارث و او آن روز هفتاد ساله … گفت برخیز

ای عبیده [illegible] حمزه وگفت برخیز ای عم و روگرد با امیر المؤمنین علیه السلم
و [illegible] خورد سال [illegible] ایشان بوده وگفت برخیز ای علی پس طلب کنید
حق خود را که خدای تعالی بشما داده است قریش آمده اند تا تکبر
و تفاخر تا فروش کنند نور خدای تعالی را و نمیخواهد خدای تعالی مگر آنکه تمام
کرده اند نور خود را بعد از آن گفت ای عبیده تو با عتبه جنگ کن
و ای حمزه تو با شیبه مقاتله کن و ای علی تو با ولید محاربه فرمائی پس
ایشان متوجه میدان شدند و عبیده حمله کرد بر عتبه و ضربتی زد
بر سر [illegible] سرش را بشکافت و عبیده ضربتی بر ساق عتبه زد
و ساق او را ببرید و هر دو بیفتادند و حمزه و شیبه بر یکدیگر حمله کردند
و یکدیگر را به شمشیر مجروح گردانیدند و امیر المؤمنین علی علیه السلام حمله
کرد [illegible] ولید و ضربتی بر کتف او زد که شمشیر [illegible] از زیر بغلش بیرون آمد
و [illegible] از امیر المؤمنین علی علیه السلم [illegible] و ولید دست راست
خود [illegible] خود گرفت و زد بر سر من که پنداشتم که آسمان [illegible]
من افتاد بعد از آن امیر المؤمنین علی علیه السلام دید که حمزه و شیبه
[illegible] یکدیگر را در بغل گرفته اند و زور میکنند که یکدیگر را بیندازند امیر المؤمنین
علی علیه السلام حمله کرد بر شیبه و گفت ای عم خود را بزیر انداز و حمزه بلند
[illegible] بود از شیبه سر خود را به سینه شیبه در آورد [illegible] حضرت ضربتی زد
و نصف سر او را بر زمین انداخت بعد از آن [illegible] آمد و تیغی

از عمر مانده بود کار او را نیز تمام ساخت و عبیده را امیر المومنین
و حمزه برداشتند و نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند عبیده گفت
آیا من شهید نیستم آنحضرت فرمود که تو اول شهیدان اهل بیت
[illegible] ابو جهل بانگ بر لشکر خود زد که حمله کنید بر ایشان و اهل
بیت مرا بمدینه را بکشید و قریش را دستگیر کنید تا در آورم
ایشان را در مکه و گمراهی ایشان را ظاهر گردانیم و ابلیس آمد
بصورت سراقة بن مالک و گفت من همسایه شمام علم خود را بمن
دهید علم سپر خود را بدو دادند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را
مشاهده نمود اصحاب خود را فرمود که بپوشانید چشمهای خود را
و از هم بکنید ایشان را بدندانهای خود و خود دست [illegible]
و گفت ای پروردگار من اگر هلاک شوند این جماعت مسلمانان دیگر
کسی نیست که ترا بیگانگی پرستش نماید بعد از آن [illegible]
حضرت ظاهر شد و چون منجلی شد عرق از روی مبارکش میریخت
و میگفت اینست جبرئیل علیه السلام آمده است از برای شما با هزار فرشته
[illegible] یکدیگر روایت کرده اند از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله که
در روز [illegible] چون حمله میکردیم بالا شمشیر بر کافران پیش از آنکه شمشیر
بایشان رسد سر ایشان می افتاد و گفت [illegible] شب در آن روز
[illegible] دو کس از اکابر قریش از مشرکان سید و شش کس را امیر المومنین

صلوات در [illegible] گذشت و سی و شش کس را از مشرکان و باقی مسلمانان
بعم صد و [illegible] نفر و منصور شد و از حرب فارغ گشت بعضی
اصحاب گفتند که یا رسول الله از دنبال قافله می باید رفت عباس رضی الله عنه
گفت حال آنکه اسیر بود و بند داشت که یا رسول الله صلاح نیست و از آن
که از دنبال قافله روی پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که چرا گفت از جهت آنکه
خدای تعالی وعده کرده بود ترا که یکی ازین دو طایفه را مسخر تو
گرداند و به تحقیق داد بتو آنچه وعده کرده بود و مخفی نماند که قول او
یعد فعل مضارع است بمعنی ماضی و تعبیر از ماضی بمعنی بمضارع جهت احضار
صورت بدیعه مذکوره است و مراد از طائفتین لشکر قریش است
و قافله ایشان و قول او انها لکم بدل اشتمال است از احدی الطائفتین
و قول او تودون عطف است بر یعدکم الله و شوکت در لغت بمعنی
حدت و شدت است از شوک بمعنی خار و مراد از ذات الشوکه لشکر
قریش است که صاحب حشمت و قوت بودند و از غیر ذات الشوکه قافله
ایشان و مراد از احقاق حق اثبات دین است و اعزاز و نصرت او
و اهل او و مراد از کلمات آیات قدرت خدای تعالی است مثل انداختن
ترس در دلهای کافران و فرستادن ملائکه جهت امداد مسلمانان
و دابر چیزی در لغت پس او و آخر اوست و مراد از قطع دابر کافران
نیست کردن ایشان و بر انداختن ایشان است چنین خدای [illegible]

میخواهد کان لشکر قریش که صاحب شوکت اند مستحق شما شوند تا عزت و نصرت یابید و سعادت آخرت حاصل کنید و ... که قافله که صاحب مال و منال است نه صاحب شوکت و دولت مسخر شما شود تا مال دار شوید و متاع دنیا بدست آرید و درین کلام تعریض است مسلمانان را بدنائت همت و ترجیح دنیا بر آخرت مثل قوله تریدون عرض الحیوة الدنیا والله یرید الآخرة و برین تقدیر آیه مذکوره دلالت میکند بر آنکه در مقاتله رعایت اصلح باید کرد و هر جماعت که مقاتله با ایشان اهم است مقاتله ... تقدیم باید نمود چنانکه در تفسیر بعضی آیات سابقه گذشت الآیه ... قوله

فی سورة الانفال وان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی ... هو السمیع العلیم یعنی اگر ... مشرکان میل کنند بمصالحه با ابتدای جنگ پس میل کن تو نیز بمصالحه با ایشان و توکل کن بر خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی شنوا است اقوال ... ایشان را دانا است بغرضها و نیتهای شما و ایشان بدانکه قول او وجنحوا راجع است بطایفه کافران یا بمشرکان که یا اهل کتاب از اهل مدینه مثل ... چنانکه بعضی مفسران گفته اند و مؤید این است آنکه آنچه سابق بر ... در بیان احکام بنی قریظه است که از اهل کتاب ... و مسلم بعقد شیعه ... سرا و وراث بهر دو واقع شده ... است و ...

... با باعتبار مصالحه یا هدنه یا باعتبار رحل او بر بعض او
... در تاریخ سماعی آیه مذکوره و دال است بجواز صلح با کفار
وقتی که مصلحت مسلمانان در آن باشد بنا بر رای امام علیه السلم و گاهی
واجب شود و بر هر تقدیر اقل مدت او چهار ماهست و اکثر او یکسال به
اقتضای مصلحت برای امام علیه السلم چنانکه محققان اصحاب اختیار نموده اند
وظاهر آنست که آیات مشتمله بر امر بقتال کافران مطلقا مثل آیه قاتلوا
الذین لا یؤمنون وآیه اقتلوا المشرکین مخصص اند باین آیه بانکه
مصلحت مسلمانان اقتضای مصالحه و ترک قتال کند بحسب رای امام
علیه السلم تا نسخ این آیه بانها لازم [illegible] اید اگرچه بعضی مفسران قایل
شده اند بآن و معنی قول او و توکل علی الله آنست که مترس از آنکه
کافران بسبب مصالحه قصد و مکر و فریب نمود و بتو مضرت رسانند
[illegible] اعتماد کن بر لطف خدای تعالی که البته ترا نگاه خواهد داشت از شر
ایشان ان الله [illegible] قوله تعالی فی سورة الممتحنة یا ایها
الذین آمنوا اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات
فامتحنوهن الله اعلم بایمانهن فان علمتموهن
مؤمنات فلا ترجعوهن الی الکفار لا هن حل
لهم ولا هم یحلون لهن وآتوهم ما انفقوا
ولا جناح علیکم ان تنکحوهن اذا آتیتموهن

اجورهن ولا تمسكوا بعصم الكوافر واسألوا ما
انفقتم وليسألوا ما انفقوا ذلكم حكم الله
بينكم والله عليم حكيم وان فاتكم شيء من ازواجكم
الى الكفار فعاقبتم فآتوا الذين ذهبت ازواجهم
مثل ما انفقوا واتقوا الله الذي انتم به مؤمنون

یعنی ای گروه مؤمنان هرگاه بیایند نزد شما از میان کافران زنان
ایمان آورنده در حالتی که قصد هجرت کرده باشند از دار کفر بدار اسلام
پس امتحان کنید ایشان را که از صمیم قلب ایمان آورده‌اند یا بزبان
اظهار ایمان می‌کنند خدای بهتر داناتر است از شما بایمان ایشان
پس اگر بدانید ایشان را مؤمنات واقعی پس برمگردانید ایشان را
بسوی کافران نه ایشان حلالند بر کافران و نه کافران حلالند
بر ایشان و بدهید کافران را آنچه داده باشند کافران بزنهای ایشان
از حساب مهر ایشان و نیست گناهی بر شما در نکاح ایشان
وقتی که بدهید بایشان مهر ایشان را از نکاح خود و نیز خود متمسک مشوید
و چنگ مزنید بنکاحهای زنان کافر یعنی جایز مدارید نکاح ایشان
و طلب کنید آنچه داده اند بزنان خود از حساب مهر ایشان اگر بکفار رفته اند
شما را و بر میان کافران و باید که طلب کنند کافران آنچه داده
باشند بزنان خود بحساب مهر ایشان اگر هجرت کنند از نزد ایشان

بدار اسلام ... شد حکم خدای تعالی است که حکم میکند بدان و میان
شما خدای توانا دانا است که بحکمت عمل میکند اگر برود از نزد شما کسی از
زنان شما بسوی کافران پس رسید نوبت خود در دادن مهر زنان
پس بدهید بانانکه رفته اند زنان ایشان بمیان کافران
داده باشند بآن زنان بحساب مهر و بپرهیزید از عذاب خدای تعالی
آنچنان خدایی که شما باو ایمان آورده اید مروی است از ابن عباس رضی
عنه که سبب نزول این آیه آن بود که چون صلح حدیبیه واقع شد مشتمل بر
آنکه از کافران هر کس که هجرت کند بسوی پیغمبر صلعم واله آن حضرت بر
گرداند او را بسوی کافران و از مؤمنان هر کس هجرت کند بدار
کفر ایشان برنگردانند او را بسوی مؤمنان سبیعه دختر حارث
اسلمی در آنحال مسلمان شد و نزد پیغمبر صلعم آمد و شوهر او مسافر
مخزومی صیفی ابن راهب کافر بود از عقب او آمد نزد رسول خدا صلعم
واله و گفت ای محمد برگردان بمن فرزند مرا زیرا که شرط کرده
بما که هر کس که از ما نزد تو آید برگردانی بسوی ما و هنوز گل آن که
در این باب نوشته خشک نشده است پس این آیه نازل شد و
مراد از مؤمنات اول زنانند که دعوی ایمان کنند [illegible] مراد از
آنکه مؤمنان واقعی باشند یا نه و مراد از مؤمنات ثانی مؤمنات
واقعی [illegible] زنان و مراد از امتحان تحقیق و تفحص است تا ظاهر شود که

مؤمن را امتحان [illegible] شد بانی و مروی است از ابن عباس
که مراد از امتحان سوگند دادن است که بیرون نیامده اند
جهت دشمنی شوهران خود و نه از جهت قصد سیر از جایی بجایی
طمع اسباب دنیا و نه از جهت عشق و محبت مردان ما و بیرون نیامده
اند مگر از جهت محبت خدا و رسول او چنانکه روایت کرده اند از
صلعم و آله که برین وجه سوگند میداد ایشان را و معنی مهاجرت ترک وطن است
در جایی و اختیار توطن در جای دیگر و قول او فلا ترجعوهن متعدی است از رجع
بمعنی واگردانیدن نه از رجوع بمعنی واگشتن و قول او لا هن حل لهم تعلیل نهی
مذکور است و قول او و لا هم یحلون لهن تاکید اوست یا نفی حال او و نفی
حال است باعتبار نکاح سابق و از نفی حل [illegible] الی نفی حل باعتبار عقد جدید
و صیغه مضارع [illegible] ثانیه مؤید توجیه دوم است و مراد از [illegible] و آتوهن
مهرهای ایشان است از نکاح ثانی و امساک در لغت چنگ در زدن است
و متعدی شود بباء همچنین است تمسک و قول او [illegible] بعصم
نهی حاضر از هر دو باب قرائت کرده اند و عصم جمع عصمت [illegible] و او بمعنی
بازداشتن است بحسب لغت و اینجا مراد نکاح آنست زیرا که عقد نکاح باز
میدارد زنان را از غیر شوهر او و کوافر جمع کافره است یعنی اعتبار مکنید
[illegible] مدار [illegible] زن کافره را و چون متبادر از قول او و لا تمسکوا بعصم الکوافر
نهی است از [illegible] زنان کافره مطلقا خواه نکاح دو هم باشد خواه نکاح

سته و خواه [illegible] از حربی باشد و خواه کتابی پس آنکه بعضی مفسران
گفته اند که مراد به کافر حربی که بت پرست باشد بقرینهٔ سبب نزول
و بعضی بزنی که ملحق شود بدار حرب و مرتد گردد و بعضی بزنی که
مانده باشد در دار حرب بر کفر خود خلاف ظاهر است و قول او
واسألوا ما انفقتم اشارت است بآنکه اگر زنی از مؤمنان بسوی
کافران رود و مرتد گردد و شوهر او آنچه بآن زن داده باشد
بحساب مهر باید که طلب کند از کافران و کافران باید که بدهند چنانکه
اگر زنی از کافران مسلمان شود و بمیان مسلمان آید شوهر کافر او
باید که طلب کند از مسلمانان آنچه بحساب مهر بآن زن داده باشد
و مسلمانان باید که بدهند و قول او ذلکم اشارت است بآنچه مذکور
شد از احکام و کلم حرف خطاب است و قول یحکم راجع است بحکم الله
بطریق مجاز عقلی یا بتقدیر بتقدیر یحکم به یعنی حکم میکند خدای تعالی بآن حکم
و قول او و ان فاتکم از فوت است بمعنی تلف شدن و اینجا مراد رفتن است
و شیء من ازواجکم یعنی احد من ازواجکم است همچنانکه در بعضی قراءات
واقع شده و تعبیر از احد بشیء از جهت تنبیه است بر تحقیر زنی که بمیان کافران
رود چنانکه گویا از ذوی العقول نیست و قول او و الی الکفار تعلق است
بفاتکم باعتبار تضمین معنی توجه یا بمعنی وصول و قول او فعاقبتم از معاقبت است
و معاقبه در لغت بمعنی عقوبت کردن و از پی در آمدن و بنوبت [illegible]

کردن و غنیمت یافتن آمده است و ظاهر آنست که اینجا مراد [illegible]

دو معنی است یعنی پس چون نوبت ادا مهر زنان [illegible]

بدهید بآنکه رفته اند از زنان ایشان از مسلمانان بسوی کافران

[illegible] اند بآن زنان از حساب مهر ایشان پس چون غالب

شوید در مقاتله با کافران و غنیمت بگیرید از ایشان بدهید مسلمانان

که زنان ایشان رفته اند بسوی کافران آنچه داده [illegible] شند بحساب

مهر ایشان و احتمال دارد که مراد یکی از دو معنی اول باشد یعنی چون

عقوبت کنید کافران را در قتال و غالب شوید [illegible] و چیزی

بدست شما افتد از ایشان یا چون از پی در آیند کافران را در نوبت

یا در قتال و غالب شوید بر ایشان و چیزی بدست شما در آید و بعضی قرا

فعقبتم خوانده از باب [illegible] فعال و بعضی فعقبتم از باب تفعیل بمعنی همان

که گفت و سبب نزول آیه دوم آن بود که چون آیه اول [illegible]

امتثال آن نمودند و کافران مخالفت کردند جهت مکافات ایشان آیه

دوم نازل شد و پوشیده نیست که آیه اول دلالت میکند بر آنکه هرگاه

زنی از کافران بمیان مسلمانان آید واجب باشد امتحان او به

واقع [illegible] بیانی و بعد از ظاهر شدن آنکه ایمان آورده حرام باشد

برگردانیدن [illegible] و بسوی کافران و واجب باشد از آنچه شوهر او با او

داده باشد [illegible] مهر او بشوهر او از جهت امثال الشرط و وقوع مصالحه میان اهل

اسلام و کافران چنانکه میان پیغمبر صلعم و آله و اهل مکه واقع شده بود و بر
صحت نکاح با مسلمانان آن زنان مهاجره را با مهر علیحده و بر عدم صحت
نکاح مسلمانان با زنان کافره مطلق و بر آنکه هر گاه زنی از مسلمانان بسوی
کافران رود و مرتد شود واجب باشد ادا آنچه از مهر خود گرفته باشد
از شوهر خود به شوهر او همچنانکه عکس آن واجب است و آیه ثانی دلالت میکند
بر آنکه هر گاه زنی از مسلمانان بسوی کافران برود و مرتد شود واجب
باشد ادای آنچه از مهر خود گرفته باشد از شوهر خود به شوهر او از غنیمت
کافران چنانکه مرویست که شش زن از مسلمانان بدفعات بسوی کافران
رفتند و مرتد شدند پیغمبر صلعم و آله ادا نمود از غنیمتها مهرهای ایشان
را به شوهران ایشان الآیة الخامة عشر قوله تعالی فی سورة الممتحنة
ایضا اذا جاءك المؤمنات يبايعنك على ان لا يشركن
بالله شيئا ولا يسرقن ولا يزنين ولا يقتلن اولادهن
ولا يأتين ببهتان يفترينه بين ايديهن وارجلهن ولا يعصينك
فی معروف فبايعهن واستغفر لهن الله ان الله غفور
رحيم یعنی ای پیغمبر هر گاه بیایند نزد تو زنان ایمان آورنده در حالتی
که بیعت کنند با تو بر آنکه شریک نگردانند بخدا بحقیقت هیچ چیز را و در
... دیت بر حق و دزدی نکنند و زنا نکنند و نکشند فرزندان خود را
و نیایند با بهتانی که افترا کنند آن را در میان دستهای خود

و پایهای خود و نافرمانی نکنند ترا در آنچه [illegible]
پس بیعت بگیر از ایشان برین وجه که مذکور شد
از برای ایشان از خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی آمرزنده مهربان
[illegible] نزول این آیه آن بود که در روز فتح مکه که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله
فارغ شد از بیعت گرفتن از مردان مکه آمدند زنان مکه که تا بیعت
کنند با آنحضرت پس این آیه نازل شد و در کیفیت مبایعت ایشان
با پیغمبر صلی الله علیه و آله دو قول است یکی آنکه آن حضرت دست مبارک خود را
در قدح آبی فرو می برد بعد از آن زنان فرو می بردند دوم آنکه مصافحه
میکردند با آن حضرت و دست آن حضرت در آستین جامه بود و مراد
از قتل اولاد کشتن دختران است چنانکه عادت اهل جاهلیت بود
اگر چه لفظ آیه عامتر است از آن و بعضی مفسران گفته اند که مراد
از بهتان نسبت دادن فرزند دیگری است به شوهر خود چنانکه عادت
زنان جاهلیت بود که چون میدیدند طفلی را [illegible] بر میداشتند
و به شوهر خود می گفتند که این فرزند من است از تو و بعضی گفته اند
که مراد حامله شدن از زنا متضمن افترا است بر شکم که در میان دستهاست
و بر فرج که در میان پایهاست و مراد از معروف مطلق اوامر و
نواهی است و بعضی گفته اند که مراد نهی است از نوحه کردن و جامه
پاره کردن و موی بریدن و گریبان دریدن و روی کندن در ماتم

اگرچه لفظ ا[illegible] آیت است ازان و مراد از استغفار طلب آمرزش جهت
گناهانی که در حال کفر کرده اند پیش از اسلام و ظاهر آنست که طلب
آمرزش است جهت گناهانی که بعد از اسلام از ایشان صادر شود
زیرا که اسلام محو میکرد آن گناهان حال کفر را بنا بر حدیث مشهور الاسلام
یجب ما قبله یعنی اسلام قطع میکند گناهانی را که پیش از وی واقع شده پس احتیاج
باستغفار نباشد و روایت کرده اند که بعد از نزول آیه مذکوره
پیغمبر صلی الله علیه و آله بیعت گرفت از زنان مکه بشرط مذکوره بر بالای کوه
صفا و [illegible] هند دختر عتبه که زن ابو سفیان بود در میان زنان
نشسته و نقاب بر روی خود انداخته بود که کسی او را نشناسد
پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بیعت میکنم از شما بر آنکه شریک نگردانید
با خدای تعالی هیچ چیز را هند گفت که عجب است که بیعت میگیری از
ما چیزی که بیعت نگرفتی بر آن چیز از مردان ما زیرا که از مردان
ما بیعت گرفتی بر آنکه اسلام آورند و جهاد کنند و پس بعد از آن گفت
پیغمبر صلی الله علیه و آله که بیعت میگیرم از شما بر آنکه دزدی نکنید هند گفت که
ابو سفیان مرد بخیل است و من از مال او چیزی چند گرفته ام نمیدانم که
حلال میکند مرا یا نی ابو سفیان گفت که آنچه از مال من گرفته حلال است
پیغمبر صلی الله علیه و آله خندید و هند را بشناخت و گفت تو هند دختر عتبه
گفت آری ای پیغمبر خدا عفو کن از آنچه گذشت گفت عفو کند از تو بعد از آن

گفت و برانکه زنا نکنید هند گفت آیا زن آزاد زنا میکند از
سخن او تبسم کرد بسبب آنچه میان ایشان واقع
در جاهلیت بعد از ان گفت و برانکه نکشید فرزندان خود را
گفت ما تربیت کردیم فرزندان خود را در خوردی و شما
کشتید ایشان را در بزرگی زیرا که پسر او حنظله بن ابو سفیان را
امیر المؤمنین علیه السلام در روز بدر کشته بود و پس پیغمبر صلی الله علیه و آله
تبسم فرمود و عمر خندید چنانکه به پشت افتاد بعد از ان گفت و برانکه بهتان
نکنید هند گفت سوگند بخدا که بهتان قبیح است و تو ما را همیشه
امر میکنی براستی و اخلاق نیکو بعد از ان گفت و برانکه نافرمانی نکنید
با من در آنچه بفرمایم شما را گفت ما نیامده ایم باین مجلس بیعت
برین وجه که در خاطر ما آن باشد که نافرمانی تو کنیم در کاری از کارها
و مخفی نیست که آیه مذکوره دالست برانکه هرگاه زنان کافر اختیار
اسلام بکنند واجبست بر امام که قبول کند اسلام ایشان را
بشرایط مذکوره بحث ششم در سایر انواع جهاد است و درو
هفت آیه است الآیة الاولی قوله تعالی فی سورة الحجرات وان
طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما
فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی
تبغی حتی تفیء الی امر الله فان فاءت فاصلحوا بینهما

بالعدل [illegible] اقسطوا ان الله يحب المقسطين انما المؤمنون
اخوة فاصلحوا بين اخويكم واتقوا الله لعلكم ترحمون
یعنی اگر دو گروه از مومنان مقاتله و کارزار کنند باهم پس صلح
اندازید میان ایشان پس اگر تعدی کند یکی از ان دو گروه
بر گروه دیگر پس قتال کنید با آن که تعدی می نماید تا انکه برگردد
از تعدی خود به سوی امر خدای تعالی پس اگر برگردد پس صلح اندازید
میان ایشان براستی و بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد
راستی کنندگان را این است وجز این نیست که مومنان برادران
یکدیگرند پس صلح اندازید میان دو برادر خود و پرهیز کنید از
خدای تعالی شاید که شما رحمت کرده شوید مروی است از ابن عباس که
سبب نزول این آیه آن بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله توقف نموده نزد جمعی
از انصار و حال انکه بر دراز گوش سوار بود پس دراز گوش آنحضرت
سرگین انداخت عبدالله ابن ابی سلول بینی خود را گرفته گفت دراز گوش
خود را از این که متاذی کردانید بوی بد سرگین او عبدالله ابن
رواحه گفت والله که بوی سرگین دراز گوش رسول خدا خوشتر
است از بوی مشک و پیغمبر صلی الله علیه و آله گذشت و میان ایشان دو قوم
ایشان که اوس و خزرج بودند جنگ شده و بمقابله انجامید پس پیغمبر
صلی الله علیه و آله برگشت و ایشان را باهم صلح داده پس این آیه نازل شد

بدانکه اقتتال بمعنی مقاتله است یعنی با یکدیگر کوشش کارزار کردن و ضمیر
جمع در اقتتلوا راجع است بطائفتان باعتبار ما فوق الوا
معنی طائفتان که مشتمل است بر افراد متعدده آنها بخلاف اصلاح که
[illegible] از ایقاع صلح واحد میان طائفتین از جهت نسبت داد
اصلاح را بضمیر تثنیه و بغی در لغت تعدی و ستم کردن است و فی معنی
و مراد از برگشتن ایشان بسوی امر خدای تعالی برگشتن باغیه است
از بغی بسوی امتثال امر خدای تعالی در ترک بغی و قول او انما المؤمنون
اخوة بمنزله تعلیل است مر امر باصلاح را از جهت [illegible] که در قول
خود فاصلحوا بین اخویکم را پوشیده نماند که آیه مذکوره دلالت
میکند بر وجوب اصلاح میان مؤمنان که با یکدیگر مقاتله کنند
و بر وجوب قتال [illegible] از مؤمنان که تعدی کنند بر دیگرا
از ایشان در مقاتله و اما آنکه بعضی فقها استدلال کرده اند باین آیه
بر وجوب قتال با اهل بغی یعنی جماعتی که خروج کنند [illegible] ضعیف
است زیرا که اهل بغی مذکورین کافرند و طائفه باغیه مذکوره در آیه
از جمله مؤمنانند و سبب نزول مذکور مؤید آنست و همچنین استدلال
بعضی فقها بر وجوب قتال با اهل بغی ببعضی آیات دیگر خالی از [illegible]
و دلیل قطعی بر وجوب قتال با اهل بغی فعل امیر المؤمنین است صلوات
الله علیه محاربه با اهل بصره و اهل شام. الآیة الثانیة قوله تعالی [illegible]

ولا تحسبن الذين كفروا سبقوا انهم لا يعجزون و
اعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخيل
ترهبون به عدو الله وعدوكم وآخرين من دونهم
لا تعلمونهم الله يعلمهم وما تنفقوا من شيء
في سبيل الله يوف اليكم وانتم لا تظلمون گمان مبر البته
ای محمد کافران را که فوت شده باشد از تو چنانکه دیگر ظفر نیابی بر
ایشان بدرستی که ایشان عاجز نمیکردانند ترا از ظفر یافتن بر
ایشان و مهیا کردانید ای مؤمنان از برای کافران آنچه توانید
از اسباب قوت و قدرت برایشان و از اسبان بر آخور
بسته در حالتی که میترسانیده باشید بانچه مذکور شد دشمن خدای
تعالی را و دشمن خود را و کافران دیگر اعنی ایشان که نمیدانید ایشان را
و کفر ایشان را و آنچه نفقه دهید از هر چیز در راه رضای خدای تعالی رسانیده
شود جزای آن بتمامی بی نقصان بشما در دنیا یا در آخرت و حال آنکه
شما ستم کرده نخواهید شد در رسانیدن جزای عمل شما بدانکه در
قول او ولا تحسبن دو قراءت است یکی آنکه صیغه نهی مخاطب باشد والذین
کفروا مفعول او و سبقوا مفعول ثانی دوم آنکه صیغه نهی غایب باشد
والذین کفروا فاعل او و سبقوا بتقدیر ان قایم مقام دو مفعول او
یعنی باید که گمان نبرند کافران آنکه فوت شدند از تو یا فاعل اول او
مقدر باشد و مفعول ثانی سبقوا یعنی لا تحسبنهم الذین کفروا سبقوا یعنی باید

گمان نبرند کافران خود را که فوت شده‌اند از تو و قول او
انهم لا یعجزون نیز دو قراءتست کسر همزه و فتح او و بتقدیر فتح علتست
و بر هر تقدیر تعلیل نهی مذکور را با استیناف یا بلام علت مقدر
یعنی زجرت آنکه کافران عاجز نمیتوانند کرد شما را از آنکه ظفر یابید
بر ایشان بعد از این و اعدوا یعنی مهیا کنید برای ایشان و مفعول
استطعتم بقدرتست یعنی استطعتموه و قول او من قوة بیانست استطعتم را
و مراد از قوه چیزیست که قادر شوند باو بر کارزار مثل آلات حرب
و غیر آن و بعضی گفته‌اند مراد تیراندازیست و بعضی گفته‌اند مراد
قلعه‌هاست و رباط مصدریست بمعنی اسم مفعول یا جمع ربط که فعیل است
بمعنی مفعول مثل فصال جمع فصیل و بر تقدیر اضافه او بخیل [illegible] یا بی
یا اضافه صفت بموصوف بمذهب بعضی و قول او من رباط الخیل
تخصیصست بعد از تعمیم زیرا که روایت کرده‌اند از پیغمبر صلی الله علیه و آله
که گفت ارتبطوا الخیل فان ظهورها لکم عز و اجوافها [illegible] ببندید
اسبان را بر آخور از جهت آنکه پشتهای ایشان از برای شما
آلات غزاتست با کافران و درونهای ایشان از برای نتاج
گرفتن شما گنج است و قول او ترهبون حالست از فاعل اعدوا و وارد
دو قراءتست سکون را و تخفیف ها از ارهاب و فتح را و تشدید
از ترهیب و معنی هر دو ترسانیدنست و آخرین عطف است بر عدوکم
و قول او من دونهم تأکید یعنی آخرینست و قول او لا تعلمونهم صفت

آخرین است و قول او لا تعلمونهم الله یعلمهم استیناف است و خلاف است میان مفسران
که آیا این آیه در شأن کدام جماعت از کافران نازل شده و مراد
از عدو الله کیست بعضی گفته‌اند که مراد اهل مکه است بقرینه مقام و می
تواند بود که مراد مطلق دشمنان خدای تعالی باشد و در آخرین
خلاف است بعضی گفته که مراد یهود بنی قریظه است و بعضی گفته‌اند که
مراد اهل فارس است و بعضی گفته‌اند منافقانند و مؤید این معنی است
قول او لا تعلمونهم الله یعلمهم و بعضی گفته‌اند کافران جن اند و مؤید
این معنی است آنکه در احادیث نبویه واقع شده که شیطان نزدیک نمی‌رود
کسی که اسبی دارد و در میان آن خانه که اسب اصیل در او باشد و آواز
اسبان ایذا میرسانند و متنفر میسازند جنیان را و بر هر تقدیر آیه
مذکوره دلالت میکند بحسب ظاهر بر وجوب یا استحباب تهیه اسباب
حرب نزد خوف و بر وجوب یا استحباب بستن اسبان در سرحدها
جهت احتیاط چنانکه مقرر است در شرع و او را مرابطه گویند زیرا که متبادر
از رباط معنی شرعی است خواه در زمان پیغمبر صلعم و آله و ظهور امام علیه السلام
و خواه در زمان غیبت امام علیه السلام چنانکه مختار محققان اصحاب است
و مؤید این معنی است قول او و ما تنفقوا من شیء فی سبیل الله تا آخر کسی که
بنفس خود مرابطه نتواند کرد باید که بمال مرابطه کند از اسب و غیر
آن زیرا که در آن نیز اجر بسیار است الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة

يا ايها الذين امنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف ياتي الله
بقوم يحبهم و يحبونه اذلة على المؤمنين اعزة
على الكافرين يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون
لومة لايم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع
عليم يعني اي گروه مؤمنان هر كس كه برگردد از جمله شما از دين خود
و كفر اختيار كند پس زود خواهد بود كه بيارد خداي تعالى جهت انتقام
از ايشان جماعتي را كه دوست دارد خداي تعالى ايشان را و دوست
دارند خداي تعالى را نرم و ملايم باشند بر مؤمنان و درشت و
غالب باشند بر كافران جهاد كنند با كافران در راه خداي تعالى
و نترسند از ملامت هيچ ملامت كننده آنكه مذكور شد از صفات
كمال ايشان فضل خداي تعالى است كه ميدهد آن را بهر كس كه
ميخواهد و خداي تعالى گشاده دست عرصه قدرت او و رحمت او شامل است
علم و حكمت او چند انكه در قول او يرتد دو قراءت است [illegible]
دال ادغام و سكون دال ثاني ... من شرطي و قول او فسوف
ياتي الله جزاست و در و عايد من كه مبتداست مقدرست يعني لاجلهم للانتقام
و ارتداد در لغت بمعني برگشتن است و در شرع بمعني قطع اسلام است
بچيزي كه موجب كفر شود و حاصل آن برگشتن از اسلام است و اختيار
كردن كفر را و تقديم يحبهم بر يحبونه از جهت آنست كه محبت خداي تعالى ايشان را

...ست از [illegible] ایشان خدای تعالی را بلکه مقصود از محبت کسی خدای تعالی
[illegible] محبت خدای تعالی است و از اینجاست که خدای تعالی قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله مشعر است بآن یعنی بگوای محمد که اگر دوست میدارید خدای تعالی
را پس متابعت کنید مرا تا دوست دارد شما را خدای تعالی و اذلة جمع ذلیل است
از ذلت بمعنی خوار شدن لیکن اینجا مراد لازم خواری است یعنی نرمی و ملایمت
و تواضع نسبت بمؤمنان و اعزة جمع عزیز است از عزت بمعنی غالب شدن و لومة
صیغه مرّة لوم است یعنی ملامت کردن و سرزنش نمودن و قول او یجاهدون
صفت بعد از صفت مر قوم را یا حال است از و و قول ولا یخافون عطف
است بر و و ذلک اشارت است باتصاف صفات مذکوره مخفی نماند که
محققان علماء تفسیر از موالف و مخالف برانند که این آیه نازل شده در شأن
امیر المؤمنین علی علیه السلام و جهاد آنحضرت با جمعی که بعد از وفات پیغمبر
صلی الله علیه و آله که انکار نمودند امامت و وصایت او را و نقض بیعت او [illegible]
برا[illegible] که در حرب جمل و صفین و غیر آن واقع شد و مؤید این است آنکه
مرویست از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمود در روز حرب جمل که
سوگند بخدا که مقاتله کرده نشده اند از اهل این آیه تا امروز و نیز
صفات مذکوره در آیه ظاهر بلکه نص اند در آنکه مراد از موصوف الشأن
آنحضرت است چنانکه حدیث نبوی در شأن آنحضرت در غزوه خیبر که لأ
عطین الرایة رجلاً یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار

یعنی سوگند بخدا اگر بدهم علم را بمردی که دوست دارد خدا او رسول او را
و دوست دارد او را خدا و رسول او و مکرر حمله آورنده باشد بر دشمن
و ناگریزنده باشد از دشمن قرینه واضحه است بر آن و نیز وقوع اداة
ولیکم الله و رسوله که در شان آنحضرت بعد از این آیه مؤید این معنی است بلکه ظاهر
آنست که همچنانکه صیغهای جمع در آیه انما ولیکم الله عبارت از امیر المؤمنین علی
صلوات الله علیه جهت تعظیم آنحضرت صیغهای جمع درین آیه نیز عبارت از
آنحضرت باشد جهت تعظیم او و نیز مؤید این معنی است آنکه روایت کرده اند
از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود لتنتهن یا معشر قریش او لیبعثن الله علیکم رجلا
یضربکم علی تاویل القرآن کما ضربتکم علی تنزیله ثم قال انه خاصف النعل
فی الحجرة و کان علی علیه السلام یخصف نعل رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی سوگند بخدا
که ترک خواهید کرد مخالفت خدا و رسول خدا را ای معشر قریش یا خواهد بر
انگیخت خدای تعالی بر شما مردی را که بزند گردن شما را بنا بر تفسیر
قرآن همچنانکه زدم من گردن شما را بنا بر نزول قرآن از نزد خدای
تعالی بعد از آن فرمود که بدرستی که آن مرد پینه دوزنده کفش من است
در حجره و حال آنکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه پینه میدوخت کفش آنحضرت
را در حجره آن حضرت و اما آنکه بعضی گفته اند که آیه مذکوره نازل شده است
در شان ابو بکر تا ادا اهل بصره و جهاد با امیر المؤمنین علیه السلام باشد
خلاف ظاهر است مگر آنکه ثابت شود روایتی که دلالت کند بر تخصیص مذکور

چنانکه روایت [illegible] ده اند از امیر المؤمنین و امام باقر صلوات الله علیهما

یا آنکه مراد ایشان تخصیص نشد بلکه ذکر اهل بصره بر سبیل تمثیل باشد

و بر هر تقدیر آیه مذکوره دلالت میکند بر افضلیت امیر المؤمنین علی علیه السلام

از پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر آنکه قتال امیر المؤمنین علیه السلام با مرتدان بعد از

فوت پیغمبر صلی الله علیه و آله جهاد فی سبیل الله بود و بر آنکه قتال با اهل بغی واجب

است با شرایط مذکوره **الآیة الرابعة** قوله تعالی فی سوره المائدة

یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة و جاهدوا

فی سبیله لعلکم تفلحون یعنی ای گروه مؤمنان پرهیز کنید از

غضب خدای تعالی و طلب نمایید به سوی رحمت او وسیله را و جهاد کنید

با کافران در راه رضای خدای تعالی شاید رستگاری یابید مراد از

اتقاء مذکور پرهیزکاری است از قهر و غضب خدای تعالی با جتناب کردن

از معاصی و مراد از ابتغاء وسیله طلب کردن وسیله لطف و رحمت است

با قدام نمودن بر طاعات و عبادات و چون جهاد کردن با کافران

در راه رضای خدای تعالی فرد کامل طاعات است تصریح فرمود بر او

بطریق تخصیص بعد از تعمیم از جهت تنبیه بر زیادتی فضیلت او و وسیله چیزیست

که تقرب جویند باو بچیزی از وسل بمعنی رغبت و متعدی شود بالی و قول

الیه متعلق است بوسیله و تقدیم او بر وجهت تخصیص است یا مجرد اهتمام و توشیه

خفی نیست که آیه مذکوره دال است بر زیادتی فضیلت جهاد نسبت بسایر طاعات

و آنچه مستند او به دو مثل جهاد و درین مقام بر جهاد با نفس اماره تواند
که درین در بعضی احادیث نبویه معتبر شده بجهاد اکبر بعیدست از عرف شرع

الآية الثامنة قوله تعالى في سورة النحل ادع الى سبيل
ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي
احسن ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبيله وهو
اعلم بالمهتدين یعنی بخوان ای محمد کافران را بسوی اطاعت پروردگار
خود باحکام یقینیه محکم و بنصیحتها و پندهای نیکو که مشتمل اند بر احکام
ظنیه و بحث کن با ایشان بمقدمات مشهوره یا مسلمه بطریقی که آن بهترست
بدرستی که پروردگار تو داناترست بآن کسی که گمراه شده است و دور
افتاده از پروردگار تو و او داناترست بآنانکه راه راست یافته اند
مراد از خواندن بسوی راه خدای تعالی بحکمت اثبات حقیت اسلام است
بر منکران اسلام بدلیل قطعی و مراد از خواندن بموعظه نیکو اثبات
آنست برایشان بمقدمات ظنیه مفیده و مراد از مجادله [illegible]
بطریق بهتر اثبات آنست برایشان بمقدمات مشهوره یا مسلمه بطریق
ملایمت و رفق نه بطریق غلظت و تندی و مفهومات مشهوره اشارتند
بطریق برهان و خطابت و جدل که سه صناعت اند از صناعات خمس که
در طریق نظر و استدلال معتبرند و آن صناعات سه گونه مذکوره اند
و سفسطه و شعر و در میان سه مذکور از جهت آنست که مدار مغالطه و شعر

بر کذب است ... بکذب و هیچکدام از ایشان مناسب حال اهل حقایق نیست
تخصیص پیغمبران و اوصیای ایشان و طریق بحث مناسب ایشان منحصر است
در برهان نسبت بجمعی که طبع اعلی داشته باشند و جدل نسبت بجمعی که طبع اوسط
داشته باشند و چون مرتبه اوسط فرع طرفین است جدل تاخیر افتاده
از خطابت نیز در قول او ان ربک تا آخر اشارتست باینکه حق نبی و امام دعوت
مخالفان است بایمان بطریق مذکور خواه هدایت یابند و خواه بر ضلالت
خود بمانند و خدای تعالی داناتر است بحال هر دو فریق و مخفی نماند که
آیه مذکوره دلالت میکند بر وجوب دعوت بایمان و رفع شبهه ایشان
پیش از شروع در مقاتله ایشان جهت الزام حجت برایشان چنانکه در شرع
مقررست و واقع شد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او صلوات الله علیهم
اجمعین الآیة السادسة قوله تعالی فی سورة النحل ایضا انما یفتری
الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله واولئک هم
الکاذبون من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره وقلبه
مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم
غضب من الله ولهم عذاب عظیم یعنی نیست وجز
این نیست که می بندند دروغ را بر خدای تعالی آنان که ایمان نمی آورند
بآیتهای خدای تعالی و آن جماعت ایشانند دروغ گویان آن کسانی که کافر
شوند بخدای تعالی بعد از آنکه ایمان آورده باشند مگر کسی که بزور

و سینه کافر شده باشد و حال آنکه دل او آرام یابنده باشد
با ایمان ولیکن آنکسانی که گشاده گردانیده اند بکفر سینهٔ خود را
و اعتقاد کرده اند کفر را پس وارد است برایشان غضبی عظیم از خدای
تعالی و ثابت است مر ایشان را عذاب بزرگ سبب نزول این آیه
آن بود که بعضی از آنانکه مسلمان شده بودند از اهل مکه مرتد شدند
و باز کفر اختیار کردند بطوع و رغبت جهت فتنه انگیزی کافران و بعضی
از ایشان باکراه کلمه کفر بر زبان راندند مثل عمار و بعضی باوجود
اکراه اصرار نمودند بر اسلام تا کشته شدند مثل پدر عمار یاسر و مادر او
سمیه چنانکه روایت کرده اند که سمیه را بسته و حربه در فرجش کردند
تا هلاک شد و گفتند که تو بطلب مردان مسلمانان ایمان آورده پس
ستر ای توامنیت و یاسر را نیز با او بقتل آوردند و عمار بزبان گفت
آنچه میخواستند و نجات یافت پس خبر ایشان رسید برسول خدا
صلعم و آله و مردم گفتند عمار کافر شد آن حضرت فرمود که نه بدرستیکه
که عمار پر است از ایمان از فرق تا قدم و ایمان آمیخته شده است بگوشت او
و خون او و عمار نزد پیغمبر صلعم و آله آمد و قصه را تقریر نمود پس این آیه
نازل شد بعد از آن پیغمبر صلعم و آله پرسید از عمار که چه کردی گفت
بد کردم یا رسول الله نگذاشتند مرا تا آنکه در رفیق ذر حق تو بد گفتم یا
آلهت ایشان بنیکی یاد کردم فرمود که دل خود را در آن وقت چگونه یافتی

گفت براعت تا وضوء ایمان پس آنحضرت چشمهای او را از اشک پاک
کرد و گفت اگر نوبت دیگر با تو این عمل کنند تو نیز آنچه گفتی باز گوی
و افترا در لغت دروغ گفتن و اختراع کردن دروغ است و قول او
انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بمعنی قصر قلب است جهت رد قول
کافران که می گفتند به پیغمبر صلی الله علیه و آله که تو مفتری و دروغ گوی یعنی این آیت
و جز این نیست که دروغگوی کافران اند که از خدای نمی ترسند نه پیغمبر و
مؤمنان که از خدا می ترسند و قول او من کفر بدل است یا عطف بیان
از الذین لا یؤمنون یا از اولئک یا از الکاذبون و احتمال دارد
که مبتدای باشد متضمن معنی شرط و خبر او محذوف باشد بقرینه خبر من
شرح بالکفر که فعلیهم غضب الله است یعنی من کفر بالله من بعد ایمانه فعلیهم
غضب من الله و قول او الا من اکره استثناء است از ضمیر فعلیهم مقدر که
راجع است بمن کفر و قول او ولکن من شرح بالکفر استدراک است از
استثناء مذکور و بیان ما عدا مستثنی است از مستثنی منه و شرح
در لغت بمعنی روشن گردانیدن است و مفعول شرح محذوف است بمعنی شرح نفسه
یعنی روشن گرداند خود را بکفر و قول او صدراً تمیز است از نسبت شرح
بمفعول مقدر و احتمال دارد که صدر را مفعول شرح باشد و تنوین
او عوض از مضاف الیه باشد یعنی صدره و شرح صدر کنایت است از اعتقاد
کفر و کافر شدن از صمیم قلب نه با کراه و تنوین غضب و عذاب از برای تعظیمست

یا کثیر یا هر دو و مخفی نیست که آیه مذکوره دال است بر جواز تقیه چنانکه از عمار و پدر

و اصحابش واقع شد و خلاف است میان فقها در آنکه تقیه عمار افضل بود یا ترک تقیه پدر

و مادر او و بعضی برانند که ترک تقیه افضل بود از جهت آنکه متضمن اعزاز دین

بود و مؤید این است آنکه روایت کرده اند که دو کس را از مسلمانان

نزد مسیلمه کذاب آوردند یکی از ایشان را گفت چه میگویی در حق محمد گفت

رسول خداست گفت چه میگویی در حق من گفت تو نیز رسول خدایی پس رها

کرد او را و دیگری گفت چه میگویی در حق محمد گفت رسول خداست گفت

چه میگویی در حق من گفت من کرم و چیزی نمی شنوم سه نوبت این سخن را

اعاده کرد و همین جواب شنید پس کشت او را و چون این خبر برسول

صلی الله علیه و آله رسید فرمود که مرد اول برخصت از جانب خدای تعالی

عمل کرده و مرد دوم اظهار حق نموده گوارنده باد او را عمل او و بعضی

برانند که تقیه عمار افضل بود بنا بر حدیث مشهور از امام صادق علیه السلام

که فرمود التقیة دینی و دین آبائی یعنی تقیه کردن در وقت حاجت

دین من و دین پدران من است و مؤید این است آیه و لا تلقوا

بایدیکم الی التهلکة یعنی میفکنید از ید خود را باختیار خود در هلاک و آنکه

مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود اما السب فسبونی

فانه لی زکوة و لکم نجاة و اما البراءة فلا تبرؤا منی فانی ولدت علی الفطرة

یعنی اما حکم دشنام دادن مرا او آنست که دشنام دهید مرا زیرا که دشنام

مرا سبب رفع درجات من است و موجب نجات شما و اما حکم بیزار شدن
از من آنست که بیزاری میکنید از من زیرا که من زائیده شده ام بر فطرت
اسلام کامل قوله تعالی فی سورة الانفال قل للذین
کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف وان یعودوا
فقد مضت سنة الاولین یعنی بگو ای محمد کافران را اگر
ترک کنید کفر را آمرزیده شوید آنچه بتحقیق گذشته است از ایشان در
حال کفر و اگر برگردند بسوی کفر و باز کفر اختیار کنند پس بتحقیق که عقوبت
مرتد طریقه پیشینان از امتهای پیغمبران علیهم السلام مراد از
قول او ما قد سلف جمیع معصیتهاست که در حال کفر از ایشان صادر شده
لیکن مخصوص است بمعاصی که در حقوق خدای تعالی از ایشان واقع شده باشد
مثل ترک نماز و غیر آن زیرا که دلیل قایم شده بر آنکه معاصی کافران
در حقوق مردم مثل غصب مال و ایذا و امانت آمرزیده نشود بمجرد
آنکه مسلمان شوند ما دام که ادا نکنند آن را بوجهی از وجوه چنانکه مختار
محققان اصحاب است و قول او فقد مضت سنة الاولین دلیل جزا
که نهاده شده است بجای جزا و تقدیر آنست که ان یعودوا الیه یعاقبوا
علیه وقد مضت سنة الاولین علی هذا یعنی اگر برگردند کافران بعد از
اسلام بسوی کفر معاقب شوند باز بسبب کفر از جهت آنکه عادت خدای
بدین نهج جاری شده است و حکم او در امتهای سابقه برین وجه گذشته

و مخفی نماند که آیات مذکوره دلالت میکند بر آنکه کفار مکلف اند
بفروع اسلام در حال کفر از جهت آنکه کلمه ما در ما قد سلف دال است
بر عموم معاصی الا ما اخرجه الدلیل و نیز دلالت میکند بر آنکه مرتد ملی
تایب معذب است مطلقا

کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر

بدانکه امر عبارت است
از طلب فعل از آن حیثیت که فعل است بر وجه عالیت و نهی طلب عدم فعل است
بر وجه مذکور یا طلب باز داشتن از فعل از آن حیثیت که باز داشتن
است از فعل بر وجهی مذکور علی اختلاف القولین و مشهور آنست
که مراد از معروف فعلی است که مشتمل باشد بر صفت راجحه خواه واجب
باشد و خواه مندوب و مراد از منکر فعل حرام است و مختار محققین
اصحاب آنست که امر بواجب واجب است و امر بمندوب مندوب
و همچنین نهی از حرام واجب است و نهی از مکروه مندوب پس اگر منکر را
عامتر دانند از حرام و مکروه همچنانکه معروف را عامتر داشته اند
از واجب و مندوب بهتر باشد و خلاف است [illegible] در آنکه
وجوب و ندب این عقلی است یا سمعی و در آنکه عینی است یا کفایی
و ادله اقوال مذکوره در کتب اصحاب مسطور است و بعد از تامل
صادق در ادله مذکوره ظاهر میشود که عقلی است و کفایی [illegible]
[illegible] زکی و امر معروف و نهی منکر را مراتب [illegible]
بحسب شدت و ضعف از مجرد بغض و براءت باطنی تا جرح و قتل و وجوب

و نهی ایشان نیز به ترتیب است بطریق الاضعف فالاضعف و در ایشان
فواید عظیمه و مثوبات کثیره است و درین باب احادیث بسیار وارد است
چنانکه مروی است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده لتأمرن بالمعروف و لتنهن
عن المنکر او لیولین علیکم شرارکم و یدعوا خیارکم فلا یستجاب لهم یعنی سوگند بخدا
که هر آینه امر کنید بمعروف هر آینه نهی کنید از منکر و الا مسلط شوند
بر شما بدان شما و طلب چیزی کنند نیکان شما پس هیچ کس اجابت نکند ایشان را
و مروی است از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که کفی ما خلقان من اخلاق الله
و کفی بذلک فضیلة لمن اتصف بهما یعنی امر بمعروف و نهی از منکر دو صفت حمیده اند
از صفات حمیده خدای تعالی و پسندیده است همین جهت ... ایشان مر کسی را
که متصف است بایشان و درین باب سه آیت است الآیة الاولی
قوله تعالی فی سورة آل عمران کنتم خیر امة اخرجت للناس
تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله
یعنی ... شما ای مؤمنان بهترین جماعتی که بیرون آمده است از عدم
بوجود از برای نفع گرفتن از یکدیگر برین وجه که امر میکنند یکدیگر را بمعروف
و نهی میکنند یکدیگر را از منکر و ایمان می آورید بخدای تعالی بدانکه قول او
کنتم احتمال دارد که از کان تامه باشد و خیر امة حال از فاعل او و احتمال
دارد که از کان ناقصه باشد و خیر امة خبر او و بر هر تقدیر مراد بیان خیریت
ایشان است در نفس امر در زمان گذشته مثل زمان حال مراد ...

ایشان است در علم خدای تعالی در ازل یا در کتب پیغمبران گذشته و بر
هر تقدیر کان ناقصه میتواند بود که زایده باشد مثل قول خدای تعالی
کان الله سمیعا بصیرا و احتمال اخیر ظاهرتر است و قول او اخرجت للناس
صفت امت است و اشارت است بوجه خیریت و مراد از ناس
خلق است و قول او للناس وضع ظاهر است در موضع ضمیر یعنی مخلوق
شده اند از برای نفع کردن ایشان ازیکدیگر و قول او تامرون بالمعروف
تا آخر استیناف است جهت بیان انتفاع ایشان ازیکدیگر و احتمال دارد که
حال باشد از فاعل اخرجت جهت بیان انتفاع مذکور و مراد از ایمان بخدای
تعالی ایمان معتد به است بخدای تعالی چنانکه متبادر است و آن مستلزم
ایمان است بجمیع آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده است بالضروره پوشیده
نماند که آیه مذکوره دلالت میکند بحسب ظاهر بر حسن امر معروف و نهی
منکر بلکه بر وجوب ایشان از جهت سببیت ایشان خیریت فاعلان را
زیرا که عدا مثل ایمان بخدا و بر وجوب عینی ایشان چنانکه [illegible] درست
الآیه الثانیه قوله تعالی فی سورة آل عمران ایضا ولتکن منکم امة
یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر
واولئک هم المفلحون یعنی باید که باشند از شما ای مؤمنان جماعتی
که بخوانند مردم را به نیکی و امر کنند بمعروف و نهی کنند از منکر
آن جماعت ایشانند رستکاری یابندگان قول او و یامرون بالمعروف

وینهون عن المنکر عطف است بر قول او یدعون الی الخیر از قبیل
عطف تفسیری و تفصیل بعد از اجمال جهت اهتمام شان امر معروف
و نهی از منکر و پوشیده نیست که این آیه دلالت میکند بصریح بر وجوب امر معروف
و نهی منکر فی الجمله از جهت صیغه امر مذکور و برانکه وجوب ایشان کفایی است
از جهت کلمه من که دال است بر تبعیض بحسب ظاهر و مؤید این قول است انکه ظاهر
آنست که مقصود از امر معروف و نهی منکر ازجار تارک معروف است و فاعل
منکر و متباعد شدن از ترک معروف و فعل منکر و این مقصود حاصل است
بامر معروف و نهی منکر از بعضی مکلفان پس هرگاه بعضی اقدام نمایند
بران از ذمه باقی ساقط گردد چنانکه در جهاد مقررست با انکه اصل عدم
وجوب عینی است **الآیة الثالثة** قوله تعالی فی سورة الحج الذین ان
مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة وآتوا الزکوة وامروا
بالمعروف ونهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور یعنی آنکسان
که اگر [illegible]یم ایشانرا در زمین بپای دارند نماز را و ادا کنند زکوة
را و امر کنند مردم را بمعروف و نهی کنند از منکر و مر خدای راست آخر
چیزها و کارها یعنی همه با او راجع شود بدانکه الذین بدل یا عطف بیان است
از من ینصره در قول او ولینصرن الله من ینصره که قبل این آیت واقع شده
و او محلا منصوب است بسبب انکه مفعول ینصرن است یعنی هر آینه
یاری خواهد داد البته خدای تعالی آنکسان را که یاری دهند دین خدای را

و دوستان او دادوا ایشان آنکس اند که اگر جای دهیم ایشان را
در زمین واحتمال دارد که بدل یا عطف بیان باشد از الذین اخرجوا
در سابق آیه که محلا مجرور است و بدل یا عطف بیان است از الذین
در قول اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم
لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم و می تواند بود که این الذین نیز بدل
یا عطف بیان باشد از الذین مجرور در للذین و دور نیست که الذین اخرجوا
محلا مرفوع و مبتدا باشد و این الذین محلا مرفوع خبر باشد و جملهای
مذکوره در ما بین این جملهای معترضه باشند میان مبتدا و خبر
و بر تقدیر مقصود ازین کلام مدح و ثنای جمعی است که سابقا مذکور
شده اند باقامت صلوة وایتاء زکوة وامر معروف ونهی منکر
و چون این اوصاف بقصد مدح و ثنا مذکور شده اند آیه مذکوره
دلالت میکند بر حسن امر معروف ونهی منکر بلکه بر وجوب ایشان مثل
اقامت صلوة وایتاء زکوة وآیات داله بر وجوب امر معروف ونهی
منکر فی الجمله بسیار است مثل قول خدای تعالی وانذر عشیرتک الاقربین
یعنی وبترسان از عذاب خدای تعالی خویشان نزدیکتر خود را و قول او
قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة یعنی نگاه دارید خود را
بامتثال اوامر و نواهی خدای تعالی و فرزندان و متعلقان خود را
نیز بامتثال اوامر و نواهی خدای تعالی از آتشی که آتش گیره او

وسننها کتاب المکاسب بدانکه مکاسب جمع مکسب است
واو مصدر میمی است بمعنی کسب واو در اصل طلب کردن روزی است
واکتساب بمعنی کسب است و تکسب تکلف است در کسب و کسب و تکسب
واکتساب در عرف شرع عبارتند از تحصیل انسان آنچه را محتاج باشد
بان بوجهی از وجوه از ماکول و ملبوس و مسکن و غیر آن و منقسم شود
باقسام خمسه و آن واجب است و مندوب و مکروه و مباح و حرام و کسب
مواد مختلفه و در فضیلت واجب و مندوب از آن احادیث بسیار
وارد شده مثل آنکه مروی است از رسول خدا صلعم و آله که الکاد علی عیاله
کالمجاهد فی سبیل الله یعنی آنکس که بمشقت چیزی پیدا کند و نفقه کند
بر عیال خود حکم کسی دارد که جهاد کند در راه خدای تعالی در ثواب
و مروی است از امام کاظم علیه السلام که در وقتی که بدست خود در زمین
ملک خود کار میکرد فرمود آن رسول الله صلعم و آله عمل بیده و امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و هو من عمل النبیین والمرسلین والصالحین یعنی بدرستی
که رسول خدا صلعم و آله کار کرده است بدست خود و امیر المؤمنین علیه السلام
نیز کار کرده است بدست خود و کار کردن بدست خود از عملهای پیغمبران
و رسولان و صالحان است و روایت کرده اند که وحی فرستاد خدای
تعالی بداود علیه السلام آنکه تو نیکو بنده اگر نخوردی از بیت المال
داود علیه السلام در گریه شد پس خدای تعالی وحی فرستاد بر وی که آهن

از براي تو نرم گردانيديم كه بآن كسب معيشت خود كني بعد از آن
داود عليه السلم زره مي ساخت و ميفروخت و قيمت آن را
وجه معاش خود ميكرد و آنچه زياده مي آمد تصدق مينمود و در
باب دو مبحث است مبحث اول در بيان صحت الكتاب و در وي
آيه است الآيه قوله تعالى في سورة الحجر والارض مددناها
والقينا فيها رواسي وانبتنا فيها من كل شيء موزون
وجعلنا لكم فيها معايش ومن لستم له برازقين وان
من شيء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر
معلوم يعني پهن گردانيديم زمين را و انداختيم در زمين كوههاي
ثابت استوار و روانيديم در زمين بعضي از هر نوع گياه كه بميزان حكمت
سنجيده ايم او را گردانيديم از براي شما در زمين سببهاي زندگاني
از براي كساني كه نيستيد شما ايشان را روزي دهنده و نيست هيچ
حيواني مگر آنكه نزد ماست خزائنها انواع روزي او و نمي فرستيم
روزي او را از خزينه براي او مگر باندازه كه معلوم است نزد ما
بدانكه ارض در قول او والارض مددناها اضمر عاملها على شريطة
التفسير است ومدودناها مفسر مددناي مقدر است يعني مددنا الارض
مددناها و رواسي جمع راسيه است يا جمع راسي مثل طوالب كه جمع طالب است
و كواهل جمع كاهل است و بر هر تقدير مشتق است از رسو بمعني استوار شدن

بجزی و مراد اینجا کوههاست که استوارند بر زمین و موجب استحکام
زمین شده اند و ظاهر آنست که کلمهٔ من در من کل شی بمعنی بعض است
و مراد از کل شی هر نوعیست از انواع نباتات و مراد از موزون
سنجیده شده بحسب حکمت است نه بحسب حقیقت یعنی رویانیدیم در زمین
بعضی از هر نوع گیاه را که خلقت و خاصیت او بحسب حکمت واضح شد
و حمل من بر تبیین یا زیاده بمذهب اخفش بعید است و معایش جمع
معیشت است بمعنی زندگانی پس قیاس آنست که بیا باشد نه بهمزه
زیرا که یاء او اصلی است نه زاید و در بعضی قرات که بهمزه آمده از
جهت حمل اوست بر موازن او مثل خزاین در آخر همین آیه که جمع خزینه است
و شمایل و صحایف که جمع شمیله و صحیفه اند و یاء ایشان زاید است و مراد
از معایش اسباب معایش است بحذف مضاف یا بطریق مجاز مرسل و نباتات
نباتات معیشت مردم را باعتبار اکتساب است از زرع و غرس و مزارعه
و مساقات و اجاره و بیع و شری و غیر آن و قول او و من لستم له برازقین
عطف است بر ضمیر مجرور بلام در لکم باعتبار محلش که نصب است بر مفعولیت
جعلنا یا بر معایش و در نیت که عطف باشد بر ضمیر لکم باعتبار لفظش بنا بر
مذهب کوفیین که اعادهٔ جار را شرط نکرده اند در عطف بر ضمیر مجرور
یعنی گردانیدیم از برای شما و از برای آنکسان که شما روزی دهندهٔ
ایشان نیستید و مراد از ایشان عیال و بنده ها و خدمتکاران است جهت

توهم بعضی که توهم میکنند که ایشان روزی دهنده عیال و سایر متعلقان
خود و تصریح بذکر ایشان با آنکه داخل اند در لکم از جهت اهتمام بشأن ایشان
ایشان است بنا بر توهم مذکور و تفسیر او بحیوانات که آدمی سبب رزق ایشان نیست
خلاف ظاهر است زیرا که کلمه من مستعمل نشود در غیر ذوی العقول
مگر بطریق مجاز و ظاهر آنست که مراد از شیء در قول او وان من شیء مطلق
حیوان باشد که محتاج است بروزی و مراد از خزاین که جمع خزینه است
بمعنی جای محافظت آنچه محتاج الیه باشد خزینهای انواع روزی هر حیوان
است و تواند بود که مراد از شیء مطلق موجود باشد و از خزاین او
اجماع ضروریات بقای او زیرا که وجود هر شیء و بقای او و کمالات ممکنه
او بقدرت خدای تعالی است پس مراد از خزاین بر هر تقدیر قدرت شامله تامه
خدای تعالی است که تشبیه کرده شده است بخزاین روزی حیوانات
و غیر آن از ضروریات موجودات در سهولت حصول اینها از وی بطریق
استعاره مصرحه و بهتر آنست که کلام استعاره تمثیلیه باشد بنا بر تشبیه
رجوع مخلوقات در ضروریات و ما یحتاج خود بقدرت خدای تعالی و سهولت
تحصیل خدای تعالی اینها را از برای ایشان بقدرت شامله خود برجوع کسی که
خزینها داشته باشد بخزینه دار تا آنچه محتاج الیه اوست از [illegible]
[illegible] دهند و حاضر کردن خازن محتاج الیه [illegible] بسهولت بنا بر این
او بر آن [illegible] بنا و برین تقدیر جمع خزاین اشارت [illegible] هر یک از موجودات

انواع ضروریات و احتیاج هست که هر یک از آنها مستدعی خزینه است
جهت محفوظیت آنها و اما آنکه بعضی از مشایخ خزاین را بر مقدورات خدای
تعالی حمل کرده اند و توجیه جمع خزاین بآن نموده اند که مقدورات خدای
تعالی غیر متناهی است خلاف ظاهر است و اضافه خزاین بضمیر راجع بشیء
که از جمله مقدورات است ابا میکند از آن و مراد از قول او و ما
ننزله الا بقدر معلوم آنست که نمیفرستیم و نمیرسانیم روزی حیوانات را یا انسان
بلکه مطلق ضروریات بقای موجودات را بایشان مگر باندازه معین و
وقت معین چنانکه حکمت ما اقتضای آن کند و موافق این معنی است حدیث
قدسی که روایت کرده اند که ان من عبادی من لا یصلحه الا الغنی
ولو افقرته لافسده ذلک و ان من عبادی من لا یصلحه الا الفقر ولو
اغنیته لافسده ذلک یعنی بدرستی که بعضی از بندگان من کسیست که بصلاح نمی
آورد او را مگر توانگری و اگر درویش گردانیدم او را او را ...
و بعضی از بندگان من کسیست که بصلاح نمی آورد او را مگر درویشی
و اگر توانگر گردانیدم او را هر آینه فاسد می آورد او را
و مخفی نیست که آیه مذکوره دلالت میکند بحسب ظاهر بر صحت اکتساب
معاش از انواع نباتات بطریق مختلفه آن و بر وجوب امتنان و
حق سبحانه و تعالی را که منعم نعمتهای مذکوره است و غیر آن ... الاعلی
و مستوجب انواع محامد و شکر است بر سبیل استحقاق فله الحمد علی نعمائه انه

الیٰ بهره و له الشکر علی الائمة المتواتره الصورة الآیة الثانیة و له تعالی

فی سورة الاعراف ولقد مکناکم فی الارض وجعلنا

لکم فیها معایش قلیلا ما تشکرون یعنی هر آینه بتحقیق دادیم

شما را ای فرزندان آدم در زمین وکردانیدیم از برای شما در

زمین اسباب زندگانیهای سخت کم شکر کوئید شما نعمتهای ما را

تمکین در لغت بمعنی جای دادن آمده وبمعنی قدرت وتوانائی دادن

نیز آمده واینجا هر دو معنی مناسب است وقلیلا مفعول به تشکرون است

یعنی اندکی از نعمتهای ما را شکر میکوئید یا مفعول مطلق اوست

یعنی شکر میکوئید نعمتهای ما را شکر اندک یا مفعول فیه است در وقت

اندک شکر میکوئید نعمتهای ما را وبر هر تقدیر تقدیم او بر تشکرون

از جهت اهتمام است بر بیان قلت شکر انسان وتوبیخ او در آن وکلمه

ما صفت قلیلا است جهت تاکید معنی قلت یعنی قلیل کامل در قلت واین جمله استینافیه

است جهت بیان کیفیت سلوک انسان در برابر نعمتهای خدای تعالی

ودور نیست که جمله مذکوره محلا منصوب صفت معایش باشد بحذف

یعنی قلیلی از معایش را شکر میکوئید یا شکر قلیل یا در وقت

قلیل شکر میکوئید معایش را واین آیه نیز مثل آیه کذشته دال

است بر صحت اکتساب معیشت از نباتات بطرق مختلفه آن الآیة الثالثة

قوله تعالی فی سورة البقره یا ایها الناس کلوا مما فی الارض

حلالاً طيباً و لا تتبعوا خطوات الشيطان انه لكم عدو
مبين يعني اي گروه مردم بخوريد از آنچه در زمين است از جنس گياه
پاك و حلال و پيروي مكنيد گامهاي شيطان را بدرستي كه شيطان
مر شما را دشمن هويداست ظاهر آنست كه كلمه من در مما بمعني تبعيض است
يعني بخوريد چيزي را كه بعضي از چيزي است كه در زمين است و احتمال دارد
كه من اسمي باشد بمعني بعضي يعني بخوريد بعضي آنچه را كه در زمين است و بر هر
تقدير مراد نباتات است كه از زمين حاصل ميشود و قول او حلالاً صفت
مفعول كلوا است يا حال است ازو يا مفعول كلوا است و قول او مما في الارض حال
ازو مقدم بر او و طيباً تاكيد حلالاً است يا حلالاً اشارت است بحسن شرعي
و طيباً بحسن طبعي و در قول او خطوات الشيطان اينجا چهار قراءت گفته است
ضمتين و واو و ضمه و سكون و واو اين لفظ در هر جا واقع شده اين
دو قراءت در و واقع شده و بهر دو قراءت جمع خطوه است بضمه
و سكون و واو بمعني گام و ضمتين و تشديد واو و بهمزه بهمان معني و فتحتين
و واو آن جمع خطوه است بفتح و سكون واو بمعني يك گام زدن كه آن
صيغه مره باشد و بر هر تقدير مراد از خطوات شيطان وسوسهاي او است
و اضلال او مردم را از طريق حق و ظاهر آنست كه نسبت اتباع بخطوات
مجاز عقلي است زيرا كه اتباع پي روي كردن است و اينمعني متعلق نشود
بخطوه بلكه بشيطان متعلق شود نه بخطوه و مراد از پي روي كردن شيطان

در خطوات قبول کردن وسوسهای اوست و عمل کردن بمقتضای
آن در اکل حرام و این آیه نیز دلالت میکند بر جهت اکتساب آنچه از
زمین حاصل شود و جهت اکل آن چنانکه مخفی نیست الآیة الرابعة

قوله تعالی في سورة طه كلوا من طيبات ما رزقناكم
ولا تطغوا فيه فيحل عليكم غضبي ومن يحلل عليه غضبي
فقد هوى يعني بخوريد از حلالهاي آنچه روزي كرده ايم
شما را و در مگذريد از حد شرعي در آن پس واجب شود بر شما
غضب من و هر كس كه واجب شود بر او غضب من پس بتحقيق هلاك گردد
كلمه من درين آيه مثل من است در آيه سابق و مراد از طيب اينجا
حلال است و اضافه طيبات بما رزقناكم اضافه صفت است بموصوف
بمذهب كوفيين يا اضافه عام است بخاص مثل شجر الاراك و علم النحو
[illegible] باتفاق و طغيان در لغت بمعني از حد در گذشتن است
و ضمير فيه راجع است بما رزقناكم يا باكل مذكور و مراد از طغيان
در آن اكتساب مال است بطريقي كه خلاف شرع باشد و خارج شرايط
صحت او نباشد يا ترك اداي واجبات آنست از زكات و خمس يا اظهار
تكبر و تجبر [illegible] بسبب آن يا بسبب اداي زكوة و خمس و در [illegible] كه
كه مراد از طغيان در اكل اسراف باشد در خوردن زياده از قدر سير
بر وجهي كه ضرر رساند زيرا كه حرام است و در قوله فيحل دو قراءت است

کسر حاء از حلول یعنی فرود آمدن و ضم حاء از حلال یعنی واجب شدن
وام و عقوبت و باین معنی متعدی شود بعلی یا بمعنی حلال شدن و بمعنی
متعدی شود بلام و علیکم در بعضی تقدیرات متعلق است بقول او یحل و در
بعضی تقدیرات متعلق است بغضبی و مقدم شده بر وجهت اهتمام و بر تقدیر
قول او یحل منصوب است بان ناصبه مقدره بعد از فاء سببیه و نهی
شامل است تمنی فاضربک و قول او و من یحلل علیه غضبی مثل قول اوست
فیحل علیکم غضبی در آنچه مذکور شد لیکن یحلل مجزوم است بفک ادغام بسبب
من شرطی و قول او فقد هوی جزای اوست و هوی مشتق است از هوی
بمعنی سقوط کنایه است از معاقب شدن بعقوبت الهی و این آیه نیز دال است
بر صحت اکتساب روزی بر وجهی که در شریعت غرا محقق و مبین است

الآیة الثانی عشر قوله تعالی فی سورة ق ونزلنا من السماء
ماء مبارکا فانبتنا به جنات وحب الحصید والنخل
باسقات لها طلع نضید رزقا للعباد واحیینا به بلدة
میتا کذلک الخروج یعنی فرو فرستادیم ما از آسمان باران را که
با برکت است و نفع بسیار پس رویانیدیم بآن باران بستانها و باغها را
و دانهای گیاه درویده شده را و درختهای خرما را در حالتی که بلندند
مر ایشان را ست شکوفهای بر بالای هم چیده شده از جهت روزی
دادن بندگان و گردانیدیم ما با نفع و گیاه بآن باران زمینی بی نفع و گیاه

را مثل این رویید ن رویید ن گیاه است از زمین بر آمدن مرده
از قبرها روز قیامت مراد از ماء مبارک باران پرنفع است و مراد
از جنات باغها و بستانهاست که مشتملند بر میوهها و گیاهها و درختها و مراد
از حب الحصید آنهاست که قوت آدمی و حیوانات شود مثل گندم و جو و غیر آن
و حصید فعیل است بمعنی مفعول یعنی درو کرده شده و مراد از دو اینجا
نه جنات و گیاههاست که دانه گندم و امثال آن بر سر آنهای رویید
از شان آنهاست که درو کرده شوند و اضافه حب بحصید اضافه فرع است
با صل یعنی لام نه اضافه موصوف بصفت و باسقات از بسوق یعنی دراز
شدن یعنی بلندها و دور نیست که از بسوق بمعنی افزون شدن بر کسی به
فضل و غیر آن باشد یعنی افزون شوندها بر سایر درختها در بسیاری
میوه و منافع و بهر حال حال است از نخل و قول او طلع نضید حال متداخل
ل از ضمیر مستتر در و یا حال بعد از حال از نخل و از جهت امتیاز
نخل از سایر درختهای میوهها باین صفات مذکور شد تخصیص بعد از
جنات از قبیل تخصیص بعد از تعمیم و نضید نیز فعیل بمعنی مفعول است یعنی بر
بالای هم چیده شده و وصف شکوفه باین صفت اشارت است
بکثرت میوه و قول او رزقا مفعول له انبتنا ست و مراد از بلده
زمین است و میتا مخفف میت است و مراد از موت زمین عدم
قوتهای نامیه اوست بسبب بی آبی و مراد از احیاء انگیز انیدن و قوای

گردانیدن قوتها نامیه اوست بباران وذلک اشارت هست برویدن
اشیاء مذکوره که دلالت میکند بر قول او انبتنا ومراد ازخروج بیرون
آمدن مردهاست در روز حشر از قبرها که شبیه است برویدن گیاهها
ودرختها از زمین وقول او کذلک خبر ظرف ست از قول او الخروج
مقدم شده بر وجهت اهتمام ودور نیست که کاف اسم باشد بمعنی مثل
ومبتدا باشد والخروج خبر او یعنی مثل رویانیدن اشیاء مذکوره بیرون آمدن
مردهاست از قبرها روز قیامت وپوشیده نماند که این آیه نیز دال است
برانکه خلق اشیاء مذکوره جهت منتفع شدن بندهاست ازانسان
بوجوه مختلفه وبرصحت اکتساب آنها بطریق متعدده الا ما اخرجه الدلیل

الآیة السادسة قوله تعالی فی سورة تبارک هو الذی جعل
لکم الارض ذلولا فامشوا فی مناکبها وکلوا من رزقه
والیه النشور یعنی خدای تعالی آنچنان خدایی است که کردانید از برای شما
ای فرزندان آدم زمین را نرم وملایم پس راه بروید در راههای
وجوانب او وبخورید از روزیهای خدای تعالی وبسوی خدای تعالی است
زنده شدن شما وبازگشت شما روز قیامت بدانکه ذلول فعول است بمعنی فاعل
از ذلت بمعنی خواری وودر فعول بمعنی فاعل تذکیر وتانیث برابرند ازین
جهت اینجا مذکر مستعمل شده با انکه مسند بارض است ومراد از خواری زمین
نرمی وملایمت اوست شایان رفتن بر پشت او وپایمال او ومناکب جمع

سنگست یعنی دوش و اینجا کوههاست و یا جوانب و راههای زمین و
تعبیر بمناکب اشارتست بکمال خواری زمین و آسانی رفتن بر پشت او
زیرا که سواری بر مناکب مراکب صعب بلکه متعذرست از جهت تمرّد و سرکشی
ایشان از آن پس هرگاه رفتن بر مناکب زمین میسّر باشد بر آیه غایت
خواری و ملایمت او از آن معلوم گردد و ضمیر رزقه راجعست بخدای تعالی
و مراد بآن رزق و انواع نعمتهای اوست که از زمین حاصل گردانده جهة
بندهای خود و قوله و الیه النشور جمله حالیه است از فاعل کلوا یا ضمیر مضاف الیه
النشور است که لام نشور عوض از وست یعنی نشورکم و مراد آنست که چون باز
گشت بسوی اوست خواهد پرسید که شکر نعمتهای او بجای آوردند یا نه
و تصرف بر نعمتهای او بر وجهی مشروع کردید یا بر خلاف آن و این آیه
نیز دلالت میکند بر جواز سعی در تحصیل روزی و صحت اکتساب او بطریق معتبر
و مؤید این معنی است آنکه در بعضی روایات آمده که چون آیه و من یتق الله
یجعل له و یرزقه من حیث لا یحتسب نازل شد جمعی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله
دست از طلب روزی باز گرفتند و در خانهای خود نشستند و اعتماد
بر کرم حق سبحانه و تعالی کردند و بعبادت مشغول شدند و چون این خبر بسمع
شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید عیب فرمود ایشان را و گفت انی لا بغض
رجلا فاغرا فاه الی ربه یقول ارزقنی و یترک الطلب یعنی بدرستی که من
دشمن میدارم مردی را که باز باشد دهن [illegible] سوی پروردگار خود

و نیکفته باشد که روزی ده مرا و بگذارد و طلب کردن روزی را
و خلاف صوفیه درین باب ملتفت الیه نیست چنانکه مخفی نیست
و در بیان عدم صحت بعضی اکتسابات است و در وی نیز شش آیت است
الآیة الاولی قوله تعالی فی سورة یوسف قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى
خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ یعنی گفت یوسف علیه السلام
ملک مصر را که بگردان مرا والی و مسلط بر خزینهای زمین مصر بدرستی که
من نگهبانم هر چیز را که نگاه باید داشت دانایم بآنکه چه نوع تصرف می باید کرد
و روایت کرده اند که چون فرستاده پادشاه مصر که ریان
بن ولید عملیقی بود بطلب یوسف علیه السلام بزندان رفت و اعلام نمود
او را که پادشاه ترا می طلبد یوسف علیه السلام اجابت نموده برای اهل
زندان دعای خیر بتقدیم رسانیده بیرون آمد و غسل نموده جامهای
پاک پوشیده متوجه خانه پادشاه شد و چون نزد او در آمد خود را
دعا کرد و بعد از آن سلام کرد بر پادشاه و او را نیز دعا کرد و بلغت
عربی پادشاه گفت این چه لغت است یوسف علیه السلام گفت که این لغت
پدران منست و پادشاه هفتاد و لغت میدانست بهر لغت که سخن
کرد یوسف علیه السلام بهمان لغت جواب گفت پادشاه تعجب نموده
بعد از آن گفت که میخواهم که خوابی دیده ام تقریر نمایی و تعبیر کنی خواب را
چنانکه پادشاه دیده بود تقریر نمود و تعبیر فرمود و بطریق جمع کردن

غلات در سالهای فراخی و فروختن آن در سالهای قحط و تنگی اهتمام کرد
و چون پادشاه از فحوای کلام یوسف علیه السلام ذهن و کمال و دیانت
و امانت او دریافت گفت که امروز نزد ما صاحب منزلت و دیانت
و امانتی پس یوسف علیه السلام رعایت حقوق بندهای خدای جهت
رفاهیت فقرا و مساکین فرمود که صلاح در آن است که مرا بر خزینهای
مال مصر والی و حاکم گردانی تا بدانچه مقتضای عدالت باشد عمل نمایم
جهت آنکه من محافظت آن کما ینبغی می نمایم و طریق عدالت را میدانم
پادشاه قبول نموده او را تعظیم کرد و از برای او تخت مرصع بدر و
یاقوت ترتیب داد و او را بر آن تخت نشانید و تاج عزت بر سر او
نهاد و انگشتری خود را در انگشت او کرد و شمشیر خود را بر میان
او بست و او را ولی عهد خود گردانید و بعضی مفسران گفته‌اند
که پادشاه بدست یوسف علیه السلام مسلمان شد و تابع و منقاد
او گشت و عزیز مصر را که قطفیر نام داشت عزل کرد بعد از آن عزیز
وفات یافت و پادشاه زن او را که زلیخا بود بیوسف علیه السلام داد
که بخواهد و یوسف علیه السلام او را بعقد خود درآورد و چون نزدیک
او رفت گفت آیا این صورت بهتر نیست از آنچه تو میخواستی چون
دخول کرد او را بکر یافت و او را از وی [illegible] پسر حاصل کرد و چون بنی
خزاین تعلق است بجزو فی مثل [illegible] و [illegible] ادعم او از ارض

نه بین حضرت یعقوب نیست یعنی مسلط و قادر گردان مرا بر خزینهای
مال مصر و قول او انی حفیظ علیم اشارت است بانکه شرط حکومت آنست
که حاکم عادل باشد تا خیانت و خطا ازو واقع نشود و ازین جهت
استدلال کرده اند بعضی فقها باین آیه بر جواز طلب حکومت و قضا
از سلطان ظالم بشرط عدالت و دیانت و عدم مضرت دیگر و عدم جواز
آن بدون این شرایط پس اکتساب آن برین تقدیر صحیح نباشد
و مخفی نیست که دلالت آیه مذکوره برین احکام اگرچه صریح نیست لیکن
در دلالت او بمعونت ... هیچ شبهه نیست الآیة الثانیة قوله تعالی
فی سورة المایدة سماعون للکذب اکالون للسحت یعنی بعضی از
یهود بسیار شنونده اند مر دروغ را و بسیار خورنده اند مر حرام را
بدانکه قول او سماعون خبر مبتدا محذوف است یعنی هم سماعون یعنی یهود بسیار
شنونده اند سخن دروغ را و احتمال دارد که مبتدا خبر محذوف باشد
یعنی من الذین هادوا سماعون للکذب یعنی از جمله یهود آنانکه بسیار شنونده
دروغ را و سماع و اکال هر دو صیغه مبالغه اند از سماع یعنی شنیدن
و اکل یعنی خوردن و سحت بضم سین یعنی مطلق حرام است از سحت بفتح
سین یعنی هلاک شدن و از بیخ برکندن زیرا که حرام موجب هلاک سبب
شدن و مستاصل شدن است بعذاب خدای تعالی و بعضی قرا بفتح
خوانده اند و بعضی بضم سین خوانده اند بتخفیف و تشدید او

و مضمون همه قراءات یکیست و مروی [illegible] از [illegible] (الله)

و سلامه علیه که گفت سحت رشوت گرفتن است در حکم کردن و از ر[illegible]

کسی و مهر زنی زناکار و مزد حجامت کننده و مزد [illegible]

حیوان نر بر حیوان ماده و بهای سگ حرام است و بهای شراب

و بهای حیوان خود مرده و هدیه کاهن و کار کردن در معصیت

و مرویست از امام صادق علیه السلام که گفت سحت را انواع

بسیار است و اما رشوت گرفتن جهت تغییر حکم الهی کفر است بخدای عظیم

و اما آنکه روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود مراد از سحت

رشوت گرفتن است جهت تغییر حکم الهی مبالغه است در نهی از رشوت

چنانکه حدیث امام جعفر صادق علیه السلام مشعر است بآن یا اشارت است

بآنکه مراد از حرامی که یهود میخوردند رشوت بود چنانکه روایت کرده اند

[illegible] مفسران که عادت حاکمان شرع در بنی اسرائیل چنان بود

که هرگاه کسی نزد ایشان می آمد و میخواست که بر کسی دعوای ناحق

کند رشوت را در آستین خود می نهاد و بحاکم می نمود آن [illegible] دعوی

دروغ او را می شنید و رشوت او را میگرفت و موافق مدعای او

حکم میکرد و بخصم او التفات نمی نمود و وصف یهود در آیه [illegible]

بشنیدن دروغ و خوردن حرام [illegible] آنست و چون وصف ایشان

باین دو صفت در مذمت ایشان [illegible] آیه مذکوره دلالت میکنند

رشوت دادن اما جایز نیست و اکتساب او حرام است که رشوت گرفتن
پس اگر از برای تحصیل حقی باشد که بی رشوت میسر نشود جایز است
والا او نیز حرام است چنانکه حدیث مشهور لعن الله الراشی والمرتشی
اشارت است بآن [illegible] قوله تعالی فی سورة النور
ولا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصنا
لتبتغوا عرض الحیوة الدنیا ومن یکرههن فان الله
من بعد اکراههن غفور رحیم یعنی بستم مدارید
کنیزکان خود را بر زنا کردن اگر خواهند عفت ورزیدن را از برای
آنکه طلب کنند متاع زندگانی دنیا را و کسی که بستم بدارد کنیزکان
را بر زنا کردن پس آنکس گناه کار است نه آن کنیزکان از جهت آنکه
خدای تعالی بعد از ستم داشتن ایشان بر زنا آمرزنده و مهربان است
ایشان را سبب نزول این آیه آن بود که عبد الله بن ابی سلول که
منافقان بود شش کنیز داشت و اکراه می نمود ایشان را بر زنا
و مقاطعه نموده بود با ایشان که هر روز مبلغی معین از ایشان میگرفت
جهت اجرت زنا و این عمل عادت جاهلیت بود و کنیزکان از آن کنیزان
شکایت کردند به پیغمبر صلعم و آله پس آیه مذکوره نازل شد بدانکه
فتی در اصل لغت مرد جوان را گویند و فتات زن جوان را و بسیار است
که تعبیر میکنند از غلام بفتی و از کنیزک بفتات چنانکه در حدیث وارد شده

که فتای و فتاتی بگویند و عبدی و امتی نگویند و فتیات
کنیزکان است و بغا بمعنی زنا است و تحصن بمعنی عفت یعنی ترک زنا
و وجه تقیید نهی از اکراه فتیات بر زنا بشرط ارادت ایشان
عفت و عدم زنا را با آنکه اکراه بر زنا متصور نیست مگر با ارادت عفت
مبالغه است در نهی و اشارت است بوجه نهی یعنی هرگاه کنیزکان با وجود
قلت عقل و کثرت شهوت اراده عفت کنند خواجه ایشان اولی است
با آنکه اراده عفت ایشان کند و ازین تحقیق ظاهر شد که اینجا مفهوم
مخالف شرط مقصود و معقول نیست و شک نیست که اعتبار مفهوم مخالف
شرط مشروط است بآنکه مفهوم مخالف شرط متصور باشد و تعلیق
بشرط را غیر از مفهوم مخالف فایده ظاهری نباشد چنانکه سابقا
تحقیق نموده شد و وجه اختیار کلمه ان بر اذا با آنکه اراده عفت از
کنیزکان عبد الله بن ابی سلول واقع شد و اصل در شرطی
که غالب الوقوع باشد آنست که اذا مستعمل شود در وی چنانکه در
محلش قرار یافته آنست که غالب در کنیزکان عدم اراده
عفت است و اراده عفت از بعضی کنیزکان عبد الله بن ابی سلول
بر سبیل ندرت واقع شد و وجه اختیار آن بر اذا آنکه برین تقدیر
عدم وقوع شرط مذکور غالب و اصل در شرطی که عدم وقوع
او غالب نباشد استعمال لو است و محل استعمال ان شرطی است که متساوی

التحصن [illegible] اظهار رغبت ایشان بجهت تکلم است بشرط مذکور و تصویر او بصورت
غیر نادر الوقوع و از جهت شرط مذکور را بفعل ماضی ادا نموده با آنکه اصل در
شرط ان و اذا که استقبالند فعل مضارع است زیرا که فعل ماضی دلالت میکند
بر وقوع و وقوع مطلوب است در چیزهایی که مرغوب و محبوب باشد و قول او
لتبتغوا متعلق است باکراه منهی عنه نه بنهی و قول او و من یکرههن شرط است
و جزای آن مقدر است فهو الاثم دونهن و قول او فان الله علت جزا است
که بجای جزا نهاده شده یعنی از جهت آنکه خدای تعالی بعد از اکراه ایشان
آمرزنده و مهربان است مر ایشان را از جهت آنکه مکره بودند در آن
فعل و مؤید این معنی است آنکه در قراءت ابن عباس رض فان الله من بعد
اکراههن لهن غفور رحیم واقع شده یعنی بدرستی که خدای تعالی بعد از اکراه
کنیزکان مر کنیزکان را آمرزنده است و مهربان و تقدیم لهن بر غفور رحیم
ظاهر در تخصیص است یعنی همین مر ایشان را آمرزنده مهربان است نه خواجه ایشان را
که اکراه کننده است و بعضی از مفسران گفته اند که ظاهر آیه مذکوره
منافی حدیث نبوی مشهور است که رفع عن امتی الخطاء و النسیان
و ما استکرهوا علیه یعنی برداشته است از امت من گناه فعل خطا و فراموشی
و فعلی که اکراه کرده شده باشند بر آن زیرا که مقتضای این حدیث
اکراه رافع گناه باشد پس تعلیق مغفرت بفعل مکره که کنیزکست هیچ وجهی ندارد
و تاویل کرده [illegible] بر [illegible] که مراد از اکراه رافع گناه اکراه تام است

مثل قتل و مانند آن و مراد از اکراه [illegible] باشد
مثل ضرب و شتم چنانکه عادت است و جایز است که خدای تعالی فعل مکره
باین اکراه را عفو کند بر سبیل تفضیل و ممکن است توجیه [illegible] که رافع
بودن اکراه مر گناه را منافات ندارد و متعلق مغفرت بآن فعل مکره
زیرا که می تواند بود که رفع اکراه گناه را باعتبار مغفرت الهی باشد
چنانکه منشا در حقیقت از رفع نه باعتبار عدم ترتب گناه بران بالذات
و برین تقدیر احتیاج بتاویل مذکور نیست و پوشیده نماند که این آیه
مذکوره دلالت میکند بر آنکه اکتساب [illegible] اجرت زنا حرام است از کنیز
مکره جهت متاع دنیا بمنطوق و بر حرمت اجرت زنا در غیر صورت مذکوره
بمفهوم موافق والطبع [illegible] قوله تعالی فی سورة المائدة
یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام
رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون
انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء
فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة فهل
انتم منتهون ای گروه مؤمنان آنیست و جز این نیست که شراب و قمار
و بتها و تیرهای قمار پلید است که پیدا شده از عمل شیطان پس اجتناب کنید
از ان پلید که ممکن است شاید که رستگار [illegible] باشید اینست و جز این نیست
که میخواهد شیطان آنکه بیفکند در میان شما دشمنی و کینه در شراب

و قمار و باز دارد شما را از یاد کردن خدای تعالی و از نماز گزاردن
پس آیا شما ترک کننده شراب و قمار هستید یا نه تعیین خمر و بیان
حکم او در کتاب طهارت گذشت و اما میسر یعنی قمار است و در اصل
مصدر میمی از یسر یعنی آسانی از جهت آنکه قمار متضمن اخذ مال است با آسانی
یا از یسار یعنی توانگری از جهت آنکه قمار مستلزم توانگری و مالداری است
و انصاب جمع نصب است و او بت است و بعضی گفته اند که نصب
جمع است و واحد نصاب است و مراد عبادت اصنام است یا ذبح
حیوانات و پهن کردن گوشت آنها برای ایشان بترک ایشان چنانکه
در آیه دیگر واقع شده که وما ذبح علی النصب وان تستقسموا بالازلام و
ازلام جمع زلم است بفتحتین و ضم اول و او تیری است که پر و پیکان
نداشته باشد و الازلام عبارت است از تیرهای بی پر و پیکان که
که اهل جاهلیت قمار میکرده اند با آنها و آن ده تیر بوده است که هفت
تیر از این صاحب نصیب بوده چنانکه بر هر یکی از آنها نصیبی می نوشته اند
مثل یک سهم و دو سهم و سه سهم تا هفت سهم و سه تیر از آنها بی
نصیب بوده یعنی هیچ نمی نوشته اند بر آن و کیفیت قمار با این تیرها
چنان بوده که شتری می کشته اند و آن را قسمت میکرده اند بده قسم
و بعضی گفته اند به هژده قسم و جمع می شده بر سر آن و خریطه که آن تیرها
آنجا می نهاده اند می آورده اند و می جنبانیده اند و مردی امین را

میگفته اند که بنام هرکس تیری بیرون آورد پس هرکس که تیر
نصیب دار باسم او بیرون می آمده نصیبی که از ان شتر در ان تیر
مکتوب بوده باو میداده اند و هرکس که تیر خالی از نصیب بنام او
بیرون می آمده قیمت آن شتر که کشته اند ازو میگرفته اند و تیری
از اقسام را و باو نمیداده اند چنانکه علی ابن ابراهیم از امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده و برین تقدیر ذکر
ازلام بعد از ذکر میسر تخصیص است بعد از تعمیم از جهت اهتمام بشان
تحریم ازلام و بعضی مفسران گفته اند که ازلام عبارت است
از تیرهای بی پر و پیکان که بآن تفال میکرده اند در کارهای
عظیم الشان که متردد بوده اند در ان باین طریق که بر بعضی می
نوشته اند که امرنی ربی و بر بعضی می نوشته اند که نهانی ربی
و بر بعضی هیچ چیز نمی نوشته اند بعد از ان تیرها را بیرون می
آورده اند پس اگر تیر امرنی ربی بیرون می آمده شروع میکرده اند
در ان کار و اگر تیر نهانی ربی بیرون می آمده اجتناب میکرده اند
از ان و اگر تیر نانوشته بیرون می آمده از سر میگرفته اند تفال را
و رجس در لغت بمعنی نجاست است چنانکه از کتب لغت معلوم میشود و
ظاهر آنست که قول او رجس خبر است از الخمر و خبرهای مذکوره متعدد است
یعنی آنها قبیح اند یا محرم اند زیرا که مقصود بالذات در آیه بیان خمرا

چنانکه از سبب ... قول ... وجهی که سابقا مذکور شد مستفاد میگردد و
و قول او انما یرید الشیطان تا آخر اشارتست بوجه تحریم خمر و میسر
تخصیص ایشان بوجه تحریم از جهت آنست که اهتمام بشان تحریم ایشان بیشتر
است از اهتمام بشان انصاب و ازلام زیرا که آیه خطابست با
مومنان و از ایشان شرب خمر و میسر واقع میشود با آنکه مقصود
بالذات بیان خمرست پس ذکر میسر بطفیل خمرست و ذکر انصاب
از لام بطفیل هر دو و قول او و عن الصلوة بعد از ذکر الله تخصیصی است
بعد از تعمیم جهت مزید فضیلت نماز و قول او فهل انتم منتهون وعید
شدیدیست اهل خمر و میسر را چنانکه عرف شاهدست بآن و مخفی نیست
در این دو آیه از وجوه بسیار مبالغه واقع شده در تحریم خمر و میسر و
در تحریم خمر مبالغه بیشتر واقع شده چنانکه باندک تاملی ظاهر میشود و
این دو آیه دلالت میکند بر تحریم اکتساب بانواع خمر و انواع قمار مثل نرد
و شطرنج و غیر آن حتی جوز بازی کودکان و عمل انصاب و ازلام
و ... صنعت خمر و آلات مختصه آنها و بیع و شری آن آلات و استعمال
آنها چنانکه روایات مشهوره شاهدند بآن مثل آنکه مرویست از
جابر که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله لعن الله و شاربها و عاصرها و ساقیها
و بایعها و آکل ثمنها یعنی لعنت کرد خدای بر شراب و بر خورنده او
و بر ... ... او و ... رانده او و بر فروشنده او و بر خورنده

وقیمت او پس بر خواست اعرابی [illegible]

من مردی بودم شراب فروشی میکردم و حاصل شد مرا ازین

کار مالی آیا فایده دهد مرا اگر آن مال را صرف کنم در طاعتی از

طاعتهای خدای تعالی آنحضرت فرمود که اگر صرف کنی آن مال را

در حج یا در جهاد برابر بوی نکند نزد خدای تعالی بر پر پشه الکه

خدای تعالی قبول نمیکند مگر نفقه کردن مال حلال را پس معلوم شد

که همچنانکه شرب خمر وکسب باو حرام است هر عمل متعلق باو واجرت

آن عمل همچنین است و باقی امور مذکوره و وجه تحریم از لام بر تقدیری

که قمار باشد ظاهر است و اما بر تقدیری که تفال باشد از جهت

آنست که نوعی است از کهانت و حکم بر غیب بی اذن شرعی بخلاف

قرعه و استخاره که اذن شرعی واقع است در ایشان چنانکه

[illegible] است قوله تعالى في سورة النور ليس

علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج

ولا علی المریض حرج ولا علی انفسکم ان تاکلوا من

بیوتکم او بیوت اٰبائکم او بیوت امهاتکم

او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم او بیوت اعمامکم

او بیوت عماتکم او بیوت اخوالکم او بیوت خالاتکم

او ما [illegible]تم مفاتحه او صدیقکم لیس علیکم جناح

ان تاكلوا جميعا او اشتاتا فاذا دخلتم بيوتا فسلموا على
انفسكم تحية من عند الله مباركة طيبة كذلك
يبين الله لكم الايات لعلكم تعقلون نيست بر كور گناهي
ونه بر لنگ گناهي ونه بر بيمار گناهي ونه بر نفسهاي شما گناهي بسبب
آنكه بخوريد چيزي از خانهاي خود يا از خانهاي پدران خود يا از
خانهاي مادران خود يا از خانهاي برادران خود يا از خانهاي
خواهران خود يا از خانهاي عموهان خود يا از خانهاي عمهاي خود
يا از خانهاي خالويان خود يا از خانهاي خالهاي خود يا از خانهاي
مردمي كه وكيل ايشان شما باشيد در محافظت آن خانها وكليدهاي
آن خانها را بشما داده باشند يا از خانهاي دوستان خود
نيست بر شما گناهي بسبب آنكه بخوريد مجتمع يا جدا جدا پس هرگاه
در آييد در خانها پس سلام كنيد بر اهل بيت خود سلام كردني
از نزد خداي تعالى كه با بركت ونيكو باشد همچنين كه مذكور شد
بيان ميكند خداي تعالى از براي شما آيتهاي علم وحكمت خود را شايد
كه شما بيابيد آنها را بعضي مفسران گفته اند كه سبب نزول اين آيه
آن بود كه هرگاه مؤمنان در خانهاي خود طعام ميخوردند يا
بخانهاي خويشان خود ميرفتند جمعي را از كوران يا لنگان يا بيماران را
همراه خود بردند و با ايشان آنجا طعام ميخوردند فاما از جهت

شرمنده و ملول می‌شدند که مبادا صاحبان طعام راضی نباشند
باینصورت و ایشان را ازین گناهی برسد پس این آیه نازل شد
و وجوه دیگر نیز گفته اند اما این وجه نیکوست و مختار شیخ ابوعلی
طبرسی است و مراد از «او ما ملکتم» خانه‌هاست و مفاتح جمع مفتح است
بمعنی کلید مثل مفاتیح یعنی خانه‌های قومی که صاحب کلیدها بان خانه‌ها باشند
برین وجه که صاحبان آن خانه‌ها کلیدهای آن را بشما سپرده باشند
و احتمال دارد که مفاتح جمع مفتح باشد بمعنی مخزن طعام و میوه یعنی آن
و مراد از «صدیقکم» دوستان است بحذف مضاف یعنی از خانه‌های
دوستان خود و مراد از قول او «جمیعا» مجتمعین است و «اشتاتا» جمع
شتات است بمعنی متفرق یعنی گناهی نیست شما را خواه بجمعیت طعام خورید
و خواه تنها و سبب نزول این کلام آن بود که جماعتی از عرب چنان بود
که بی مهمان طعام نمیخوردند و اگر بحسب ضرورت واقع می‌شد ملول
می‌شدند که مبادا گناهکار شده باشند دلیل بر بود که از صباح
تا شام انتظار مهمان میکشیدند و آخر بضرورت تنها میخوردند و
غمگین می‌شدند و مراد از «بیوت» در قول او «فاذا دخلتم بیوتا»
خانه‌هاست که مذکور شد و بعضی گفته اند که مراد مسجدهاست و ظاهر آنست که
مراد عامتر باشد و مراد سلام کردن بر نفس خود سلام کردن است
بر اهل آن خانه که متضمن سلام بر نفس خود است بسبب جواب سلام

که از لسان واقع شود و تحیت معمول مطلق سلام است بغیر لفظ ادر ز
تحیت در لغت بمعنی زنده گردانیدن است و در عرف بمعنی دعاست
که بمنزله زنده گردانیدن است و سلام نیز دعاست بسلامتی و وصف تحیت
برکت از جهت آنست که متضمن فواید بسیار است مثل ثواب عظیم و
حصول محبت در دلها و انبساط و حسن خلق و خوشحال شدن مخاطب
بسبب امین شدن از شر سلام کننده و از جهت موصوف شده
بطیب و مروی است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود متی لقیت من امتی
احدا فسلم علیه یطیل عمرک و اذا دخلت بیتک فسلم علیهم یکثر رزقک و خیر
بیتک یعنی هرگاه که ملاقات کنی با یکی از امت من پس سلام کن برو تا
دراز شود عمر تو و هرگاه در آیی در خانه خود پس سلام کن بر اهل خانه
تا بسیار شود روزی تو و نیکی خانه تو و مخفی نیست که آیه مذکوره
دلالت میکند بر آنکه خوردن چیزی در خانهای چند طایفه از مردم که
مذکور شده اند حلال است بشرط آنکه اسراف نکند و [illegible]
ایشان معلوم نباشد خواه رضای ایشان معلوم باشد و خواه نه
بخلاف سایر اموال مردم که اگر رضای ایشان معلوم باشد تصرف
در آن حلال است و الا حلال نیست و این حکم مختار اصحاب است بنا بر
ظاهر آیه مذکوره و نصوص اهل بیت علیهم السلام و بعضی گفته اند که این آیه
منسوخ است بحدیث نبوی که لا یحل مال امرء مسلم الا عن طیب نفس منه
یعنی حلال نیست مال مرد مسلمان مگر آنکه برضای او باشد و نزد اصحاب این

حدیث مخصوص است بما عدای آنچه درین آیه مذکور شده زیرا که
تخصیص سنت بکتاب بهتر است از نسخ کتاب بسنت و صورهٔ خانه
اولاد نیز در حکم مذکور داخل است بنا بر نصوص اهل بیت علیهم السلام و
عدم ایراد ایشان در آیه مذکوره علی حده بسبب آنست که خانهٔ ایشان
داخل است در بیوتکم از جهت آنکه خانهٔ فرزند خانهٔ پدر است بنا بر حدیث
نبوی صلی الله علیه و آله که انت و مالک لابیک نفس تو و مال تو ملک پدر است
و مروی است از حضرت امام حسن علیه السلام که یکنوبت بخانه خود درآمد
دید که جمعی از دوستان آنحضرت نشسته اند و بهترین طعامهای خانه
او را بیرون آورده میخورند آن حضرت شکفته شد و خوشحال
گردید و فرمود که اینچنین یافته ایم اکابر اصحاب پیغمبر را صلی الله علیه و آله
و عادت ایشان چنان بود که دوستان ایشان میرفتند
و ایشانرا غایب می یافتند پس سفرهٔ طعام را از کنیزان می طلبیدند
و آن مقدار که میخواستند میخوردند و چون ایشان بخانه می آمدند
و آن کنیزک ایشانرا خبر میداد آزاد میکردند او را از خوشحالی آن
صورت و از ابن عباس رض مرویست که دوستی محکم تر است
از خویش و پیوندی **کتاب البیع** این کتاب در احکام بیع است
و بیع از اسماء اضداد است زیرا که مشترک است در میان فروختن
و خریدن و ظاهر آنست که اینجا مراد ما یطلق علیه هذا اللفظ است تا شامل
شود هر دو معنی را و مع هذا اخص است از کسب و تجارت و درین کتاب

[illegible] قوله تعالی فی سورة النساء یا ایها
الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون
تجارة عن تراض منکم ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان
بکم رحیما یعنی ای گروه مؤمنان مخورید مالهای خود را در میان خودها
بسبب نامشروع مثل قمار و دزدی و غیر آن مگر آنکه باشد آن سبب
سوداگری کردن ناشی از رضای صادر از شما بآن سودا و مکشید
خودها را بدرستی که خدای تعالی هست بشما مهربان مراد از اموالکم غیر
کم است بحذف مضاف یعنی مخورید مالهای غیر خود را یا مراد لا یأکل
بعضکم اموال بعضکم است یعنی باید که نخورید بعضی شما مالهای بعضی دیگر را و ظاهر آنست
که قول او بینکم ظرفیت متعلق به تأکلوا یعنی مخورید در میان خود پنهانی بی
اطلاع غیر و فایده این قید بیان واقع است نه احتراز زیرا که عادت
چنان است که مال غیر را پنهانی میخورند نه آشکارا والا خوردن [illegible] مال غیر
مطلقا حرام است خواه پنهانی و خواه آشکارا و مراد از باطل سبب باطل
نامشروع است مثل دزدی و قمار و عقود فاسده و غیر آن و ظاهر
آنست که مراد از اکل مال غیر بسبب نامشروع مطلق تصرف است
در مال غیر بسبب نامشروع و تواند بود که مراد حقیقت اکل باشد
و ذکر او بر سبیل تمثیل باشد و تخصیص اکل بذکر از جهت آن باشد که او اهم
و اتم تصرفات است [illegible] و قول او الا ان تکون تجارة [illegible] دو قراءت است

بلی نصب تجارةً بنا بر خبریّت او از تکون ناقصه [illegible] و ضمیر تجارت
مستتر در او راجع بتجارت است مفهوم از فحوای کلام یا به سبب مفهوم از
باء سببیت متعه در قول او بالباطل و تأنیث باعتبار خبریت یا بجهت
مفهوم از باء سببیت و دیگری رفع تجارت بنا بر فاعلیت او و تکون تامه است را
و بر هر تقدیر استثناء منقطع است زیرا که تجارت داخل نیست در
سبب باطل یعنی حاشیه است که لیکن بخورید مالهای غیر را به سبب تجارت
صحیحه و متبادر از تجارت در عرف شرع عقد معاوضه مالی است
بمالی که مفید تملک باشد و ظاهر آنست که اینجا مراد عقدی است که مفید
تملک باشد مطلق و احتمال دارد که تخصیص استثنا به تجارت
بجهت آن باشد که او اکثر و اغلب اقسام تملک است چنانکه دلالت
میکند بر آن حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که الرزق عشرة اجزاء تسعة
منها فی التجارة یعنی روزی مردم ده قسم است نه قسم از آن در طرق
تجارت است و قول او عن تراض منکم دال است بر آنکه مجرد عقد رضای
طرفین کافی نیست در صحت متعرف پس عقد مکره و تصرف او صحیح نباشد
مگر آنکه بعد از زوال اکراه رضا دهد بآن عقد و مراد رضای
معتبر است زیرا که رضای صبی و مجنون و سفیه و مفلس معتبر نیست
پس تصرف ایشان صحیح نباشد و مخفی نماند که ظاهر آیه دال
بر آنکه عقد بیع و نظایر او مفید صحت تصرف اند در مال غیر است

رضای متبایعین [illegible] دال است بر انکه مجرد رضای طرفین کافی است
در صحت تصرف در مال غیر ما دام که عقدی از عقود شرعیه واقع
نشود و با انکه معاطات که مجرد تقابض است با رضای طرفین بتصرف مفید
صحت تصرف است باتفاق و مفید تملک نیز هست نزد بعضی فقها اگرچه
مفید صحت تصرف و تملک بر وجه لزوم نیست زیرا که جایز است فسخ
آن ما دام که عوضین باقی باشد مگر انکه گویند که مراد از تجارت
عامتر است از انکه عقد باشد یا در حکم عقد مثل معاطات قوله و لا تقتلوا
انفسکم چند احتمال دارد یکی انکه مراد قتل غیر باشد که موجب قتل او شود
بطریق قصاص و بهتر آنست که برین تقدیر مراد مطلق عملی باشد که موجب
قتل او شود و عامتر از انکه آن عمل قتل باشد که موجب قتل او شود بطریق
قصاص یا عمل دیگر باشد که موجب قتل شود مثل زنا و لواطه و غیر آن
زیرا که بر هر تقدیر آن عمل حکم قتل نفس دارد دوم انکه مراد [illegible]
و مستحق عقاب گردانیدن نفس باشد بمخالفت اوامر و نواهی خدای
زیرا که آن نیز حکم قتل نفس دارد و این معنی انسب است بمقام سیم انکه
مراد [illegible] حقیقی قتل نفس باشد چنانکه از بعضی جهال واقع میشود و شایع
است در بلاد هند چهارم انکه مراد انفس غیر شما باشد بحذف مضاف
لیکن این احتمال بعید است و [illegible] لفظ انفس نیست چنانکه مخفی نیست [illegible]
قوله تعالی [illegible] الذین یاکلون الربوا [illegible] یقومون

الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس ذلك
بانهم قالوا انما البيع مثل الربوا واحل البيع مثل
الربوا واحل الله البيع وحرم الربوا فمن جاءه موعظة
من ربه فانتهى فله ما سلف وامره الى الله ومن
عاد فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون يعني
آنانکه ميخورند ربا را برنخواهند خاست از قبرهاي خود مگر مثل برخاستن
کسي که متحرک گرداند او را برخلاف حرکت طبيعي او شيطان
مثل مصروع از جهت ديوانگي اين عقوبت که مذکور شد بسبب آنست که
رباخواران ميگويند که اينست وجز اين نيست که خريدن و فروختن
بي ربا مثل خريدن و فروختن با رباست در حلال بودن و حلال
گردانيده است خداي تعالی خريدن و فروختن بي ربا را و حرام
گردانيده است خريدن و فروختن با ربا را پس هر کس که بيايد
او را پندي و نهيي از نزد پروردگار او پس ترک کند آن منهي عنه
را پس مر او راست آنچه گذشته باشد پيش از آن نهي يعني باز
نخواهند کرد او را بسبب ارتکاب منهي عنه پيش از ورود نهي و حکم
او راجع است بخداي تعالی و حکمت او و آنکسان که برگردند بعد از نهي
از ربا بسوي ربا و همان سخن که پيشتر مي گفتند گويند پس آن جماعت
اصحاب آتش دوزخ اند ايشان در آتش دوزخ جاويد ماندگانند

بدانکه ربا در لغت مطلق زیادتی است و در شرع زیادتی یکی از عوضین
است که از یک جنس باشند از جمله مکیلات و موزونات بر آن دیگری
در تجارت و تخبط رفتن است نه بر وجه استقامت مثل رفتار
مصروعان و تخبط احداث آنست در کسی و زعم عرب چنان است
که احداث مثل این چیزی شیطان میکند و لهذا دیوانه را مجنون
گویند یعنی زده شده جن و کسی را که صرع دارد مصروع گویند
یعنی انداخته شده شیطان از این جهت در آیه نیز اسناد تخبط
بشیطان واقع شده مضمون این آیه آنست که علامت ربا
خواران روز قیامت آن خواهد بود که برخواهند خواست
از قبرهای خود مثل برخواستن مصروعان افتان و خیزان نه
بر وجه استقامت و مس یعنی جنون است و لهذا مجنون را ممسوس
گویند و قول او من المس متعلق است بتخبط یا بیقوم یعنی آنکه
مخبط میکرد اند او را شیطان از جهت دیوانگی یا مثل برخواستن
آنکس از دیوانگی و دور نیست که متعلق باشد بلا یقومون یعنی
برنمیخیزند بر وجه استقامت از جهت دیوانگی و ذلک اشارتست
بقیام مذکور یعنی حصول این علامت ایشان از آنست که قیاس کرده اند
بیع با ربا را با ربا در حلال بودن و حال آنکه بیع بی ربا حلال است
و بیع با ربا حرام است پس قیاس مذکور قیاس حرام است بحلال با بین البعید

ظاهر آن بود که گفته شود انما الربوا مثل البیع زیرا که سخن
در رباست نه در بیع نه قیاس بیع بربا و نکته عدول از اصل مبالغه است
در حلال بودن ربا چنانکه گویا او اصل است در حلال بودن و بیع
فرع از قبیل تشبیه مقلوب مثل قول عرب بدا الصباح کانه وجه
الخلیفه یعنی ظاهر شد صباح مثل روی خلیفه یعنی روی خلیفه مثل صباح است
و احتمال دارد که مراد قیاس نباشد بلکه بیان مساوات باشد
میان بیع و ربا در نفس الامر و فرق کردن خدای تعالی میان ایشان
بتحلیل یکی و بتحریم دیگری بر وجه اعتراض خدای تعالی و برین تقدیر
قول او و احل الله البیع تتمه مقول قول باشد همچنانکه بعد از قول
رد قول ایشان است و مراد از موعظه نهی سابق بقرینه مقام و قول
او فانتهی و معنی قول او فله ما سلف آنست که رباخوردن سابق بر
نهی را خدای تعالی بر او می بخشد و مواخذه نمیکند و مستفاد از قول
او و امره الی الله آنست که حکم آنکس که ترک ربا کند بعد از نهی
راجع است بخدای تعالی در مجازات بحسب صدق نیت و اخلاص و
در ترک ربا و مراد از قول او و من عاد کسانی اند که باز گردند
بعد از تحریم ربا بسوی رباخوردن با قول مذکور که متضمن استحلال
رباست و استحلال ربا کفر است از این جهت حکم فرموده بر آنجماعت بخلود
در آتش دوزخ و از اینجا معلوم شود که مراد از قول او و الذین

یاکلون الربوا خواران بطریق استحلال است نه مطلقا رباخواران
چنانکه صاحب کشاف توهم کرده و گفته که آیه مذکوره دلیل روشن
است بر انکه همه فاسقان مخلدند در دوزخ لیکن قول او و حرم الربوا
دال است بحسب ظاهر بر انکه مطلق ربا حرام است زیرا که مقدمه کلیه است
که مذکور است جهت رد استحلال ربا بر تقدیری یا جهت رد فرق میان
بیع و ربا بر تقدیر دیگر پس انکه بعضی گفته اند که آیه مذکوره دال است
بر انکه ربا از کبایر است از جهت وعید باتش دوزخ در اخر آیه محل بحث
است آری بعضی احادیث دال است بر انکه ربا از کبایر است مثل قول
امام جعفر صادق علیه السلام که درهم ربا اعظم عند الله من سبعین
زنیة بذات محرم فی بیت الله یعنی یک درهم ربا گرفتن بزرگتر است
در گناه نزد خدای تعالی از هفتاد زنا کردن با صاحب رحم خود در خانه
خدای تعالی که کعبه است و مثل قول حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
رسول الله صلی الله علیه و آله فی الربا خمسة آكله و موكله و شاهديه و كاتبه
یعنی لعنت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله در ربا پنج کس را خورنده و ربا خوراننده
ربا و دو گواه عقد ربا و کاتب آن عقد را الایة الرابعة قوله تعالی
فی سورة البقرة یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ذروا
ما بقی من الربا ان کنتم مؤمنین فان لم تفعلوا
فاذنوا بحرب من الله و رسوله و ان تبتم فلکم

ر وس اموالکم لا تظلمون ولا تظلمون

پرهیز کنید از عذاب خدای تعالی و واگذارید آنچه مانده است
نزد مردم از ربا که سابقا میگرفته اید اگر هستید مؤمنان پس اگر
ترک نکنید ترک بقیه ربا پس بدانید که حرب عظیم از خدای تعالی
و رسول او صلی الله علیه و آله با شما واقع خواهد شد و اگر توبه کنید
از اخذ ربا پس شماراست مایه مالها بجای شما که بربا داده اید در
حالتی که ظلم نکنید و بیشتر از مایه خود بگیرید و ظلم کرده نشوید و کمتر
از مایه شما به شما داده نشود و مرویست از امام محمد باقر صلوات الله
علیه که ولید بن مغیره در ایام جاهلیت رباخوار بود و چون مسلمان شد
از ربا او که نزد قوم ثقیف داشت چیزی مانده بود و پس خالد بن ولید
بعد از آنکه مسلمان شد خواست که بگیرد از ایشان آن بقیه پس این
آیه [illegible] نازل شد و مخفی نیست که قول ان کنتم مؤمنین مبالغه است در نهی
از ربا زیرا که مشعر است بآنکه ایمان مستلزم ترک رباست و از سیاق
لازم می آید که گرفتن ربا مستلزم کفر باشد و در قول او فاذنوا
دو قراءت است یکی سکون همزه و فتح ذال از اذن [illegible]
وقوع حرب را از خدای تعالی و رسول او با شما بود دیگری مد
دال از ایذان بمعنی اعلام یعنی بدانید دیگران را که حرب از خدای تعالی
و رسول او با شما واقع خواهد شد و مآل هر دو قراءت یکیست و بهر

تقدیر مراد از حرب رسول همان حرب خدای تعالی است و ذکر او
جهت تاکید و مبالغه است یا مراد حرب خدای تعالی با آتش دوزخ است
و حرب رسول او بقتال و بر هر تقدیر تنکیر حرب از جهت تعظیم و مبالغه است
و درین کلام نیز غایت مبالغه است در نهی از ربا زیرا که دال است
بر انکه گرفتن ربا موجب حرب عظیم است از خدای تعالی و رسول او
صلی الله علیه و آله و در قول او و ان تبتم فلکم رؤس اموالکم مبالغه دیگر است
و بر آن چه مفهوم این کلام آنست که اگر توبه نکنید راس المال و مایه
شما نیز از شما نخواهد بود بلکه گویا کافر و مرتد خواهید شد و همه مال
شما حق دیگران خواهد بود و این حکمی است ادعای جهة کمال مبالغه در
نهی از ربا و دور نیست که انچه زمخشری و بیضاوی درین مقام
گفته اند باین معنی باشد و برین تقدیر وارد نشود برایشان انکه
لا نسلم که عدم توبه مستلزم اعتقاد حلیت ربا باشد تا کفر لازم
آید لیکن حمل آیه بر مجرد ادعا خلاف ظاهر است و بهتر آنست که
گفته شود که مفهوم مخالف شرط اینجا معتبر نیست بنا بر انکه معارض است
با دله دیگر و از تفسیر و تقریر آیه معلوم شد که آیه مذکوره دال است
بر تحریم ربا و تغلیظ او الآیة الرابعة قوله تعالی در سوره آل عمران
يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا الربوا اضعافا مضاعفة
واتقوا الله لعلكم تفلحون یعنی ای گروه مؤمنان مخورید سود

در حالتی که آن سود زیادتیها باشد که زیاده کرده شده باشد
بر اصل مایه و بپرهیز کنید از غضب خدای تعالی شاید که شما
رستگاری یابید بدانکه قول او اضعافاً مضاعفة از حال است ربا و ذکر این قید
از برای بیان واقع است همچنانکه قول او مضاعفة صفت کاشفه اضعاف است
زیرا که عادت عرب چنان بود که هرگاه بکسی قرض میدادند میعادی
تعیین میکردند و چون میعاد میرسید میعاد دیگر تعیین میکردند
و قرار میدادند که چیزی زیاده بدهد از آنچه گرفته اند و چون میعاد
دیگر میرسید میعاد دیگر و قرار میدادند که چیزی دیگر زیاده کنند
بر آنچه قرار داده بودند و همچنین زیاده میکردند تا آنکه بسیار می
بود که بدفعات سود آن مقدار زیاده می شد که همه مال آن شخص
قرض دار به سود میرفت با وجود آنکه اصل مایه محقر چیزی بود پس خدای تعالی
درین آیه نهی فرموده از آن و قول او و اتقوا الله لعلکم تفلحون مبالغه است
در نهی پس معلوم شد که این آیه نیز دلالت است بر مبالغه بر تحریم ربا و مخفی نماند
که آیات تحریم ربا اگرچه عام اند لیکن مخصص اند بما عدای ربا که پدر و فرزند
از یکدیگر گیرند یا شوهر و زن یا خواجه و بنده از یکدیگر
مسلمان از کافر حربی گیرد بنا بر اجماع و اخبار اهل بیت علیهم السلام
الآیة الخامسة قوله تعالی در سورة المطففین ویل
للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون

وإذا كالوهم او وزنوهم يخسرون يعني آ
هران كسان را كه كم پيمايند در پيمان كردن يا وزن كردن
چيزي آنانكه هرگاه از براي خود پيمان كنند بر مردم پر كنند
پيمانه را و هرگاه پيمان كنند از براي مردم يا وزن كنند از براي
ايشان كم كنند آن را شيخ ابو علي طبرسي رحمه الله در سبب نزول
اين آيه فرموده كه چون رسول خدا بمدينه هجرت فرمود مردم آنجا
پيمانهاي قلب داشتند پس اين آيه نازل شد و از ابن عباس رض
مرويست كه چون رسول خدا صلعم و آله بمدينه تشريف فرمود مردي
بود آنجا نام او ابو جهينه و او را دو صاع بود يكي بزرگ و يكي كوچك
بصاع بزرگ از مردم ميگرفت و بصاع كوچك بمردم ميداد پس اين
آيه در شان او نازل شد و تطفيف در لغت كم نمودن است از
طفيف بمعني قليل زيرا كه آنچه كم كنند در پيمان كردن چيز قليل باشد
وكلمه علي بمعني من است يعني هرگاه پيمانه گيرند از مردم يا بمعني مضرت است
متعلق به يستوفون و تقديم او بر متعلق جهت اختصاص است يعني پر كنند
پيمانه را بر مردم نه بر خود يا بمعني مضرت است متعلق با ذا اكتالوا يعني
چون پيمانه گيرند بسبب مضرت مردم و قول او كالوهم است از قبيل حذف
ايصال يعني پيمانه كنند از براي مردم باين معنيست قول او او وزنوهم
و اين معني شود بد توجيه اخير است يعني كالوا مكيلهم و وزنوا موزونهم خلاف

ظاهرست و وجه آنکه در مقابله وزنوا اتزنوا نفرمود و همچنانکه در بیّن
کالوهم اکتالوا فرمود آنست که مقصود درین مقام بیان حکم خیانت
کیلی است نه وزنی چنانکه بسبب از خیانت در وزن بحسب عادت
و مخفی نیست که آیه مذکوره دال است بر تحریم خیانت در کیل و وزن
زیراکه ویل یعنی عقوبت و مذمت است یا عبارت است از چاهی در
دوزخ چنانکه مشهور است و مؤید این است آنکه روایت کرده اند
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود واقع شود پنج چیز نقض عهد نکنند
هیچ قومی مگر آنکه مسلط گرداند خدای تعالی دشمن ایشان را بر ایشان و حکم
نکنند [illegible] بغیر حکم خدای تعالی مگر آنکه شایع گردد میان ایشان درویشی
و ظاهر نشود در میان ایشان گناه کبیره مگر آنکه شایع گردد در میان
ایشان مرگ و کم ننمایند پیمانه را مگر آنکه باز دارد خدای تعالی
[illegible] را از ایشان و مبتلا گرداند ایشان را بقحط و ترک زکوة دادن
نکنند مگر آنکه باز گیرد خدای تعالی از ایشان باران را الایه

الحادی عشر قوله تعالی فی سورة البقرة یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم الی الآ

تفسیر این آیه و بعضی احکام او در کتاب زکوة مذکور شد
از ایراد او اینجا آنست که دلالت میکند بر آنکه کسب باید که از
حلال باشد بطریق بیع صحیح و مثل آن و انفاق دادن از آن ثواب

دانسته باشد و باید که طرق حلال و حرام را از بیع و غیر آن بداند
تا [illegible]رام نیفتند چنانکه مرویست از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که من اتجر
بغیر فقه فقد ارتطم من الربوا یعنی هرکس خرید و فروخت کند پیش از آنکه احکام
شرعیه آن را بداند پس تحقیق بیفتد در ربا الآیة ال[illegible]
[illegible] تعالی فی سورة الاعراف خذ العفو وامر بالعرف واعرض
عن الجاهلین یعنی فراگیر ای محمد آنچه آسان باشد از کارها و امر کن
مردم را بطاعت و روگردان از نادان می‌تواند بود که مراد از
کار عفو آسان باشد در مقابل جهد یعنی کار دشوار چنانکه در آیه قل العفو
گذشت یعنی فراگیر کارهای آسان را و مرتکب کارهای صعب مشو مؤید
اینست قول خدای تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر چنانکه گذشت
و میتواند بود که مراد معنی مشهور عفو باشد و آن بخشیدن گناه است
یعنی بخشیدن گناه را شعار خود گردان و مراد از امر بعرف امر نمودن
[illegible]کن مردم را بطاعات و اعراض کن از جاهلان که منکر
[illegible] ترک معروف و امر بمعروف تاثیر نکنند در ایشان و دور
[illegible]اند اعراض از جاهلان گذشتن از گناه ایشان باشد و مؤید
[illegible] آنکه روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد پرسید
رسول [illegible] الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام که معنی این چیست جبرئیل
گفت نمیدانم پس بازگشت و از خدای تعالی [illegible] کرده آمد گفت ای

... پرسیدی که پروردگار تو امر کرده است ترا درین آیه بآنکه
صلهٔ رحم بجا آوری و پیوند کنی با کسی که قطع رحم تو کرده است و بدهی
کسی را که محروم کرده است ترا و عفو کنی از کسی که ظلم کرده
بر تو و مروی است از امام صادق علیه السلام که امر کرده است
خدای تعالی درین آیه پیغمبر خود را صلعم و آله بمکارم اخلاق پس این
آیه دلالت میکند بر فضیلت اخلاق مذکوره و اما آنکه بعضی فقها
گفته اند که آیهٔ مذکوره دلالت میکند بر آنکه مکروه است طلب ترجیح
در سودا کردن با مؤمنان مگر در حالت ضرورت و بر آنکه مکروه است
[illegible] دن با مردم سفله و ولی که تفاوت نمیکند ایشان را بهرچه
باشان گویند چنانکه در فقه مقرر است مبنی بر آنست که متبادر از امر
بعرف بمعنی معروف امر بحسنه است و حسنه مطلق است و شامل است
ترک طلب ربح را در سودا با مؤمن و نیز متبادر از اعراض از جاهلین
و جاهلین لفظ عامی است متناول سفله و صحت روایت او معلوم
نیست و روایت امام صادق علیه السلام منافی معنی متبادر
پس اولی آنست که آیه محمول شود بر معنی متبادر و بر [illegible] تقدیر
دلالت کند بر هر دو مدعا الآیة الثامنة قوله تعالی فی سورة ص
ان هذا اخی له تسع وتسعون نعجة ولی نعجة
واحدة فقال اکفلنیها وعزنی فی الخطاب نعم

بدرستی که این شخص برادر من است مر او راست نود و نه میش و
مرا است یک میش پس گفت این برادر من که مالک نود و نه است متکفل یک میش
خود گردان مرا و غالب شد بر من در نزاع و جدال اینست مجمل قصه آیه و
تفصیل آن بر وجهی که از سابق و لاحق آیه و تفاسیر مستفاد میگردد
و آنست که داود نبی علیه السلام اوقات خود را بر اشغال خود تقسیم کرده بود
یک روز بعبادت مشغول می بود و یک روز بقضا و یک روز بوعظ
و یک روز بمهمات خانه خود را و نود و نه زن داشت و مع هذا زنی
که اوریا نام شخصی خواستگاری کرده بود خواستگاری نمود و اهل آن
زن بداود علیه السلام رضا داده به عقد او در آوردند و چون خواستگاری
کردن زنی که دیگری خواستگاری کرده باشد مکروه است
از سیئات مقربان است حق سبحانه و تعالی داود را در مقام خطاب و عتاب
در آورده دو شخص را فرستاد که نزد داود در رفته از وی استفسار نمایند
و بفتوی او تنبیه کنند او را که این کار از آنحضرت لایق نبود و پیش
روزی که بعبادت مشغول بود و عادت نبود که درین روز کسی نزد
او در آید بر او از دیوار محراب دو شخص داود علیه السلام ترسید
از ایشان آن دو شخص گفتند مترس از ما زیرا که ما دو خصمیم که با یکدیگر خصومت
و دعوی داریم آمده ایم نزد تو تا براستی میان ما حکم کنی و از طریق عدالت
تجاوز ننمایی بعد از آن یکی از آن دو کس گفت که این شخص که برادر دینی

من است نود و نه میش داشت و من یک میش داشتم و با وجود
این [خواس]ت مرا که بمن ده میش خود را و غالب شد بر من در نزاع
و جدال و میش مرا گرفت داود گفت اگر این دعوی راست
باشد بتحقیق ظلم کرده است بر تو برادر تو بعد متنبه شد داود که
حقیقت حال چیست و در مقام استغفار و عذرخواهی در آمد تا چهل
روز بسجده افتاد تا خدای تعالی عذر او را قبول فرمود و در بعضی روایات
آمده که آن دو شخص که نزد او در آمدند دو فرشته بودند که در
صورت مدّعی و مدعی علیه در آمدند و دعوی ایشان بطریق فرض
و تقدیر بود تا کذب لازم نیاید و بعضی گفته اند که دو انسان بودند و دعوی
ایشان فرضی بود یا واقعی و ظاهر آنست که نعجه بمعنی میش است
کنایه است از زن و مراد از یک نعجه که سایل از برای خود التماس
کرده زنیست که او را خواستگاری نموده باشند و برین تقدیر
مناسب آنست که خطاب در قول او و عزنی فی الخطاب بمعنی خطبه
باشد یعنی خواستگاری نمودن و اکفال در لغت بمعنی کفیل گردانیدن
از کسی و اینجا مراد مستکفل و مالک گردانیدن است و بعضی گفته
چیزی را نصیب کسی گردانیدن است از کفل بمعنی نصیب [illegible]
خود را نصیب من گردان و آن کنایه است از خواستگاری نمودن
زنی که بسایل خواستگاری نموده باشد و ممکن است بود که نعجه [illegible]

خود باشد ومقصود تشبیه وتعریض خواستگاری کردن

د[illegible] و[illegible] باشد زنی را که او را یا خواستگاری نموده باشد ودیگر

اند پس مراد از ظلم که داود در جواب اثبات فرموده صورت ظلم است

نه تحقیق آن ومخفی نماند که آیه مذکوره دلالت میکند بر انکه خواستگاری

[illegible] زنی که دیگری خواستگاری کرده باشد مکروه است

وبعضی فقها استدلال کرده اند باین آیه بر کراهیت خریداری کردن

چیزی که مؤمنی خریداری کرده باشد آن را وباین مناسبت اینجا

مذکور شده لیکن این استدلال خالی نیست از شبهه قیاس واولی آنست

که کراهیت مذکوره را با دله دیگر اثبات کنند چنانکه در کتب اصحاب مذکور است

الآیة الثالثة قوله تعالی فی سوره یوسف فلما دخلوا علیه قالوا

یا ایها العزیز مسنا واهلنا الضر وجئنا ببضاعة مزجاة

فاوف لنا الکیل وتصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین

یعنی پس آن هنگامی که در آمدند برادران یوسف علیه السلام بر

[illegible] بار از مراجعت از نزد یعقوب علیه السلام نوبت دوم گفتند

یوسف که ای امیر رسید بما و فرزندان ما تنگی وقحط و

آورده ایم نزد تو متاع حقیر کم اعتبار پس بسیار بده بما پیمانه قوت

وتصدق کن بر ما بدرستی که خدای تعالی جزای نیکو میدهد تصدق کنندگان را

[illegible] واز عزیز درین آیه یوسف است زیرا که آنحضرت حاکم و وزیر مصر شده بود

و ... و از بضاعت مزجات متاع زبون بی اعتبار است یا متاع کم
از جانب ... دفع زیرا که چیزی بی اعتبار رد کم را دفع میکند
و آن متاع که آورده بودند بعضی گفته اند که در هم چند قلب
گفته اند پشم و روغن بود و مراد از طلب تصدق طلب زیادتی
کیل است بر آنچه حق ایشان بود یا طلب باز دادن یوسف
برادر ایشان را اعنی یامین که نگاه داشته بود بالت...
و بعضی فقها استدلال کرده اند باین آیه بر نهی احتکار یعنی
نگاه داشتن غله از برای آنکه گران شود باین سبب مناسبت
ذکر شده لیکن این استدلال محل نظر است بلکه احتکار حرام است
یا مکروه علی اختلاف القولین با دله دیگر چنانچه تفصیل آن در کتب اصحاب
مذکور است الآیة العاشرة قوله تعالی در سورة النسا ولن یجعل الله
للکافرین علی المؤمنین سبیلا یعنی هرگز ثابت نکرد اند خدای تعالی
مر کافران را بر مؤمنان تسلط و غلبه بدانکه فقها استدلال
کرده اند باین آیه بر عدم صحت بیع بنده مسلمان بکافر و بر وجوب
بیع بنده مسلمان بر مالک کافر او و بر وجوب بیع او بر ...
اگر مالک او امتناع نماید از فروختن او و بر نظایر این احکام
در کتب فقه بتفصیل مذکور است و وجه استدلال ظاهر است کتاب
الدین و ما یتعلق به این کتاب در بیان دین است و توابع او و دین در لغت

قرض گرفتن است و در شرع عبارت از معامله که عوضین در و قرض باشد .
و توابع دین عقد چند است که مشتمل باشد بر وجهی که مذکور خواهد شد
و درین کتاب بعد هشت آیت [illegible] قوله تعالی فی سوره البقره

یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی
فاکتبوه و لیکتب بینکم کاتب بالعدل و لا یاب کاتب ان
یکتب کما علمه الله فلیکتب و لیملل الذی علیه الحق
و لیتق الله ربه و لا یبخس منه شیئا فان کان الذی
علیه الحق سفیها او ضعیفا او لا یستطیع ان یمل هو
فلیملل ولیه بالعدل و استشهدوا شهیدین من
رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل و امراتان ممن
ترضون من الشهداء ان تضل احدیهما فتذکر
احدیهما الاخری و لا یاب الشهداء اذا ما دعوا
و لا تساموا ان تکتبوه صغیرا او کبیرا الی اجله ذلکم
اقسط عند الله و اقوم للشهادة و ادنی ان لا ترتابوا
الا ان تکون تجارة حاضرة تدیرونها بینکم فلیس
علیکم جناح ان لا تکتبوها و اشهدوا اذا تبایعتم
و لا یضار کاتب و لا شهید و ان تفعلوا فانه
فسوق بکم و اتقوا الله و یعلمکم الله و الله بکل شیء علیم

يعني اي گروه مومنان هرگاه كه معامله كنيد يكديگر
بان تا وقت معين پس بنويسيد ان سلم يا
و بايد كه بنويسد ميان شما نويسنده براستي و بايد كه اجتناب
نكند كاتبي از انكه بنويسد انرا همچنانكه اموزانيده است نوشتن را
بان كاتب خداي تعالي پس بايد كه بنويسد انكسي كه بروست
ديگري و بايد كه پرهيز كنند آن كاتب از غضب خداي تعالي
كه پروردگار اوست و كم نكند ازان حق چيزي را پس اگر
انكسي كه بروست حق اسراف كننده و بيوقوف يا ناقص عقل
يعني كودك و پير مبهوت يا توانايي نداشته باشد كه چيزي بنويسد
او بسبب نقصان خلقت مثل لال پس بايد كه بنويسد ولي او وكيل
او براستي و گواه گيرند دو گواه را از مردان خود پس اگر نباشند
دو گواه مرد پس گواه شما يك مرد است و دو زن ازان كسان
كه پسنديد از گواهان از براي انكه فراموش كند يكي از ان دو زن
پس ياد او دهد آن زن ديگر و بايد كه اجتناب نكنند گواهان
گواهي دادن هرگاه كه خوانده شوند بگواهي دادن و كاهلي مكنيد
از انكه بنويسيد دين مذكور را خواه خورد باشد آن دين يعني كم
و خواه بزرگ يعني بسيار تا وقت معين كه تعيين كرده ايد از براي
آن دين اين نوشتن كه مذكور شد نزديكتر است براستي نزد خداي

واد خل است در قیام نمودن از برای گواهی ونزدیکتر است بآنکه شک نکنید
در کمیت آن دین مگر آنکه باشد معامله که واقع میشود میان شما سودای
نقدا نقد که میگردانید او را در میان خود دست بدست پس نیست درین
صورت بر شما گناهی ومواخذه آنکه ننویسید آن سودای نقدا نقد را
و گواه گیرید هرگاه خرید وفروخت کنید با یکدیگر ونباید که ضرر رسانند
هیچ نویسنده در نوشتن حق کسی بآنکه چیزی کم نویسد یا زیاده نویسد
ونه گواهی بآنکه خیانت کند در گواهی خود واگر بکنید یکی ازین اضرار را
پس معاقب خواهید شد از جهت آنکه آن فسقی است که تعلق گرفته
بشما وپرهیز کنید از عقوبت خدای تعالی ومی آموزاند شما را خدای
تعالی احکام شرعیه شما را وخدای تعالی بهر چیزی داناست بدانکه تداین
معامله ایست که میان دو کس واقع شود برین وجه که یکی از عوضین
دران نسیه باشد واکثر بعضی مفسران تداین را بمداینه تفسیر نموده اند
بنابر آنست که حاصل معنی باب تفاعل وباب مفاعله یکیست وفرق میان
ایشان در محل خطر است وفایده قول او بدین با آنکه تداین متضمن
دین است تاکید است مثل قول او ولا طائر یطیر بجناحیه یا بدفع توهم حمل تداین
بر معنی مجازات از قول ایشان کما تدین تدان یعنی همچنان که جزا
میدهی جزا داده میشوی یا تنبیه است بر تقسیم دین بمؤجل باجل مسمی
وذکر آن با تمهید ضمیر فاکتبوه جهت زیادتی ارتباط وامتزاج میان شرط

دیگر اگر لفظ دین در اول مذکور نمیشد ظاهر آن [illegible]
الذی [illegible] فی باظهار نه باضمار از جهت آنکه ضمیر راجع بمذکور
ظاهرست و شک نیست که ضمیر اولست برای ارتباط میان [illegible]
ظاهر پس نظم آیه این حسن نمیداشت که حالا دارد و صیغهء
استحبابست یا ارشاد و صیغهای نهی بمعنی کراهت
قول او ولا تبخس که بمعنی تحریمست و املال بمعنی کتابت
تعیینست و قول او کما علمه الله محتملست که متعلق باشد بماقبل
و مآل هر دو یکیست و مراد از ولی او آنکسیست که متکفل کار او باشد
خواه [illegible]یل او باشد بر تقدیر بلوغ و عقل او و خواه وصی او یا پدر
و جد او و بر تقدیر صغر او و یا حاکم شرع بر تقدیر صغر او یا جنون او
یا حجر او یا مترجم او بر تقدیر گنگی او و قول او ممن ترضون اشارتست
بآنکه صحت شهادت مردان با زنان یا مردان مشروطست بآنکه
[illegible]ع شرایط قبول شهادت باشند و قراءت مشهور [illegible] قول او
ان تضل و قول او فتذکر لفتح ناصبه است و فعل مضارع معلوم
فتذکر بحذف مضاف یعنی ارادت ان تضل و تذکر یعنی کرد
دو زن بمنزله یک مرد از جهت اراده آنکه فراموش کند
حق را آن پس یاد آورد آن زن دیگر او را و تعلق اراده معطوف
باعتبار معطوف [illegible] بعضی فتذکر بتخفیف کاف خوانده اند بمعنی [illegible]

قول او تذکر بتشدید کاف است زیرا که اذکار و تذکیر بیک معنی [است] و
فتان بکسر شرطیه خوانده اند و فعل مضارع مجزوم مفتوح و رفع تذکر بعد تر
مبتدا یعنی پس یاد کرد الّا احدیهما الاخری یعنی اگر فراموش کند یکی از این
دو زن آن حق را پس آن زن بیاد آورد او را و الا ار جهت
شد جزم فعل مضارع در جزا نیز و بعضی آن ناصبه خوانده اند با فعل
مضارع مجهول منصوب از اضلال یعنی فراموش کار کردانیدن و ظاهر
است که قول او صغیرا او کبیرا حال است از ضمیر فاکتبوه که راجع است بدین
و مراد از صغیر و کبیر اندک و بسیار است و بعضی صغیر و کبیر را اعتبار است از
کاغذ داشته اند که درو نوشته شود و بعضی عبارت از کتاب
داشته اند و این هر دو توجیه خلاف ظاهر است و قراءت مشهور در
قول او و لا یضار ادغام است و فتح را و احتمال دارد که مبنی للفاعل
باشد یعنی باید که ضرر نرساند کاتب و گواه باینکه خیانت کنند
در کتابت و گواهی و احتمال دارد که مبنی للمفعول باشد یعنی باید
ضرر رسانیده نشوند کاتب و گواه در طلب کتابت و گواهی از
ایشان و بعضی با ادغام و کسر را خوانده اند و بعضی بفک ادغام
و کسر را خوانده اند که نص است در مبنی للفاعل و بعضی بفک ادغام
و فتح را خوانده اند که نص است در مبنی [illegible] بلفظ الله
و این سه جمله در آخر آیه تنبیه است بر استقلال هر یک در اشتمال بر معنی

علیحده و بر زیادتی تعظیم و تفخیم خدای تعالی و بر کمال اهتمام
و بر استشهاد او بذکر او و بر ترتب ثواب جزیل بر تلفظ باین
و مخفی نماند که آیه مذکوره دلالت میکند بر چند حکم یکی جواز قرض
چنانکه صادر شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در حال ضرورت و اما بی ضرورت
مکروه است از جهت آنکه مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود
ایاکم والدین فانه مذلة فی النهار ومهمة باللیل یعنی دور گردانید خود
از قرض گرفتن از جهت آنکه قرض خواریست در روز نزد آنکس که
از او قرض میگیرد و سبب غم خوردن است در شب از فکر آنکه چگونه ادا
خواهد نمود و گاهی حرام باشد مثل آنکه داند که قادر نباشد
بر ادای آن یا قصد ادا نکردن دوم جواز قرار دادن میعاد
نیز برای ادای دین سیم وجوب تعیین آن میعاد بر وجهی که ابهام
نماند چهارم استحباب کتابت دین پنجم اشتراط عدالت کاتب
تا ایمن باشد از آنکه خیانت کند در آن و احکامی که مستفاد
ازین آیه بسیار است چنانکه باندک تاملی ظاهر شود و منقولست از
علی بن ابراهیم که در تفسیر خود گفته که در تمام سوره
و درین آیه تنها پانزده حکم داخل است که از پانزده
... فی سورة البقرة ... وان ذ...

رة الى ميسرة وان تصدقوا خير لكم ان كنتم تعلمون
اگر موجود شود قرض داري كه صاحب عسرت و تنگي معاش باشد
... ميسر نباشد براداي آن زياده دين پس واجب باشد بر قرض خواه
مهلت دادن آن قرض دار را تا وقت مالدار شدن و قادر شدن
... بر اداء دين و اگر تصدق كنيد بهتر است مر شما را اگر باشيد كه
چيزي ميدانسته باشيد بدانكه كان در قول او كان ذو عسرة
...است كه تمام است به فاعل خود و عسرة بمعني فقيري و دلي چيزي است
و نظرة بمعني انتظار است يعني مهلت دادن و ميسرة مصدر ميمي است
بمعني بسياري يعني توانگري يا اسم زمان است بمعني زمان توانگري و قول
او نظرة خبر مبتدا محذوف است يعني حكم نظرة يعني پس حكم او مهلت
دادن است و تواند بود كه فاعل فعل محذوف باشد يعني فتجب نظرة
يا فليكن نظرة يعني پس واجب باشد مهلت دادن يا پس بايد كه
واقع شود مهلت دادن و در ميسرة چهار قراءت است فتح
سين و ضم آن و تاء وحدت يك يعني مثل مشرقة و مشرقة
... را و ضم او بيك يعني و فتح سين و ضم او و هاي ضمير راجع است
... و بذو عسرة بطريق اضافه و قراءت مشهوره در تصدقوا
ت... صاد و قاف است هر دو كه در اصل تتصدقوا بوده باشد
بعضي قراء بتخفيف صاد خوانده چنانكه اصل ... ليكن بحذف تا ...

مراد از تصدق ابرار است از دین چنانکه متبادر است از سوق کلام

و ظاهر آنست که قول او ان کنتم تعلمون شرطیست که جزای او

مقدر است بتقدیر ان کنتم تعلمون انه خیر لکم کنتم تعلمون یعنی اگر بدانید

که تصدق بهتر است مر شما را از انظار تصدق میکنید لیکن چون

نمیدانید نمیکنید مثل انکه محققان گفته اند در تفسیر قول خدای

ولبئس ما شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون ومیتواند بود که جزا

مقدر علم بخیرت تصدق باشد وقول او تعلمون منزل باشد بمنزله لازم یعنی اگر شعور داشته باشید بدانید که تصدق بهتر است

[illegible] بود که جزاء مقدر تصدیق بخیرت تصدق باشد

و مراد از علم تصور تصدق باشد لیکن بر این کلام بی فایده شود

زیرا که توقف تصدیق بر تصور مطلق معلوم [illegible] و همه کس و

اما انکه بعضی مفسران مفعول تعلمون را خیریت تصدق داشته اند

جمله دیگر تقدیر کرده اند معطوف بر کنتم تعلمون یعنی ان

انه خیر لکم فعملوا به مستلزم زیادتی تکلف بی ضرورتست و

که قول او ان تصدقوا خیر لکم جزا باشد یا دال بر جزا

نیز خلاف ظاهر است ومخفی نیست که آیه مذکوره دال است

قرض دار معلن [illegible] باشد وقتی در نباشد بر ادای قرض [illegible]

بر قرض خواه که مهلت دهد او را تا انکه قادر شود بر ادای آن

و لازم باشد حسن مثوبت او جهت آن قرض و بر انکه اگر ابرا کنند
و اسقاط از ذمه آن شخص بهتر باشد و ثواب او بیشتر از مهلت دادن
باشد و یا انکه ابرا سنت است و امهال بر تقدیر عدم ابرا واجب و استبعادی
نیست درین حکم بعد از ورود نص همچنانکه جواب سلام واجب و زیارت
ائمه معصومین علیهم السلام سنت یا انکه ثواب زیارت بیشتر است از ثواب
جواب سلام بمراتب چنانکه واضح است یا انکه واجب امهال است بر تقدیر
عدم ابرا نه امهال مطلقا و آیه مذکوره دال است بر خیریت ابرا از امهال
مطلق نه از امهال بر تقدیر عدم ابرا پس خیریت مندوب از واجب
لازم نیاید بلکه لازم آید خیریت مندوب از مندوب و حاصل آنست که
امهال واجب تخییری و مندوب عینی و اما انکه بعضی مشایخ در جواب استبعاد
گفته اند که ابرا جامع انظار و تصدق است وجه آن ظاهر نیست الا آنکه

قوله تعالی فی سورة البقرة ایضا من ذا الذی یقرض الله قرضا
حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة و الله یقبض و یبسط و
الیه ترجعون یعنی کیست آنکس که قرض دهد خدای تعالی را قرض
نیکو پس زیاده کرداند خدای تعالی عوض قرض او را از برای او
زیادتی بسیار و خدای تعالی می بندد بر بعضی بندها روزی را و می گشاید
بر بعضی بنا بر آنکه حکمت او تقاضا میکند و بسوی خدای تعالی باز گردانیده
خواهید شد بدانکه من [illegible] است و ذو اخر و و الذی صفت یا بدل

یا عطف بیان و أیا ذا را بدست و الذی جر بست یا ذا
و الذی یا صفت یا بدل یا عطف بیان او یا الذی مبتدست
زاید و من خبر او مقدم بر و از جهت تضمن او معنی استفهام
در شرع عبارتست از دادن مال بکسی از برای کر
در وقت دیگر و قول او فیضاعفه له برفع چنانکه قراءت
عطف است بر یقرض الله و فا بمعنی سببیت است و مراد از
ساختن معیشت است و کم دادن است روزی و از بسط
گردانیدن معیشت است و بسیار دادن روزی بحسب اقتضاء حکمت
و مخفی نماند که بعضی فقها استدلال کرده اند باین آیه و نظایر او مثل آیه
و اقرضوا الله قرضا حسنا در سوره مزمل و غیر آن بر آنکه قرض دادن
سنت و ثواب بسیار دارد بنا بر آنکه اقراض شرعی بمعنی که مذکور شد
متعلق نتواند شد بخدای تعالی پس لابدست از حذف مضاف
یعنی عباد الله و مؤید این معنی است قول او قرضا حسنا بی
بی توقع زیادتی و این استدلال محل نظرست زیرا که م
اقراض استعاره باشد از اطاعت و عبادت و مراد از
آن باشد که از روی اخلاص تمام صادر گردد یا اقراض
تمثیلیه باشد از تقدیم بندگان اعمال صالحه را در د
خدای تعالی و طلب ثواب در آخرت چنانکه اکثر مفسرین اختیار نموده اند

و ممکن است تأیید استدلال مذکور باینکه بر تقدیر استعاره و تجوز
تمام آید یکی در یقرض الله و دیگری در قرضا حسنا و بر تقدیر حذف
یک حذف مضاف لازم آید و بس و هرچند خلاف اصل کمتر است
و بهتر است و واجب است حمل کلام بران چنانکه مقتضای قواعد اصول
است پس استحباب قرض حسنه دادن ثابت شود و از ادله دیگر مثل
قول خدای تعالی و تعاونوا علی البر والتقوی یعنی یاری دهید یکدیگر را
به نیکوئی و پرهیزکاری و قول او و احسنوا ان الله یحب المحسنین
یعنی نیکوئی کنید بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را
و غیر آن از آیات و روایات الآیة الرابعة [illegible] از سورة
البقرة ایضا وان کنتم علی سفر ولم تجدوا کاتبا
فرهان مقبوضة فان امن بعضکم بعضا فلیؤد
الذی اؤتمن امانته ولیتق الله ربه ولا تکتموا الشهادة
ومن یکتمها فانه آثم قلبه والله بما تعملون
یعنی اگر باشید ای مؤمنان مشتمل بر حالت سفر و نیابید نویسنده
که بنویسد کیفیت دین شما را پس آنچه اعتماد بر وست درین صورت
گروهاست که بگیرد آنها را صاحب دین پس اگر امن باشند بعضی
از شما [illegible] بعضی در ادای دین و احتیاج [illegible] رهن پس باید
ادا کند آنکس که امین شمرده شده است بر من دینی را که نزد اوست

بمنزله امانت، و باید که پرهیز دارد از عقوبت خدای تعالی که پروردگار
اوست و مپوشانید گواهی حق را که داشته باشید هر که
که بپوشاند گواهی حق را پس بدرستی که گناهکار است دل او
بسبب پوشانیدن گواهی حق و خدای تعالی بآنچه میکنید داناست
بدانکه رهان جمع رهن است و رهن مصدری است بمعنی مفعول
یعنی مرهون و او مالیست که باو محکم کرده اند دین را تا
مودی شود و فوت نشود و بعضی قرا رهن خوانده اند
و او نیز جمع رهن است و بعضی بضم را و سکون ها خوانده و بر هر تقدیر
قوله فرهان مقبوضة جزاء شرط مذکور است بتقدیر مبتدا یعنی
فما یوثق به الدین رهان مقبوضة یعنی پس آنچه محکم کرده میشود
به سبب او دین بجای کتابت و گواه گرد رهانست که گرفته شود از کسی که
دین بر ذمه اوست و تقیید رهن بحالت سفر و عدم وجود کاتب
برآنست که احتیاج برهن درین صورت بیشتر است بحسب
نه بنابر تخصیص صحت رهن بصورت مذکوره چنانکه مقتضای مفهوم
است زیرا که اجماع است برآنکه جایز است رهن در حضر و با وجود کاتب
نیز بصحت رسیده که پیغمبر صلعم و آله زره خود را نزد یهودی گرو کرد
در حضر از این جهت مفهوم شرط اینجا معتبر نیست خلاف مر بعضی را
که اعتبار کرده اند با وجود معارضه اجماع و حدیث نبوی صلعم و آله و سلم

و خلاف است دوم آنکه در صحت رهن قبض مرتهن مرهون را شرط
باشد بیشتر اصحاب ما بر آنند که شرطست و استدلال کرده اند
بآیه مذکوره که مشتمل است بر تقیید رهن بقبض در قول او فرهان
مقبوضة و بروایت محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلم که فرمود
لا رهن الا مقبوضا و بعضی اصحاب ما بر آنند که شرط نیست از جهت
اصالت عدم اشتراط و عموم قول خدای تعالی اوفوا بالعقود چنانکه
گذشت و تحقیق آن عنقریب مذکور شود و ظاهر اقول ثانی اقوی است
زیرا که استدلال بآیه مبنی است بر آنکه مفهوم صفت معتبر باشد
و حال آنکه مفهوم صفت معتبر نیست نزد محققین [illegible] و روایت
مذکوره نیز ضعیف است زیرا که محمد بن قیس مجهول الحال است اگرچه ممکن است
تأیید این روایت بآنکه ضعف راوی منجبر است بشهرت میان اصحاب
چنانکه معروف است و قول او ولیتق الله آیه تاکیدی است بامر بادای
ادای امانت را و تهدید شدید بر تقدیر خیانت در آن
و قول او و من یکتمها فانه آثم قلبه و تاکید است نهی را از کتمان شهادة
و قول او آثم خبر ان است و قلبه فاعل او یا خبر قلبه است مقدم بر او
و جمله خبر ان و بهر تقدیر وصف قلب بآثم از قبیل اسناد مجاز است
و بسبب آن از جهت تنبیه بر کمال مدخلیت دل در گناهی مطلقا یا از جهت
مبالغه در اثم زیرا که دل اعظم و اشرف اعضا است پس اثم

او متضمن اثم باید اعضا باشد و شک نیست که امی مله متضمن [illegible]
باشد اقوی داشته باشد و قول او والله بما تعملون
تاکیدی است بعد تاکید و تهدیدی بعد از تهدید و مخفی نماند که آیه
مذکوره دلالت میکند بر صحت عقد رهن که از توابع دین است و بر وجوب
ادای امانت و بر تحریم کتمان شهادت لیکن بشرط عدم خوف
از ادای شهادت الآیة الثامنة قوله تعالی فی سورة یوسف علیه السلم
قالوا نفقد صواع الملک و لمن جاء به حمل بعیر و انا به زعیم یعنی گفتند ۱۰
ملازمان یوسف علیه السلم که گم کرده ایم مشربه مالک مصر را
و نمی یابیم آن را و هر کسی که بیاورد آن را بار شتر [illegible] طعام
حق السعی او و من بآن بار شتر ضامنم بدانکه صواع مشربه بود
که پادشاه مصر در و آب میخورد و زر اندود بود و بعضی گفته اند
که مرصع بود بجواهر بعد ازان گردانیده بودند آن را صاعی که
بآن غله پیمانه میکردند و صاع نیز قرائت کرده اند
لمن جاء به تا آخر مقول قول منادی است که ندا کرد و گفت
العیر انکم لسارقون یعنی ای مردم کاروان بدرستی که شما [illegible]
و احتمال دارد که مقول قالوا باشد باعتبار کل واحد [illegible]
ملازمان یوسف [illegible] السلم گفتند که هر کس بیارد آن را [illegible]
دارد غلط است و من [illegible] که آن شتر [illegible] بدو [illegible] مخفی نماند که

این آیه دلالت میکند بر ثبوت دو عقد از توابع دین یکی عقد جعاله و آن عقدی
است بمنزله عقد اجاره لیکن اجرت عمل آنجا که او را جعل خوانند جایز است
که مجهول باشد چنانکه قول او ولمن جاء به حمل بعیر دال است بران دوم
عقد ضمان و آن عقدیست موضوع از برای متعهد شدن نفسی یا مالی
که قول او زعیم مشتق است از زعمت و زعامت بمعنی ضمان است و تایید این
معنیست زعیم در قول او سلهم ایهم بذلک زعیم که در سوره القلم
واقع است و وجه دلالت آیه مذکوره بر عقدین مذکورین آنست که
دلالت میکند بر مشروعیت این دو عقد در شرع یوسف علیه السلم و اصل
است که منسوخ نشده باشد پس ثابت شود که در شرع ما نیز صحیح باشد
و تفصیل احکام جعاله و ضمان در کتب اصحاب مسطور است الآیة الثانیة

قوله تعالی فی سورة النساء لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة
او معروف او اصلاح بین الناس یعنی نیست هیچ نیکی در بسیاری از
راز گفتن قوم تو ای محمد مگر آنکسی که امر کند در آن راز گفتن بصدقه دادن
یا بکار نیک دیگر یا بصلح انداختن میان مردم بعضی مفسران گفته اند که
این آیه نیز در شان طعمه بن ابرق نازل شده که از همسایه خود قتاده
بن نعمان زرهی دزدیده و یهودی را سپرد چون دزدی او ظاهر شد
قوم او که بنی ظفر بودند حیلها میکردند و دروغها با یکدیگر قرار میدادند که آن
دزدی را از طعمه دفع کنند [illegible] التماس می نمودند که حمایت

ایشان کنند آیه سابق که قول باری تعالی انا انزلنا الیک الکتاب
بالحق تا آخر نازل شده ونجوی مصدری است بمعنی راز
از نجوا او ... است که میان دو کس باشد ونجوی گاهی
بمعنی جماعت راز گویان می آید بحقیقت یا مجاز چنانکه در قول خدای تعالی
اذ هم نجوی واقع شده واینجا هر دو معنی محتمل است پس اگر
معنی اول باشد قول او الا من امر استثنا است از کثیر من نجویهم
بر حذف مضاف یعنی الا نجوی من امر یا از ضمیر نجویهم که راجع است بقول بعضی
صحابه وآله وسلم بلا حذف مضاف واگر مراد معنی ثانی باشد
احتیاج بحذف مضاف نباشد اصلا و بر هر تقدیر مستثنی محلا مجرور
باشد بر بدلیت واحتمال دارد که محلا منصوب باشد بمستثنای متصل
یا منقطع بمعنی لکن ودر بعضی روایات اهل بیت علیهم السلام آمده که مراد
از معروف قرض حسنه است واحتمال دارد که مراد از صدقه صدقه
واجبه باشد واز معروف صدقه مندوبه یا مراد از صدقه مطلق صدقه
باشد واز معروف مطلق خیرات از قبیل تعمیم بعد از تخصیص
واصلاح بین الناس تخصیص بعد از تعمیم ومراد از اصلاح
معالجه کردن وصلح انداختن است میان مردم جهت
خصومت از میان ایشان ومخفی نیست که آیه مذکوره ونظایر او
مثل آیه والصلح خیر وآیه واصلحوا ذات بینکم وغیر آن دلالت میکنند

ست صلح که از توابع دین است زیرا که ذکر صلح در آیه مذکوره در مقام [illegible] ... ه و در آیات دیگر ظاهر است و چون ذکر صلح در آیات مذکوره مطلق واقع شده دلالت کند بر صحت مراتب صلح خواه با اقرار باشد و خواه با انکار خواه مصالح علیه [illegible] باشد و خواه دین [illegible] ... ت و خواه غیر آن و نیز دلالت کند بر آنکه صلح فرع عقد دیگر نباشد بلکه عقدی باشد علیحده اگرچه قایم مقام عقود دیگر واقع شود و از عموم موارد او و مشمول فواید اوست قول خدای تعالی والصلح خیر و از این جهت مشهور شده است میان خواص و عوام سید الاحکام

الآیة [illegible] قوله تعالی فی سورة الکهف قالوا ربکم اعلم بما لبثتم فابعثوا احدکم بورقکم هذه الی المدینة فلینظر ایها ازکی طعاما فلیأتکم برزق منه ولیتلطف ولا یشعرن بکم احدا یعنی گفتند اصحاب کهف یکدیگر را که پروردگار شما داناتر است بمدت توقف شما درین غار پس بفرستید یکی از خود را که داشته باشد این نقره بسوی شهر طرسوس پس باید که احتیاط بکند که کدام یک از اهل این شهر پاکیزه‌تر است از روی طعام پس باید که بیاورد از برای شما روزیی شمار را از آن طعام بدانکه وجه تفریع قول او فابعثوا بر قول او ربکم اعلم بما لبثتم آنست که چون اصحاب کهف بعد از سیصد و نه سال که در آن غار در خواب مانده بودند بیدار شدند

گفت یکی از ایشان که آیا چند وقت است که در اینجا در خواب بوده‌ایم گفتند
یک روز یا پاره‌ای از روز زیرا که عادت نیست که زیاده ازین کسی در
خواب بماند و بعد از آن که ناخنهای و موهای خود را دیدند گفتند
که بیشتر است ازان پس گفتند که پروردگار شما داناتر است
با آنکه چند وقت است که اینجا در خواب مانده‌ایم و علم شما
بتحقیق آن نیست پس اولی آنست که این گفتگو را بگذارید و دیگر
که مقدور شما باشد و اهم باشد شما را و آن اینست که بفرستید
کسی را تا از برای شما طعامی بیاورد و در قول او بورقکم
[illegible] و سکون او و هر دو قراءة را گویند [illegible] مسکوک
و خواه غیر مسکوک و قول او هذه عطف بیان ورقکم است الی المدینة
که در ایها مضاف مقدر است یعنی ای اهلها مثل سل القریة بمعنی اهل
القریة و برین تقدیر اضافه ای بمعنی لام باشد و میتواند بود که اضافه
ی ضمیر راجع بمدینه بمعنی فی باشد و برین تقدیر احتیاج بتقدیر
مضاف [illegible] و قول او ازکی میتواند بود که بمعنی پاکتر باشد و میتواند بود
که بمعنی حلال‌تر باشد و می‌تواند بود که بمعنی بیشتر باشد و اراده او ازین
از تلطف دقت و باریک بینی است در سودا تا مغبون نشود و یا در محافظت
تا شناخته نشود چنانکه قول او و لا یشعرن بکم احدا مشعر است بآن و مخفی
نماند که این آیه دلالت میکند بر صحت [illegible] و وکالت زیرا که قول او

وابعثوا احدکم بورقکم هذه ... امرست بتوکیل شخصی از برای خریدن طعام بعوض نقره
معین بر وجه معین و شک نیست که چون این مضمون حکایتی است از
اصحاب کهف در مقام مدح و قبول نه در مقام رد و انکار دلالت کند
بر صحت توکیل و وکالت که از توابع دین است در شرع آن زمان
و چون اصل عدم نسخ است ثابت شود که در شرع ما نیز صحیح باشد
و حقیقت توکیل نایب خود کردانیدن است کسی را در تصرفات
شرعیه خود و وکالت نایب شدن کسی را در تصرفات شرعیه او
و آن جاری است در اکثر عقود و ایقاعات مثل بیع و شری و اجاره
و نکاح و طلاق و غیر آن و در بعضی عبادات جاری نیست در اکثر عبادات
و باقی احکام وکالت مذکور است در کتب اصحاب والله اعلم کتاب
العقود و غیر ... این کتاب در بیان بعضی از عقود و احکام شرعیه است
مثل مضاربه و غیر آن و درین کتاب دوازده آیت است الآیة الاولی
قوله تعالی فی سورة المائدة یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود
ای گروه مؤمنان وفا کنید بعقدها و عهدها که در فیما بینها خود میکنید
و ایفا و وفا بیک معنی است و آن عمل کردن است بعهد و وعده و عقد
در لغت عهد محکم است و مراد از عقود عهدها و پیمانهاست که میان مردم
واقع شود یا عهدهاست که میان خدای تعالی و بندهای او واقع شده
در ضمن تکالیف شرعیه یا عقد ... چنانکه متبادر است در عرف

شرعی عبارتست از ایجاب وقبول که محتاج است بطرفین حقیقة یا حکما
بیع ونکاح واجاره وغیر آن وحکم شرعی که محتاج بطرفین نباشد
بلکه حاصل شود از شخص واحد آن را ایقاع خوانند مثل طلاق وعتق
وغیر آن وچون متبادر از عقود عقود شرعیست آیه مذکوره
دلالت کند بر صحت عقود شرعیه معهوده ودرین مقام بان
وبر صحت سایر عقود شرعیه نیز بر سبیل اجمال وبر وجوب عمل نمودن
بمقتضای همه آنها وبر لزوم همه آنها الا ما اخرجه الدلیل مثل ودیعت
وعاریت ووکالت وغیر آن الآیة الثانیة قوله تعالی فی القصص
قالت احدیهما یا ابت استاجره ان خیر من استاجرت
القوی الامین قال انی ارید ان انکحک احدی
ابنتی هاتین علی ان تاجرنی ثمانی حجج فان اتممت
عشرا فمن عندک یعنی گفت یکی از دو دختر شعیب علیه السلام
که ای پدر من باجاره گیر این مرد را بدرستی که بهترین کسانی که
باجاره گیری ایشان را این مرد با قوت با امانت است گفت شعیب
آن مرد را که موسی بود که بدرستی که من میخواهم که بعقد نکاح تو
در آورم یکی از این دو دختر خود را بر صداق آنکه اجیر من باشی
در رمی فطت ورعایت گوسفندان من مدت هشت سال پس اگر
تمام گردانی ده سال را دو سال دیگر بعد از هشت سال اجیر من باشی پس

این تفضل و تبرعی باشد از نزد تو زیاده بر واجب بدانکه شرح
این قصه بر وجهی که از سابق و لاحق آیه مذکوره مستفاد گردد
چنانست که چون موسی ع از مصر بیرون آمد متوجه شد بجانب
مدین که دیه شعیب بود رسید باب مدین و آن چاهی بود که مردم
چارپایان خود را آب میدادند دید که بر سر آن آب مردم بسیار
جمع شده اند و چهارپایان خود را آب میدهند و دو زن را
دید که دورتر ایستاده اند و جهت ازدحام مردم نزدیک
آب نمیتوانند رفت پرسید از ان دو زن که چه حال دارید
که اینچنین عاجز و حیران ایستاده اید گفتند که میخواهیم که گوسفندان
خود را آب دهیم و نمیتوانیم آب داد تا آنکه این جماعت از آب
دادن فارغ شوند و پدری داریم پیر و ضعیف و قادر نیست
بر آنکه خود از عهده این کار بیرون آید لاجرم بسبب ضرورت
ما مباشر این عمل میشویم و پدر ایشان شعیب بود پس موسی
بر ایشان ترحم نموده گوسفندان ایشان را آب داد و بر وجه
که چون آن جماعت از آب دادن فارغ شدند سنگی بر سر چاه
نهاده بودند که کمتر از چهل کس نمیتوانستند که آن سنگ را بر دارند
موسی علیه السلام آن سنگ را برداشت و دلو ایشان را طلب نمود
و آن دلوی بود که کمتر از ده کس آن دلو آب نمیتوانستند کشید

موسی علیه السلم تنها آن دلو آب کشیده و گوسفندان دختران
شعیب را سیراب گردانید بعد از آن در سایه رفت و پشت
وار ضعف گرسنگی بخدای تعالی نالید و دختران شعیب ع نزد
پدر خود رفته تقریر نمودند که این نوع مردی پیدا شده و بر
ما ترحم کرده گوسفندان ما را آب داد شعیب یکی از آن دختران را
فرستاد که آن شخص را نزد من طلب کنید تا مزد سعی
او نمایم آن دختر از روی حیا و شرم تمام نزد موسی ع
آمده گفت که پدر من تو را می طلبد تا جزای عمل تو بدهد
پس موسی را قبول نموده از عقب آن دختر روان شد
و در راه نظرش بر آن دختر می افتاد و می دید که باد جامه
او را ببدن او می چسبانید از این جهت دهشت نموده گفت
آن دختر را که از عقب من بیا و بزبان راه را بیان کن و چون
نزد شعیب در آمد و قصه گریختن خود را از مصر تقریر نمود شعیب
فرمود که غم مخور که چون اینجا آمدی نجات یافتی از شر ظالمان
بعد از آن گفت آن دختر که ای پدر باجاره بگیر این مرد را
الحق مرد بقوت و امانت و دیانت است زیرا که صفات حمیده
از و مشاهده کرده بود پس گفت شعیب علیه السلم که یک دختر
خود را باتو نکاح میکنم بمهر از نفس خود [illegible] این باجاره دهی تا مدة

هشت سال و اگر ایجرمن باشی آن اجابی باشد از نزد تو هر
کدام ازین دو مدت را که قبول کنی اختیار و نزد تست و خدای تعالی
گواه حال ماست وحجی نماند که این آیه دلالت میکند بر صحت عقد
اجاره در شرع سابق و چون نسخ خلاف اصل است معلوم میشود
که عقد اجاره در شرع ما نیز صحیح است الآیة الثانیة قوله تعالی
در سوره الانفال فکلوا مما غنمتم حلالا طیبا
واتقوا الله ان الله غفور رحیم پس بخورید ای
مؤمنان از انچه غنیمت گرفته اید در حالتی که آن غنیمت حلال و پاکست
بر شما و پرهیز کنید از قهر خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی آمرزنده
مهربانست تفسیر این آیه و تحقیق او در کتاب جهاد گذشته و غرض از
ایراد او اینجا آنست که دلالت میکند بر شرکت اهل جهاد در غنیمت
و مثل این آیه بسیارست که دلالت میکند بر جواز شرکت و او
اجتماع حقوق چند مالکست در یک ملک بر سبیل شیاع و ا...
شرکت چند قسم است یکی مخلوط شدن دو ملک یا بیشتر با هم بحیثیتی
که از یکدیگر ممتاز نباشند دوم مالک شدن دو کس یا بیشتر
یک چیز را به بیع و غیر آن از عقود شرعیه سیم وارث بودن
دو کس یا بیشتر یک میت را در میراث او چهارم حیازت کردن دو کس
یا بیشتر یک چیز مباح الاصل را مثل علف و حطب صحرا یکبار الآیة الرابعة

قوله تعالی فی سورة الجمعة فاذا قضیت الصلوة ف
ی الارض وابتغوا من فضل الله واذکروا الله کثیرا
لعلکم تفلحون یعنی پس هرگاه بجای آورده شود نماز جمعه پس
پراکنده شوید در زمین وطلب کنید از نعمت خدای تعالی و یاد کنید
خدا را شاید که رستگاری یابید تفسیر این آیه نیز با [illegible]
کتاب صلوة گذشت وغرض از ایراد او اینجا آنست که بعضی فقها
استدلال کرده اند باو ونظیر او بر صحت مضاربه واو عبارت
از آنست که شخصی مال خود را بکسی دهد از برای [illegible] بآن
و هرچه سود کند [illegible] میان ملک او باشد و وجه استدلال
که امر به انتشار در زمین وطلب از فضل خدای تعالی دلالت میکند
بر فضیلت اکتساب خواه بمال خود وخواه بمال غیر باذن او و شک
نیست که مضاربه مندرج است در و همچنانکه عقود مندرج است و پوشیده
نماند که این استدلال وقتی تمام [illegible] د که مراد از طلب کردن از
فضل خدای تعالی طلب کردن مال دنیا باشد و اگر مراد طلب علم
یا سایر عبادات باشد چنانکه منقول است از ابن عباس رض
وغیر او و سابقا مذکور شد تمام نیست الا به الی قوله تعالی
فی سورة یوسف ع وقال لفتیانه اجعلوا بضاعتهم
فی رحالهم لعلهم یعرفونها اذا انقلبوا الی اهلهم

لعلهم یرجعون یعنی گفت یوسف علیه السلام مر ملازمان
خود را که بنهید بهای این بضاعت را که اولاد یعقوب بودند
در میان بارهای ایشان شاید که بشناسند متاع خود را که در
بهای غله داده اند وقتی که برگردند بسوی فرزندان و متعلقان
خود و بگشایند بارهای خود را شاید که برگردند بسوی ما بار
دیگر و بدانکه در قول او لفتیانه دو قراءت است لفتیانه
و لفتیته و فتیان جمع کثرت فتی است و فتیه جمع قلت او مثل اخوان
[illegible] جمع اخ اند و فتی یعنی غلام است و ملازم و بضاعت مالی است
که بکسی دهند تا از برای ایشان چیزی بخرد با آن مال یا آنکه از
سود آن حصه بدو دهند و مراد از و اینجا متاعی است که برادران
یوسف علیه السلام آورده بودند و به آن غله خریدند از یوسف و گویند
کفشها و چرمها بود و رحال جمع رحل است و او بمعنی بار است مثل جوالها
و خرجینها و شرح این قصه بر وجهی که از سابق و لاحق آیه مذکوره
مفهوم گردد آنست که چون یوسف والی مصر شد و سال قحط
در آمد یعقوب فرزندان خود را از کنعان بمصر فرستاد جهت
خریدن غله و ایشان چون بمصر رسیدند و نزد یوسف در آمدند
یوسف ایشان را شناخت و ایشان او را نشناختند پس یوسف
از ایشان پرسید که شما چه کسانید گفتند ما ده برادریم و پدر ما

یعقوب پیغمبر است و دوازده برادر بودیم یک برادر ما هلاک گردید
یوسف گفت که برادر یازدهمین [illegible] گفتند پدر او را
نگاه داشته جهت تسلی مفارقت آن برادر که هلاک شد زیرا
که ایشان هر دو از یک مادر بودند و آن برادر که نزد پدر مانده
بود ابن یامین بود بعد از ان یوسف آنچه مقصود ایشان بود از
غله بایشان داد و گفت اگر خواهید که بار دیگر جهت غله بیایید
آن برادر را که نزد پدر شماست همراه بیارید و اگر نیاورید
غله نخواهم داد شما را گفتند در آوردن او سعی خواهیم
و خواهیم آورد او را پس یوسف گفت بعضی ملازمان خود را
که متاعی که در بهاء غله داده اند بنهید در میان بارهای ایشان
تا انکه چون ببینند آن را خوش حال و امیدوار شوند باز
بیایند با برادر خود پس ایشان بار بسته متوجه کنعان شدند
و چون نزد یعقوب در آمدند [illegible] خود را تقریر کردند و گفتند
والی مصر برادر [illegible] ابن یامین را طلب نموده پس بفرست او را
همراه ما تا غله بیشتر بیاریم پس یعقوب اول تردد نمود و بعد از ان
راضی شد و چون بارهای خود را گشودند و متاع خود را
دیدند گفتند این متاع ماست که بما باز داده است والی مصر
جهت کمال لطف و مرحمت که بما دارد پس برادر خود ابن یامین را

می بریم و او را محافظت [می‌کن]یم پس یعقوب ایشان را رخصت داد که
ابن یامین را همراه ببرند ایشان متوجه مصر شدند و چون بمصر
رسیدند و نزد یوسف در آمدند گفتند اینست برادر ما که طلب
نمودی یوسف علیه السلام خوشحال شد و ایشان را تعظیم و تکریم نمود
تلطف و تفقد بسیار بجای آورد و ضیافت نمود و هر دو کس را
ایشان بر یکسفره نشانید چون ابن یامین تنها ماند او را
هم سفره خود گردانید و با او طعام خورد و با او گفت که میخواهی
که من برادر تو باشم بجای برادر تو که هلاک شده گفت که را
میسر میشود که مثل تو برادری لیکن نزائیده اند یعقوب و راحیل
پس یوسف در گریه شد و او را در بر گرفت و گفت من برادر
توام یوسف غم مخور بسبب جفاهای برادران تو که بر من کرده اند
نومید و شرمنده مباش زیرا که خدای تعالی در عوض آن بمن
احسان بسیار فرمود اما این راز را از ایشان نهان
دار تا ببینم که چون میشود و مخفی نماند که این آیه و نظایر او دلالت
میکند بر مشروعیت ایضاع در شرع سابق و در شرع ما نیز بنا بر
اصالت عدم منسوخ و ایضاع عبارت از آنست که مالی بکسی دهند
از برای آنکه چیزی جهت ایشان بخرد بی مشارکت آن کس در سود
داد و ستد نیست مضاربه لیکن در حقیقت نوعیست از توکیل

قوله تعالی فی سورة النساء ان الله یامرکم ان تؤدوا ا
الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل
ان الله نعما یعظکم به ان الله کان سمیعا بصیرا
بدرستی که خدای تعالی میفرماید شما را باینکه باز کردانید امانتها را
بصاحبان آن امانتها و میفرماید شما را هرگاه که حاکم شوید میان مردم
باید که حکم کنید براستی که خدای تعالی نیکو چیزیست که پند میدهد
شما را بآن بدرستی که هست خدای تعالی شنوا باقوال شما و
بینا باحوال و افعال شما ظاهر آنست که خطاب درین آیه عام است جمیع
مؤمنان را که امانتی نهاده باشند نزد ایشان و بعضی گفته اند
که خطاب مخصوص اولو الامر است چنانکه قول او و اذا حکمتم بین الناس
ناظر است دران و نیز ظاهر آنست که قول او و اذا حکمتم ظرفیت متعلق
بما بعدش و آن قول او ان تحکموا بالعدل است لیکن معمول بدخول آن
مصدریه مقدم نمیشود بر او چنانکه مقرر است در علم نحو مگر آنکه گویند
این قاعده مخصوص است بما عدای معمول ظرف زیرا که در ظروف توسعه
هست که در غیر ایشان نیست چنانکه مشهور است یا گویند که اذا حکمتم
متعلق است بمحذوفی که قول او و ان تحکموا بالعدل مفسر اوست یعنی
و ان تحکموا بالعدل اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل یا گویند
که متعلق است بقول او یامرکم و قول او و اذا حکمتم بین الناس عطف است

رجحه و مي يعني ان الله يامركم اذا اودع عندكم امانت ان تؤدوا
الامانات الي اهلها و[اذا] حكمتم بين الناس ان تحكموا بالعدل از
قبيل عطف دو معمول بر دو معمول يك عامل و كلمه ما در نعما يعظكم
نكره موصوفه منصوبه بنا بر انكه تميز است از ضمير مبهم مستتر در نعم كه
فاعل اوست يا موصوله است مرفوعه بفاعليت نعم و بر هر تقدير مخصوص
بمدح محذوف است يعني ذلك و اداء اشارت است باداي امانات
و حكم بعدل و تحقيق اين جمله از انچه سابقا در آيه ان تبدوا الصدقات
نعماي مذكور شد مستفاد گردد و كان در قول او ان الله كان
سميعا بصيرا زايده است يا بمعني دوام در زمان ماضي و مخفي نيست كه
آيه مذكوره دال است بر صحت ايداع و او نايب گردانيدن كسي را
در حفظ مال خود و بر وجوب رد وديعت نزد مطالبه مالك و در بيان
معني چند آيه ديگر است و باقي احكام وديعت در كتب فقه مذكور است

الآية الثانية قوله تعالي [في] سورة المايدة و تعاونوا علي البر
والتقوي ولا تعاونوا علي الاثم والعدوان واتقوا الله
ان الله شديد العقاب يعني ياري دهيد يكديگر را بر نيكي
و پرهيزكاري و ياري مدهيد يكديگر را بر گناه و ستمكاري و بپرهيزيد
از قهر خداي تعالي بدرستي كه خداي تعالي سخت عقوبت است بدانكه
اعاده فعل تعاون و عدم اكتفا بعطف بكلمه لا تنبيه است بر انكه هر يك

از حکمتی مذکور دین مستعمل اند با لعذوه و قوله و اتقوا الله تا آخر
تاکید است امر و نهی مذکورین را و تهدید است کسی که مخالف آن کند
و مخفی نیست که این دلالت میکند بر مشروعیت عقد عاریه [illegible]
یا سپردن لیت بکسی با اذن در نفع گرفتن الخ از آن مال
باستقای او لی عوض و گاهی عاریه را بر نفس آن مال اطلاق کنند
و بر هر تقدیر ماخوذ است از عار بمعنی عیب یعنی منسوب بعیب زیرا که
عاریه گرفتن او موجب عار است در عرف یا از عاره که مشتق از
عار بمعنی ذهب و رجع زیرا که عاریه میرود از دست
باو یا از عاری بمعنی برهنه و خالی یعنی منسوب بعاری از جهت خالی بودن
او از عوض و وجه دلالت آنست که امر مطلق تعاون بر نیکی
شامل است عاریه را و صیغه امر اگر دلالت بر وجوب نکند بنا بر
قرینه صارفه دلالت بر افضلیت و ارجحیت میکند و نزدیک است
این آیه در دلالت بر افضلیت عاریه آخر سوره ماعون و آن
قول حق تعالی است فویل للمصلین الذین هم عن
صلوتهم ساهون الذین هم یراؤن و یمنعون
الماعون یعنی پس وای مر نمازکنندگان را که ایشان [illegible]
از نماز خود غافلانند آنچنان کسان که ایشان ریا بنماز میکنند
و باز میگردند و نمیدهند مردم چیزی را که عادت چنان است که عاریتی [illegible]

میدهند بان یکدیگر را از برای که ماعون باین معنی شاملست عاریه را پس
آیه مذکوره دلالت کند بر مذمت ترک عاریه و از اینجا لازم آید استحباب
عاریه و این استدلال مبنی است بر آنکه روایت کرده اند از امام جعفر
صادق علیه السلام که فرمود ماعون عبارتست از قرض که بکسی بدهی
و نیکویی که با کسی بجا آوری و متاع خانه که بعاریت دهی و غیر آن
ل زکوة و مؤید اینست آنچه منقولست از ابن مسعود در تفسیر ماعون
و نیز ظاهر آنست که ماعون مشتق باشد از عون بمعنی یاری دادن یعنی
... دهند مردم یکدیگر را الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة یوسف
قالوا یا ابانا انا ذهبنا نستبق و ترکنا یوسف عند
متاعنا فاکله الذئب و ما انت بمؤمن لنا و لو کنا صادقین
یعنی گفتند برادران یوسف بعد از انداختن یوسف علیه السلام را
در چاه و برگشتن بسوی یعقوب علیه السلام با پیراهن خون آلود گرای
پدر ما بدرستی که ما رفتیم در بیابان که ما کر و تیر اندازی میکردیم و گذاشتیم
یوسف را نزد متاع خود پس خورد او را گرگ و حال آنکه تو نیستی
تصدیق کننده ما را درین معذرت و اگر چه هستیم راستگویان
بدانکه استباق در لغت بمعنی تسابقست یعنی پیشی گرفتن بر یکدیگر بمعنی
تیر انداختن با یکدیگر و ایمان بمعنی گرویدن آمده و با همین متعدی شود
... با و بمعنی ایمن گردانیدن آمده و متعدی شود بنفس و بمعنی راستگویی

داشتن آمده ومتعدي شود بجيم واينجا مراد معني اخيرست و
بعضي فقها استدلال كرده اند بآيه [illegible] بر مشروعيت رماية و
و نتوانند اداي كردن ست ويا مانند او [illegible] در رمي
مقررست و نيز استدلال كرده اند بقول خداي تعالى وما افاء الله
على رسوله منهم فما اوجفتم عليه من خيل ولا
ركاب ولكن الله يسلط رسله على من يشاء والله على
كل شيء قدير يعني آنچه گردانيده است اورا خداي تعالى غنيمت
حلال خالص پيغمبر خود كه محمدست صلى الله عليه وآله از مال كافران پس
ندوانيده ايد بران [illegible] را از اسبان و نه شتران جمازه را
از شتران جمازه ليكن خداي تعالى غالب ميگرداند پيغمبران خود را
بر آنكس كه ميخواهد خداي تعالى و بر همه چيزي تواناست بر مشروعيت
سبق واو مركب دوانيدن است بكرو چنانكه در شرع مقررست و ظاهر
آنست كه هيچكدام ازين دو آيه دلالت نميكند بر مدعي زيرا كه استباق
در لغت عام ترست از آنكه بتير اندازي باشد يا بدويدن چنانكه
مذكور شد و نيز عامترست از آنكه بكرو باشد يا بي كرو و عام را
بر خاص دلالتي نيست و همچنين ايجاف خيل و ركاب يعني دوانيدن
اسبان و شتران جمازه است مطلق خواه بكرو باشد و خواه
بي كرو با آنكه ايجاف مذكور بطريق نفي واقع شده نه بطريق اثبات

پس اولی آنست که اشتراط سبق و رمایه را با دلیله دیگر اثبات کنند
مثل اجماع و حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که لا سبق الا فی نصل او
خف او [illegible] یعنی نیست گروهی مگر در تیر اندازی و مانند آن یا شتر
دوانیدن و مانند آن یا اسب دوانیدن و مثل آن و مثل اینکه
مروی است از اهل بیت علیهم السلام که فرشتگان نفرت میکنند
و منکر میشوند نزد گرو بستن و لعنت میکنند صاحب گرو را مگر گروی
که در دوانیدن اسب و استر و خر باشد یا در دوانیدن شتر
[illegible] انداختن تیر و شمشیر و نیزه و پوشیده نماند که افاء در
آیه دوم مشتق است از افاءة و او متعدی است از فیء بمعنی غنیمت
یعنی فیء گردانید [illegible] و اوجفتم مشتق است از ایجاف و او مأخوذ است
از وجیف بمعنی سرعت سیر یعنی دوانیدن و خیل اسم جنس جمع است
بمعنی اسبان و رکاب جمع راحله است از روی معنی یعنی شتران
سواره و غرض ازین آیه و ضمنی منت است بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و مؤمنان و اظهار کمال لطف و احسان با ایشان با آنکه مشقت
مقاتله و محاربه مثل این قسمت میسر گردانید از برای پیغمبر خود صلی الله علیه و آله
و مسلط و غالب گردانید پیغمبر خود را بر کافران همچنین که عادت اوست که
و مسلط میگرداند پیغمبران خود را بر دشمنان خود هرگاه میخواهد
الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة البقرة یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر

تفسیر این آیه و تحقیق او در کتاب [illegible] گذشت و غرض از ایراد او اینجا آنست که دلالت میکند بر مشروعیت او و در شرع استحقاق یکی از دو شریک حصه شریک دیگر را بعد از بیع او شفعه بود در دیگری داد ماخوذ است از شفع بمعنی جفت زیرا که شرطست در شفعه آنکه شریک دو باشد و بس بنا بر قول اصح یا از شفاعت زیرا که شفیع در اکثر مواد محتاج است به شفاعت [illegible] و وجه دلالت آنست که در آسانی مردم است و در ترک آن دشواری ایشان و درین معنی آیات بسیارست و تفصیل احکام او در کتب اصحاب مذکورست

الآیة [illegible] قوله تعالی فی سورة المائدة وتعاونوا علی البر والتقوی

تفسیر این آیه سابقا گذشت و غرض از ایراد او اینجا آنست که دلالت میکند بر مشروعیت گرفتن لقطه نیز و او در شرع عبارتست از انسانی یا حیوانی یا مالی که بیابند او را در جایی بی صاحب و مالک بشرایطی که در شرع مقررست زیرا که گرفتن آن بقصد محافظت او با ضایع نشود داخلست در تعاون بر نیکی خصوصا قسم اول را و او را لقیط گویند و تفصیل احکام آن از روایات اهل بیت علیهم السلام مستفاد گردد و در کتب فقه مذکورست الآیة الحادیة عشر قوله تعالی فی سورة البقرة

فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم تفسیر و تحقیق این آیه نیز در کتاب جهاد گذشت و غرض از ایراد

اینجا آنست که دلالت میکند بر جواز استیفاء مالک مال مغصوب خود
از غاصب جبراً و قهراً زیرا که غصب کردن مال غیر است بر سبیل ظلم و تعدی
و دلیل ... و قواعد آنکه مرتب گردانیده بر او اجزای او را اثبات او
و استیفاء مالک مال مغصوب را از غاصب جبراً و قهراً از آنجمله است
و باقی احکام غصب از روایات معتبره معلوم گردد چنانکه در کتب
اصحاب مذکور است الآیة الثانیة عشر قوله تعالی فی سورة الملک
كلما ألقي فيها فوج سألهم خزنتها ألم يأتكم نذير
قالوا بلى قد جاءنا نذير فكذبنا وقلنا ما نزل الله من شيء
إن أنتم إلا في ضلال كبير وقالوا لو كنا نسمع أو نعقل
ما كنا في أصحاب السعير هرگاه که انداخته شوند در دوزخ جماعتی
٧ از کافران بپرسند از ایشان نگهبانان دوزخ که مالک دوزخ
و تابعان او باشند که آیا نیامد نزد شما پیغمبر بیم دهنده از نزد خدای تعالی
گویند که بلی بتحقیق که آمد نزد ما پیغمبر بیم کننده از نزد خدای تعالی پس
دروغگوی شمردیم ما او را و گفتیم که نفرستاده است خدای تعالی
هیچ پیغمبری و حکمی را نیستید شما ای بیم دهندگان مگر در گمراهی بزرگ
و اگر گویند اگر می بودیم ما که می شنیدیم سخن پیغمبران را و در می یافتیم به
عقل خود در می یافتیم حق را نمی بودیم در میان اهل دوزخ پس اقرار
کنند بگناهان خود پس دور باشند اهل دوزخ از رحمت خدای تعالی

بدانکه قول او و قلنا ما نزّل الله من شیء عطف تفسیری قول او
فکذبنا از برای بیان طریق تکذیب و ظاهر آنست که قول او ان
انتم الا فی ضلال کبیر تتمه قول دوزخیان است و خطاب با همه پیغمبران
را با آنکه منحصر است حال شما در ضلالت بزرگ از جهت کمال مبالغه در تکذیب است
بعد از مبالغه تامه بقول خود ما نزّل الله من شیء و وجه بر [illegible]
سماع و تعقل آنست که طریق معرفت احکام شرعیه این دو است
و سعیر یعنی آتش است از سعر یعنی افروختن آتش و اینجا مراد
آتش دوزخ است و اعتراف یعنی اقرار است از معرفت زیرا که اقرار
با شیء از معرفت [illegible] یعنی بعید است از سحق بضم عین یعنی بعد و تقدیر
چنان است که سحق اصحاب السعیر سحقا فعل [illegible] کرده اند و مصدر
بجای او نهاده اند و متعلق گردانیده اند بفعل او بواسطه لام
از برای بیان اختصاص و تصریح بآن مثل قول او و بعدا للقوم الظالمین
و ازین قبیل است قول ایشان [illegible] لفلان و پوشیده نماند که
این آیه دلالت [illegible] بر صحت اقرار و او عبارت است از ثبوت حق واجب
در ذمت مقر بوجهی که واجب شود بروی اداء آن حق خواه حق الله
باشد مثل عقوبات و حدود و تعزیرات در اقرار بکفر و جنایات
مستوجبه آنها و خواه حق الناس باشد مثل مال و نسب در اقرار
بآن و وجه دلالت قول اوست بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا که اقرار است

بتکذیب پیغمبران وکفر باایشان وقول او فاعترفوا بذنبهم که صریح است در
اقرار کفار بگناه خود وقول او فسحقا لاصحاب السعیر که صریح است در
حکم بر ایشان بکفر ودرین معنی آیات بسیار است که دلالت میکند
بر صحت اقرار قول خدای تعالی وشهدوا علی انفسهم انهم
کانوا کافرین یعنی گواهی دهند کافران بنفسهای خود باآنکه بودند
کافران هرگاه بیاید بر سر ایشان فرستادهای ما یعنی ملک الموت
واعوان او جهت قبض روح ایشان زیرا که گواهی کس بر نفس خود
اقرار است ومثل قول خدای تعالی واشهدهم علی انفسهم الست بربکم
قالوا بلی شهدنا یعنی گواه کرد ایشان خدای تعالی فرزندان آدم را در روز
میثاق برین وجه که سوال کرد از ایشان که آیا نیستم پروردگار شما
گفتند بلی هستی پروردگار ما گواهی دادیم وبر نفس خود باآنکه تو پروردگار
ما هستی زیرا که قول ایشان بلی اقرار است وشهادت بر نفس خود نیز اقرار است
و آیه اول وسیم دالند بر آنکه بلی از حروف الایجاب دلالت میکنند
بر تقریر اثبات بعد از نفی بخلاف نعم که دلالت میکند بر تقریر نفس حاکم
سابق خواه نفی باشد خواه اثبات چنانکه مشهور است میان علما
نحو وموید اینست آنکه روایت کرده اند از ابن عباس رضی الله عنهما که
گفت در تفسیر آیه آخر اگر بجای بلی نعم میگفتند کافر میشدند لکن گاهی
نعم بمعنی بلی مستعمل شود واز اینجاست که فقها خلاف کرده اند در آنکه

نعم در جواب الیس لی علیک الف درهم اقرارست یا نه و مختار [illegible] آنست
که اقرارست زیرا که نعم بعد از نفی بمعنی بلی مستعمل میشود و بحسب عرف و
اقرار بر عرف است لیکن این وجه محل نظرست زیرا که اصل عدم شو[illegible]
و باقی احکام اقرار در کتب فروع به تفصیل مذکورست

كتاب الوصية

این کتاب در بیان وصیت است [illegible] آیت است وصیت در اصل
لغت اسمیست بمعنی وصل از وصاه بمعنی وصل یصل و در شرع عبارت
از مالک گردانیدن کسی غیری را یا منفعتی را بعد از موت خود و در
تسمیه آنست که وصیه شرعیه مستلزم متصل گردانیدن تصرف بعد از
موت است [illegible] از موت و درین کتاب ده آیت است

الآية الاولی قوله تعالی فی سورة البقرة کتب علیکم اذا حضر احدکم المو
ت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین والاقربین بالمعروف حقا
علی المتقین فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی
الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم فمن خاف من موص
جنفا او اثما فاصلح بینهم فلا اثم علیه ان الله
غفور رحیم [illegible] نوشته شده است و مندوب گردانیده شده
بر شما ای مؤمنان وقتی که حاضر شود یکی از شما را امرک اگر بگذارد
مال بسیار وصیت کردن از برای پدر و مادر و خویشان بطریق
عدل و راستی ثابت است این حکم ثابت بودنی بر پرهیزکاران پس

هر کس تغییر دهد این وصیت را بعد از آنکه شنیده باشد آن را و معلوم
شده باشد پس نیست و خرابی نیست که گناه آن تغییر بر آن
[illegible] که تغییر میدهند آن را بدرستی که خدای تعالی شنونده است
کلام ایشان را و داناست مرام ایشان را پس هر کس که گمان برد از وصیت
کننده [illegible] از جور [illegible] بر سبیل [illegible] یا سهو یا ارتکاب گناهی را
بر سبیل عمد پس اصلاح کند میان آن وصیت کننده و ورثه و کسی که
وصیت از برای او واقع شده پس نیست هیچ گناهی بر آن اصلاح
کننده بدرستی که خدای تعالی آمرزنده و مهربان است بدانکه بعضی
مفسران گفته اند که این آیه منسوخ است به آیه میراث و آن قول او
یوصیکم الله فی اولادکم تا آخر و بحدیث نبوی صلی الله علیه و آله که اعطی کل
ذی حق حقه الا لا وصیة لوارث یعنی بدرستی که خدای تعالی
داده است بهر صاحب حقی حق او را بدان و آگاه باش که نیست
هیچ وصیتی از برای [illegible]ث و ظاهر این سخن مبنی بر آن است
که کتب بمعنی فرض است [illegible] آیه کتب علیکم الصیام واقع شده و بنا
این بغایت ضعیف است زیرا که مضمون [illegible] میراث منافات ندارد
[با] وجوب وصیت از برای وارث بلکه مؤید آنست چه اکثر آیات میراث
مشتمل است بر اثبات وصیت و حدیث اگرچه منافات دارد فاما
خبر احاد است و کتاب منسوخ نمیشود بخبر احاد و نزد محققان علماء اصول

از موالف و مخالف بانکه اولی آنست که مراد از کتب مطلق تکلیف است
که شامل است ندب را نه فرض و ایجاب با انکه مراد از نفی وصیت
حدیث نفی وصیت است بر زیاده از ثلث زیرا که تخصیص سنت بکتاب
بهتر است از نسخ کتاب بسنت اگرچه جایز باشد وقوع آن و مؤید
عدم نسخ آیه مذکوره است انکه [illegible] روایت کرده اند از امام باقر
علیه السلام که چون پرسیدند از انحضرت که آیا جایز است وصیت
کردن از برای وارث فرمود که آری جایز است و این آیه را
خواند و قول او اذا حضر ظرفیت متعلق بما بعدش که الوصیة است
با انکه وصیت [illegible] جایز نیست تقدیم معمول مصدر بر او خصوصا
وقتی که معرف بلام باشد بنا بر تخصیص این [illegible] ل
ظرف متعلق است بمحذوفی که مفسر اوست مصدر مذکور یعنی کتب علیکم
الوصیة للوالدین و الاقربین اذا حضر و تقدیم مفعول حضر بر فاعلش
از جهت مجرد اهتمام است و همچنین تقدیم متعلقات کتب بر فاعلش که
الوصیة است از جهت مزید اهتمام [illegible] ان استشهاد برین قیاس است
توسیط شرط که ان ترک خیرا است [illegible] میان جزا که کتب است یا معمولات
و مراد از حضور موت ظهور آثار مردن است و وجه زیاده کردن احد
یا انکه اظهر احضر آن بود که گفتی اذا حضر کم الموت ان ترکتم خیرا تنبیه است
برانکه مراد از کتب علیکم بر احاد جهت ندب بر مجموع و مراد از خیر مال کثیر است

چنانکه نحو اصحاب ما است از جهت آنکه مروی است از امیر المؤمنین صلوات الله
وسلامه علیه که در آمد نزد یکی از مصاحبانش در حین مرض و مر او را
ششصد یا هفتصد درهم بود پس گفت یا امیر المؤمنین آیا وصیت
بکنم آن حضرت فرمود که نه از جهت آنکه خدای تعالی گفته است ان ترک خیرا
و نیست ترا مال بسیاری و بعضی گفته که مراد مطلق مال است چنانکه در
قول او انه لحب الخیر لشدید تفسیر کرده اند و مراد از ترک مال ترک
مال است بالقوة القریبة بفعل زیرا که ترک مال بالفعل نزد موت است
نه در زمان وصیت نزد ظهور آثار موت و وجه مذکر آوردن فعل
با آنکه فاعل او مؤنث است و آن الوصیة است آنست که وصیت مؤنث
غیر حقیقی است با فصل کثیر میان فعل و فاعل مذکور با آنکه وصیت بمعنی ایصا است
و از اینجهت مذکر آورد ضمیر راجع باو را در قول او فمن بدله بعد ما سمعه
و مراد از اقربین جمع خویشاوندان است خواه وارث باشند خواه
غیر وارث زیرا که جمع معرف بلام مفید عموم است و مراد از قول او [illegible]
بالعدل است یعنی وصیت [illegible] براستی مثل آنکه زیاده از ثلث مال نباشد
و ضرر نرساند بورثه [illegible] وصیت [illegible] و ترجیح نکند توانگران را
بر درویشان و قول او حقا مفعول مطلق تاکید لغیره است و فعل او
محذوف است وجوبا یعنی حق حقا یعنی ثابت است ندب وصیت مذکوره
بر متقیان ثابت بودنی و در تقیید بمتقیان اشارت است به ندب

وصیت مذکوره و آنکه گفت یعنی ندب است نه [illegible] و من بدل او فانما
اثمه علی الذین یبدلونه آنست که گناهی وصیت کننده را بسبب تبدیل
وصیت او بغیر حق بلکه گناه آن تبدیل کسانی راست که مرتکب آن شده
اند مثل وصی و گواه خواه وارث و غیر ایشان و قول او ان الله سمیع
علیم تهدید و وعید است کسانی را که [illegible] وصیت کنند و قول او خاف
بمعنی توقع و ظن و در قول او موص دو قراءت است یکی اسم فاعل
باب افعال از اوصی یوصی دیگر اسم فاعل از باب تفعیل از وصی
یوصی و معنی هر دو یکیست و جنف بمعنی بتحریک میل است از حق بباطل و اثم
مطلق گناه است و تردید میان ایشان اینجا بنابر تخصیص جنف است بخطا
یا سهو و تخصیص اثم بعمد یا تخصیص جنف بوصیت بحرام و [illegible] اثم بسایر
وجوه بطلان و قول او ان الله غفور رحیم وعده است مر مصلحان را
برحمت و مغفرت و پوشیده نماند که این آیه مذکوره دلالت میکند بر
مشروعیت و ندب وصیت از برای [illegible] و بدان خواه وارث
باشند خواه غیر وارث بشرط آنکه وصیت کننده صاحب مال
کثیر باشد مثل [illegible] یا مقصود [illegible] هم بقرینه روایت سابقه
و بعضی محققان گفته اند که اگر ذمه کسی مشغول باشد بحقی از حقوق الله
واجبست برو نزد حضور موت و ظن وقوع او آنکه وصیت کند بآن
حق باجماع و اگر ذمه او مشغول نباشد بحقی مالی مستحب است وصیت کردن

از نزد جمهور ... باجماع لیکن شرط است در استحباب آن انکه مال
زیاده باشد ... حدتوانگری وارثان والله اعلم الاية الثانية
في سورة النساء من بعد وصية يوصي بها او دين
یعنی وارثان مذکور در صدر آیه مذکوره مستحق میراثهای خود میشوند
بعد از ... الخ ... وصیت کرده باشد بآن و بعد از
اخراج قرضی که میت مذکور داشته باشد و تفسیر تمام این آیه
و تحقیق و توضیح او در کتاب میراث خواهد آمد انشاء الله تعالی و غرض از
ایراد او اینجا آنست که دلالت میکند بر مشروعیت وصیت و دیگر
تعدیم وصیت بر میراث و باقی آیات میراث نیز از این قبیل است
مثل من بعد وصية توصون بها او دين
و غیر آن او و نیز آیات مذکوره دلالت میکند بر جواز وصیت مطلقا
خواه تعیین کند موصی چیز را که وصیت میکند و خواه تعیین نکند و همچنین
تعیین کند کسی را که از برای او وصیت میکند و خواه نکند پس
جایز باشد وصیت ... بآزاد کردن یکی از دو بنده معین و نیز
جایز باشد وصیت از برای یکی از دو کس معین و در هر دو صورت
وارثان تعیین میکنند و قرعه مستحب است از برای دفع تهمت لیکن معتبر
نباشد وصیت مطلقا مگر از ثلث ترکه یا کمتر و اعتبار او در بیشتر موقوف
باشد بر اجازه وارثان بنابر اجماع و روایات اهل البیت علیهم السلم

الآية الثالثة ... سورة البقرة اذ قال ابراهيم رب
ارني كيف تحي الموتى قال اولم تؤمن قال بلى ولكن
ليطمئن قلبي قال فخذ اربعة من الطير فصرهن
اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزءا ثم ادعهن
يأتينك سعيا واعلم ان الله عزيز [illegible] يعني
یاد کن ای محمد حادثه را که واقع شد در وقتی که گفت ابراهیم ع
که ای پروردگار من بنمای مرا که چگونه زنده میگردانی مردها را
گفت خدای تعالی که آیا ندانسته قدرت مرا و ایمان نیاورده
بقدرت من بر زنده گردانیدن مردها گفت ابراهیم علیه السلام بلی
که دانسته‌ام و ایمان آورده‌ام لیکن مطلبم از [illegible] زنده گردانیدن
را تا اطمینان و تسلی دل من در شناختن حقیقت تو زیاده شود
و علم الیقین بعین الیقین رسد گفت خدای تعالی که پس بگیر چهار
نوع را از جنس مرغان پس مایل گردان ایشان را بسوی
خود و بعد از آن بنه بر سر هر کوهی [illegible] آن چهار مرغ چیزی
بعد از آن بخوان آن مرغان را تا بیایند نزد تو بشتاب
و بدانکه خدای تعالی غالبست بر هر [illegible] انانست بطرق حکمت بدانکه
رب منادی است مضاف بیاء متکلم که یاء متکلم محذوف شده با
حرف ندا یعنی یاربی و مفعول دوم ارنی کیف تحیی الموتی است

بمعطوف علیه و لم تؤمن مقدر است بعد از همزه استفهام یعنی الم تعلم
تؤمن و قول او لیطمئن قلبی و مراد از اطمینان قلب کمال اطمینان
دل است بر بوجهی که عین الیقین حاصل شود و از اینجا لازم
نمی آید که اصل اطمینان و یقین حاصل نبوده باشد تا منافی عصمت باشد
و مراد از [illegible] استفهام او [illegible] که خدای تعالی عالم است بکیفیت
معرفت و یقین ابراهیم آنست که ابراهیم جواب دهد بجواب مذکور
[illegible]ال است بر طلب مشاهده احیاء موتی و بعد از آن احیاء موتی بر وجه
مذکور واقع شود تا معلوم شود که ظهور این آیه عظمی بحسب التماس ابراهیم
علیه السلام واقع شده و نیز معلوم شود که عدم حصول عین الیقین بعد از
حصول علم الیقین منافی عصمت ابراهیم علیه السلام نیست و در بعضی روایات
از امام رضا علیه السلام وارد شده که در تفسیر این آیه فرموده که
حق سبحانه و تعالی گفته بود با ابراهیم علیه السلام که یکی را از بندهای خود خلیل
و دوست خود خوانده‌ام که اگر خواهد از من جهت او مرده زنده
کردانم و ابراهیم [illegible] بود که آن بنده اوست پس از جهت
سؤال کرد که بار خدایا چگونه مرده را زنده میکردانی و چون خدای
تبارک و تعالی گفت که مگر ایمان نیاورده بقدرت گفت [illegible] ایمان
آورده ام لیکن سؤال من از جهت آنست که تسلی یابد دل من در تحقیق
آنکه مرا خلیل و دوست خوانده یا دیگری را و قول او فصرهن ماخوذ است.

از صور بتحریک یعنی اماله ایشان متوجه گردان بسوی [illegible] و این مرغان را
جمع کن ایشان را از دو جو بعد از ان بکش ایشان را و پاره پاره کن
و بر سر هر کوهی از کوههای حاضر بنه بعد از ان بخوان آن پارها
را تا به بینی که خدای تعالی چگونه زنده میکرداند آنها را و چگونه پارهای
متفرق مجتمع میکرداند و نزد تو دوند [illegible] خدای تعالی
و مراد از قول او واعلم علم یقینی اولیست زیرا که اصل علم یقینی حاصل
بود ابراهیم را علیه السلم و غرض از ایراد این آیه درین مقام آنست
که شیخ رحمه الله استدلال کرده باین آیه بر انکه اگر کسی وصیت کند
بانکه جزئی از مال او بفلان دهند عشر مال او را باید داد و وجه
استدلال آنست که خدای تعالی عشر آن چهار مرغ [illegible]
شمرده درین آیه زیرا که کوههای حاضر نزد ابراهیم که قسمت فرمود
ابراهیم آن اجزا را بران ده کوه نهاد چنانکه دلالت میکند بران
روایت صحیحه عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلم که گفت
زنی وصیت کرد بمن که ثلث مال مرا بگیر و [illegible] اکن از ان قرضهای مرا
و جزئی از ثلث مال مرا بفلانه زن بده من پرسیدم از ابن ابی
لیلی که حکم این مسئله چیست گفت هیچ چیز نمیرسد بان زن مگر به تعیین
ورثه زیرا که معلوم نیست که مراد از جزء چیست بعد از ان پرسیدم
آن مسئله را از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم و جواب ابن ابی لیلی را

پس تقریر کردم آنحضرت فرمود که دروغ گفته است ابن ابی لیلی عشر
ثلث مال او بآن زن میرسد زیرا که خدای تعالی امر کرد ابراهیم را
که بگذارد بر سر هر کوهی جزئی از اجزای آن چهار مرغ و کوههای حاضر در
روز نزد ابراهیم ده بود پس هر جزئی عشری بوده باشد
و مثل این است روایت ابان بن تغلب از امام باقر علیه السلام و شیخ
مفید و سلار رحمهما الله برآنند که وصیت بجزء مال وصیت بسبع مال
است از جهت قول خدای تعالی لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم یعنی
مر دوزخ را هفت درست که هر دری را جزئی است از دوزخیان
که قسمت کرده شده است بر ایشان زیرا که خدای تعالی درین آیه سبع
دوزخیان را جزئی از ایشان خوانده چنانکه روایت ابی بصیر
از امام کاظم علیه السلام و روایت اسمعیل بن همام از امام رضا
علیه السلام که مشتملند بر جواب این مسئله بر وجه مذکور بنا برین این
آیه دلالت میکند بر او و مخفی نماند که هر یک از حدیثین مذکورتین
مستقل است در اثبات مدعای خود و هر یک از آیتین مذکورتین
دلالت میکند بر او بقرینه حدیث پس تعارض میان حدیثین و
میان آیتین است و نزاع میان فقها مبنی است بر ترجیح احد متعارضین
بر دیگری لیکن ظاهر ترجیح آیه اول و حدیث اول است از جهت آنکه
اوفق است باصل زیرا که اصل آنست که از حقوق وارثان که بکتاب و سنت

ثابت شده چیزی کم نشود پس هر چند قدر ... درست باصل موافق

ترجمت الآیة الرابعة قوله تعالی في سورة المائدة یا ایها الذین
آمنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت حین
الوصیة اثنان ذوا عدل منکم او آخران من
غیرکم ان انتم ضربتم في الارض فاصابتکم مصیبة
الموت تحبسونهما من بعد الصلوة فیقسمان بالله
ان ارتبتم لا نشتري به ثمنا ولو کان ذا قربی ولا نکتم
شهادة الله انا اذا لمن الآثمین یعنی ای گروه مؤمنان
گواهی معتبر که واقع شود میان شما وقتی که حاضر شود از شما سکرات
موت یعنی اثر موت در وقت وصیت کردن دو گواه ...
که صاحب عدالت باشند از مسلمانان یا از کافران ذمی اگر سفر
کرده باشید در اطراف زمین پس رسیده باشد شما را مصیبت
در حالتی که نگاه دارید آن دو گواه را بعد از نماز عصر پس سوگند
خورند بخدای تعالی اگر شک آورید در راستی ایشان برین وجه که
نمیخریم بحق او چیزی را که بهای داشته باشد و اگر چه آن کس که برای
او سوگند میخوریم صاحب خویشاوندی باشد و نمی پوشانیم
گواهی خدای تعالی را بدرستی که ما هرگاه که گواهی حق را بپوشانیم
هر آینه از جمله گناهکاران باشیم سبب نزول این آیه آن بود که تمیم

بن اوس داری و عدی بن زید که نصرانی بودند و بقصد تجارت
از مدینه بیرون رفتند بجانب شام و با ایشان بدیل بن ابی ماریه
که مسلمان بود و از جمله مهاجران بود اتفاق نموده بیرون رفت
چون به شام رسیدند بدیل بیمار شد پس اموال خود را نوشت
و در میان رخت نهاد [illegible] تمیم و عدی را خبر دار نکرد و از ان وصیت کرد
بایشان که بعد از مردن من مال مرا بفرزندان من رسانید بعد از ان
مرد پس تمیم و عدی از میان اموال او ظرف نقره که سیصد مثقال بود
منقش بطلا برداشتند و بقیه اموال او را بفرزندان او رسانیدند
و چون فرزندان او مفصل اموال را از میان اموال بیرون آوردند
و مطالعه نمودند ظرف نقره را از ایشان طلب کردند ایشان منکر
شده مرافعه بمجلس شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند پس این آیه نازل شد
و آن حضرت ایشان را سوگند داد بعد از نماز عصر نزدیک منبر منور خود
و رها کرد ایشان را بعد از ان ظرف مذکور در دست ایشان یافتند
گفتند ما خریده بودیم این ظرف از بدیل چون گواه نداشتیم
منکر شده بودیم پس این مرافعه بمجلس نامی رسالت پناهی آوردند بعد از ان
آیه ما بعد این آیه نازل شد و مضمون او اینست که اگر از گواهان
اول خیانتی ظاهر شود دو کس دیگر از ورثه سوگند خورند که ما احق و اولی
ایم از ایشان پس عمرو بن عاص و مطلب بن ابی رفاعه که از ورثان بدیل

بودند سوگند خوردند که ظرف مذکور حق ماست تمیم وعدی خیانت
کرده اند ودران ومااز خریدن ایشان خبر نداریم پس تغیر صوره
وآن ظرف نقره را بایشان دادند وچون تمیم وعدی دعوای
شرای ظرف مذکور نمودند وگواه نداشتند متعین بود آنکه
وارثان بدیل سوگند خورند بعدم [illegible] ایشان ازین قبیل
بود وبرین تقدیر مراد از شهادت در آیه ثانیه همین باشد بقرینه
سبب نزول بنابرآنکه یمین از مدعی علیه بمنزله شهادتست از مدعی لیکن
در آیه اول بعنی خوبست واز ظاهر این آیه وسبب نزول چنان میشود
که تمیم وعدی وصی بوده اند در رسانیدن مال بورثه وگواه
بودند در وصایت مالیه یعنی ورثه وتحلیف ایشان از باب رضا
وخیانت ایشان بوده نه ازجهت گواهی ایشان پس احتیاج نیست
تا گفته تحلیف ایشان را منسوخ دارند بسبب اجماع برآنکه گواه را
سوگند ندهند چنانکه بعضی توهم کرده اند لیکن این تقدیر اکثر می
مانند که وصایت ذمی صحیح نیست باجماع پس لازم می آید که وصایت
تمیم وعدی فاسد بوده باشد اگر [illegible] ازالتزام آن محذوری لازم
نمی آید وقول او شهادت بینکم مبتداست واثنان خبر او بطریق مجاز
عقلی یا بتقدیر مضاف یعنی شهادت اثنین واضافه شهادت به بین
بمعنی فی است یا بمعنی لام بطریق تجوز درست وقول او اذا حضر ظرف

شهادت است و حین الوصیة بدل است از و یا عطف بیان او و قوله
منکم صفت بعد از صفت اثنان است یا صفت صفت او و ظاهر
آنست که مراد از منکم مسلمانان است و مراد از غیرکم کافران و
قول او ان انتم ضربتم شرط آخران من غیرکم است و متعلق است به او
و قول فاصابتکم [illegible] ضربتم یعنی گواهی دو کس از غیر
شما و ذمی معتبر است که در سفر باشید و از شما دو گواه عادل پیدا
نشود و قید شهادت آخران بقید سفر بنا بر آنست که احتیاج به
گواهی آخران در سفر بیشتر است بحسب عادت نه از جهت تخصیص حکم بسفر
اگرچه مراد از آخران من غیرکم گواهان ذمی است زیرا که گواهی
ذمی در وصیت مسموع است نزد اصحاب ما خواه در سفر و خواه در حضر
بشرط آنکه دو گواه مسلم عدل پیدا نشود و هر دو ذمی که گواهی
میدهند امین باشند در دین خود و گواهی ذمی در وصیت مستثنی
است از قاعده اشتراط اسلام در شهادت و بعضی از اصحاب سفر را
شرط شهادت ذمی در وصیت داشته اند بنا بر ظاهر آیه مذکوره
و دلالت روایت معارضه و قول او تحبسونهما من بعد الصلوة جمله
مستانفه است جواب از سوال مقدر مثل کیف نعمل بهما و مراد
از صلوة نماز عصر است از جهت آنکه عادت چنان بود که مردم را
در آن وقت سوگند میدادند و جمعیت مردم در این وقت واقع میشد

یا اگر وقت ملاقات فرشتگان روز و فرشتگان شب است
و از جهت حضرت پیغمبر صلعم و آله در این وقت سوگند داد چنانکه مذکور شد
و بعضی گفته اند که مراد نماز پیشین است و بعضی گفته اند مراد مطلق نماز است
و قول او نشتری به ثمنا متعلق است بقول او تقسمان و بیان مقسم
علیه است و قول او ابرهیم شرطیه که ... مذکور شده
بطریق جمله معترضه و ضمیر به راجع است بالله یا به قسم و مراد از ثمن
متاع دنیوی است که بهایی داشته باشد و کلمه لو در لو کان وصلیه است
و واو عاطفه است یا حالیه چنانکه در واو داخل در لو وصلی و ان
وصلی مشهور است و ضمیر کان راجع است بمقسم له که وارثان میت اند
و قول او ولا نکتم شهادة الله عطف ... به شهادة
شهادة الله از جهت ادنی فلابه است یعنی گواهی که از جهت امتثال
امر خدای تعالی و تحصیل رضای او باشد و تنوین اذا عوض است از مضاف
الیه یعنی اذا کتمنا شهادة الله و مخفی نماند که آیه مذکوره دال است
بر فضیلت وصیت کردن در آخر ... در حضور دو گواه عدل از مسلمانان
اگر میسر شود و اگر میسر نشود و چنانکه در سفر می باشد در حضور دو
گواه از کافران ذمی که امین باشد در دین خود و باقی احکام
وصیت از روایات اهل بیت علیهم السلام معلوم کرده و چنانکه در کتب
اصحاب مذکور است الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة النساء وابتلوا

اليتامى حتى اذا بلغوا النكاح فان آنستم منهم رشدا فادفعوا
اليهم اموالهم ولا تاكلوها اسرافا وبدارا
ان يكبروا ومن كان غنيا فليستعفف ومن كان
فقيرا فلياكل بالمعروف فاذا دفعتم اليهم اموالهم
فاشهدوا عليهم وكفى بالله حسيبا يعني آزمايش كنيد
اي وصيان يتيمان را تا آنكه هرگاه بالغ شوند پس اگر دريابيد
از ايشان عقل معاشي پس باز گردانيد بسوي ايشان مالهاي ايشان را
و مخوريد مالهاي ايشان را بطريق اسراف و تعجيل از ترس آنكه
بزرگ شوند و مالهاي خود را بگيرند و هركس از شما كه باشد توانگر
پس بايد كه اجتناب كنند از مال يتيمان و هركس از شما كه درويش باشد
پس بايد كه بخورد از مال ايشان بحساب اجرت محافظت آن بقدر
حاجت پس هرگاه كه باز گردانيد بسوي يتيمان مالهاي ايشان را
پس گواه گيريد بر ايشان و بس است خداي تعالى از روي دانش
و حساب آنچه ميدهيد بايشان بدانكه ابتلا در اصل لغت بمعني امتحان و آزمايش
كردن است و مصيبت را [illegible] است بليه گويند كه متضمن آزمايش
مصيبت زده است كه [illegible] يا جزع مي نمايد و يتامى جمع يتيم است
واو در عرف كودكيست كه پدر او مرده باشد از يتم بمعني تنهايي
و از اينجهت دريكدانه را يتيم خوانند و ظاهر آنست كه خطاب در اين آيه

تکلیف ایشانست که ولی و وصی یتیمان باشند [illegible] ظاهر آنست که اگر اولیا
یتیمان پیروی و ملاحظه رشد ایشان است پیش از بلوغ ایشان
تا اگر رشید باشند بعد از بلوغ فی الحال مال ایشان را با ایشان
تسلیم کنند و احتیاج نشود بامتحان رشد ایشان بعد از بلوغ
و الا حجر بالغ رشید لازم آید [illegible] خلاف [illegible] است آری اگر
امتحان [illegible] پیش از بلوغ و رشد ایشان ظاهر نشود احتیاج شود
بامتحان رشد ایشان بعد از بلوغ نیز و حتی در قول او حتی اذا
بلغوا النکاح حرف ابتداست نه جاره از جهت بر جمله داخل شده
و معنی او به سببیت و تفرعست یعنی پس هرگاه بالغ شوند و عقل و معاش
رشد داشته باشند بدهید بایشان مالهای ایشان را [illegible]
که آزمایش ایشان تا زمان بلوغ و رشد ایشانست و مراد از
ایناس دانستن و دریافتن است و از رشد عقل و معاش بر این
وجه که بازی نمودند در معاملات و تصرفات که لایق باشد بایشان
و مراد از اسراف در گذشتن [illegible] از حد شرع و از بدار تعجیل
و ان یکبروا بتقدیر لان یکبروا است [illegible] از جهت ترس آنکه بزرگ شوند
و بحد بلوغ رسند زیرا که کبر یکبر از باب شرف یشرف از کبارت است
بمعنی بزرگ شدن بحسب جسامت یا قدر و منزلت و ظاهر آنست که اسرا
و بدار از مفعول مطلق اند از لا تأکلوا بمعنی اکل اسراف و اکل بدار

واحتمال دارد که حال باشند بمعنی مسرفین ومبادرین و دو نیست که
مفعول له باشند یعنی از جهت قصد اسراف و تعجیل مثل ضربته تادیبا
و استعفاف در لغت بمعنی طلب عفت آمده و بمعنی عفت نیز آمده
یعنی اجتناب کردن از فسق و اینجا مراد معنی دوم است و حمل او
بر معنی اول مناسب مقام نیست و مراد از امر باشهاد ندب است یا
ارشاد زیراکه مصلحت دنیوی نیز در آنست که گواه گیرند از برای
دفع تهمت و رد انکار و با در کفی بالله زاید است و الله فاعل
کفی است برفع محلی و حسیبا حال است یا تمیز از حسبان بمعنی تدبیر یا
حساب یعنی کافیست خدای تو از روی تدبیر و دانش یا از روی
حساب [illegible] آیه مذکوره دلالت میکند برانکه واجبست بر ولی
یتیم که محافظت مال یتیم کما ینبغی بجای آورد تا زمان بلوغ و رشد او
و علامت بلوغ نزد اصحاب ما احتلام است یا رسیدن به پانزده سالگی
یا روئیدن موی زهار [illegible] احادیث صحیحه و برانکه یتیم و صغیر محجور
و ممنوع‌اند از تصرف در مال خود تا زمان بلوغ و رشد و چون وصیت
بمال می باشد و بولایت [illegible] شد و وصیت پدر یا جد بمحافظت
یتیم و مال او از این قسم است لاجرم احکام یتیم از ملحقات وصیت
باشد از این جهت درین کتاب آیات مشتمله بران مذکور میکرد
انکه حکم قسم ثانی وصیت نیز معلوم میشود و در ضمن احکام اولیاء یتیمان

ونیز آیه مذکوره دلالت میکند بر آنکه ولی یتیم اگر توانگر باشد
حرام باشد گرفتن او از مال یتیم مطلقا و اگر درویش باشد
جایز باشد او را گرفتن از مال او بقدر کفایت یا بقدر عمل یا بقدر
اقل الامرین بنا بر اختلاف اقوال لیکن قول اخیر ظاهرتر است از جهة
قول خدای تعالی ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن یعنی نزدیک
مشوید بمال یتیم مگر بطریقه آنکه بهتر است نسبت بمال یتیم و معلوم است که گرفتن
اقل الامرین بهتر است یتیم را و از جهت آنکه اصل عدم تصرف است در
مال غیر و بعضی احادیث نیز مؤید اینست چنانکه گذشت
قوله تعالی فی سورة النساء وآتوا الیتامی اموالهم ولا تتبدلوا
الخبیث بالطیب ولا تأکلوا اموالهم الی اموالکم انه
کان حوبا کبیرا یعنی بدهید اولیای یتیمان باشان مالهای
ایشان را و بدل مکنید مال حرام را که مال یتیمان است و مال خود
و مخورید مالهای یتیمان را با مالهای خود بدرستی که خوردن
مال یتیمان هست گناه بغایت بزرگ سبب نزول این آیه آن
بود که مردی برادرزاده یتیم داشت و مال بسیار از آن
برادرزاده نزد او بود چون یتیم بالغ شد مال خود را از
عم خود طلب نمود و با وی نداد بمجلس شریف پیغمبر صلی الله علیه و الـ رفتند
پس این آیه نازل شد و چون عم مذکور آیه را شنید گفت اطاعت میکنم

خدا و رسول خدا و پناه میگیرم بخدا از گناه بزرگ و مال برادر درآورده
خود تسلیم او کرد و آن حضرت فرمود و من یوق شح نفسه و یطیع ربه
فکذا فانه بخیل داره یعنی هرکه نگاه داشته شود از بخیلی نفس و اطاعت
کند پروردگار خود را اینچنین که این مرد کرد و بدرستیکه او نزول
میکند در بهشت پروردگار خود و چون پسر مال را گرفت خرج کرد
در راه خدای تعالی پس گفت پیغمبر که ثبت الاجر و بقی الوزر پرسیدند
که چگونه یا رسول الله فرمود که حاصل شد پسر را ثواب [illegible] و مانند
پدر را گناه و ظاهرا مقصود آنست که پدر گناه چند کرده بود در تحصیل
آن مال [illegible] حق کسی در آن مال باشد مثل ترک نماز و ادای
و امانت مردم و الا امر میفرمود پیغمبر صلعم و آله بادای آن حق
و رسانیدن آن بمستحق و مالک آن بهر وجه ممکن بوده باشد
و [illegible] نیست که مراد از [illegible] وزر بار ندامت و پشیمانی باشد که روح
پدر را حاصل شده باشد بسبب آنکه چرا صرف نکرد در راه خدای
تعالی مثل پسر و خطاب [illegible] نیز باولیاء یتیمان است و مراد از
دادن مال ایشان بایشان تسلیم کردن مال ایشانست بعد از
بلوغ و رشد بایشان یا مراد از یتامی باطفال ایشانست بر سبیل
مجاز باعتبار ما کان از جهت تنبیه بر آنکه جایز نیست تاخیر تسلیم مال ایشان

با ایشان بعد از بلوغ و رشد یا مراد از دادن [illegible] مال ایشان بایشان صرف مال ایشان است در ضروریات ایشان پیش از بلوغ و
تبدیل در لغت بمعنی استبدال است یعنی بدل گرفتن لیکن ظاهر آنست که مراد اینجا تبدیل و ابدال است یعنی بدل کردن و از خبیث
مال یتیمان که حرام است بر اولیاء و از [illegible] مال اولیاء یعنی بجای چیز پاکیزه که خدای تعالی بر شما حلال کردانیده مخورید مال یتیمان را
که خدای تعالی بر شما حرام کردانیده و کلمه الی در الی اموالکم بمعنی مع است یا متعلق است بانضمام مقدر یعنی مخورید مالهای یتیمان را با مالهای
خود یا در حالتی که منضم باشد [illegible] مالهای شما و ازین کلام لازم نمی آید تخصیص نهی تصرف در مال یتیمان بتصرف در ان با مال
خود چنانکه بعضی توهم کرده اند زیرا که قول او لا تتبدلوا الخبیث بالطیب نهایت از تصرف در ان تنها بی مال حلال خود پس احتیاج نشود بانکه
در وجه تخصیص گویند که تصرف در مال یتیم با مال خود قبیح‌تر است زیرا که تصرف در مال غیر با تو انکری و بی احتیاجی [illegible] واقبح اولی است بنهی ازین جهت
تخصیص نمود نهی را با آن با آنکه [illegible] در مال یتیم تنها لازم نیست که [illegible] در وی بی احتیاج باشد بلکه بهتر آنست که در وجه تخصیص
چنین گویند که تصرف در مال غیر بی تصرف در مال خود قبیح‌تر است زیرا که تصرف در مال غیر بر تقدیر [illegible] پس

تخصیص نهی را بصورت انضمام تا نهی صورت انفراد بطریق اولی
لازم آید وجوب در لغت گناه بزرگ است پس وصف او بکبیر مبالغه
است در بزرگی از دو وجه زیرا که صیغه فعیل نیز از برای مبالغه است
و اگر تنوینها از برای تعظیم باشد مبالغه زیاده شود و پوشیده نیست
که آیه مذکوره دلالت میکند بر تحریم تصرف اولیاء در مال یتیمان
الا ما اخرجه الدلیل و آن متصرف ایشان است در مال یتیمان بقدر
معروف بر تقدیر فقر ایشان چنانکه از آیه سابق معلوم شد
قوله تعالی فی سورة النساء ایضا ولیخش الذین لو ترکوا
من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا الله
ولیقولوا قولا سدیدا ان الذین یاکلون اموال
الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا وسیصلون
سعیرا یعنی باید که بترسند از خدای تعالی آنانکه اگر بگذارند از عقب
خود فرزندان ناتوانی را بترسند بر ایشان از آنکه هلاک شوند
پس باید که بپرهیزند از قهر خدای تعالی و باید که بگویند سخن نیکو
بدرستی که آنانکه [illegible] مال یتیمان را از روی ظلم نیست و چیز
این نیست که میخو[illegible] مقدار پری شکمهای خود آتش دوزخ را
و زود باشد که [illegible] آیند در آتش دوزخ بدانکه ذریة بمعنی فرزندان است
وضعافا جمع ضعیف است بمعنی ناتوان و مراد از ناتوان ناتوانی

خورد و سال است ناتوانان از خلاص و حاجتمندی و مراد از ترک
فرزندان مشرف شدن است بر ترک ایشان نزدیک مردن
زیرا که ترک بالفعل بعد از مردن است و خوف بعد از آن معقول نیست
و قول او ولو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم جمله شرطیه است
که صله الذین است و قول او فلیتقوا الله و لیقولوا [illegible] عطف اند بر قول او
لیخش الذین و ظاهر آنست که مراد از موصول مذکور اولیا و اوصیای
یتیمان است یعنی باید که در رعایت حال یتیمان مبالغه نمایند و چنان
تصور کنند که اگر ایشان مشرف بر مردن باشند و فرزندان
صغیر داشته باشند که بعد از [illegible] ایشان یتیم مانند چگونه غم
ایشان میخورند نسبت به یتیمان مردم که ایشان ولی و وصی ایشان‌اند
همچنان غمخوارگی کنند و در محافظت ایشان تقصیر ننمایند و از
خدای تعالی بترسند در رنجانیدن ایشان و برین تقدیر مراد از
قول سدید سخن ملایم است که با یتیمان گویند چنانکه با فرزندان
میگویند مثل ای فرزند و ای جان پدر و غیر آن و مؤید این معنی است
آیه لاحق و آن قول اوست ان الذین یأکلون اموال الیتامی
ظلما و ظاهرا ازینجهت شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله این معنی را اختیار
فرموده و احتمالی دارد که مراد از موصول مذکور وارثان میت
باشد که در مجلس قسمت ترکه با سایر خویشان و فرزندان محتاج [illegible]

میکنند و بایشان [illegible] حق النظر بمنید [illegible] که چنین بکنند و خود را
مثل آن میت که از خویشاوندان فقیر عاجز وارث می‌مانند فرض کنند
و برین تقدیر مراد از قول سدید سخنی است که دلالت بر حصول مقصود آن
خویشاوندان و مؤید این معنی است آیهٔ سابق و آن قول اوست و اذا
حضر القسمة اولوا القربی [illegible] قول او و قولوا لهم [illegible] لیکن ابا میکند
ازین معنی قول او ذریة زیرا که حمل او بر خویشاوندان غیر وارث
بعید است و احتمال که مراد از موصول مذکور جمعی باشند که نزد مریض
می‌نشینند و باو میگویند که تمام مال خود را در راه خدای تعالی
صرف کن تا نور ثواب [illegible] وارثان خود چیزی مگذار یعنی باید
اینچنین نگویند و وارثان آن مریض را محروم نگردانند و خود را
مثل آن مریض فرض کنند و ببینند که در آخر عمر خود چگونه غم وارثان
خود میخورند و برین تقدیر مراد از قول سدید آنست که بگویند آن
مریض را که وارثان خود را محروم مگردان و تمام مال خود را
بدیگران وصیت مکن و مراد از قول او فی بطونهم چیزی در شکمهای
ایشان است یعنی میخورند آتش آنمقدار که شکمهای ایشان پر شود
از آتش و دور نیست که مراد از اکل انداختن باشد که لازم خوردن
است بطریق مجاز یعنی می‌اندازند در شکمهای خود آتش را و بر تقدیر مراد
جهت آنکه حرام است یعنی چیزی میخورند

یعنی بیاتش است و تنوین را از برای تعظیم است یعنی آتش بزرگی که آتش
دوزخ است و مبنی بر مذکورات قول او و سیصلون سعیرا و برین
قیاس است تنوین سعیرا و در قول او و سیصلون سه قراءت است
فعل معلوم از صلی یعنی در آمدن و سوخته شدن در آتش و فعل مجهول
از اصلاء و از تصلیه یعنی در آوردن و [illegible] در آتش و مذکور است
حصر که انما است و در قول او فی بطونهم و در قول او نارا و در تاکید جمله
اولی بجمله ثانیه مبالغه است در تحریم تصرف در مال یتیمان بغیر حق خواه
از اوصیای ایشان واقع شود و خواه از دیگران مثل حکام جور و مخفی
نیست که دلالت آیه ثانیه بر تحریم تصرف در مال یتیمان خواه از اوصیا
و خواه از غیر ایشان ظاهر است و آیه اول نیز دلالت [illegible] بر تحریم
در مال یتیمان از اوصیاء بنابر احتمال ظاهر چنانکه مذکور گشت
الآیات
قوله تعالی فی سورة النساء ولا تؤتوا السفهاء اموالکم
التی جعل الله لکم قیاما وارزقوهم فیها واکسوهم
وقولوا لهم قولا معروفا یعنی [illegible] ندهید بکودکان که عقلی ندارند
مالهای خود را آنچنان مالها که گردا[illegible]ت خدای تعالی آن مالها را
سبب معیشت و زندگانی شما و روز[illegible] ایشان را دران مالها
و بپوشانید ایشان را دران و بگوئید [illegible]ن را سخن ملایم که مستحسن
باشد بحسب شرع بدانکه سفها جمع سفیه است از س[illegible]ت سبکی عقل و

... موقوف است و ... موقوف است در معاملات و تصرفات مالیه و ظاهر
آنست که مراد از سفها اینجا یتیمان و کودکان است و خطاب با اولیا
و اوصیاء ایشان آنست تا موافق آیات سابقه و لاحقه باشد و مقصود
نهی ایشان است از آنکه مالهای کودکان را که در دست ایشان است
بکودکان دهند تا ضایع کنند و مؤید این معنی است قول او وارزقوهم
واکسوهم یعنی از مال ایشان نفقه و کسوه ضروری ایشان را با ایشان دهید
و زیاده مدهید و وجه آنکه فیها گفت و منها نگفت اشارت است با آنکه
نفقه و کسوه ایشان را از اصل مال ایشان نمی باید داد و بلکه از فایده آن
باید داد یعنی مال را محل رزق ایشان و کسوه ایشان گردانید
باین وجه که تجارت کنید بآن و از فایده آن نفقه و کسوه ایشان را
بیرون کنید و مراد از اموالکم التی جعل الله لکم قیاما شبیه و مجانس
مالهای کودکان است که در تصرف اولیاست و شبیه است بمالهای اولیا
که خدای تعالی آن را ملک [illegible] سبب معیشت ایشان گردانیده بر سبیل استعاره
و می تواند بود که اضافه [illegible] برای ادنی ملابست باشد و لام لکم
بمعنی تعلیل باشد یعنی از جهت شما و مراد از قیام معیشت کودکان باشد
نه اولیا زیرا که حال کودکان بواسطه اولیا سبب معیشت کودکان
میگردد و بعضی گفته اند که مراد از سفها مطلق سفیهان است از صغار و کبار
[illegible] که مال خود را به سفیهان مدهید تا ضایع بکنند

و مؤید این معنی است قول او واموالکم التی جعل الله لکم قیاما لیکن

ازان قول وارزقوهم فیها واکسوهم مگر آنکه گویند مراد و آنست

که اگر خواهید که چیزی بایشان دهید بطریق سنت و این معنی خلاف

ظاهر است و پوشیده نیست که آیه مذکوره دلالت میکند بحسب ظاهر آنکه

حرامست اولیا را از مال صغیران [illegible] زیاده از نفقه و کسوه

ضروری ایشان چیزی بایشان دهند از جهت سفه ایشان و آنکه

صغیران محجورند از تصرف در مال خود مطلق از جهت سفه ایشان بلکه

مطلقا سفیهان محجورند از تصرفات مالیه و حرامست دادن مال ایشان

زیاده از نفقه و کسوه ضروری ایشان [illegible] قوله تعالی

فی سورة النحل ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر

علی شیء ومن رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق

منه سرا وجهرا هل یستوون الحمد لله بل اکثرهم

لا یعلمون یعنی زد خدای تعالی از برای ذات مقدس [illegible] و تنها

که کافران شریک او میگردانند در [illegible]ت مثالی که آن بنده

که ملک شخصی باشد و قادر نباشد [illegible] چیز از تصرفات و کسی

روزی داده ایم ما او را از فضل خود [illegible]ی نیکو پس آنکس نفقه

میدهد از آن روزی پنهان و آشکارا [illegible] برابرند این دو گروه

که بندهای عاجز و آزادان قادرند [illegible]ش مر خدایراست

منعم علی الاطلاق [illegible] پس مستحق عبادت او هست نه غیر او و از تبیان
لیکن ایشان این جواب حق را میگویند لیکن [illegible] ستر ایشان نمیدانند
بدانکه مراد از ضرب مثل آوردن مثالی است از برای چیزی و قول
او عبداً عطف بیان مثلا است و مملوکاً صفت عبد است از جهت احتراز از بنده
خدای تعالی که آزاد [illegible] قول [illegible] شیئ صفت بعد از صفت است
از جهت احتراز از مکاتب و ماذون و قول او و [illegible] رزقناه معطوف است
بر عبداً مملوکاً و ظاهر آنست که من موصوفه است و ما بعد او صفت او
تا بر و تیره معطوف علیه باشد و قول او سراً و جهراً مفعول مطلق
ینفق است بتقدیر انفاق سر و انفاق جهر یا حال است از فاعل او
یا مفعول بواسطه او بتقدیر مسراً و جاهراً یا مسروراً و مجهوراً
و مثال مذکور از برای بتها و ذات مقدس خدای تعالی است و در
[illegible] دلیل است بر امتیاز [illegible] ذات میان خدای تعالی و بتها در عالم
این معنی که بنده عاجز و آزاد قادر مساوی نیست اند با وجود آنکه از
یک [illegible] اند پس بت جماد و خداوندی و توانا چون مساوی باشند و ضمیر
یستوون راجع است [illegible] معطوف و معطوف علیه و قول الحمد لله منزله
جواب استفهام [illegible] معطوف نشد بر ما قبل خود از جهت کمال انقطاع
یعنی برابر نیست اند [illegible] بنده آزاد قادر بر انفاق غالب است بر بنده
مملوک عاجز پس [illegible] نیز غالب باشد زیرا که او منعم علی الاطلاق است

مستحق حمد و ثنا نمیتوانند و قول او بل اکثرهم لا یعلمون عطف است بر مقدری
یعنی لکن الکفرة لا یقولون بهذا الجواب الحق بل اکثرهم لا یعلمون لیکن
کافران قایل نمی شوند باین جواب حق بلکه اکثر ایشان نمیدانند این
جواب را و مخفی نیست که آیه مذکوره دال است بر آنکه بنده مملوک محجور است
از تصرف در مال مطلق مگر باذن سیدش زیرا که ظاهر آنست که مراد
از نفی قدرت او بر چیزی نفی قدرت اوست بر تصرفات مالیه شرعیه
از جهت مملوکیت الا ما اخرجه الدلیل و اما آنکه بعضی استدلال کرده‌اند
باین آیه بر آنکه بنده مملوک مالک هیچ چیز نشود چنانکه مختار محققان اصحاب
ماست محتاج است بضم مقدمات خارجه الآیة العاشرة قوله تعالی
فی سورة المزمل وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه
عند الله هو خیرا واعظم اجرا واستغفروا الله
ان الله غفور رحیم یعنی آنچه پیش فرستید از برای نفسهای
خود از خیرات و تصدقات بیابید آنرا نزد خدای تعالی بهتر و بزرگ
تر از روی مزد و ثواب و طلب آمرزش کنید از خدای تعالی بدرستی
که خدای تعالی آمرزنده مهربان است ظاهر آنست که خیر اول صفت مشبهه
نه اسم تفضیل و مراد از و مطلق عطایا و تصدقات است و خیر دوم
اسم تفضیل است بقرینه هو که ضمیر فصل است و متوسط است بآنکه خبر معرف بلام
باشد یا اسم تفضیل مستعمل بمن که بمنزله معرف بلام است و ... خود

...یف بر اباشان و بقرینهٔ اعظم که معطوف است بر دو اجراً انمیر است
از نسبت اعظم بفاعل او که ضمیری است مستتر در او و قول او و استغفروا الله
عطف است بر صیغهای امر سابق و بر این آیه و پوشیده نماند که آیه مذکوره
دلالت میکند اجمالاً بر فضیلت عمل یا منجزه مطلق مثل وقف و صدقه
و هبه و سکنی و غیر آن خواه در حالت صحت و خواه در حالت مرض
لیکن در مرض الموت نافذ نمیشوند از ثلث مال بقول مشهور و آیات داله بر فضیلت
عمل یا مذکوره بر سبیل اجمال بسیار است

کتاب النذر و العهد و الیمین

این کتاب در بیان نذر و عهد و یمین است و نذر در لغت بمعنی واجب
گردانیدن چیزی است بر خود و در شرع واجب گردانیدن چیزی است
بر خود بصیغهٔ معینه مثل لله علیّ ان افعل کذا و شروط معینه مثل آنکه
متعلق او طاعت باشد و نذر گاهی بی شرط واقع شود و آن را
نذر تبرع گویند و گاهی با شرط باشد پس اگر شرط فعل واجب یا مندوب
...د آن را نذر تبرع گویند و اگر ترک حرام یا مکروه باشد نذر
زجر خوانند و در غیر این صورتها صحیح نیست و انعقاد قسمین اخیر
متفق علیه است و انعقاد و... دل مختلف فیه لیکن اصح انعقاد اوست
چنانکه معلوم میشود و عهد ... ت پیمان بستن است و در شرع پیمان
بستن است بصیغهٔ ... عاهدت الله ان افعل کذا و شروط معینه
مثل آنکه متعلق او و... شد یا مندوب یا مباح و بر این قیاس است
یمین و یمین در ع... سوگند است از یمین بمعنی دست راست زیرا

که آداب عرب چنان بوده که وقت ... کنند خوردن دست
راست خود را بر دست راست یار خود میزده اند و سوگند میخورده
اند و درین کتاب هشت آیت است ... قوله تعالی فی سورة
البقرة وما انفقتم من نفقة او نذرتم من
نذر فان الله یعلمه وما للظالمین من انصار یعنی هرچه
بخشید از جنس عطیه یا نذر کنید از مطلق چیزی که صلاحیت نذر
داشته باشد پس بدرستی که خدای تعالی میداند آن را و نیست
ستمکاران را هیچ یاری دهندگانی کلمهٔ ما در ما انفقتم موصوله
است یا موصوفه و مبتدا ... محذوفست یعنی انفقتموه
و برین تقدیر حیانست قول او نذرتم من نذر بمعنی منذور و
قول او فان الله یعلمه خبرست یعنی خدای تعالی میداند حقیقت
انفاق و نذر شما را ... شما را فرو ... آن و
درین کلام تهدید و وعیدست آنان را که وفا ... نذر خود
یا در معاصی انفاق کنند و قول او وما للظالمین من انصار
تاکید تهدید مذکورست و تنبیهست بر آنکه آن جماعت ...
و ... از نصرت و رحمت الهی از ین جهت آیه مذکوره دلالت
میکند ... وفا کردن بنذر مطلق ... و زجر خوا...
نذر ... بنا بر اطلاق نذر مذکور و عموم کلمه ... قوله تعالی

في سورة الدهر يوفون بالنذر ويخافون يوما كان شره
مستطيرا ويطعمون الطعام على حبه مسكينا ويتيما
واسيرا يعني وفا ميكنند اين نيكوكاران بنذر خود و مي ترسند
از روزي كه هست بديها و سختيهاي او فاش و پراكنده و مي
خورانند اين نيكوكاران [illegible] با وجود محبت و احتياجي كه بطعام
دارند درويشي را و يتيمي را و گرفتاري را بدانكه چون او بودن
خير بعد از خبر است از ان الابرار كه در آيه سابق مذكور است يا جمله مستانفه
كه جواب سوال مقدري باشد كه ناشي شده از كلام سابق و جميع
اهل بيت عليهم السلام واكثر مفسر[illegible] تصريح نموده اند بانكه مراد
از ابرار [illegible] مذكور [illegible] بعض يا بمعني نيكوكار امير المؤمنين و سيدة
النساء و امام حسن و امام حسين است صلوات الله عليهم اجمعين و اين
سوره در شان ايشان نازل شده چنانكه مروي است
[illegible] عباس رض كه گفت مريض شدند امام حسن و امام حسين
[illegible] پيغمبر صلعم و آله بعيادت ايشان رفت و با امير المؤمنين عليه السلام
اي ابو الحسن اگر نذري كني از براي شفاي امام حسن و امام حسين
مناسب خواهد بود پس نذر كردند امير المؤمنين و سيدة النساء
عليهما السلام و فضه كه كنيزك ايشان بود كه اگر امام حسن و امام حسين شفا
يابند [illegible] روزه دارند حق سبحانه و تعالى ايشان را

شفای عاجل کامل ارزانی فرمود و دران وقت امیر المؤمنین
و سیدة النساء آن قدر چیز نداشتند که بآن افطار کنند پس
امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه سه صاع جو قرض کرد و
سیدة النساء بدستاس آرد کرد و پنج قرص نان یک از برای
پنج کس که بودند پس قدری پیش خود نهادند تا بآن نان روزه
بگشایند ناگاه سائلی آمد و گفت السلام علیکم ای اهل بیت رسول
خدا امروز مسکینیم از مسکینان مسلمانان طعامی که پیش خود نهاده
بودند باو دادند و خود بآب اکتفا نموده شب گذرانیدند و
روز دیگر قدری ازان قرصها نزد خود آوردند که بآن روزه
بگشایند یتیمی آمد و سوال کرد آنچه پیش بود داشتند بدو دادند
و خود بآب افطار نموده شب گذرانیدند و روز دیگر اسیری آمد و
سوال کرد بهمان دستور حصه [illegible] باقی مانده بود باو دادند پس
جبرئیل علیه السلام باین سوره فرود آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
و گفت بگیر این سوره را ای محمد که خدا تهنیت تو فرستاده
خدای تعالی در شان اهل بیت تو [illegible] پسندیده کار ایشان
صادر شد [illegible] این سوره را برای [illegible] خواند و قول او که
[illegible] است [illegible] در وفا کردن ایشان بنذر و در اخلاص تمام شو
و از جهت خوف اهوال روز قیامت [illegible] استطاره [illegible]

بعو

شدن است و [گرسنه] شدن وضمیر علی حبه راجع است بطعام یا بخدا
وکلمه علی بر تقدیر اول بمعنی مع است یا صله اشتمال مقدر و بر تقدیر
ثانی بمعنی لام علت است یا صله بنای مقدر یعنی بنا بر محبتی که بخدای تع
داشتند و مراد از اسیر اسیر مسلم است یا اسیر کافر یا قرض دار
بر اختلاف اقوال مفسران و مخفی نیست که آیه مذکوره دال است
بر وجوب وفا کردن بنذر مطلق از جهت دلالت او بر آنکه وفا کردن
بنذر موجب خوف است از عذاب روز قیامت [...] واجب بودی
بر ترک او خوف عقاب نبودی الآیة الثالثة قوله تع فی سوره
بنی اسرائیل اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا
یعنی وفا کنید بعهد خود بدرستی که عهد پرسیده خواهد شد از و
روز قیامت متبادر از عهد معنی است و متبادر از سوال پرسیدن
[...] که وفا کرده اند [...] و اختیار صیغه ماضی و اسم
[...] این سوال در روز قیامت خواهد بود تنبیه است بر تحقیق
وقوع آن و این آیه دلالت میکند بر وجوب وفا کردن بعهد از
دو وجه یکی صیغه امر [دویم] ذکر سوال از و در روز قیامت
زیرا که سوال از غیر واجب و حرام نباشد و معلوم است که وفا کردن
بنذر حرام نیست پس واجب باشد الآیة الرابعة قوله تعالی فی
سورة الانعام وبعهد الله اوفوا ذلکم وصیکم

به لعلکم تذکرون یعنی بعهدی که بخدا کنید وفا کنید
این وفا کردن بعهد چیزی است که فرموده است خدای تعالی شما را بآن
تا باشد که پند گیرید و فرمان برید ظاهر انقدیم بعهد الله براد و
از جهت اهتمام است نه تخصیص و تذکر در لغت بمعنی پند گرفتن است و یاد
آوردن و ابخ [illegible] یعنی اول است و این آیه نیز دال است بر وجوب
وفا کردن بعهد از دو وجه یکی صیغه امر و دیگری قول او وصاکم به
زیرا که متبادر از توصیه خدای تعالی بچیزی امر اوست بآن و تاکید
و موکد آنست که قول او لعلکم تذکرون الآیة الی [illegible] قوله تعالی
فی سورة النحل واوفوا [illegible] الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا
الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله علیکم کفیلا ان
الله یعلم ما تفعلون یعنی وفا کنید بعهد خدای تعالی
هرگاه که عهد کنید با او و باطل مکنید سوگندهای خود را بعد از
محکم گردانیدن آنها و حال آنکه بتحقیق گردانیده اید در سوگند خوردن
و عهد کردن خدای تعالی را بر خود شاهد و نگهبان بدرستی که
خدای تعالی میداند آنچه میکنید شما بدانکه متبادر از عهد معنی شرعی
اوست که [illegible] یمین است و مقصود از قول او ولا تنقضوا الایمان الآیة
بیان حکم یمین است بعد از بیان حکم عهد و نقض در لغت تاب رشته
باز کردن است و استعمال او بمعنی باطل گردانیدن عهد و یمین نیز

شایع است بر سبیل مجاز و تحقیق آنست که اگر مراد معنی اول باشد در ذکر
ایمان استعاره بالکنایه باشد و نسبت نقض بایمان استعاره
تخییلیه و اگر مراد معنی ثانی باشد ذکر نقض استعاره مصرحه باشد و در
ایمان هیچ استعاره نباشد اگرچه بعضی محققان خلاف این از کلام
کشاف اخذ نموده اند و مراد از توکید ایمان محکم گردانیدن
سوگند است بسبب نام خدای تعالی و ظاهر آنست که قوله و قد جعلتم حال
از فاعل او لا تنقضوا است بر سبیل تنازع از برای تاکید وجوب وفا
بعهد و تحریم ابطال یمین و قوله ان الله یعلم ما تفعلون تهدیدی است
بعد از تاکید و کفالت بمعنی ضمان نفس کسی شدن است و اینجا مراد
معنی فقط است زیرا که ضمان نفس کسی مستلزم معنی فقط اوست و پوشیده
نیست که آیه مذکوره دلالت میکند بر وجوب وفا کردن بعهد و یمین
قوله تعالی فی سورة البقره ولا تجعلوا الله عرضة
لایمانکم ان تبروا و تتقوا و تصلحوا بین الناس والله سمیع
علیم یعنی مگردانید خدای تعالی را محل عرض سوگندهای خود از جهت
اراده آنکه نیکی کنید و پرهیزکاری کنید و صلح افکنید در میان
مردم و خدای تعالی شنوا است سوگندهای شما را دانا است بقصدهای
شما بدانکه عرضه فعله است بمعنی مفعول از عرض بمعنی چیزی فرا پیش چیزی
داشتن یعنی معروض یعنی عرض چیزی گردانیده شده یا از عرض

یعنی نهادن چیزی بر بالای چیزی تا حاصل شود میان دو چیز
چنانکه گویند عرض العود على الاناء یعنی بر بالا نهادم چوب را
بر سر کوزه تا چیزی در وی نیفتد و برین تقدیر معنی عرضه مانع و
حایل گردانیده شده باشد و قول او لایمانکم متعلق است
بعرضه یا بلا تجعلوا و مراد از ایمان چیزهایی است که سوگند بر ترک
آنها خورند از قبیل تسمیه شیء باسم ملابس او چنانکه در حدیث
نبوی علیه السلام واقع شده حلف على يمين یعنی هر گاه که سوگند خورد بر
چیزی که سوگند بر وی خورند و ان تبروا و تتقوا و تصلحوا عطف
بیان ایمانند و احتمال دارد که [illegible] ایمان [illegible] بمعنی خود باشد ولام لایمانکم
بمعنی تعلیل باشد و قول او ان تبروا بتقدیر لان تبروا متعلق باشد
بعرضه یا بلا تجعلوا همچنانکه بر تقدیر اول ایمان بمعنی خود است ولام
متعلق است بعرضه یا بلا تجعلوا و قول او ان تبروا بتقدیر اراده آن
تبروا علت نهی مذکور است پس تقدیر اول معنی آیه چنان شد که مگر
دانید خدای تعالی را معرض و معروض گردانیده شده سوگند های
خود برین وجه که نامهای او را در زبان گیرید و بهر چیزی از خیرها
بزرگ و [illegible] سوگند خورید و این نهی جهت آنست که میخواهد خدای
تعالی نیکویی شما را و تقوی و [illegible] را در میان مردم زیرا که
کسی سوگند بسیار خورد دلیر باشد بر خدای تعالی [illegible] لازم

نیکوکار و متقی باشد و مردم اصلاح او را قبول کنند و بر بعد ...
یعنی چنان شود که مکردانید خدا[ی] ... را مانع عباد و نهاکه سوگند
خورید بر ترک آن از نیکی با مردم و تقوی و اصلاح ذات
بین برین وجه که ترک کنید آن عبادتها را تا سوگند خود را
کردانید چنانکه عادت عرب بود که سوگند ... دند که فلان عبادت
و فلان عبادت نکنند بعد از آن آن سوگند را عذر آن میکردانیدند
که آن عبادت را ترک کنند تا سوگند ایشان دروغ نشود و مخفی
نیست که آیه مذکوره بمعنی اول دال است بر آنکه سوگند بسیار ... ون
سزاوار نیست و اگر ... باشد ... این است قول خدای تعالی
ولا تطع کل حلاف مهین یعنی فرمان برداری مکن هر کسی را که
بسیار سوگند خورد و حقیر و بی مقدار باشد در نظر مردم به سبب سوگند
بسیار خوردن ... احادیث بسیار واقع شده و معنی
... دلالت میکند بر آنکه سوگندی که برخلاف طاعت و تقوی واقع
[با]طل است و به سبب آن ترک تقوی و طاعت نشاید کرد چنانکه در
حدیث نبوی وارد شده که فرمود عبد الرحمن بن سمره را که اذا
حلفت علی یمین فرایت غیرها خیرا منها فات الذی ... کند
... پس بدان ... آن چیز را بهتر از فعل آن پس بجا آور آنرا
... و آیه متضمن ارتکاب خلاف ظاهر است اگرچه احتمال ثانی از

بعضی وجوه امور واجبات الآیة الرابعة قوله تعالی فی سورة البقرة
لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم
بما کسبت قلوبکم والله غفور حلیم یعنی نمیگیرد شما را
بگناه خدای تعالی بسبب سوگند بی قصد در میان سوگندهای شما اگرچه
خلاف واقع باشد ولیکن میگیرد بگناه شما را بسبب سوگندهائی که
حاصل کرده است دلهای شما قصد و اراده آن را وقتی که خلاف
واقع باشد و خدای تعالی آمرزنده است سوگندهای بی قصد شما را
که راست نباشد بردبار است با آنکه مؤاخذه نمیکند بسبب آن خلاف است
میان مفسران در آنکه مراد از یمین لغو چیست مختار اصحاب ما آنست که
مراد از یمین لغو سوگندیست که قصد بآن متعلق نشده باشد
چنانکه مرویست از امام باقر و امام صادق علیهما السلام و انسب است
بمعنی لغوی او و آن چیزیست که ساقط باشد از درجه [illegible]
نباشد ولهذا چیز بیفایده را لغو گویند و مؤاخذه [illegible]
بگناه گرفتن است از اخذ بمعنی گرفتن و مراد از ما کسبت قلوبکم ایمانیست
که حاصل کرده باشد دلهای شما بقصد [illegible] یا قصد ایمانیست که
حاصل کرده باشد دلهای شما آن را یعنی مؤاخذه میکند شما را خدای
تعالی بسبب کذب [illegible] کرده اید بحذف مضاف یا بسبب
سوگندهائی که قصد کرده اید وقتی که خلاف واقع باشد بحذف ظرف

...یه اگه معلوم است ... بسبب سوکند نهت مواخذه نباشد و مراد از
مواخذه عقاب است در یمین غموس و عقاب با کفارت است
در یمین غیر غموس ... بر این قیاس است عدم مواخذه ... پوشیده
نیست که آیه مذکوره دلالت میکند بر آنکه قصد معتبر است در یمین و یمین
بی قصد اعتبار ندارد و مثل یمین غضبناک از روی غضب و مثل یمین
ساهی و نایم و غیر آن الآیة الخامسة قوله تعالی فی سورة المائدة
لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما
عقدتم الایمان فکفارته اطعام عشرة مساکین
من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة
فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام ذلک کفارة ایمانکم اذا
حلفتم واحفظوا ایمانکم کذلک یبین الله لکم آیاته
... ن یعنی نمیگیرد شما را بگناه خدای تعالی بسبب سوکند
بی قصد در ... سوکندهای شما اگرچه خلاف واقع باشد
ولیکن میگیرد شما را بگناه بسبب محکم کردانیدن شما سوکندهای خود را
بقصد وقتی که خلاف واقع باشد ... سوکندها پس کفارت آن
سوکندهای خلاف واقع بشرط آنکه استقبالی باشد ... نه ماضوی
خورانیدن ده مسکین ... میانه طعامها که میخورانند
فرزندان خود را یا پوشانیدن ده مسکین است یا آزاد کردن بنده

پس کسی که نیابد هیچکدام از این سه چیز را پس کفارت سوگند
استقبالی کاذب او روزه داشتن سه روز است که مذکور شد
کفارت سوگند استقبالی شماست [illegible] سوگند خورید به فعل یا ترک
در زمان استقبال و خلاف کنید آن سوگند را و نگاه دارید
سوگند های خود [illegible] تا خلاف نشود و همچنین که بیان کرد خدای
تعالی از برای شما حکم خود را در سوگند های شما می کند خدای
تعالی از برای شما [illegible] احکام خود را در سایر اعمال شما تا
باشید که شکر نعمتهای او بجای آورید بدانکه در قول او عقدتم
سه قراءت است ماضی [illegible] دوم از باب [illegible] ثالث
مجرد و ماضی باب مفاعله و همه بیک معنی است و آن محکم کردن است
و کلمه ما در ما عقدتم مصدریه است یعنی محکم کردن شما سوگندها
را بقصد و نیت یا موصوله [illegible] یعنی آن چیزی که [illegible] اید
سوگند های خود را بآن و آن قصد است یعنی مدار در مواخذه
شما به سبب سوگند های کاذبه شما قصد شماست و همچنانکه ایمان لغو
قصد اعتبار ندارد و ایمان [illegible] قصد [illegible] اعتبار ندارد و ظاهر آیه آنست
[illegible] است بکذب ایمان لیکن این حکم مخصوص
استقبالیه زیرا که کذب [illegible] واجب [illegible] چنانکه اخبار
اهل بیت علیهم السلام دلالت میکند بر آن و بهذا [illegible]

[illegible] برنده و از آتش دوزخ و مراد از مساکین اینجا آنست که
در آیه زکوة معلوم شد و مراد از اطعام ده مسکین آنست که هر
کدام را کیله طعام دهند و مد عبارتست از دو رطل و چهار یک
و رطل عبارتست از نود و یک مثقال و مثقالی شصت و هشت جو
و چهار سبع جوی است از جوهای میانه که عرض هر یک از آن مقدار
هفت موی است از موی اسب یا بوکه به پهلوی هم نهاده شود
و مراد از اوسط طعامها نوع میانه است از انواع طعام که اعلای
آن [illegible]ن و گوشت است و ادنای آن نان و نمک و [illegible] از
کسوة ده مسکین آنست که هر کدام را یک جامه بدهند اگرچه شسته
باشند و مراد از تحریر رقبه آزاد کردن بندهٔ مومن است و مراد
از صیام ثلثة ایام روزه گرفتن سه روز پی در پی است چنانکه قراءت
[illegible] سعود ثلثة ایام متتابعات دال است بران و این کفاره جامع است
میان تخییر در سه خصلت اول و ترتیب میان آنها و خصلت اخیر که
روزه داشتن سه روزه است چنانکه کلمه او در سه اول و قول او
فمن لم یجد در اخیر دال است بر [illegible] اول او ذلک کفارة ایمانکم تاکید
کلام سابق است و مراد از قول اذا حلفتم اذا حنثتم است یعنی
هرگاه که سوگند خورید و خلاف [illegible] آن [illegible] و مراد از حفظ ایمان
[illegible] اگر خلاف کنند یا تعلیل سوگند خورند و نشکنند

نه آنکه بهر چیزی سوگند خورند چنانکه سبق در آیه و لا تجعلوا الله عرضة
لایمانکم معلوم شد و مؤید این است آنکه روایت کرده اند از
امام صادق علیه السلام که فرمود ... لا صادقین و لا
کاذبین یعنی سوگند مخورید بخدای تعالی نه راست و نه دروغ و مخفی نیست
که آیه مذکوره دلالت بر کفارت تخییری و ترتیبی بر وجه مذکور به
حانث شدن در ایمان است تعالی به شرط آنکه قصد متعلق شده
باشد به آن بخلاف آنکه نه باشد

کتاب العتق

این کتاب در بیان
عتق است و او در عرف بمعنی آزاد شدن است و سبب آزادی
چند چیز است یکی مباشر ... آن اعتاق است بصیغه شرعیه
مثل انت حر لوجه الله و مدبر گردانیدن یا ام الولد گردانیدن
و مکاتب گردانیدن دوم سرایت عتق از بعضی بنده به بعضی دیگر
او سیم ملک یعنی مالک شدن مرد یا زن پدر یا مادر
بواسطه یا بی واسطه را یا فرزند بی واسطه یا بواسطه
مرد یکی از زنانی را که حرام مؤبد اند بر وی به نسب یا رضاع چهارم
عوارض مثل کور شدن ... و مجذوم شدن او و زمینگیر شدن
... شدن بنده حربی در دار الحرب پیش از خواجه و
اسباب مذکوره ... و آن غیر از اعتاق صریح
و در ایشان دو آیه است الاول ... قوله تعالی در سوره ...

قوله للذی انعم الله علیه وانعمت علیه یعنی یاد کن ای محمد
حادثه را که واقع شد دران زمان که میگفتی مر آنکس را که انعام کرد
خدای تعالی بر آنکس انعام کرده تو برو و مرا و از آنکس که انعام کرد
خدای تعالی و پیغمبر صلعم و اله بر وی زید بن حارثه است که در بعضی غزوات
اسیر لشکر اسلام شد با جمعی از کافران بعد از ان اقوام آن اسیران
جهت استخلاص ایشان آمدند از انجمله حارثه پدر زید آمد تا پسر خود را
خلاص کند و زید در حصه پیغمبر صلعم و اله [illegible] بود و چون از ان حضرت
[illegible] ورا طلب نمود آن حضرت فرمود که نزد پسر خود رو و اگر ترا
خواهد [illegible] تو باشد پس چون حا[illegible] و زید آمد زید گفت که من دیگر
متابعت تو میکنم و از رسول خدا صلعم و اله جدا نمیشوم حارثه از این
سخن در غضب شد و دست از و باز داشته بیزاری نمود از و و چون
[illegible] سمع رسول خدا صلعم و اله رسید خوشحال شد و بزید لطف
بسیار نموده او را آزاد نمود و فرزند خود خواند چنانکه بعد از ان
او را زید بن محمد میگفتند و باید دانست که زید با تحقیق باید آیه در کتاب
نکاح خواهد آمد انشاء [illegible] و [illegible] انعام خدای تعالی بر زید
توفیق او ست با سلام زیرا که اسلام [illegible]
[illegible] پیغمبر صلعم و اله [illegible] او کر[illegible] ما سایر مرحلتها که در باره
[illegible] خاص شدن او ذل بندگی از نعمتهای

حظی است و این چند آیه مذکوره دلالت میکند بر مشروعیت و
فضیلت اعتاق و در روایتست حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که فرمود
من اعتق نسمة مؤمنة اعتق الله تعالی بکل عضو منه عضوا
له من النار یعنی هرکه آزاد کند بنده مؤمنی را آزاد کند خدای تعالی
بهر عضوی از آن بنده عضوی را از او از آتش دوزخ الا بالیقین
قوله تعالی فی سورة النور والذین یبتغون الکتاب مما
ملکت ایمانکم فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا واتوهم
من مال الله الذی اتاکم یعنی آنانکه طلب میکنند از شما مکاتب
کردانیدن ایشانرا از آنچه مالک شده است دستهای
شما رقبهای ایشانرا پس مکاتب کردانید ایشانرا اگر بدانید
در ایشان نیکی و بدهید بایشان از مال خدا که بشما داده است
بعضی مفسران گفته اند که سبب نزول این آیه آن بود که در این
عبد العزی غلامی داشت نام او صبیح التماس نمود که او را
مکاتب کرد او قبول نکرد پس این آیه نازل شد و کتاب مصدریست
بمعنی مکاتبه و آن در شرع عبارتست از آنکه بگوید مالک بنده
مملوک خود را که کاتبتک علی ان تؤدی الیّ کذا فی وقت کذا
اذا ادیت فانت حر یعنی مکاتب کردم ترا بر اینکه ادا کنی و برخود که آزاد
کنم ترا اگر این مبلغ معین را در نوبت معین بمن رسانی پس

اداکنی این مبلغ را در این وقت پس تو آزادی پس اگر اکتفا کنند
بعبارت مذکوره آن را مکاتبه مطلقه خوانند و اگر ضم کنند
با و قول خود را [illegible] آنست رق یعنی پس اگر عاجز شوی
از ادای مبلغ مذکور پس تو بنده باشی آن را مکاتبه مشروطه
گویند و بر هر تقدیر ماخوذ است از کتابت بمعنی واجب گردانیدن
و احتمال دارد که ماخوذ باشد از کتابت بمعنی نوشتن زیرا که
شرطست در و موجل گردانیدن بدل کتابت در قول محققان
اصحاب ما و آن مقتضی نوشتن است و احتمال دارد که ماخوذ
باشد از کتب بمعنی جمع زیرا که [illegible] ده میشود در وقسط بدل کتابت
را که بدفعات ادا مکاتب میکند و آن را نجوم گویند و فرق میان
مکاتبه مطلقه و مشروطه در حکم آنست که در مطلقه آزاد شود از
[illegible] اداکند از بدل کتابت و هرگاه بتمام اداکند
[illegible] شود و در مشروطه تا تمام بدل کتابت را ادا نکند
هیچ جزء او آزاد نشود و در قول متاجای متن اشارت است
بضعف قول بند ما و قول [illegible] ست نه وجوب
از جهت عموم حدیث نبوی که ال[illegible]
[illegible] دم غالب گردانیده شده [illegible] خود با که [illegible]
و [illegible] او از علم در قول او ان علمتم عام تر است از یقین و ظن قریب باد [illegible]

اگرچه عام‌تر است از آنکه بجنب دین باشد یا بجنب دنیا لیکن مستفاد از او
خیر دینی است چنانکه ابن عباس رضه تفسیر نموده و موید این معنی
است قول او وآتوهم من مال [illegible] ان مال الله ممکنات
خلاف است اکثر اصحاب بر آنند که متبادر از مال الله زکوة است پس اگر
زکوة واجب باشد بر مالک واجب باشد بر او که از زکوة حق خود
چیزی بمکاتب دهد و اگر واجب نباشد زکوة مستحب باشد که از
مال خود چیزی باو [illegible] اند که واجب است و او
چیزی باو دهد از مال مطلقا و بعضی گفته‌اند مستحب است مطلقا [illegible] امر
اینجا بمعنی قدر مشترک میان وجوب و ندب باشد یا بمعنی وجوب یا
ندب و قول او الذی آتاکم محتمل است که صفت مال الله باشد و محتمل است
که صفت الله باشد و بهر حال تقدیر آتاکموه است لیکن باحتمال اول
ضمیر مقدر راجع است بالذی [illegible] بالله و باحتمال ثانی ضمیر مقدر
راجع است بمال الله و ضمیر مستتر بالذی و پوشیده نماند که [illegible]
دالست بر فضیلت [illegible] مطلقا و بر آنکه مکاتبه بنده که فهمانید نسبت
زیرا که در کار خیر دنیا [illegible] شد و بر فضیلت دادن چیزی از مال
بمکاتب [illegible] این کتاب در بیان نکاح است
و نکاح در لغت [illegible]
وطی زانی واسطه [illegible]

نکاح از جهت روایت امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی
[illegible] آله که فرموده ما استفاد امرء فایده بعد الاسلام افضل من زوجه
مسلمه تسره اذا نظر الیها [illegible] اذا امرها وتحفظه اذا غاب عنها فی
نفسها وماله یعنی اخذ نکرده است مرد فایده بعد از مسلمانی که فاضلتر
بوده باشد از زن مؤمنه که خوشحال گرداند او را هر گاه
نظر کند به سوی آن زن و فرمان برداری کند او را هر گاه
کاری فرماید او را و محافظت کند جانب [illegible] او در حق نفس خود و در
حق مال او هر گاه غایب شود از و و احادیث درین باب بسیارست
و درین کتاب پنج مبحث است مبحث اول در احکام و اقسام نکاح
و در وی شش آیت است الآیة الاولی قوله تعالی فی سوره النور
وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم
ان یکونوا فقراء یغنهم [illegible] من فضله والله واسع
[illegible] زن دهید یا شوهر دهید عزبان را از مردان و زنان
خود و نیکوکاران را از غلامان خود و کنیزکان خود اگر باشند ایشان
درویشان توانگر گرداند خدای [illegible] از کمال جود و کرم
[illegible] و خدای تعالی گشاده است فضل [illegible]
[illegible] بدانکه ایامی جمع [illegible] است [illegible] و مقلوب زیرا که اصل
ایایم و یتایم است قلب کردند یا را بجای میم بعد از آن قلب کردند با الف

چنانکه در صحاح گفته قول او والصالحین عطف است بر الایامی منکم بتقدیر الایامی من [illegible] کم والایامی الصالحین من عبادکم و امائکم یعنی زنان را از آزادان [illegible] خود و زنان [illegible] نیکوکار از بندهای خود و ظاهر آنست که مراد از صلاح قیام نمودن ایشان است بشرائط نکاح و وجه نفقه [illegible] با این قید آنست که صلاح ایشان ذکر است صغر و در صیغه جمع بواو و نون تغلیب مردان است بر زنان و عباد جمع عبد است بمعنی غلامان و اما جمع امه است بمعنی کنیزک [illegible] در اصل اموة بوده چنانکه از جهت کثرت استعمال واو را حذف کرده اند مثل ید [illegible] ظاهر آنست که مراد از صیغه امر در [illegible] او انکحوا اندب است نه وجوب زیرا معلوم است بادله خارجه که انکاح و نکاح علی الاطلاق [illegible] النکاح مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود من احب فطرتی فلیستن و ان من سنتی النکاح یعنی هر که دوست دارد دین مرا پس باید که عمل کند [illegible] من نکاح است و نیز ظاهر آنست که این خطاب با ولیا و مانند ایشان و بمالکان نسبت بمملوکان و قول او ان یکونوا فقرا یغنهم الله من فضله احتمال [illegible] دارد که تسلیه مردم باشد تا فقر را مانع نکاح [illegible] نمانند چنانکه مرویست از امام صادق علیه السلام که من ترک التز[illegible]
فقرا یغنهم [illegible]

[illegible]ست و روایتی پس بتحقیق بدر[illegible]ست که فان[illegible]ابر پروردگار
خود بنا بر آیه مذکوره و احتمال دارد که ترغیب مردم باشد بنکاح که
وسیله توانگریست و مؤید اینست انکه مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله
و آله که فرمود [illegible] نکاح یعنی طلب کنید روزی را بوسیله
نکاح و بر هر تقدیر آیه مذکوره دالست بر استحباب و فضیلت انکاح و
برانکه قدرت بر مهر و نفقه شرط نیست در فضیلت ایشان اگرچه شرط هست
در وجوب اجابت کردن خطبه کفو را چنانکه در کتب اصحاب مذکورست
الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة النور ولیستعفف الذین لا
[illegible]ون نکاحا حتی یغنیهم الله من فضله یعنی باید که
[طل]ب کنند عفت و کم شهوتی [illegible] آنکه نمی یابند اسباب نکاح را
از مهر و نفقه تا آنکه توانگر گرداند ایشان را خدای تعالی از کمال احسان
و کرم خود و ظاهر آنست که مراد از نکاح اینجا اسباب نکاحست از قبیل
تسمیه [illegible] بمجاز مرسل و درین آیه اشارتست و
بانکه واجب نیست نکاح بر درویشان با عسرت و آنکه خدای تعالی توانگری
خواهد داد بلکه جایزست که ترک نکاح [illegible] تا آنکه اسباب نکاح پیدا
کنند یا آنکه آیه اولی مخصص [illegible] شود بانکه شهوت نکاح
[ا]یشان بحد کمال رسیده باشد و این آیه [illegible]
[ش]هوت ایشان بحد کمال نرسیده باشد [illegible] آنکه زوا

گروه ابتدا از بیغمبر ... [illegible] ... گروه

منکم الباءة فلیتزوج ... من لم یستطع فعلیه بالصوم

گروه جوانان کسی که ... باشد از شما بر نکاح پس باید که نکاح کند

و کسی که قادر نباشد بر نکاح پس ... بر روزه داشتن

زیرا که روزه داشتن مر او را آمیزنده کوفتن رگهای خصیه است و ظاهر

آنست که گفته شود که معنی آیت اول آنست که مستحب است مردان

و زنان را که تزویج اختیار کنند و فقر را مانع نسازند و معنی این آیه

آنست که هر که مر ... را نکاح میسر نشود باید که صبر کنند تا اگر

متمول شود ... تا اگر آیه اول در نکاح است و این آیه در نکاح و فرق است

میان النکاح و نکاح ... قوله تعالی در سوره النساء

و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب

لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم الا

تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم ذلک ادنی

الا تعدلوا یعنی اگر بترسید ای مردمان از برای ... ...

عمل کنید در حق یتیمان پس نکاح کنید آنچه خوش آید شما را

از زنان که حلال باشد ... نکاح ایشان دو دو و سه سه

و چهار چهار پس اگر ... ... کنند در حق زنان

متعدده شوید یکی از ...

باو یا اختیار کنید آنچه از کنیزک مالک ... داور اوستهای ... را
این الکتوا گردن یک زن یا مطلق کنیزک ... دیگر بست بآنکه ستم نکنید
و عدل نمایید ... این آیه آن بود که چون ... آیه کریمه
اکل مال یتیمان نازل شد مردم اجتناب نمودن از خوردن مال
یتیمان ولیکن اجتناب نمی نمودند از آنکه زیاده از چهار زن نکاح
کنند و از عهدهٔ حقوق ایشان نتوانند آمد بلکه بسیار بود که یک
مرد ده زن یا بیشتر را ... بنده و حق هیچیک از
ایشان ... آمد پس این آیه نازل شد باین معنی همچنانکه اجتناب میکنید
از مال یتیمان و رعایت حقوق ایشان می نمایید اجتناب کنید
از آنکه زیاده از چهار زن نکاح کنید تا رعایت حقوق ایشان
توانید کرد یا آنکه بعد از نزول آیه سابقه مردم اجتناب نمودند
از خوردن مال یتیم و اجتناب نمی نمودند از زنا و نکاح کنید آنچه
خواهید از زنان تا چهار زن یا کنیزک نگاه دارید از آنقدر که حرام
یا آنکه مردم بسیاری از دختران یتیم را نگاه می داشتند بسبب
مال و جمال ایشان و رعایت حقوق ایشان نمیکردند از جهة آنکه
ضعیف بودند و حامی نداشتند که دفع ... از ایشان پس
این آیه نازل شد باین معنی که اگر می ترسید از آنکه اگر نکاح کنید
از دختران یتیم رعایت حقوق ایشان نکنید بجهت ضعف و بیکسی ایشان

پس نکاح کنید از غیر یتیمان آنچه خواهید تا چهار ...
حقوق ایشان البته بجای آورید و بر هر تقدیر معنی اسقاط عدل
کردنیست از قسوط بمعنی ... ن و همزه باب افعال بمعنی
ازاله است مثل اشکار و شکایت و ذکر ما در ما طاب لکم مبنی
بر آنست که معنی عام تر است از ذوی العقول و غیر ایشان چنانکه مختار
محققان است یا از جهت تنبیه است بر نقصان عقل زنان چنانکه گویا
از ذوی العقول نیستند و برین قیاس است ما در ما ملکت ایمانکم و مراد
از قوله او ما طاب لکم حسن طبعی است لیکن ما طاب لکم مخصوص است
یعنی محرمات یا حسن شرعی است و برین تقدیر احتیاج تخصیص نیست و مثنی
و ثلاث و رباع اسماء معدوله اند از ثنتین ثنتین و ثلثا ثلثا و از اربعا
و اربعا و همچنین از واحدة واحدة تا عشرة عشرة از تکرر در هر یک
ازین اسما عدد دو اسم معدول است یکی بر وزن ... دیگر
بر وزن مفعل مثل احاد و موحد تا عشار و اختیار ... در
مختلف در اسماء مذکوره ... است لفظی است و جمیع اسماء معدوله
مذکوره غیر منصرف اند از ... تکرر عدل زیرا که در اسماء مذکوره
دو عدل است یکی از اصل اسم عدد و دیگری از تکرار آن یا از جهت
عدل و توصیف ... معدول عنه لا جلیه شده است
و در معدول و اسماء ثلثه مذکوره اینجا منصوبه ...

یعنی در حالتی که مفصل باشد باین تفصیل دو دو و سه سه و چهار چهار
یعنی حلال است شما را که دو زن یا سه زن یا چهار زن نکاح کنید
و زیاده از ان [illegible] بعد دوام بخلاف [illegible] که منحصر
نیست در عدد معین مثل ملک یمین چنانکه روایات صحیحه دلالت میکنند
بر ان در قول او فواحدة دو قراءت است یکی نصب بتقدیر
فاختاروا واحدة یعنی اگر بترسید از انکه رعایت عدالت در راستی
نتوانید کرد میان زنان متعدده پس اختیار کنید یکزن را و
دیگری رفع بتقدیر فلیکفیکم واحدة یعنی پس کافی باشد شما را یکزن
و کلمه ما در ما ملکت دال است بر عموم یعنی انچه مالک او باشید از کنیزکان
و اسناد مالکیت بدست راست از قبیل اسناد فعل است بالت زیرا که
عادت عرب چنان بوده که در وقت بیع و شری بایع و مشتری
دست راست یکدیگر میگرفته اند و بیع میکرده اند و تقیید اختیار
یکزن و کنیزکان باشد بخوف عدم عدالت در زنان متعدده
از جهت تخصیص حکم نیست چنانکه متبادر است از مفهوم بلکه از جهت انست
که اکتفا بیکزن و کنیزکان در بعضی [illegible] مناسب تر است و الا اکتفا به
یکزن و کنیزکان جایز است بر تقدیر عدم خوف [illegible] تقیید
نکاح زنان متعدده بخوف عدالت [illegible] از برای تخصیص حکم
بلکه بمناسبت سبب نزول است چنانکه مذکور شد و الا سببیت است

نکاح زنان متعدده [illegible] تقدیر نکاح زنان متعدده [illegible] بر تقدیر عدم خو[ف]
مذکور نیز و قول او [illegible] لوا از عول است یعنی میل کردن و جور
کردن یعنی اختیار یک زن و کنیزکان [illegible] دیگری به آنکه میل نکنید از حق
بباطل یا جور نکنید برایشان و وجه آنکه بر تقدیر اختیار کنیزکان
میل و جور کمتر واقع میشود آنست که مؤنث ایشان کمتر است و قسم
نیست درایشان و عزل از ایشان جایز است بی اذن ایشان چنانکه
در شرع مقرر است د از اینجا معلوم شد که آیه مذکوره دال است بر
[illegible] نکاح یک زن و زنان متعدده تا چهار زن بعقد دوام و زیاده
از آن جایز نیست و جایز است اختیار کنیزک آنچه میسر شود چنانکه متعه جایز است
آنچه میسر شود و بنا بر ادله خارجه و مؤید حکم مذکور است آنکه روایت
کرده اند از امام صادق علیه السلام که گفت لا یحل لماء الرجل ان یجری
فی اکثر من اربعة ارحام من الحرائر یعنی حلال نیست مر آب منی مرد را که جاری
شود در بیشتر از چهار رحم زنان آزاد به عقد دوام و آنکه روایت کرده اند
که چون غیلان نام کافر [illegible] [مسلم]ان شد و حال آنکه ده زن داشت
رسول خدا صلعم و آله [illegible] [فرمود] که چهار زن از زنان خود نگاه دار
و باقی را کنار [illegible] و لیکن حکم مذکور مخصوص است بمردان آزاد و نسبت بزنان
آزاد و اما غلامان آزاد و نسبت بکنیزکان بنده جایز نیست ایش[ان را]
زیاده از دو زن بنده به عقد دوام و [illegible]

ایشانرا زیاده از دو زن آزاد یا چهار [illegible] عقد دوام چنانکه
محققان اصحاب تصریح نموده اند الآیة [illegible] قوله تعالی فی سورة المؤمنین
و سورة المعارج والذین هم لفروجهم حافظون الا علی
ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین
فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون یعنی آنکسان که
ایشان مر فرجهای خود را نگاه دارنده باشند بر همه کس مگر بر زنان یا
کنیزکان که مالک ایشان شده است دستهای راست ایشان از جهة
آنکه ایشان ملامت کرده شده نیست اند در عدم حفظ فرجهای خود بر این
دو قسم پس آنانکه طلب کنند غیر این دو قسم را پس آن جماعت همین
درگذرندکانند از حد در شرع بدانکه قول او والذین در آیه مذکوره در
سوره مؤمنین عطف است بر موصولات که صفات مؤمنان فاعل
قد افلح اند یعنی به تحقیق رستگاری یافته اند موصوف بصفات مذکوره
مؤمنان موصوف باین صفت هم که محافظت فروج است و در سوره
المعارج عطف است بر موصولات مستثنی [illegible] انسان مذموم و مراد از
فروج نگاه داشتن و ضبط کردن آنهاست از در آمدن در حیز
[illegible] زنان و کنیزکان حلال و لام در لفروجهم [illegible] عمل است
ضعف عمل اسم فاعل و قول او الا علی ازواجهم مستثنی است
[illegible] نفی کل احد الا علی ازواجهم و کلمه علی بمعنی عن است و در نیست

که علی متعلق است باشد بمستثنین مقدر مستثنی باشد ای علی کل حال یعنی اناکه حفظ
فرجهای خود را در حالتی مشتمل باشد بر جمیع احوال مگر در حالتی که
مشتمل باشد بر تزوج زنان و لمس کنیزکان بحذف مضاف و احتمال
دارد که متعلق باشد بدالین مقدر یا بملومین مقدر بقرینه قول او
فانهم غیر ملومین و ذلک اشارت است بقسمین مذکورین بکلمه او و ضمیر
فصل و لام در هم العادون و المنذر بحصر عدوان بمعنی درگذشتن
از حد و خدای تعالی در آنکه فرجهای خود را نگاه ندارند از غیر زنان
خود و کنیزکان خود از جهت مبالغه در مذمت ایشان همچنانکه قول او فانهم
غیر ملومین دال است بر ملامت ایشان و زنان منکوحه بنکاح متعه داخل
اند در ازواج و کنیزکان محلله داخلند در ما ملکت ایمانهم زیرا که ملک یمین
عامتر است از ملک عین و ملک منفعت و تحلیل بقول اصح تملیک منفعت
است نه عقد پس آیه مذکوره دلالت کند بر تحریم وطی غیر اقسام مذکوره
خواه مذکر باشد خواه مونث و خواه بنده باشد و خواه آزاد
الخامسة قوله تعالی فی سورة النساء واحل لکم ما وراء
ذلکم ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین فما استمتعتم
به منهن فآتوهن اجورهن فریضة ولا جناح علیکم
فیما تراضیتم به من بعد الفریضة ان الله کان علیما حکیما
یعنی حلال گردانیده شده است از برای شما [illegible]

اینکه طلب کنید بمالهای خود زنان و کنیزکان حلال را در حالتی که مجتنب باشید
از زنا نه زناکنندگان پس آنچه تمتع کنید از زنان غیر حرام پس بدهید
مهرهای ایشان را در حالتی که واجب گردانیده شده است و نیست بر شما گناهی در آنچه راضی شوید بآن بعد از فرض
مهر و عقد اول بدرستی که هست خدای تعالی دانا بر وجه حکمت و صواب
با حکام شرعیه که لایق است بشما بدانکه در احل دو قراءت است بنای
فاعل و بنای مفعول و فاعل بر تقدیر اول ضمیری است مستتر در او راجع
بالله و بر این تقدیر معطوف است بر فعل محذوف که ناصب کتاب است
در ما قبل این آیه یعنی کتب الله ذلکم علیکم کتابا و احل لکم ما وراء
ذلکم یعنی واجب و لازم گردانیده است خدای تعالی بر شما حرام
کردن زنان مذکوره در آیه سابقه را لازم گردانیدنی و حلال
گردانیده است از برای شما غیر ایشان را و مفعول مالم تسمیه
فاعله بر تقدیر ثانی ما وراء ذلکم است و بر هر تقدیر ان تبتغوا بدل
اشتمال است از و یعنی حلال گردانیده شده است از برای شما زنانی
که غیر اقسام مذکوره باشند ... طلب کردن شما ایشان را بمالهای
خود و احتمال دارد که بتقدیر مضاف مفعول له احل ... شد یعنی از جهت
اراده طلب کردن شما ایشان را بمالهای خود و تا ابتغا و فاعل مفعول له
... شرط است در حذف لام مفعول له موجود باشد و دور نیست

که گفته شود که حذف فاء حرف جر از سر آن و اَن قیاسی است
پس میتواند بود که ... حذف لام درین مقام است شرط مذکور
شرط نباشد و ما در ما وراء ذلکم واقع شده در مقام
من بنا بر وجهی که سابقاً مذکور شد و مراد از ابتغا باموال طلب
کردن نکاح زنان یا اماء است بمهرها و خریدن کنیزکان است به محصنین
حال است از فاعل تبتغوا و غیر مسافحین حال بعد از حال جهت تاکید و مراد
از احصان عفت است یعنی ترک زنا و سفاح بمعنی زناست از سفح بمعنی
ریختن منی زیرا که فایده ریختن منی است و بس و ما در فما استمتعتم
عبارت است از زنان مثل ما در ما وراء ذلکم و استمتاع بمعنی تمتع و تمتع
...ست یعنی متعه کردن و ضمیر به راجع است بما باعتبار لفظ و ضمیر ها جمع
مؤنث راجع اند بان و باعتبار معنی و مراد از اجور مهرهاست و ظاهر
آنست که فریضه حال است از اجورهن و او فعیله است بمعنی مفعول و تا
از برای نقل است مثل عقیقه و ذبیحه و مراد از ما تراضیتم عقد جدید است
که نسبت بهمان متعه ... ل واقع شود و بعد از ادای مهر اول و
انقضاء مدت متعه اول چنانکه در متعه کردن متعارف است
و مراد از علم و حکمت در آخر آیه علم و حکمت خدای تعالی است در شرعیه
لایقه بحال ... باد که نکاح متعه از ان جمله است چنانکه مرویست از امیر المؤمنین
صلوات الله و سلامه علیه که فرمود لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی

الا اما شیعیان [illegible] نهی میکرد عمر علیه ما علیه از نکاح متعه زنا نمیکردند مگر بدبخت
و دلیل بر آنکه مراد از استمتاع مذکور در آیه متعه کردن است نه نفع گرفتن
و تمتع یافتن آنست که معنی اول شرعی است و معنی ثانی لغوی و متبادر از
الفاظ در عرف شرع معانی شرعیه ایشان است چنانکه در علم اصول
و غیر آن مقرر است دیگر آنکه اگر مراد نفع گرفتن باشد از منکوحه بعقد
دوام لازم آید که بمجرد نفع گرفتن از و بوسه مثلا تمام مهر واجب
شود زیرا که نفع گرفتن عامتر است از وطی و غیر آن و تخصیص خلاف
اصل است با آنکه در نکاح دوام تمام مهر واجب نشود مگر بوطی باتفاق
بخلاف نکاح که بمجرد عقد تمام مهر واجب نمیشود چنانکه محققان تصریح
نموده اند دیگر آنکه عبد الله بن مسعود و جمع کثیر از اصحاب قراءت کرده اند
آیه مذکوره را بر این وجه فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی و قید الی اجل
مسمی نص است در آنکه مراد نکاح متعه است و این قراءت اگرچه متواتر
نیست و داخل قرآن نیست فاما از قبیل خبر واحد است و کافی است
در اثبات حلیت متعه مثل سایر احاد [illegible] گوییم اگرچه قرآن نیست
فاما قرینه میشود بر آنکه مراد [illegible] مذکور در قرآن نکاح متعه است
و درین مقام همین مقدار کافی است و چون ثابت [illegible] که مراد از
استمتاع در آیه مذکوره نکاح متعه است پس آیه مذکوره دلیل باشد
[illegible] صحت [illegible] متعه و کسی که منع کرده است از آن مخالف خدا و رسول خدا

کرده باشند و مؤید این مذکور است روایات صحیحهٔ صریحهٔ اهل بیت
و اجماع ایشان علیهم السلام و اتفاق همه علما در آنکه ابن عباس رض
فتوی میداد بصحت نکاح متعه و عمل میکرد بآن و مناظره می نمود با منکران
و آنکه بعضی گفته اند که آخر برگشت از آن معلوم نیست بلکه خلاف ظاهر و خلاف
اصل است و نیز خلاف نیست در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مشروع بود و اصل
عدم نسخ است پس حالا نیز مشروع باشد با آنکه مشهور است میان علما
موالف و مخالف که عمر علیه ما علیه گفت که سه چیز که حلال بودند در عهد رسول
خدا صلی الله علیه و آله من حرام میکنم آن را و عقاب میکنم مرتکب آنها را
حج تمتع و نکاح متعه و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و همین خبر دال است
بر صحت مشروعیت نکاح متعه و بطلان عمر و تابعان او زیرا که حکمی که در
عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله مشروع بوده باشد هیچکس را ولایت
آن نیست که بمشتهای نفس خود حرام گرداند و او مرتکب این عمل
خبیث و منکر شنیعی که با آنحضرت ایمان نیاورده باشد

قوله تعالی در سورهٔ النساء و من لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات
المؤمنات فمن ما ملکت ایمانکم من فتیاتکم المؤمنات و الله
اعلم بایمانکم بعضکم من بعض فانکحوهن باذن اهلهن
و آتوهن اجورهن بالمعروف محصنات غیر مسافحات
و لا متخذات اخدان فاذا احصن فان اتین بفاحشة

فعليهن نصف ما على المحصنات من العذاب ذلك لمن
خشي العنت منكم وان تصبروا خير لكم والله غفور رحيم

نيز هر كس كه توانائي نداشته باشد از شما بر زيادتي مال و توانگري از
براي آنكه نكاح كند از آنچه مالك ايشان شده اند برادران مؤمن شما
از كنيزكان مؤمنه برادران مؤمن شما و خداي تعالى داناترست بايمان
شما و آن كنيزكان زنان آزاد مؤمنه را پس بايد كه نكاح كنيد آن
كنيزكان برادر مؤمن خود را باذن ايشان كه مالكان ايشانند و بدهيد
بايشان مهرهاي ايشان را بطريق مستحسن مثل نقد و بي مضايقه در حالتي
كه باشند آن كنيزكان اجتناب كنندگان از زنا نه زناكاران
آشكارا و نه زناكاران پنهاني با دوستان پنهاني پس هرگاه
شوهردار كردانيده شوند آن كنيزكان پس اگر بجاي آورند خصلت
شنيعه را كه زناست پس وارد شود بر ايشان نصف آنچه وارد شود
بر زنان آزاد از عذاب كه حد است اين نكاح كنيزكان كه مذكور شد
مر كسي راست كه بترسد از مضرت افتادن در زنا از جمله شما و آنكه صبر كنيد
و نكاح نكنيد كنيزكان را بهترست مر شما را و خداي تعالى آمرزنده مهربانست
بدانكه طول نعمت طاقت يعني زيادتي است همچنانكه طول بضم يعني درازي
كه زيادتي مقدار است و مراد از طول اينجا نزد محققان اصحاب ما مهر و نفقه
حره است و [illegible] وجود حره قابله راضيه با امكان وطي از جانب فرج و فقد آنست

که طولاً مفعول له یستطع است و قول او ان ینکح بتقدیر لان ینکح مفعول له
یستطع است یا مفعول له طولاً و احتمال دارد که ان ینکح مفعول
به یستطع باشد و طولاً مفعول له و مراد از محصنات اینجا زنان
آزاد است بقرینه تقابل او بفتیات که عبارت است از کنیزکان
شد. یعنی کسی که قادر نباشد بر زیادتی مال که نفقه و مهر زنان
آزاد تواند داد تا نکاح زن آزاد کند باید که قانع شود بنکاح کنیزکان
زیرا که مؤونت ایشان و مؤنت ایشان کمتر است و مراد از قول او
والله اعلم بایمانکم آنست که ایمان ظاهری کافیست در صحت نکاح
زیرا که ایمان واقعی را خدای تعالی بهتر میداند و کسی دیگر را
ینبغی مطلع نتواند شد بر ان و بعد از حصول ایمان ظاهری اختلاف
در صفات دیگر ضرر نمیکند در کفائت و صحت نکاح و قول او بعضکم
من بعض موید و مؤکد این معنی است یعنی بنده و آزاد شما از یک جنس اند
پس بمجرد ایمان ظاهری که مدار عزت و شرف نزد خدای تعالی بر وست
برابر میشوند باهم و مراد از اهل کنیزکان مالکان ایشان است
یعنی نکاح ایشان بی اذن مالکان صحیح نیست و مراد از اجور ایشان
مهرهای ایشان است یعنی واجب است ادای مهر ایشان بطریقی که معروف است
نرسد بایشان و وجه ادای مهر ایشان بایشان با آنکه مهر ایشان
حق مالکان ایشان است آنست که ادای حق مالک مملوک بمنزله ادای حق اوست

لکن چنانکه مشهورست که العبد و ما في يده کان لمولاه پس این علاوه
اده کرده شد از دادن مهر بایشان دادن مهر بمالکان
یشان بمجاز یا آنکه مراد ادای مهرست بمالکان ایشان بحذف
ضاف یا بایشان باذن مالکان بحذف جار و مجرور و مراد
محصنات دوم عفیفهاست غیر زانیان احتراز کننده از زنا
د از غیر مسافحات آنست که زناکار بوجه آشکارا نباشند
و از ولا متخذات اخدان آنکه زناکار بطریق پنهانی نباشند زیرا
ه اخدان جمع خدنست و او عبارتست از دوست پنهانی
و مبتدا در اتخاذ گرفتن دوست پنهانی زنای پنهانیست و مراد
از احصان در قول او احصن شوهر کردنست و در دو
قراءتست بنای فاعل و بنای مفعول یعنی هرگاه شوهر کنند
نیزکان مؤمنه یا هرگاه بشوهر داده شوند پس زنای ایشان
موجب نصف حد زنان آزاد بشوهر داده شده است و مراد
از نصف حد ایشان نصف حد تازیانه است زیرا که حد رجم که
سنگسار کردنست [illegible] است و برین تقدیر تقیید این
حکم باحصان از برای تخصیص حکم نباشد چنانکه متبادرست از مفهوم
شرط محققان و مختار بعضی فقهاست بنا بر آیه الزانیة والزانی فاجلدوا
کل واحد منهما مائة جلدة یعنی زن زنا کننده و مرد زنا کننده پس

بزنید هر یک از ایشان را صد تازیانه زیرا که این آیه دال است
بر آنکه واجب است مطلق حد بر کنیزک زانیه خواه محصنه باشد و خواه
غیر محصنه و در آیه مذکوره مفهوم شرط معتبر نیست همین که آیه مذکوره
دال است بر آنکه حکم این آیه که صد تازیانه است مخصوص است بمردان
آزاد و زنان آزاد و بنا بر آنکه اجماع است بر آنکه غلام حکم کنیزک
دارد و در تنصیف حد زنا چنانکه محققان تصریح نموده‌اند
لیکن توجیه مذکور محل تامل است و قول او و ذلک اشارت است
بنکاح کنیزک و عنت در لغت بمعنی کننده کردن است و در شریعت افتادن
و شکستن استخوان بعد از بستن و اینجا مناسب معنی اول است نه مجرد
و زنا یعنی نکاح کنیزک کسی را جایز است که بترسد از آنکه اگر نکاح
کنیزان نکند در زنا افتد و مراد از قول او و ان تصبروا تحمل کردن است
بر مشقت آتش ترک نکاح کنیزکان و اجتناب از زنا یعنی ترک نکاح
کنیزکان و تحمل بر مشقت آن و ترک زنا بهتر است شما را از نکاح
کنیزکان و مخفی نیست که آیه مذکوره دلالت میکند بر آنکه نکاح
کنیزک مملوک جایز نیست مگر بدو شرط یکی عدم قدرت بر مهر و نفقه
زن آزاد از جهت قول او و من لم یستطع زیرا که مفهوم شرط
حجت است نزد محققان علماء اصول دوم خوف وقوع در زنا
بر تقدیر عدم نکاح کنیزک از جهت قول او ذلک لمن خشی العنت

برین تقدیر صحیح نباشد مگر [illegible] زیرا که بنکاح یک کنیزک
شرط ثانی زایل شود چنانکه مختار بعضی اصحابست و بعضی فقهاء
بر آنند که شرطین مذکورین شرط فضیلت نکاح کنیزک اند نه شرط
صحت و برین تقدیر صحیح باشد نکاح دو کنیزک لیکن این قول مخالف
ظاهر آیه مذکوره است و منافی آنست که روایت کرده اند از امام
باقر علیه السلم که چون پرسیدند از آن حضرت که مردی که
نکاح کند کنیزک مملوکه کسی را حکم آن چیست فرمود اذا اضطر
الیها فلا باس یعنی اگر احتیاج و اضطرار داشته باشد بآن کنیزک
باکی نیست و آنکه استدلال کرده اند بر جواز نکاح کنیزک بدون
شرطین مذکورین بآیه وانکحوا الایامی و آیه ولامة مؤمنة محل
تامل است پس قول اول اقوی و اولی باشد و نیز آیه مذکوره دلالت
میکند بر آنکه نکاح زنان کافره خواه بنده و خواه آزاد و خواه
حربیه و خواه کتابیه صحیح نیست از جهت ظاهر تقیید محصنات و فتیات
بایمان و بر آنکه ایمان ظاهری کافیست و نکاح زن منافق صحیح است
و بر آنکه صحیح نیست نکاح کنیزکان مگر برخصت مالکان ایشان و
بر آنکه واجبست ادای مهرهای ایشان بمالکان ایشان
و بر آنکه حد زنای کنیزکان نصف حد زنای زنان آزادست
در حد تازیانه و بر آنکه ترک نکاح کنیزک افضل است و مؤید اینست

که روایت کرده اند از عمر رضه و آنکه گفت اجرای نکاح
والاماء هلاک است یعنی زنان آزاد در خانه مردم موجب
صلاح آن خانه اند و کنیزکان در خانه مردم موجب فساد آن
خانه اند مطلب دوم در بیان جماعتی است از زنان که
نکاح ایشان جایز نیست و در وجه در آیت است
قوله تعالی فی سورة النساء ولا تنکحوا ما نکح آباؤکم
من النساء الا ما قد سلف انه کان فاحشة و
مقتا وساء سبیلا یعنی نکاح مکنید آنچه نکاح کرده اند پدران
شما از زنان مطلق مگر آنچه به تحقیق گذشته باشد نکاح او بدرستی
که نکاح کردن منکوحه پدر است فعل شنیع قبیح و دشمن داشته
شده نزد خدا و خلق خدا و بد طریق است ظاهر آنست که کلمه ما
در ما نکح آباؤکم موصوله یا موصوفه و عاید ضمیری است مقدر که مفعول
نکح است یعنی نکحهن و من النساء بیان ماست از برای تصریح و بدل
توضیح و تعمیم حکم مذکور جمیع منکوحات پدران را و وجه اختیار ما
آنست که سابق مذکور شد و قول او الا ما قد سلف استثنا متصل
از معنی کلام یعنی معاقب خواهد شد بر نکاح منکوحه پدر مطلقا مگر نکاح
منکوحه پدر که پیشتر از نزول آیه تحریم واقع شده باشد و دور نیست
که استثناء منقطع باشد از لفظ کلام مذکور یعنی لیکن نکاح منکوحه از

که قبل از نزول آیه تحریم صادر شده باشد از شما موجب عقاب شما
خواهد شد [illegible] ل او بر ایشان و متصل است لفظ بنا بر مبالغه در نهی
بغایت بعید است لفظاً و معنی و لفظ کان در کان فاحشه زایده است
یا بمعنی دوام است در زمان ماضی یعنی بوده است و در امتهای سابقه
فاحشه بمعنی خصلت شنیعه قبیحه است و مقت بمعنی دشمن داشتن است
و اینجا مراد معنی اسم مفعول است یعنی دشمن داشته خدای تعالی
یا دشمن داشتن ارباب عقل و مروت زیرا که اهل مروت در
جاهلیت دشمن میداشتند نکاح منکوحه پدر را و فرزندی که از این
نکاح حاصل می شد مقتی نام میکرده اند یعنی قبح این عمل
عقلی ضروریست که موقوف نیست بر کشف شرع مثل قبح
دروغی که مضر بوده باشد و ساء فعل ذم است و فاعل او ضمیر
است در و مبهم یا راجع بنکاح منکوحه پدران و بر هر تقدیر سبیلا
تمیز است از و و مخصوص بذم مقدر است یعنی ساء سبیلا هذا یا هذا
الفعل و پوشیده نیست که این آیه دال است بر آنکه منکوحه پدران مطلقا
خواه بی واسطه و خواه با واسطه [illegible] اند حرام مؤبد است بر پسران
و همچنین حرام مؤبد است بر پسر موطوءه پدر بملک یمین و تحلیل
بنکاح و متعه نیز از جهت اجماع فرقه ناجیه علیهم الرحمه والرضوان الله
النعمه قوله تعالی در سوره النساء حرمت علیکم امهاتکم و

خ

بناتكم واخواتكم وعماتكم وخالاتكم وبنات الاخ

وبنات الاخت وامهاتكم اللاتى ارضعنكم واخواتكم

من الرضاعة وامهات نسائكم وربائبكم اللاتى فى

حجوركم من نسائكم اللاتى دخلتم بهن فان لم تكونوا

دخلتم بهن فلا جناح عليكم وحلائل ابنائكم الذين

من اصلابكم وان تجمعوا بين الاختين الا ما قد

سلف ان الله كان غفورا رحيما يعنى حرام گردانيده شده است

بر شما ايشان مادران شما و دختران شما و خواهران شما و عمههاى

شما و خالههاى شما و دختران برادر شما و مادران رضاعى شما كه شير داده اند

شما را و خواهران شما از جهت شيرخوارگى و مادران زنان شما و

دخترانى كه تربيت كرده شما اند در كنارهاى شما از زنان شما

كه مباشرت كرده ايد بآن زنان پس اگر مباشرت نكرده باشيد

بايشان پس گناهى نيست بر شما در نكاح دختران ايشان از شوهران

ديگر و منكوحههاى پسران شما كه از پشتهاى شما اند و آنكه جمع كنيد

در نكاح ميان دو خواهر مگر آنچه بتحقيق گذشته باشد بدرستى كه

خداى تعالى هست آمرزنده مهربان بعضى مفسران گفته اند كه سبب

نزول اين آيه آن بود كه چون رسول خدا صلى الله عليه وآله زينب دختر

جحش را كه زوجه زيد بن حارثه بود بعد از طلاق زيد نكاح كرد و خال

که زید را پسر خود میخواند منافقان آنحضرت را طعن کردند که
زن پسر خود را نکاح کرد پس این آیه نازل شد جهت رد ایشان
تا بدانند که نکاح زن پسر خوانده حرام نیست بلکه نکاح زن پسر صلبی حرامست
و نکاح جماعت دیگر از زنان و مراد از تحریم امهات و سایر زنان
مذکوره تحریم نکاح ایشانست چنانکه متبادر است از تحریم جمیع منافع
ایشان همچنانکه متبادر از تحریم شرب اوست و از تحریم میته تحریم
اکل اوست و امهات جمع امهه است و اصل ام امهه است و بنات
جمع بنت است و اصل او بنوت است واو را حذف میکنند و گاهی
تاء تانیث را عوض میگردانند از و درین وقت حکم تاء اصل
کلمه میگردد و وقف کرده میشود بتا نه بها مثل فوت و سوت و
بصورت تاء اصلی نوشته میگردد و گاهی عوض از و همزه وصل
می آورند در اول او ابنه میشود و بر قیاس این در وقف به
صورت ها نوشته میشود و وقف کرده میشود بها و اخوات جمع
اخت است و اصل او اخوت است واو را حذف میکنند و تا را
عوض از و میگردانند چنانکه در بنت معلوم شد و همزه مفتوحه را
مضموم میگردانند تا دلالت کند بر او محذوف و لهذا در اخوات
فتحه همزه عود میکند بسبب آنکه واو عود میکند و اصل اخ اخوست
مثل ید و دم و ارضاع بمعنی شیر دادن است و رضاعت بمعنی شیر خوردن

و صدر جماع شرعی و شرایط او و احکام او در کتب فقه مذکور است
و ربائب جمع ربیبه است و ربیب و ربیبه پسر و دختر زن را گویند
که از شوهر دیگر داشته باشد و در اصل هر دو فعیله بمعنی مفعول
و تا در ربیبه از جهت آنست که جاری است بر مؤنث محذوف نه از
برای نقل چنانکه بعضی توهم کرده اند زیرا که استعمال ربیب با
ابا میکند از آن و حجور جمع حجر است بکسر حا و فتح او بمعنی کنار و ذکر
این قید بحسب عادت است زیرا که دختر زن مدخوله حرام مؤبد است
مطلقا خواه در کنار شوهر پرورده شده باشد و خواه نی و ظاهر
آنست که قول او اللاتی دخلتم بهن صفت نسائکم است در من نسائکم
نه صفت نسائکم در امهات نسائکم چنانکه بعضی توهم کرده اند و با
در دخلتم بهن از برای تعدیه است بمعنی آورده اند ایشان را در حجره خلوت
و آن کنایه است از جماع زیرا که عادت چنان است که در وقت اراده
جماع بخلوت در می آیند و حلائل جمع حلیله است بمعنی زوجه از حل بمعنی
حلال شدن زیرا که وطی او حلال است بر شوهر او یا از حلول بمعنی
نزول زیرا که زوج و زوجه هر دو بیکی نزول میکنند یا از حل
بمعنی گشادن زیرا که بند ازار خود را از برای شوهر میگشاید یا شوهر
بند ازار او را میگشاید و ابنا جمع ابن است و اصل او بنو است
چنانکه مذکور شد و تقیید ابنا با آنکه صلبی باشند بآنکه متبادر از ابن

صلبی است از برای توضیح و تأکید جهت رد منافقان چنانکه در شأن نزول
مذکور شد و قول او ان تجمعوا عطف است بر نکاح مقدر که مضاف است
بزنان مذکوره و قول او الا ما قد سلف بهمان معنی است که در آیه سابق
مذکور شد و مخفی نماند که آیه مذکوره دلالت میکند بر تحریم نکاح
مادران مطلقا خواه بی واسطه و خواه بواسطه مثل جدات پدری
و مادری هرچند بالا روند و بر تحریم دختران مطلقا خواه بی واسطه
و خواه بواسطه پسر یا دختر هرچند پایان روند و بر تحریم خواهران
پدر مادری و پدری و مادری و بر تحریم عمهای پدری و مادری
و پدر مادری خواه بواسطه و خواه بی واسطه مثل عمهای پدر
و مادر و جد و جده هرچند بالا روند و بر تحریم خالهای پدری
و مادری و پدر مادری خواه بی واسطه و خواه بواسطه مثل خالهای
پدر و مادر و جد و جده و هرچند بالا روند و بر تحریم دختران برادر
پدری و مادری و پدر مادری خواه دختران بی واسطه باشند
و خواه بواسطه پسر یا دختر هرچند پایان روند و بر تحریم دختران
خواهر پدری و مادری و پدر مادری خواه دختران بی واسطه
باشند و خواه بواسطه و تحریم این اقسام بسبب این نسبت و بر
تحریم خواهران رضاعی مطلقا خواه بی واسطه و خواه بواسطه
تحریم این دو قسم بسبب رضاع است چنانکه در حدیث نبوی وارد شده

که الرضاع لحمة کلحمة النسب یعنی شیرخوارگی شرعی پیوندی است همچو نسب
و نیز تحریم دختران زنان مدخوله بخلاف غیر مدخوله و نیز تحریم زنان
پسر صلبی و همین حکم دارد زنان پسران رضاعی باجماع و تحریم این
اقسام بسبب مصاهرت است یعنی عقد زنی یا وطی او که مرتب شود
بر آن تحریم زن دیگر بر آن عاقد یا تحریم همان زن بر مرد دیگر و
حرمت مصاهرت جاری است در ملک یمین و نکاح متعه نیز هر دو
و تحریم جمع کردن در نکاح میان دو خواهر مطلق و این قسم را تحریم
جمع گویند همچنانکه تحریم اقسام سابقه را تحریم عین خوانند الآية الرابعة
قوله تعالی فی سورة النساء والمحصنات من النساء الا ما ملکت ایمانکم
کتاب الله علیکم یعنی حرام گردانیده شده است بر شما زنان به شوهر داده
شده مگر آنانکه مالک شود ایشان را دستهای راست شما و پیش از این
شوهر داده باشند واجب گردانیده است خدای تعالی تحریم محرمات مذکوره را
بر شما واجب گردانیدنی بعضی مفسران گفته اند که سبب نزول این
آیه آن بود که روایت کرده اند از ابوسعید خدری که مسلمانان در غزوه
اوطاس زنان اسیر کردند و ایشان را شوهران کافر بود در دار
کفر و مکروه شمردند آن را که نزدیکی کنند با ایشان از جهت شوهران
ایشان پس حکم این مسئله را از رسول خدا صلعم و آله استفسار نمودند
این آیه نازل شد و آن حضرت امر فرمود منادی را که ندا کند که از

حامله نزدیکی نکنند تا آنکه وضع حمل کنند و با زنان غیر حامله نزدیکی
نکنند تا آنکه استبرا کنند بیک حیض و قول او والمحصنات عطف است
بر محرمات مذکوره در آیه سابقه که مفعول ما لم یسم فاعله حرمت اند
و در قراءت مشهوره در محصنات فتح صاد است بمعنی شوهر داده شدها
و بعضی بکسر صاد خوانده اند بمعنی شوهر کننده ها و نگاهدارنده فرجهای
خود را بسبب شوهر و احصان همچنانکه بمعنی شوهر کردن و شوهر دادن
آمده بمعنی عفت و بمعنی آزاد گردانیدن آمده چنانکه در کتب بعضی آیات
سابقه معلوم شد و بمعنی مسلمان گردانیدن نیز آمده چنانکه بعضی
فقها تصریح نموده اند و قول او الا ما ملکت ایمانکم استثناست از
محصنات یعنی زنان کافره که مسلمانان اسیر کنند ایشان را و ایشان
در دار کفر شوهر آن داشته باشند حلال شوند بر مسلمانان
و فسخ کرده نکاح سابق ایشان و همچنین است کنیزکان شوهردار
که بفروشد ایشان را مالک ایشان یا ببخشد یا بمیراث بکسی رسد
مالک جدید ایشان را میرسد که فسخ کند نکاح سابق ایشان را
و وطی کند ایشان را بعد از عدت و توجیه قول او کتاب الله علیکم
سابقا مذکور شد و آیه مذکوره دلالت میکند بر تحریم نکاح و وطی
زنان شوهردار و بر حرمت وطی کنیزکان شوهردار بر وجهی که مذکور شد
الآیة الرابعة قوله تعالی فی سورة البقرة ولا تنکحوا المشرکات

حتى يؤمن ولامة مؤمنة خير من مشركة ولو اعجبتكم
ولا تنكحوا المشركين حتى يؤمنوا ولعبد مؤمن
خير من مشرك ولو اعجبكم اولئك يدعون الى النار والله
يدعوا الى الجنة والمغفرة باذنه ويبين آياته للناس
لعلهم يتذكرون يعني وزن مكنيد زنان كافره را تا
آن زمان كه ايمان آورند وهر آينه كنيزك مؤمنه بهترست از زن كافره
واگرچه بشگفت آورد شما را مال وجمال آن زن كافره ودوست
داريد او را وزن مسلمان مدهيد مردان كافر را تا آن زمان
كه ايمان آورند وهر آينه غلام مؤمن بهترست از مرد كافر اگرچه
بشگفت آورد شما را مال وجمال آن زن كافره ودوست داريد
او را وزن مسلمان مدهيد مردان كافر را تا آن زمان كه ايمان
آورند وهر آينه غلام مؤمن بهترست از مرد كافر اگرچه بشگفت
آورد شما را مال وجمال آن كافر از جهت آنكه اين جماعت زنان كافره
ومردان كافر ميخوانند مردم را بسوي آتش دوزخ وخداي تعالى
ميخواند مردم را بسوي بهشت وآمرزش بوسيله توفيق خود وبيان
ميكند آيات احكام خود را از براي مردم تا باشد كه پند گيرند بعضي
مفسران گفته اند كه سبب نزول اين آيه آن بود كه پيغمبر صلى الله عليه وآله
مرثد بن ابي مرثد را فرستاد بمكه تا جمعي از مسلمانان كه آنجا مانده بود

بیاورد بمدینه چون مرثد بمکه رسید زنی که در جاهلیت دوست
داشت ونام او عناق بود نزد او آمد وخواست که با او مباشرت
کند مرثد قبول نکرد عناق گفت که نکاح کن مرا مرثد گفت که صبر کن
که تا از رسول خدا صلعم وآله اذن طلبم وچون بعد از مراجعت اذن طلبید
این آیه نازل شد بدانکه خلاف است میان علماء در آنکه اسم مشرک در
عرف شرع مخصوص است بکافران حربیه یا عام است از کافران حربی وکتابی
بعضی گفته اند که مخصوص است بکافران حربیه از جهت آنکه مشرکان معطوف
شده اند بر اهل کتاب در قول خدای تعالی لم یکن الذین کفروا من اهل
الکتاب والمشرکین وعطف بحسب ظاهر دلالت میکند بر مغایرت و
مباینت معطوف ومعطوف علیه وبعضی گفته شامل است کافران حربی و
کتابی را از جهت قول خدای تعالی قالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصاری
المسیح ابن الله تا قول او سبحانه عما یشرکون زیرا که ظاهر آنست که
ضمیر یشرکون راجع است بیهود ونصاری ومقصود تنزیه خدای تعالی
است از اشراک ایشان ودر قول ثانی اقوی است زیرا که مؤید این
قول است قول خدای تعالی هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین
الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون زیرا که رسالت
پیغمبر صلعم وآله مشترک است میان کافران حربی وکتابی ونیز مؤید
این قول است احادیث وارده در کتابیه زیرا که در اول آن شرک

مذکور شده و معرم و از آن مطلق کفر است پس اگر مراد از شرک
درین مقام معنی اول باشد باقی باشد بر عموم خود باتفاق زیرا
که نکاح مسلمانان با کافران و بت پرستان صحیح نیست باتفاق و اگر مراد معنی ثانی
باشد باید باشد بر عموم خود نیز و اکثر اصحاب ما خلاف مر ابن جنید را
رحمه الله لیکن متاخرین اصحاب تخصیص کرده اند تحریم نکاح زنان
کتابیه را بنکاح دوام و تجویز کرده اند نکاح متعه ایشان را بنا بر آیه سوره
مائده و آن قول اوست والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم اذا
آتیتموهن اجورهن که مراد از حلیت محصنات اهل کتاب اهل کتاب
حلیت نکاح متعه ایشان است چنانکه متبادر است از اجور و برین تقدیر این
آیه تخصیص کند تحریم نکاح زنان کتابیه را در آیه مذکوره بنکاح دوام
لیکن ظاهر آنست که مراد از حلیت محصنات اهل کتاب حلیت نکاح
ایشان است بعد از مسلمان شدن ایشان زیرا که مسلمان نکرده
نمی شمرده اند نکاح ایشان بعد از اسلام نیز و تا منافی نشود به عموم
آیه لا تمسکوا بعصم الکوافر چنانکه شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله از
اصحاب مطلقا برین وجه نقل نموده و موید اینست روایت زراره از
امام باقر علیه السلام که آیه مذکوره سوره مائده منسوخ است بآیه و لا
تمسکوا بعصم الکوافر و برین تقدیر اکثر روایت کرده اند از پیغمبر ص و آله
که سوره مائده آخرین سوره قرآن است از روی نزول پس حلال ابدی

حلال او و حرام دانید حرام او را از صحت مبنی بر اکثر و اغلب باشد
و ظاهر آیت آنست که مراد از مشرکه که در قول او و من مشرکة زن کافره
مطلق خواه بنده و خواه آزاد یعنی کنیزک مؤمن بهتر است از زن کافره
و اگرچه آزاد باشد پس بطریق اولی لازم آید که زن مؤمن بهتر است
از زن کافره و برین قیاس است قول او و لعبد مؤمن خیر من مشرک
و مراد از انکاح در ثانی زن دادن است همچنانکه مراد از نکاح در
اول زن کردن است و مراد از قول او و لو اعجبکم و قول او
آنست که هرچند در زن کافره و مرد کافر وجوه خیریت دنیوی باشد
که شما را خوش آید مثل مال و جمال وجوه خیریت اخرویه زن مؤمنه
و مرد مؤمن غالب است بران و قول او اولئک یدعون الی النار
اشارت است بوجه ترجیح آن یعنی کافران میخوانند مردم را بعملها
که موجب در آمدن در آتش دوزخ گردد و خدای تعالی میخواند مردم را
بعملها که سبب در آمدن در بهشت و آمرزش او گردد و با توفیق
آن اعمال پس کافران نقیض و ضد خدای تعالی باشند بخلاف
مؤمنان پس مؤمنان بهتر باشند از کافران مطلق و محبت
و مصادقت ایشان با کافران حرام باشد و انکه بعضی مفسران
تفسیر نموده اند قول او و الله یدعوا الی الجنة را بانکه دوستان
خدای تعالی که مؤمنان اند میخوانند مردم را بسوی بهشت بحذف مضاف

باآنکه ارتکاب با تکلف است بیفزودن ابا می‌کند از آن قول او و ثانی
آیاته للناس چنانکه ظاهر است و قول انه للناس التفات است از خطاب
بغیبت مخفی نماند که آیه مذکوره دلالت میکند بحسب ظاهر بر تحریم زنان
کافره مطلقا و مردان کافر مطلقا بر مسلمانان چنانکه از تحقیق سابق
معلوم شد در بیان لوازم نکاح است از مهر و نفقه و غیر
آن و در وی ده آیت است الآیة الاولی قوله تعالی در سوره النساء
وآتوا النساء صدقاتهن نحلة فان طبن لکم عن شیء منه
نفسا فکلوه هنیئا مریئا یعنی بدهید بزنان خود مهرهای ایشان را
برضا و برغبت نه بکره و کلفت پس اگر راضی و خوشحال شوند از
برای شما از دادن چیزی از مهر خود شما پس بخورید آن چیز را
در حالتی که باشد خوش آینده و گوارنده بعضی مفسران گفته اند
که سبب نزول این آیه آن بود که مسلمانان مکروه میشمردند آن را
که از چیزی که از حساب مهر زنان خود داده اند بخورند و تصرف نمایند
پس این آیه نازل شد و صدقات جمع صدقه است بضم دال و او
بمعنی مهر زن است مثل صداق بفتح صاد و کسر او و بعضی بضم صاد و سکون
دال خوانده اند که جمع صدقه باشند بضم صاد و سکون دال بهمان
معنی و قول او نحله مصدری است از نحل ینحل بمعنی دادن چیزی برضا
و خوشحالی پس منصوب آنست که مفعول مطلق باشد از آتوا

بمعنی
او دو احتمال دارد که حال باشد از فاعل آتوا یا مفعول ثانی او
آتوا یا مفعول ثانی او بمعنی اعطی است نحله دوم آنست که مراد از نحله عطیه
و تفضل خدای تعالی باشد نسبت بزنان بسبب واجب گردانیدن مهر
ایشان بر شوهران ایشان و برین تقدیر حال باشد از صدقاتهن
سوم آنست که مراد دیانت باشد از نحله بمعنی دین و ملت و برین
تقدیر حال باشد مفعول له باشد یعنی از جهت دیانت و قول او عن
شیء متعلق است بطبن باعتبار تضمین یعنی رضا یعنی اگر راضی شوند
از دادن چیزی و ضمیر منه راجع است بصدقات که صدقاتهن دال است
بران و وجه آنکه عنها نگفت و عن شیء منها نیز نگفت اشارت است
بآنکه لایق بحال زنان آنست که کمتر بخشند [illegible] تخصیص از مهر خود از
جهت ضعف و احتیاج ایشان بمهر و شوهر یا اشارت است بقلت
همت ایشان برین وجه که اگر از مهرهای خود چیزی بخشند البته اندکی
خواهند بخشید و قول او نفسا تمیز است از نسبت طبن یعنی خوش شود
و راضی گردد نفس ایشان و وجه افراد نفس آنست که مراد جنس نفس است
که شامل است قلیل و کثیر را و برین قیاس تقدیر جایز است افراد تمیز و اگر
چه متصف عنه تثنیه یا جمع باشد و قول او هنیئا مریئا حالند از ضمیر کلوه
که مفعول است و مشتق اند از مصدر هنوء و مرء بضم عین در هر دو
یعنی خوش شدگی و گوارندگی و دوم آنست که مراد از هنیئا خوبی لذت

باشد و از مرما خولی منفعت و پوشیده نماند که آیه مذکوره دلالت
بر وجوب رسانیدن مهر زنان باشد و بر جواز خوردن از
مهر ایشان بعد از تسلیم آن باشد برضای ایشان بلکه بر فضیلت
آن چنانکه مرویست از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که آمد مردی
نزد او و شکایت کرد از درد شکم آن حضرت پرسید از و که زن
داری گفت آری فرمود که التماس کن از و که چیزی از مال خود
بتو دهد برضا و طیب نفس پس بخر بآن قدری از عسل و قدری از
آب باران بریز در و بخور تا شفا یابی زیرا که خدای تعالی در قرآن
فرموده و انزلنا من السماء ماء مبارکا و در حق عسل فرموده
یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس و در حق مال
زن فرموده فان طبن لکم عن شیء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا
پس هرگاه جمع شود برکت و شفا و هنی و مری البته شفا حاصل گردد
ان شاء الله تعالی پس آن مرد چنان کرد و شفا یافت الآية الثامنة
قوله تعالی فی سورة النساء ایضا و ان اردتم استبدال زوج
مکان زوج و آتیتم احدیهن قنطارا فلا تأخذوا
منه شیئا اتأخذونه بهتانا و اثما مبینا و کیف تأخذونه
و قد افضی بعضکم الی بعض و اخذن منکم میثاقا
غلیظا یعنی اگر خواهید که بدل گیرید زن نو بجای زن کهنه و حال

اگر تحقیق داده باشید یکی از زنان کهنه را مال بسیار بجهت مهر او
پس مگیرید از مهر او هیچ چیز آیا میگیرید مهر او را از جهت دروغ بستن
بر وی و از جهت گناه کردن ظاهر کننده [illegible] میگیرید
مهر او را و حال آنکه تحقیق مباشرت کرده اید اثر او و گرفته اند
زنان سابق شما از شما پیمان محکم سبب نزول این آیه آن بود که هرگاه
کسی از زنان قدیمی خود دلگیر می شد و میخواست که زن نو بگیرد جهت
زن [illegible] را متهم میکرد بزنا و بهتان می بست بر او تا مضطر شود
باینکه چیزی از مهر خود به بخشد باو و بآن چیز زن نو را بیاورد
پس این آیه نازل شد جهت نهی از آن استبدال در لغت بدل
گرفتن است و لفظ مکان مبنی است بر ترک با تجرید و مراد از زوج
[illegible] است و واو در قول او و آتیتم حالیه است بتقدیر قد یعنی
و قد آتیتم و ضمیر احدیهن راجع است بزوجات سابقه مفهومه از
زوج که اسم جنس است و قنطار در لغت بمعنی بسیار است از قنطره
بمعنی بلند گردانیدن و از این جهت پل را قنطره گویند زیرا که بنای
رفیعی است و همزه در اتاخذونه از برای استفهام انکاریست
یعنی میگیرید او را و قول او بهتانا مفعول له یا تاخذونه است و اثما
عطف است بر وی و لیکن علیت بهتان مر اخذ مهر را حقیقی است چنانکه
از سبب نزول معلوم شد و علیت اثم مراو را ادعائیست جهت

مبالغه در نهی زیرا که چون البته اثم مترتب میشود بر اخذ مذکور گویا
علة او و غرض از و ترتب اثم است و احتمال داده که حال باشند
از فاعل یاخذونه بمعنی باهتین و آثمین زیرا که حدوث بهتان
اگرچه مقدم است بر اخذ مهر لیکن بقاء آن مقارن است با آن
و قول او کیف تاخذونه استفهام انکاری است از برای تاکید
انکار سابق و قول او وقد افضی تا آخر تعلیل انکار مذکور است و افضا
در لغت بمعنی رسیدن است یعنی بتحقیق رسیدن است بعضی اعضاء شما
به بعضی اعضاء ایشان و اینجا کنایه است از جماع و مراد از میثاق
غلیظ دوام صحبت و مصادقت و مضاجعت است یا عقد نکاح است
و لوازم آن و مخفی نیست که آیه مذکوره دلالت میکند بر آنکه مهر
قدر معین ندارد در شرع بلکه هرچه زوج و زوجه بدان راضی
شوند مهر آنست و ادای آن لازم شود بر زوج بشرایط مقرر
هرچند بسیار باشد چنانکه مروی است که عمر علیه [redacted] بر بالای منبر
منع کرد مردم را از تعیین بسیار زنی با او گفت چرا باز میگیری
از ما چیزی را که حلال کرده است خدای تعالی از برای ما و
این آیه را خواند عمر گفت که همه کس داناترند از عمر حتی زنان و
برگشت از منع مذکور و بر آنکه مهر بمباشرت زوج زوجه را قرار
میگیرد چنانکه از تعلیل انکار با فضا که عبارتست از مباشرت است

مفهوم میکردد و الآیة الثالثة قوله تعالی در سورة البقرة لا جناح
علیکم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن
فریضة ومتعوهن علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره
متاعاً بالمعروف حقاً علی المحسنین یعنی نیست گناهی و حق مهری
بر شما اگر طلاق دهید زنان خود را در مدتی که هنوز مباشرت نکرده
باشید با ایشان مگر آنکه تعیین کنید از برای ایشان مهری و ممتّع
گردانید ایشان را درین صورت از مال خود بر توانگر شما واجبست
متعهٔ مذکوره باندازهٔ حال او و بر فقیر شما باندازه حال او و متمتّع
گردانیدنی که مستحسن باشد در نظر عقل و واجب باشد بر نیکوکاران
بعضی گفته اند که سبب نزول این آیه آن بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله منع میکرد
مردم را از طلاق مردم گمان بردند که طلاق دادن گناه است
این آیه نازل شد جهت رد گمان ایشان و مراد از مس جماع و
دخول است و فرض بمعنی تقدیر است و فریضه فعیله است بمعنی مفعول و تا
از برای نقل است و مراد از فرض فریضه از برای ایشان تعیین
مهر است از جهت ایشان و تخصیص نفی گناه بطلاق زنی که مدخوله
نباشد و تعیین مهر او نشده باشد از جهت آنست که توهم گناه
درین صورت بیشتر است و انسب آنست که مراد از جناح حق
مهر باشد و کلمه ما بمعنی مدت باشد بحذف عاید یا ما مصدری باشد

بحذف مدت و کلمه او در قول او او تفرضوا لهن فریضة بمعنی الا ان
باشد یعنی نیست بر شما حق مهری اگر طلاق دهید زنان غیر مدخوله
خود را مگر آنکه تعیین کرده باشید از برای ایشان مهری که در این
صورت نصف آن مهر واجب شود چنانکه در آیتی که بعد از این آیه مبین
است و اگر بعد از دخول طلاق دهید تمام آن مهر واجب شود و ظاهر
تر آنست که او بمعنی خود باشد زیرا که قول او او تفرضوا لهن عطف است
بر تمسوهن بمعنی احد الامرین و نفی احد الامرین مفید سلب کلی است
که مراد است و مراد از قول او و متعوهن آنست که در صورت مذکوره
اگر چه از مهر چیزی واجب نشود ولیکن در عوض او متعه واجب شود
[illegible] حال زوج [illegible] موسع یعنی توانگر است از ایشان بمعنی
گشاده حال و توانگر شدن و فقیر یعنی درویش است از ایشان بمعنی
تنگ عیش شدن و قدر بفتح دال و سکون او و بهر دو خوانده اند
بمعنی مقدار است یعنی اندازه و متاعا بمعنی تمتیعا مفعول مطلق است از متعوهن
و حقا بمعنی واجبا صفت متاعا است یا مفعول مطلق محذوف است یعنی حق
حقا و مراد از محسنین شوهران مذکور است و وصف ایشان باحسان
تنبیه است بر آنکه متعه دادن ایشان احسان است جهت ترغیب
ایشان در دادن و قول او علی الموسع قدره و علی المقتر قدره جمله
معترضه است جهت بیان مقدار متعه واجبه بر سبیل اجمال و بیان آن

بر سبیل تفصیل از سنت نبویه معلوم شود چنانکه مرویست از امام باقر و امام صادق
علیهما السلام که اگر زوج توانگر باشد واجبست بر و اسبی یا جامهٔ قیمتی
یا ده مثقال طلا و اگر درویش باشد واجبست بر وی مثقال طلا یا جامه
میانه بها و پوشیده نیست که آیه مذکوره دالست بر آنکه زوج هرگاه طلاق
دهد زوجه مدخوله خود را که تعیین مهر کرده باشد از برای او واجب نشود
بر وی چیزی از مهر و مهر المثل او بلکه متعه واجب شود مناسب حال زوج در
توانگری و درویشی و توسط حال چنانکه مذکور شد الآیة الرابعة
قوله تعالی فی سورة البقرة ایضا و ان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن
وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم الا ان
یعفون او یعفو الذی بیده عقدة النکاح و ان تعفوا
اقرب للتقوی ولا تنسوا الفضل بینکم ان الله بما تعملون
بصیر یعنی اگر طلاق دهید زنان خود را پیش از آنکه دخول کنید با ایشان
و حال آنکه تعیین کرده باشید از برای ایشان مهری پس واجبست
بر شما نصف آن مهری که نام برده اید و تعیین کرده اید مگر آنکه عفو
کنند و ببخشند آن زنان حق خود را تمام را یا ببخشند آنکسی که در دست
اوست و او ولی آن زنست و آنکه عفو کنید و ببخشید نزدیکترست به پرهیز
کاری و فراموش مکنید تفضل و احسان را در میان خود بدرستی
خدای تعالی بآنچه میکنید بیناست بدانکه قوله او فنصف ما فرضتم خبر مبتداء

محذوف است یا مبتدای خبر محذوف یا فاعل فعل محذوف یعنی فلواجب
علیکم نصف ما فرضتم یا فنصف ما فرضتم واجب علیکم یا فیجب علیکم نصف
ما فرضتم و کلمهٔ ما موصوله است یا موصوفه و عاید محذوف است یعنی ما فرضتموه
و مراد از عقدة النکاح عقد نکاح مطلق است مذکوره است و مراد از الذی
بیده عقدة النکاح کسی است که در دست اوست عقد نکاح ایشان و او
نزد اصحاب ما ولی اجباری است که عبارت است از پدر و جدّ نسبت
بصغیره و مراد از عفو ان زنان بخشیدن ایشان است حق خود را
از مهر مسمّی به شوهر خود و مراد از عفو ولی نیز بخشیدن اوست
حق آن صغیره را لیکن جایز نیست ولی را تمام حق آن صغیره را بخشد
و جایز است زنان را که تمام حق خود را ببخشند یا بعضی آن را و قول
او و ان تعفوا خطاب است مر ازواج را یعنی عفو کردن شما ای شوهران
زنان مذکوره بهتر است از عفو زنان و مراد از عفو زوج بخشیدن
نصف زاید مهر است اگر مهر را تمام تسلیم زوجه کرده باشد پیش از طلاق
و تسلیم کردن و بخشیدن آنست که اگر تسلیم نکرده باشند و قول او
و لا تنسوا الفضل خطاب است با ازواج و زوجات یا بهمه مردم و ظاهر آنست
که مراد از فراموش کردن ایشان فضل را در میان خود فراموش
کردن ایشان است فضیلت و حسن و فضل و احسان را که در میان ایشان
واقع شود از بعضی نسبت به بعضی و قول او ان الله بما تعملون بصیر ترغیب است

مردم را به تفضل و احسان با یکدیگر با آنکه خدای تعالی می بیند و میداند اعمال
همه کس را و فرا خور عمل هر کس و امید بد نیکی را نیکی و بدی را بدی
و مخفی نیست که آیه مذکوره دال است بر آنکه نصف مهر مطلقه غیر مدخوله
که مهر مسمی داشته باشد ساقط است و نصف مهر مسمی واجب است
بر زوج و بر آنکه اگر زن ببخشد حق خود را نصف دیگر نیز ساقط شود
و بر آنکه ثابت است ولی زن را ولایت نکاح او و ولایت بخشیدن
بعضی مهر او چنانکه در کتاب اصحاب مبین شده الآیة الحادیة
قوله تعالی فی سوره النساء الرجال قوامون على النساء بما
فضل الله بعضهم على بعض وبما انفقوا من اموالهم فا
الصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله
واللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن
فی المضاجع واضربوهن فان اطعنکم فلا تبغوا
علیهن سبیلا ان الله کان علیا کبیرا یعنی مردان والی
و غالب اند بر زنان خود بسبب آنکه زیاده داده است خدای تعالی
مردان را بر زنان در بسیاری از صفات کمال و بسبب آنکه می بخشند
مردان بزنان خود از مالهای خود بحساب مهر و نفقه ایشان پس زنان
نیکو کار اطاعت کننده اند امر و نهی شوهر خود را نگاه دارانند
... نهانی که میان ایشان و شوهران ایشان است بسبب نگاه

و داشته است به رعایت کرده است خدای تعالی جانب ایشانرا
و آن زنان که در یابید نافرمانی ایشانرا نسبت بخود پس پند
دهید ایشانرا اگر نافرمانی نشد نکنند و اگر متقاعد نشوند دور
شوید از ایشان در خوابگاههای خود و ایشان و اگر متقاعد
نشوند بزنید ایشانرا پس اگر فرمان برداری کنند شما را
پس طلب مکنید بر ایشان طریق مضرتی و آزاری بدرستی که
خدای تعالی بلند قدر بزرگ مرتبه است سبب نزول این آیه آن بود که سعید بن
ربیع که از اکابر انصار بود نشوز و نافرمانی او کرد زن او صه دختر
زید بن ابی زهیر و سعد سیلی بر روی او زد پدر او ابو زهیر او را
نزد پیغمبر صلعم و آله برد و گفت یا رسول الله سعد دختر مرا که زن
اوست سیلی زده است پیغمبر صلعم و آله فرمود که باید دختر تو قصاص
کند شوهر خود را و سیلی بر روی او زند چون ایشان برگشتند
رفتند که قصاص کنند این آیه نازل شد و پیغمبر صلعم و آله گفت که
برگردید که اینک جبرئیل علیه السلام آمده است و این آیه آورده است
بعد از آن فرمود که ما چیزی اراده کرده ایم و خدای تعالی چیز دیگر
کرده و آنچه خدای تعالی اراده کرده است بهتر است و قصاص را از سعد
برداشت و باید دانست که قوام صیغه مبالغه است از قیام بمعنی ایستادن
و اینجا مراد ولی بودن و غالب بودن است یعنی مردان مرتبه تسلط

و تسلط دارند بر زنان از زنان بر دو وجه یکی آنکه تفضیل داده است
خدای تعالی ایشان را بر زنان بقوت بدن و کمال عقل و حسن تدبیر
و باختصاص نبوت و امامت و ولایت و اقامت شعایر اسلام و جهاد
و شهادت در جمیع حقوق و زیادتی نصیب در میراث و غیر آن دوم آنکه
مردان از مال خود نفقه و کسوه و مهر بزنان میرسانند و ظاهر آنست که
کلمه ما در بما فضل الله و بما انفقوا مصدریه است و ضمیر بعضهم راجع است بجمیع
رجال و زنان که مذکور شده اند و مراد از بعض مفضل مردانند و از
بعض مفضل علیه زنان و فا در قول او فالصالحات فاء فصیحه است جواب بیان
تفضیل بعضی زنان بر بعضی زنان بعد از تفضیل مردان بر مطلق زنان و مراد
از قنوت اینجا اطاعت و مداومت بران و مراد از غیب حالات
مخفیه است که در خلوات میان زن و شوهر واقع شود یا مراد غیبت
آنست و مراد از حفظ آن حفظ زنانست نفس خود را و مال و ناموس
شوهران را در غیبت ایشان چنانکه مرویست از پیغمبر ص [illegible] نه
که بهترین زنان آنست که هرگاه نظر کنی بسوی او خوشحال کرداند
ترا و هرگاه کاری فرمایی او را فرمان برداری کند ترا و هرگاه غایب
شوی از و نگاه دارد مصلحت ترا در مال تو و نفس خود و مراد
از حفظ خدای تعالی نگاه داشتن خدای تعالی است زنان را از مخالفه
[illegible]هم انقیاد شوهران و توفیق ایشان در اطاعت و محافظت مصلحت شوهران

یا نگاه داشتن و رعایت کردن مصلحت زنان است و واجب کردانید نفقه
و کسوهٔ ایشان بر شوهران ایشان و نشوز در اصل لغت بمعنی بلند شدن
و در شرع عبارت است از نافرمانی کردن زن شوهر را زیرا که نافرمانی
زن شوهر را بسبب بلندی و تکبر باشد و مراد از وعظ پند دادن است
و ترسانیدن از عقوبتهای دنیوی و اخروی و مراد از هجر زنان در
در مضاجع پشت کردانیدن است بسوی ایشان در خوابگاهها یا
نا خسپیدن است با ایشان در یک فراش یا نزدیکی ناکردن است
با ایشان و بر تقدیر اول فی بمعنی ظرفیت باشد و بر تقدیر دوم بمعنی
اعتبار باشد و بر تقدیر سیم هجر در مضاجع کنایه باشد از ترک
جماع و مراد از ضرب زدنی است که گوشت را مجروح نگرداند و استخوان
را نشکند و مراد از عدم ابتغاء سبیل بر زنان طلب ناکردن طریق
مضرت و ایذای ایشان است و عدم تعرض بجفا و آزار ایشان
یعنی اگر بر گردند زنان از نشوز با طاعت شما نیز بر گردید از ایذای
ایشان و متعرض مضرت ایشان مشوید بدرستی که خدای تعالی
غالب و قادر است بر جزای شما بر وفق اعمال پوشیده نیست
که آیه مذکوره دال است بر آنکه مردان والی و غالب اند بر زنان چون
واجب است بر ایشان نفقه زنان و واجب بر زنان اطاعت امر
و نهی ایشان در لوازم نکاح و جایز نیست زنان را نشوز و نافرمانی

شوهران خود و جایز است شوهران را تأدیب و ایذای ایشان
بر تقدیر نشوز و واجب است ترک ایذای ایشان بر تقدیر اطاعت
ایشان الآیة السادسة قوله تعالی فی سورة النساء [illegible] وان
خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکماً من اهله وحکماً
من اهلها ان یریدا اصلاحاً یوفق الله بینهما ان
الله کان علیماً خبیراً یعنی اگر دریابید و ظاهر شود بر شما استمرار
نزاع و [illegible]مت میان شوهر و زن بفرستید مردم مصلحی از قوم شوهر
و [illegible] مصلحی از قوم زن تا اصلاح کند میان ایشان بر وجه راستی
اگر خواهند آن دو مرد مصلح اصلاح را میان ایشان موافقت
اندازد خدای تعالی میان ایشان بدرستی که حق تعالی [illegible] دانا
با حوال هر کس و خبردار از اعمال ایشان بدانکه قول او وان خفتم
خطاب است بحکام شرع چنانکه مروی است از امام باقر و امام صادق
علیهما السلام و شقاق در لغت بمعنی نزاع و مخالفت از شق بمعنی جانب
زیرا که هر یک از متنازعین شق دیگر اختیار [illegible]نند و اضافه او به بینهما
بمعنی فی است چنانکه ظاهر است یا بمعنی لام است بنابر تجوز و توسع و تشبیه
ظرف بفاعل و ظاهر آنست که مراد از خوف شقاق بینهما خوف استمرار
نزاع است میان ایشان بر وجهی که احتیاج شود بمصلحی از خارج و مراد از
حکم کسی است که حاکم شرع جهت اصلاح میان زن و شوهر فرستد و جهه اگر

دو کس فرستند آنست که یکی از جانب شوهر سخن کند و دیگری از جانب
زن تا جانب هر دو مرعی باشد و مشهور میان اصحاب آنست که تقیید
حکمین باهل زوج و اهل زوجه بحسب عادتست و جایزست که حکمین
اجنبی باشند و بعضی اصحاب برانند که جایز نیست که اجنبی باشند
چنانکه ظاهر تقییدست و بهر تقدیر شرطست در حکمین که بالغ و عاقل
باشند و عادل باشند و حر باشند و مذکر باشند و ضمیر یریدا
و بینهما هر دو راجعست بحکمین یا هر دو راجعست بزوجین یا اول
راجعست بحکمین و ثانی بزوجین و این احتمال از روی معنی دور نیست
و مخفی نیست که آیه مذکوره دلالت میکند برانکه هرگاه نزاع و خصومت میان
زن و شوهر استمرار یابد و احتیاج افتد بمصلحی از خارج واجبست
بر حاکم شرع که دو حکم نصب کند تا میان ایشان اصلاح کند بر وجهی که
سزاوار باشد الآیة [illegible] قوله تعالی فی سورة النساء ایضا ولن
تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا
کل المیل فتذروها کالمعلقة وان تصلحوا وتتقوا فان
الله کان غفورا رحیما یعنی هرگز قادر نخواهید شد بر رعایت راه
حقیقی میان زنان خود واگرچه حرص ورزید و اهتمام تمام بجای آورید
دران باب پس عدول مکنید از عدل بجور نسبت بایشان عدول
کامل پس بگذارید ایشان را مانند زنی که نه شوهردار باشد و نه بی شوهر

واگر اصلاح کنید میان زنان برانچه معهود شما باشد و پرهیزکاری نمایید
پس بدرستی که خدای تعالی هست آمرزنده مهربان باصلاح کنندگان
و پرهیزکاران بدانکه مراد از عدل میان زنان راستی کردن است میان
ایشان و برابر داشتن ایشان در جمیع حالات از نفقه و معاشرت
و ملایمت میان ایشان و مجالست و تعظیم و تقبیل و محبت و غیر آن
و شک نیست که رعایت عدالت برین وجه میان ایشان متعذر است
یا متعسر چنانکه مرویست از رسول خدا که روز و شب را قسمت میکرد
میان زنان خود براستی و با وجود آن میگفت که بار خدایا این قسمت
منست در آنچه قدرت دارم بر قسمت او پس مواخذه مکن مرا در ترک
قسمت آنچه تو قادری بر قسمت آن و من قادر نیستم بر قسمت آن از آن
است فرمود که لن تستطیعوا یعنی هرگز قوت شما نخواهد کرد باآنکه
عدالت کنید میان زنان کما ینبغی و قول او و لو حرصتم تاکید نفی استطاعت
است یعنی و اگر چه حرص ورزید و سعی بلیغ بجا آورید دران و قول
او فلا تمیلوا تفریع است بران چون قادر نیستید بر عدالت حقیقی
میان زنان پس باری بتمام میل مکنید از عدالت را و عدول مکنید
از عدل بجور عدول تمام چنانکه گفته اند ما لا یدرک کله لا یترک کله
یعنی چیزی که در نمیتوانی یافت همه او را نمی باید گذاشت همه او را و قول
او فتذروها عطف است بر تمیلوا یعنی لا تذروها بسبب کل المیل فتذروها

واحتمال دارد که جزای شرط محذوف باشد یعنی ان تمیلوا کل المیل
فتذروها واحتمال دارد که بتقدیر ان معطوف باشد بر مفهوم
از کلام سابق یعنی فلا یقع منکم میل کل المیل فتذروها یعنی باید که
واقع نشود از شما میل کامل پس گذاشتن مردان زنان را پس
بر تقدیر اول حذف نون تذرون بجزمیست بسبب لای ناهی و بر
تقدیر ثانی بجزمیست بان شرط مقدره و بر تقدیر ثالث بنصبیست
بان ناصبه مقدره و قول او کالمعلقة حالست از ضمیر ها در
فتذروها خواه کاف اسمی باشد و خواه حرفی و تعلیق در لغت آویختن
است و در عرف گذاشتن زنست بی نفس و نفقه چنانکه شوهردار نتوان
گفت او را از آن حیثیت که نفس و نفقه ندارد و بی شوهر نتوان گفت
از آن حیثیت که شوهر دیگر نمی تواند کرد و مخفی نماند که آیه مذکوره دالست
بر وجوب عدالت و قسمت میان زنان بر وجهی که در روایات صحیحه
تبیین و مشروح گشته و در کتب اصحاب مسطور و مشهورست چنانکه
مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که پیغمبر صلعم و آله قسمت و عدالت
میکرد میان زنان خود در مرض موت خود برین وجه که آن حضرت
را می بردند نزد ایشان و قوت نداشت که خود برود و روایت کرده اند
که امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله دو زن داشت و چنان رعایت
عدالت میکرد میان ایشان که در روزی که نوبت ازیشان بود

وضیمنبساخت در خانه زن دیگر الا انزال [illegible] قوله تعالی فی سورة
النساء ایضاً وان امرأة خافت من بعلها نشوزاً او اعراضاً
فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحاً والصلح خیر واحضرت
الانفس الشح وان تحسنوا وتتقوا فان الله کان بما تعملون خ
یعنی اگر زنی بترسد و دریابد از شوهر خود درشتی و سرکشی نسبت بخود
یا روگردانیدن از خود پس نباشد گناهی بر ایشان در آنکه صلح اندازند
میان خود صلح انداختنی و صلح بهتر است و حاضر گردانیده شده است
نفسهای مردم بخل و حرص را و اگر نیکویی کنید و پرهیزکاری نمائید
پس بدرستی که خدای تعالی هست بآنچه میکنید از احسان و پرهیزکاری
و غیر آن خبردار روایت کرده اند از امام باقر علیه السلام که دختر محمد بن
مسلم زن رافع بن خدیج بود و پیر شده بود و او زن [illegible]
جوان بود پس طلاق داد دختر محمد بن مسلم را یک طلاق و چون
از عده او اندکی ماند گفت اگر میخواهی رجوع کنم بتو بشرط آنکه صبر کنی بر
زیادتی الفت و محبت من بزن دیگر و اگر میخواهی [illegible] واگذارم تا عدت
تو منقضی شود گفت بلکه رجوع کن بمن و من صبر میکنم بر زیادتی الفت و محبت
تو نسبت باو و محمد بن مسلم رجوع کرد باو باین صلح پس این آیه
نازل شد و مرویست از ابن عباس رضی الله عنه که سوده دختر زمعه که
زوجه پیغمبر بود صلی الله علیه و آله بترسید که مبادا آن حضرت طلاق دهد او را

پس گفت که طلاق مده مرا و بگذار مرا با زنان خود و قسمت
مکن از برای من و نوبت مرا بعایشه ده پس این آیه نازل شد
و مراد از خوف در قول او خافت احساس و دریافتن است و مراد
از نشوز بعل درشتی و ایذای شوهر است نسبت بزن مثل آنکه نفقه
باو نرسانند یا بزند او را یا دشنام دهد و مراد از اعراض او
بی التفاتی اوست مثل آنکه سخن نکند با او یا مجالست ننماید با او و قول او
امراة فاعل خافت محذوف است و خافت مذکور مفسر اوست یعنی
ان خافت امراة و قول و الصلح خیر جمله معترضه است و ظاهر آنست
تفضیل باشد یعنی صلح بهتر است از نشوز و اعراض یا از فرقت میان
و شوهر یا از خصومت در هر باب و احتمال دارد که صفت مشبهه
باشد یعنی صلح کار نیکی است از کارهای نیک همچنانکه خصومت کار
بدی است از کارهای بد و قول او و احضرت الانفس الشح نیز جمله
معترضه است و مراد آنست که نفسهای مردم مجبول اند بر بخل و حرص نه
مرد از حق خود میگذرد و صلح میکند با زن و نه زن از حق خود میگذرد
و صلح میکند با مرد و پوشیده نماند که آیه مذکوره دلالت میکند
بر کراهت نشوز و اعراض شوهر از زن و خصومت میان ایشان
و بر فضیلت صلح میان ایشان بلکه در جمیع امور الثالث عشر قوله تعالی
فی سورة الطلاق اسکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم

ولا تضاروهن لتضیقوا علیهن وان کن اولات
حمل فانفقوا علیهن حتی یضعن حملهن فان ار ضعن
لکم فاتوهن اجورهن واتمروا بینکم بمعروف وان
تعاسرتم فسترضع له اخری یعنی ساکن گردانید زنان
خود را در بعضی مکانی که ساکنید شما در حالتی که آن مکان از
وسع وطاقت شما باشد وتشویش مدهید ایشان را در ان مکان
بقصد آنکه تنگ گردانید آن مکان را برایشان و اگر باشند
زنان شما صاحبان آبستن بودن پس نفقه کنید برایشان
تا آنکه بزایند فرزندی را که در شکم دارند پس اگر شیر دهند آن
آن فرزند را از برای شما پس بدهید بایشان مزدهای شیر
دادن ایشان را و باید که امر کند بعضی شما بعضی دیگر را بکار نیکو
نیکو پس اگر مخالفت کنید و درشت نیائید باهم در ان مکان پس
زن دیگر باشد که شیر دهد از برای پدر او شیر دهنده دیگر کلمه
من در قول او من حیث تبعیضیست و قول او من وجدکم عطف بیان
من حیث است یعنی بعضی مسکن شما که بعضی مقدور شما باشد و وجد بمعنی
وسع است یعنی مقدوری که طاقت وفا کنند بان و مراد از قول او لا
تضاروهن آنست که ایذا و مضرت مرسانید بایشان تا مضطر و ملجا شوند
از خانه شما بیرون روند و ائتمار در لغت امر کردن بعضیست بعضی

دیگر را یعنی باید که بعضی از شما امر کنید بعضی دیگر را بمعروف مثل به
افعال که مامور شده اند مردان نسبت بزنان مطلقه خود و رعایت
عدالت در ان و متعاسرتم یعنی تنازع کردید یعنی به تنگ آوردن
یکدیگر و ضمیر له راجع است به پدر و لد مذکور و اخری صفت مرضعه است
یعنی اگر مادر شیر ندهد فرزند خود را باید که پدر مرضعه دیگر را به
اجاره گیرد یا کنیزکی بخرد تا ولد را شیر دهد و مخفی نیست که آیه
مذکوره دال است بر انکه واجب است بر زوج تعیین مسکن جهت
زن مطلقه مطلقا از جهت قول او اسکنوهن لیکن مخصص
مطلقه حامله خواه باین و خواه رجعی و بمطلقه رجعیه غیر حامله
روایات صحیحه از ائمه هدی صلوات الله وسلامه علیهم و بر انکه واجب
است بر زوج سکنی و نفقه مطلقه حامله تا زمان وضع حمل مطلقا و انکه
واجب است بر زوج اجرت شیر دادن زن مطلقه فرزند او را که
از او باشد اگر بخشد اجرت آن را از جهت قول او فان ارضعن
لکم فاتوهن اجورهن و بر وجوب اخذ مرضعه دیگر اگر مادر شیر ندهد
از جهت قول او وان تعاسرتم فسترضع له اخری

قوله تعالی فی سورة الطلاق الخ لینفق ذو سعة من سعته
ومن قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله
لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها سیجعل الله بعد عسر یسرا

یعنی باید که نفقه دهد صاحب توانگری و مال زن مطلقه خود را از مال
خود و کسی که تنگ گردانیده شده باشد بر او روزی معیشت
او پس باید که نفقه دهد زن مطلقه خود را از آنچه خدای تعالی داده
است او را تکلیف نمیکند خدای تعالی هیچکس را مگر بآنچه داده است او را
زود باشد که بگرداند خدای تعالی بعد از دشواری آسانی ظاهر آنست
که مراد از انفاق انفاق زنان مطلقه است چنانکه از سیاق آیه معلوم
میگردد و مراد از سعت گشادگی معیشت و توانگریست و از قدر
رزق بر او تنگ گردانیدن معیشت است بر او و درویشی او و دادن
بآنکه گویا روزی او تقدیر کرده شده بر او و او عاجز
شده در دست روزی خود بسبب قلت و وفا ناکردن آن باو
و مراد آنست که نفقهای زنان مذکوره مطلقه که مامور شده اند
شوهران بآنها بر توانگر بقدر توانگری او واجب است و بر درویش
بقدر درویشی او چنانکه جای دیگر فرموده که علی الموسع قدره وعلی
المقتر قدره و تفسیر آن گذشت و مراد از قول او و لا یکلف الله نفسا
الا ما آتیها تسلی درویشان منفق است و از قول سیجعل الله بعد عسر یسرا
تسلی و منفق علیه هر دو این آیه دلالت میکند بر وجوب نفقه زن
مطلقه بر شوهر بحسب حال او در توانگری و درویشی
و بعضی احکام متعلقه بنکاح در و نیز ده آیه است الا آیه الا و قوله تعا

در سورة النور قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم
ويحفظوا فروجهم ذلك ازكى لهم ان الله خبير
بما يصنعون يعني بگو اي محمد مؤمنان را كه بپوشانند چشمهاي
خود را از نامحرمان ونگاه دارند فرجهاي خود را از نامحرمان اين
پوشانيدن چشمها ونگاه داشتن فرجها از نامحرمان بهترست ايشان را
ونزديكترست بپاكي ايشان از زنا بدرستي كه خداي تعالى خبردارست
بانچه ميكنند مؤمنان از خير وشر بدانكه غض در لغت چشم پوشانيدن
وچشم خوابانيدن است از چيزي ومن در من ابصارهم زائده است
بنا بر مذهب اخفش كه تجويز كرده است زيادتي من را در كلام مثبت
ومعني تبعيض است بمذهب جمهور نحات يعني بپوشانيد بعضي چشمهاي خود را
يعني چشمهاي را كه بجانب نامحرم باشد ومعني اول ظاهرترست وبهر
تقدير ذكر ابصار مبني است بر تجريد غض از معني بصر ومفعول بواسطه
يغضوا محذوف است يعني من المحرمات يعني بپوشانيد چشمهاي
خود را از انچه حرام است نظر كردن بآن وهمچنين مفعول يحفظوا
محذوف است يعني من المحرمات ومراد از حفظ فروج نگاه داشتن
فرجهاست از زنا ولواطه يا پوشانيدن فرجها از نظر نامحرم ومويد
اينست انكه روايت كرده اند از امام جعفر صادق عليه السلم كه فرمود
مراد از حفظ فروج در قرآن همه جا نگاه داشتن فروج است از زنا

مراد اینجا ستر است از نظر نامحرم و بر این تقدیر چون محرمات نسبت
با ابصار دیگر بود از محرمات نسبت بفروج من تبعیض در آورد و ابصار و فروج
را مطلق گذاشت یا آنکه چون مبالغه در محافظت ابصار بیشتر دانسته شود
از مساهله در محافظت فروج من زایده اینجا آورد نه اینجا زیرا که زیادتی
لفظ دلالت میکند بر زیادتی معنی و بر مبالغه در آمد بعضی ابصار که محتاج است
بمبالغه بخلاف امر بحفظ فروج و مفعول قل مقدر است یعنی قل للمؤمنین غضوا
من ابصارکم و احفظوا فروجکم فیغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم قول
یغضوا و یحفظوا جواب امر مذکورند که قل است یعنی بگو بایشان که بپوشانید
چشمهای خود را و نگاه دارید فرجهای خود را که اگر بگویی بایشان را
این را بپوشانید چشمهای خود را و نگاه دارند فرجهای خود را او قول
او ان الله خبیر بما یصنعون تهدید است ایشان را در ترک آن و پوشیده
نماند که این آیه دلالت میکند بر تحریم نظر کردن مردان بزنان نامحرم
و بر تحریم کشف عورت از ایشان نزد ناظر نامحرم یا تحریم زنا داخل
الآیة الثالثة قوله تعالی في سورة النور ایضا و قل للمؤمنات یغضضن
من ابصارهن و یحفظن فروجهن و لا یبدین زینتهن
الا ما ظهر منها و لیضربن بخمرهن علی جیوبهن و لا
یبدین زینتهن الا لبعولتهن او آبائهن او آباء بعولتهن
او ابنائهن او ابناء بعولتهن او اخوانهن او بنی اخوانهن او

نسائهن او ما ملکت ایمانهن او التابعین غیر اولی الاربه
من الرجال او الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النسا
ولا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن وتوبوا
الی الله جمیعا ایه المومنون لعلکم تفلحون یعنی بگو ای محمد زنان
مؤمن را بپوشانید چشمهای خود را از مردان نامحرم و نگاه دارند
فرجهای خود را از زنا کردن یا از نظر نامحرم وظاهر نکردانند بر نامحرمان
زیور خود را مگر انچه ظاهر شد از زیورات ایشان و باید که بزنند اوزند مقنعهای
خود را بر بالای چاکهای گریبان خود و باید که ظاهر نکردانند زیور خود
را مگر از برای شوهران خود یا پدران خود یا پدر شوهران خود یا
خود یا پسران شوهران خود یا برادران خود یا پسر برادران خود
یا پسران خواهران خود یا زنان هم کیش خود که زنان مسلمانان اند
یا انچه مالک شده است دستهای راست ایشان یا خدمتکاران که احتیاج
نداشته باشند بزنان بسبب ابلهی یا حماقت یا بسبب پیری و سقوط
شهوت از جمله مرد زن یا کودکانی که مطلع نشده باشند هنوز بر کیفیت
اعضاء شهوت زنان و باید که نزنند زنان پاهای خود را بر زمین تا
معلوم شود انچه پنهان میدارند از زیورهای خود مثل خلخال و توبه کنید
و باز گردید به سوی خدای تعالی همه شما ای گروه مؤمنان باشد که شما
رستگاری یابید بدانکه ابدا بمعنی اظهار است و زینت عبارت است

از چیزهایی که سبب تزیین وتحلی شود خواه ظاهر باشد مثل [illegible]ی
نفیس وخواه باطن مثل خلخال وانگشتری وحلقه وظاهر آنست که
مراد نهی است از اظهار زینت باطنی زیرا که مؤدی میشود به شهوت
ومیل طبیعت بخلاف زینت ظاهری وبعضی گفته اند که مراد مواقع
زینت است بحذف مضاف واین خلاف ظاهر است واحتیاج نیست
بران وقول او ولا یبدین احتمال دارد که جمله منفیه باشد معطوف
[illegible]یه که یغضضن است ویحفظن ومحلا مجزوم باشد بان مقدر
[illegible]ب امر که قل است چنانکه سابقا معلوم شد واحتمال دارد
[illegible]اهیه باشد معطوف بر جمله امریه مذکوره وبر هر تقدیر وجه
آنکه بعضی احکام مذکوره را درین مقام تفویض نمود بپیغمبر صلعم وآله
وبعضی را خود بیان فرمود تنبیه است بر آنکه امر ونهی پیغمبر صلعم وآله
بمنزله امر ونهی خدای تعالی است در عبادات ودرین تنبیه اشارات است
بکمال تعظیم وتفخیم شان ومنزلت آن حضرت وصرح جمع نمادست [illegible]
ومراد از ضرب بمقنعه برجیبها انداختن مقنعه است بر چاک گریبان
[illegible]ن وسینه ننماید چنانکه عادت زنان بوده است در جاهلیت و
مراد از قول او ولا یبدین زینتهن الا لبعولتهن تخصیص نهی سابق است
یعنی تحریم اظهار زینت باطنی مخصوص است بغیر شوهران وجماعت محرمان مذکور
وبعول جمع بعل است یعنی شوهر ومراد از نسائهن زنان قوم ایشان

و اهل ملت ایشان است یعنی زنان کافره ایشان نامحرمند و مراد
از ملکت ایمانهن کنیزکان مملوکه ایشانست خواه مسلمان و خواه
کافره ایشان نامحرمند و مراد از ما ملکت ایمانهن کنیزکان مملوکه
ایشانست خواه مسلمان و خواه کافره نه مطلق مملوکه چنانکه بعضی
توهم کرده اند و مراد از تابعین خدمتکارانست و ارب بمعنی حاجت
است و مراد از خدمتکاران بی حاجت جمعی است که از کمال بلاهت
و حماقت نمیدانند که از زنان لذت می توان یافت و این تفسیر مرویست
از امام صادق علیه السلم یا جمعی که چنان پیر شده اند که شهوت
ایشان ساقط شده و این تفسیر مرویست از امام کاظم علیه السلم
و معنی دوم انسب است بمقابلش که طفل است و مراد از طفل مذکور
کودکانیست که هنوز اطلاع پیدا نکرده اند بر کیفیت لذت از زنان
و برین تقدیر ظهور بمعنی [illegible]ف و اطلاع باشد و احتمال دارد
بمعنی غلبه و قوت باشد یعنی قوت و قدرت لذت یافتن از اعضای
مخصوصه ایشان پیدا نکرده اند و مراد از ضرب بارجل زدن
پایهاست بر زمین یا زدن پایها بر یکدیگر تا خلخال آواز کند
و موجب شهوت مردم شود چنانکه عادت اهل جاهلیت بوده
از جهت خدای تعالی نهی فرموده از آن و قول او و توبوا الی الله
التفاتست از غیبت بخطاب و پوشیده نیست که آیه مذکوره دلالت

نکنید براکه همچنانکه حرام است بر مردان نظر کردن به سوی زنان
محرم و ترک محافظت فرجهای خود از نامحرم حرام است بر زنان
نظر کردن به سوی مردان نامحرم و ترک محافظت فرجهای خود
چنانکه مروی است از ام سلمه که گفت من و میمونه نزد پیغمبر بودیم
بعد از نزول آیه حجاب ناگاه در آمد نزد او ابو ام مکتوم که
کور بود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ما را که پنهان شوید از و ما گفتیم
یا رسول الله او کور است فرمود که آیا شما هم کورید که نمی بینید او را
... ات میکند براکه حرام است بر زنان اظهار زیور باطنی
بر مردان نامحرم و زنان کافر و حرام نیست برایشان اظهار
آن بر زنان مسلمان و بر کنیزکان مملوک خود خواه مسلمان
و خواه کافر و بر مردانی که منتفع نتوانند شد از زنان به سبب
پیری یا پیری و بر کودکان که بحد تمیز نرسیده باشند و براکه حرام است
بر زنان کشف کردن سینه از جای گریبان و واجب است ستر آن
بمقنعه و مثل آن الآیة الثالثة قوله تعالی فی سورة النور ایضاً
یا ایها الذین آمنوا لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم والذین
لم یبلغوا الحلم منکم ثلاث مرات من قبل صلوة الفجر
وحین تضعون ثیابکم من الظهیرة ومن بعد صلوة
العشاء ثلث عورات لکم لیس علیکم ولا علیهم جناح

بعدهنّ طوّافون علیکم بعضکم علی بعض کذلک یبیّن الله
لکم الآیات والله علیم حکیم یعنی ای گروه مومنان باید که
طلب اذن کنند از شما آنانکه مالک شده اید ایشان را دستهای
راست شما و آنانکه هنوز بالغ نشده اند از کودکان شما را قوت تمیز
کردن میان عورت زنان و غیر آن دارند در هر شبانروزی
سه نوبت پیش از نماز بامداد و وقتی که جامهای خود را بیرون میکنند
که وقت نیمروز است و بعد از نماز خفتن این سه وقت که مذکور شد
وقت کشف عورتهاست مر شما را نیست بر شما گناهی و نه برایشان
گناهی در ترک طلب در غیر آن سه وقت زیرا که این دو جماعت
که مذکور شدند بسیار طواف کنندگان اند بر شما بلکه بعضی بسیار
طواف کننده اند بر بعضی همچنین که مذکور شد بیان میکند خدای تعالی
از برای شما آیات احکام خود را و خدای تعالی داناست بهمه چیز هر
کار میکند موافق حکمت و مصلحت میکند بدانکه مراد از قول او الذین ملکت
ایمانکم غلامان مملوک است چنانکه متبادر است و مروی از امام باقر علیه السلم
و امام صادق علیه السلم نه عامتر از غلامان مملوک و کنیزکان مملوک
بر سبیل تغلیب چنانکه بعضی توهم کرده اند و وجه تعبیر از ایشان اینجا
بالذین نه بما چنانکه در مواضع دیگر واقع شده آنست که این مقام
مقتضی تصریح است بانکه از جمله ذوی العقول اند و مستحق آنند که

ستیذان و مراد از الذین لم یبلغوا الحلم پسرانند که هنوز بالغ نشده اند
اما تمیز میکنند میان عورت زنان و غیر آن و حلم در اصل لغت خواب
دیدن است و اینجا مراد احتلام است یعنی خواب دیدنی که موجب غسل
شود و قول او منکم حال است از الذین و تعبیر از بلوغ شرعی باحتلام از
جهت آنست که احتلام ظاهرترین علامات بلوغ شرعی است و قول او ثلث
مرات متعلق است بقول او لیستاذنکم یا مفعول مطلق اوست یعنی ثلاث
استیذانات یا ظرف او بمعنی ثلث اوقات و مراد از استیذان در
اوقات مذکوره درین سه وقت طلب اذن ایشان در درآمدن بر زنان درین
اوقات که مظنه کشف عورات است و این امر نسبت بجماعت اول شرعی است و نسبت
بجماعت دوم تمرینی و در حقیقت امر است اولیاء ایشان را بمنع از درآمدن
و فایده آنست که کلمه من در قول او من قبل و من بعد زایده است و در و من الظهیرة
بیانی است و در قول او ثلث عورات لکم دو قراءت است یکی رفع ثلث
بنا بر آنکه خبر مبتدا محذوف باشد بتقدیر هذه ثلث عورات یعنی این
که مذکور شد سه وقت کشف عورت هاست مر شما را بحسب عادت بحذف
مضاف و دیگری نصب است بنا بر آنکه بدل یا حال باشد از ثلث مرات
بمعنی ظرف یعنی سه وقتی که اوقات کشف عورتهای شماست یا منصوب باشد
بتوجیه تقدیر اعنی و بر هر تقدیر اشارت است بوجه تخصیص استیذان باوقات
ثلثه مذکوره یعنی وجه تخصیص آنست که اوقات مذکوره وقت مظنه کشف عورتهای

شماست اما وقت اول از جهت آنکه وقت تبدیل جامه شبست بجامه روز
و اما وقت دوم از جهت آنکه وقت انداختن جامه است بسبب گرما چنانکه
در قول او تضعون ثیابکم من الظهیرة ناطقست در ان زیرا که ظهیره عبارت
است از نیمروز که محل گرمی هواست و بعضی گفته اند از جهت آنکه محل خواب
قیلوله است اما وقت سیم از جهت آنکه وقت تبدیل جامه روزست بجامه شب
و مراد از قول او لیس علیکم ولا علیهم جناح آنست که گناهی نیست بر شما
و ایشان در ترک استیذان در غیر این اوقات اگرچه نظر کردن بعورت
زنان نامحرم مطلق گناه است چنانکه از آیه سابقه معلوم شد و قول او طوافون
خبر مبتدای محذوفست یعنی این دو جماعت که مذکور شدند طواف کنندگان
بسیار بر شما و ظاهر آنست که قول او بعضکم علی بعض و بدل یا عطف بیان
جمله اولی است یعنی بلکه ایشان بسیار طواف کننده اند بر شما بسبب خدمت
و حاجت و شما نیز بسیار طواف کننده اید بر ایشان بسبب استخدام
و تربیت و محبت و این کلام اشارتست بوجه عدم وجوب استیذان
بر ایشان در غیر اوقات مذکوره با آنکه وجوب استیذان عامست ایشان را
و غیر ایشان را چنانکه از سابق معلوم شد و پوشیده نیست که این آیه دلالت میکند
بر وجوب استیذان غلامان مملوک و پسران ممیز در در آمدن نزد مالکان
خود و محرمان خود مثل پدر و مادر در اوقات ثلثه مذکوره که مظنه کشف
عورت ایشانست نه در سایر اوقات الآیة الرابعة قوله تعالی

فی سورة النور ایضا و اذا بلغ الاطفال منکم الحلم فلیستاذنوا
کما استاذن الذین من قبلهم کذلک یبین الله لکم آیاته
و الله علیم حکیم یعنی هرگاه برسند کودکان از شما باحتلام پس باید که
طلب اذن کنند جهت درآمدن برشما چنانچه طلب اذن کرده اند
آنانکه پیش از ایشان بوده اند همچنین بیان میکند خدای تو از برای شما
آیات احکام خود را و خدای تو داناست بهمه چیز هرچه میکند موافق حکمت
میکند بدانکه قول او و الاطفال اشارتست بالذین لم یبلغوا الحلم که مذکور است
در آیه سابق و مراد از کودکان غیر مملوک است بقرینه تقابل او بالذین
ملکت ایمانکم و قول او منکم اینجا صفت اطفال است یا حال از او و ذکر او
جهت تاکید و توضیح است و الا ذکر او در آیه سابق مغنی است از ذکر او
اینجا و ظاهر آنست که قول او کما استاذن مفعول مطلق است مر قول او را
فلیستاذنوا و کاف بمعنی تشبیه است و ما مصدریه است یعنی استیذانی
مثل استیذان آنانکه پیش از ایشان بوده اند از بالغان یعنی
شما انکه طلب اذن کنند از شما از برای در آمدن نزد شما در جمیع اوقات
بی تخصیص باوقات ثلثه مذکوره همچنانکه واجب بود بر بالغان غیر مملوک
در زمانهای سابقه انکه طلب اذن کنند از برای در آمدن نزد اقربای
خود در جمیع اوقات پس این آیه دلالت کند بر وجوب استیذان البالغان
غیر مملوک از اقربای خود جهت دخول نزد ایشان در جمیع اوقات

بخلاف بالغان چون کودک و اطفال غیر بالغ لیکن خلافست میان علما
در انکه این آیه منسوخست الآیة الی محسنة قوله تعالی فی سورة النور
والقواعد من النساء اللاتی لا یرجون نکاحا فلیس علیهن
جناح ان یضعن ثیابهن غیر متبرجات بزینة وان
یستعففن خیر لهن والله سمیع علیم یعنی آن زنان که نومید شده اند
از حیض و فرزند بسبب پیری از ان زنان که امید ندارند که کسی که
نکاح کند ایشانرا پس نیست برایشان گناهی در انکه بنهند جامها
خود را بر بالای مقنعه می پوشند و بپوشند آن جامها را در حالی
نبوده باشند ظاهر شوندگان باسباب زینت و انکه طلب عفت
و صلاح کنند و جامهای مذکور را از خود دور نکنند و ظاهر نشوند با اسباب
زینت بهترست مرایشانرا و خدای تعالی شنواست اقوال همه کس را و داناست
باحوال همه کس بدانکه قاعد در لغت زنی را گویند که آیسه باشد یعنی
نومید شده باشد از حیض و ولادت و متقاعد شده باشد از انکه
کسی رغبت کند بنکاح او و نکاح کند او را از جهت پیری او و جمع او قواعدست
و قول او من النساء اللاتی بیان قواعدست تا کسی او را بر معنی دیگر
حمل نکند و مراد از جامهای ایشان جامهاییست که بر بالای مقنعه و
اصل جامه پوشند مثل چادر شب و فرجی و غیر آن و از وضع آن جامها
انکه بالا پوشش نپوشند و اکتفا کنند بمقنعه و جامه اصل و تبرج بمعنی ظاهر

شده است یعنی گناهی نیست ایشان را در ناپوشیدن بالاپوش بشرط
آنکه ظاهر نکنند زینت و اسباب زینت خود را از زیورها و جامهای نفیس
چه اگر ظاهر کنند جایز نباشد ایشان را ناپوشیدن بالاپوش و قول او
غیر متبرجات حال است از فاعل یضعن [illegible] قول او بزینة یعنی مصاحبت
است و احتمال دارد که از برای تعدیه باشد و مراد از استعفاف
طلب عفت و صلاح است و مبالغه در ستر و محافظت خود از نظر نامحرم
یعنی [illegible] ناپوشیدن بالاپوش بهتر است ایشان را از روی ثواب
و [illegible] آیه دلالت میکند بر آنکه جایز است زنان آیسه را که بالاپوش
نپوشند و [illegible] نشینند بمقنعه و جامه اصل و باین صورت از خانه بیرون
آیند جهت حاجتی که [illegible] بشرط آنکه اظهار زینت و تجمل خود نکنند
قوله تعالی در سورة الحجرات یا ایها الناس انا
خلقناکم من ذکر و انثی وجعلناکم شعوبا و قبائل
لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم
خبیر ای گروه مردم بدرستی که ما آفریده ایم شما را از نطفه مردی
و زنی گردانیدیم شما را چند گروه بزرگ و چند قبیله از برای
آنکه بشناسید یکدیگر را بدرستی که اکرام ترین شما نزد خدای تعالی
پرهیزکارترین شما است بدرستی که خدای تعالی داناست بهمه چیز خبر
دار است از حال همه کس مراد از ذکر و انثی پدر و مادر است و از خلق

مردم همه از ایشان خلق مردم است از نطفه ایشان و احتیاج نیست
در این حکم بحسب اغلب و اکثر اعتبار کنند تا منتقض نشود بعیسی و آدم
و حوا بنابر آنکه خطاب یا ایها الناس و یا ایها الذین آمنوا مخصوص است
با اهل زمان پیغمبر علیه السلام و آنچه آنکه مقرر است نزد علماء اصول و شعوب
جمع شعب است بفتح شین و او طبقه اول است از طبقات عرب و قبائل
جمع قبیله است و او طبقه دوم است از آن طبقات و طبقات مشهوره
عرب شش است شعب و قبیله و عماره و بطن و فخذ و فصیله پس
شعوب مثل ربیعه و مضر و شعب منشعب شود بقبایل مثل بکر از ربیعه
و تمیم از مضر و قبیله بعمایر و عماره ببطون و بطن بافخاذ و فخذ بفصائل
چنانکه شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله تحقیق فرموده و قول او لتعارفوا
بتقدیر لیتعارفوا متعلق است بجعلناکم یعنی گردانیدیم شما را طوایف متعدد
تا یکدیگر را بشناسید و [illegible] اصلیه نه آنکه بر یکدیگر تفضیل
و تکبر کنید و قول ان اکرمکم عند الله اتقیکم اشارت است بعلت آن
و قول او ان الله علیم حکیم اشارت است بعلت آن علت یعنی کرم
و تفضل نزد خدای تعالی بتقوی و پرهیزکاری است نه بنسب و حسب زیرا
که خدای تعالی میداند و خبردار است از آنکه چیزی که موجب سعادت دنیا
و آخرت است تقوی و پرهیزکاری است از مناهی و مخالفت اوامر الهی
و این آیه دلالت میکند بر آنکه کفاءت میان زوج و زوجه باعتبار اسلام

و ایمان هست نه باعتبار علو نسب و موجب پس اگر مرد مؤمن که قادر باشد
بر نفقه زن خواستگاری کند زنی را واجب باشد او را زن دادن اگرچه
نسب او عالیتر باشد و مؤید اینست آنکه روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و آله
که فرمود ای مردمان اینست جبرئیل آمده خبر میدهد مرا که دختران مانند
میوه اند و میوه هرگاه برسد و نچینند او را فاسد شود و همچنین دختران
هرگاه بالغ شوند و به شوهر ندهند ایشان را ضایع نماید اصحاب گفتند
یا رسول الله بکه کابین نکاح کنند دختران را فرمود بمردانی که کفو
ایشان باشند گفتند که کفو کدام است فرمود که هرگاه بیاید نزد شما
کسی که راضی [illegible] از دین او و خواستگاری نماید پس نکاح کنید
دختر خود را باو که کفو اوست لیکن ظاهر آنست که در اثبات مسئله مذکوره
بهمین حدیث تمسک جست الآیة السابعة قوله تعالی في سورة المدثر و
ثيابك فطهر تفسير و تحقيق [illegible] كتاب طهارت گذشت و غرض از
ایراد او اینجا آنست که بعضی فقهاء استدلال کرده اند باین آیه کریمه
بر آنکه مستحب است اختیار زن عفیفه اصیله بکر ولود جهت نکاح کردن بنا بر آنکه
مراد از ثیاب زنان است چنانکه هن لباس لکم مؤید آنست و از تطهیر
اختیار حسن و الحل ایشان لیکن این استدلال محل نظر است از وجوه و بهتر
آنست که اثبات کنند [illegible] ره را بحدیث نبوی صلی الله علیه و آله که فرمود تخیروا
لنطفکم یعنی اختیار کنید از برای نطفهای خود زنان لایق مناسب نکاح

نیاست که جامع صفات مذکوره باشد الآیة الثانیة و العشرون فی

فی سورة البقرة نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم

وقدموا لانفسکم واتقوا الله واعلموا انکم ملاقوه وبشر

المؤمنین یعنی زنان شما موضع کشت شمااند پس بیایید بمواضع کشت
خود که زنان شما اند از هر جانب که خواهید و پیش فرستید از برای
خود عملهای صالح تا در آخرت ثواب یابید از آن و پرهیزکاری کنید
از غضب خدای تعالی و بدانید که شما ملاقات خواهید کرد خدای
او را که فراخور اعمال شما خواهد داد و مژدگانی ده ای محمد مؤمنان را
بدانکه حرث در لغت بمعنی کشتن است و اینجا مضاف مقدر است یعنی موضع
کشتن شمایند واحتمال دارند که مراد از حرث کشت زار باشد از
قبیل ذکر حال و اراده محل و بر هر تقدیر مراد تشبیه زنان است بمزارع
[illegible] زراعت بطریق [illegible] گردیده است بنا بر تشبیه نطفه مرد
که در رحم زن میرود به تخم و تشبیه فرزند که از آن نطفه حاصل می‌شود
بحاصل زراعت و دور نیست که مراد تشبیه هیئت منتزعه از امور
متعدده باشد بهیئت منتزعه از امور متعدده بطریق استعاره
تمثیلیه و قول او [illegible] استعاره مصرحه است یا استعاره تمثیلیه و کلمه
انی بمعنی من این است چنانکه محققان علمای تفسیر وغیرهم تصریح نموده اند
و باین معنی است قول او انی لک هذا یعنی از هر جانب که خواهید خواه از

قبل و خواهد از دبر همچنانکه بمواضع زراعت خود می آیند از هر جانب
که میخواهید و مراد از وقدموا لانفسکم تقدیم اعمال صالحه است مطلقا
بر موت جهت ثواب یافتن در آخرت یا تقدیم [illegible] تسمیه یا دعاست
بر جماع زن جهت حصول خیر و برکت [illegible] یا تقدیم طلب ولد است
بر آن جهت حصول ولد که بهترین وسایل تحصیل دنیا و آخرت است
و مراد از ملاقات خدای تعالی ملاقات جزای اوست فراخور عمل
از کسی و قول او واعلموا انکم ملاقوه تهدید است و وعید عاصیان را
و قول او و بشر المؤمنین اشارت است به بشارت مومنان و مطیعان
پوشیده [illegible] که آیه مذکوره دلالت میکند بجواز وطی زوج
زوجه را در دبر چنانکه مختار بعضی اصحاب ماست و موید این آیت
روایت صحیحه عبد الله بن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام که گفت
پرسیدم از آن حضرت [illegible] که وطی کند زوجه خود را
در دبر پس فرمود لا باس یعنی باکی نیست در آن و بعضی آیات دیگر
نیز موید این آیت است و بعضی اصحاب ما برانند که جایز نیست بنابر روایت
امام صادق علیه السلام که گفت قال النبی صلی الله علیه و آله محاشن النساء علی امتی
حرام یعنی دبرهای زنان حرامست برامت من و [illegible]
بجمع [illegible] بین [illegible] یعنی دبر از جهت محققان اصحاب حکم کرده اند
بکراهت شدیده آن از جهت جمع میان این روایات و باقی روایات

الآية السابعة قوله تعالى في سورة البقرة ايضاً والوالدات يرضعن
أولادهن حولين كاملين لمن اراد ان يتم الرضاعة
وعلى المولود له رزقهن وكسوتهن بالمعروف ولا تكلف
نفس الا وسعها لا تضار والدة بولدها ولا مولود له
بولده وعلى الوارث مثل ذلك فان ارادا فصالاً عن تراض
منهما وتشاور فلا جناح عليهما وان اردتم ان تسترضعوا
اولادكم فلا جناح عليكم اذا سلمتم ما آتيتم بالمعروف
واتقوا الله واعلموا ان الله بما تعملون بصير يعني مادران شير
ميدهند فرزندان خود را دو سال تمام از براي آنكس كه خواهد
كه تمام كنند شير خوردن فرزند خود را يعني پدران و واجب است
بر آنكس كه فرزند زائيده شده است آن فرزند از براي ايشان د
ادن خورش مادران كه شير ميدهند فرزندان را
و پوشش ايشان بطريق راستي چنانكه مناسب حال ايشان باشد
زيرا كه تكليف كرده نميشود هيچ نفسي مگر بآنچه مقدور او باشد بايد
كه ضرر نرساند مادر بفرزند خود در شير دادن و نه پدر بفرزند خود
در نا دادن مال و ملبوس بايشان و واجب است بر وارث
آن پدر كه فرزند باشد بعد از مردن پدر مانند آنكه مذكور شد يعني
واجب است بر وصي آن فرزند كه از ميراث او كه از مال پدر باو رسيده اول

ومليه پس مادر او را كه او را شير ميدهند تربيت كنند پس اگر خواهند
پدر و مادر باز كردن فرزند را از شير از [illegible] رضا و خشنو[illegible]
هر دو ايشان و از روي مشاورت كردن [illegible] ايشان با هم در آن
باب و خاطر قرار دادن بران [illegible] گناهي نيست براي ايشان در آن
و اگر خواهيد اي پدران انكه زنان ديگر شير دهند فرزندان شما را
پس نيست گناهي بر شما وقتي كه تسليم كنيد بآن زنان انچه ميداديد
بمادران ايشان اگر ايشان شير ميدادند فرزندان شما را و بياي
براستي و پرهيزكاري نماييد از عقوبت خداي تعالى و بدانيد انكه خداي
تعالى بانچه ميكنيد از نيك و بد بيناست بدانكه قول او و الوالدات
يرضعن اولادهن خبرست بمعني امر تا كذب لازم نيايد و مراد از امر
در قدر مشترك ست ميان وجوب و ندب زيرا كه گاهي واجب است
بر مادر طفل كه شير دهد او را [illegible] اگر طفل شير ديگري را قبول نكند يا دايگي
پيدا نشود و گاهي مندوب چنانچه [illegible] ست و مراد از قول او حولين
كاملين بيست و چهار ماه ست و قيد كاملين از براي تاكيد ست و توضيح
و مراد از قول او لمن ارادات ست كه شير دادن مادران فرزندان را
جهت پدران ست زيرا كه نسبت فرزندان [illegible] ان بيشتر ست
بنسبه مادران و نيز [illegible] رضاع براي ايشان واجب ست و قول او
ان يتم الرضاعة اشارت [illegible] بانكه نهايت مدت رضاع دو سال است

و بعد از آن رضاع شرعی نیست و حرمت رضاع مرتب نشود بر آن و مستحق
اجرت نباشد لیکن جایز است که اکتفا کنند در رضاع بکمتر از دو سال
چنانکه روایت کرده اند اصحاب ما از اهل بیت صلوات الله علیهم که اکتفا
کرده اند بکمتر از بیست و یکماه جور است بر طفل و مراد از مولود له پدر است
زیرا که مادر فرزند را از برای او می زاید از آن حیثیت که فرزند به پدر
بیشتر منسوب است و نفع باو بیشتر میرسد و علی صله وجوب است یعنی واجب
است بر پدر ماکول و ملبوس مادر بطریق راستی جهت او شیر دادن
آن فرزند چنانکه مناسب حال آن پدر باشد و قول او لا یکلف
نفس الا وسعها اشارت است به تعلیل آن و قول او لا تضار والدة
بولدها تا آخر اشارت است بتاکید و توضیح آن و قول او و علی الوارث
مثل ذلک اشارت است باینکه هرگاه پدر بمیرد و طفل شیرخواره بماند
واجب است بر او اجرت رضاع [illegible] از مال او که از میراث پدر باو
رسیده باشد پس وصی یا حاکم شرع از مال او ادا کند بر وجهی که
پدر ادا میکرد از مال خود بشرط آنکه طفل در حال حیات پدر مالی نداشته
باشد چنانکه عادت است و تقییدکلات ارث بحث عادت است
و قول او فان ارادا فصالا تا آخر اشارت است بباز کردن
طفل از شیر در کمتر از دو سال بشرط آنکه مادر و پدر با یکدیگر مشورت نمایند
در این باب و برضای یکدیگر عمل نمایند که مبادا مضرتی بآن طفل رسد

واسترضاع یعنی کردانیدن زن است شیر دهنده طفل و آن دو مفعول است
و مفعول اول اینجا مقدر است یعنی ان تسترضعوا غیرهن اولادکم
یعنی واجب نیست بر مادر که فرزند خود را شیر دهد مطلقا بلکه جایز است
او را در بعضی صور که شیر ندهد و بر تقدیر جایز باشد پدر را
که زن دیگر تعیین نماید تا فرزند او را شیر دهد و قول او اذا سلمتم
ما آتیتم اشارت است بانکه واجب است بر پدر در این صورت اجرت
شیر دادن آن بطریق راستی چنانکه واجب بود دیگر اجرت شیر
دادن مادر و قول او واتقوا الله تا آخر تاکید احکام مذکوره است
و تهدید بر مخالفت آن و مخفی نماند که آیه مذکوره دال است بر وجوب
یا ندب شیر دادن مادران فرزندان را تا دو سال و بر وجوب
نفقه ایشان بر پدران بشرط آنکه فرزندان مالی نداشته باشند
و بر فرزندان اگر مال داشته باشند و بر جواز آنکه مادران شیر ندهند
و پدران دیگری را تعیین کنند جهت شیر دادن ایشان از مال خود
ایشان الآیة العاشرة قوله تعالی در سوره البقره ایضا ولا جناح علیکم
فیما عرضتم به من خطبة النساء او اکننتم فی
انفسکم علم الله انکم ستذکرونهن ولکن لا
تواعدوهن سرا الا ان تقولوا قولا معروفا ولا
تعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الکتاب اجله واعلموا ان الله

يعلم ما في انفسكم فاحذروه واعلموا ان الله غفور حليم
نيست گناهي بر شما در آنچه بكنايه ادا كنيد مقصود خود را از
از خواستگاري زنان معتده يا بپوشيد آن را در نفسهاي خود
دانسته است خداي تعالى آنكه شما زود باشد كه ياد كنيد زنان معتده را
و خواستگاري كنيد ايشان را بسبب رغبتي كه بايشان و نكاح ايشان
داريد پس ياد كنيد ايشان را و خواستگاري كنيد ايشان را
ولكن وعده مدهيد ايشان را آنكه جماع خواهيد كرد ايشان را مگر آنكه
بگوييد در آن وعده سخن نيكو و آن تعريض است و قصد مكنيد عقد كردن
نكاح را با زني كه در عدت باشند تا آنكه برسد عدتي كه نوشته
و مقرر گشته از خداي تعالى براي ايشان بنهايت خود و بدانيد آنكه
خداي تعالى ميداند آنچه در نفسهاي شماست پس اجتناب كنيد از عقوبت
او و بدانيد آنكه خداي تعالى آمرزنده بردبار است تعريض ادا كردن
است بطريق ايما و اشارت و از عروض كلام نه طريق حقيقت و مجاز
و كنايه چنانكه گويند المسلم من سلم المسلمون من يده ولسانه و قصد كنند
كه يكي از حاضران مسلمان نيست از جهت آنكه مسلمانان از دست و زبان او
در آزارند و خطبه بكسر خا خطاب است كه [illegible] زنان
باشد همچنانكه خطبه بضم خا خطاب است كه مقصود از او موعظه و نصيحت كسي باشد
و مراد از آن زنان معتده است و ظاهر اضافه خطبه بنسا [illegible] تخطيه

از معنی آن شیء واکنان بمعنی پوشانیدن است یعنی نیست گناهی بر شما در کلامی که کنایه
او اکننتم مقصود دل را با آن کلام از جمله خواستگاری زنان که در عدت باشند
یا آنچه پوشیده دارید در دلهای خود از آن جمله و کلمهٔ من در من خطبة من تبعیضیه است یا
یا تعلیلی یا بیان ما یا بیان مقصود که در ضمن تعریض مذکور است یعنی گناهی نیست
شما را در آنکه زنان را که در عدت‌اند بر سبیل تعریض خواستگاری کنید مثل آنکه
گوئید تو زن نیکی یا آنکه میخواهم که خدای تعالی بمن زن نیکی میسر گرداند و امثال
آن از اینجا معلوم میشود که اگر تصریح خواستگاری نماید گناه کننده باشد و قول او
علم الله انکم ستذکرونهن اشارت است بعلت حکم مذکور یعنی دانست خدای تعالی که شما در خواستگاری
ایشان ضبط خود نتوانید کرد و صعب خواهد بود بر شما ترک خواستگاری ایشان
بسبب کمال رغبتی که بایشان دارید پس از جهت دفع حرج جایز گردانید
خواستگاری ایشان را بر سبیل تعریض بر شما و قول او ولکن لا تواعدوهن سرا
استدراکست از جمله مقدره یعنی فاذکروهن ولا تواعدوهن یعنی پس یاد کنید
ایشان را و خواستگاری نمائید و لیکن وعده مدهید ایشان را بجماع و تعبیر
از جماع بسر آنست که سر خبر نهان را گویند و جماع از جمله خبرهای نهانی است و قول
او الا ان تقولوا قولا معروفا استثناست از مقدری یعنی مواعده مکنید با ایشان
بجماع الا بقول یا کلامی بطریق معروف و آن مواعده بر سبیل تعریض است و عزم
بمعنی قصد است و مراد از عقده نکاح عقد نکاح است و مراد از کتاب مکتوب است
یعنی عدتی که نوشته است خدای تعالی و تعیین نموده از برای زنان و مراد

از اصل ان آخر آنت و انقضاء آن و مراد از نهی عزیمت عقد نکاح پیش از
انقضاء عدت مبالغت در نهی از عقد نکاح پیش از ان و قول او و اعلموا
ان الله یعلم ما فی انفسکم تهدید و تحذیرست عاصیان را و قول او و اعلموا
ان الله غفور حلیم ... و تبشیرست مطیعان را و آیه مذکوره دلالت میکند
بر جواز خواستگاری کردن زنانی که در عدت باشند بر سبیل تعریض نه تصریح
در بعضی صور چنانکه تفصیل آن از کتب فقهیه مستفاد میگردد و بر تحریم نکاح
ایشان پیش از انقضاء عدت ایشان مطلق خواه عدت طلاق ... و خواه عدت وفات

در احکام متعلقه بنکاح پیغمبر صلی الله علیه و آله و در وی هفت آیه است

الآیة الاولی قوله تعالی فی سورة الاحزاب یا ایها النبی قل
لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها فتعالین
امتعکن و اسرحکن سراحاً جمیلا و ان کنتن تردن الله
و رسوله و الدار الآخرة فان الله اعد للمحسنات منکن
اجرا عظیما یعنی ای پیغمبر بگو زنان خود را اگر باشید متصف باین صفت
که میخواسته باشید زندگانی دنیا را و زیب و زینت او را پس بیائید
تا متمع گردانم شما را و طلاق دهم شما را طلاق دادنی نیکو و اگر باشید
متصف باین صفت که میخواسته باشید رضای خدا و رسول او را و سرای
آخرت را پس ... که خدای تعالی مهیا گردانیده از برای هریک از
نیکوکاران از جمله شما ثواب بزرگ ... این آیه بدو جهت که از تقریر

منسوب بامام صادق علیه السلم مرویست آن بود که چون حضرت
و آله غنایم خیبر راجمع نمود و برلشکر اسلام قسمت فرمود زنان حضرت
گفتند که بما هم حصه بده از این غنیمتها آن حضرت فرمود که قسمت کرد
بر مسلمانان بامر خدای تعالی ایشان در غضب شدند و گفتند که ظاهرا
تو گمان می بری که اگر طلاق دهی ما را نخواهیم یافت شوهری از قوم خود
غیر تو پس آنحضرت بامر خدای تعالی از ایشان دوری نشست در خانهٔ
ماذر ابراهیم تا آنکه همه حائض شدند و پاک شدند بعد از ان این
آیه نازل شد و مراد از ازواج پیغمبر نه زن آنحضرت اند که در وقت
نزول آیه بودند عایشه و حفصه و امّ حبیبه و سوده و ام سلمه و صفیه
و میمونه و جویریه چون آیه مذکوره نازل شد پیغمبر صلعم و آله ایشانرا
طلب فرموده مخیّر گردانید و ایشان اختیار صحبت آن حضرت نموده
از گفتهٔ خود پشیمان شدند و قول او تعالی جمع مونث تعالی است و تعالی
در اصل لغت امر است از کسی که در جای بلندی باشد کسی را که در
پستی باشد بآمدن از پستی یعنی بالا رفتن بعد از ان مشهور شده است
یعنی امر بآمدن مطلقا و بسیارست که بمعنی امر توجه بلی مستعمل شود
و اینجا این معنی مرادست و قول او امتعکن و در حکم مجزوم اند بحرف
شرط مقدر در جواب امر و بعضی برفع خوانده ایشانرا برانکه کلام
مستانف باشند در جواب سوال مقدر و ظاهر آنست که مراد از

تمتیع معنی شرعی [illegible] و آن متعه دادن است چنانچه گذشت و متعه دادن

در غیر صورت مقرره که سابقا مذکور شد از خصائص پیغمبر باشد و سراح

بمعنی تسریح است مثل سلام بمعنی تسلیم و تسریح در لغت بمعنی آسان

کردن است و اینجا مراد طلاق دادن است و مراد از طلاق جمیل

آنست که بطریق سنت باشد و خالی باشد از مضرت و خصومت

و ظاهر آنست که قول او للمحسنات اشارت است بآنکه هر کدام از ازواج

پیغمبر صلی الله علیه و آله که بر صفت ایمان و احسان باشند و بمانند بر این صفت

حق سبحانه و تعالی جهت ایشان اجر عظیم مهیا گردانیده مثل ام سلمه

رضی الله عنها و هر کدام از ایشان که تا آخر بر صفت ایمان و احسان نمانند

محروم باشند از ثواب آخرت مثل عایشه و حفصه و آیه مذکوره دالست

بر بعضی از خصایص پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل وجوب متعه دادن زن مطلقه که

دخول با و واقع شده باشد الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة الاحزاب

یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف

لها العذاب ضعفین و کان ذلک علی الله یسیرا و من

یقنت منکن لله و رسوله و یعمل صالحا نؤتها اجرها

مرتین و اعتدنا لها رزقا کریما یعنی ای زنان پیغمبر [illegible]

آورد از [illegible] کبیره که ظاهر باشد قبح او [illegible] کرده شود از برای او

عذاب دو برابر آن گناه و هست [illegible] عذاب دو برابر خدای تعالی آسان

و هر که عبادت کند از شما از برای خدای تعالی و رسول او و بکند عمل [illegible]
او را جزای عمل او دو بار و مهیا کردانیم از برای او روزی بسیار مراد از
فاحشه گناه کبیره است و در قول او مبینة دو قراءت است کسر یا که اسم
فاعل باشد از تبیین بمعنی هویدا شدن و فتح یا که اسم مفعول باشد
از تبیین بمعنی هویدا کردن و در هر یک از یقنت و تعمل نیز دو قراءات است
یا تذکیر و یا تانیث باعتبار لفظ من و معنی او و در نؤتها نیز دو قراءات است
یا غیبت که ضمیر غایب راجع باشد بخدای تعالی و نون حکایت که ضمیر متکلم
مع الغیر عبارت باشد از ذات خود سبحانه و تعالی از جهت تعظیم و بر
هر تقدیر درین کلام التفات است از غیبت به تکلم در قول او یا نؤتها
در قول او اعتدنا و قول او مرتین اشارت است باکه جزاء عمل صالح
ایشان را چنانکه بدیگران داده شود دو نوبت داده شود به ایشان
و جزای عمل صالح دیگران ده برابر او است پس جزای عمل صالح ایشان
بیست برابر آن باشد بخلاف عمل بد ایشان که جزای آن دو برابر
آنست و جزای عمل بد غیر ایشان برابر آن از جهت قول او من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها ازین جهت
در جزای عمل بد ایشان ضعفین فرمود و اینجا مرتین و این آیه
دال است بر آنکه جزای عمل بد ازواج پیغمبر [illegible] دو برابر آنست
و جزای عمل نیک ایشان بیست برابر آن و این از خصایص آنحضرت است

الآية الثالثة [illegible] جزاي عمل نيك و بد سا دات علويه بوين وجه است

[illegible] في سورة الاحزاب ايضا وما كان لكم ان تؤذوا رسول

الله ولا ان تنكحوا ازواجه من بعده ابدا ان ذلكم

كان عند الله عظيما يعني جايز نيست مر شمارا آنكه ايذا رسانيد

رسول خدا را و نه آنكه نكاح كنيد يكي از زنان او را بعد از وي هرگز

بدرستي كه ايذاي رسول خدا و نكاح زن او بعد از وي است نزد

خداي تعالى گناه بزرگ سبب نزول اين آيه آن بود كه طلحه بن عبيد الله

گفت بعد از نزول آيه حجاب كه آيا نهي ميكند محمد ما را از آنكه سخن كنيم

با دختران عم خود مگر از پس پرده سوگند بخدا اگر او بميرد نكاح كنم فلان

را از زنان او پس اين آيه نازل شد و ذكر ايذاء آن حضرت و تقديم

او بر ذكر نكاح ازواج آن حضرت بسبب آنست كه نكاح ازواج آنحضرت

متضمن ايذاء و هتك حرمت اوست و مراد از نكاح ازواج آنحضرت

نكاح يكي از ايشان است هر كدام باشد و ظاهر آنست كه مراد از قول او

من بعده من بعد الفراق است يعني بعد از جدايي آنحضرت از آن زن مطلقا

خواه بوفات باشد و خواه بطلاق و خواه بفسخ خواه بعد از دخول

و خواه پيش از دخول چنانكه نسبت بزني كه باغواء عايشه استعاذه

از پيغمبر صلى الله [illegible] خداي تعالى واقع شد و اين آيه دلالت ميكند بر تحريم نكاح

هر يك از ازواج آن حضرت بعد از [illegible] آن حضرت از وي هر وقتي كه

واقع شود اما بعد از وفات آنحضرت باجماع واما بوجوه دیگر نزد اصحاب
بنا بر عموم ازواج وظاهر قول او من بعد چنانکه واضح است والله اعلم
خصایص آنحضرت صلعم الآیة الرابعة قوله تعالی در سورة الاحزاب یا ایها
یا ایها النبی انا احللنا لك ازواجك اللاتی آتیت اجورهن
وما ملکت یمینك مما افاء الله علیك وبنات عمك و
بنات عماتك وبنات خالك وبنات خالاتك اللاتی هاجرن معك وامرأة
مؤمنة ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها خالصة
لك من دون المؤمنین یعنی ای پیغمبر بدرستی که ما حلال گردانیدیم
از برای تو زنان ترا که داده باشی مهرهای ایشانرا و آنچه مالک
شده است آنرا دست راست تو از آنچه غنیمت گردانیده خدای تعالی
از برای تو وانعام کرده بر تو ودختران عم ترا ودختران عمهای ترا
ودختران خال ترا ودختران خالهای ترا آنچنان دختران که مهاجرت
کردند با تو از مکه بمدینه وزنی راکه مؤمن باشد اگر ببخشد آن زن
مؤمن نفس خود را به پیغمبر اگر خواهد پیغمبر اگر نکاح کند او را خاص شد
حلال گردانیدن زنان مذکور مر ترا خالص شدنی در حالتی که
منتفی وزیست از مؤمنان بتو وجاری نیست در ایشان ظاهر آنست
که مراد از اجورهن مهرهای زنان پیغمبر است ... داده بقرینه قول او
ازواجك وافاء ت ... لغت بمعنی غنیمت گردانیدن مال کسی است و

علیک متعلق است باو وباعتبار تضمنه ... ی انعام وتقیید ازواج بآنکه
مهر ... ایشان داده شده باشند وتقیید مملوکات بآنکه از جمله
فیء باشند وهمچنین تقیید بنات مذکور است بآنکه هجرت کرده باشند
با آن حضرت از جهة ... از برای تخصیص احلال آنها نیست بآنحضرت چنانکه
بعضی توهم کرده اند بلکه ظاهر آنست که قیود واقعیه اند که مذکور شده اند
جهة تنبیه بر افضلیت آنها زیرا که افضل در ازواج آنست که تعجیل کرده شود
در تسلیم مهر ایشان چنانکه سنت سنیه ائمه هدی بوده علیهم السلام
و افضل و اطیب کنیزکان آنست که از غنایم باشد و افضل و اعجب
اقربا آنکس آنست که با او مهاجرت کند از روی دوستی نه بطریق نفاق
و دور نیست که در تقیید امرأة مؤمنة نیز نکته افضلیت منظور باشد
زیرا که نکاح زن مخالف جایز است و نکاح زن مؤمن افضل است و معنی
قول او ان وهبت نفسها للنبی آنست که اگر عقد نکاح کند بصیغه هبه
واقع شود آن نکاح صحیح باشد مثل آنکه زن گوید وهبتک نفسی و
قول او خالصة لک من دون المؤمنین نص است که این حکم که صحت
نکاح است بصیغه هبه مخصوص بحضرت صلی الله علیه وآله است و در سایر مؤمنان
جاری نیست و ظاهر آنست که خالصة لک مصدر است که مفعول مطلق
واقع شده از برای تاکید و تقدیر آنست که خلص لک خالصة یعنی خالص
ولی شریک ... حکم مذکور از برای تو خالص شدنی و احتمال دارد که

بمعنی امر یعنی تاخیر کن هر کرا میخواهی و جای ده نزد خود هر که را میخواهی
یعنی جایز است ترا هر دو چنانکه قول او فلا جناح علیک ناظر است در آن
و نیز ظاهر و مستفاد از ارجا و ایوا آنست که مراد تخییر است صلی الله علیه و آله
در آنکه واگذارد هر کدام را که خواهد از زنان خود و رعایت قسم نکند
نسبت باو چنانکه بسوده و جویریه و صفیه و [illegible] ام حبیبه سلوک مینمود
و نزدیک گرداند بخود هر کدام را که خواهد و رعایت قسم کند نسبت باو
چنانکه بعایشه و حفصه و ام سلمه و زینب سلوک مینمود و این معنی مختار اکثر
اکثر اصحاب ماست و برین تقدیر ظاهر آنست که مراد از عزل در قول او عزلت
جدا کردن باشد از خود و عدم رعایت قسم و از ابتغاء رعایت
قسم یعنی و نیز جایز است ترا که رعایت قسم کنی نسبت بکسی بعد از آن
که ترک قسم کرده باشی نسبت باو و احتمال دارد که مراد از ارجاء و ایوا
طلاق و ترک طلاق باشد یا ترک مضاجعت و اختیار مضاجعت و بر همه تقدیر
مراد از ابتغاء و عزل معنی [illegible] آنچه مراد است از ارجا و ایوا و نیز
احتمال دارد که ضمیر منهن راجع باشد بزنانی که واهبه نفسهای خود باشند
که مذکور شد ضمنا در آیه سابقه و مراد از ارجاء ایشان رد ایشان باشد
و بنزد ایواء ایشان قبول ایشان و از ابتغاء و عزل ایشان نکاح
ایشان بعد از رد ایشان و ذلک اشارت است بتفویض مذکور
[illegible] بدانکه تفویض امور مذکوره بمشیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نزدیکتر است بروشن

چشمهای ایشان و عدم حزن ایشان و رضای ایشان آنست که چون
دانند که حکم خدای تعالی بهمه ایشان علی السویه است خاطرهای ایشان مطمئن
باید پس اگر آنحضرت نیز علی السویه سلوک کند با ایشان آنرا محض
تفضل و احسان شمرند و خوشحال شوند و اگر بعضی را ترجیح فرماید دانند
که آن بنا بر حکم الهی است که تفویض فرموده بمشیت آنحضرت پس خرسند
گردند با آن و غمگین نشوند و قراءت مشهوره در قول او تعالی اعینهن
فتح تا و قاف است و ضم نون عین بمعنی روشن شدن چشم ایشان
و بعضی بضم تا و کسر قاف و فتح نون خوانده اند بمعنی روشن کردن
آنحضرت چشمهای ایشان را و بعضی بضم تا و فتح و ضم نون خوانده اند
بمعنی روشن گردانیده شدن چشمهای ایشان و قول او کلهن
برفع تاکید فاعل یرضین است و بنصب چنانکه بعضی قراءت کرده اند
تاکید مفعول آتیتهن و آیه مذکوره دلالت میکند بر آنکه رعایت قسم میان
ازواج واجب نبود بر آنحضرت صلی الله علیه و آله بنا بر [illegible] میان اصحاب
چنانکه مذکور شد و این نیز از خصایص آنحضرت است الآیة السادسة
قوله تعالی فی سورة الاحزاب ایضا لا یحل لک النساء من
بعد و لا ان تبدل بهن من ازواج و لو اعجبک حسنهن
الا ما ملکت یمینک و کان الله علی کل شیء رقیبا یعنی
حلال نیست مر ترا [illegible] هیچ زنی بعد از این زمان که داری [illegible]

تبدیل کنی بایشان زنان دیگر را و اگرچه خوش آید ترا حسن آن زنان
دیگر مگر آنچه مالک شود آن را دست راست تو و هست خدای تعالی بر همه چیزی
نگهبان و در قول او لا یحل دو قراءت است تذکیر و تانیث بنا بر آن
تاویل جماعت مونث غیر حقیقی است و در فعل مسند بمونث غیر حقیقی تذکیر
و تانیث هر دو جایز است و مراد از نساء جنس زن است بنا بر آنکه
لام ابطال جمعیت کرده و من در من بعد زاید است و همچنین لا در و لا ان
تبدل زاید است جهت تاکید نفی و من در من ازواج جهت استغراق نفی
و مضاف الیه بعد مقدر است از جهت مبنی شده بر ضم یعنی بعد از نساء موجوده
و ظاهر آنست که ضمیر بهن نیز راجع است بنساء موجوده باعتبار جنس زن
موجوده و مراد از ازواج نیز جنس زن دیگر است و احتمال دارد که الفاظ
جمع بمعنی جمع باشند بنا بر آنکه حلیت زن دیگر غیر از زنان موجوده مستلزم
حلیت جمع زنان مغایر زنان موجوده [illegible] همچنین تبدیل یک زن از
از زنان موجوده بزن دیگر مستلزم تبدیل مجموع زنان موجوده است
بجمع دیگر از زنان و قول او الا ما ملکت یمینک استثناست از النساء بنا بر
آنکه نساء عامتر است از آزاد و بنده و خلاف است میان علما در آنکه
آیه مذکور منسوخ است یا نه فتوای اصحاب ما بر آنست که منسوخ است بآیه انا
احللنا لک که گذشت و بعضی گفته اند بآیه ترجی من تشاء که گذشت بنا بر آنکه
آیات [illegible] اگرچه در قراءت سابقند در نزول مسبوقند و مدار نسخ بر ترتیب

نزول است منزبر ترتیب قراءت و مؤید این است آنکه روایت کرده اند از طریق
عامه که عایشه گفت که متوفی نشد رسول خدا صلعم و آله تا آنکه حلال کرد
خدای تعالی برو هر کس را که خواهد از زنان و بعضی گفته اند که منسوخ نیست
بآیات سابقه [illegible] آنکه گفته اند که مراد آنست که حلال نیست ترا زنان دیگر ما
آنکه زیاده شوند از [illegible] بدل این زنان بزنان دیگر که زیاده باشند از
نه همچنانکه غیر ترا از زیاده از چهار زن جایز نیست و برین تقدیر آیه مذکوره
دلالت کند بر آنکه نصاب زنان بعقد دوام بغیر از ص ع و آله نبود و این نیز
از خصایص آنحضرت است لیکن فتوای اصحاب ما برخلاف [illegible] ذکر
شد الآیة الثانیه عشر قوله تعالی فی سورة الاحزاب الصغ و اذ تقول للذی
انعم الله علیه و انعمت علیه امسك علیك زوجك
و اتق الله و تخفی فی نفسك ما الله مبدیه و تخشى الناس
و الله احق ان تخشاه فلما قضى زید منها وطرا
زوجناکها لکیلا یکون على [illegible] حرج فی ازواج ادعیائهم
اذا قضوا منهن وطرا و كان امر الله مفعولا یعنی [illegible]
را که واقع شد در زمانی که گفتی مر آنکس را که انعام کرد خدای
و انعام کردی تو نیز بر وی که نگاه دار نزد خود زن خود را و طلاق [illegible]
او را و بپرهیز از عقوبت خدای تعالی و پنهان کردی در نفس خود چیزی
که خدای تعالی ظاهر کننده اوست و ترسیدی از ملامت مردم و خدای تعالی

سزاوارتر است باآنکه بترسی از وی پس آن هنگام که دفع کرد و برداشت
زید بن حارثه از زن خود زینب حاجتی که داشت با و نکاح کردیم آن زن را
بجواز برای آنکه نباشد بر مؤمنان مشقتی و تنگی در باب زنان پسرخواندهای
ایشان وقتی که دفع کنند آن پسرخواندها از آن زنان حاجتی را که داشته
باشند و هست فرمان خدای تعالی بجا آورده شده روایت کرده‌اند
که رسول خدا خواستگاری نمود زینب دختر جحش اسدی را که دختر
عمه آن حضرت بود امیه دختر عبدالمطلب از برای زید بن حارثه و زینب اول
تصور کرد که آن حضرت جهت خود خواستگاری مینماید پس چون دانست
که جهت زید خواستگاری میکند قبول کرد و برادر او عبدالله بن جحش نیز
قبول نکرد جهت علو نسب خود پس نازل شد و ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا
قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم یعنی نیست و جایز مر هیچ مرد
مؤمن را و هیچ زن مؤمنه را وقتی که حکم کند خدای تعالی و رسول او و او را
نمایند کاری را از کارها که باشد ایشان را اختیار در کار خود و چون زینب
و برادران او از مضمون آیه خبر یافتند گفتند راضی شدیم یا رسول الله
بعد از آن پیغمبر صلعم و آله نکاح کرد زینب را بزید و نیز روایت کرده اند که
پیغمبر صلعم و آله بسیار دوست میداشت زید مذکور را چنانکه اگر احیانا دیر
تر بملازمت آنحضرت پیغمبر صلعم میرفت آن حضرت بمنزل او تشریف می برد
یکروز دیرتر بملازمت حضرت پیغمبر صلعم و آله نیامد آنحضرت بمنزل او

رفته زینب را دید که در خانهٔ خود نشسته بوی خوش می‌ساید چون یکبار
نظر مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر زینب افتاد گفت سبحان خالق النور تبارک
تبارک الله احسن الخالقین و فی الحال مراجعت فرمود چون زید بخانه آمد زینب
کیفیت حال [illegible] عالم را اعلام نمود زید گفت ظاهرا در دل [illegible] جا کرده
اما صلاح تو در آن [illegible] که طلاق دهم ترا تا آنحضرت نکاح کند زینب
من میترسم که تو مرا طلاق دهی و آنحضرت نکاح نکند پس زید بملازمت
رسول خدا رفته بموقف عرض رسانید که میخواهم که زینب را طلاق دهم
آنحضرت فرمود که مگر چیزی از او مشاهده کرده که موجب تردد خاطر تو شده
زید گفت نه والله ندیده ام از او مگر نیکی و صلاح لیکن بکبر و تعزز میکند
بر من و من از آن متاذی میشوم آنحضرت فرمود که نگاه دار زن خود
و طلاق مده بعد از آن بمدتی زید زینب را طلاق داد و چون عدت او
منقضی شد پیغمبر صلی الله علیه و آله به زید گفت که نمی یابم کسی معتمد تر از تو خواستگاری
کن زینب را از برای من زید [illegible] بخانه زینب رفت و بسبب
توجه خاطر مبارک حضرت صلی الله علیه و آله بسوی زینب [illegible] بنظر او
در آمد که نتوانست که بیاید بجانب او نظر کند پشت بجانب او کرده با او گفت
که بشارت باد ترا که پیغمبر صلی الله علیه و آله خواستگاری مینماید ترا زینب از آن
خبر شادمان شده گفت هیچ کار نمیکنم تا آنکه مشورت کنم در این باب
با پروردگار خود و تعجیل نمود بخانه رفت تا استخاره نماید پس آمدند کوره

حلال باشد از امرأة مؤمنة که در حالتی که زن مؤمنه نکاح او
به صیغه هبه واقع شود خالصة خاصه تست باین معنی که حلیت او مخصوص تست
وغیر ترا حلال نیست و بر هر تقدیر قول او من دون المؤمنین حال
است از ضمیر خالصة و تأکیدی است بعد از تأکیدی اختصاص حکم مذکور
بآنحضرت و معنی استنکاح طلب نکاح کردن است و قول او للنبی التفات
از خطاب بغیبت جهت تعظیم و تفخیم مرتبه نبوت و تنبیه برآنکه مرتبه نبوت
مستوجب آنست که امت نفس و مال خود را ایثار پیغمبر خود کنند و پیغمبر
رد نکنند و قول او خالصة لک التفات است از غیبت بخطاب جهت تنبیه برآنکه
مرتبه نبوت مستدعی غرض حضور و خطاب است و پوشیده نیست که آیه مذکوره
دال است برآنکه صحت نکاح بصیغه هبه از خصایص پیغمبر است صلعم و آله لیکن خلاف
است در آنکه واقع شده است یا نی منقول از ابن عباس رضی الله عنه است که واقع
نشده و بعضی گفته اند که واقع شده است نسبت بچهار زن میمونه دختر
حارث و زینب دختر خزام و خوله دختر حکیم و ام شریک دختر جابر اسدی
چنانکه مروی است از امام زین العابدین علیه السلام و روایت کرده اند که
چون بعضی از زنان که نفسهای خود را به پیغمبر صلعم و آله هبه کردند
عایشه گفت که چیست حال زنان که نفسهای خود را می بخشند بی مهر
پس آیه مذکوره نازل شد عایشه به پیغمبر گفت که خدای تو مسارعت
نمیکند در تحصیل مراد تو آن حضرت فرمود که اگر تو نیز اطاعت امر خدای

تعالی کی [illegible] ت در تحصیل مراد [illegible] با کفر و نفاق عایشه نسبت به پیغمبر
[illegible] آن حضرت نسبت [illegible] و واضح و لایح میکرد و الا لعنة الله علی
المنافقین والمنافقات الآیة الی قوله تعالی فی سورة الاحزاب [illegible]
ترجی من تشاء منهن وتؤوی الیک من تشاء وممن ابتغیت
ممن عزلت فلا جناح علیک ذلک ادنی ان تقر اعینهن
ولا یحزن ویرضین بما آتیتهن کلهن والله یعلم ما
فی قلوبکم وکان الله علیما حلیما یعنی تاخیر میکنی ای محمد و پس می اندازی
آنکس را که میخواهی از زنان و جای میدهی و نزدیک میگردانی بخود آنکس
را که میخواهی از ایشان و هر کس را که طلب کنی از آن زنان که جدا
کرده از خود ایشان را پس نیست گناهی بر تو در طلب او این تفویض
کار زنان بمشیت تو نزدیکتر است بآنکه روشن شود چشمهای ایشان و
اندوهگین نشود چشمهای ایشان و اندوهگین نشوند و راضی شوند همه ایشان
بآنچه داده بایشان و خدای تعالی میداند آنچه در دلهای شماست از خیر
و شر و هست خدای تعالی دانا بجزای مناسب آن از [illegible] عقاب
بردبار تا خیر عقوبت آن بدانکه در قول او ترجی دو قرائت است
همزه مضمومه از ارجاء و مهموز اللام و یاء ساکنه از ارجای [illegible]
و معنی هر دو تاخیر است و ایوا بمعنی جای دادن است و الیک متعلق است
باو باعتبار تضمن معنی ضم و تقریب و ظاهر آنست که ترجی و تودی دو خبر

نازل شد بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله زینب را به عقد نکاح خود درآورد و با
او زفاف نموده جهت عروسی او ولیمه ترتیب فرمود که جهت عروسی هیچکدام
از زنان خود ننموده بود و بعد از آن زینب میگفت به پیغمبر صلی الله علیه و آله که ناز
میکنم بر تو به چیزی که هیچ یک از زنان تو را که ناز کنند بآن سه چیز است
یکی آنکه جد من و جد تو یکیست که عبد المطلب است دیگر آنکه خدای تعالی مرا با تو
نکاح کرد دیگر آنکه وکیل نکاح من جبرئیل بود علیه السلم و کلمه علی در قول
او علیک از برای مضرت است و اشارت است بایذائی که از کبر
زینب بر زید میرسید بنا بر تقریر زید نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی نگاه دار زن
خود را نگاه داشتنی که مضرت است ترا و ظاهر آنست که مراد از قول او
اتق الله پرهیزکاری است از مذمت زینب و نسبت کبر و ایذای شوهر
باو بر سبیل غیبت و برین تقدیر این امر بمعنی وجوب باشد و بعضی
گفته اند که مراد پرهیزکاری است از طلاق زینب و برین تقدیر این
امر مثل [illegible] امسک [illegible] بمعنی ندب باشد زیرا که طلاق نکرده است
[illegible] مندوب است که قول او و تخفی فی نفسک عطف است بر قول او
[illegible] و احتمال دارد که جمله حالیه باشد از فاعل یقول لیکن برین تقدیر
تقدیر مبتدا یعنی و انت تخفی تا جمله اسمیه شود و الا جمله فعلیه
[illegible] واقع نشود با واو و قول او و تخشی الناس عطف است
بر قول او و تخفی و تابع اوست در اعراب و قول او و الله

احق ان تخشیه حال است از فاعل تخشی الناس و مراد از آن چیزی که محمد
صلی الله علیه و آله اخفاء آن کرد در خاطر خود و خدای تعالی اظهار نمود وقوع
تزویج آن حضرت است بزینب چنانکه مرویست از امام زین العابدین علیه السلام
و مستفاد است از [illegible] زید منها وطرا زوجناکها یعنی اخفا نمودی
وقوع تزویج خود را بزینب با آنکه ما ترا اعلام کردانیده بودیم بآن
بطریق وحی و ظاهر خواهیم کردانید آن را بقول خود زوجناکها یعنی
گفته اند که مراد محبت [illegible] حضرت صلی الله علیه و آله بزینب و عزیمت او بر آنکه اگر
زید طلاق دهد زینب را او نکاح کند جهت رعایت [illegible]
و مراد از خشیت در قول او تخشی الناس و تخشه خشیت اینجا و شرمساری
است چنانکه شعار آن حضرت بود نه خشیت تقوی و پرهیزکاری زیرا که
تقوی و پرهیزکاری آن حضرت در درجه کمال است یعنی شرم داشتی از
مردم که ظاهر کردانی تزویج زینب را [illegible] شده داشتی او را در دل
خود و گفتی بزید که نگاه دار زن خود را [illegible] ترا اعلام
کردانیده بودیم بوقوع طلاق او و تزویج تو زینب را و مراد از آنکه خدای
تعالی سزاوارتر است با آنکه شرم داری [illegible] و آنچه عالم شده بآن
بوحی اظهار نمائی همچنانکه ما اظهار خواهیم کرد و مراد از قضای [illegible]
بر آوردن [illegible] است و استیفاء حظ و مراد از تزویج در قول او
[illegible] دادن است [illegible] دو مفعولیست [illegible]

کردانیدیم زن زید را که زینب است و دلالت اهل بیت علیهم السلم و کلمه
و این لفظ اول است بر تعظیم پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهتمام خدای تعالی در تزویج
آن حضرت زینب را و قول او لکیلا مشتمل است بر تاکید سببیت مذکوره زیرا
که لام و کی هر دو بمعنی سببیت اند و ادعیاء جمع دعی است [illegible] خوانده او
از قول او و کان [illegible] هر چه خدای تعالی اراده میکند
از افعال خود البته واقع میشود مثل تزویج پیغمبر صلعم [illegible] آنکه زینب و احتمال
دارد که خبری باشد بمعنی امر یعنی باید که امر [illegible] خدای تعالی بندگان را
امتثال کرده شوند و مخفی نیست [illegible] یه مذکوره دلالت میکند بر آنکه جایز است
پیغمبر صلعم و آله را که به سبب شرم داشتن از مردم اظهار نکند چیزی را
که محبوب و معلوم آنحضرت است در باب نکاح و بر جواز نکاح زن پسر خوانده
و بر آنکه احکام واقعه بر پیغمبر صلعم و آله مشترک است میان آنحضرت و جمیع
مؤمنان الا ما اخرجه الدلیل و روایت [illegible] وره در سبب نزول نیز دال است
بر بعضی [illegible] بر دا و لولا افهام

کتاب الطلاق

این کتاب در بیان چیزهایست که باطل کرداند نکاح را و آنها شش قسم اند
قسم اول طلاق [illegible] و در وی ده آیت است الآیة الاولی قوله تعالی
فی سورة الطلاق یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن
لعدتهن [illegible] العدة و اتقوا الله ربکم لا تخرجوهن
[illegible] الا ان یاتین بفاحشة مبینة

وتلک حدود الله ومن یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه

لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا یعنی ای پیغمبر هر گاه که

خواهید که طلاق دهید زنان خود را پس طلاق دهید ایشان را در وقت

عدت ایشان از آن وقت و ا[illegible] و بشمارید ایام [illegible]

تا تمام شود و پرهیز کنید از عقوبت [illegible] پروردگار شما

بیرون مکنید آن زنان را که طلاق رجعی داده اید ایشان را از خانهای

که ایشان را آنجا طلاق داده اید و باید که ایشان نیز بیرون نروند از آن

خانها مگر آنکه بجای آورند آن زنان گناه کبیره ظاهره و آن [illegible] شد

از اوامر و نواهی حدها و تعیینهای خدای تعالی است و هر که بگذرد از

تعیینهای خدای تع پس به تحقیق ظلم کرده باشد بر نفس خود و نمیدانی تو

شاید خدای تع واقع کرداند بعد از طلاق [illegible] چیزی را که رجعت است

بدانکه تخصیص ندا به پیغمبر صلعم و [illegible] و تعمیم خطاب مر جمیع مؤمنان را مبنی بر آنست

که جایز نیست که آمر در مقام امر جماعت [illegible] ندا

و امر کند همه جماعت را چنانکه شایع است [illegible] عادت

و تنبیه بر زیادتی استحقاق و استهلال آن حضرت [illegible] شرف

آنحضرت امام امت است و ندای او ندای ایشان است و ا[illegible]

امر او سبب تبلیغ امر ایشان و بعضی گفته اند [illegible] لفظ قل مقدر است

یعنی ای پیغمبر بگو امت خود را که هر گاه طلاق

مخصوص به پیغمبر شد صلعم و آله و این توجیه خلاف ظاهر است ا
ظاهر است و اما معنی از جهت آنکه مستلزم تخصیص حکم است بامت بحسب ظاهر
محتاج است [illegible] تخصیص مثل تنبیه بر کراهت طلاق و عدم مناسبت او بشان
پیغمبر صلعم و آله و تطلیق در لغت بمعنی رها کردن است و در شرع ازاله
قید نکاح است بلفظ مخصوص [illegible] خاص و ظاهر آنست که طلاق و نظایر
مثل نکاح و صلوة و زکوة از جمله منقولات شرعیه اند نه مخصصات لغویه
اگرچه تخصیص بهتر است از نقل و ظاهر آنست که لام لعدتهن بمعنی ظرفیت است و عدلی
که [illegible] ظرفیت طلاق دارد که بحسب شرع طهر است چنانکه نصوص اهل بیت
علیهم السلام دال اند بر آن پس معلوم شد که طلاق واقع نشود مگر در طهر و مراد
از احصاء عدت ضبط او و شمردن اوست تا غلطی واقع نشود در و
و یا مراد اکمال و اتمام اوست تا چیزی کم نشود از و و قول او و اتقوا الله
ربکم تاکید احکام مذکوره است و تهدید بر مخالفت آن و قول او و لا
تخرجوهن من [illegible] جهت بیان کیفیت سلوک با ازواج
مطلقات در ایام عدت لیکن مخصوص است این نهی بمطلقات رجعیه بخلاف
بائنه و مراد از بیوت ایشان خانهایی است که پیش از طلاق آنجا بودند
[illegible] یک از ازواج باشد و مراد از قول او و لا یخرجن نهی مطلقات رجعیه است
از بیرون آمدن از آن خانها بعد از نهی از اخراج ایشان از آنجا
[illegible] عده [illegible] بی علم نکاح دارد و مطلقه راجعه است

بر زوج آن و آن نفقه و کسوه [illegible] زوج را حقی است بر مطلقه و آن
رجوع او ست باو پس ازین جهت جایز نیست نه اخراج و نه خروج
مرا و از فاحشه مبینه ایذا و دشنام مطلقات است اهل ازواج را
چنانکه روی [illegible] از امام باقر و امام صادق علیهم السلام و از ابن عباس
یا مراد زنا است [illegible] بر هر دو تقدیر قول او الا ان
یاتین [illegible] مستثناست از قول او و لا تخرجوهن یعنی بیرون مکنید ایشان را
از خانهای ایشان [illegible] وقتی که ایذا و اهانت کنند شما را یا فرزندان
شما را که درین صورت جایز [illegible] که بیرون کنید ایشان [illegible]
ایشان از خود یا مگر وقتی که واقع شود از ایشان زنا که درین صورت
جایز است که بیرون کنید ایشان را جهت اقامت حد زنا بر ایشان و بعضی
روایت کرده اند از ابن عباس که مراد از فاحشه مبینه نفس بیرون
آمدن ایشان است از خانهای خود [illegible] متعلق است
بقول او و لا یخرجن جهت تاکید نهی ایشان [illegible]
از خانهای خود مگر وقتی که التزام کنند [illegible]
آمدن ایشان است و قول او و تلک حدود [illegible]
و مبالغه در تکلیف بآنها و قول او و من [illegible]
تاکید آن [illegible] تهدید است بر مخالف [illegible]
بترتیب دلیلی بصورت شکل اول [illegible] اثبات [illegible]

در تفسیر قول او لا تدری تا آخر اشارت است بعلت نهی [illegible]
راجع است بنفس یا خطاب است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ذلک اشارت است بطلاق
رجعی و مراد از احداث امری بعد از آن ایقاع رجوع است بعد از طلاق یا
و اینجا محبت و رغبت بعد از نفرت و کراهت سابق و حکمت [illegible] که مطلقات
رجعیه بیرون از خانه [illegible] عدت ایشان منقضی شود
که محتمل است که شوهران ایشان پشیمان شوند از طلاق و قصد رجعت کنند
و این صورت ادخل است در رجعت ایشان و پوشیده نماند که آیه مذکور
دال است بر جواز طلاق اگرچه مکروه است و بر آنکه صحت او موقوف است بر
آنکه در طهر واقع شود اگرچه مخصص است بصورتی که زوج حاضر باشد یا
در حکم حاضر و دخول کرده باشد بزوجه بنابر اجماع و روایات صحیحه از اهل بیت
علیهم السلام و بر وجوب عدت و تکمیل آن و بر وجوب توقف مطلقات
رجعیه در مساکن سابقه خود تا آنکه عدت ایشان منقضی شود مگر آنکه از
ایشان [illegible] شود [illegible] زوج ایشان باشد الآیه [illegible] قوله تعالی
[illegible] الطلاق [illegible] فاذا بلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف
او فارقوهن بمعروف و اشهدوا ذوی عدل منکم و اقیموا
الشهادة لله ذلکم یوعظ به من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر
یعنی [illegible] نزدیک شوند زنان مطلقه با آخر عدت [illegible] نگاه دارید ایشان را
[illegible] اختیار کنید [illegible] ایشان بطریق [illegible]

و عادل را از ستمبانان بر طلاق و بجز آن او رند برای گواهان گواهی
خود را از برای رضای خدای تعالی این امر که مذکور شد پند میکرد باو
و امتثال می‌نماید او را کسی که ایمان آورد بخدا [illegible] قیامت
و مراد از اجل ایشان آخر عدت مطلقات [illegible] است و [illegible]
آن رسیدن ایشان بر دیگر آخر آن [illegible] و نزدیک شدن ایشان
بآخر [illegible] که وقت رجوع ازواج بایشان مضیق شود و مراد
از امساک بمعروف [illegible] شتن ازواج است آن مطلقات را در رجوع
کردن ایشان بایشان در [illegible] آن عدت رجعیه بطریق
[illegible] د جه ایذا و اهانت و مراد از مفارقت ایشان بمعروف
تمام ایشان است بر وجه لایق و آن واگذاشتن ایشان تا مدت
تمام شود و جدائی تمام حاصل شود نه آنکه [illegible] کنند با ایشان بعد از آن
طلاق و امید ایشان را باعد [illegible] از سر گیرند و مشقت ایشان بیشتر
شود و کلمه او از برای تخییر است میان [illegible]
که خواهید توانید و قول او و اشهد [illegible]
قول او در آیه بقره فطلقوهن للع[illegible]
مقام بیان طلاق است و ذکر احکام [illegible]
گرفتن است [illegible] دو مرد عادل را از م[illegible]
از اهل بیت علیهم السلام و قول [illegible]

بوجوب اداي شهادت جهت رضاي خداي تعه برانکه متحمل شه
شده اند بتقریب ذکر اشهاد در طلاق و فی هر آنست که قول او ذلکم
اشارت ... شهاد مذکور و غرض مبالغه ... در وجوب اشهاد
طلاق ... و به که امتثال این امر ... ایمان آورده باشد
بخداي تعه و بروز ... امتثال این امر میکند گویا ایمان
نیاورده بمبداء و معاد پس معلوم شد که آیه مذکور ... رجوع
رجوع ازواج بزنان مطلقه رجعیه خود در عدت و بر وجوب گواه گرفتن
دو مرد عادل را در طلاق و مبالغه در ان و بر وجوب اداي شهادت
بر شهادت ... و در تهـ فی سورة البقره والمطلقات
یتربصن بانفسهن ثلثة قروء ولا یحل لهن ان یکتمن ما خلق الله
في ارحامهن ان کن یؤمن بالله والیوم الآخر وبعولتهن
احق بردهن في ذلك ان ارادوا اصلاحا ولهن مثل ...
... وللرجال علیهن درجة والله
... طلاق شده باید که عدت گیرند و انتظار کشند
... طهر بشرطي که مذکور خواهد شد و حلال نیست
... چیزی را که آفریده است خداي تعه در رحمهاي
... خند که ایمان ... باشند بخداي تعالی
... ایشان سزاوارترند بانکه ...

ایشان در عدت ایشان اگر خواهند شوهران صلاح انداختن را میان
خود و ایشان بعد از آن مر آن زنان راست حق واجب بر شوهران
ایشان مثل آنچه واجب است بر ایشان مر شوهران ایشان را بالمعروف
که مشروع و معتدل باشد و مر شوهران را بر ایشان مرتبه زیادتی و رفعت
بر زنان نسبت بحق زنان بر شوهران و خدای غالب و تواناست بر جزای
اعمال بندگان نیک و شر داناست بر وجه حکمت و صواب و کیفیت جزای
ایشان را بر وجه استحقاق ایشان بدانکه تربص در لغت بمعنی انتظار
کشیدن است و ظاهر آنست که کلمه با در قول او بانفسهن بمعنی مع است
یعنی انتظار میکشند با نفسهای خود با نفسهای الذی نه با شوهران خود
و احتمال دارد که بمعنی سببیت باشد یعنی انتظار میکشند بسبب نفسهای
خود که طالب و متمنای طهر اند تا رحم ایشان پاک شود و توانند که بدیگری
برسند اگر شوهران ایشان از رجوع کردن بایشان و قول او ثلثة قروء
مفعول فیه یتربصن است یا مفعول به او بحذف ... سه قروء
یا گذشتن و آخر شدن سه قرء را و قروء جمع قرء است و او از اسما
اضداد است و مشترک است میان طهر و حیض و درینجا مراد طهر است چنانکه مشهور
اصحاب ماست بنا بر نصوص اهل بیت علیهم السلام و ظاهر آنست که اول او
تربص بحیض ... یعنی لیتربصن یعنی ... انتظار کشند و عدت نگه دارند
تا آنکه سه طهر بگذرد ولیکن این حکم مخصوص است بانانکه شوهران ایشان ... دخول

کرده باشند با نه پستان و صغیره و آیسه نباشند و حیض ایشان مستقیم باشد
و حامله نباشند و نوزاد باشند نه بنده بنا بر نصوص دیگر چنانچه مذکور
خواهد شد [illegible] مراد از کتمان ایشان چیزی را که خدای تعالی خلق کرده
در رحمهای ایشان آنست که پوشیده دارند [illegible] را که در رحم
باشند تا آنکه عدت ایشان [illegible] وضع حمل [illegible] زود تر از عدت بیرون
آمده بشوهر روند یا آنست که حیض خود را پنهان کنند [illegible] وقت طلاق
نشود و طلاق ایشان با آنکه پاک شوند از [illegible] که خواهند که زود تر
از [illegible] خلاص شوند و بر بهر تقدیر قول او و لا یحل لهن تقریحت بر
کتمان مذکور و مبالغه است در آن و قول او ان کن یؤمن تاکید آن مبالغه
است و مستفاد از قول او و بعولتهن احق بردهن فی ذلک برگردانیدن آن زنان مطلقه است
از طلاق بزوجیت [illegible] بحلیت در اثنای عدت لکن برین تقدیر رجعت
شوهران بآن محتاج است [illegible] گویند که قول فی ذلک حال است
از فی [illegible] ایشان سزاوار ترند در اثنای عدت برد
[illegible] بزوجیت از شوهران ایشان بعد از عده برد ایشان بزوجیت
در اثنای عدت [illegible] رجعت اسهل و اقرب است از رد ایشان بزوجیت
[illegible] عدت بطریق نکاح مجدد یا آنکه گویند مراد آنست که شوهران ایشان
برد ایشان [illegible] رجوع با ایشان در اثنا [illegible] از دیگر بنکاح ایشان
[illegible] است و بر هر تقدیر این [illegible] مطلقست [illegible]

و قول او ان ارادوا اصلاحاً اشارت است بآنکه اراده اصلاح شرط
احقیت مذکوره باشد چنانکه متبادر است و قول او و لهن مثل الذی
علیهن اشارت است بحقوق ثابته میان زوج و [illegible] ولی حق دو [illegible] ولی
بر زوج بسبب مشارکت ایشان در آنچه [illegible] مقصود است از [illegible]
مؤنث و مشقت زوج در رعایت زوجه از جهت مهر و نفقه و کسوه
و محافظت او چنانکه روایت کرده اند از امام باقر علیه السلم که فرمود
آمد زنی نزد رسول صلعم و آله و گفت یا رسول الله چیست حق شوهر بر زن
گفت رسول خدا صلعم و آله که حق شوهر بر زن آنست که فرمان برداری کند
او را و نافرمانی نکند اصلا و چیزی بکسی ندهد از خانه خود بی رخصت او
و روزه نافله ندارد بی رخصت او و وا نگیرد از و نفس خود را و اگر
بر بالای چوب جهاز شتر باشد و بیرون نرود از خانه خود بی رخصت او
پس اگر بیرون رود از خانه [illegible] بی رخصت او لعنت کنند او را
فرشتهای آسمان و زمین و فرشتهای [illegible] رحمت تا
آن زمان که برگردد بسوی خانه خود و گفت آن زن که یا رسول الله کیست
بزرگترین مردم از روی حق بر زن [illegible] شوهر او گفت آن زن که بر من
نیست مرا حقی بر شوهر من مثل حق او بر من [illegible] که نیست از [illegible]
میان تو و شوهر تو مثل حق تو بر و گفت آن زن که سوگند بآن [illegible] که
فرستاد ترا به پیغمبری براستی که هرگز شوهر [illegible] بود دانند [illegible] دنیا

بکردانم آن حضرت فرمود که اگر من امر میکردم یکی را از مردم که سجده
مر دیگری را هر آینه امر میکردم زن را که سجده کند شوهر خود را
و پوشیده نماناد که آیه مذکوره دلالت میکند بر انکه عدت بعضی مطلقات
من [illegible] و بر تحریم اخفای زوجه حال خود را تا خود مرتکب [illegible] شرعی شود
یا شوهر او مرتکب طلاق نامشروع [illegible] که در باب عدت
حیض و طهر قول زن معتبر است و بر جواز رجوع زوج بزوجه مطلقه رجعیه در اثنای
عدت الآیة الرابعة قوله تعالی فی سورة الطلاق واللائی
یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة
اشهر واللائی لم یحضن واولات الاحمال اجلهن
ان یضعن حملهن ومن یتق الله یجعل له من امره
یسرا یعنی آن زنان که نومید شوند از حیض بسبب عارضی از عوارض
از جمله زنان شما اگر شک داشته باشید [illegible] انقطاع حیض ایشان
بسبب [illegible] ایشان و خواه [illegible] پس عدت
ایشان [illegible] ماه است و همچنین آن زنان که منقطع شود حیض ایشان
[illegible] حیض بسبب عارضی دیگر از عوارض بیقین عدت ایشان سه ماهست
و نیز آن زنان حامله که شوهران ایشان طلاق دهند ایشان را در اوان
حمل ایشان منتهای عدت ایشان زمان وضع حمل ایشان است و هر که
بپرهیزد [illegible] از عقوبت خدای تعالی [illegible] باب طلاق و عدت و غیر آن

حاصل کرده اند خداي تعالی از براي او از جانب کارهاي دشوار او آساني
یعني آسان کرده اند کارهاي دشوار او را روایت کرده اند که سبب نزول
این آیه آن بود که چون آیه سابقه در بیان عدت زناني که حیض مي بینند
برشته نازل شد بعضي گفتند که آیا عدت زناني که حیض نمي بینند
چیست پس این آیه نازل شد و خلاف است میان اصحاب ما در آنکه زنان
آیسه بیاس شرعي و دختران صغیره که طلاق داده شوند عدت دارند
یا نه اکثر اصحاب بر آنند که عدت ندارند بنا بر روایت عبد الرحمن بن حجاج
و جمعي دیگر از امام صادق علیه السلام که فرموده سه زنند که عدت ندارند
و صحیح است نکاح ایشان در جمیع احوال اول زني که هنوز حیض نديده است
و لیکن حیض نرسیدن گفت راوي که پرسیدم که حد نارسیدن بسن
حیض کدام است فرمود که وقتي که بنه سالگي نرسیده باشد دوم زني
که دخول نکرده باشد شوهر او با او سیوم زني که نومید شده باشد از حیض
و از سن حیض گذشته باشد گفت راوي که پرسیدم که حد آن چیست
فرمود وقتي که به پنجاه سالگي رسیده باشد از جهت اکثر اصحاب یائسه
زنان را از حیض در آیه مذکوره حمل کرده اند انقطاع حیض نه بر یاس شرعي
و ارتیاب را حمل کرده اند بر شک نمودن در سبب آن خواه شک شده
باشد در یاس شرعي و خواه متیقن باشد عدم یاس شرعي فاما شک باشد
در سبب دیگر و ... در قول او لم یحضن حمل کرده اند بر انقطاع حیض

در سن حیض یعنی انکه شک شده باشد در یاس شرعی یا بسبب دیگر نه
بر حالت صغر تا لازم بیاید که آیه مذکوره مشتمل باشد بر بیان عدت آیسه
شرعیه و صغیره از جهت جمع میان آیه و روایت سید مرتضی رضی الله عنه
که آیسه شرعیه و صغیره از جهت جمع عدت دارند و یاس مذکور را بر یاس
شرعی حمل نموده و ارتیاب را بر شک در حکم عدت آیسه شرعیه نه بر
شک در حال او و انتفاء حیض را بر حالت صغر حمل فرموده و برین تقدیر
آیه مذکوره مشتمل باشد بر بیان عدت آیسات شرعیات شرعیه و صغار و
و جمع کرده میان آیه و روایت را طرح نموده و مخفی نماند که قول اول اقوی
است زیرا که جمع میان آیه و روایت اولی است از عمل بآیه و طرح روایت
بتخصیص دقیقی که روایت معتبر و مشهور باشد میان اصحاب با انکه ارتیاب
بمعنی مذکور خلاف ظاهر است و نیز برین تقدیر عدت زنانی که در سن حیض باشند
و حیض ایشان منقطع شده باشد معلوم نشد از آیه و بر هر تقدیر قول او
واللائی لم یحضن عطف است بر واللائی یئسن و قول او فعدتهن ثلثة اشهر
خبر است از معطوف و معطوف علیه هر دو یا خبر او واللائی لم یحضن محذوف است
بقرینه خبر اول و مقصود عطف جمله است بر جمله یعنی واللائی لم یحضن فعدتهن
ثلثة اشهر ایضاً کذلک و فاء در قول او فعدتهن فاء جزا است که بر خبر مبتدا
متضمن معنی شرط در آمده و قول او و اولات الاحمال اجلهن ان یضعن
حملهن عطف جمله است بر جمله جهت بیان عدت زنان حامله و آن بحسب ظاهر

عام است از آنکه مطلقه باشند یا شوهران ایشان مرده باشند لکن
نزد اصحاب ما مخصّص است بآنکه مطلقه باشند چنانکه آیهٔ عدّت چهار ماه و ده
روز مخصّص است بآنکه زنان شوهر دار غیر حامله باشند و عدّه زنان حامله
متوفی عنها زوجها ابعد الاجلین است یعنی اگر پیش از چهار ماه و ده روز
وضع حمل کنند عدّه ایشان چهار ماه و ده روز است و اگر پیش از
وضع حمل چهار ماه و ده روز تمام شود عدّت ایشان وضع است بنا بر
روایت امیر المؤمنین و اهل بیت طیبین و طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
و روایت ابن عباس رضی الله عنهما و جمهور مخالفان برآنند که این آیه بر
عموم خود است و ناسخ است آیهٔ چهار ماه و ده روز را یا مخصّص است
او را علی اختلاف القولین از جهت آنکه متأخر است در نزول از آن چنانکه
منقول است از عبدالله مسعود و متأخر مخصّص مقدّم است یا ناسخ اوست
در قدر مشترک میان ایشان و نیز عموم این آیه اقوی است از عموم
آن آیه زیرا که عموم این آیه مراد و مقصود بالذات است و آن عموم
بدلالت الاجمال است که عبارت است از ازواج است و عموم آن آیه مراد از ازواج
بالتبع است و آن عموم ازواج است که بتبعیت عموم الذین است پس
باعتبار عموم این آیه اولی باشد و نیز روایت سبیعه دختر حارثه از
غیر منسوخ بودن آیه دالّ است بر آنکه عدّت حامله متوفی عنها زوجها نیز وضع حملست
و هیچیک ازین وجوه دلالتی ندارد اما اول از جهت آنکه بر تقدیر صحّت

نقل و منقول تخصیص با نسخ نیاید جز متقدم را و نیز صحیح است که متأخر اعم
مطلق باشد از متقدم اما اگر میان ایشان عموم و خصوص من وجه باشد
همچنانکه در ما نحن فیه است هیچیک را رجحانی نیست بر دیگری پس اولی آنست
که هر یک مخصص باشد بما عدای قدر مشترک و در حکم قدر مشترک عمل
کرده شود بآنچه احتیاط مقتضی آنست و آن در ما نحن فیه اعتبار ابعد الاجلین
است و اما ثانی از جهت آنکه نزد علماء اصول فرق نیست میان عموم لفظا
و عدم بالتبع در اعتبار بلکه عموم بالذات الذین در آیه چهار ماه
و ده روز کافی است از برای اعتبار و اما ثالث از جهت آنکه روایت
سبعه بر تقدیر صحت مقاومت نمیکند با روایه امیر المؤمنین و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین پس معلوم شد که آیه مذکوره دال است بر
آنکه عده زنان حامله مطلقه وضع حمل ایشان است و عدت زنان مطلقه
غیر حامله که در سن حیض باشند و حیض ایشان منقطع شده باشد خواه
مسترابه باشد و خواه غیر مسترابه سه ماه است و تفصیل احکام عدت
و احوال زوجات باعتبار عدت و عدم آن بر وجهی که از نصوص آیات
و روایات مستفاد میگردد آنست که اگر زوجه حامله مطلقه باشد عدت او
وضع حمل اوست خواه حره باشد و خواه امه و اگر متوفی عنها زوجها
غیر حامله باشد عدت او چهار ماه و ده روز است اگر حره باشد و نصف
آنست اگر امه باشد و اگر متوفی عنها زوجها حامله باشد عدت او

با بعد الاشهر چهار ماه و ده روزست اگر حره باشد و با بعد الاجل دو ماه و پنج روزست اگر امه باشد
و اگر مطلقه غیر حامله باشد پس اگر صغیره یا آیسه یا غیر مدخوله باشد
عدت ندارد و اگر هیچکدام نباشد پس اگر حیض بیند عدت او
سه طهرست اگر حره باشد و دو طهر اگر امه باشد و اگر حیض نمی بیند
عدت او سه ماه است اگر حره باشد و نصف آن اگر امه باشد

الآیة الخامسة قوله تعالی فی سورة الاحزاب یا ایها الذین
آمنوا اذا نکحتم المؤمنات ثم طلقتموهن من قبل ان
تمسوهن فما لکم علیهن من عدة تعتدونها فمتعوهن
و سرحوهن سراحا جمیلا یعنی ای گروه مؤمنان هرگاه که
نکاح کنید زنان مؤمن را بعد از ان طلاق دهید ایشان را پیش از
آنکه دخول کنید با ایشان پس نیست مر شما را بر ایشان عدتی که
بشمارید آن را و استیفاء آن نمائید پس تمتع کردانید ایشان را
و رخصت دهید تا از منزل شما بیرون روند بی آنکه معترض و آزار
بایشان رسانید مراد از نکاح عقد نکاح است و از مس دخول
و وطی است بر سبیل کنایه و قول او فما لکم علیهن من عدة دلالت
بآنکه عدت حق زوج است بر زوجه بنا بر منع زوجه در ایام عده از آنکه
شوهر دیگر کند و اگر حملی داشته باشد از وطی او ظاهر شود و بی تردد خاطر
باو ملحق گردد و در بعضی صور اگر خواهد در ایام عدت رجوع کند اگرچه

با محتاج زوج بر در ان ایام از نفقه وکسوه وسکنی بر زوج واجب باشد
ومراد از اعتداد در قول او تعتدونها شمردن وضبط کردن است
ومراد از تمتیع ایشان دادن نصف مهر است بایشان وبرین تقدیر
امر بمعنی وجوب باشد یا دادن متعه شرعیست بایشان مطلقا
یا بشرط عدم تعیین مهر وبرین تقدیر صیغه امر بمعنی
ومراد از تسریح درین مقام عذر خواستن ورخصت دادن ایشان
است تا از منزل شوهران خود بیرون روند وآیه مذکوره صریح است در
انکه مطلقات غیر مدخوله عدت ندارند ودالست برانکه تمام مهرایشان
واجب نیست بلکه نصف مهر ایشان واجب است یا برانکه متعه شرعیه ثابت
یا واجب الآیة السادسة قوله تعالی فی سورة البقرة والذین یتوفون
منکم ویذرون ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر
وعشرا فاذا بلغن اجلهن فلا جناح علیکم فیما فعلن
فی انفسهن بالمعروف والله بما تعملون خبیر یعنی آنانکه میرانیده
میشوند از شما ومیگذارند زنان انتظار میکشند وعدت میدارند
بعد از ایشان زنان از نفسهای خود چهار ماه وده روز پس هرگاه
که برسند آن زنان بمنتهای عدت خود پس نیست گناهی واعتراضی بر
بر شما در انکه بکنند آن زنان کاری در میان خود بطریق مشروع
ومعقول وخدای تعالی بانچه میکنید خبردار است قول او الذین میتوفون است

دیگر یتربصن خبر او و ضمیر او راجع است بازواج که عبارت است از زنان
و عاید محذوف است یعنی یتربصن بعدهم مثل قول ایشان البر الکر بستین
والسمن منوان بدرهم و حذف مضاف یا مبتدای ثانی چنانکه مشهور است
در بیمقام هر دو خلاف ظاهر است و قراءت مشهوره در الذین
یتوفون بصیغه مضارع مجهول است از توفی بمعنی میرانیدن و امیر المؤمنین
علیه السلام بصیغه مضارع معلوم قراءت فرموده از توفی بمعنی مردن
و اکثر روایت کرده اند از آنحضرت که در وقتی که تشییع جنازه مینمود
شخصی پرسید که من المتوفی آنحضرت بر سبیل اعتراض گفت که المتوفی
هو الله منافات ندارد بقراءت مذکوره چنانکه بعضی توهم کرده اند
زیرا که اعتراض آنحضرت بجهت آن بود که آن قایل اهلیت اراده
آن معنی نداشت و قول او عشرا بتقدیر عشر لیال است زیرا که لیل مؤنث
سماعی است و چون ابتدای روز و ماه و سال است عرف چنان شده
تعبیر از شبانروز بلیل از اینجهت اسم عدد مذکور را مؤنث آورده
باعتبار لیالی نه مذکر باعتبار ایام و مؤید اینست آنکه در آیه دیگر واقع شده
که ان لبثتم الا عشرا و در عرف میگویند که صمت عشرا نه عشرة
و جمله مذکوره خبریه است بمعنی امر یعنی باید که عدت گیرند مدت چهار ماه
و ده روز معین یافت آن نکته آنست که اکثر و اغلب چنان است که چون
نطفه برحم میرود اگر پسر است بعد از سه ماه حرکت میکند و اگر دختر است

بعد از چهار ماه پس اکثر را اعتبار کرده اند و ده روز بران افزوده اند
جهت احتیاط که اگر در حرکت او ضعفی باشد قوت یابد و ظاهر التفسیر
این حکمت بعدت وفات جهت آنست که عدت وفات بیشتر از عدتهاست
که بحسب ایام و شهورست و دور نیست که گفته شود که عدت دیگر که با ایام
شهورست سه ماهست چنانکه گذشت پس تواند بود که زن حامل تنها که
با ایام و شهورست اقل مدتی را که بعد از گذشتن او فرزند در رحم حرکت
میکند آن سه ماهست اعتبار کرده باشند و در اکثر عدتهای مذکور
اکثر زنان آن مدت را با ده روز دیگر جهت اهتمام بشان عدت وفات والله اعلم
و قول او فلا جناح علیکم خطاب است مر اولیای آن زنان را که شوهر داشته اند در
[illegible] با مر احکام شرع را و مراد از قول او فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف
کارهاییست که آن زنان کنند بحسب اشتهای نفس خود بر وفق شرع مثل
شوهر کردن و ترک حداد و حداد در شرع عبارتست از ترک زینت
زنان جهت مردن شوهر تا انقضای عدت و از تعلیق فلا جناح علیکم بر قول
او اذا بلغن اجلهن معلوم میشود که پیش از انقضای عدت منع باید کرد
ایشان را ازین کارها و قول او والله بما تعملون خبیر وعدست مر مطیعان را
و وعیدست مر عاصیان را و این آیه دلالت میکند بر آنکه عدت وفات
چهار ماه و ده روزست مطلقا خواه زن مدخوله باشد و خواه غیر مدخوله
و خواه صغیره باشد و خواه آیسه از جهت عموم الذین یتوفون لیکن مخصص است

یعنی حامله زیرا که عدّت وفات مر زن را ابعد الاجلین است چنانکه معلوم شد
بچه زیرا که عدت وفات مرامه را نصف چهار ماه و ده روز است
چنانکه مختار محققان اصحاب است بنابر روایات صحیحه الا آنکه الحامل
قوله تعالی فی سورة البقره ایضاً **الطّلاق مرّتان فامساک بمعروف**
او تسریح باحسان یعنی طلاق شرعی آنست که بدفعات متفرقه واقع شود
دفعه بعد از دفعه نه بر سبیل اجتماع پس بعد از طلاق نگاه داشتن است
زن مطلقه را بطریق مشروع یا واگذاشتن است او را بطریق احسان
و نیکویی با او بدانکه نزد اصحاب ما مراد از قول او مرتان تکریر است
مثل قول خدای تعالی فارجع البصر کرّتین و مثل لبیک و سعدیک چنانکه مشهور است
نه معنی تثنیه یعنی طلاق مشروعیست که بمرات متفرقه واقع شود نه بر سبیل اجتماع
و بعضی گفته اند که مراد از طلاق طلاق رجعی است و تثنیه بمعنی خود است
یعنی طلاق رجعی دو طلاق است و طلاق سیوم باین است لیکن معنی
اول ظاهرتر است زیرا که متبادر از طلاق طلاق شرعی است نه طلاق
رجعی و حمل صیغه تثنیه اگرچه بر معنی تثنیه ظاهر است لیکن ارتکاب تکلف در لفظ
اخیر بهتر است از ارتکاب تکلف در لفظ اول چنانکه مقرر است و ظاهر آنست
که کلام مذکور خبر است بمعنی امر یعنی طلاق شرعی باید که بمرات متفرقه
باشد نه بیکدفعه و همچنین قول او فامساک بمعروف او تسریح باحسان
خبریست بمعنی امر زیرا که امساک مبتدای خبر محذوف است یعنی فبعده امساک

ولتصریح لطف است را امساک و مقصود آنست که باید که بعد از طلاق شرعی
یکی از دو کار واقع شود نگاه داشتن زن مطلقه برجعت یا بعقد جدید
یا واگذاشتن او تا عدت او منقضی شود و ترک عقد جدید چنانکه مروی است
از امام باقر و امام صادق علیه السلام و ازین تقریر معلوم شد که آیه مذکوره
دال است بر آنکه ایقاع دو طلاق یا سه طلاق بیکدفعه حرام است و طلاق صحیح
شرعی آنست که یکیک واقع شود چنانکه مختار اصحاب ماست و روایات اهل
بیت علیهم السلام مؤید این است و بر آنکه مخیر است زوج بعد از طلاق میان
دو کار باز گردانیدن زن مطلقه بنکاح برجعت یا عقد جدید بر وجه شرعی یا
ترک او بالکلیه بطریق لطف و ملایمت نه اضرار و اهانت

قوله تعالی فی سورة البقرة فان طلقها فلا تحل له حتی تنکح
زوجا غیره فان طلقها فلا جناح علیهما ان یتراجعا ان ظنا
ان یقیما حدود الله وتلک حدود الله یبینها لقوم یعلمون

یعنی پس اگر طلاق دهد زن خود را طلاق سیم پس حلال نشود آن
زن مر آن زوج را بعد از طلاق سیم تا اگر شوهر کند آن زن مرد
دیگر را بنکاح دایم و دخول او شود پس اگر طلاق دهد شوهر دوم آن زن را
پس گناهی نباشد بر آن زوجه و زوج اول در آنکه رجوع کنند باهم بعقد
جدید بعد از عدت اگر گمان آن داشته باشند که بجای خواهند آورد
حکمهای خدای تعالی را درباب حقوق زوج و زوجه بیکدیگر و آن احکام تعیینها

بتکلیفهای خدای تعالی است که بیان می‌کند آنها را از برای [قومی] که علمی
و تصرفی داشته باشند و مراد از طلاق مذکور اول طلاق سیم است
چنانکه مروی است از امام باقر و امام صادق علیهما السلام و کثیری از
مفسران لیکن این حکم [illegible] است و در امه طلاق دوم بمنزله طلاق سیم است
چنانکه اصحاب تصریح نموده‌اند بنابر روایات صحیحه و بعد از [illegible]
از [illegible] و مضاف الیه او مقدر است یعنی بعد از طلاق سیم و کلمه من
ابتدائیت و حتی بمعنی الی است یعنی انتها و مراد از آنچه شوهر کردن است [illegible]
دایم نه منقطع بقرینه اسناد او بزوجه و قول او بعد از این فان طلقها
زیرا که طلاق منکوحه بعقد منقطع مشروع نیست و نیز مراد از نکاح نکاح جهت
یا دخول در قبل او نه مجرد عقد بدلیل آنکه روایت کرده‌اند که [illegible]
بن زبیر فصیح را نکاح کرد زوجه رفاعه را بعد از آنکه سه طلاق داده بود
او را پس آن زوجه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفته تعرض رسانید
که یا رسول الله عبدالرحمن را نیست مثل رشته جامه یعنی قادر نیست بر
جماع آنحضرت فرمود که میخواهی که با زن رفاعه شوی گفت آری فرمود
که لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک یعنی جایز نیست که [illegible] او شوی
یا آنکه بچشی تو عسیلک او را و او بچشد او عسیلک ترا و نیز شرط است در
محلل آنکه بالغ و [مسلم] باشد و مراد از تراجع زوجه تناکح ایشان است بعقد
جدید و مراد از ظن ان [یقیما] اقامت حدود خدای تعالی را آنست که اعتقاد

راجع داشته باشند بانکه ادای حقوق واجبه زوج و زوجه بر یکدیگر
خواهند کرد ولیکن ذکر این شرط از جهت اهتمام است بشان او نه آنکه
منافی آنست که صحیح نباشد بدون این شرط چنانکه مقرر است نزد اصحاب
و مخفی نیست که آیه مذکوره دال است بر آنکه زن مطلقه بطلاق ثالث
حلال نشود بر زوج مگر بتحلیل و آن نکاح دوام بالغ است او را
با دخول در قبلش و طلاق او و بانقضاء عدت لیکن این حکم مخصوص
بغیر طلاق نهم بعد از نکاح و دو تحلیل و دو طلاق ثالث در طلاق
عدت زیرا که زوجه مطلقه بعد از این طلاق ثالث که نهم طلاق است
حرام مؤبد میگردد چنانکه اصحاب تصریح نموده اند بنا بر روایات صحیحه
قوله تعالی فی سورة البقرة و اذا طلقتم النساء
فبلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف او سرحوهن
بمعروف و لا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا و من یفعل
ذلک فقد ظلم نفسه یعنی هر گاه که طلاق دهید زنان خود را
پس برسند نزدیک آخر عدت پس نگاه دارید ایشان را از جهت
ضرر رسانیدن بایشان یا ظلم و تعدی کنید بر ایشان و هر کس که بکند
بر ایشان این عمل را پس بتحقیق ظلم کرده باشد بر نفس خود و مضمون
این آیه با تفسیر بعض الفاظ او در آیه دیگر مذکور شده و غرض از اعاده
این مضمون اظهار شدت اهتمام است و مبالغه در آن و در قول او

ولا تمسکوهن تا آخر تأکید آن مبالغه است و تهدید است [illegible] بر عالف این
وقول او ضرارا مفعول له امساک است یا حال است از فاعل او یعنی مضارین
وقول او لتعتدوا متعلق است بضرار جهة تخصیص از منهی عنه بآنکه بطریق
تعدی و ظلم باشد نه آنکه ایشان مستحق آن ضرار شده باشند پس این
نیز دال است بر آنکه زوج بعد از طلاق زوجه و [illegible] انقضای عدت
مخیر است میان آنکه رجوع کند با و یا صبر کند تا عدت او منقضی شود و
نکاح کند او را به عقد جدید یا ترک او کند تا عدت او منقضی شود و به دیگری زن
رود و [illegible] قوله تعالی فی سورة البقرة ایضاً وإذا طلقتم
النساء فبلغن أجلهن فلا تعضلوهن أن ينكحن أز
واجهن إذا تراضوا بينهم بالمعروف ذلك [illegible] به
من كان منكم يؤمن بالله واليوم الآخر ذلكم أزكى لكم
وأطهر والله يعلم وأنتم لا تعلمون یعنی هرگاه که طلاق دهید
زنان خود را پس [illegible] منتهای عدت خود پس [illegible] ایشان را
از آنکه شوهر کنند کسانی را که خواستگاری ایشان میکنند
که راضی شوند بنکاح یکدیگر در میان یکدیگر بطریق [illegible] و معقول
این نهی که مذکور شد پند داده میشود با و تابع و منقاد کرده
میشود او را [illegible] کسی باشد از شما که ایمان آورده باشد بخدای تعالی
و بروز قیامت از جهت آنکه امتثال [illegible] او امر و نواهی الهی

نافع تر است مر شما را و پاک کننده تر است مر شما را از چرک گناه
و خدای تعالی میداند مصلحت دنیا و آخرت شما را و شما نمیدانید
مراد از بلوغ اجل درین آیه رسیدن است بآخر عدت و انقضاء او بحسب
حقیقة چنانکه متبادر است و عضل در لغت حبس است و تنگ گردانیدن
جای بر کسی یعنی حبس و منع مکنید زنان مطلقه خود را بعد از انقضاء
عدت ایشان از آنکه شوهر دیگر کنند و مراد از ازواج اینجا
خواستگاران است باعتبار ما یؤول الیه بطریق مجاز مرسل و قوله او
اذا تراضوا ظرف ینکحن است یا لا تعضلوهن و بینهم ظرف تراضوا است
باین معنی که راضی شوند مطلقات و خواستگاران بنکاح یکدیگر در
میان خود هم از صمیم قلب و طوع رغبت نه بتکلیف کسی و ظاهر آنست که
ذلک خطاب است مر پیغمبر را صلی الله علیه و آله و منکم و ذلکم تا آخر خطاب است
مر مؤمنان را مثل او یا ایها النبی اذا طلقتم النساء چنانکه گذشت
و احتمال دارد که ذلک نیز خطاب باشد مر مؤمنان را باعتبار هر قوم
فرقه و طایفه و قوله او ذلک یوعظ به تا آخر تاکید نهی مذکور است
و نهی [illegible] تقبیل آن و اشارت است بانقیاد نهی مذکور از خواص ایمانست
مراد از ازکی بهتر و تمام تر است بحسب دنیا و آخرت و از اطهر پاک
کننده تر از چرک گناه از اطهر بمعنی تطهیر مجاز او [illegible] است که آیه مذکوره
دلالت میکند بر منع ازواج زنان مطلقه خود را بعد از انقضای عدت

از انکه شوهر دیگر کرده [illegible] بطریق شرعی قسم دوم خلع و مبارات است

وخلع بضم خا در شرع عبارت است از طلاق زوج زوجه را در عوض مالی

از جانب زوجه بسبب تنفر او از زوج از خلع بفتح خا بمعنی بیرون

کردن جامه و مثل آن زیرا که زوجه بمنزله لباس است چنانکه هن

لباس لکم دال است بر آن پس واگذاشتن او بمعنی خلع [illegible] مبارات

در لغت بیزار شدن دو کس است از یکدیگر و در شرع طلاقی است که در عوض

مالی باشد از جانب زوجه مقدار انچه از زوج گرفته یا کمتر آن بسبب تنفر

از یکدیگر و خلع و مبارات هر دو طلاق باین اند بقول مختار و رجعت

رجوع در ایشان نیست مگر بعد از رجوع زوجه از بذل مال و فرق میان ایشان

از چند وجه است یکی انکه در خلع معتبر است که تنفر از جانب زوجه باشد

و در مبارات از هر دو جانب دوم انکه در مبارات معتبر است که مالی

که زوجه در عوض طلاق میدهد زیاده نباشد از انچه از زوج گرفته

و در خلع جایز است که زیاده باشد و در تعریف مذکور اشاره است

باین دو وجه سیم انکه در مبارات لفظ [illegible] شرط است باتفاق و در خلع

خلاف است و احوط آنست که اینجا نیز شرط باشد و در این قسم دو

آیت است الآیة الاولی قوله تعالی در سوره البقره ایضا ولا یحل

لکم ان تاخذوا مما اتیتموهن شیئا الا ان یخافا الا

یقیما حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به تلک

ولئک

حدود الله فلا تعتدوها ومن يتعد حدود الله فا
هم الظالمون يعني حلال نيست شما را اي ازواج آنكه بگيريد از آنچه
داده ايد بزوجات خود چيزي را مگر آنكه بترسند زوج و زوجه از آنكه
[illegible] نتوانند آورد حدود خداي تعالى را در باب حقوق زوجيت پس اگر
بترسيد اي حاكمان شرع از آنكه بجاي نتوانند آورد زوج و زوجه
[illegible]ت حقوق زوجيت را پس نيست گناهي بر شما در تجويز آنكه زوج
بگيرد از زوجه در عوض طلاق او مالي را كه وا خرد زوجه بآن مال
نفس خود را اين احكام كه مذكور شد از بيان حلال و حرام و تعيينها
تكليفهاي خداي تعالى است بر بندهاي خود را پس در مگذريد
از آن و بدانيد كه آنانكه در گذرند از تكليفهاي خداي تعالى پس آن
جماعت ايشان اند كه ستمكاران اند سبب نزول اين آيه آن بود
كه جميله دختر عبد الله بن ابي سلول زوجه ثابت بن قيس بود
و از او متنفر بود و ثابت [illegible] او را [illegible] ميداشت جميله نزد پيغمبر صلى الله
عليه و آله رفت و گفت كه يا رسول الله بعد از اين من و سر ثابت
بهم [illegible] و در يكجا [illegible] آنكه ديگر طاقت نفرت و كراهت صحبت او ندارم
بدرستي كه دامن خيمه بر داشتم ديدم او را كه مي آمد در ميان جمعي از
مردم و سياه رنگين تر ايشان بود و كوتاه و قدترين ايشان
و زشت روي ترين ايشان پس اين آيه نازل شد و ثابت

باغی بحساب مهر بجمیله داده بود گفت یا رسول الله باغ را بمن دهد تا
طلاق دهم او را پیغمبر صلعم و آله گفت بجمیله که چه میگویی گفت که باغ را میدهم
و زیاده نیز آن حضرت گفت که زیاده احتیاج نیست باغ را میدهی
بس است بعد ازان بثابت گفت که بگیر باغ خود را و رها کن او را
پس میان ایشان خلع واقع شد و آن اول خلعی بود که واقع شد
در اسلام و ظاهر آنست که قول او لکم خطاب است مر ازواج را بآنکه
بگیرند از زنان خود چیزی از آنکه داده اند بایشان بحساب مهر و غیر
آن برضای ایشان و قول او علیهما فیما مشتمل است بر تغلیب تذکیر
بر تأنیث از جهت رجحان مذکر بر مؤنث و تغلیب غیبت بر خطاب از جهت
زیادتی اهتمام شأن مغایب درین مقام و آن زوجه است و او
فان خفتم خطاب است بر حاکمان شرع را بآنکه اگر ترسید از کاری میان زوج
و زوجه ظاهر شود تجویز کنند که زوج بگیرد از زوجه چیزی در عوض طلاق
و طلاق دهد او را و در افتدت فیهما تغلیب تذکیر است بر تأنیث و احتمال
دارد که خطاب اول خطاب بحاکمان شرع باشد مراد از اخذ و
ایتا تجویز و امر باشد باخذ و ایتا بطریق مجاز عقلی یا لغوی و ما افتدت
عبارت است از مال و افتدا بمعنی سر و اخریدن است و ضمیر به راجع
بما و مراد آنست که گناهی نیست بر زوج و زوجه در گرفتن و دادن
مالی که سر و اخرد زوجه با آن مال بحذف دو مضاف یعنی فدا افتدا و ایتا

ما افتدت به [illegible] لف ونشر مرتب و وجه نفی جناح در گرفتن زوج ظاهر است
واما وجه نفی جناح در دادن زوجه آنست که اتلاف مال نهی وجه شرعی حرام است
ومتضمن سفه است مثل ربا که حرام است بر گیرنده و دهنده با آنکه دادن مال
در عوض طلاق سعی است در تحصیل فعل مکروهی که طلاق است و ترک فعل مندوبی
که نکاح است پس محل آنست که توهم گناه شود در ان وقول او تلک حدود
الله تاکید احکام مذکوره است وقول او فلا تعتدوها تفریع است بر و توضیح
ان [illegible] است وقول او ومن یتعد حدود الله بیان تفریع اوست ومتضمن
تهدید و وعید است بر تعدی از احکام الهی و عطف است بر و تعدیر
واعلموا ان من یتعد حدود الله عطف اخبار بر انشا در جملی که محلی
[illegible] ندارند لازم نباید یا عطف است بر قول او تلک حدود الله
و [illegible] لی دلیل است بر صورت شکل اول وقول او فلا تعتدوها نتیجه است که
مذکور شده [illegible] را اثنای دلیل جهت اهتمام و پوشیده نماند که آیه مذکوره
[illegible] میکند بر مشروعیت خلع ومبارات اگر چه روایت سبب نزول
[illegible] من خلع است الی آخر الآیة [illegible] و قوله تعالی فی سورة النساء یا ایها
الذین آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها ولا تعضلوهن
لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن الا ان یأتین بفاحشة مبینة
یعنی ای گروه مؤمنان حلال نیست مر شما را آنکه میراث [illegible] زنان را
بطریق زور و [illegible] آنکه حبس کنید ایشان را [illegible] تا آنکه ببرید

بعضی را از آنچه داده باشید بایشان از جمله مهر ایشان مگر آنکه بجای آورند
فعل قبیح آشکار را روایت کرده‌اند که عادت عرب چنان بود که هرگاه
یکی از اقربای ایشان میمرد و زنی میگذاشت جامه بر سر آن زن می‌انداختند
و میگفتند این زن خویش ماست و ما اولی‌ایم و نیز عادت چنان بود
که مردان زنان خود را بمشقت و تشویش نگاه میداشتند تا بمیرند
و مال ایشان را بمیراث ببرند و نیز عادت چنان بود که مردان
زنان خود را بتنگی معیشت نگاه میداشتند تا راضی شوند بآنکه چیزی
بدهند بایشان و سر خود را باز خرند پس آیه نازل شد جهت نهی
از بعضی اعمال مذکوره و در قول او کرها دو قراءت است فتح کاف و ضم
او از اکراه و اکراه و مراد از قول او لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها
آنست که میراث مگیرید نفس زنان خویشان خود را بزور و بی رضای
ایشان یا آنکه از زنان خود میراث مگیرید بزور و ستم برین وجه که
نگاه دارید ایشان را بزور و ستم و محنت و مشقت تا بمیرند و میراث
ایشان را ببرید و ظاهر آنست که قول ولا تعضلوهن عطف است
بر ترثوا النساء که منصوب است بان ناصبه و کلمه لا زایده است تاکید
نفی یعنی و لا ان تعضلوهن یعنی و نیز حلال نیست مر شما را آنکه باز نگاه
دارید زنان خود را تا آنکه بخرند سر خود را باز خرند از شما و شما تا
تقریب بعضی از آنچه بایشان داده باشید بگیرید از ایشان و احتمال دارد

قول او و لا تعضلوهن نهی باشد نه نفی و معطوف باشد بر قول او
و لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها بآن اعتبار که او نیز بمعنی نهی باشد
یعنی لا ترثوا النساء کرها و لا تعضلوهن یعنی میراث مگیرید از زنان خود بزور
و اکراه و به تنگی نگاه مدارید ایشان را تا بگیرید از ایشان بعضی از آنچه
بایشان داده اید بطریق خلع یا مبارات و قول او الا ان یاتین
بفاحشة مبینة استثنا است از قول او و لا تعضلوهن بحذف مضاف یعنی
به تنگی نگاه مدارید ایشان را جهت خلع یا مبارات در هیچ وقتی از اوقات
مگر در وقت آنکه بکنند کار قبیح آشکار او مراد از کار قبیح آشکار
اینجا بدخلقی و درشتی ایشان است نسبت بشوهران خود و موید این
[illegible] روایتیست از امام صادق صلوات الله علیه که فرمود که هرگاه زن
بشوهر خود بگوید که غسل نکنم بسبب جنابتی که از تو حاصل شود
مرا و در آورم دیگری را در فراش تو حلال شود آن شوهر را
که خلع کند او را و بعضی گفته اند که مراد زناست لیکن منسوخ است بآیه وجوب
بر هر تقدیر آیه مذکوره دال [illegible] بر [illegible] خلع و مبارات چنانکه معلوم
شد [illegible] ظهار است و او در شرع عبارت است از آنکه
تشبیه کند زوج پشت زوجه خود را به پشت مادر خود یا یکی از آنکه حرام موبد
بر او به نسب یا رضاع مثل آنکه بگوید ظهرک کظهر امی یعنی پشت تو مثل پشت مادر
من است و اشتقاق او از ظهر است و درین قسم چهار آیه است متصل بهم

و آن قول خداي تعالى است در اول سوره مجادله قد سمع الله قول التي
تجادلك في زوجها وتشتكي الى الله والله يسمع تحاوركما
ان الله سميع بصير الذين يظاهرون منكم من نسائهم ما هن امهاتهم
ان امهاتهم الا اللائي ولدنهم وانهم ليقولون منكرا
من القول وزورا وان الله لعفو غفور والذين يظاهرون
من نسائهم ثم يعودون لما قالوا فتحرير رقبة من قبل
ان يتماسا ذلكم توعظون به والله بما تعملون خبير فمن
لم يجد فصيام شهرين متتابعين من قبل ان يتماسا
فمن لم يستطع فاطعام ستين مسكينا ذلك لتؤمنوا
بالله ورسوله وتلك حدود الله وللكافرين عذاب اليم
يعني به تحقيق شنيد خداي تعالى سخن آن زني را که مناظره و مجادله ميکند
اي محمد در حق شوهر خود و شکايت ميکند بخداي تعالى از جدائي شوهر خود
و خداي تعالى مي شنود گفتگوي شما را با هم بدرستي که خداي تعالى
شنواست آنرا شنوا بيناست آنرا بينا و آنانکه ظهار
از زنان خود يعني تشبيه ميکنند پشت زنان خود را به پشت مادران
نيستند آن زنان مادران ايشان زيرا که نيستند مادران ايشان
مگر آنانکه زاييده اند ايشان را و بدرستي که آنانکه ظهار ميکنند
هر آينه ميگويند ناپسندي قبيح از جمله سخنان و سخنان غير واقع و بدرستي که

خدای تعالی هرآینه درگذرنده آمرزنده است افعال و اقوال قبیحه شما را
و آنانکه ظهار میکنند از زنان خود بعد از ان بر میگردند بسوی آن
زنان از جهت آنکه گفته اند پس واجب است بر ایشان جهت کفارت ظهار
آزاد کردن بنده مؤمن از آنکه مباشرت کنند زوج و زوجه باهم این
حکم که مذکور شد پند داده میشوید باو خدای بانچه میکنید آگاه و داناست
پس کسی که نیابد بنده مؤمن تا آزاد کند پس واجب است بر او روزه
داشتن دو ماه پیاپی پیش از آنکه مباشرت کنند زوج و زوجه باهم
پس کسی که استطاعت و قدرت روزه داشتن دو ماه نیز نداشته
باشد پس واجب است بر او طعام دادن شصت محتاج این بیان احکام
برای آنست که ایمان آورند بر وجه کمال بخدای تعالی و رسول او که محمد است
صلی الله علیه و آله و با آنچه برسانند بشما از خدای تعالی و این احکام مذکوره
تعیینها و حدهای خدای تعالی است مر شما را تا آنکه ایمان آورید بآنها
و کافران راست عذابی دردناک از جهت آنکه ایمان نمی آورند بآنها
روایت کرده اند که سبب نزول این آیات آن بود که دختر ثعلبه
که زن اوس بن صامت برادر عباده مشهور بود در وقتی که
نماز میکرد و در سجده بود اوس او را دید و میل شد او را و چون
از نماز فارغ شد خواست که با او مباشرت کند [illegible] کرد اوس با آنکه
خفت عقل داشت غضب شد و ظهار کرد و از وی پس [illegible] نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ١

زنت و گفت یا رسول الله نکاح کرد اوس مرا در وقتی که من جوان بودم
و صاحب جمال بودم و بعد از آن که پیر شدم و فرزندان زائیدم
او ظهار کرد با من و مرا بمنزلهٔ مادر خود گردانید نسبت بخود و حال آنکه
مرا از او کودکان خورد سال است که استطاعت وجه معاش ایشان
ندارم اگر با او وا میگذارم ضایع میشوند و اگر نزد خود نگاه میدارم
گرسنه می مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حرام شده بر او گفت یا رسول الله
لفظ طلاق واقع نشده از او و او پدر فرزندان من است و دوست
ترین مردم است بمن آن حضرت باز فرمود که حرام شده بر او گفت پس
و شکایت کنم نزد خدای تعالی از احتیاج و بیکسی خود و هر بار که آنحضرت
میفرمود که حرام شده بر او شکوه و زاری می نمود نزد خدا تا
پس این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله اوس را طلبید
گردانید میان طلاق آن زن و رجوع به سوی او با کفارت پس او رجوع
را اختیار کرد آنحضرت فرمود که حالا کفارت بندهٔ آزاد کن گفت
غیر از رقبهٔ خود رقبه ندارم فرمود دو ماه پیاپی روزه دار گفت
آن نیز ندارم فرمود شصت مسکین را طعام ده گفت نیست در میان
مدینه مسکین‌تر از من آنحضرت چیزی از صدقات که نزد او بود باو داد
گفت این را بده بمسکینان گفت من محتاج ترم باین از سایر مسکینان
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در خنده شد فرمود که استغفار کن و رجوع

بزن خود بدانکه مجادله در لغت بمعنی مخاصمت است یعنی جنگ کردن با هم و
مراد از مجادله آن زن با پیغمبر صلعم و آله مبالغه و ابرام است که واقع شد
از وی با آن حضرت جهت درماندگی و احتیاج و اضطراری که داشت و رفت در معا
شوهر خود بر سبیل استعاره تبعیه و تشبیه آن بمخاصمه حقیقی چنانکه قول او و تشتکی
الی الله ناظر است دران زیرا که شکوه و زاری کردن نزد خدای تعالی
منافات دارد بخصومت پیغمبر او صلعم و آله و قول او تحاورکما نیز مؤید
آنست زیرا که دلالت میکند برانکه مجادله مذکوره بمعنی محاوره است یعنی
یکدیگر را جواب دادن و کلمه قد در قول او قد سمع الله اشارتست بانکه
مترقب و متوقع پیغمبر صلعم و آله و آن زن در مجادله و محاوره آن بود که شنود
خدای تعالی آن را و قبول فرستد دران باب زیرا که قد در ماضی بمعنی توقع
و ترقب می باشد مثل قد قامت الصلوة و قد رکب الامیر در مقام توقع
و ترقب آن و از جهت قد را حرف توقع گویند و تکرار ذکر سماع خدای تعالی
[مجاد]له و محاوره ایشان را و ایراد او بلفظ مضارع دال بر استمرار
[ت]نبیه است بر کمال توجه و دوام ترحم او نسبت بایشان بلکه نسبت بجمیع
[مؤم]نان چنانکه قول او ان الله سمیع بصیر مؤید آنست و از جهت ایات
متعدده جهت تسلی ایشان ازال فرموده و قول او الذین یظاهرون
استیناف کلام است جهت بیان مقصود گویا سائلی سوال میکند که چون
شنیدی گفتگوی ایشان را پس چیست حکم درین باب میفرماید که حکم اینست

وقول او یظاهرون از ظهارست بمعنی که گذشت و در و دو قراءت دیگر است
یظّهرون بفتح یا و تشدید ظا و فتح ها که اصل او یتظهرون است و یظاهرون
بفتح یا با تشدید ظا و ها با فتح ها و حذف الف که اصل او یتظاهرون است
و معنی همه یکیست و کلمه من در منکم از برای تبعیض است یعنی از جمله مؤمنان
و قول من نسائهم صله یظاهرون است باعتبار تضمین بعد و احتمال دارد
که او نیز بمعنی تبعیض باشد یعنی تشبیه میکنند ظهر را از زنان خود بظهر
مادران خود و قول او امهاتهم نفی است یا استثنا جهة بیان نفی ما قبل
از جهت معطوف شدن بر او و قول او انهم لیقولون منکرا من القول
تنبیه است بر تحریم ظهار از جهت آنکه از جمله اقوال قبیحه کاذبه است و قول او ان الله
لعفو غفور اشارتست بآنکه گناه ظهار معفو و مغفور است بعد از کفاره
یا بعد از توبه و در قول او ثم یعودون لما قالوا چند وجه گفته اند یکی آنکه
مراد بازگشتن ایشانست بسوی کلمه ظهار بعد از اختیار اسلام و ترک
ظهار که شعار ایشان [illegible] بود در جاهلیت بسبب اسلام دوم آنکه
ایشان [illegible] بسوی کلمه ظهار رجعت تدارک و تلافی آن چنانکه گویند
[illegible] علی ما افسد یعنی برگشت باران بر آنچه فاسد گردانیده بود از روی
بازگشت تا اصلاح کند او را سیم آنکه مراد از اراده ایشان است
بازگشتن [illegible] بسوی آن چیزی که حرام گردانیده اند بر خود بکلمه ظهار و آن
جماع است از [illegible] ذکر مقول و اراده مقول فیه بر سبیل مجاز و احتمال دارد

که تقدیر کلام ما قالوا لو کلمة الظهار رفعه باشد و آن جماع است پس تجویز و بر تقدیر
لام لما قالوا بمعنی الی است و دور نیست که گفته شود که لام بمعنی تعلیل است
و مراد بازگشتن ایشان است بجماع بسبب کلمه ظهار زیرا که عود بجماع موقوفست
بر تحریم جماع و آن بسبب کلمه ظهارست و قول او فتحریر رقبة بتقدیر فیجب علیه
تحریر رقبة است یعنی پس واجبست بر ایشان بجهت کفارت ظهار آزاد
کردن بنده مومن چنانکه مختار اصحاب ماست و در حل ترکیب دو وجه دیگر
جایزست چنانکه در مثل این ترکیب مکرر مذکور شد و بنابرین قیاس است
قول او فصیام شهرین متتابعین و قول او فاطعام ستین مسکینا و مراد از
تتابع شهرین عامترست از تتابع مجموع دو ماه و تتابع اکثر دو ماه از [illegible]
[illegible] چنانکه محققان اصحاب تصریح نموده اند تحقیق اطعام و مسکین [illegible]
مذکور شد و مراد از تماس در قول او من قبل ان یتماسا
جماع است بر سبیل کنایه و ذکر این قید در تحریر رقبه و صیام شهرین
[illegible] تعیین شرطست باعتبار این قید در اطعام ستین مسکینا نیز و دال
بر آنکه واجبست تقدیم هریک از خصال کفارت مذکوره که تعیین شود
بر جماع و جایز نیست جماع پیش از شروع در آن و در اثنای آن
و قول او فمن لم یجد و قول فمن لم یستطع صریحند در آنکه کفارت ظهار
مرتبه است نه مخیره و قول او ذلک لتؤمنوا اشارتست بآنکه بیان حکم
ظهار و انزال او بر پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای آنست که ایمان آورند بخدا

و رسول او بر وجه تفصیل و تحقیق و مبالغه است در حکم مذکور و قول او تلک
حدود الله تا آخر مبالغه است بعد از مبالغه و از تقریر مذکور ظاهر شد
که آیه مذکوره دال است بر آنکه ظهار حرام است اگرچه منعقد شود و کفارت
و مع هذا سبب تحریم زوجه شود و واجب است جهت رفع تحریم کفارت مرتبه
بر وجه مذکور پیش از جماع و باقی احکام ظهار مستفاد شود از روایات
معتبره چنانکه در کتب اصحاب مذکور است قسم چهارم ایلاست و ایلا
در لغت بمعنی سوگند خوردن است و در شرع عبارت است از سوگند
خوردن بر ترک وطی زوجه بر وجه اطلاق یا بر وجه تأبید یا بر وجه تقیید
بزیاده از چهار ماه یا بچیزی که حاصل نشود مگر بعد از زیاده از چهار
ماه بیقین یا بحسب ظاهر و درین قسم دو آیت است متصل باهم [illegible]
قول اوست در سوره بقره للذین یؤلون من نسائهم تربص
اربعة اشهر فان فاؤا فان الله غفور رحیم و ان عزموا
الطلاق فان الله سمیع علیم [illegible] آن کسان راست که سوگند میخورند
بر ترک وطی زنان خود مطلقا یا مؤبدا یا مقید بزیاده از چهار ماه حقیقة
یا حکما و بانتظار و دوری میجویند از زنان خود انتظار کشیدن مدت چهار ماه
اگر برگردند این ایلا کنندگان بسوی زنان خود بوطی یا بقول
پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده مهربان است و اگر قصد کنند طلاق
زنان خود را و برنگردند بسوی ایشان [illegible] بدرستی که خدای تعالی

مشعر است باقوال ایشان و از اماست باحوال ایشان ظاهر آنست که قول
او من نسائهم متعلق است بقول او یؤلون باعتبار تضمین معنی استبعاد
یعنی ایلا میکنند که دوری میجویند از زنان خود و همچنانکه قول او من
نسائهم در آیه ظهار متعلق است بیظاهرون و احتمال دارد که من نسائهم
اینجا متعلق باشد بما بعدش که تربص است بمعنی ابتدا یعنی انتظار کشیدن
از جانب زنان ایشان چنانکه گویند لی منک نصرة و معونة یا باعتبار
تضمین معنی بعد یا استبعاد یعنی انتظار کشیدن مدت چهار ماه از جهت
دور شدن یا دوری جستن از زنان خود و قول او فاءو والفیء
بمعنی رجوع و برگشتن و مراد از فیء اینجا برگشتن است بسوی زوجه
کرده شده بوطی اگر قادر باشد بران و مانع شرعی و عرفی نباشد
و با ظهار عزیمت وطی اگر قادر نباشد بران یا مانع شرعی یا عرفی
باشد و قول او فان الله غفور رحیم اشارت است بانکه ایلا متضمن
گناهیست از جهت آنکه متضمن مضرت زوجه است و بانکه رجوع کردن بسوی
زوجه بهتر است از طلاق و قول او و ان عزموا الطلاق مشعر است بانکه
ایلا واقع نشود مگر نسبت بزوجه منکوحه بعقد دایم چنانکه مختار اصحاب است
زیرا که در غیر نکاح دایم طلاق نباشد و قول او فان الله سمیع علیم
تهدید است بر طلاق و اشارت است بکراهت آن و آیه مذکوره دلالت
میکند بر مشروعیت ایلا و بر انکه واجب است بر مولی بعد از انتظار مدت چهار ماه

برگشتن به سوي زوجه يا طلاق دادن او ليكن بر تقدير برگشتن كفارت
واجب شود مثل كفارت يمين و بر تقدير طلاق طلاق رجعي واقع شود
و وجوب احد الامرين بشرط مرافعه زوجه است نزد حاكم شرع و اگر
زوج بعد از مدت مذكوره ابا كند از قبول رجوع يا كفارت و طلاق
امر نمايد حاكم شرع بحبس او و تنگ گردانيدن خوردن و آشاميدن
بر او تا قبول كند يكي از آن دو امر چنانكه مختار اصحاب ماست
لعان است و لعان در لغت راندن و دور كردن است
عبارت است از نفرين كردن زوجين يكديگر را بدوري از رحمت خدا
بصيغه معينه شرعيه بسبب دشنام دادن زوج زوجه مدخوله خود را
بزنا بشرط آنكه منكوحه بعقد دايم باشد نه متعه و مشهور بزنا نباشد
يا به سبب نفي زوج ولد زوجه را كه متولد شده باشد در فراش او
با شرايط لحوق ولد باو و در اين قسم چهار آيت است متصل باهم در
سوره نور و آن قول اوست و الذين يرمون ازواجهم و لم
يكن لهم شهداء الا انفسهم فشهادة احدهم اربع شهادات
بالله انه لمن الصادقين و الخامسة ان لعنة الله عليه
ان كان من الكاذبين و يدرء عنها العذاب ان تشهد
اربع شهادات بالله انه لمن الكاذبين و الخامسة ان
غضب الله عليها ان كان من الصادقين يعني آنانكه دشنام

دهند و تهمت کنند زنان خود را بزنا و نباشد ایشان را گواهان مگر
نفسهای ایشان پس واجبست سوگند خوردن یکی از ایشان و آن
چهار سوگندست بخدای تعالی که بدرستی که او شوهر سوگند خورنده
هر آینه از جمله راستگویانست در نسبت زنا بزوجه خود و سوگند پنجم نیز
واجبست برین وجه که لعنت خدای تعالی بر وی باد اگر باشد از جمله دروغ
گویان در آن نسبت زنا و دفع میکند از زوجه منسوبه بزنا عذاب حد را
که حدست اگر سوگند خورد چهار سوگند بخدای تعالی که بدرستی که زوج او در نسبت
زنا با او از جمله دروغگویانست و سوگند پنجم نیز برین وجه که غضب خدای
تعالی بر وی باد اگر باشد زوج او از جمله راستگویان روایت کرده که
سبب نزول این آیه آن بود که چون نازل شد آیه والذین یرمون المحصنات
که پیش ازین آیات مذکورست در بیان آنکسانی که نسبت کنند زنان
عفیفه را بزنا و چهار گواه نگذرانند واجب شود بر ایشان حد قذف
که هشتاد تازیانه است و هرگز گواهی ایشان مقبول نشود و فسق ایشان
مقرر شود بحسب شرع و پیغمبر صلعم و آله آیه مذکوره را بالای منبر خواند عاصم
بن عدی انصاری برخاست و گفت یا رسول الله خدای تعالی مرا فدای تو
گرداناد اگر به بیند مردی از ما با زن خود مرد بیگانه را که با او زنا میکند
و خبر دهد از آن هشتاد تازیانه میزنند او را و شهادت او بعد از آن
رد میشود و فسق او مقرر میگردد و اگر بکشد او را کشته می شود

و اگر خاموش نشیند خاموش می نشیند با خشم و اضطراب نفس و با اگر
چهار گواه بیاورد تا آن مرد بیگانه کار خود را با زن او می سازد بیرون رود
بار خدایا فتح کن بر ما این مشکل را پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حکم خدای تعالی
چنین نازل شده ای عاصم پس عاصم بیرون رفت و ابتدا به منزل خود
رسیده بود که پیش آمد او را هلال بن امیه عاصم از او پرسید که چه حال
داری گفت حال بدی دارم دیدم بر بالای شکم زن خود خوله شریک
پسر سحما را عاصم گفت و الله که سوال من نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله
همین مسئله بود پس هر دو باتفاق نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله در آمدند و عاصم
قضیه هلال را بعرض رسانید آن حضرت خوله را طلب نمود و فرمود که چه میگوید
شوهر تو خوله گفت نمیدانم غیرت برین میدارد و یا بخیلی طعام زیرا که
شریک مهمان ما است هلال گفت سوگند بخدا که بتحقیق دیدم شریک
بر بالای شکم خوله پس این آیه نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ایشان
که لعان کنید و گفت خوله را که اگر این گناه از تو صادر شده اعتراف
کن زیرا که سنگسار شدن آسان تر است از غضب خدای تعالی و نزد
گفت اگر زاید خوله فرزند سرخ رنگ ضعیف مایل بسیاهی پس آن
فرزند از شریک است و اگر بزاید فرزند سفید پوست شکنده موی
ضعیف ساق پس او از غیر شریک است مرویست از ابن عباس که
گفت زائید خوله فرزندی که شبیه ترین خلق خدا بود بشریک و قول

الا انفسهم استثناء است مبنی بر فرض و تقدیر به مراد از شهدا
مصدقان است عام‌تر از آنکه گواهان باشند یا سوگندخوران و مراد
از الفاظ شهادت در قول او فشهادة احدهم تا آخر سوگندخوردن است
[illegible] آنکه سوگندخوردن درین مسئله قایم مقام گواهی دادن است
و ظاهر آنست که قول او فشهادة احدهم فاعل فعل محذوف است
یعنی صحت شهادت احدهم و قول او اربع شهادات بالله برفع اربع چنانکه
بعضی قرا خوانده‌اند خبر مبتدایی محذوف است یعنی اربع شهادات
بالله یا عطف بیان شهادت است و احتمال دارد که شهادة احدهم
مبتدا باشد و اربع شهادات خبر او و بعضی قرا بنصب اربع خوانده‌اند
که مفعول مطلق باشد از شهادت احدهم مثل قول تو اعجبنی ضربک ضربا
شدیدا و قول او انه لمن الصادقین بیان متعلق یمین است و قول او والخامسة
برفع تقدیر فالشهادة الخامسة عطف است بر شهادت احدهم بر تقدیری
[illegible] فعل محذوف باشد بر اربع شهادات بر تقدیر رفع او و قول او
انّ با مدخولش بدل یا عطف بیان الخامسة است بر تقدیر [illegible] است
با او و احتمال دارد که مبتدا باشد و ان لعنة الله خبر او و قول او یدرؤ
از درأ است بمعنی دفع و قول او ان تشهد فاعل اوست و مراد از عذاب حد
زناست و در قول او والخامسة ثانیا دو قراءت است رفع و نصب
اما رفع بنا بر آنکه مبتدا باشد و قول او ان غضب الله علیها خبر او و اما نصب

بنا بر انکه عطف باشد بر اربع شهادات وقول او ان باد بخوانش
بدل یا عطف بیان الخامسة یا بتقدیر یا متعلق بود وآیه مذکوره دال است
بر انکه هرگاه زوج نسبت کند زوجه خود را بزنا وگواهان معتبر نداشته
باشد واجب بود وی را که پنج سوگند بخورد و بر راستی خود در نسبت مذکوره
تا دفع کند از خود حد قذف را و واجب است بر زوجه که پنج سوگند بخورد
بکذب زوج در نسبت مذکوره تا دفع کند از خود حد زنا را و صفت لعان
وکیفیت او چنان است که اول زوج سوگند خورد برین وجه چهار بار
بگوید اشهد بالله انی لمن الصادقین فما رمیتها به و در مرتبه پنجم
گوید ان لعنت الله علی ان کنت من الکاذبین بعد از ان زوجه سوگند
خورد برین وجه که چهار بار بگوید اشهد بالله انه لمن الکاذبین فما رمانی
به و در پنجم گوید که ان غضب الله علی ان کان من الصادقین و شرطست
در لعان خصوص عبارات مذکوره و ترتیب مذکور چنانکه مذکور شد و از ظاهر
آیات مذکوره و بعد از تمامی لعان واقع شود تحریم موبد میان زوج و زوجه
چنانکه مذهب اصحاب ماست از جهت حدیث نبوی علیه السلام که المتلاعنان
لا یجتمعان ابدا یعنی زوج و زوجه که با هم لعان کنند هرگز جمع نشوند با هم

قسم ششم

مرتد شدن زوج یا زوجه است بقول مثل انکار یکی از
ضروریات دین یا بفعل مثل سجده کردن نزد بت و انداختن مصحف در
نجاست و استدلال کرده اند بر انکه ارتداد رافع نکاح است بآیات داله

بر تحریم مسلمات بر مشرکین و مشرکات بر مسلمین و لقوله و لا تمسکوا بعصم الکوافر
چنانکه گذشت و منفی نماند که حرام است و جایز نیست نکاح مسلمانان با زنان مرتدة
و کافره تا حرام شوند بر ایشان زنان ایشان یا ایشان بر شوهران خود
چنانکه مشهور است از بعضی بدعتیان این زمان بنا بر اعراض فاسده نعوذ
بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا کتاب المطاعم و المشارب
این کتاب در بیان حلال و حرام مطعومات و مشروبات است و آن
دو قسم است قسم اول متعلق است بانکه اصل در چیزهایی که مشتمل است
بر منفعت و خالی اند از مضرت اباحه است و در وی سه آیت است الآیة
الاولی قوله تعالی فی سورة البقرة هو الذی خلق لکم ما فی الارض
جمیعا یعنی خدای تعالی آنچنان خدایی است که آفریده است از برای شما
آنچه در زمین است تمام کلمه ما دال است بر عموم و قول او جمیعا حال مؤکده
است از ما که مطلق مفعول خلق است و مقصود ازین آیه ذکر منت است
بر بندها بانکه جمیع آنچه در زمین است مخلوق است از برای انتفاع ایشان
تا شکر آن کما ینبغی بجای آورند و شک نیست که این معنی مقتضی آنست که
جمیع آنچه در زمین است حلال و مباح باشد بر ایشان و الا منت نهادن
بر آن صحیح نباشد پس آیه مذکوره دال باشد بر اباحت و حلیت جمیع اشیا
که در زمین است الا ما اخرجه الدلیل الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة البقرة
یا ایها الناس کلوا مما فی الارض حلالا طیبا ای کروه مردم بخورید

از آنچه در زمین است حلال پاک ناس اسم جمع است بمعنی آدمیان
از ایناس بمعنی ابصار یا از انس بمعنی موانست و در اصل اناس است
همزه را حذف کردند و لام تعریف را عوض از و کردانیده اند
چنانکه در الله گفته اند لیکن لاه مستعمل نشود و در سعت کلام و ناس مستعمل می
شود و کلمه من در مما بمعنی تبعیض است و حلالا حال مؤکده است از ما فی الا
رض مفعول بمعنی کلوا است و طیبا صفت اوست و احتمال دارد که حلالا
مفعول کلوا باشد و مما فی الارض حال از و مقدم بر و و احتمال دارد
که صفت مفعول مطلق باشد یعنی اکلا حلالا و بر هر تقدیر ظاهر آنست که مراد
از طیب پاک باشد یا لذیذ نه حلال و الا تاکید باشد و تاسیس بهتر است
از تاکید و مؤید معنی ثانیست آنکه بعضی گفته اند که آیه مذکوره نازل شد
در شان جماعتی که حرام کردانیده بودند بر خود طعامهای لذیذ را
و جامهای نفیس را و ظاهر آنست که مراد از صیغه امر که کلوا است اباحه
اکل و سایر انتفاعات است و تخصیص اکل بذکر از جهت آنست که او اهم
انتفاعات است پس آیه مذکوره دلالت کند بر اباحت جمیع آنچه در
زمین است الا ما اخرجه الدلیل الآیة الثانیة قوله تعالی سورة البقرة
ایضاً یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم
واشکروا لله ان کنتم ایاه تعبدون ای گروه مؤمنان بخورید
از پاکهای آنچه روزی داده ایم شما را و شکر کنید مر خدای تعالی را

که او را می‌رسیده باشد ظاهر آنست که مراد از طیبات اینجا نیز
پاک باشد یا لذیذ نه حلال زیرا که حلال بودن معتبرست در رزق
نزد ما و اضافه طیبات بما رزقناکم اضافه جزءست بکل یا اضافه بیانی
و مفعول ثانی رزقنا مقدرست و آن ضمیریست راجع بما یا رزقناکموه
و ظاهر آنست که مراد از قول او واشکروا لله امر بشکرست بر طیبات
ما رزقناکم یعنی واشکروا الله علیها و امر بشکر بمعنی وجوبست و امر
بأکل بمعنی اباحه و در لفظ الله التفاتست از تکلم بغیبت و تقدیم
مفعول تعبدون که ضمیر منفصلست راجع بالله از جهت افاده تخصیص
یا حصر و اهتمام یا رعایت فواصل آیات و بر هر تقدیر قول او واشکروا لله
جزا یا دال است بر جزاست علی اختلاف القولین مقدم بر شرط که قول او ان
کنتم ایاه تعبدونست و معنی جزائیت و ترتب ظاهرست و این آیه دلالت
میکند بر اباحه بعضی از آنچه در زمینست نه بر اباحه جمیع آنها قسم دوم
متعلقست به بیان تحریم بعضی چیزها بخصوص و در وی نیز سه آیتست
الآیة الاولى قوله تعالى في سورة المائدة حرمت عليكم الميتة والدم
ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به والمنخنقة والموقوذة
والمتردية والنطيحة وما اكل السبع الا ما ذكيتم وما
ذبح على النصب وان تستقسموا بالازلام ذلكم فسق يعني حرام
گردانیده شده است بر شما حیوان مردار شده و خون و گوشت

خوک و آنچه آواز بلند کرده شده است از برای غیر نام خدای تعالی بسبب
کشتن او و حیواناتی که گلو فشرده شده مرده باشند و حیواناتی
که بچیزی زده شده باشند و مرده باشند و حیواناتی که از بلندی
افتاده باشند و مرده باشند و حیواناتی که شاخ زده شده
و مرده باشند و حیواناتی که خورده باشند بعضی از ایشان را
حیوانات درنده مگر آنکه ذبح کرده باشید او را بطریق شرع و
حیواناتی که کشته شده باشند و نیک کرده شده باشد گوشت آنها
بر نامهای بتها و آنکه طلب قسمت گوشت شتر می‌کنند پس بتیرهای
قمار آنچه مذکور شد تحریم او و از ارتکاب امور مذکوره بیرون رفتن است
از طاعت خدای تعالی بدانکه تفسیر اول این آیه و تحقیق آن در کتاب
الصلوة گذشت و تحقیق باقی آیه آنست که مراد از منخنقه حیواناتی است
که مرده باشند بسبب گلو فشردن کسی یا بسبب گلو فشرده شدن
بسبب غاری یعنی از اختناق بمعنی گلو فشردن و مراد از موقوذه حیواناتی است
که مرده باشند بسبب زدن کسی ایشان را بچوب یا سنگ یا چیز دیگر
از وقذ یعنی محکم زدن یا آنکه نزدیک برسد و مراد از متردیه حیواناتی است
که در چاهی افتاده مرده باشند یا از بلندی افتاده مرده باشند از
تردی یعنی از بلندی بزیر افتادن یا در چاه افتادن و مراد از نطیحه حیوانات
است که کشته باشند ایشان را حیوانات دیگر بشاخ یا لگد یا مانند

از نطیح بمعنی [illegible] دن و نطیحه فعیله است بمعنی مفعول و تا از برای نقل است
از تانیث زیرا که در فعیله بمعنی مفعول تذکیر و تانیث مساوی است
و مراد از ما اکل السبع حیواناتی است که خورده باشد بعضی از ایشان را
حیوانات درنده و قول او الا ما ذکیتم استثناء متصل است از ما اکل
السبع یا استثناء متصل یا منقطع است از شش آخر از محرمات مذکوره و بر
هر تقدیر مراد از تذکیه دریافتن زکوة شرعی است و زکوة شرعی در غیر
شتر بریدن چهار عضو است باهن یا آنچه بمنزله اوست در بریدن و شرط
اسلام و تسمیه و استقبال قبله و آن اعضا مری است یعنی مجرای طعام
و حلقوم است یعنی مجرای نفس و دو رجان یعنی دو رگ که احاطه کرده اند
حلقوم را و این زکوة را ذبح گویند و در شتر فرو بردن آهن است
یا آنچه بمنزله او باشد در گودالی که در موضع قلاده می باشد نزدیک
سینه و این را نحر گویند و حد دریافتن زکوة شرعی آنست که دم او
یا پای او حرکت میکرده باشد و چشم او حس داشته باشد چنانچه
مرویست از امام باقر و امام صادق علیهما السلام و بعضی گفته اند که آنست که
ممکن باشد بحسب عادت که یکروز یا بیشتر زنده بماند و مراد از ما ذبح
علی النصب حیواناتی است که کشته شده باشند و گوشت ایشان تک
کرده شده باشد بر بالای سنگها که در حوالی کعبه نهاده بوده اند چنانکه
عادت مشرکان بوده که حیوانات میکشته اند و گوشت آنها را

دبا لای آن [illegible] میکرده اند جهت تعظیم ایشان و تقرب بایشان
و کلمه علی بمعنی تعلیل است یا بمعنی استعلا بتقدیر شده حالاً علی النصب از شرح
بمعنی گوشت تنگ کردن و مراد باستقسام بازلام طلب قسمت شتری
است که آن قمار میکرده اند بسبب تیرهای قمار چنانکه سابقاً مذکور شد
و تحقیق نصب و ازلام نیز گذشت و اسم اشارت در ذلکم اشارت
است باستقسام مذکور یا بارتکاب اشیاء مذکوره که حکم به تحریم آنها
کرده شده و لفظ کم حرف خطاب است و فسق بمعنی خروج است از طاعت
خدای تعالی و ظاهر آنست که تنوین فسق از برای تعظیم باشد تا مبالغه شود
در تحریم امور مذکوره و مخفی نیست که آیه مذکوره دال است بر تحریم اشیاء
مذکوره بخصوص الا ما اخرجه الدلیل مثل خونی که مانده باشد در گوشت
بعد از زکات شرعی و شیر بقول بعضی که مستثنی اند از دم و ماهی و ملخ
که مستثنی اند از میته بحدیث نبوی که احل لکم میتان یعنی ماهی و ملخ و جگر
حیوانات مذکوره بعد از میته تخصیص است بعد از تعمیم جهت اهتمام بحرمت
آنها بنا بر آنکه خوردن آنها عادت بود در جاهلیت چنانکه قمار بازلام
ریختن خون در رودها و بریان کردن و خوردن آن را
و ریختن خون با موی شتر که آن را علهز میگفتند عادت جاهلیت بود
الآیة الثامنة قوله تعالی فی سورة الانعام قل لا اجد فیما اوحی
الی محرماً علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دماً

مسفوحاً او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به

یعنی بگو ای محمد که نمی یابم در آنچه وحی کرده شده است به سوی من حرام کرده شده
شده را بر خورنده که بخورد او را مگر آنکه باشد آن حرام کرده شده
حیوان مردار شده یا خون ریخته شده یا گوشت خوک از جهت آنکه
خوک نجس العین است یا حیوان کشته شده بخلاف حکم خدای تعالی که آواز
بلند کرده شده باشد از برای نام غیر خدای تعالی به سبب کشتن او بدانکه
قول او الا ان یکون میتة تا آخر استثناست از قول او محرما بتقدیر الا ان
یکون یعنی مگر چیزی که متصف باشد بمیته بودن و سفح در لغت بمعنی ریختن است
و مراد از دم مسفوح خون جهنده است که از عروق بیرون آید بخلاف
خون ماهی و ملخ و مثل آن و قول او فانه رجس جمله معترضه است از برای
بیان نجاست عینیه خوک مطلقا خواه زنده و خواه مرده و فسق مصدری است
است بمعنی بیرون رفتن از طاعت خدای تعالی و آنجا مراد از او حیوانی
که ذبح او مشتمل باشد بر فسق به سبب آنکه بنام غیر خدای تعالی واقع شود
و تعبیر از او به فسق از جهت مبالغه است در اشتمال او بر فسق و قول او فسقا
معطوف [illegible] خنزیر است و اهل لغیر الله به صفت اوست و حصر اکل حرام در اکل
اشیاء مذکوره با آنکه اکل بسیاری از چیزهای دیگر نیز حرام است مثل گل
و چوب و سایر نجاسات و غیر آن بنا بر آنست که مراد حصر اکل حرامی است
که پیش از این آیه وحی بتحریم آن نازل شده باشد چنانکه قول او و اوحی که

مخفی نیست … دلالت آیه … و دور نیست که تحریم اکل چیزهای دیگر بعد …
نازل شده باشد و احتمال دارد که مراد به اکل تحریم اجزای حیوانات باشد
در اشیاء مذکوره که در حقیقت اجزای حیوانات‌اند بقرینه مقام و ذکر لحم
خنزیر و فسق اهل لغیر الله به یکی مذکور شد بعد از ذکر میته تخصیص است بعد از
تعمیم چنانکه در آیه سابق معلوم شد و پوشیده نیست که آیه مذکوره دلالت
میکند به تحریم اشیاء مذکوره و بر عدم تحریم گوشت اسب و شتر و خر و
چیزهای دیگر الا انما اخرجه الدلیل و دلیلی که بعضی مخالفان بر تحریم گوشت اسب
و شتر و خر اقامت کرده اند تمام نیست … قوله تعالی فی سورة البقرة
یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس
واثمهما اکبر من نفعهما یعنی می پرسند از تو ای محمد از حکم شراب
و قمار بگو در این هر دو گناه بزرگ است و فایده هاست برای مردم و گناه
ایشان بزرگتر است از فایده ایشان سبب نزول این آیه و آیات دیگر
… در باب خمر نازل شده است سابقاً مذکور شد و مراد از خمر مطلق
مسکر است یعنی چیزی که در اصل روان باشد و بپوشاند عقل را از خمر
بمعنی ستره یعنی پوشیدن او را زیرا که پوشنده عقل است همچنانکه سکر
و مسکر نیز خوانند او را از سکر بمعنی بستن جوی یا از سکور بمعنی ایستادن
باد زیرا که راه عقل را می بندد از ادراک معقولات و عقل را ساکن
میگرداند از حرکات فکریه و تعقلات و از جهت حرام شده است در جمیع ادیان

و مراد از ... مطلق قمار است مثل نرد و شطرنج و غیر آن و قول او فیهما
اثم کبیر اشارت باین است که شرب خمر و قمار با جنس هر دو از کبایر اند
و مراد از منافع ایشان فواید دنیوی است که از ایشان حاصل شود
مثل لذت و شهوت در خمر و مال و منال در قمار و صحبت و مصادقت
در هر دو و معلوم است نزد عقل سلیم و طبع مستقیم که این فواید دنیویه
مقاومت نمیکند بگناه بزرگ اخروی ایشان و از این جهت گفت و
اثمهما اکبر من نفعهما پس آیه مذکوره دلالت میکند بر تحریم جمیع مسکرات
و انواع قمار و مؤید این است احادیث نبویه و روایات اهل بیت علیهم السلام
مثل آنکه روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود کل مسکر حرام
لعن الخمر و عاصرها و معتصرها و بایعها و ساقیها و مشتریها و آکل ثمنها
و حاملها و المحمول الیه و شاربها یعنی هر چه مست کننده است حرام است بدرستی
که ملعون است شراب و افشرنده او و صاف کننده او و فروشنده او
و خرنده او و خورانده او و خورنده قیمت او و بردارنده او
و کسی که جهت او بردارند و خورنده او و مثل آنکه روایت کرده اند
از آن حضرت که فرمود اللاعب بالنرد قمارا کمن یغمس یده فی لحم الخنزیر و دمه
یعنی کسی که بازی میکند به نرد مثل کسیست که فرو برد دست خود را در گوشت
خوک و خون او و مثل آنکه روایت کرده اند از امام صادق علیه السلام
که فرمود اللعب بالشطرنج شرک و السلام علی اللاهی معصیة یعنی بازی کردن

به شطرنج کفرات ... کردن کرسی که لهو و لعب ... بر ما

و گناه

قسم سیم

معلق است به بیان بعضی مباحات و ورود آیات است

الآیة الاولی

قوله تعالی فی سورة المائدة یسألونك ماذا احل

لهم قل احل لکم الطیبات وما علمتم من الجوارح مکلبین

تعلمونهن مما علمکم الله فکلوا مما امسکن علیکم واذکروا

اسم الله علیه واتقوا الله ان الله سریع الحساب یعنی می

پرسند مسلمانان از تو ای محمد که چه چیز حلال گردانیده شده است از برای

شما چیزهای پاک که تحریم آنها واقع نشده باشد در شرع و شکاری آنچه

آموزانیده اید او را طریق شکار کردن از جمله حیوانات شکار کننده

در حالتی ادب کننده بوده اید آن را می آموزانید آن حیوانات را

طریق شکار کردن از آنچه آموزانیده است شما را خدای تعالی پس بخورید

از آنچه نگاه داشته اند آن حیوانات برای شما از آنچه شکار کرده اند

و یاد کنید نام خدای تعالی را بر سر فرستادن آن حیوانات از برای

شکار و پرهیز کنید از عقوبت خدای تعالی به درستی که خدای تعالی زود

حساب است عملهای شما را و جزای آنها را بعضی مفسران گفته اند که

چون آیه سابق در تحریم مردارها مثل میته و خون و گوشت خوک و غیر

نازل شد بعضی مسلمانان پرسیدند از رسول خدا که چه چیز حلال گردانیده

شده است بر ما پس این آیه نازل شد و قول او ماذا مبتدا است و احل لهم

خبر او یا به ثابت است و ذا بمعنی الذی خبر او یا عکس و بر هر تقدیر کلمه ما
استفهامی است و مقصود از وی بیان کیفیت سوال است پس میتواند بود
که مقول قول مقدر باشد یعنی قائلین و او حال باشد از فاعل یسئلونک
یعنی در حالتی که گوینده اند این قول را و میتواند بود که مضاف الیه
سوال مقدر باشد یعنی سوال ماذا احل لهم و او مفعول مطلق باشد
از یسئلونک یعنی سوال میکنند سوال کردن برین وجه و قول او
اسم بر سبیل مشاکله است بمناسبت یسئلونک در غیبت و الا ظاهر آن
بود که گوئی ماذا احل لنا چنانکه گویند اقسم زید لیفعلن کذا یعنی
سوگند خورد زید که هر آینه بکند چنین با آنکه ظاهر آنست که گویند لافعلن
بصیغه متکلم و مراد از طیبات چیزهای پاکست چنانکه متبادر است لیکن
مخصص است به بعضی با کما بنا بر روایات صحیحه نبویه و امامیه علیهم السلام
و ظاهر آنست که کلمه ما در ما علمتم موصوله است و قول او ما علمتم
ف عطف است بر طیبات یعنی وصید و ما علمتم چنانکه تقدیر کرده شد
و فا در قول او فکلوا از برای سببیت است یا از برای تفریع یا از برای
تعقیب و احتمال دارد که کلمه ما شرطیه باشد و قول او فکلوا
جزای او و جمله شرطیه معطوف باشد بر جمله جمیله سابقه و بر هر تقدیر
کلمه من در قول او من الجوارح بمعنی تبعیض است یا تبیین و جوارح
جمع جارح است مثل کواهل که جمع کاهل است و مراد از جوارح نزد

اصحاب ... شکار کننده است بنا بر ... علیهم
مثل آنکه مرویست از امام صادق علیه السلام سئل آنکه حرفیست
لا تاکل الا ما ذکیت الا الکلاب یعنی مخور از شکارها مگر آنچه تذکیه کنی
او را مگر شکاری سگهای آموخته را که صید آنها حلال است و اگر چه
بتذکیه ندارد و نیز فرموده که اذا ارسلت الکلب المعلم فاذکر اسم الله
علیه فهو ذکاته یعنی هرگاه بفرستی سگ آموخته را از پی شکاری پس یاد کن
نام خدای تعالی را بر سر آن فرستادن از جهت آنکه فرستادن او
بنام خدای تعالی ذکات شرعی آن شکاریست و قول او مکلبین
نیز مؤید تخصیص جوارح است بسگان زیرا که تکلیب ماخوذ است از کلب
بمعنی تعلیم دادن یا سگ داری کردن و اینجا مراد معنی ثانیست و او
حال است از فاعل علمتم یعنی در حالتی که ماهر باشید بر سبیل مجاز و قیدی آمده
بود که مراد از جوارح مطلق حیوانات شکار کننده باشد و قول او مکلبین
اشارت باشد بتقیید آن حیوانات بکلاب از تکلیب بمعنی تعلیم سگ یا با دب
او یا مهارت در فن سگ داری و بر تقدیر لفظ جوارح اشارت است
بآنکه شرط است در حلیت صید سگ شکاری آنکه مجروح کرده ... شده
او را و قول او تعلمونهن مما علمکم الله حال بعد از حال است از فاعل
علمتم یا حالیست از فاعل مکلبین یا استیناف است و بهر حال اشارت است
بآنکه تعلیم سگان شکاری وقتی معتبر است که موافق حکم الهی باشد چنانکه در

سگ بنا بر روایات معتبره از ائمه معصومین علیهم السلام که بتوانیم
شکاری بر این وجه باید که هرگاه تیز کنند آن را بر شکاری روان
شود به سوی او و چون منع کنند او را از رفتن یا گرفتن باز
ایستد و عادت نکند خوردن شکاری را و قول او فکلوا مما
امسکن علیکم اشارت است بآنکه حلال نیست آنچه سگ خورده و خائیده باشد
بلکه آنچه گذاشته حلال است و لفظ من تبعیضی در قول او مما امسکن
اشارت است بآنکه همه آنچه گذاشته باشد نیز حلال نیست بلکه بعضی آن
حلال است و آن حیوان وحشی ماکول اللحم است و از ماکول اللحم نیز چیزها
حلال نیست مثل خون و غدد و سپرز و قضیب و خصیتین و فرج و غیر آن چنانکه
در شرع مقرر است و کلمه علی در قول او علیکم بمعنی تعلیل است یا متعلق است با فعل
مقدر یا مضمر و ضمیر علیه راجع است بما امسکن یا بما علمتم یعنی یاد کنید نام خدای
تعالی را بر سر آنچه گذاشته اید سگان شکاری اگر قابل تذکیه باشد یا بر سر
فرستادن سگان شکاری معلم به سوی شکاری و معنی ثانی ظاهرتر است
زیرا که حلیت بشرط تذکیه در وقت رسیدن بآن خصوصیت ندارد
بصید سگ بخلاف حلیت صید بشرط تسمیه در وقت گذاشتن که مخصوص
صید سگ است و نیز امر به تسمیه در وقت گذاشتن سگ شکاری مطلق است
و بر سر آنچه گذاشته اند با آنکه قابل تذکیه مانده باشد نیز تسمیه کافی است
در وقت گذاشتن و کافی نیست در وقت تذکیه آنچه گذاشته اند

با آنکه متبادر از ... آفت که قابل تذکیه نباشد بهر تقدیر قول او
اذکروا دال است بر وجوب تسمیه و عدم حلیت صید کافر و قول او
واتقوا الله تاکید احکام مذکوره است و تهدید است بر مخالفت آن و قول
او ان الله سریع الحساب مبالغه است در تاکید و تهدید مذکور پس ثابت
شد که آیه مذکوره دال است بر حلیت چیزهای پاک الا ما اخرجه الدلیل
و بر حلیت شکار سگان معلم بشرط تسمیه در وقت ارسال و اگرچه
قابل تذکیه نباشد در وقت رسیدن به آن و بشرط آنکه وحشی ماکول
اللحم باشد چنانکه از روایات معتبره مستفاد گردد الآیة الثانیة
قوله تعالی فی سورة المائدة ایضا الیوم احل لکم الطیبات
وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم
یعنی امروز حلال گردانیده شده است از برای شما چیزهای پاک
و طعام آنانکه داده شده اند کتابی از کتابهای آسمانی حلال
است از برای شما و طعام شما حلال است از برای ایشان ظاهر
آنست که مراد از طیبات چیزهای پاک است الا ما اخرجه الدلیل و
مراد از آنانکه داده شده اند کتاب اهل کتاب اند یعنی یهود
و نصاری و مجوس و مراد از طعام ایشان نزد اصحاب غیر ذبایح
ایشان است مثل غلات و سایر اطعمه ایشان که از جنس ذبایح
ایشان نباشد چنانکه مروی است از امام صادق علیه السلام و بدلیل

اما ... آیه بر آنکه میته و حیوانی که ذبح ... واقع شود حرمت آن
چنانکه گذشت زیرا که تسمیه کافر مطلق صحیح نیست و قول او و طعامکم
حل لهم اشارتست بآنکه طعام مسلمانان نیز حلالست بر اهل کتاب
همچنانکه طعام اهل کتاب حلالست بر مسلمانان و از اینجا مفهوم شود
که کفار مامورند بفروع اسلام چنانکه مامورند باصول آن و بیان
حلیت طعام اهل کتاب از غیر ذبایح ایشان بعد از بیان حلیت طیبات
تا آنکه طعام ایشان که از جنس ذبایح ایشان نباشد اخص است در طیبات
از جهت اهتمام بشان این طعام ایشان تا توهم نشود که همچنانکه
ذبایح ایشان حلال نیست غیر ذبایح ایشان نیز حلال نیست لیکن اشکالی
نباشد در بیان حلیت طعام ایشان بعد مذکور بعد از بیان حلیت
طیبات چنانکه بعضی بر خود مشکل گردانیده اند و مخفی نیست که آیه مذکور
دلالت میکند بر حلیت چیزهای پاک الا ما اخرجه الدلیل و بر حلیت طعام اهل
کتاب از غیر ذبایح ایشان بر اهل اسلام و بر اهل کتاب الآیة الثالث عشر

قوله تعالی فی سورة الفاطر وما یستوی البحران هذا عذب فرات
سائغ شرابه وهذا ملح اجاج ومن کل تاکلون لحما طریا
یعنی برابر نیستند دو دریا که این یک از ایشان شیرین خوش طعم گوارنده
است آب او و آن دیگری شور بدمزه آب او و از هر یک ازین دو
دریا میخورند گوشت تازه ظاهر آنست که مراد از قول او والبحران جنس دو

دریاست و قول او هذا عذب تا آخر بیان آن دو جنس است یعنی عذب
و فرات هر دو یعنی آب شیرین خوش طعم اند و مراد از سائغ گوارنده است
از سوغ بمعنی آسانی بگلو فرو شدن آب و شراب و مراد از شراب
چیزی است که بیاشامند او را مثل آب و سایر اشربه و ملح و اجاج بمعنی شور
بد مزه اند و تنوین کل عوض از مضاف کل واحد منهما و تقدیم من کل
بر تاکلون از جهت اهتمام است یا تخصیص یعنی نه از یکی و بس که آن دریای
شیرین باشد و طری از طراوت است بمعنی تازگی و گوشت تازه در دریا
عبارت است از گوشت ماهی چنانکه متبادر است و احتمال دارد که آیه
مذکوره استعاره تمثیلیه باشد از مؤمن و کافر و احوال ایشان بنابر
تشبیه مؤمن بدریایی که آب او شیرین گوارنده باشد و تشبیه کافر بدریایی
که آب او شور و بدمزه باشد و تشبیه ایمان به آب شیرین و تشبیه کفر
به آب شور و تشبیه منافع مؤمن و کافر بگوشتهای تازه و تشبیه حالت
منتزعه از امور متعدده مشبهه مذکوره بحالت منتزعه از امور متعدده
مشبه بهای مذکوره و احتمال دارد که مراد حقیقت کلام باشد و غرض
وضع منت باشد از خدای تع بر بندها بانکه جهت ایشان نعمتهای
متفاوت در منفعت خلق فرموده و مزید ایمنی است قوله تع
الذی سخر لکم البحر لتاکلوا منه لحما طریا یعنی خدای تع آنچنان
خدایی است که مسخر و منقاد بشما گردانیده است دریا را تا بخورید از گوشت

تا [illegible] و مخفی نماند که این دو آیه و نظایر آن [illegible] دلالت میکند بر حلیت
گوشت ماهی لیکن بشرایط معتبره الا به الترکیه قوله تعالی فی سورة
النحل واوحی ربك الی النحل ان اتخذی من الجبال
بیوتا ومن الشجر ومما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات
فاسلکی سبل ربك ذللا یخرج من بطونها شراب
مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلك لآیة
لقوم یتفکرون یعنی الهام کرد پروردگار تو ای محمد بزنبور عسل
که فرا گیرید از خانها و کوهها و مسکنهای خود فرا گیرید از درختها و از آنچه
می پوشانند مردم خانهای خود را آن خانها و مسکنهای خود بعد از آن بخورید
از همه انواع میوها پس بروید براههای که نموده است پروردگار شما
در حالتی که منقاد باشید امر پروردگار خود را بیرون می آید از شکمهای
زنبور عسل شیرینی که متفاوت است رنگهای او و در وی است شفای مردم را
[illegible] یی که در آنچه مذکور شد علامت روشن است که دلالت میکند بر کمال
قدرت خدای تعالی از برای جماعتی که تفکر و تامل نمایند در آن مراد از وحی
الهام [illegible] واقف گردانیدن کسی بچیزی یا طلب کلمه الی متعلق است
با و باعتبار تضمین یا تقدیر معنی انزال یا اشارت و کلمه ان بمعنی ای است
زیرا که وحی متضمن قول است یعنی وحی کرد چیزی را که آن چیز اتخذی است
مراد از بیوت مساکن و مواضع بیتوته زنبور عسل است و قول او

من الشجر و مما یعرشون معطوف است بر من الجبال یعنی اتخذی من الشجر
و مما یعرشون بیوتا و مراد از ثمرات مطلق گیاههای لطیفه باشد خواه
میوه باشد و خواه غیر آن یا گلها و شکوفهاست بطریق مجاز مرسل یا استعاره
یا حذف و مراد از سبل ربک راههاست که نموده است خدای تعالی
نزد زنبور عسل بطریق الهام جهت آمد شد کردن در تحصیل غذا و وجوه معیشت
خود و ذللا جمع ذلول است بمعنی هموار رو یا اعتبار و مراد از همواری آن سبل
ضعف و ناتوانی ایشان است در آمد و شد کردن در تحصیل وجوه معاش
بانقیاد و اطاعت ایشان است فرمان الهی را و بر تقدیر قول او ذللا
حال است از فاعل فاسلکی یا از فاعلها صیغهای امر مذکور بطریق تنازع و اینکه
بعضی حال داشته اند او را از سبل ربک بعید است بحسب معنی قوله یخرج من
بطونها شراب جمله مستانفه است متعلق بقول او و اوحی ربک الی النحل جهت
جواب سوال مقدر ناشی از قول مذکور که سایلی سوال میکند که چیست
فایده امر کردن زنبور عسل باموری مذکوره پس میفرماید که فایده آن
اینست که بیرون می آید از شکمهای ایشان شربتی پر نفع که عسل است
و ازین تقریر معلوم شد که کلام مذکور متعلق است بقول او و اوحی ربک
مخاطب درو پیغمبر است صلعم و آله و تعلق او بصیغهای امر که مخاطب در
نحل است بعید است بحسب معنی پس در ضمیر بطونها که راجع است به نحل التفات نباشد
از خطاب بغیبت چنانکه بعضی مفسران گمان برده اند بلکه بر ظاهر خود باشد

و [illegible] او یخرج من بطونها اشارت است که زنبور عسل انچه میخورد
از گلها و میوه ها در شکم او مستحیل میگردد بعسل بعد از ان قی می کند
آن را بهمت ذخیره زمستان چنانکه مختار بعضی علماست و بعضی گفته اند
که اجزای لطیفه متفرقه در گلها و میوه ها را می چینند و در دهان خود
نگاه میدارد و بمنزل خود می آید و در خانهای خود میگذارد جهة قوت
زمستان چون بسیاری از ان جمع میشود عسل میگردد و این قول
موافق نیست بنظم آیه مذکوره بتاویل و آن حمل بطون است بر دهنها بطریق
استعاره یا مجاز مرسل و قول او مختلف الوانه اشارت است بانکه گاهی
سرخ است و گاهی سفید و گاهی سبز و گاهی زرد و گاهی سیاه بحسب اختلاف
آب و هوا و خصوصیات گلها و میوه ها و اقتضای قدرت کامله و حکمت بالغه
حق سبحانه تعالی و قول او فیه شفاء للناس صفة بعد از صفت شراب است
یعنی در ان شراب که عسل است شفاست مردم را از دردها و مرضها و
تنوین شفا از برای تکثیر است یا تعظیم و مؤید این است انکه روایت کرده اند
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود شفاء امتی فی ثلثة آیة من کتاب الله
و شرطة [illegible] ولعقة من عسل یعنی شفاء امت من از سه چیز است
ایتی از قرآن و نشتر حجام کشنده و مقدار یک انگشت لیسیدن
از عسل اما آیه قرآن شفاست بخاصیت از جمیع مرضها و اما نشتر حجام
شفاست از امراض دموی و اما عسل شفاست بکیفیت از امراض

بعضی بضم ادویه حاره لهذا امراض صفراوی بضم ترشها و از امراض سودای
بضم روغنها و لهذا اکثر ترکیبی است از تراکیب حکما که عسل داخل
نکرده باشند در وی چنانکه بعضی متتبعان رحمهم الله تعالی آمده نیز روایت
کرده اند که آمد مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت که شکم
برادر من درد میکند آن حضرت فرمود که عسل بخوران او را پس
عسل خورانید و باز آمد و گفت عسل خورانیدم او را یا رسول الله
فایده نداد آن حضرت فرمود که بار دیگر عسل بخوران او را زیرا که
خدای تعالی راست میگوید و شکم برادر تو دروغ میگوید پس رفت و
عسل خورانید و شفا یافت و ذلک اشارت است بالهام نحل و هدایت
او بغذاها که خوردن آن موجب خروج عسلها رنگ برنگ پر فایده است
اند درون او و تنوین آیه از برای تعظیم است یعنی در آنچه مذکور شد علامت
واضح و دلیل روشن است بر قدرت و حکمت صانع بر نسبت کسانی که نظر
بعبرت بگشایند و تامل کنند در آن و پوشیده که آیه مذکوره دلالت
میکند بر حلیت عسل و نفع او در دفع مرضها و صحت معالجه با و الآیة الحادی
و الستون قوله تعالی فی سورة المائدة لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات
جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم
اتقوا و احسنوا و الله یحب المحسنین یعنی نیست بر آن کسانی که
آورده اند و کرده اند عملهای نیکو گناهی در آنچه بخورند از چیزهای لذیذ

وهي ... نمايند از حرامها و ثبات ... ايمان و بيشتر
عملهاي صالح را و بعد از آن زياده كنند تقوي و پرهيزكاري را از
عملهاي بد و ايمان را بالكلام الهي بعد از آن زياده كنند تقوي و
پرهيزكاري را از كارهاي نامناسب و نيكويي كنند با خلق خداي تعالی
و خداي تعالی دوست ميدارد نيكوكاران را روايت كرده اند كه جمعي از
اصحاب پيغمبر صلعم و آله اتفاق كردند بر آنكه از طعامهاي لذيذ نخورند پس
اين آيه نازل شد و صالحات جمع صالح است بمعني عمل صالح مثل جمال و جمالات
يا جمع صالحه است چنانكه ظاهر است بمعني خصلت صالحه و كلمه ما در ما طعموا موصوله است
يا موصوفه و عايد مقدر است يعني ما طعموه و كلمه اذا در اذا ما اتقوا از آيه
و تكرار ايمان و ذكر او سه مرتبه مبالغه است در محافظت آن و اشارت است
بحدوث ايمان و ثبات او در زيادتي او و همچنين تكرار تقوي و ذكر او سه
نوبت مبالغه است در رعايت او و اشارت است بحدوث ايمان و ثبات او
و زيادتي او و اما تكرار عمل صالح او و ذكر او دوبار مبالغه است در مداومت بر او
و اشارت است بحدوث او و بقاي او و تنبيه است بر آنكه اهتمام ايشان بعمل
صالح كمتر ... در اين مقام از اهتمام ايشان بتقوي و ايمان و احتمال دارد
كه مراد از احسان نيز عمل صالح باشد و تعبير از عمل صالح باحسان اشارت باشد
بحديث نبوي مشهور كه الاحسان ان تعبد الله كانك تراه فان لم
تكن تراه فانه يراك يعني احسان شرعي عبارت از اينست كه عبادت كني

خدای تعالی را چنانکه گویا می‌بینی او را پس اگر تو نبینی او را پس
بدرستی که او می‌بیند تو را و بر این تقدیر ذکر احسان نیز سه مرتبه
واقع شده باشد و بعضی گفته‌اند که تکرار ... مذکوره و ذکر آنها
سه بار اشارت است باز منه ثلثه وقوع اتقاء آنها که ماضی و حال و استقبال است
یا اشارت است بمراتب وقوع آنها که مبدأ و وسط و منتهی است یا اعلی
و اوسط و ادنی و وجوه دیگر نیز گفته‌اند و قول او والله یحب المحسنین
اشارت است بزیادتی اهتمام و مبالغه بشأن احسان خواه بمعنی لغوی
باشد و خواه بمعنی شرعی چنانکه مذکور شد یعنی هر که احسان کند از جمله محسنان
باشد و هر که از جمله محسنان باشد محبوب خدای تعالی باشد و آیه مذکوره
دلالت میکند بر حلیت جمیع مطعومات از طعام و حبوب وغیره الا ما اخرجه الدلیل
الآیة السادسة قوله تعالی فی سورة المایدة ایضا یا ایها الذین آمنوا
لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم و لا تعتدوا ان الله
لا یحب المعتدین یعنی ای گروه مؤمنان حرام مگردانید بر خود یا برای
نفس لذیذ را از آنچه حلال گردانیده است خدای تعالی از برای شما
و درمگذرید از حدود شرع بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد
درگذرندگان را از حدود شرع روایت کرده‌اند که سبب نزول
این آیه آن بود که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای جمعی از اصحاب که در مجلس
نامی او نشسته بودند وصف شداید روز قیامت میفرمود و درکات

موعظات آن روز را بیان فرمود و اصحاب را از ما بیران موا
رقت شد و بگریه درآمدند و ده کس از آن جماعت در خانه عثمان بن
مظعون جمع شدند و اتفاق کردند بر آنکه همیشه صایم النهار و قایم اللیل
باشند و بر روی فراش خواب نکنند و گوشت و روغن نخورند و
نزدیکی نکنند با زنان و با بوی خوش و پلاس و ترک دنیا کنند
و گرد عالم میگشته باشند و بطریق عباد و زهاد و نصاری و یهود عمل
کنند این خبر بسمع شریف حضرت رسالت پناهی صلعم و آله رسید
بمنزل عثمان تشریف فرموده چون او را حاضر نیافت بزن او اعلام
فرمود که این نوع خبری از شوهر تو بمن رسانیده اند و مراجعت فرمود
و چون عثمان بمنزل خود آمد زن کیفیت حال را اعلام نمود و عثمان
با اصحاب خود بمجلس شریف پیغمبر صلعم و آله رفت آن حضرت فرمود که این
نوع خبری از شما شنیده ام واقع است یا نی گفتند واقع است اما
غرضی نداریم ازین اتفاق غیر از خیر فرمود من مامور نشده ام باین
امر بدرستی که نفسهای شما را حقی هست بر شما پس گاهی روزه دارید
و گاهی افطار کنید و گاهی شب زنده دارید و گاهی خواب کنید از
شب آنکه من گاهی روزه میدارم و گاهی افطار میکنم و گاهی بعض از شب
قیام می نمایم و گاهی خواب میکنم و گوشت و چربی میخورم و با زنان نزدیکی
میکنم و هر که رو گرداند از سنت من نباشد از امت من بعد از آن فرمود

که حرم را جمع کنند و [illegible] شدند خطبه بلیغ ادا نمود که

چیست حال قومی که حرام می‌کنند بر خود زنان را و بوی خوش را

و خواب و لذتهای دنیا را بدرستی که من امر نکرده ام بشما را

که مثل عباد و زهاد و نصاری باشید بدرستی که نیست در دین من

ترک گوشت و زنان و نه نشستن در صومعها عبادت کنید خدای

را و شریک مکردانید با وی چیزی را و حج و عمره بجای آورید و نماز

بگذارید و زکوة مال بدهید و روزه ماه رمضان بدارید و سختی مگیرید

بر خود زیرا که هلاک شدند آنانکه پیش از شما بودند به سبب آنکه سختی

کردند بر خود و پس خدای تعالی نیز سخت گرفت بر ایشان و انجماعت باقی ماندگان

ایشان اند در دیرها و صومعها پس آیه مذکوره نازل شد و مخفی نماند

که آیه مذکوره دلالت میکند بر آنکه چیزهای لذیذ نفیس حلال است الا ما

اخرجه الدلیل و بر آنکه حرام داشتن آنچه خدای تعالی حلال گردانیده هو است

از جهت آنکه ظلم است و ظلم را خدای تعالی دوست نمیدارد و بلکه دشمن میدارد

الآیة السابعة قوله تعالی فی سوره آل عمران كل الطعام كان حلا

لبني اسرائيل الا ما حرم اسرائيل على نفسه من قبل ان تنزل

التوراة قل فأتوا بالتوراة فاتلوها ان كنتم صادقين

یعنی همه مطعومات بود حلال مر اولاد یعقوب را مگر آنچه حرام گردانیده بود

یعقوب بر خود پیش از آنکه فرو فرستاده شود از آسمان توریت

بگو ای محمد [illegible]ان را که منکر حکم مذکورند که پس بیارید توریة را
پس بخوانید آن را تا ظاهر شود حقیقت انکار شما اگر هستید راستان
گویان و درین انکار [illegible] روایت مشهوره در سبب نزول این آیه که شیخ
ابو علی طبرسی رحمه الله اشارت نموده بآن آنست که بعد از نزول آیه فبظلم
من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم یعنی بسبب ظلمی که واقع شد
از یهود حرام گردانیدیم برایشان چیزهای پاک و لذیذ را که حرام
گردانیده شده بود از برای ایشان و آیه و علی الذین هادوا حرمنا
کل ذی ظفر که عنقریب تفسیر او مذکور خواهد شد یهود گفتند که نیستیم
اول کسی که حرام گردانیده شده است بر و اشیاء مذکوره بلکه اشیاء
مذکوره حرام بودند بر نوح و ابراهیم تا آنکه منتهی شد بما و غرض ایشان
ازین انکار تکذیب پیغمبر صلی الله علیه و آله بود در آیات مذکوره پس این آیه
نازل شد جهت الزام حجت برایشان یعنی همه طعامها حلال بود در اولاد
یعقوب بر خود و بسبب ظلم یعنی یهود و بعضی از این طعامهای حلال را
حرام گردانیدیم برایشان پس اگر خواهی ای محمد که الزام کنی ایشان را
بگو که [illegible] توریت را و بخوانید تا حق ظاهر شود روایت کرده اند
که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیه را برایشان خواند ملزم و ساکت شدند
و توریت را حاضر نکردند و حل مصدر حل یحل است بمعنی حلال شدن و حمل او
بر کل الطعام بطریق مجاز لغوی است یا مجاز عقلی مثل انما هی اقبال و ادبار

وبنی در اصل بنین است ... ن جمع با اضافه افتاده است ... بن
بر خلاف قیاس است و اسرائیل لقب یعقوب است علیه السلام واو در لغت
عبری پیش از علمیت بمعنی صفوة الله است یعنی برگزیدهٔ خدا یا بمعنی عبد الله
یعنی بندهٔ خدا و ظاهر آنست که مراد از بنی اسرائیل ... فرزندان
یعقوب است بر سبیل تغلیب و مراد از ان چیزی که یعقوب علیه السلام بر خود
حرام کرد گوشت شتر است و شیر شتر و سبب تحریم او آن بود که او را
مرض عرق النسا عارض شد نذر کرد که اگر شفا یابد هر طعامی را که پیشتر
دوست میدارد نخورد و حق سبحانه و تعالی او را شفا داد و گوشت شتر و شیر
شتر را از طعامها بیشتر دوست میداشت و بعضی گفته اند که اطبا او را منع کردند
از خوردن گوشت شتر او از نجهت بر خود حرام کرد تا حذر بکند و قول او
من قبل ان تنزل التورية متعلق است بقول او کان حلا یا بقول او حرم
اسرائیل یا بهر دو بر سبیل تنازع و ترک عطف در قول او فأتوا از
کمال انقطاع است تا آنکه احتمال جواب و سؤال مقدر باشد گویا پرسیده اند
بعد از کلام سابق سوالی فرمود که کیف الزمهم فی انکار هذا الحکم نقض حلیونه الزامهم
کنم یهود را در انکار این حکم پس خدای تعالی جواب فرموده که بگو ایشان را
که بیاورید تورية را تا حق ظاهر شود و در قول او فاتلوها تنبیه است بر قصد
اظهار ثواب و اشارت است بظهور دلالت تورية بر تکذیب یهود که
اگر ایشان خواندن نتوانند نیز ظاهر شود و اخفاء آن نتوانند کرد با آنکه چون

تلاوت ثابت است منسوخ است نزد مؤمنان پس تفویض تلاوت او
باهل کتاب که تلاوت او را منسوخ نمیدانستند اولی است الآیة
الثامنة قوله تعالی در سورة الانعام وعلی الذین هادوا
حرمنا کل ذی ظفر ومن البقر والغنم حرمنا علیهم
شحومهما الا ما حملت ظهورهما او الحوایا او ما اختلط
بعظم ذلک جزیناهم ببغیهم وانا لصادقون یعنی بر آنانکه جهود شدند
حرام کردیم هر حیوان صاحب ناخن را بجمیع اجزا از گوشت و پیه و غیر آن
و از گاو و گوسفند حرام گردانیدیم بر ایشان پیههای آنها را مگر آن
پیه که بر داشته او را پشتهای آنها یا رودههای آنها یا آن پیه که چسبیده است
باستخوان آنها این تحریم که مذکور شد جزا دادیم ایشان را بان بسبب
خروج ایشان از طاعت خدای تعالی و رسول خدا و بدرستی که ما هر آینه
راستگویانیم مراد از الذین هادوا آنانند که دین یهودیت
اختیار کرده اند یعنی جهودان و مراد از کل ذی ظفر هر حیوانی است که
ناخن داشته باشد و سم او شکافته نباشد مثل شتر و شترمرغ
و مرغابی و غیر آن بخلاف مثل گاو و گوسفند و آهو و غیر آن پس مراد
از ظفر چنگال و سم شکافته است بطریق استعاره و ظاهر آنست که تقدیم
علی الذین هادوا بر حرمنا از برای تخصیص است یعنی بر جهودان و بس نه
بر مسلمانان حرام گردانیدیم اشیاء مذکوره را و اضافه شحوم بضمیر راجع
به

بقر و غنم از جهت زیادتی ربط است و الا بعد از قول و من البقر و الغنم
احتیاج نبود و با اضافه مذکوره نیز کافی بود که گفته شد حرمنا علیهم الشحوم
و قول او الا ما حملت ظهورهما استثناست از شحوم یعنی از آنها و گوسفند حرام
نکردیم بر ایشان پیه را ولیکن نه همه آن را بلکه بعض آن را
و آن غیر پیهی است که بر پشت باشد و غیر پیهی که بر روی روده باشد
و غیر پیهی که با استخوان متصل باشد مثل پیه متصل با استخوان پهلو و
متصل با استخوان سر و ان در درون دنبه و حوایا جمع حاویه است یا حا[ویا]
و یا حویه بمعنی روده مثل طوالب که جمع طالبه است و قواصع و نوافق که جمع
قاصعاء و نافقاء است بمعنی دهانه سوراخ موش دشتی و سفاین که جمع سفینه است
چنانکه مستفاد گردد از بعضی تفاسیر و از اینجا مفهوم میشود که اصل حوایا
حواوی است یا حواوی و در صحاح اللغه آورده که جمع حویه حوایا است و جمع
حاویه حواوی و قول او ذلک اشارت است بتحریم مذکور و مبتداست و
جزیناهم خبر اوست بتقدیر جزیناهم به یعنی جزا دادیم ایشان را باین تحریم و
احتمال دارد که ذلک یعنی ذلک الجزا مفعول مطلق جزیناهم باشد مقدم
بر او از جهت تخصیص یا مجرد اهتمام و بر تقدیر جمله مستانفه است
سوال مقدر ناشی از کلام سابق و از جهت معطوف نشد بر
قول او و انا لصادقون عطف است بر دو موکد است بان و لام
جمله از برای مبالغه در رد انکار یهود و بنا بر مبالغه ایشان در انکار

نیست که آیه مذکوره دال است بر حلیت اشیاء مذکوره بر مسلمانان
از جهت تخصیص که تمام آنها یهود و بر جواز نسخ برخلاف یهود را
چنانکه در علم اصول مقرر است الآیة الثامنة قوله تعالی فی سورة الانعام
[illegible] وما لکم الا تاکلوا مما ذکر اسم الله علیه وقد
فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه وان
کثیرا لیضلون باهوائهم بغیر علم ان ربک هو اعلم
بالمعتدین یعنی وجه غرض است شما را در آنکه نمیخورید از گوشت حیوانی
که یاد کرده شده است نام خدای تعالی بر سر آن در وقت ذبح او و
حال آنکه بتحقیق بیان کرده است خدای تعالی از برای شما آنچه را
که حرام گردانیده است بر شما مگر آن حرامی که بیچاره گردانیده شده باشید
بسوی او و بدرستی که بسیاری از شما هر آینه گمراه می‌شوند بسبب
هوسهای نفس خودی و دانشی که شرعی و معتبر باشد بدرستی
که پروردگار تو داناتر است از همه با آنکه درگذرند از حدود شرع
کلمه ما در ما لکم استفهامی است بمعنی غرض یا سبب یعنی چه غرض است شما را
یا چه سبب است شما را در آنکه نمیخورید از حیوانات حلال که یاد کرده
شده است نام خدای تعالی در وقت کشتن آنها و احتمال دارد که
نافیه باشد باین معنی که جایز نیست مر شما را با آنکه حلال ندانید خوردن
این حیوانات و قول او وقد فصل لکم جمله حالیه است از فاعل لا تاکلوا

و تفصيل در لغت بمعني بيان كردن و جدا كردن آمده و اينجا هر دو
معني مناسب است و در فصّل دو قراءة است بنا بر بناء فاعل و بناء مفعول
و بر هر تقدير حرّم مبني للفاعل است و ضمير او راجع است بالله همچنانكه
ضمير فصّل مبني للفاعل راجع است با و يعني بيان كرده است شما را
چيزهايي را كه حرام گردانيده است بر شما در آيه حرّمت عليكم الميتة يا
جدا كرده است خداي تعالى چيزهايي را كه حرام گردانيده باشد
نام خداي تعالى در وقت كشتن او از جمله آن محرمات نيست و بر مفعول
حرّم ضميري است مقدر راجع بما و قول او الا ما اضطررتم استثناست
از آن ضمير يعني چيزهايي كه حرام گردانيده است خداي تعالى آن چيزها را مگر
آن چيزي را كه بيچاره و محتاج گردانيده شده باشيد بسوي آن چيز
و احتمال دارد كه استثنا باشد از مقدري و ما در ما اضطررتم مصدريه
باشد و ضمير اليه راجع باشد بما حرّم يعني چيزهايي كه حرام گردانيده است
خداي تعالى آن چيزها را بر شما در جميع اوقات مگر در وقت بيچاره و محتاج
شدن بسوي آن چيزها و بر هر تقدير اضطرار بمعني بيچاره گردانيدن است
و كلمه الى در اليه متعلق است باعتبار تضمين معني احتياج يا احواج و در
او ليضلّون دو قراءة است فتح يا از ضلال بمعني گمراه شدن و ضم
يا از اضلال بمعني گمراه گردانيدن يعني بسياري از مردم گمراه ميگردانند
تابعان خود را در حرام گردانيدن و حلال گردانيدن چيزها باهوا
ئهم

جمع هوست ... و هوس نفسانی و مراد از علم علم معتبر شرعی است یعنی
گمراه می شوند ... گمراه میکنند دیگران را بسبب هوسها و
شهوتهای نفسانی ... بی علمی و سندی از شرع و قول او ان
... استیناف است جهت بیان حال گمراهان و تهدید و وعید ایشان
و هو ضمیر فصل است یا مبتدا از برای تخصیص و تقوی و مخفی نیست که آیه مذکوره
دلالت میکند بر حلیت حیوان ماکول اللحم که تسمیه واقع شده باشد
در ذبح او و بر تحریم آنکه تسمیه واقع نشده باشد در ذبح او بمعونت
قول او ولا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه لیکن بشرط آنکه تسمیه بر سبیل
عمد باشد نه سهو و مراد از تسمیه مطلق ذکر خدای تعالی است بعربی ازداج
که مشتمل باشد بر تعظیم او مثل الله اکبر و سبحان الله والحمد لله و غیر آن
و نیز دلالت میکند بر حلیت محرمات در وقت اضطرار بطریق رخصت و مراد
از اضطرار آنست که خوف و مظنه تلف نفس یا عضوی از اعضا باشد
یا خوف و مظنه عارض شدن مرض یا طول یا شدت معالجه او یا ضعف
از همراهی ... ن در سفر و مثل آن و هرگاه حرامی حلال شود بسبب اضطرار
داخل شود و از جهت حفظ نفس و شرط است در رخصت بسبب اضطرار
آنکه آن شخص مضطر باغی و عادی نباشد چنانکه در آیه دیگر واقع شده
فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه یعنی پس کسی که مضطر شود و محتاج
گردد و آنکه حرام ... در حالتی که حرامی بخورد در حالتی که باغی و عادی نباشد

پس نیست گناهی بر وی در خوردن آن حرام و مراد از باغی کسی است
که خروج کند بر امام عادل چنانکه متعارف است در شرع یا کسی که مایل
و راغب باشد در خوردن حرام و مراد از عادی قاطع طریق است
یا کسی که از مرتبه سیری درگذرد اند و معانی دیگر نیز گفته اند و احوط
آنست که هیچیک از اقسام مذکوره را رخصت نباشد و نیز شرط است
که زیاده از سد رمق نخورد و خوردن او آن را سبب تلف نفس محترم
انسان دیگر نباشد و آن حرام شراب نباشد مگر وقتی که منحصر باشد
دفع اضطرار در وی چنانکه مختار محققان اصحاب ماست بنا بر روایات صحیحه معتبره
از ائمه هدی علیهم السلم **کتاب المیراث** این کتاب در بیان میراث است
و او عبارت از مالیست که بسبب موت مالک منتقل شود از ملکیت او به ملکیت
غیر او و درین کتاب نه آیت است الآیة الاولی قوله تعالی فی سورة النساء
ولکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان والاقربون والذین
عقدت ایمانکم فآتوهم نصیبهم ان الله کان علی کل شیء شهیدا
یعنی از برای هر آن مالی که میت گذارد گردانیده ایم و تعیین کرده ایم وارثان که
میراث میگیرند از آنچه گذاشته است آن میت از جنس مال و آن وارثان
پدر و مادر میت اند و خویشان و نزدیکان او به ترتیب قربی که دارند
بمیت و آنانکه عقد ضمان جریره بسته اند دستهای شما با ایشان پس بدهید
ایشان حصه ایشان را از آنچه گذاشته است آن میت بدرستی که

خدای یعنی مهیمن است بر هر چیز حاضر. آگاه قول او و لکل بتقدیر لکل انسان جار
و مجرور یا [illegible] متعلق بجعلنا مقدم بر او از جهت اهتمام بتعمیم و جعلنا بمعنی
خلقنا است و موالی جمع مولی است و مولی در لغت بچند معنی است و اینجا
[illegible] بمعنی وارث است بقرینه مقام و احتمال دارد که جعلنا بمعنی حقیقی
خود باشد و موالی مفعول اول او و لکل مفعول ثانی او و متعلق
بیحصل یا حاصل مقدر و قول او مما ترک متعلق ترک ضمیری است مقدر راجع
بما موصوله یا موصوفه یعنی ترکه و فاعل او ضمیری است مستتر در و راجع بکلی
و قول او الوالدان خبر مبتدا محذوف است جهت بیان موالی و برین تقدیر
ضمیرهای جمع در فآتوهم نصیبهم راجع باشد بوالدان و آنچه معطوف است
برو و احتمال دارد که فاعل ترک الوالدان والاقربون واقع است
و برین تقدیر ضمیرهای جمع راجع باشد بموالی و احتمال دارد که قول او
لکل بمعنی لکل قوم خبر مبتدا باشد و قول او و جعلنا موالی بتقدیر جعلناهم موالی
صفت قوم باشد و قول او مما ترک الوالدان بتقدیر نصیب مما ترک الوالدان
[illegible] بطریق آیه للرجال نصیب و ضمیرهای جمع راجع بموالی و احتمال دارد که
قول او و لکل بتقدیر لکل مال تعلق باشد بجعلنا بمعنی خلقنا یا مفعول ثانی جعلنا
بمعنی حقیقی و قول او مما ترک الوالدان بیان کل مال و حال اند و مراد
از اقربون خویشاوندان نزدیکتر است به ترتیب مراتب قرب چنانکه
مبنا و رست و مقرر است در شرع و قول او عقدت سه قراءت است

تشدید قاف از تعقید و تخفیف قاف از عقد و عاقدت از معاقده و
عقد در لغت بمعنی بستن اند و در شرع بمعنی ایجاب و قبول و ایمان جمع
یمین است بمعنی دست راست از قبیل اسناد فعل بآلت زیرا که عادت
چنان بوده است که متعاقدین در وقت عقد دست راست یکدیگر را میگرفته
اند و مراد از عقد مذکور عقد ضمان جریره است و کیفیت این عقد آنست
که یکی از متعاقدین گوید بدیگری که دمک دمی و ثارک ثاری و حربک حربی
و سلمک سلمی ترثنی وارثک و تطلب بی واطلب بک و تعقل عنی واعقل
عنک و آن دیگری گوید که قبلت و میراث ضامن جریره در جاهلیت
معتبر بوده و اقارب را میراث نبوده است و در صدر اسلام میراث
ضامن جریره سدس ترکه بوده بعد از ان منسوخ شد بآیه اولوا الارحام
چنانکه مذکور شود و لیکن نزد اصحاب ما اصل میراث ضامن جریره منسوخ نیست
بلکه ثابت است بتفصیلی که مستوفی ذکر شود از ادله دیگر در کتاب یا سنت
مثل آنکه نیز و عدم وارث نسبی و سببی دیگر وارث او باشد و مؤید
اینست آنکه روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که ما کان من حلف
فی الجاهلیة فتمسکوا به فانه لم یزده الاسلام الا شدة و لا تحدثوا حلفا
فی الاسلام یعنی آنچه بوده است از نوع سوگند و عهد در ایام جاهلیت پس
عمل کنید باو و نگاه دارید او را از براکه زیاده نکرده از برای او اسلام
مگر محکمی و نو پیدا مکنید سوگندی و عهدی را در اسلام و برین تقدیر آیه

مذکر که دلالت میکند بر آنکه پدر و مادر و خویش وندان نزدیکتر را
بترتیب قرب و ضامن جریره ای میراث می برند از و یا آنکه میراث میبرند
از پدر و مادر خود و خویش وندان نزدیکتر خود و ضامن جریره خود
هرگاه که بمیرند الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة الاحزاب واولوا
الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین
والمهاجرین الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا یعنی صاحبان
رحم و خویش وندیها بعضی ایشان سزاوارترند ببعضی دیگر در میراث
بردن از یکدیگر در کتاب خدای تعالی از مؤمنان و آنانکه هجرت کرده اند
از مکه بمدینه بمتابعت پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر آنکه بکنید بدوستان خود
کار مناسب که معلوم است در شرع یعنی وصیت روایت کرده اند که در صدر
اسلام مؤمنان میراث می بردند از یکدیگر بعلاقه مواخات و مهاجرت
بنا بر آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله چون هجرت فرمود از مکه بمدینه عقد مواخات
برادری انداخت میان مهاجرین و انصار و مؤمنان بعلاقه مهاجرت
از یکدیگر میراث میبردند یا بعلاقه مواخات و برادرخواندگی پس این آیه
نازل شد جهت نسخ آن و مراد از کتاب الله لوح محفوظ است یا
قرآن یا همین آیه یا آیه وصیکم الله و احتمال دارد که مراد علم الله باشد
کلمه من در من المؤمنین صله اولی است یا بمعنی تبعیض است یا بمعنی بیان است
و بنا بر تقدیر قول من المؤمنین حال است از ضمیر بعضهم که مضاف الیه

ذو الحال است باعتبار ضمیر اولی و مضاف جزء مضاف الیه است چنانکه در آیه
دابر هؤلاء مقطوع مصبحین گفته‌اند و احتمال دارد که حال باشد از بعض ضمیر
اولی که راجع است به بعضهم یعنی خویشاوندان سزاوارترند بمیراث بردن
از یکدیگر بحق قرابت از مؤمنان بمیراث بردن از یکدیگر بحق مواخات
دینی و از مهاجران بمیراث بردن از یکدیگر بحق مهاجرت یا خویشاوندان
بعضی از ایشان سزاوارترند به بعضی در حالتی که ایشان یا بعضی ایشان
بعضی از مؤمنان اند یا مؤمنان اند و دلیل اول الا ان تفعلوا استثنای
متصل است از حکم مقدری که مفهوم شود از کلام سابق یعنی پس اولوا الارحام
میراث برند از یکدیگر تمام تر که یکدیگر را در جمیع اوقات مگر در وقت آنکه
بکنید و احتمال دارد که استثنای واقع باشد و بر هر تقدیر تفعلوا
التفات است از غیبت بخطاب و کلمه الی متعلق است باو باعتبار تضمین
معنی احسان و میل و اولیاء جمع ولی است و معروف عبارت است از
کار مستحسن شرعی و آنچه مراد وصیت است یعنی هرگاه وصیت کند کسی بآنکه
از مال او چیزی بکسی دهند بعد از اخراج آن وصیت از ثلث او
قسمت باید باقی مال او میان وارثان او لو الارحام او اگر باشد
و مخفی نماند که آیه مذکوره دال است بر آنکه قرابت سبب ارث است نه مواخات
و مهاجرت و بر آنکه وصیت نافذ است الآیة السابعة قوله تعالی فی سورة
النساء للرجال نصیب مما ترک الوالدان والاقربون وللنساء

نصیب مما ترک الوالدان والاقربون مما قل منه او کثر
نصیبا مفروضا مر مردان راست حصه از انچه گذاشته اند پدر و مادر
ایشان و خویشاوندان نزدیکتر ایشان و مر زنان راست حصه از انچه
گذاشته اند پدر و مادر ایشان و خویشاوندان نزدیکتر ایشان
از انچه کم باشد آن مال گذاشته شده یا بسیار باشد در حالی که
باشد آن حصه حصه واجب گردانیده شده سبب نزول این آیه آن بود
که چون قاعده جاهلیت چنان بود که کسی بی مرد زن او را و اطفال او را
از میراث او چیزی نمیدادند بعد از موت اوس بن ثابت
انصاری پسران عم او که نام ایشان سوید و عرفطه بود یا قتاده
و عرفجه همه مال او را متصرف شدند و زن او ام کحه و دختران او
چیزی ندادند ام کحه نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت و آن حضرت در مسجد
فضیخ بود و شکایت کرد و قصه را حکایت نمود آن حضرت پسران
عم اوس را طلب فرمود ایشان گفتند که یا رسول الله فرزندان
او قادر نیستند بر سوار شدن اسب و بر دویدن نیز
پس این آیه نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که از این آیه میراث
بردن زنان معلوم میشود اما کیفیت و کمیت آن معلوم نمیشود پس صبر کنید
و در مال اوس تصرف مکنید تا ببینیم که خدای تعالی در کیفیت و
کمیت او میراث زنان چه حکم میفرماید پس آیه یوصیکم الله نازل شد

و قول او مما قل بدل است از ما ترک با عاده عامل که بعضی نسخ ... دارد ل
که مما قل حال باشد از ما ترک یا از ضمیر مقدر بعد از ترک که مفعول اوست
و راجع است بما یعنی مما ترکه الوالدان و برین تقدیر کلمه من در مما قل بیانی
باشد ... تبعیضی و ضمیر منه راجع است بما ترک یعنی از جنس ما ترک و قول او
نصیبا منصوب است بتقدیر اعنی و احتمال دارد که حال موطیه باشد
یا از فاعل ظرف که ضمیری است در للرجال و للنساء راجع به نصیب و قول او
مفروضا مشتق است از فرض بمعنی واجب گردانیدن یعنی نصیبی که واجب
گردانیده شده است گرفتن او و دادن او و احتمال دارد که از فرض
بمعنی تقدیر باشد مثل قول او فنصف ما فرضتم چنانکه گذشت یعنی نصیبی که
تقدیر و تعیین کرده شده است در علم الله و آیه مذکوره دال است
بر توریث مردان و زنان و بر بطلان تعصیب که مذهب مخالفان است
و آن ترجیح مردان است بر زنان در توریث در بعضی صور با وجود مساوات
ایشان در قرب و بعد نسبت بمیت زیرا که سوق آیه مذکوره دلالت
میکند بر مساوات ایشان در اصل توریث بر تقدیر مساوات ایشان
در قرب و بعد چنانکه متبادر است ... قوله تعالی فی سوره النساء ایضا
یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین فان
کن نساء فوق اثنتین فلهن ثلثا ما ترک و ان کانت واحدة
فلها النصف و لابویه لکل واحد منهما السدس مما ترک
ان کان له ولد فان لم یکن له ولد و ورثه ابواه فلامه

فان کان له اخوة فلامه السدس من بعد وصية يوصي بها

او دين اباؤكم وابناؤكم لا تدرون ايهم اقرب

لكم نفعا فريضة من الله ان الله كان عليما حكيما يعني امر

میکند خدای تعالی شما را در حق فرزندان شما که موجود باشند

بعد از مردن شما باکه مر پسر راست مانند حصه دو دختر از میراث شما

پس اگر فرزندان شما زنان باشند و زیاده از دو باشند پس

مر ایشان راست دو بخش از سه بخش انچه گذاشته است میت و اگر باشد

انچه گذاشته است میت و اگر باشد فرزند میت یک دختر پس مر او راست

نصف انچه گذاشته است میت و مر پدر و مادر میت راست هر یک از

ایشان را شش یک از انچه گذاشته است میت اگر باشد مر میت را

فرزندی پس اگر نباشد مر میت را فرزندی و وارث شود او را

پدر و مادر او پس مادر او راست سه یک انچه گذاشته است پس اگر

باشد مر آن میت را برادران نیز پس مادر او راست شش یک انچه

گذاشته است بعد از اخراج وصیتی که وصیت کرده باشد آن میت

بآن وصیت یا قرضی که در ذمت او باشد تا زمان مردن او پدران شما

و پسران شما نمیدانید که کدام ایشان نزدیکترست مر شما را از روی

منفعت در حالتی که انچه وصیت میکند و امر میفرماید خدای تعالی بآن و آن

تعیین میراث ایشان مذکور است فریضه است از خدای بدرستی که خدای

هست دانا بمصلحتهای بندهای خود حکم کننده بطریق ...
میراث ایشان بدانکه اوصیا در لغت بمعنی وصیت کردن است و اینجا
مراد امر کردن است بطریق مجاز زیرا که وصیت کردن امر کردن است
بر ... و دوریست که نکته در اختیار این لفظ بیان مزید مناسبت
او باشد بمقصود که بیان میراث و مامور بمقدر است و قول او للذکر
مثل حظ الانثیین تا آخر بیان مامور به است یعنی امر میکند شما را خدای تعالی
در شان اولاد شما بچیزی و آن اینست که مر مذکر راست از اولاد شما
برابر حصه دو مؤنث از اولاد شما و ضمیر کن راجع است باولادکم
و تانیث او باعتبار خبر است که نساء است و فوق اثنتین خبر بعد از خبر است
جهت تاکید و توضیح و فاعل ترک ضمیری است مستتر در و راجع
بقرینه مقام و مفعول او ضمیری است مقدر راجع بکلمه ما یعنی ما ترکه و قول او
فان کن نساء عطف است بر مقدری یعنی للذکر مثل حظ الانثیین
ان اجتمع الذکر مع الانثی من الاولاد یعنی اگر جمع شود از اولاد پسر
با دختر شما میراث پسر برابر میراث دو دختر است پس اگر باشد
اولاد شما دختران زیاده از دو پس میراث ایشان را دو ثلث ...
آنچه گذاشته است میت و ضمیر کانت نیز راجع است باولادکم بمعنی
جنس فرزندان شما خواه واحد و خواه متعدد و مراد از نصف
نصف ما ترک است یعنی اگر فرزند شما یک دختر باشد میراث او نصف

آن چیزی است که گذشته است و وجه عدم تعرض بحکم دو دختر اکتفا است
بمقابله حکم دختر با حکم زیاده از دو دختر و ابن عباس رضی الله عنه بر آنست که دو
دختر حکم یک دختر دارند در آنکه میراث ایشان نصف ترکه است و غیر ابن
عباس همه بر آنند که حکم زیاده از دو دختر دارند و میراث ایشان
ثلثان است و این قول راجح است از چند وجه یکی نصوص اهل بیت علیهم السلام
و اجماع فرقه ناجیه بعد از ابن عباس بلکه اجماع است دیگر آنکه میراث
یکدختر با یک پسر ثلث است پس اگر میراث دو دختر نصف باشد لازم آید
که میراث یکدختر با دختر دیگر کمتر باشد از میراث او با یک دختر با پسر
و این مناسب نیست دیگر آنکه میراث دو خواهر ثلثان است باتفاق و دختر
از خواهر نزدیکتر است بمیت پس مناسب نیست که میراث دو دختر کمتر باشد
از میراث دو خواهر و نیز عدم تعرض بحکم اولاد پسری که دختر با ایشان
باشند اشارتست بآنکه ایشان صاحب فرض نیستند بلکه هرچه از صاحب
فرض می ماند ایشان بقرابت می برند خواه واحد و خواه متعدد
و واحد بتمام و متعدد بقسمت سویت و ضمیر ... راجع است بمیت در قول
او لکل واحد منهما بدل بعض است از ابویه باعاده عامل و مراد از ولد
در قول او لکل واحد منهما بدل بعض است کان له ولد مطلق فرزند است
خواه پسر و خواه دختر بی واسطه و خواه بواسطه و همچنین در قول او
فان لم یکن له ولد لیکن اگر ولد بی واسطه جمع شود با ولد بواسطه محجوب باشد

و اگر ولد بی واسطه نباشد و ولد بواسطه قایم مقام او باشد و وارث باشد
با ابوین بتفصیلی که مذکور شد لیکن پسر حصه پسر را می برد و اگر چه دختر
و ولد دختر حصه دختر را اگر چه پسر باشد و اگر واحد باشد بتمام و اگر
متعدد و [illegible] باشد علی السویه و اگر متعدد و مختلف باشد للذکر مثل
حظ الانثیین و از اینجا معلوم شد که تفصیلی که در میراث اولاد مذکور
شده در آیه مخصوص اولاد بی واسطه است و وجه عدم تعرض بیان
میراث پدر یا ولد اشارت است بآنکه او نیز صاحب فرض نیست بلکه هرچه
از صاحب فرض می ماند بقرابت می برد و قول او فان کان له اخوة
عطف است بر مقدری یعنی فلامه الثلث ان لم یکن له اخوة یعنی اگر میت را
ولد نباشد اصلا و پدر و مادر باشد پس میراث مادر ثلث است اگر نباشد
میت را برادر [illegible] پس اگر باشد او را ابداً و زان میراث مادر سدس
باشد و مراد از اخوة که حاجب اند مادر را از ثلث بسدس دو مرد است
یا چهار زن یا چهار خنثی یا یک مرد و دو زن یا دو خنثی بشرط آنکه برادران
یا خواهران پدر و مادری باشند یا پدری و کافر و بنده نباشند و
پدر موجود باشد بنا بر ادله خارجه و تخصیص کلام در این مقام به بیان
ابوین و اولاد اشارت بآنکه طبقه اقرب میت از وراثت نسبی اند
و اخوة اگر چه حاجب میشوند مادر را از ثلث بسدس لیکن محجوبند با بوین
و اولاد و حجب مطلق نه آنکه در صورتی که حجب میکنند مادر را از ثلث

سدس سدس [illegible] یکم کرده را خود می برند چنانکه قایلان بتعصیب توهم
کرده اند و قول او من بعد وصیة متعلق است بظروف مذکوره در احکام
مفصله [illegible] مبتدای محذوف است یعنی هذا من بعد وصیة یعنی [illegible] مذکور شد
بعد از اخراج وصیت است و در قول او یوصی بها دو قراءت است
صیغه معلوم و صیغه مجهول از ایضا و قول او دین عطف است بر وصیة کلمه
او از برای اباحت است یعنی هر کدام که باشد تقدیم باید کرد او را بر میراث
خواه وصیت تنها و خواه دین تنها و خواه هر دو و جه تقدیم وصیت بر
دین در ذکر با آنکه دین مقدم است در اخراج زیادتی اهتمام است بشان
وصیت بسبب زیادتی مناسبت وصیت بمقصود درین مقام که میراث
است یا از جهت آنکه وصیت شاق ترست بر ورثه از دین و اقرب است
بعدم قبول ایشان و ظاهر آنست که مراد از نفع در قول او اقرب لکم
نفعا نفع اخروی است و از آباؤکم و ابناؤکم پدران و پسران که میراث
برند از پسران و پدران یعنی نمیدانید شما که کدام یک امین از ایشان
[illegible] خواهد بود نزد خدای تعالی تا شفاعت کند شما را روز قیامت
پس میراث هر کدام را تعیین نمایید و در وصیت تفصیل کشید و
احتمال دارد که مراد از نفع عامتر باشد از نفع دنیوی و اخروی
و از آباؤکم و ابناؤکم پدران و پسران که میت اند و پسران و پدران
ایشان نباشند یعنی نمیدانید که آنکس که وصیت از ایشان در حق

کسی و از برای شما ثواب حاصل میکند بسبب آنکه سعی میکنید در رسانیدن
آن وصیت بمستحق او و نفع رساننده تر است به شما یا آنکس که
و[illegible] زانکه آن و میراث شما را زیاد و دیگر را اند بعضی
خدای تعالی میداند که اول انفع است و نفع ثواب اخروی بیشتر است
از مال دنیوی پس شما نیز بوصیت راضی تر باشید و در اخراج او
سعی نمائید و احتمال دارد که مراد از نفع دنیوی باشد یعنی نمیدانید
که کدام یک از پدران شما و پسران شما زودتر خواهند مرد و از برای
شما میراث خواهند گذاشت پس بر عمر اعتماد مکنید و بمال دنیا مغرور
مشوید و در باب میراث و وصیت و دین احکام الهی را انقیاد نمائید
و بر هر تقدیر قول او آباؤکم و ابناؤکم لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا جمله معترضه
است جهت تأکید حکم میراث و وصیت و دین و مبالغه در تنفیذ آن و قول او
فریضة نصبیست از فرض یعنی ایجاب یا تقدیر و تا از برای نقل است و حال آن
از فاعلهای ظرفهای مذکوره در بیان میراث و آن للذکر است و لهن و لابویه
لکل واحد منهما و لامه و مخفی نماند که آیه مذکوره دلالت میکند بر تعیین
میراث دختران و پسران با دختران از پدر و مادر برین
که میراث یکدختر نصف مال است و میراث دو دختر یا بیشتر دو
از [illegible] مال و میراث پسران با دختران دو بخش است پسر
و یک بخش دختران را و برآنکه میراث پدر و مادر از فرزندان با فرزند

ششش یک مال است و میراث مادر از فرزندان پی فرزند یک
بخش مال است از سه بخش اگر برادران نداشته باشد و الا شش
یک مال است نیز بعد از جدا کردن وصیت و قرض در جمیع صورتها و برادران
این دو صورت اقرب اند میت از باقی وارثان محجوب و محروم گرداند
باقی وارثان نسبی را از میراث الایه الی قوله تعالی
فی سورة النساء ایضا و لکم نصف ما ترک ازواجکم ان
لم یکن لهن ولد فان کان لهن ولد فلکم الربع مما
ترکن من بعد وصیة یوصین بها او دین و لهن الربع
مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولد فلهن الثمن
مما ترکتم من بعد وصیة توصون بها او دین یعنی
شمار است نصف آنچه بگذارند زنان شما بعد از مردن از مالی که
دارند اگر نباشد مر زنان شما را فرزندی پس اگر باشد شما را
است چهار یک از آنچه بگذارند زنان شما بعد از جدا کردن وصیی که
وصیت کرده باشند زنان شما بآن و بعد جدا کردن قرضی
که در ذمت ایشان است تا زمان مردن و مر زنان شما چهار یک
از آنچه بوده باشد بگذارید بعد از مردن اگر نباشد مر شما را
فرزندی پس مر زنان شما راست هشت یک از آنچه بگذارید بعد از
جدا کردن وصیتی که وصیت کرده باشید بآن و جدا کردن قرضی که در

ذمت شما باشد تا زنان مردن شما بعد از بیان میراث طبقهٔ اولی
از وارثان نسبی شروع نمود در بیان میراث بعضی از وارثان
سببی که میراث می برند با جمیع [illegible] وارث [illegible] زوج و زوجه اند
و از این جهت [illegible] یافتند بر باقی وارثان نسبی و از زوج جمع
زوج را در لغت اطلاق کنند بر شوهر نسبت بزن و بر زن نسبت
بشوهر و در عرف شوهر را زوج گویند و زن را زوجه و مراد اینجا
زن است لیکن بشرط انکه منکوحه بعقد دایم باشد نه متعه بقول مختار و
مراد از فرزند زن فرزند زن است مطلق خواه بواسطه خواه بی واسطه
و خواه پسر و خواه دختر و خواه از این شوهر و خواه از شوهر دیگر بشرط
انکه کافر نباشد و بنده نباشد و قاتل آن زن نباشد [illegible]
است مراد از فرزند شوهر و قول او ما ترکتم اگرچه عام است لیکن مخصص
بما عدای عقارات از اراضی و مزارع و خانها عینا و قیمة و بما عدای
بناها و اشجار و اشیاء متصله بعقارات عینا [illegible] یعنی که زنان را
فرزندی نباشد از شوهران که بمیرند و این عقارات و امور متصله
بآنها را که بگذارند بقول مختار نزد محققان اصحاب بنا بر روایات
از ائمه هدی علیهم السلم و وجه انکه میراث مردان دو برابر میراث زنان
تعیین یافت آنست که بر مردان جهاد واجب است و مهر [illegible] زنان
و باقی عیال ایشان واجب است و نیز مردان عاقله بعضی اقربای خود شوند

و تا ادای جنایت آن بعض اقربا برایشان واجب شود و زنان عاقله
کسی نباشند و تا ادای کسی برایشان واجب نشود چنانکه مروی
است از حضرت امام صادق و امام رضا و حسن عسکری علیهم السلام
در جواب سوال از وجه حکم مذکور و نوشته‌اند که آیه مذکوره
دال است برانکه میراث شوهران از زنان بی فرزند نصف مال
ایشان است و از زنان با فرزند چهار یک مال ایشان بعد از
جدا کردن وصیت و قرض ایشان و میراث زنان از
بی فرزند چهار یک مال ایشان است و از شوهران با فرزند
هشت یک مال ایشان بعد از جدا کردن وصیت و قرض ایشان
قوله تعالی فی سورة النساء ایضا وان کان
رجل یورث کلالة او امرأة وله اخ او اخت
فلکل واحد منهما السدس وان کانوا اکثر من ذلک
فهم شرکاء فی الثلث من بعد وصیة یوصی بها
او دین غیر مضار وصیة من الله والله علیم حکیم
یعنی اگر باشد مردی که بمیرد و میراث گرفته شود از وی که پدر
و مادر و فرزند از و نمانده باشد یا باشد زنی که بمیرد و میراث
گرفته شود از وی که پدر و مادر و فرزند از و نمانده باشد
و مر آن مرد یا زن را باشد برادری یا خواهری پس هر یک

ازان برادر و خواهر او راست بخش شریک مال او و اگر باشند برادران
یا خواهران بیشتر از یکی پس ایشان شریکانند در یک بخش از سه بخش
مال او بعد جدا کردن قرضی که در ذمه او [illegible] باشد و وصیتی که
در حالی زندگی وصیت وارثان نکرده باشد میت در آن
امر میکند خدای تعالی باین احکام امر کردنی و خدای تعالی دانا است باحوال
[illegible] بردبار است در جزای اعمال قبیحه ایشان بدانکه کلاله در اصل
لغت مصدری است بمعنی کلال و او نقصان قوت جسمانی است
و در شرع به سه معنی مستعمل شود یکی وارثی که غیر پدر و مادر و فرزند باشد
دوم کسی که بمیرد و وارث او نه پدر او باشد و نه مادر او و نه
فرزند او سیم مصدری یعنی خویشاوندی غیر پدر و مادر و فرزند
از جهت آنکه خویشاوندی غیر پدر و مادر و فرزند ناقص است به نسبت
بخویشاوندی ایشان و در بعضی روایات از ائمه هدی علیهم الصلوة
والسلام واقع شده که کلاله عبارت است از برادران و خواهران
و موافق این تفسیر است آنکه بعضی گفته اند که مشهورتر در تفسیر کلاله
آنست که او قرابتی است در جانب عرض نه در جانب طول شامل برادر او
و خواهر و عم و عمه و خال و خاله و فرزندان ایشان و در قول او
یورث سه قراءت است صیغه مضارع مجهول از اورث بمعنی میراث
گرفتن یعنی یا اورث منه یا از ایراث بمعنی وارث گردانیدن و [illegible]

مضارع معلوم از تورث بمعنی ایراث بر قراءت اول بمعنی اول و بر
قراءت دیگر رجل مذکور عبارت از میت باشد و یورث صفت رجل
و کلالة بمعنی ثانی خبر بعد از خبر یا حال یا بمعنی ثالث مفعول له بمعنی اول
مفعول به یورث مبنی للفاعل و قول او او امرأة عطف است بر رجل
و قول او و له اخ او اخت عطف است بر جمله مذکوره یا حال است از ضمیر
یورث و ضمیر له راجع است برجل یا امرأة و ضمیر منهما راجع است باخ و اخت
و بر معنی ثانی قراءت اول رجل عبارت از وارث باشد و یورث
صفت او یا خبر کان و کلالة بمعنی اول خبر کان یا خبر بعد از خبر یا حال یا
بمعنی ثالث مفعول له و قول او امراة و اخ یا اخت بخلاف توجیهات
لکن معنی اول قراءت اول مرجح است بموافقت دو قراءت
دیگر و بموافقت آیه دیگر که نظیر این آیه است و قول او است ان امرؤ هلک
لیس له ولد و له اخت چنانکه عنقریب مذکور شود و بر هر تقدیر مراد از
اخ و اخت برادر و خواهر مادری است بنابر روایات صحیحه از اهل بیت
علیهم السلام و بنابر اجماع و بنابر قراءت ابی و له اخ او اخت من الام
و قراءت سعید بن جبیر و له اخ او اخت من ام و بقرینه آنکه در آیه
که مذکور شد میراث اخوه و اخوات بر وجه دیگر مبین شد پس باید
مراد از اخوه و اخوات درین آیه غیر مراد در آن آیه باشد و چون
میراثی که اینجا مذکور شده مثل میراث مادر است مناسب آنست که

اخوه واخوات اینجا بر اخوه واخوات مادری محمول [illegible]
بر اخوات پدر و مادری یا پدری وضمیر کانوا راجع است
یا اخت [illegible] جمعت او بنا بر تغلیب مذکر است بر مؤ
بر تثنیه وبرین قیاس است فهم فیه شرکاء وذلک
باخ یا اخت یعنی واحد وضمیر یوصی راجع است بمیت مذکور در کان اگر رجل
عبارت از میت باشد یا مفهوم ضمنا اگر عبارت از وارث باشد
وقول او غیر مضار حال است از فاعل یوصی ومراد از مضرت در وصیت
آنست که وصیت کند بزیاده از ثلث یا بدین غیر واقع جهت ضرر رسانیدن
بوارثان وظاهر او جه تخصیص این قید باین آیه آنست که اخوه و [illegible]
مادری اقرب اند بقصد مضرت از اولاد ابوین و از ازواج [illegible]
وقول او وصیة من الله مفعول مطلق فعل محذوف است یعنی یوصیکم الله
بهذه الاحکام وصیة یا منصوب است باختصاص یعنی اعنی من هذه الوصایا
یا وصیة من [illegible] پوشیده نیست که آیه مذکوره دلالت میکند بر انکه
میراث برادر یا خواهر مادری اگر یکی باشد شش یک مال است
واگر زیاده باشد یک بخش از سه بخش مال علی التسویه بعد
جدا کردن وصیت و قرضی که متعلق باشد بان مال [illegible]
قوله تعالی [illegible] سورة النساء ایضا یستفتونک قل [illegible]
فی الکلالة ان امرؤ هلک لیس له ولد وله اخت فله

نصف ما ترك وهو يرثها ان لم يكن لها ولد وان كانتا
[illegible] الثلثان مما ترك وان كانوا اخوة ر[illegible]
[illegible] فللذكر مثل حظ الانثيين يبين [illegible] ان تضلوا
والله بكل شيء عليم يعني طلب حكم مي كنند [illegible] از تو اي محمد در باب كلاله
بگو كه خداي تعالى حكم ميكند از براي شما در باب كلاله و آن [illegible] اينست
كه اگر بميرد مردي كه نباشد مر او را فرزندي و باشد مر او را خواهر
پس مر خواهر او راست نصف آنچه بگذارد از مال و آن مرد نيز وارث
خواهر مي شود اگر آن خواهر بميرد و او بماند اگر نباشد آن خواهر را
فرزندي پس اگر باشد كلاله آن مرد كه مرده و فرزند نگذاشته
[illegible] پس ميراث زنست دو بخش از سه بخش آنچه گذاشته
است و اگر باشد كلاله آن مرد جماعتي كه بعضي ايشان مردان باشند
و بعضي ايشان زنان پس مذكر راست از ايشان برابر حصه دو مونث
از ايشان بيان ميكند خداي تعالى از براي شما احكام ميراث را از
كراهت و اشتباه آنكه گمراه شويد و خداي تعالى بهر چيزي داناست بر وجه
صواب بعضي مفسران گفته اند كه سبب نزول اين آيه آن بود كه
جابر بن عبد الله مريض شد و پيغمبر صلى الله عليه و آله بعيادت او رفت
[illegible] يا رسول الله وارث من كلاله من است پس [illegible] قسمت كنم
مال خود را بر ايشان پس اين آيه نازل شد و استفتا در لغت

طلب فتوی و بیان حکم است در مسئله و افتا بیان حکم مبهم است
و معنی کلاله سابقا مذکور شد و مراد از استفتا اینجا بیان میراث
کلاله است یعنی جواب یعنی بگوای محمد که خدای تعالی بیان میکند حکم
مسئله شما را در باب میراث کلاله و قول او ان امرؤ شرط است
در بیان میراث کلاله و ترک عطف در قول او ان امرؤ از جهت کمال
اتصال است اگر داخل باشد در تحت قل و از جهت کمال انقطاع است
اگر در برابر قل باشد همچنانکه ترک در قول او قل الله یفتیکم از جهت
کمال انقطاع است و امرؤ فاعل فعل محذوف است و هلک مفسر آن
فعل است یعنی ان هلک امرؤ و قول او لیس له ولد صفت امرؤ است
یا حال از و و قول او و له اخت حال است یا حال بعد از حال
یا عطف است یا بر نفس شرط و مراد از ولد اینجا عامتر است از پسر و دختر
چنانکه متبادر است بلکه عامتر است از آنکه بی واسطه باشد یا بواسطه چنانکه
گذشت پس مراد از لیس له ولد و قول او ان لم یکن لها ولد آنست که
میراث بردن هر یک از برادر و خواهر از دیگری مشروط است
بآنکه فرزند نمانده باشد از و اصلا نه پسر و نه دختر و نه پسر پسر
کافی نیست بلکه شرط است که پدر و مادر نیز نمانده باشد چنانکه
معلوم شد از آیه سابقه پس آنکه مخالفان برادر را از خواهر با وجود
دختر او نصف مال او را میراث میدهند مخالفت قرآن میکنند و حکم

کلاله راجع است بکلاله و جمعیت او باعتبار خبر است و ضمیر کانوا نیز راجع

بکلاله و جمعیت او باعتبار خبر است و مراد از اخوه عام است از اخوه

و اخوات بر سبیل تغلیب و قول او ان تضلّوا مفعول له است بحذف

مضاف یعنی کراهت ان تضلّوا و آیه مذکوره دال است بر آنکه میراث

یک خواهر نصف مال است و میراث دو خواهر یا بیشتر دو بخش از سه

بخش مال و میراث برادر و خواهر با هم دو برابر حصه هر خواهر است

هر برادر را و نصف حصه هر برادر است هر خواهر را و میراث برادر

بی خواهر و بی وارث دیگر تمام مال است بقرابت خواه یکی و خواه بیشتر

علی السویه و مراد از خواهر و برادر اینجا خواهر و برادر پدر و مادری

و پدری چنانکه سابقا معلوم شد لیکن خواهر و برادر پدری میراث

نبرند مگر بشرط عدم خواهر و برادر پدر و مادری و مطلق برادران و خواهران

و اولاد ایشان هر چند پایان روند و اجداد هر چند بالا روند طبقه

دوم اند از وارثان نسبی لیکن مشروط است میراث بردن ابعد

از ایشان بعدم اقرب و میراث اولاد اخوه و اخوات بعینه میراث اخوه

و اخوات است بر ترتیب و تفصیل که مذکور شد و میراث اجداد پدری

مثل میراث اخوه پدر و مادری یا پدری است و میراث جدات پدری

مثل میراث اخوات پدر و مادری یا پدری و میراث اجداد مادری مثل

میراث اخوه مادری است و میراث جدات مادری مثل میراث اخوات

مادری بنابر روایات صحیحه اهل بیت علیهم السلام و طبقه [illegible]
منصب امامت و اخوال است پس و [illegible] اولاد ایشان
و [illegible] در کتاب [illegible] دلیل [illegible] بر حکم [illegible]
اولوا الارحام و تفصیل احکام ایشان مستوفا ذکر کرده از سنت نبویه
[illegible] علیه و علیهم السلام چنانکه در کتب اصحاب مذکور است
قوله تعالی فی سورة مریم و انی خفت الموالی من ورائی و کانت
امرأتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث
من آل یعقوب واجعله رب رضیا یعنی بدرستی که من
می ترسم از پسران عم خود که وارث من اند و عمل نیک نخواهند کرد
بعد از مردن من و هست زن من نازاینده پس ببخش ای پروردگار
از برای من از نزد خود فرزندی که قایم مقام من باشد و میراث برد
از من و میراث برد از فرزندان یعقوب علیه السلام و بگردان آن
فرزند مرا ای پروردگار من پسندیده که شایسته خلافت
من و میراث من باشد قراءت مشهور در قول او خفت صیغه
متکلم است از خوف و موالی جمع مولی است یعنی پسر عم و قول او من
متعلق است بمضاف مقدر یعنی عمل الموالی من ورائی یعنی می ترسم از
عمل پسران عم خود بعد از مردن خود زیرا که ایشان از بدان اند
و عمل نیک نخواهند کرد بعد از من و امام زین العابدین و امام باقر علیهما

ت الموالي خواهد ... بصيغه غايب از خفت من شعبي وكمي وظاهر مراد
معني استقباليست ... ماضي از جهت تنبيه است بر تحقق وقوع يعني نكم خواهند
بود ... پسران عم من بعد از من يا كسي خواهد كرد
از قراءت مشهوره ... يعني حاليت بحسب ظاهر و ... اسم فاعل است از عاقر
يعني نازاينده شدن و قول او من لدنك اشارت است بانكه چون زن
نيز زاينده نيست بخشيدن فرزند از محض قدرت و رحمت تو خواهد بود و ولي
يعني دوست است يا بمعني وكيل وكفيل و بر هر تقدير مراد از ولي فرزند است
بقرينه مقام و در قول او يرثني دو قراءت است جزم بنا بر انكه جواب
باشد و رفع بنا بر انكه صفت وليا باشد و رضيا فعيل است
بمعني فاعل از رضا يعني پسنديدن و مخفي نماند كه گاهي سهام وارثان
مساوي باشد با اصل فريضه كه مشتمل باشد بران سهام و گاهي
زايد باشد بران و گاهي ناقص باشد از ان اما انكه مساوي باشد
مثل انكه از ميت پدر و مادر بماند و دو دختر اصل فريضه ايشان
شش است هر يك از پدر و مادر سدسي مي برند و دو دختران ثلثان
و درين قسم نزاعي نيست و اما انكه زايد باشد مثل انكه از ميت
پدر و مادر بماند و دو دختر و زوج يا زوجه اصل فريضه ايشان بيست و
چهار باشد زيرا كه اقل عددي كه مشتمل باشد بر سدس و ثلثان
و ربع و يا ثمن بيست و چهار است اما ليكن سهم زوج يا زوجه بتمام زياده مي ماند

پس مخالفان در مثل این صورت فریضه را زیاده میکنند و منبسط
میگردانند بر وجهی که سهام همه وارثان حاصل شود و آن را عول
خوانند یعنی زیاده کردن پس در مثال مذکور بیست و چهار
را سی میگردانند پدر و مادر را هشت میدهند که سدسان بیست
و چهار است و دختران را شانزده میدهند که ثلثان بیست و چهار را
و زوج را شش میدهند که ربع بیست و چهار است مجموع سی میشود و بر
تقدیر زوجه بیست و چهار را بیست و هفت میگردانند پدر و مادر را
هشت میدهند و دختران را شانزده و زوجه را سه ثمن بیست و هفت
میشود و نزد اصحاب ما عول باطل است و نقص بر سهم دختران وارد میشود
بنا بر اجماع فرقه ناجیه و روایات صحیحه اهل بیت علیهم السلام و در کتب
فرایض که با ملاء پیغمبر است صلی الله علیه و آله و خط امیر المؤمنین صلوات الله علیه
بر ائمه عول ثبت در سهام و اما آنکه ناقص باشد مثل آنکه از میت
پدر و مادر ماند و یکدختر اصل فریضه ایشان شش است پدر و مادر
هر کدام سدسی می برند و دختر نصف سدسی از فریضه می ماند پس نزد
اصحاب ما رد می شود بر ایشان احتساباً و مخالفان بر آنند که هرچه
فریضه زیاده می ماند بعصبه میت میدهند مثل برادر یا اعمام و پسران
عم و آن را تعصیب می نامند و استدلال کرده اند بآیه مذکوره زیرا
که زکریا علیه السلام تخصیص نمود دعای خود را بطلب پسر تا به پسر

میراث نرسد پس اگر تعصیب حق می‌بود تخصیص نمیکرد دعای خود را به
پسر بلکه میگفت فهب لي من لدنك وليا او وليه واین استدلال ظاهر البطلان
است زیرا که تخصیص به پسر میتواند بود که بجهت فواید دیگر باشد مثل
آنکه صحبت لیشان مایلترست به پسر واگر پسر وارث نبوت نیز می‌تواند بود
بخلاف دختر با آنکه دور نیست که مراد اعم باشد از پسر و دختر
بر سبیل تغلیب و چون جواب استدلال ایشان بایه مذکوره معلوم
و دلیل دیگر ندارند که قابل نقل باشد و ظاهر بعضی ایات سابقه مثل
للرجال نصیب مما ترك الوالدان والاقربون با اجماع فرقه ناجیه و روایه
اهل بیت علیهم السلام دلالت میکند بر بطلان تعصیب و تحقیق رد
ثابت شد که رد حق است و تعصیب باطل الا انه المرسوم قوله تعالی
فی سورة النساء واذا حضر القسمة اولوا القربى واليتامى
والمساكين فارزقوهم منه وقولوا لهم قولا
معروفا یعنی هرگاه حاضر شوند قسمت ترکه را بر وارثان صاحبان
خویشی و نزدیکی که وارث نباشند و یتیمان که وارث نباشند و مسکینان
که وارث نباشند پس بدهید ایشان را از ان مال که قسمت می‌کنید
بر وارثان و بگوئید مر ایشان را سخن ملایم مشروع مراد از قسمت
قسمت ترکه میت است بر وارثان بقرینه سابق و لاحق آیه و مراد از جماعت
مذکوره آنانند که وارث نباشند زیرا که وارثان را میراث ایشان

کافی است و مراد از رزق ایشان دادن چیزی است از آن ترکه بایشان
بطریق حق النظر بشرط آنکه هیچ یک از وارثان صغیر نباشند و حق کسی دیگر
متعلق نباشند بآن ترکه و مراد از قول معروف سخن ملایم است که در روی
ایشان گویند مثل عذرخواهی آنکه حق صغیر است یا حق غیر است و بعضی
صیغه امر مذکور را بر وجوب حمل کرده اند و این آیه را منسوخ داشته اند بآیه
میراث و این قول ضعیف است زیرا که نسخ خلاف است و ظاهر آنست که صیغه
امر مذکور بمعنی ندب است چنانکه از سعید بن جبیر مرویست که گفت بعضی مردم
میگویند که این آیه منسوخ است والله که منسوخ نیست لیکن مردم مساهله میکنند
در عمل کردن باو پس آیه مذکوره دال است بر استحباب دادن چیزی
از ترکه بجماعت مذکوره و گفتن سخن ملایم در روی ایشان خواه
چیزی دهند و خواه ندهند بطریق عذرخواهی از کم دادن یا نادادن
و پوشیده نماند که احکام مذکوره در آیات میراث همه مخصص باین است که وارث
کافر نباشد و بنده نباشد و قاتل مورث نباشد بنابر اجماع و روایات اهل بیت
علیهم السلام کتاب الحدود این کتاب در بیان حدود و دیات است و حدود
جمع حد است و حد در لغت بمعنی منع است و بمعنی حایل میان دو چیز و بمعنی
نهایت چیزی و در شرع عبارت است از عقوبتی که تعیین کرده است شارع
او را بمکلف بجهت ارتکاب معصیتی و مناسبت میان این معنی و هر یکی از
معانی لغویه واضح است و او چند قسم است و اقسامی که در کتاب الله مذکور است

چهار است اول در زنا و در وی چهار آیت است الآیة الاولى و اللاتی
فی سورة النساء و اللاتی یاتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا
علیهن اربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن فی
البیوت حتی یتوفهن الموت او یجعل الله لهن سبیلا
یعنی آن زنان که بیایند زنا را یعنی زنا کنند از زنان شما پس
طلب گواهی کنید بر زنای ایشان از چهار مرد از جنس خود که مسلمان
پس اگر گواهی دهند چهار مرد مسلمان بر زنای ایشان پس نگاه
دارید ایشان را در خانهای خود و بطریق حبس جهت حد ایشان
تا آنکه بمیراند ایشان را ملک الموت یا بگرداند خدای تعالی از برای ایشان
راه خلاصی مراد از فاحشه زناست چنانکه متبادر است از جهت شناعت
باعث این فعل بسبب لب قبایح و اضافه من نسائکم دال است برآنکه
شرط است در حد زنای مذکور آنکه محصنه باشند یعنی شوهردار و
نیز مراد از نسائکم زنان آزاد است چنانکه متبادر است و قول او
اربعة دلالت میکند برآنکه ذکورت شرط است در ایشان و منکم دلالت
میکند برآنکه اسلام شرط است چنانکه متبادر است و مراد از امساک
ایشان حبس ایشان است در خانهای خود جهت حد ایشان تا آنکه
... اینجا و حد زنا برین وجه بود در صدر اسلام بعد از آن منسوخ شد
به جلد چنانکه بعد ازین مذکور کرد و ظاهر آنست که مراد از موت

ملک الموت است بحذف مضاف و قول او ان یجعل الله لهن سبیلا اشارت است
بوعده نسخ حکم مذکور با آیه جلد و موید اینست آنچه روایت کرده اند
چون آیه جلد نازل شد گفت پیغمبر صلعم قد جعل الله لهن سبیلا
یعنی تعیین کرد خدای تعالی از برای ایشان راه نجاتی و احتمال دارد که مراد
از جعل مذکور توفیق ایشان باشد از برای توبه کردن از زنا و آیه مذکور
دال است بر آنکه زنای محصنه ثابت نمیشود مگر بگواهی چهار مرد مسلمان
و حد زنا در اول اسلام حبس موبد بوده است در خانه خود

قوله تعالی فی سورة النساء ایضا و اللذان یاتیانها منکم فآذوهما
فان تابا و اصلحا فاعرضوا عنهما ان الله کان توابا
یعنی آن دو کس که زنا کنند با هم از جنس شما پس ایذا کنید
پس اگر توبه کنند روی بگردانید از ایذای ایشان بدرستی که خدای
تعالی هست نیک قبول کننده توبه مردم را و مهربان با ایشان ظاهر
آنست که مراد از اللذان زانی و زانیه است بر سبیل تغلیب و ضمیر یاتیا
نها راجع است بفاحشه و اکثر مفسران برین اند و برین تقدیر بهتر آنست
که این آیه مخصص باشد بغیر محصن بقرینه تقابل با آیت سابق که
بمحصن و مراد از ایذای ایشان حد تازیانه باشد و اخراج زیرا که
فسخ خلاف اصل است و موید این است آنکه روایت کرده اند
از پیغمبر صلعم و آله که چون آیه جلد نازل شد گفت که خذوا عنی

جعل الله لهن سبيلا البكر بالبكر جلد مائة و تغريب عام و الثيب بالثيب
جلد مائة و رجم بحجر يعني بدرستي [illegible] پس از من حد زنا را به تحقيق مقرر كردانيد خداي
تعالى از براي زنان [illegible] راه خلاصي حد زناي مرد و زن بار
ني شوهر صد تازيانه است و اخراج كردن تا يكسال و حد زناي مرد و زن
دار با شوهر دار صد تازيانه است و سنگسار كردن و بعضي اللذان
ياتيانها را حمل كرده اند بر دو مرد كه يكي با ديگري لواطه كند و ايذاي
ايشان را بر قتل و بر هر تقدير مراد از اصلاح ايشان استقامت
ايشان بر توبه و قول او فاعرضوا عنهما اشارت است باآنكه توبه حد را
ساقط كرداند بشرط آنكه پيش از حضور حاكم شرع واقع شود و اما
اگر بعد از آن واقع شود پس اگر زنا باقرار ثابت شده باشد حاكم
شرع مخيرست در اجراي حد و عدم آن و اگر بگواه ثابت شده باشد
حد لازم گردد و توبه دفع آن نكند و مخفي نيست كه آيه مذكوره دلالت ميكند
بر وجوب حد زنا بشرط عدم توبه قبل از حضور مجلس حاكم با دله خارجه
الآية الثانية قوله تعالى في سورة النور الزانية والزاني
فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة و لا
تاخذكم بهما رافة في دين الله ان كنتم تؤمنون
بالله و اليوم الآخر و ليشهد عذابهما طائفة من
المؤمنين يعني زن زنا كننده و مرد زنا كننده پس بزنيد هر يك

از ایشان را صد تازیانه و باید که فرا نگیرد شما را مهربانی گرفتن بایشان
در اجرای حد خدای تعالی بر ایشان اگر باشید که ایمان می آورده
باشید بخدا و بروز قیامت و باید که حاضر شود مکان حد زدن
ایشان را بعضی از مؤمنان خلاف کرده اند نحات [illegible]
و الزانی با آنکه بحسب ظاهر مختار نصب ایشان بود بنا بر آنکه ما اضمر عامله
علی شریطة التفسیر باشد پیش از صیغه امر که فاجلدوا ست بعضی بر آنند
که آیه مذکوره دو جمله است و خبر الزانیة و الزانی بحذف مضاف مقدر است
مثل فیما یتلی علیکم یعنی حکم زن زنا کننده و مرد زنا کننده در آیت
که خوانده میشود بعد از این بر شما و فاء فاجلدوا از برای تعقیب است
یعنی آن حکم اینست که بزنید هر یک از ایشان را صد تازیانه و
علی نمیتوان کرد در جزء جمله دیگر از جهت یا اضمر عامله شد
بر آنند که الزانیة و الزانی مبتدا است متضمن معنی شرط بمعنی التی زنت
و الذی زنی و فاء فاجلدوا فاء شرط است که بر خبر آمده مثل الذی
یاتینی فله درهم بعد فاء شرط عمل نمیکند پس در ما قبلش از جهت
ما اضمر عامله شد و جلد تازیانه زدن است و جلده مصدر نوعیه است
بمعنی مرة یعنی یک تازیانه زدن جلد مذکور بمعنی وجوب است
لیکن مخصص است بکتاب و سنت اما بکتاب مخصص است بمرد زنا کننده
و زن زنا کننده که آزاد باشند زیرا که حد غلام زنا کننده و کنیز

زنا کنند و نصف حد آزاد است از جهت آیه فعلیهن نصف ما علی المحصنات
من العذاب چنانکه گذشت و اما نسبت محصن است بزیادی اخراج کردن
تا یکسال در حق زانی که محصن باشد و بزیادی رجم یعنی سنگسار کردن
در حق زانی و زانیه که محصن باشند از جهت حدیث نبوی صلی الله علیه و آله
که فرمود البکر بالبکر جلد مائة و تغریب عام و الثیب بالثیب جلد مائة
و رجم چنانکه گذشت و مؤید این است آنکه مروی است از امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و آله که سراقه را آنکه زنا کرده بود و محصنه بود
روز پنجشنبه صد تازیانه زد و روز جمعه سنگسار فرمود و گفت که تازیانه
زدم او را بکتاب الله و رجم کردم او را بسنت رسول الله صلی الله علیه و آله
و مراد از محصن مردی است که مالک فرجی باشد بعقد دایم یا بملک
یمین که نزد او باشد شب و روز و مراد از محصنه زنی است که شوهر
داشته باشد و نزد اصحاب ما بر زنان زانیه موی بریدن و اخراج نیست
اصلا و قول او بهما متعلق است برافة یعنی مهربانی کردن بر زانیه و زانی
بنا بر تقدیم معمول مصدر بر مصدر جایز است و گرنه ظرف باشد یا متعلقات
[illegible] که مفسر اوست مصدر مذکور یعنی و لا تاخذکم رافة یعنی باید که
حکام شرع رجم بکنند بر زانیان جهت محافظت نسب و رعایه
حکم خدای تعالی و چیزی از حد ایشان کم نکنند و مبالغه نمایند در اجرای
حد و خدای تعالی بر ایشان بر وجهی که چیزی کم نشود و زیاده نیز نشود

و قول او ان كنتم تأكيد است حكم مذكور را و تهديد است بر ترك آن
و مؤيد اينست آنكه روايت كرده اند از رسول خدا صلى الله عليه و آله كه فرمود
يؤتى بوال نقص عن الحد سوطاً فيقول رحمة لعبادك فيقال له انت ارحم بهم
مني فيؤمر به الى النار و يؤتى بمن زاد سوطاً فيقول لينتهوا عن معاصيك فيؤمر به
الى النار يعني بياورند روز قيامت حاكمي را از حدهاي خداي تعالى كم كرده باشد
از جلد كه واجب شده باشد بر كسي يك تازيانه پس گويد كه بار خدايا
بجهت رحم بر بندهاي تو كردم پس خداي تعالى بگويد با او كه آيا تو مهربانتري
با ايشان از من پس امر كند كه به دوزخ برند او را و بياورند حاكم ديگر را
كه زياده كرده باشد يك تازيانه را بر حد كسي پس بگويد بار خدايا
تو مهربان تري با ايشان از من پس امر كند كه به دوزخ برند او را و بياورند
حاكم ديگر را كه زياده كرده باشد يك تازيانه را بر حد كسي پس گويد از
جهت آنكه ترك كنند بندهاي تو معصيتهاي ترا زياده كردم يك تازيانه را
پس امر كند خداي تعالى كه به دوزخ برند او را و مراد از عذابهما موضع
اجراي حد است بر زانيه و زاني و مراد از طايفه يك كس است يا بيشتر
چنانكه مرويست از امام باقر عليه السلام و كثيري از مفسران يعني نفر طرف
كننده و نزد ابن عباس رضي الله عنهما اقل طايفه چهار كس است و
بعضي دو و بعضي سه نيز گفته اند و مؤيد قول اول است آنكه ارباب لغت
گفته اند كه طايفه جمع و اقل او سه است و طايفه بعض اوست پس شامل

نباشد کسی را و بر بهر تقدیر امر بکافر شدن طایفهٔ از مسلمانان جهة
زنا و بی ایذا و اهانت زانیان است و تنبیه سایر مسلمانان و
تخویف ایشان از ارتکاب زنا و وجه تقیید مؤمنان همین است
با انکه مبادا کافران از مشاهدهٔ آن بترسند و رغبت نکنند باسلام
و مخفی نماند که آیه مذکوره دال است بر وجوب حد مردان و زنان آزاد
که زنا کنند بصد تازیانه بی زیاده و نقصان و بر وجوب کافر شدن
بعضی از مسلمانان دران موضع الآیة الرابعة قوله تعالی فی سورة المائدة
یا ایها الرسول لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر
من الذین قالوا آمنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم
ومن الذین هادوا سماعون للکذب سماعون لقوم
آخرین لم یاتوک یحرفون الکلم من بعد مواضعه
یقولون ان اوتیتم هذا فخذوه وان لم تؤتوه
فاحذروا یعنی ای پیغمبر رسل اندوهگین نگرداند ترا عمل آنانکه
شتاب میکنند در اظهار کفر ایشان آنانند که میگویند ایمان
آورده ایم بزبانهای خود و حال انکه ایمان نیاورده است دلهای
ایشان و آنانند که دین یهود اختیار کرده اند ایشان نیک قبول
کننده اند مر دروغ را و نیک متابعت کننده اند مر جماعت دیگر را
که هرگز بمجلس تو نیامده اند از کمال بغض و شقاوت که دارند تغییر میدهند

لفظهای تورات را بعد از تغییر مواضع آن الفاظ میگویند باصحاب خود
در احکامی که تغییر داده اند که اگر داده شوید از جانب پیغمبر این جواب را
که مرضی شماست پس فرا گیرید او را و عمل کنید بآن و اگر داده نشوید
این جواب را پس اجتناب کنید از و جواب او روایتست از
امام باقر علیه السلام که سبب نزول این آیه آن بود که زن خیبریه از
بزرگان خیبر زنا کرد با کسی و حال آنکه محصنه بود و نمیخواستند که سنگسار
بکنند او را کسی فرستادند نزد پیغمبر صلعم و آله که ازین مسئله استفسار
نماید بطمع آنکه شاید به سنگسار کردن امر نفرماید آن حضرت فرمود که بحکم
من راضی می شوید گفتند آری پس حکم فرمود که سنگسار کنند ایشان
قبول نکردند جبرئیل علیه السلام آمد و خبر داد آنحضرت را که ابن صوریا
نام شخصی است در میان ایشان او را حکم گردان میان خود و ایشان
پیغمبر صلعم و آله با ایشان گفت که ابن صوریا را می شناسید گفتند آری
می شناسیم و تعریف بسیار کردند او را آن حضرت او را طلب نمود
گفت که سوگند میدهم ترا بخدایی تعالی که در کتابی که موسی علیه السلام آورد از
نزد خدای تعالی آورد و حد زنای محصن و محصنه را یافته اید یا نه گفت آری
رجم یافتیم و اگر نمیترسیدیم از پروردگار آن کتاب که تورات است
من خبر پنهان میداشتم و اعتراف نمیکردم بصدق قول تو پس آیه نازل
شد و مسارعت ایشان در کفر شتاب کردن ایشانست در اظهار کفر

وعده اوقات پیغمبر صلی الله علیه و آله و مبالغه نمودن در آن هرگاه که فرصت می یافتند
و آن حضرت از این جهت بسیار محزون می شد و قول او من الذین
قالوا بیان الجماعت است و ظاهر آنست که قول او و من الذین هادوا
عطف است بر بیان مذکور و اشارت است بتقسیم آن جماعت بدو قسم
یکی منافقان و دیگر کافران مجاهر از یهود [illegible] و قول او سماعون
خبر مبتدا محذوف است یعنی هم سماعون یعنی قسم ثانی یا هر دو قسم قبول
کنندگان اند مر سخنان دروغ شیاطین خود را و سماعون دوم
خبر بعد از خبر است و سماع صیغه مبالغه است از سمع یعنی قبول کردن و متابعت
نمودن و قول او لقوم آخرین متعلق است بقالوا و قول او لم یأتوک
[illegible]عون است بر و یا حال از فاعل و قول او لم یأتوک صفت قوم است
و قول او یحرفون الکلم استیناف است جهت بیان کیفیت کذب قوم
دیگر که ایشان قبول میکنند آن را و قول او یقولون بیان استیناف
مذکور است یا بدل از و و مراد از تحریف کلم تغییر الفاظ توریت است
و مراد از من بعد مواضعه بتقدیر مضاف تغییر معانی توریت است
و ضمیر مواضعه راجع است بکتاب توریة و معنی قول او اوتیتم هذا جواب
دادن پیغمبر است صلی الله علیه و آله بر وجهی مرضی ایشان باشد چنانکه از
سبب نزول معلوم شد نیست که آیه مذکوره و دال است بقرینه سبب نزول
مذکور برآنکه حد زنا محصن و محصنه رجم است لیکن باید دانست که وجوب حد

زنا و غیر آن مطلقا مشروط است بآنکه آن زنا مثلا بر سبیل اکراه و اضطرار
واقع نشده باشد چنانکه مروی است که زنی نزد عمر علیه اللعنة آمد و گفت
که زنا کرده ام پس بران بر من حد خدای تعالی را آن ملعون امر کرد
برجم او و امیر المؤمنین صلوات الله علیه حاضر بود فرمود که بپرس از که
که چه زنا کرده است چون پرسیدند گفت که بسیار تشنه شدم بخیمه
درآمدم که آب خورم اعرابی دیدم نشسته آب طلبیدم از وی
که آب نمیدهم مگر وقتی که راضی شوی بمن پس بیرون آمدم تا آنکه
تشنگی بر من غالب شد بمثابه که نزدیک بود که هلاک شوم پس بضرورت
نزد او آمدم و راضی شدم و آب خوردم و آن اعرابی بمن زنا
کرد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که این زن داخل است در آیه
فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه پس دست از و باز دارید
دوم بازاقم جدود حد قذف است یعنی دشنام دادن
و نسبت کردن بزنا و در روایت است الآیه الا و قوله تعالی
فی سورة النور والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا
باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة و لا تقبلوا
لهم شهادة ابدا و اولئک هم الفاسقون الا الذین
تابوا من بعد ذلک و اصلحوا فان الله غفور رحیم یعنی آنانکه
دشنام دهند بزنا زنان محصنه را بعد از ان نیاورند چهار گواه

معتبر که گواهی دهند بزنای آن زنان پس بزنید ایشان را هشتاد
تازیانه و قبول مکنید از برای ایشان گواهی را که بدهند در حق
کسی هرگز و آن جماعت ایشان اند فاسقان مگر آنکه توبه کنند
بعد از ان و استقامه نمایند بران توبه پس بدرستی که خدای تعالی
آمرزنده مهربان است بعضی گفته اند که این آیه نازل شد در حق
افک عایشه و بعضی گفته اند که نازل شد در حق همه زنان مسلمانان
و بر همه تقدیر حکم عام است اگرچه سبب نزول خاص باشد و در
لغت مطلق دشنام دادن است و اینجا دشنام دادن است
بزنا بقرینه ذکر چهار گواه و بنابر اجماع و مراد از احصان اینجا عفت
و اجتناب از زنا نه تزوج از جهت آنکه اجماع است بر آنکه حد قذف ثابت
میشود بنسبت بزنان بی شوهر اما نسبت بزنان غیر عفیفه ثابت
نشود بلکه تعزیر واجب شود مگر آنکه مشهور باشد زنای ایشان
بحیثیتی که بد نیاید ایشان را از دشنام بزنا که درین صورت
تعزیر نیز واجب نشود و نیز شرط است در وجوب حد قذف
آنکه زن مقذوفه آزاد باشد و عاقل و بالغ و مسلمان بنابر ادله
خارجه پس بقذف مملوکه حد واجب نشود بلکه تعزیر نیز واجب شود
و همچنین شرط است در قاذف عقل و بلوغ لیکن حریت شرط نیست
نزد محققان اصحاب ما و مراد از اربعه شهدا چهار گواه عدل مقبول

الشهادت است که گواهی دهند در یکمجلس یک زنا بیک طریق و در
یک مکان و در یک زمان و در حکم چهار مرد است سه مرد و دو زن
یا دو مرد و چهار زن و در حکم چهار گواه است چهار مرتبه اقرار
مقذوفه بزنای خود و در حکم قذف زنان عفیفه است قذف مردان
عفیف و تعیین حد [illegible] است و در حکم قذف بزنا است قذف
بلواطه و مستحق بحد قذف بکفر و شرب و غیر آن که واجب نشود بجز
تعزیر چنانکه اصحاب تصریح نموده اند بنابر ادله خارجه و مراد از
ثمانین جلدة هشتاد تازیانه است که بر بالای جامه بزنند نه بسیار
محکم و نه بسیار سست بخلاف حد تازیانه حد زنا که محکم باید زد و برهنه
باید زد و بعضی فقها گفته اند که بهمان هیئات که یافته اند [illegible] باید زد
و در بعضی روایات از امام باقر علیه السلم وارد شده که در حد قذف
مرد را در حالتی که ایستاده باشد حد باید زد و زن را در حالتی که
نشسته باشد و قول او لهم متعلق است بلا تقبلوا لهم شهادة ابدا یعنی تا محدود
که شهادت مفتری است و قول او و اولئک هم الفاسقون مبالغه است
در فسق ایشان و اشارت است بوجه عدم قبول شهادت ایشان
و از کلام شیخ ابو علی طبرسی رحمة الله چنین مستفاد میگردد که استثنا
که متعلق است بهر یک از سه محل که در مقام خود واقع شده اند
یعنی بهر یک از وجوب حد قذف هشتاد تازیانه و عدم قبول شهادت

ایشان هرگز و فاسق بودن مشروط است بانکه توبه نکرده باشد
قاذف از قذف و اما بعد از توبه حکم بفسق او مرتفع شود و
شهادت او مقبول گردد و حد نیز ساقط شود ولیکن چون قذف
حق آدمی است موقوف است ثبوت حد بمطالبهٔ مقذوف و توبه
قاذف مشروط باشد بعفو مقذوف و بعد از عفو او حد ساقط گردد
اگر عفو پیش از ثبوت حد باشد و شرط است در توبهٔ قاذف که تکذیب
خود کند در قذف اگر کاذب باشد و تخطیهٔ خود کند اگر صادق باشد
و بنابرین تقدیر شهادت او مقبول گردد مطلق لیکن سقوط حد
موقوف است بر عفو مقذوف نیز چنانکه مذکور شد و مراد از
اصلاح استقامت است بر توبه و مخفی نماند که آیهٔ مذکوره دلالت میکند
بر وجوب حد قذف و آن هشتاد تازیانه است بشرط آنکه ثابت نشود
زنای مقذوف بچهار گواه شرعی و آنچه در حکم اوست و آن چهار نوبت
اقرار است بنابر آنکه گواهی قاذف مقبول نشود و هرگز و همیشه فاسق
باشد مگر آنکه توبه کند از قذف بعد از آن از جهت آنکه خدای تعالی آمرزنده
توبه کاران را مهربان است بایشان الآیة الثالثة عشر قوله تعالی
فی سورة النور ایضاً ان الذین یرمون المحصنات الغافلات
المؤمنات لعنوا فی الدنیا و الآخرة و لهم عذاب عظیم
یعنی بدرستی که آنانکه دشنام میدهند بزنا زنان عفیفه ساده لوح

مؤمن را لعنت کرده میشوند در دنیا و آخرت و مر ایشانراست
عذابها بزرک سبب نزول آیه افک عایشه نازل شد و ایراد
صیغه جمع از برای تعمیم حکم است اکرچه سبب نزول خاص باشد و مراد
از یرمون المحصنات یعنی سابق است و مراد از غفلت ساده لوحی
و سلامت است از ... صفات ذمیمه و در قول او لعنوا فی الدنیا و
الآخرة مبالغه است در منع و نهی از معنی قذف محصنات با آنکه موجب
بعد است از رحمت الهی در دنیا و آخرت و سبب عقوبت عظیم است
و مراد از عذاب عذاب عقوبت دنیوی است که حد است یا عذاب
اخروی یا هر دو و در اختیار صیغه ماضی در لعنوا مبالغه در تحقق وقوع
آن و این آیه دلالت میکند بر تحریم قذف محصنات ... را که از جمله
کبایر است ... از اقسام حد و حد سرقت ... و نیز
دو آیه است ... قوله تعالی فی سورة المائدة والسارق
والسارقة فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا نکالا من الله
عزیز حکیم یعنی مرد دزدی کننده پس ببرید دستهای ایشانرا
از جهت جزا دادن ایشان بسبب آنکه حاصل کرده اند بدزدی
را از جانب خدای تعالی و خدای تعالی غالب است بر کناه کاران
داناست بوجه حکمت جزای اعمال ایشان را حکم این آیه در اعراب
و ... رفع بر نصب حکم آیه الزانیة والزانی است چنانکه کذشت و سرقه

... دزدي كردن است و ... معتبر است كه بر سبيل پنهاني واقع شود نه بر سبيل
آشكارا و نيز شرط است در دزد آنكه مالي كه دزدي ميكند چهار يك يك
مثقال طلاي خالص مسكوك باشد يا بيشتر يا آنچه قيمت او بقدر باشد
يا بيشتر و آنكه گرفتن آن مال از جايي باشد كه مالك قصد حفظ و ضبط
او كرده باشند نه بوسيله ديگري و نيز معتبر است آنكه دزد پدر نباشد
كه از مال پسر دزديده باشد و مملوك نباشد كه از مال خواجه دزديده
باشد و شريك نباشد كه از مال مشترك دزديده باشد و جميع اين
قيود معتبر است در سرقه كه موجب حد شود اصحاب ما بنا بر روايات
اهل بيت عليهم السلام و قطع در لغت بمعني بريدن است خواه جدا شود و خواه نشود
ليكن اينجا مراد قطع است كه موجب فصل باشد بنا بر روايات و يد در لغت عبارت
از كتف تا سرهاي انگشتان و مراد از قطع يد نزد اصحاب ما بريدن
چهار انگشت است غير ابهام از بيخ انگشتان از دست راست بر وجهي
كه كف دست بماند پس اگر بعد از قطع يد بر وجه مذكور بار ديگر دزدي
كند بشرايط مذكوره پاي چپ او را بايد بريد از بيخ پاشنه بر وجهي كه
پاشنه بماند پس اگر بار ديگر دزدي كند حبس مخلد كنند او را تا بميرد
پس اگر در حبس دزدي كند واجب شود قتل او بنا بر اين تفصيل نيز
بر روايات ائمه هدي است عليهم السلام پس مراد از ايديهما ...
مضاف باعتبار مضاف اليه است مثل صغت قلوبكما و وجوب حد مذكور

موقوف است بر ثبوت سرقه مذکوره بگواهی دو عدل یا باقرار
دو نوبت و اما باقرار یکنوبت رد مال ثابت شود نه حد و همچنین
سوگند خوردن مدعی با نکول [illegible] او جزاء مفعول له اقطعوا است
وکلمه با در بما کسبا با سببیت است و متعلق است بجزا یا باقطعوا و ما مصدریه
است و کسب بمعنی [illegible] آیه مذکوره دلالت میکند بر وجوب قطع
ید مرد و زن در حد سرقه بتفاصیل معتبره در شرع

قوله تعالی فی سورة المائدة ایضا فمن تاب من بعد ظلمه
و اصلح فان الله یتوب علیه ان الله غفور رحیم یعنی پس
کسی که توبه کند بعد از آنکه دزدی کرده باشد و استقامت ورزد
بران توبه پس بدرستی که خدای تعالی قبول میکند توبه او را بدرستی
که خدای تعالی آمرزنده مهربان است مراد از ظلم سرقه مذکوره است
بقرینه آیه سابق و مراد از توبه خدای تعالی قبول اوست توبه بندگان را
و قول او علیه متعلق است به یتوب باعتبار تضمین معنی اقبال یا اطلاع
و آیه مذکوره دلالت میکند بر آنکه توبه سارق و سارقه مسقط عذاب
اخروی است چنانکه محقق علیه است و مسقط حد است چنانکه مختار اصحاب
ماست بشرط آنکه توبه پیش از ثبوت شرعی سرقه واقع شود و مقبول
[illegible] نزد محققان اصحاب قسم چهارم حدود و حد محارب است و در و نیز
دو آیه است الآیة الاولی قوله تعالی فی سورة المائدة ایضا انما جزاء

الذین یحاربون الله و رسوله ویسعون فی الارض
فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف
او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا ولهم فی الاخرة
عذاب عظیم تفسیر این است و جز این نیست که جزای آنانکه جنگ میکنند
با دوستان خدا و رسول خدا که مسلمانانند وسعی میکنند در زمین بطرف
فساد و ناحق آنست که کشته شوند یا از حلق برکشیده شوند یا بریده
شود دستهای ایشان و پایهای ایشان برخلاف یکدیگر یا اخراج
کرده شوند از زمینی که بجا که مذکور شد مر ایشان را رسوائیست
در دنیا و مر ایشان راست در آخرت عذاب بزرگ مراد از محاربه
خدا و رسول محاربه مسلمانانست که دوستان خدا و رسول اند
وتعبیر از محاربه خدا و رسول تنبیه است بر آنکه محاربه ایشان متضمن محاربه
خدا و رسول است از جهت مستوجب عقوبات مذکوره میگردد و مراد
از محاربه در عرف شرع کسیست که برهنه کند آلات حرب را از برای
ترسانیدن خواه در بحر و خواه در بر و خواه در شب و خواه در روز
و خواه مرد و خواه زن و خواه قوی و خواه ضعیف و قول او
فسادا مفعول مطلق یسعون است بحذف مضاف بمعنی سعی فساد
و حمل او بر حال یا مفعول له ظاهر نیست و کلمه من در قول او من خلاف
ابتدائیست یعنی قطع ایدی و ارجل که از طریق مخالف آمده باشد

برین وجه که دست راست را ببرند و پای چپ ایشان را بطریق تقدم در حد
سرقه مذکور شد و مراد از نفی اخراج است و از ارض جنس مطلق
باین معنی که از آن شهر بیرون کنند و در هر شهر که قرار گیرد حاکم
شرع بنویسد بایشان که محاربست با او مخالطه و معامله نکنند
حتی که اگر به دیار کفر رود همین عمل کرده شود تا آنکه بمیرد و خلافست
میان فقها در آنکه وجوب امور مذکور در حد محارب بر سبیل تخییر است
یا ترتیب شیخ مفید رحمه الله بر آنست که تخییری است و امام مخیر است
اقسام اربعه مذکوره در جمیع صور محاربه از قتل و جرح و اخذ مال
و اضافه و شیخ ابو جعفر رحمه الله بر آنست که ترتیبی است و هر یک از
اقسام اربعه مذکوره خاص یکی از صور محاربه است بتفصیلی که در
مطولات مذکورست لیکن مختار محققان قول اول است بجهت آنکه
ظاهر کلام او تخییر است و دلیلی که دلالت بر تفصیل کند موجود نیست
با آنکه اصل عدم وجوب آنست پس آیه مذکوره دلالت کند بر وجوب
تخییری افعال مذکوره در حد محارب الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة
المائدة ایضا إلا الذین تابوا من قبل ان تقدروا
علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم یعنی مگر آنانکه توبه کنند
پیش از آنکه قادر شوید بر ایشان پس بدانید که خدای
آمرزنده مهربانست این استثنا نزد اصحاب ما متعلق است بافعال

مذکوره که بر سبیل حد واقع شود نسبت بمحارب زیرا که توبه مسقط
آنهاست بخلاف آنچه بر سبیل قصاص واقع شود مثل قتل زیرا که توبه
مسقط آن نباشد و همچنین است رد مال از و بعینه یا بقیمته و دور نیست
که گفته شود که توبه محارب در حقوق الناس موقوف است بر عفو
مستحقان حقوق الناس ساقط کرد و دلیل تواند بود که استثناء
مذکور متعلق باشد بافعال مذکوره مطلقا خواه حد و خواه قصاص
چنانکه در آیه حد قذف مذکور شد و تقیید توبه بانکه پیش از قدرت
باشد از جهت آنست که توبه محارب بعد از دست یافتن بر و مسقط
حد نیست اگرچه مسقط عذاب اخروی باشد پس آیه مذکوره دال است
بر انکه توبه محارب پیش از دست یافتن بر و مسقط حد است از و
کتاب الجنایات این کتاب در بیان جنایاتست و جنایت
در لغت بمعنی گناه کردن است و در عرف شرع قتل یا جرحی است
که موجب قصاص یا دیت شود و در وی ده آیه است الآیة الاولی
قوله تعالی فی سورة المایدة ایضا من اجل ذلک کتبنا علی بنی
اسرائیل انه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض
فکانما قتل الناس جمیعا یعنی از جهت کشتن قابیل هابیل را حکم
کردیم بر اولاد یعقوب علیه السلم انکه اگر بکشد شخصی را بغیر
انکه آن شخص کسی دیگر را کشته باشد مباح یا فسادی کرده باشد

در زمینی که شیه عام مستحق قتل شده باشد مثل لواطه پس گویا که کشته
شده است همه مردم را به آنکه اجل معین سبب [illegible] است و ذلک اشارت
بانکه در سابق آیه مذکور شده و آن قتل قابیل است هابیل را و من ابتدای
است زیرا که ابتدای [illegible] از سبب و علت او باشد و [illegible]
متعلق است بکتبنا و تقدیم یافته بر وی از جهت افاده تخصیص و مراد از کتبنا
حکم و ایجاب است یعنی حکم کردیم و واجب گردانیدیم بر بنی اسرائیل
آنکه هر کس کسی را بغیر حق بکشد و قاتل را نکشند و مراد از
نفس بنفس محرم است یعنی صاحب نفس محرم را که مؤمنان اند بی قصاص
نفس محرم دیگر یا حدی از [illegible] و ظاهر است تشبیه قتل و یک نفس
بقتل جمیع مردم مبالغه است در قبح قتل بغیر حق پس [illegible] دلالت
میکند بر تحریم قتل بغیر حق و مبالغه در آن الآیة الثانیة [illegible] تعالی
فی سورة البقرة [illegible] ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص
فی القتلی [illegible] بالحر والعبد بالعبد والا[illegible] بالانثی
فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف واداء
الیه باحسان ذلک تخفیف من ربکم ورحمة فمن اعتدی
بعد ذلک فله عذاب الیم یعنی ای گروه مؤمنان [illegible] کردانیده
شده است بر شما قصاص کردن قاتل و کشتن او در مقابل
کشتن مرد آزاد بسبب کشتن مرد آزاد و کشتن غلام بسبب کشتن

غلام و بسبب کشتن زن پس کسی که عفو کرده شود از برای او
از جانب برادر دینی او که ولی مقتول است چیزی از جنس عفو حکم
پیروی کردن است برادر عفو کننده خود را بطریق شرع و ادا
حق او ... به نیکویی این تخفیف قصاص ... ولی مقتول سبک کردنی
است کار را بر مردم از پروردگار شما و مهربانی است از وی نسبت
بایشان پس کسی که ظلم کند و بکشد قاتل را بعد از عفو پس مر او راست
عذاب دردناک سبب نزول این آیه آن بود که در زمان جاهلیت
میان دو قبیله از قبایل عرب خونها واقع شده بود یکی از ایشان
غالب بود بر دیگری آنکه غالب بود سوگند خورد که بکشد از آن دیگری
آزاد را بجای بنده و مرد بجای زن و دو مرد بجای یک مرد چون اسلام
ظاهر شد مرافعه نمودند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله پس این آیه نازل شد پیغمبر صلی الله
علیه و آله ایشان را امر کرد که در قصاص مساوات مرعی دارند و قصاص
در لغت بمعنی تقاص است یعنی گرفتن چیزی در بدل چیزی و در شرع قتل نفس است
در برابر قتل نفس یا قطع عضوی در مقابل قطع عضو و مناسبت میان
معنی شرعی و لغوی ظاهر است و قول او فی القتلی متعلق است بکتب و قتلی
جمع قتیل است یعنی در حق مقتولان بناحق و قول او الحر بدل یا عطف بیان است
از قصاص بتقدیر مضاف یعنی قتل حر و قول او بالحر بتقدیر مضاف متعلق است
بآن مضاف یعنی مقدر کشتن مرد آزاد و بر این قیاس است قول او و العبد

بالعبد و الانثی بالانثی عطف است بر دو دو ربست که کلمه فی در قول او فی
القتلی بمعنی علیت و سببیت باشد و متعلق باشد بقصاص تا موافق شود
بقول او بالحر و نظایر او و تفصیل فی القتلی باشند والحر و نظایر
تفصیل القصاص و تخصیص حر بحر و عبد بعبد و انثی بانثی جهت [illegible] سبب
[illegible] است نه جهت تخصیص حکم زیرا که جایز است باتفاق قتل حر و مرد انثی
بسبب قتل رجل بطریق اولی لیکن جایز نیست نزد اصحاب ما قتل حر بسبب
قتل عبد و جایز است قتل رجل بسبب قتل انثی برد فضل دیت بنابر روایات
نبویه و ائمه علیهم السلام و قتل حر بحر و نظایر آن مشروط است بشرایط
معتبره در قصاص مثل مساوات در اسلام و عقل و بلوغ و غیر آن و
مراد از اخیه برادر دینی است و او عبارت است از ولی مقتول
و تعبیر از او باخیه ترغیب است او را به عفو بمقتضای اخوت [illegible] قاتل را
باتباع بمعروف [illegible] و او باحسان و مراد از شیء شیء از من العفو است لهذا
قبیل است [illegible] مقصد یعنی عفو کرده شود چیزی [illegible] عفو نه شیء
من الجنایه زیرا که [illegible] متعدی شود بجانی و جنایت جدا [illegible] گاه و بهر
دو متعدی شود بجانی متعدی شود بلام و بجنایت متعدی شود بعن
چنانکه گویی عفوت عن زید و عفوت له عن دینه پس [illegible] مراد از
شیء شیء من الجنایه [illegible] من شیء گفت و عفو ولی مقتول از
قاتل عام تر است از آنکه مطلق باشد بی عوضی یا بشرط دیت باشد

و اینجا مراد قسم آخر است و تنبیه قول فاتباع بالمعروف زیرا که در ا
ل چیزی بر جانی لازم نشود و قول او فاتباع بالمعروف الخ خبر مبتدأ
محذوف است یا فاعل محذوف یعنی حکم اتباع یا کتب علیه اتباع یعنی پس حکم
او اتباع است یا واجب گردانیده شده است بر او اتباع و مراد از
معروف وجه مشروع است یعنی دادن دیت بی خشونت و در شیء
[illegible] شکر گذاری عفو و قول او ذلک اشارت است گ[illegible]
قصاص بسبب عفو و اخذ دیت و وجه آنکه حکم تخفیف است مراین است
آنست که برامت موسی علیه السلام قصاص واجب بوده است و بس
این امت مخیر شد میان امور ثلثه تا افراط نباشد و تفریط نیز و
از ینجهت مسمی شده است دین محمد صلی الله علیه و آله باعدل الادیان
و دور نیست که تخفیف نسبت بدین موسی باشد علیه السلام و رحمت
نسبت بدین عیسی علیه السلام و منافات نیست میان وجوب قصاص که
در صدر آیه مذکور است و تخفیف و تخییر که در آخر آیه مذکور است زیرا که
قصاص واجب است اولا و عفو و دیت مسقط او یند یا آنکه مراد از
وجوب قصاص عدم جواز تعدی است در قصاص بقرینه سبب نزول آیه
و بهتر آنست که گفته شود که مراد از کتب وجوب تخییری است نه عینی و وجوب
تخییری منافات ندارد و تخییر بلکه موقوف است بر آن و اعتدا مفهوم است
و اینجا مراد قتل جانی است و ذلک اشارت است بعفو یعنی کسی که بکشد

جانی را بعد از انکه عفو کرده باشد از ومراد [illegible] عذاب عظیم اخروی
یا دنیوی که قتل اوست بقصاص قتل جانی بنا بر سقوط حق او در قتل بسبب
بعفو ومخفی نیست که آیه یاد کرده دالست بر وجوب قصاص و قتل آزاد
باز او و بنده به بنده و [illegible] بدون شرایط معتبره و بر جواز عفو
دیت بر وجه مشروع الایه دالست قوله تعالی فی سورة البقرة ولکم فی
القصاص حیوة یا اولی الالباب لعلکم تتقون ای مر شما راست
در وجوب قصاص زندگی عظیم ای صاحبان عقلها باشد که پرهیزکاری
نمائید از خون ناحق قول او حیوة مبتدا ست ولکم خبر او و فی القصاص
خبر بعد از خبر یا متعلق بحیوة [illegible] مقدم بر وجهت اهتمام یا محذوف که حیوة
صفت اوست یا بظرف [illegible] ل یا حال ست از فاعل او مر شما راست در قصاص
و به سبب وجوب زندگی و وجه حصول حیوة در قصاص آنست که هرگاه مردم
دانسته [illegible] که قصاص واجب ست ترک قتل میکنند پس انکس که اگر
قصاص نمی بود [illegible] امی کشتند از کشتن خلاص میشود [illegible] انکه ذا عیه
قتل مردم دارند نیز از کشتن خلاص میشوند پس سبب [illegible] قصاص در
هر ماده دو کس از کشتن خلاص میشود و بلکه بیشتر [illegible] عرب جنان
بود که بسبب کشتن یک کس جماعتی می کشتند وقتل آن جماعت [illegible]
جماعت دیگر می شد [illegible] فتنها قایم می گشت چنانکه در سبب نزول ایه
سابقه اشارت رفته است بدان پس سبب وجوب قصاص بر وجه مساوات

حلق بسیار از کشتن خلاص میشوند و بر هر تقدیر تنوین حیوة از برای
تعظیم و تکثیر است دال است بر آنکه در قصاص حیوة عظیمه است و الحق
این آیه از جمله آیاتی است که واقع اند در طبقه اعلی از بلاغت و فصاحت
انشاء [illegible] است او بر بودن احد متنافیین محل دیگری زیرا که قصاص
با آنکه قتل است و منافی حیوة است محل او شده و در تعریف جنس القصاص
و تنکیر [illegible] اشارت است بآنکه هر قصاصی سبب چند حیات است و نیز جریان
احتمالات متعدده که مذکور شد موجب لطافت و حلاوت کلام است نزد
ذهن استماع کل مذهب ممکن و نیز در عدول باین کلام از کلام مشهور
میان بلغا در ادای این مضمون و آن قول ایشان است القتل انفی
للقتل بسبب وجوهی که ارباب عربیت در بحث ایراد نموده اند اسباب
زیادتی حکم این نظم است و در تعقیب او بنداء اولی الالباب خطاب
ایشان اشعار است بآنکه مخاطب این کلام [illegible] لطائف [illegible] عقلا اند
و [illegible] معنی دقیقه و نکات انیقه او از غیر فصحا و بلغا نیاید و در قول
لعلکم تتقون اشارت است بآنکه احاطه فهم ایشان نیز بدقایق این
کلام کما [illegible] موقوف نیست چنانکه فرموده است و لا یحیطون
بشیء من علمه الا بما شاء و مخفی نماند که آیه مذکوره دلالت می کند
بر وجوب قصاص بر وجهی و [illegible] حکمت آن الآیه
قوله تعالی فی سوره بنی اسرائیل و لا تقتلوا النفس التی حرم الله

الا بالحق و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً

فلا یسرف فی القتل انه کان منصوراً یعنی مکشید

نفسی را که حرام کرده است خدای تعالی کشتن او را مگر

از حقوق که موجب کشتن گردد و آنکه کشته شود و [illegible]

کرده شده باشد پس بتحقیق کردانیم از برای او وارث [illegible]

حجتی و غالبیتی در قصاص کردن قاتل پس باید که تجاوز نکند از حد

شرع از قاتل در قتل برین وجه که بطریق ظلم کسی را بکشد بدستی

که ولی مقتول است یاری داده شده از جانب خدای تعالی در قصاص

بدانکه مفعول حرم یا ضمیر عاید بموصول مقدرست یعنی حرم الله قتلها و قول او

الا بالحق استثناست از مقدری متعلق بقول او لا تقتلوا [illegible] حرم الله

هر دو بسبیل تنازع و مراد از حق حقیست از حقوق [illegible] که مستوجب

قتل شود [illegible] محصنه ور دّه فطریه و کشتن کسی [illegible] و مراد

از قتل بطریق [illegible] است عمداً بغیر حق و مراد از ولی مقتول وارث

اوست و مراد از سلطان تسلط و غالبیت است بر قاتل در قصاص او

واخذ دیت از او و عفو از او و در قول او فلا یسرف دو قراءت

یعنی پس باید که آن قاتل تجاوز نکند در قتل از حد شرع برین وجه

که بکشد قتل بطریق ظلم نشود تا کشته نشود و برین تقدیر ضمیر انه راجع

بولی یا مقتول ظلماً یعنی بدرستی که ولی مقتول ظلماً منصورست از جانب

خداي تعالى آنكه واجب گردانيده است قصاص قاتل او را باختيار وارث
او واحتمال دارد كه ضمير لا يسرف راجع باشد بولي مقتول ظلما وفاء ضمير
باشد يا از براي تفريع وضمير انه راجع بمقتول است يعني پس
كه وارثان مقتول تجاوز نكنند از حد شرع در قتل برين وجه كه غير
قاتل او را بكشد يا به سبب يكي … بكشد يا دو نفس در عوض ديت يا به
زني مردي را بكشد يا … در عوض ديت واما بر قراءت دوم كه
آنست كه لا تسرف خطاب باشد بهر كس كه صلاحيت خطاب دارد يعني
خطاب نبوده وضمير انه راجع باشد بمقتول است يعني اسراف مكنيد
در كشتن از جهت آنكه كسي كه بناحق وظلم كشته شود منصور باشد از
جانب خداي تعالى بانتقام او از قاتل بطريق قصاص وآيه مذكوره دلالت
بر تحريم قتل بغير حق وجواز قصاص او ووارث مقتول را … دارد

قوله تعالى في سورة النساء ومن يقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه

جهنم خالدا فيها وغضب الله عليه ولعنه واعد له
عذابا اليما يعني آنكس كه بكشد مؤمني را در حالتي كه قصد كشتن او
كرده باشد پس جزاي آنكس عذاب دوزخ است در حالتي كه جاويد
ماننده در دوزخ وخشم كند خداي تعالى بر او ودور گردانيد او را از
رحمت خود ومهيا گردانيد از براي او عذاب بزرگ بعضي
گفته اند كه سبب نزول اين آيه آن بود كه مقيس بن خبابه برادر خود

هشام را کشته یافت در میان بنی النجار و قاتل او معلوم نبود کیفیت حال را بعرض رسول خدا صلعم رسانید آن حضرت او را نزد بنی النجار را که دیت او را به برادر رسانی دهند و برادر با عقاق مرد مسلمی جهت ... دیت و ... و ... ان جماعت قبول ... مسلم نمودند و چون ان اشتران ... اگر ... مدینه رسیدند معقیس آن مرد مسلم را که همراه او بود کشت و ... راند و مرتد شد و بمکه رفت پس این آیه نازل شد و مراد از قتل عمد نزد محققان اصحاب ما ... است که بنسبت بکسی واقع شود ... قصد قتل آنکس کرده باشد ... کشته شود با آن فعل خواه با آلت ... باشد و خواه نباشد و ... کسی بی قصد ... برای ... از غرض ... تادیب او نه از برای قتل او ... شبه عمد قصاص ... است برجانی و حکم ثانی دیه است بر عاقله ... دیه است بر جانی ... از خلود در جهنم جاوید بود دوزخ و برین تقدیر ... باشد تا ویل آیه مذکوره ... او از جهت ایمانش چنانکه مرویست از امام ... در این آیه و مبتادر است از نظم کلام یا بر استحلال قتل او که ارتداد است چنانکه مناسب سبب نزول مذکورست یا بحمل خلود بر مکث طویل یا حمل کلام بر مبالغه و اغراق در قبح حال قاتل مؤمن عمدا بغیر حق زیرا که در علم

اصول تحقیق یافته که مرتکب کبیره مخلد نیست در نار پس آیه مذکوره دلالت
میکند بر انکه کافر معتقد مخلد بوند در نار جهنم و مستوجب غضب و سخط الهی.
است الا انه [illegible] قوله تعالی فی سورة النساء ایضا وما کان
لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطأ ومن قتل مؤمنا خطأ فتحریر رقبة مؤمنة
ودیة مسلمة الی اهله الا ان یصدقوا فان کان من قوم
عدو لکم وهو مؤمن فتحریر رقبة مؤمنة وان کا
ن من قوم بینکم وبینهم میثاق فدیة مسلمة الی اهله
وتحریر رقبة مؤمنة فمن لم یجد فصیام شهرین
متتابعین توبة من الله وکان الله علیما حکیما یعنی
جایز نیست مر صحیح مؤمن را که بکشد مؤمن را مگر بر سبیل خطا پس
واجب شود بر وی دیت آن قتل خطا که تسلیم کند بوارثان مقتول مگر
انکه بخشند وارثان مقتول دیت را بقاتل و ابرا ذمه او کنند پس
اگر باشد آن مقتول از قوم کافر که دشمن باشند مر شما را و او
مؤمن باشد پس واجب باشد بر قاتل آزاد کردن بنده مؤمن نه دیت
واگر باشد مقتول از قومی که میان ایشان و شما عهدی باشد مثل انکه
ذمه باشند پس واجب شود بر قاتل دیت آن قتل که تسلیم کند آن را
بوارثان مسلمانان او و آزاد کردن بنده مؤمن نیز پس اگر نیابد کسی
بنده مؤمن را پس واجب باشد بر او روزه داشتن دو ماه پیاپی.

مشروع گردانیده شد الکلام مذکور از جهت قبول کردن از اعدای
توبه تائبان را و هست خدای تو دانا با حوال [illegible] خود عمل کننده
است در جزای اعمال ایشان ظاهر آنست که مراد از قول او ما کان [illegible]
جز از جهت در زمان حال [illegible] اختیار صیغه ماضی تنبیه است برانکه عدم [illegible]
مذکور در [illegible] زمان سابقه نیز [illegible] بوده و قول او الا خطأ مستثنی
متصل است بحسب بعضی و بعضی [illegible] حالیت است یا مصدر [illegible] یا مفعول له
بودن یعنی ان یقتل مومنا متصفا لصفة الا خاطئا فیه یا نوعا من انواع
القتل الا قتل خطا یا لسبب من الاسباب الا الخطأ فیه یعنی مولفه میکردد
مومن بقتل مومن در جمیع احوال مگر در حالتی که خطا کننده باشد
در ان قتل یا بجمیع انواع مگر قتل خطا یا بجمیع علتها مگر بعلت خطا کردن در ان
قتل [illegible] متصل او بر مستثنی منقطع ظاهر نیست و قول او فتحریر [illegible] فاعل
فعلی محذوف است یعنی فیجب علیه تحریر رقبة یعنی واجب باشد [illegible] کفارت
آن قتل خطا آزاد کردن بنده مومن و قول او الا ان [illegible] یصدقوا
نیز مستثنی متصل است از مقدری یعنی واجب است بر وی تسلیم دیت این قتل
خطا بوارثان مقتول در جمیع اوقات مگر در وقت تصدق وارثان دیت
برا برایشان و تصدقوا در اصل یتصدقوا بوده مثل [illegible] که در اصل
یتطهروا بوده و مراد از تصدق ابراء ایشان است ذمه قاتل را از
دیت و تعبیر از ابراء بتصدق از برای ترغیب است بان زیرا که حکم

باتما خطا قتل دیت حکمت و کیفیت توارث و ثواب دارد [illegible]
اقسام قتل ارتکب نوع تفصیل مسطور است و مراد از قوم عدو لکم
کافران حربی است زیرا که متبادر از عداوت عداوت دینی است یعنی
اگر این مقتول مؤمن باشد و وارثان او همه کافران حربی باشند
دیه واجب نباشد بلکه کفارت واجب شود و بس و مراد از قوم
[illegible] کافران معاهد است یعنی کافران ذمی که جزیه قبول کرده باشند
یا کافران که صلحی و عهدی واقع شده باشد میان ایشان و اهل
اسلام یعنی اگر قوم او کافران معاهد باشند واجب تسلیم دیت او
نیز که هشت هزار درهم است بقوم او چنانکه مختار اصحاب ماست لیکن ظاهر
آنست که دیه او مخصوص باشد بقوم مسلمین او اگر باشند زیرا که
ظاهر آیه مذکوره دال است بر آنکه مقتول مذکور درین صورت نیز مؤمن باشد
و مقرر است که میراث مؤمن بکافر نمیرسد از جهت حدیث نبوی صلعم و آله
لا توارث بین اهل ملتین یعنی میراث نیست میان اهل دو ملت
با آنکه اگر مقتول مذکور کافر باشد [illegible] او موجب کفارت نشود
و مراد از عدم وجدان رقبه مؤمن آنست که مالک نباشد رقبه
مؤمنه را و قیمت او را نیز که زیاده باشد از قوت روز او و جامه
ضروری و مسکن ضروری او و از خادم ضروری او زیرا که محتاج باشد
بخادم بسبب مرضی یا بسبب علو مرتبه بحسب عادت و مراد از تتابع شهرین

ایصال یکماه است باکر روز از ماه دوم چنانکه در مثل این مقام گفته

شد و اگر بتوقادر نباشد بر روزه شصت روز واجب باشد اطعام

شصت مسکین چنانکه گذشت بنابر ادله معتبره و ظاهرا عدم تعرض

باینجا از جهت اکتفا کردن است بنظایر این مقام و ظاهر است اینکه

قوله او توبة من الله مفعول له فعل محذوف است یعنی شرع هذه

الاحکام لسبب توبة من الله و توبه از جانب خدای تعالی بمعنی

قبول توبه و رحمت است و پوشیده نماند که آیه مذکوره دلالت

بر اینکه واجب است در قتل مؤمن بر سبیل خطا کفارت که آزاد کردن یک

بنده مومن است و تسلیم دیت قتل خطا بوارثان مسلمان او اگر

باشند خواه همه وارثان او مسلمان باشند و خواه بعضی مسلمان

باشند و بعضی کافر و اگر همه کافر باشند کفارت واجب شود پس نه دیت

الآیة السابعة قوله تعالی فی سورة المائدة وکتبنا علیهم

فیها ان النفس بالنفس والعین بالعین والانف

بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن والجروح

قصاص فمن تصدق به فهو کفارة له یعنی واجب گردانیدیم

بر یهود در توریة آن را که نفس قصاص کرده شود در مقابل نفس

و چشم در مقابل چشم و بینی در مقابل بینی و گوش در مقابل

گوش و دندان در مقابل دندان و جراحتها نیز محل قصاص اند پس

کسی که تصدق کند بقصاص که حق اوست پس آن تصدق کفارت است
مر کناهان او را و ظاهر آنست که ضمیر علیهم راجع است بیهود و ضمیر فیها
بتوریة که در سابق مذکور بند و کلمه با در قول او بالنفس و نظایر او
بمعنی مقابله است یا سببیت و در جزء اول معطوفات مذکوره دو قراءت
است نصب باعتبار لفظ اسم ان و رفع باعتبار [illegible] و در ثانی
معطوفات مذکوره معطوف است بر جراح و قول او قصاص مضاف
الیه مضاف مقدر است یعنی ذات قصاص و قصاصات مذکوره در نفس
و اطراف [illegible] اگرچه مکتوب اند در توریة معتبر و معمولند در شرع ما نیز
باتفاق لیکن مختص اند بشرایط معتبره در قصاص نفس و اطراف و
جروح مثل مساوات در اسلام و حریت و غیر آن و مساوات در
صحت [illegible] اطراف و جروح و عدم اشتمال جروح بر [illegible] و خطر
مثل جایفه و دامیه و ضمیر به راجع است بقصاص و ضمیر هو راجع است
بتصدق مذکور و ضمیر له راجع است بمن یعنی بکناهان او را و آیه مذکوره
دال است بر وجوب قصاص در نفس و اطراف و جراحات بشرایط
معتبره در شریعت موسی علیه السلام صریحا و در شریعت ما التزاما بنا بر
اصالة عدم نسخ و آنکه باجماع ثابت شده منسوخیت مجموع من حیث
المجموع توریة و سایر کتب سابقه است نه منسوخیت هر یک از احکام توریة
و باقی کتب و نیز لازم نمی آید تقلید پیغمبر ما صلعم و آله بشریعت پیغمبر سابق

زیرا که موافقت در بعضی احکام اتفاقی است و کلی ممنوع است نزد اکثر فقهاء

علماء اصول متابعت پیغمبر ما است صلی الله علیه و آله [illegible]

در بعضی احکام که [illegible] اتفاق و نیز آیه مذکوره دال است [illegible]

کردن از جنابت و ترک [illegible] افضل است و کفارت

کننده است بنا بر تفضل [illegible] بخشیدن آن گناهان به [illegible]

غسل از جنابت و ترک قصاص [illegible] کفارت گناهان اوست بنا بر

احباط که باطل است نزد اهل حق چنانکه در علم کلام تحقیق یافته و تر[illegible]

قیاس است کلام در سایر [illegible] ثابته در قرآن و احادیث الائمه

الطاهره قوله تعالی فی سوره حمعسق ولمن انتصر بعد ظلمه

فاولئک ما علیهم من سبیل یعنی هر آینه آنکسان که داد خود را

بستانند بعد از ظلمی که بر ایشان واقع شده باشد نیست

بر ایشان [illegible] راه مواخذه و اعتراضی بدانکه لام در قول او لمن

انتصر لام ابتدا [illegible] و من موصوله است یا موصوفه که مبتدا او واقع شده

و انتصار داد ستاندن است و ضمیر ظلمه راجع است بمن و اضافه ظلم با او

اضافه مصدر است بمفعول یعنی کسی که داد خود بستاند از ظالمان خود

و کلمه ما از برای نفی جنس است و من استغراقی است از برای تاکید

نفی و ضمیر و سبیل اسم ما و علیهم خبر او مقدم بر او از جهت اهتمام و این

آیه دلالت میکند بر آنکه کسی که داد خود از ظالم بستاند و [illegible]

نمايد بهر وجه كه ميسر شود خواه بحكم خواه بغير آن خواه در طرف و خواه
درجرح وخواه در مال مأخوذه نباشد بر و عند الله بشرط آنكه تعدي ننمايد
[illegible] قوله تعالى في سورة حمعسق ايضا وجزاء سيئة سيئة
مثلها [illegible] عفى واصلح فاجره على الله انه لا [illegible] الظالمين يعني جزاي
عمل بد يا عمل بدي است مثل آن [illegible] بد پس كسي [illegible]
بد كسي و مستقيم باشد بران [illegible] او واجب باشد بر خداي
بد [illegible] كسي كه خداي تعالى دوست نميدارد ستمكاران را و مراد از سيئه
اول معني حقيقي اوست يعني عمل نامشروع و [illegible] است بكسي و مراد از سيئه
دوم عمل مشروعي است كه در مقابل آن عمل نامشروع واقع شود
و تسميه او به سيئه بر سبيل مشاكله و مجاز است يا مراد از و معني لغوي است او
نسبت بصاحب سيئه اول يعني جزاي عمل بد نامشروع نسبت بكسي عمل
بدي است [illegible] است بصاحب عمل اول اگرچه اين عمل مشروع است و قول او
مثلها تنبيه است بر آنكه در جزاي ايذاي كسي اكتفا بايد كرد بايذاي مانند
آن و از اندازه آن تعدي نبايد نمود در حق هر آنست و قول او انه لا يحب
الظالمين تاكيد [illegible] از تعدي از مثل يعني متعدي از مثل ظالم است و خداي تعالى
ظالمان را دوست نميدارد و قول او فمن عفى جمله معترضه است جهة بيان آنكه
عفو كردن از بدي مردم بهتر است از انتقام كشيدن و از اثبات اين اجر را
كه موجب اجر است بر خداي تعالى بر وجهي كه مناسب كرم او باشد و اين آيه

نیز دلالت [illegible] بیز است انتقام بدی ببدی مثل ان ولیکن
کردن افضل است الآیة العاشرة قوله تعالی فی سورة المؤمنین
لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه
نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا
العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا
العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارک الله
احسن الخالقین یعنی به آینه بتحقیق آفریدیم ما آدمی را از خلاصه
از گل است بعد از ان گردانیدیم فرزندان او را از نطفه که قرار کرد
در محل استوار که رحم است بعد از ان گردانیدیم آن نطفه را خون
بسته را گوشت خاییده پس گردانیدیم آن گوشت خاییده را
استخوانها پس پوشانیدیم استخوانها را گوشت بعد از ان گردانیدیم
او را مخلوقی دیگر پس بزرگ است خدای تعالی که بهترین آفرینندگانست
بدانکه لام [illegible] لام تاکید است در جواب قسم مقدر
خلقنا و مراد از [illegible] ان هیکل محسوس است و سلاله
بمعنی برکشیده یعنی زبده و خلاصه چیزی و من اول
و من ثانی بیانی است یا ابتدای یا صله سلاله یعنی
از خلاصه که گل است یا خلاصه که برکشیده شده است از گل [illegible]
راجع است بانسان و حذف مضاف و نطفه منسوب است بترغ

نفس يعني گردانيديم نسل او را از نطفه و [illegible] است كه ضمير جعلناه
راجع باشد بانسان بطريق من لطريق حذف و ايصال يعني
گردانيديم [illegible] انسان را نطفه و مراد از قرار محل قرار است و مكين بمعني مستحكم
[illegible] نفس او ست و مراد از او رحم مادر است يا صلب پدر ثم
بعد از [illegible] احتمال آخر است [illegible] و لفظ عظاما چهار قراءت
است صيغه جمع در هر دو و صيغه مفرد در هر دو و اول جمع ثاني مفرد
و [illegible] و حمل او كسوه احتمال دارد كه بمعني [illegible] باشد و لحما
بمعني ملحم و احتمال دارد كه عظام [illegible] استعاره بالكنايه باشد
و كسونا استعاره تخييليه و مراد از انشأنا خلق است و خلقا آخر بمعني
مخلوق آخر مفعول آخر مفعول به او ست يا بمعني مصدري مفعول مطلق
او يعني خلق كرديم او را او گردانيديم مخلوق ديگر بنفخ روح در او
و متعلق گردانيدن نفس ناطقه با او يا خلق كرديم او را خلق كردن ديگر
و [illegible] لفظ آخر اشارت است بانكه ماهيت انسان مغاير
[illegible] و مغاير است او را كه جماد است و تبارك [illegible] تعظيم و تعالى است
[illegible] است برانكه غير خداي تعالى خالقان هستند زيرا
[illegible] خالق افعال اختياريه خود اند بمذهب اهل حق و
ثم در اول بمعني تراخي در زمان است و در ثاني بمعني تراخي در رتبه
يا تراخي در زمان و در ثالث بمعني تراخي در رتبه و فا اشارتند

بعدم تراخي زماني و رتبي نسبت به آن تراخيها و رتب مراتب کون
در استعداد و ماهيت و فا آخر از براي تفريع است و قول او تبارک الله
التفات است از تکلم به غيبت و مخفي نماند که اکثر اصحاب برانند که آيات
دلالت ميکند [illegible] چنين منقسم است بر مراتب اشتغالات
[illegible] ثابت شده است که کسي به تر[illegible]
مر[illegible] جماع [illegible] انزال کند و مني او ضايع شو[د]
واجب شود [illegible] ده دينار [illegible] مني و لهذا بعضي از فقها
برانند که اگر مرد عزل کند [illegible] اذن او واجب شود بر و ديت
آن مني ده دينار از اينجا معلوم ميشود که ديت مني [illegible] از آنکه در رحم
قرار گيرد ده دينار است و ظاهر آنست که به سبب قرار گرفتن در رحم ده دينار
ديگر مضاف بايد پس ديت نطفه که قرار گرفته باشد در رحم بيست دينار باشد
و مرتبه علقه دو مقدار مرتبه نطفه رحم است پس ديت علقه چهل دينار
باشد و هر يک از مراتب ديگر زايد است بر مرتبه فوق [illegible] بآن قدر
که علقه زايد است [بر] نطفه رحم پس ديت مضغه شصت دينار باشد
و ديت عظم هشتاد دينار باشد و ديت مرتبه نفخ روح [illegible] دينار
باشد و بعد از آن ديت کامله متعين گردد اگر [illegible] باشد
آن اگر دختر باشد و نصف مجموع ديتين اگر معلوم نشود که پسر است
يا دختر مثل خنثي مشکل ليکن اکثر اين مقدمات محتاج است به بيان

و بهتر آنست که تمسک جویند در بیان این احکام بروایات معتبره
منقوله از ائمه علیه و علیهم السلم کتاب القضاء و الشهادات
این کتاب در بیان حکم قاضی و گواهیها و درین کتاب پانزده
آیتست الآیة الاولی قوله تعالی فی سورة الص یا داود انا
جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس
بالحق و لا تتبع الهوی یعنی ای داود بدرستی که ما گردانیدیم
ترا خلیفه و وکیل خود در زمین پس حکم کن میان مردم براستی
و پیروی مکن هوسهای نفس را و مراد از خلیفه قائم مقام
پیغمبر سابق است در نبوت یا وکیل گماشته خدای تعالی در تبلیغ احکام
او بخلق و هوی در لغت بمعنی محبت است و میل نفس پس آیه
مذکوره دلالت میکند بر مشروعیت و وجوب حکم و قضا میان
مردم براستی و بر وجوب تسویه میان متخاصمین و عدم ترجیح
یکی بر دیگری در سلام و کلام و نشستن و نظر کردن و غیر آن
الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة المائدة فاحکم بینهم بما
انزل الله و لا تتبع اهواءهم یعنی پس حکم کن ای محمد میان
مردم بانچه فرستاده است خدای تعالی بتو در قرآن و پیروی مکن
هوسهای نفسانی ایشان را و کلمه فا از برای تفریع است بر کلام سابق
و آن قول اوست و انزلنا الیک الکتاب بالحق و مراد از اهواهم

میلهای نفسانی و هوسهای شهوانی مردم است در قضایای شرعیه
که واقع شود میان ایشان و این آیه نیز دال است بر وجوب حکم
میان متخاصمین بر [illegible] و عدم ترجیح بعضی بر بعضی بغیر حق و نزد
است [illegible] آیه و [illegible] آتی که مذکور است بعد ازین آیت
تز [illegible] و آن قول [illegible] و ان احکم بینهم بما انزل الله ولا
تتبع اهواءهم و کلمه آن در [illegible] است و [illegible] است
بر کتاب در قول او و انزلنا الیک الکتاب یا بر مجموع انزلنا بعد
و امرنا ان احکم الآیه [illegible] قوله تعالی فی سورة النساء فلا
و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم
لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما
یعنی پس سوگند به پروردگار تو ای محمد که ایمان نمی آورند تا آنکه ازیشان
حاکم کردانند ترا در آنچه محل نزاع میشود در میان [illegible]
نیابند در نفس [illegible] خود شکی و ملالی از جهت آنچه حکم کنی با آن و انقیاد
کردنی بعضی مفسران گفته اند که سبب نزول این آیه آن بود که [illegible]
واقع شد میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه در باب حق [illegible]
رودخانهای موضع حره که در مدینه واقع بود با آن درخت
خود را آب و نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتند آنحضرت فرمود زبیر که
اول تو آب بده بعد از آن بهمسایه خود بگذار حاطب گفت

انکه زبیر پسر عمه تست بجانب او حکم کردی آن حضرت متغیر شد و فرمود
ای زبیر آب ده بعد ازان ببند آب بر زمین خود تا انکه بسر [illegible] رسد
[illegible] و استیفاء حق بکن بعد ازان بگذار اول بطریق مصالحه فرموده
که زبیر پیش از استیفاء حق خود خاطب را تسلی نماید و چون خاطر [illegible]
نشد حکم فرمود که زبیر استیفاء حق نماید زیرا که حق او مقدم بود بحسب
شرع پس این آیه نازل شد کلمه فلا تعریض است بر ما قبل و لا زائده است
پیش از قسم [illegible] واو قسم است و قول او لا یؤمنون
تا آخر جواب قسم و شجر در لغت [illegible] و اختلاط است و از [illegible] در
شجر خوانده اند زیرا که اجزای او مختلط است با هم یا انکه شاخهای او مختلف
است در وضع یعنی ایمان ایشان معتبر نمیشود تا انکه حاکم خود کردانند
ترا در انچه مختلف فیه و محل نزاع واقع میشود میان ایشان و هر حکمی که
بکنی بر ایشان تنگ دل نشوند و اطاعت و انقیاد نمایند حکم ترا از خلوص
[illegible] و پوشیده نیست که این آیه نیز دلالت میکند بر شرعیت حکم و بر وجوب
انقیاد [illegible] حکم حاکم [illegible] سورة المایدة

و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون یعنی
آن کسانی که حکم نکنند باچه فرستاده است خدای تعالی از احکام شرعیه
در کتب سماویه پس این جماعت کافران اند و در آخر و آیت است بعد ازین
آیه واقع شده که و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون

ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون
و هر سه آیه در شان یهود نازل شده و تحریف ایشان احکام توریة
را لیکن عام است و ظلم و تعدی است بر نفس یا بر غیر و فسق خروج است از طاعة
خدای تعالی و وجه تعبیر باوصاف ثلثه یا تفنن است بنا بر انکه کفر ستر
ظلم و فسق است یا انکه [illegible] آنست که عدم حکم بانچه خدا فرموده و حکم
کردن بخلاف آن [illegible] اعتقاد حقیت خلاف ان
و تعبیر بظلم و فسق مبنی بر انست که عدم حکم [illegible] فرموده از [illegible] اعتقاد
باشد چنانکه مروی است از ابن عباس [illegible] الله عنهما پس از ان حیثیت
که تعدی است بر غیر ظلم باشد بر غیر چه متبادر از ظلم ظلم بغیر است و از ان
حیثیت که خلاف حکم خدای تعالی است فسق باشد و بر هر تقدیر آیات مذکوره
دلالت میکند بر انکه واجب است حکم بانچه خدای تعالی فرموده الآیة الی [illegible]
قوله تعالی فی سورة النساء ان الله یامرکم ان [illegible] بالعدل تفسیر این
آیه تمام در کتاب عقود گذشت و غرض از ایراد او اینجا انست که [illegible]
میکند بر وجوب [illegible] شرع میان مردم بر وجه عدالت و راستی
الآیة السادسة قوله تعالی فی سورة النساء ایضا انا انزلنا [illegible]
بالحق لتحکم بین الناس بما اراك الله ولا تکن [illegible]
خصیما یعنی بدرستی که ما فرو فرستادیم بسوی تو ای محمد [illegible]
کتاب کامل را که قرآن است براستی تا حکم کنی میان مردم بانچه [illegible]

و دانا گردانیده است ترا خدای تعالی بآن و مباش از جهت خیانت
کنندگان دشمنی کننده با مردم سبب نزول این آیه و آیه لاخیر فی
کثیر من نجویهم که سابقا گذشت یکی است و قول او اراک از اراءت
بمعنی اعلام است و یا عبارت است از مضمون جمله که متضمن مفعول ثانی و
ثالث اوست و عاید بما مقدر است یعنی بما اراک الله یعنی بانچه عالم گردانیده
است ترا خدای تعالی بآن بطریق وحی [illegible] است [illegible] بمعنی خصومت
بمعنی دشمنی کردن [illegible] مجادله نمودن با کسی [illegible] این آیه نیز دال است بر وجوب
حکم بر [illegible] و عدم جواز تفویت احد متخاصمین بغیر حق از حاکم شرع
الآیة السابعة عشر قوله تعالی فی سورة المائدة فان جاؤک فاحکم
بینهم او اعرض عنهم یعنی پس اگر بیایند یهود نزد تو ای محمد
پس حکم کن میان ایشان یا روی بگردان از ایشان و ضمیر جاؤا
راجع است به یهود که مذکور شدند در آیه سابق و معنی آیه مذکوره تخییر است
[illegible] آنحضرت هرگاه یهود مرافعه کنند نزد آن حضرت میان حکم کردن
میان ایشان باحکام اسلام و باز گردانیدن ایشان باحکام ایشان
و این تخییر نزد اصحاب ما ثابت است همه احکام شرع را از امام و منصوبان
آنحضرت [illegible] خصوصا و عموما که مجتهد اند بشرط آنکه متخاصمین از یک ملت باشند
[illegible] اگر یکی یهود باشد و دیگر نصرانی علی احد القولین و نزد بعضی
این آیه منسوخ است بآیه ان احکم بینهم بما انزل الله و مخفی نماند که [illegible]

اصل است ولی ضرورت قایل نباید شد بآن و اینجا ضرورت نیست
زیرا که ممکن است توفیق میان ایشان باینکه مراد از این احکم وجوب
تخییری است نه عینی پس آیه مذکوره دال است بر تخییر احکام شرع در حکم
کردن میان اهل کتاب باحکام اسلام یا حواله کنند ایشان را
بحکام ایشان الآیة الثانیة قوله تعالی فی سورة الانبیاء و داود و
سلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت فیه غنم القوم
وکنا لحکمهم شاهدین ففهمناها سلیمان وکلا
آتینا حکما وعلما [illegible] ای محمد داود و سلیمان را در آن
زمان که حکم کردند در [illegible] تاک انگور بجهت آنکه چریده بود در و
گوسفندان مردم و [illegible] ما مر حکم ایشان را حاضر پس دانا
کردانیدیم ما بآن مسئله سلیمان را و هر کدام را از ایشان داده ایم
نبوت و حکومت پیغمبری و دانش احکام الهی بدانکه قول او داود
و سلیمان منصوب بحذف مضاف با ذکر معتد بقرینه اذ یحکمان یعنی
حکم داود و سلیمان را در آن زمان که حکم کردند [illegible] از قول
یحکمان معنی ماضوی است و تعبیر از و بفعل مضارع از جهت تنبیه است بر غرابت
صورت بدیعه او و حرث بمعنی زراعت است و اینجا مراد تاک انگور است
و نفشت بمعنی چریدن است در شب و ضمیر حکمهم راجع است بداود و سلیمان
و متحاکمین مذکور ضمنا و ظاهر آنست که فا ففهمناها بمعنی تعقیب است و عطف است

بر مقدّمی یعنی حکم داشتند فیه شیئی ففهمناها و ضمیر مفعول در او راجع است
بمسئله که مذکور است ففهمناها یعنی حکم کرد داود علیه السلام در حرث مذکور
بحکمی بعد از آن تفهیم کردیم این مسئله را درین باب سلیمان علیه السلام و کلا
مفعول آتینا ست مقدّم بر وجهت اهتمام بتعمیم یعنی هر یک را از ایشان
یا از پیغمبران داده ایم حکومت و علم چون حکم داود علیه السلام بر توجیه
واقع شد که صاحب گوسفند تسلیم کند گوسفندان خود را بصاحب تاک
عوض آنچه تلف کرده اند و سلیمان علیه السلام یازده ساله بود گفت
یا نبی الله موافق تر بحال مدّعی و مدّعی علیه آنست که حکم کنیم که صاحب گوسفند
گوسفندان را درین سال تسلیم صاحب تاک کند تا منتفع گردد از نتاج
و شیر و پشم آنها و صاحب تاک تاک را تسلیم صاحب گوسفند نماید تا
اصلاح کند بعد از آن بهم باز گردانند داود علیه السلام گفت حکم تو
بهتر است و [illegible] کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود
حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بداود علیه السلام که یکی از فرزندان
خود را وصی کن زیرا که در علم من قرار یافته که هیچ پیغمبری را
مبعوث نکردم مگر آنکه وصیّ او از اهل بیت او باشد و داود را
علیه السلام فرزندان بسیار بود فاما یکی را از فرزندان خود غیر سلیمان
که مادر او زنده بود بیشتر دوست میداشت و میخواست که او را وصی
خود گرداند پس خدای تعالی وحی کرد بداود علیه السلام که تعجیل مکن تا

آنکه یک روز دو مرد آمدند نزد او یکی دعوی کرد بر دیگری که گوسفندان
او در شب تاکهای انگورم را خورده و ضایع گردانیده حق تعالی
وحی کرد بداود علیه السلام که جمع کند فرزندان خود را هرکدام که درین
حکم [illegible] جواب کند وصی تو او باشد داود فرزندان
جمع کرد [illegible] بر قضیه مطلع ساختند سلیمان علیه السلام گفت که حکم کردا
بر صاحب گوسفند که [illegible] پشمی که درین سال از گوسفندان او
حاصل شود بصاحب تاک انگور تسلیم کند و تا یکسال باغ انگور را تربیت
کند تا مثل سابق انگور او حاصل شود داود علیه السلام گفت چرا حکم
نکردی که نفس گوسفندان را تسلیم او نمایند و در آن زمان قیمت
تاک انگور که تلف شده بود و گوسفند برابر بود سلیمان گفت از
جهت آنکه حاصل تاک او تلف شده است و اصل تاک سال دیگر میروید
و انگور میدهد پس مناسب آنست که او نیز حاصل گوسفندان خود را
بدهد نه اصل گوسفندان را پس وحی آمد که حکم آنست که سلیمان
علیه السلام کرد و خلافست میان علما در آنکه حکم داود و سلیمان علیهما السلام
بوحی بود یا باجتهاد و مختار نزد محققان آنست که بوحی بود زیرا که
اجتهاد بر ظن است و مرتبه انبیا و ائمه علیهم السلام ارفع است از آنکه بظن
عمل کنند فاما نه برین وجه که حکم سلیمان ناسخ حکم داود باشد
چنانکه قول جبائی است [illegible] که جایز نیست که ناسخ و منسوخ هر دو در یک زمان

واقع شوند و نیز منافات نیست میان حکمهای ایشان چه ممکن است
که قیمت گوسفند و حاصل گوسفند یا اجرت عمل و آنچه تلف شده بود
از تاک انگور در آن زمان برابر بوده باشد پس هر دو حکم صواب
بوده باشد بنا بر تقصیر صاحب گوسفند چنانکه در شرع [illegible] غرر
است لیکن حکم سلیمان علیه السلام [illegible] مشتمل بود
بر رعایت مصلحت جانبین و [illegible] در گرفتن حق تا مدت
یکسال اگرچه واجب نیست و لهذا داود علیه السلام حکم کرد به تسلیم
نفس غنم لیکن افضل است پس حکم سلیمان مبنی بر افضل واقع شد
بنا بر رعایت حال طرفین و از اینجا معلوم شد وجه آنکه مستفاد است
از قول او وکلاً آتینا حکماً و علماً و آن حقیت هر دو حکم است و پوشیده نیست
که آیه مذکوره دلالت میکند بر مشروعیت حکم و بر افضلیت رعایت
جانب متخاصمین حاکم را حتی حین الامکان الآیة الثانیة قوله تعالی
سورة البقرة ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و تدلوا
بها الی الحکام لتأکلوا فریقا من اموال الناس بالاثم
و انتم تعلمون یعنی مخورید مالهای یکدیگر را در میان خود بسبب باطل
و میدادید مالهای خود را به سوی حاکمان بطریق رشوت تا بخورید
پاره از مالهای مردم به ستم و حال آنکه شما میدانید که مال مردم را
خوردن ظلم است و به سبب [illegible] اموالکم غیرکم است بحذف

مضاف یا بر سبیل توزیع بر وجهی که مناسب باشد و قول اموالکم
اشارت است بانکه خوردن مال غیر بطریق خفیه و پنهانی واقع میشد
نه بطریق علانیه و قول بالباطل یعنی بسبب الباطل متعلق است با
[illegible] الباطل متعلق است بتاکلوا و تدلوا معطوف است بر تاکلوا یعنی
لا تدلوا [illegible] است [illegible] الکم یعنی مالهای خود بر سبیل [illegible]
و یعنی او لاء بمالهای خود بسوی حکام [illegible] نزد است
بحاکمان چه بطریق رشوت [illegible] که متبادر است و فریق بمعنی گروه [illegible]
لاثم باء ملابسه است یا باء سببیت و بر هر تقدیر ثانی مراد از اثم
سبب اثم است یعنی ظلم و قول او و انتم تعلمون حال است از فاعل لتاکلوا
یا فاعل لا تدلوا یا فاعل لا تاکلوا و آیه مذکوره دال است بر تحریم مال
غیر بباطل و بر تحریم دادن رشوت بحاکم جور از برای اخذ مال غیر بحکم
باطل او الآیة الحادیة عشر قوله تعالی فی سورة النساء الم تر الی الذین
یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک [illegible] من قبلک
یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ا[illegible]
ان یکفروا به ویرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیدا
یعنی آیا نظر نکردی [illegible] محمد بسوی آنانکه گمان میبرند اینکه ایشان
ایمان آورده اند بانچه فرو فرستاده شده است بسوی تو و انچه
فرو فرستاده شده است پیش از تو در حالتی که میخواهند که [illegible]

حکم بردند بسوی دیو و حال آنکه امر کرده شده‌اند بآنکه ایمان
نیاورند باو بلکه انکار کنند او را و میخواهد شیطان آنکه گمراه گرداند
ایشان را گمراه گردانیدنی [illegible] دور از راه راست یا فتن بعضی مفسران
گفته‌اند که سبب نزول این آیه آن بود که [illegible] بشر [illegible] مرد
یهودی خصومت واقع شد یهودی میگفت که نزد پیغمبر صلعم و آله
میرویم و منافق [illegible] گفت که نزد کعب بن اشرف میرویم آخر نزد
پیغمبر صلعم و آله رفتند آن حضرت حکم بحقیت سخن یهودی کرد منافق
راضی نشد پس این آیه نازل شد و مراد از رؤیت بصری است
و کلمه الی متعلق است باو و باعتبار تضمین معنی نظر و مراد از زعم خبر کاذب است
و از این جهت مشهور شده است که اکثر الزعم مظنة الکذب یعنی لفظ زعم
مرکب دروغ است و قول او یریدون حال است از الذین که مفعول
بواسطه رؤیت است یا از فاعل یزعمون و تحاکم بمعنی رفتن است
نزد حاکم بطلب حکم و طاغوت بمعنی دیو است و اینجا مراد کعب بن اشرف
است بنابر تشبیه او بدیو در اضلال و ضلال یا بنابر طغیان او در
کفر و عداوت پیغمبر صلعم و آله باعتبار معنی اصلی طاغوت که از طغیان
و قول او و قد امروا حال است از فاعل یریدون و اختیار صیغه جمع
و ضمایر جمع با آنکه سبب نزول اراده تحاکم یک منافق بود بسوی
طاغوت از جهت تعمیم حکم است و [illegible] آیه مذکوره دال است بر تحریم

مرافعه نمودن حکام جور و مؤید اینست انکه روایت کرده اند از
امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمود و کل حاکم یحکم بغیر قولنا اهل
البیت فهو طاغوت یعنی هر حاکمی که حکم کند بغیر سخن ما که اهل بیتیم
پس آن حاکم طاغوت است و این آیه را خواند و درین مقام
نمیاز واردست [illegible] قوله تعالی فی سورة ص و شددنا
ملکه و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب یعنی محکم گردانیدیم
پادشاهی داود علیه السلام را و دادیم او را شریعت [illegible]
جدا کننده میان حق و باطل ضمیرهای غایب راجع اند بداود
علیه السلام زیرا که سابق و لاحق اوست و در شددنا دو قرائت
است تخفیف دال از شد و تشدید دال از تشدید که دال است
بر مبالغه و مراد از محکم گردانیدن ملک او تقویت اوست بنصرت
یا کثرت لشکر یا مهابت چنانکه مرویست که نزد او کسی بر کسی
دعوی کرد و گواه نداشت خدای تعالی وحی فرستاد بداود
که بکشد مدعی علیه را و چون مدعی علیه را از مضمون وحی خبر داد
اقرار کرد که من پدر او را کشتم و کاو او را گرفتم از ینجهت
او در دلهای [illegible] جا کرد و ملک استحکام یافت و مراد از حکمت
شریعت است [illegible] بود با هر کلام مطابق واقع و خطاب عبارتست
از کلامی که با خطاب کنند و فصل مصدریست بمعنی [illegible]

یا بمعنی اسم مفعول و اضافه او بخطاب اضافه صفت است بموصوف
یعنی کلامی جدا کننده میان حق و باطل یا میان مقصود و غیر
مقصود و یا جدا کرده شده از مقصود او از غیر مقصود و احتمال
دارد که فصل بمعنی مصدری باشد و تجوز در نسبت باشد
مثل رجل عدل و دور نیست که تجوز در نسبت نیز نباشد چنانکه مانند
تامل [illegible] گفته اند که مراد از فصل الخطاب که حق سبحانه
وی ابداود علیه السلام داده [illegible] کلام فصیح صحیح است خواه
در حکومات و خواه در تدبیرات [illegible] خواه در محاورات و خواه
غیر آن و بعضی گفته اند که مراد اما بعد است که میان خطبه و مقصود
مذکور گردد و اول کسی که تکلم نموده بآن داود است علیه السلام
لیکن برین تقدیر ظاهر آنست که مراد از فصل فصل دو کلام باشد
از یکدیگر و بعضی روایت کرده اند از امیر المؤمنین علیه السلام که مراد
از فصل الخطاب [illegible] داود است علیه السلام که البینة علی المدعی و
الیمین علی المدعی علیه زیرا که این حدیث اول از دو وارد شده
برین تقدیر آیه مذکوره دلالت میکند برانکه [illegible] حاکم شرع آنست
که از مدعی گواه طلب کند و اگر گواه نداشته باشد مدعی علیه را
سوگند دهد الآیة الثالثة عشر قوله تعالی [illegible] سورة النور و اذا
دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم اذا فریق منهم

معرضون و ان یکن لهم الحق یاتوا الیه مذعنین

یعني هرگاه که خوانده شوند به سوی خدای تعا و رسول او تا حکم کند

رسول خدا میان ایشان ناگاه جمعی از ایشان رو گردانند که ...

... رسول خدا و اگر باشد مر ایشان را ...

... انقیاد کنندگان ...

این آیه نیز نازل ... در شان بشر منافق ...

و بعضی گفته اند که نازل شد در شان مغیره بن ابی ... امیر المومنین

صلوات الله علیه نزاعی داشت بر سر زمینی و آبی و هر چند حضرت

او را به سوی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میخواند قبول نمیکرد و می

گفت که پیغمبر مرا دشمن میدارد و می ترسم که بر من حیف کند و بعضی

گفته اند که نازل شد در شان عثمان که زمینی خریده بود از امیر المومنین

علیه السلام و میخواست که رد کند بر آنحضرت به عیب آنکه سنگ ... پیدا

آمده از و با آنکه خیار رد نبود او را از برای آنکه ...

با دمی رسید و مخلوق بود در آن زمین و امیر المومنین ...

میگفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله میان من و تو حکم میکند ...

و حکم ابن ابی ... میگفت با و که اگر محاکمه نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله روی

هر آینه حکم خواهد کرد بجانب پسر عم خود و ذکر الله در قول او الی الله

ورسوله از برای تمهید عظمت رسول است ... تفخیم رسول خدا صلی الله علیه و آله

و تنبیه بر کمال اتصال و ارتباط میان آن حضرت و خدای تعالی

بحیثیتی که خواندن بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بمنزلهٔ خواندن

بسوی خدای تعالی است چنانکه گوتید اعجبنی زید و کرمه و ازین جهت

[illegible] لیحکم بینهم یعنی تا حکم کند رسول خدا میان ایشان و کلمه اذا

[illegible] مفاجات است و قول اینکه ان یکن لهم الحق یاتوا الیه مذعنین دال است

بر آنکه در [illegible] شرعیه اول قید دیگر [illegible] یعنی هرگاه خوانده شوند

[illegible] رسول خدا تا حکم کند میان ایشان و نباشد حق مر ایشان را

بلکه حق بجانب خصم ایشان باشد اعراض کنند از رفتن نزد

آنحضرت از برای آنکه میدانند که آن حضرت بجانب خصم ایشان که حق

بجانب اوست حکم خواهد فرمود و اگر اتفاقا حق بجانب ایشان باشد

بروند نزد آن حضرت از روی انقیاد و اهتمام تمام چو میدانند که درین صورت

حکم بجانب ایشان خواهد کرد پس از برای حصول مقصود خود میروند نه

از برای متابعت حکم آنحضرت و این آیه نیز دال است بر آنکه واجب است بر مفتی تضمین

و حکم حاکم شرع الآیة الثانیة عشر قوله تعالی فی سورة الحجرات یا

ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا ان

تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین یعنی ای

گروه مؤمنان اگر بیاورد نزد شما [illegible] پس تفتیش کنید

که [illegible] از جهت مکروه داشتن آنکه بجهت [illegible] برسانید

بجماعت فریقی بسبب [illegible] وانی پس بگروید بانچه کرده اید پشیمان شوندگان
فسق در لغت بمعنی خروج مطلق است و در شرع بمعنی خروج است
از طاعت خدای تعالی با ایمان و کلمه یا در قول او بنبأ از برای
[illegible] یا از برای طلب است و در قول او فتبینوا [illegible]
است صیغه امر از تبین بیا و نون بمعنی تفحص نمودن و صیغه امر
تثبت بثا و تا بمعنی توقف و اول بمعنی تأمل [illegible] بمعنی تفحص نمایید
یا توقف کنید تا ظاهر شود که راست است یا دروغ و ان تصیبوا
بحذف مضاف مفعول له تبینوا است یعنی کراهة ان تصیبوا قوماً یعنی
از جهت مکروه داشتن انکه برسید و مضرت شما برسد بجماعتی
که خبر فاسق در حق ایشان باشد و قول او بجهالة متعلق است بتصیبوا
و باء او از برای سببیت است یا از برای ملابسه و قول او فتصبحوا
بمعنی تصیروا است و علی ما فعلتم متعلق است بنادمین و ندم بمعنی پشیمان
شدن است یعنی غمگین شدن بسبب وقوع [illegible] و مخفی
نماند که تعلیق تبین بر خبر فاسق که شامل است شهادت را و اگر
باعتبار مفهوم شرط بر انکه شهادت غیر فاسق که عدل باشد مقبول
است و محتاج نیست بتبین و تفحص و از جهت استدلال کرده اند
محققان علماء اصول باین آیه بر انکه خبر واحد عدل مقبول است
و حجت است و اما انکه بعض فقهاء [illegible] انکه

عدالت شرط است در قبول شهادت و محتاج است ببیان و ضم
مقدمات دیگر و عدالت عبارت است از ملکه که باعث شود بر ملازمت
تقوی و مروت و تقوی عبارت است از اجتناب از کبایر و ترک اصرار
بر صغایر و مروت عبارت است از تنزه از ...
... خوردن چیزی در بازارها و ... کردن ...
خفت نفس شود و در تحقیق کبیره و صغیره اقوال است و در بعضی احادیث
نبویه ارشاد شده که هفت است شرک آوردن بخدای تعالی و خون ناحق
و دشنام دادن زن عفیفه بزنا و خوردن مال یتیم و زنا کردن
و گریختن از کافران بی ضرورت و عاق شدن نزد پدر و مادر
و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مروی است که پنج دیگر بران
افزوده و آن سحر است و ظلم و ربت الله و خوردن ربا و شرب خمر
و دزدی و از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که گفت کبایر بهفتصد
... است از آنکه هفت و شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله گفته که
... با همه گناهان کبیره اند و کبیره بودن و صغیره بودن
گناهان اضافی است الآیة الرابع عشر قوله تعالی در سورة النساء
یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالعسط شهدا لله
و لو علی انفسکم او الوالدین و الاقربین ان یکن
غنیا او فقیرا فالله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا

وان تلووا او تعرضوا فان الله كان بما تعملون خبيرا

یعنی ای گروه مؤمنان باشید قیام کنندگان بگواهی بعدالت
و راستی در حالتی که گواهان باشید از برای رضای خدای تعالی
و اگر چه بر نفسهای خود گواه باشید یا بر پدر و مادر و خویشان
خویش و بدان نزدیکتر اگر باشد آنکس که گواهی میدهید بر او
توانگر یا درویش پس خدای تعالی نزدیکتر و سزاوارتر باشد
از شما پس پیروی مکنید هوسهای نفس را از برای عدول
کنید از حق بباطل و اگر سر بپیچید از گواه شدن یا رو بگردانید
از گواهی دادن پس بدرستی که خدای تعالی هست با آنچه میکنید از
نیک و بد خبردار بدانکه قوام صیغه مبالغه است از قیام و اینجا مراد
قیام نمودن است بقرینه قول او شهداء یعنی مبالغه کنندگان باشید
در قیام نمودن بگواهی بطریق عدالت و قسط بمعنی عدل است و شهداء
حال موکده از فاعل قوامین و مراد از گواهی بر نفس اقرار است
بحق غیر و از گواهی بر پدر و مادر و خویش و بدان گواهی است
بر مضرت ایشان و آنکه اکثر اصحاب ما برآنند و آن عدم قبول شهادت
ولد است بر مضرت والد و جد پدری منافات ندارد با امر مذکور
بشهادت بر مضرت ابوین زیرا که اقامت شهادت مستلزم قبول
شهادت نیست و ضمیر یکن راجع است بمشهود علیه ... او فقیر

و قول او فالله تعالی اولی بهما علت جزاست نهاده شده است بجای جزا
یعنی ان یکن غنیًّا او فقیرا فلا تمتنعوا من الشهادة میلا الی غناه
او ترحما علی فقره فان الله اولی بهما یعنی اگر مشهود علیه غنی باشد
یا فقیر پس ترک گواهی دادن مکنید بر ایشان از جهت رعایت
خاطر غنی یا رحم نمودن بر فقیر از جهت آنکه خدای تعالی اولی است بمصلحت
ایشان و اولی از ولی یعنی نزدیکی است [illegible] ولایت یعنی سزاواری
یا یعنی دوستی یا یعنی یاری و قول او ان تعدلوا بتقدیر لان تعدلوا
و او از عدول است نه از عدل یعنی از برای آنکه عدول کنید از حق
بباطل و تلووا از لی است یعنی پیچانیدن و تعرضوا از اعراض است
یعنی روگردانیدن و قول او فان الله علت جزاست که نهاده شده
در موضع جزا یعنی اگر بپیچانید خود را از تحمل شهادت تا بگردانید
رویهای خود را از ادای شهادت پس هر آینه معاقب خواهید بود
نزد خدای تعالی از جهت آنکه خدای تعالی خبردار است از افعال شما و
درین تعلیل غایت تهدید و وعید مندرج است و پوشیده نیست که
آیه مذکوره دلالت میکند بر وجوب اقامت شهادت بعدالت
و راستی بر نفس که اقرار است و بر غیر مطلقا الی آخر ما هی علیه
قوله تعالی فی سورة المایدة یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین
لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنآن قوم علی ان

تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی واتقوا الله ان الله
خبیر بما تعملون یعنی ای گروه مؤمنان باشید همیشه قیام
کنندگان بگواهی دادن از برای رضای خدای تعالی و عدالت
[illegible] شند از دو باعث نشود شما را [illegible]
بر آنکه ترک کنید عدالت را در گواهی و غیر آن عدالت کنید
از جهت آنکه عدالت کردن نزدیکتر است بتقوی و پرهیزکاری از
عذاب الهی و اجتناب کنید از قهر و غضب خدای تعالی بدرستی که
خدای تعالی خبردار است بآنچه میکنید از نیک و بد قول او کونوا قوامین
لله شهداء بالقسط همان معنی است که در آیه سابق معلوم شد لیکن
ظاهر آنست که لله اینجا متعلق است بقوامین و بالقسط بشهداء و در
آیه سابق برعکس اینست و ظاهر تقدیم بالقسط در آن آیه بنابر زیادتی
اهتمام عارضی است ببیان شرط عدالت در شهادت در اول مقام.
بیان آن و تقدیم لله درین آیه از جهت مزید اهتمام [illegible]
قید بعد از فراغ از مقتضای اهتمام عارضی زیرا که این آیه در سوره
مائده است و آن آیه در سوره نساء و سوره مائده متأخر است در نزول
از باقی سوره چنانکه مشهور است و تحقیق قول او ولا یجرمنکم شنان قوم
علی ان لا تعدلوا تأکید وجوب عدل است که دلالت میکند بر آن قول او
یجرمنکم شنان قوم اعدلوا ان لا تعدلوا و ترجیح با علم [illegible] قول او

هو اقرب للتقوی اشارتست بوجه وجوب عدل و آن بودن او
لطف که نزدیک میگرداند بتقوی و پرهیزکاری و قول او واتقوا الله
اشارتست بوجوب تقوی یعنی تقوی واجبست و عدل لطف مقرب است
بتقوی ولطف مقرب بواجب واجبست لهذا عدل واجب باشد
و ترک عطف در قول او اعدلوا از جهت کمال انقطاعست از جهة
مخالفت او با جمله مقدم بر او در خبریت و انشائیت یا از جهت کمال
اتصال از جهت انکه تاکید جمله سابقه است و ترک عطف در قول او
هو اقرب للتقوی از جهت کمال انقطاعست یا از جهت شبه کمال
اتصال بنابر انکه استینافست جهت بیان علت وجوب عدل و مخفی
نماند که آیه مذکوره دالست بر وجوب ادای شهادت بطریق عدالت
و راستی و بر وجوب رعایت عدالت در جمیع امور مؤید اینست
انکه روایت کرده اند از امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه
که [illegible] و فرض الله الشهادات استظهارا علی المجاحدات یعنی واجب
گردانید خدای تعالی گواهیها یعنی بعدالت را از جهت غالب شدن بر
انکار منکران بوسیله آنها بر جحودها و سعی در کارها اینست آخر کلام
درین مقام و اتمام تفسیر آیات الاحکام مشتمل بر تحقیقات متعلقه بنظم
و تدقیقات لایقه بمعنی و مرام که بدولت نواب کامیاب اعلی حضرت اختتام
در پا کشیده و از پرده اختفا بر منصه ظهور جلوه گر گردید و از شمایم ختام

مسك ودماغ جان اهل لبان را معطر كردانيد الحمد لله على حسن الفاتحة و
الخاتمة والصلاة [illegible] سلم على خاتم النبيين وعترته الطاهرة الباهرة
قد فرغت من تسويده و وفق[illegible] تنميقه وتتميمه في يوم السبت سلخ شهر
[illegible] المختتم بالخير والظفر من شهور
سنة ثمان وثمانين والف
من [illegible] النبوية المصطفوية
عليه التحية اضعف عباد

